۲۳۶

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

عنوان	صافی شرح کافی		
درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ✓ / چاپ سنگی
شماره اموالی	۱۷۲۳	اندازه	۱۷×۲۵
قطع	وزیری	تعداد اوراق	۳۴۳
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد ✓ / ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد ✓ / ندارد	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. [illegible] ۳.

اقدامات انجام شده: ناظر:

تاریخ بررسی: تاریخ اقدام: ۱۹,۵,۲۳

باز بین شد ۵۳ ۱۳ خ

از طرف کمیسیون ... آستان قدس رضوی ... بتاریخ ۷ شهر رجب ۱۳۴۲ نمره مسلسل کتاب ۲۱۰۳

میکرو فیلم تهیه شد

۲۴۱

میکرو فیلم تهیه شد

۱۷۲۳

باز بین شد ۵۳ ۱۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: صافی شرح کافی – فارسی

مؤلف: ملا خلیل قزوینی

خطی: نستعلیق ۱۹ سطری

سال ~~طبع یا~~ تحریر: – عدد اوراق: ۳۴۳

جزء کتب: اخبار شماره: ۱۵۶ ۲/۳۴۵

شماره عمومی: ۱۷۲۳ شماره قبض:

واقف: ملا محسن بادکوبه تاریخ وقف: –

طول: ۲۵ عرض: ۱۷ سانتیمتر قفسه:

دو ورق از کتاب طهارة تا آخر کتاب ملحق شد [illegible]

[illegible]

بازبین شد
۱۳۵۳ ج

از طرف کمیسیون اعزامی اوقاف بنده [illegible] عرض [illegible]
بتاریخ ۷ شهر رجب ۱۳۴۲
نمره مسلسل کتاب ۲۱۰۳

میکرو فیلم تهیه شد

۲۴۱ بزرگ

میکرو فیلم تهیه شد

بازبین شد
۱۳۵۳ ج

۱۷۲۳

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب	صافی شرح کافی ـ فارسی
مؤلف	ملا خلیل قزوینی
خطی	نستعلیق ۱۹ سطری
سال تحریر	ـ
عدد اوراق	۳۴۳ (۳۳۴)
جزء کتب	اخبار
شماره	۱۵۶
شماره عمومی	۲/۳۴۵
شماره قبض	۱۷۲۳
واقف	ملا محسن بادکوبه
تاریخ وقف	ـ
طول	۲۵
عرض	۱۷ سانتیمتر

در ورق از کتاب طهارة تا آخر کتاب ملحق شد [illegible]

۱۴۳۲ ک

کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی قال فی کتابه قل ما یعبأ بکم ربی لولا دعاؤکم والصلوة التی هی افضل العبادات البدنیة باسم ثمرتها وخاتمتها وافضل فرایضها وهو الدعاء والصلوة علی محمد وآل محمد وبعد چون نواب همیون اشرف اقدس اعلی احکم الله ملکه وسلطانه باوتاد العدل والاحسان مامور ساخت داعی دولت قاهره خلیل بن الغازی القزوینی بشرح کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی بزبان فارسی وبانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر شروع شد در شرح کتاب الدعاء که کتاب پنجم است از سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کتاب کافیست بتاریخ جمادی الثانیه سال هزار شصت وهشت هجری وعلی الله التوکل اصل کتاب الدعاء شرح این کتاب احادیث متعلقه بطلب حاجت خود از درگاه الله تعالی است ودرین کتاب شصت باب است اول باب فضل الدعاء والحث علیه دوم باب ان الدعاء سلاح المؤمن سیم باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء چهارم باب ان الدعاء شفاء من کل داء پنجم باب ان من دعا استجیب له ششم باب الهام الدعاء هفتم باب التقدم فی الدعاء هشتم باب الیقین فی الدعاء

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

نهم باب الاقبال علی الدعاء دهم باب الالحاح فی الدعاء والتلبث یازدهم باب تسمیة الحاجة فی الدعاء دوازدهم باب اخفاء الدعاء سیزدهم باب الاوقات والحالات التی یرجی فیها الاجابة چهاردهم باب الرغبة والرهبة والتضرع والتبتل والابتهال والاستعاذة والمسألة پانزدهم باب البکاء شانزدهم باب الثناء هفدهم باب الاجتماع فی الدعاء هجدهم باب العموم فی الدعاء نوزدهم باب من ابطأت علیه الاجابة بیستم باب الصلوة علی محمد واهل بیته علیهم السلم بیست ویکم باب ما یجب من ذکر الله عز وجل فی کل مجلس بیست ودوم باب ذکر الله عز وجل کثیرا بیست وسیم باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا بیست وچهارم باب الاشتغال بذکر الله عز وجل بیست وپنجم باب ذکر الله عز وجل فی السر بیست وششم باب ذکر الله عز وجل فی الغافلین بیست وهفتم باب التحمید والتمجید بیست وهشتم باب الاستغفار بیست ونهم باب التسبیح والتهلیل والتکبیر سیام باب الدعاء للاخوان بظهر الغیب سی ویکم باب من تستجاب دعوته سی ودوم باب من لا تستجاب دعوته سی وسیم باب الدعاء علی العدو سی وچهارم باب المباهلة سی وپنجم باب ما یمجد به الرب تبارک وتعالی نفسه سی وششم باب من قال لا اله الا الله سی وهفتم باب من قال لا اله الا الله والله اکبر سی وهشتم باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده سی ونهم باب من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له چهلم باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله چهل ویکم باب من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا چهل ودوم باب من قال یا الله یا الله عشر مرات چهل وسیم باب من قال لا اله الا الله

حقا حقا چهل و چهارم باب من قال یا رب یا رب چهل و پنجم باب من قال لا اله الا الله
مخلصا چهل و ششم باب من قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله چهل و هفتم باب
من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه چهل و هشتم باب
القول عند الاصباح و الامساء چهل و نهم باب الدعاء عند النوم و الانتباه
پنجاهم باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله پنجاه و یکم باب الدعاء قبل الصلوة
پنجاه و دوم باب الدعاء فی ادبار الصلوة پنجاه و سیم باب الدعاء للرزق پنجاه و چهارم باب
الدعاء للدین پنجاه و پنجم باب الدعاء للکرب و الهم و الخوف پنجاه و ششم
باب الدعاء للعلل و الامراض پنجاه و هفتم باب الحرز و العوذة پنجاه و هشتم باب الدعاء
عند قراءة القرآن پنجاه و نهم باب الدعاء فی حفظ القرآن شصتم باب الدعاء
دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا و الاخرة بدانکه آنچه درین شرح مذکور میشود در توضیح
آیاتی که از متشابهات محض اظهار احتمال است یا نقل از دیگریست و از قبیل
تفسیر نیست و برین قیاس است آنچه در توضیح احادیث متشابه مذکور شود
باب اول الاصل باب فضل الدعاء و الحث علیه شرح این باب بیان فضیلت دعاء است
و بیان اینکه الله تعالی تحریص کرده مردمان را بر دعا درین باب هشت حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله عز و جل یقول ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین قال هو الدعاء و افضل العبادة
الدعاء قلت ان ابراهیم لاواه حلیم قال الاواه هو الدعاء شرح
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره مؤمن که بدرستی
که آنجماعت که تکبر و امتناع می کنند از عبادت من زود باشد که داخل شوند جهنم را در حالی که ذلیل

باشند امام گفت که عبادت اینجا دعاست بقرینه سابق آن که ادعونی استجب لکم و اینکه
عبادت دعاست مراد این نیست که استعمال عبادت در دعا اینجا اشارت باینست
که عمده عبادت دعاست گفتم که چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره توبه که بدرستی که ابراهیم
هر اینه اواه خود مند است گفت که اواه یعنی بغایت دعا کننده است دوم
اصل قلت لابی جعفر علیه السلم ای العبادة افضل فقال ما من شیء افضل
عند الله عز و جل من ان یسأل و یطلب مما عنده و ما احد ابغض
الی الله عز و جل ممن یستکبر عن عبادته و لا یسأل ما عنده شرح
یستکبر عن عبادته اشارتست بآنچه می آید در حدیث پنجم این باب یعنی گفتم امام
محمد باقر علیه السلم را که کدام عبادت فاضلتر است پس گفت که نیست هیچ چیز فاضلتر
نزد الله عز و جل از اینکه دعا کرده شود و طلب کرده شود از آنچه نزد اوست مثل
توفیق و نعمت دنیا و آخرت و نیست هیچ یک دشمن داشته شده تر در درگاه الله
عز و جل از کسی که تکبر و امتناع کند از عمده عبادت او و نطلبد آنچه را که در نزد اوست
سیوم اصل عن میسر بن عبد العزیز عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لی
یا میسر ادع و لا تقل ان الامر قد فرغ منه عند الله عز و جل منزلة
لا تنال الا بمسألة و لو ان عبدا سد فاه و لم یسأل لم یعط شیئا
فاسأل تعط یا میسر انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح
لصاحبه شرح الامر کار و مراد اینجا تدبیر حوادث جهانست که مشیت جمیع
آنها صادر شده از الله تعالی در وقت ایجاد آب که اول حوادث و ماده باقی
حوادث است و تغییری در چیزی از مقتضای آن مشیت نشده و نخواهد شد فرع بقاء و انقطع

وعنی بانقطه بضیعه ماضی مجهول باب منع یا علم یا نصر است منه نایب فاعل است ولا تقل
ان الامر قد فرغ منه نهی از تصدیق باین قول نیست بلکه نهی از تمسک باین قول است در
ترک دعا و دعوی بیفایده بودن آن حاصل تمسک اینست که چون مشیت الهی تعلق بهر
حادث گرفته و تغیری در آنها نخواهد شد پس هرچه الله تعالی مشیت آن کرده باشد
در وقت ایجاب البته بفعل می آید و هرچه مشیت نکرده باشد آنرا البته بفعل نمی
آید پس آنچه دعا برای آنست اگر از قسم اولست حاجت به دعا ندارد و اگر از
قسم دومست دعا اثر ندارد و بر هر تقدیر دعا بیفایده است ان عند الله تا آخر
اشارتست بآیت سوره فرقان قل ما یعبأ بکم ربی لولا دعاؤکم و این جواب
از تمسک است بنقض اجمالی بدلیل نقلی و لو ان عند تا آخر جواب از تمسک است
بحل و حاصل آن اینست که مشیت الهی حوادث را منافات ندارد با مدخلیت
بعض آنها در بعضی دیگر پس عدم حاجت بر تقدیر وقوع قسم اول و عدم اثر بر
تقدیر وقوع قسم دوم ممنوع است پس چنانچه اگر کسی از گرسنگی آزار داشته
باشد و داند که رفع گرسنگی موقوف بر خوردن طعام و تناولست و مع هذا ترک
کند بخیال اینکه اگر رفع گرسنگی من معلوم و مکتوب الله تعالی است بی خوردن
تناول طعام نیز بفعل می آید و الا با آنها نیز بفعل نمی آید البته سفیه و بی عقل است
و همچنان ترک دعا و سایر عبادات باین خیال سفاهتست **یعنی** روایتست
از یسر بن عبد العزیز از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت مرا که ای یسر
دعا کن و مگو که بدرستی که کار عالم بتحقیق پرداخته شده است و تغیر آن محالست
چه بدرستی که نزد الله عز و جل مرتبه عالی از تو ثابت که دریافته نمیشود مگر بدعا و اگر آنکه

بنده ببست دهن خود را و دعا نکرد و داده نشد چیزی پس دعا کن تا داده شوی ای یسر
بدرستی که شان اینست که نیست هیچ دری که کوفته شود مگر آنکه نزدیک میشود که گشاده شود
برای کسی که نزد آنست اشارتست بآنکه اگر اثر دعا زود ظاهر نشود ترک دعا نباید کرد
چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَم قَالَ مَنْ لَمْ یَسْأَلِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَضْلِهِ
اِفْتَقَرَ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت هر که طلب نکرد
از الله عز و جل چیزی را از جمله فضل رحمت او محتاج و بی برگ شد **پنجم اصل**
عَنْ حَمّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَم قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ اُدْعُ
وَلَا تَقُلْ قَدْ فُرِغَ مِنَ الْاَمْرِ فَاِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
یَقُولُ اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ
وَقَالَ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ **شرح** مضمون ولا تقل قد فرغ من الامر ظاهر است
از شرح حدیث سیوم این باب فان الدعا تا آخر نقض اجمالیست بدلیل نقلی
سوای آنچه در حدیث سیوم این باب مذکور شد و سوره مؤمن چنین است و قال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین
پس واو در وقال ادعونی حالیه است بتقدیر و قد قال و اشارتست بآنکه صدر
آیت دلالت بر این می کند که مراد بعبادت درین آیت دعاست و پس مخفی نماند
که میتواند بود که وقال ربکم حکایت بقیفی باشد که در سوره فاتحه است در ایاک
نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم بنابر آنکه عبادت عبارت از
طلب هدایت بصراط مستقیم باشد و صراط مستقیم عبارت از علم باحکام الهی
در مشکلات باشد **یعنی** روایتست از حماد بن علی از امام جعفر صادق علیه السلم را ای

زیرا که ظن با نهایت اختلاف و رجوع و تردد است
و استعانت عبارت از توفیق عمل مقتضای علم باحکام الهی
در مشکلات باشد ۳

... آستان قدس
...

کفت که شنیدم از و که میکفت که دعا کن و بکو که بتحقیق پرداخته شد از کار جهان چه
پرستی که دعاست و بس مراد بعبادت بیان این انکه پرستی که الله عز و جل میکوید
در سوره مؤمن که جمعی که امتناع میکنند از عبادت من البته داخل جهنم میشوند ذلیلان
بر حالی اینرا میکوید که کفته پیش ازین که دعا کنید مرا تا استجابت کنم برای شما
ششم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فَاِنَّكُمْ
لَا تَقَرَّبُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا تَتْرُكُوا صَغِيرَةً لِصِغَرِهَا اَنْ تَدْعُوا بِهَا اِنَّ
صَاحِبَ الصِّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ شرح ان تدعوا بدل اشتمال
صغیره است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میکفت که بر شما باد که دعا
کنید در حاجتهای خود چه بدرستی که شما نزدیکی در کار الهی نمیجویید بچیزی دیکر که مثل دعا
کوچک همانست که روا کننده حاجتهای صح
باشد و وامکذارید دعای حاجت کوچک را برای کوچکی آن بیان این انکه بدرستی
که روا کننده حاجتهای بزرکست مراد اینست که ترک دعا در حاجتهای کوچک
مشعر بخیال اینست که غیر الله تعالی کسی مستقل در قدرت بر رواکردن آنهاست
و این باطلست هفتم اصل عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ قَالَ
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الَّتِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي الْاٰيَةَ اُدْعُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقُلْ
اِنَّ الْاَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ شرح الآیه منصوبست بتقدیر تعرف الآیه و مضمون
این ظاهر است از شرح حدیث سوم و پنجم این باب اصل قَالَ زُرَارَةُ
اِنَّمَا يَعْنِي لَا يَمْنَعُكَ اِيمَانُكَ بِالْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ اَنْ تُبَالِغَ بِالدُّعَاءِ
وَتَجْتَهِدَ فِيهِ اَوْ كَمَا قَالَ شرح هر یک از قضا و قدر عبارت از فراغ از امر است

باعتبار اینکه مشیت الهی جمیع حوادث را در وقت ایجاد آن دو جهة دارد اول اینکه
رجوع از آن نمیشود و باین جهة آنرا قضا می نامند یعنی قطع و فصل دوم اینکه موافق
حکمت است و باین اعتبار آنرا قدر می نامند یعنی رعایت مصلحت و ایمان بقضا
و قدر واجبست برای ابطال مذهب قدریه که معتزله اند چنانچه بیان شد در کتاب
التوحید در شرح حدیث چهارم باب الجبر والقدر والامر بین الامرین که باب سی است
او کما قال راجع بزراره است و این عبارت عبید است برای شک در انکه زراره
اینرا کفت یا چیزی دیکر نزدیک باین کفت مثل اینکه بجای ان تبالغ بالدعاء و تجتهد
فیه کفته باشد که ان تدعوا یعنی کفت زراره که جز این نیست که خواسته امام
اینرا که باید که مانع نشود ترا ایمان تو بقضا و قدر الله تعالی هر چیز را بر وجه تمام
از انکه مبالغه کنی بتکرار دعا و جد کنی در آن عبید کفت که یا زراره چیزی دیکر کفت
نزدیک باین هشتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَحَبُّ الْاَعْمَالِ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْاَرْضِ الدُّعَاءُ وَ
اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ قَالَ وَكَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
رَجُلًا دَعَّاءً شرح العفاف بفتح عین بی نقطه مصدر باب نصر خود داری از حرام
دعاء بتشدید عین بصیغه مبالغه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که
کفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که محبوبتر عملهای وجود بسوی الله عز و جل در
زمین دعاست بیان این شده در شرح حدیث اول این باب و بهتر افراد بندکی
الله تعالی خود داری از حرامهاست چون مشکلتر است از فعل طاعات و ایضا معلومست
که دفع ضرر اهم از جلب نفع است و میتواند بود که العباده بتقدیر مضاف باشد

ومراد این باشد که افضل آداب عبادت ترک او است تا آن عبادت مقبول شود
چنانچه گفته که انما یتقبل الله من المتقین امام علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین علیه
الصلوة والسلم مروی بغایت دعا کننده باب دوم اصل اول باب ان الدعاء
سلاح المؤمن شرح السلاح بکسر سین بی نقطه وحاء بی نقطه الت حرب که تیغ و یراق
باشد و الت حرب مطلقا یعنی این باب بیان اینست که دعا یراق حرب مؤمنست
درین باب هفت حدیثست اول اصل قال رسول الله صلّی الله علیه واٰله
که دعا یراق جنگ مؤمنست الدّعاء سلاح المؤمن وعمود الدّین ونور السّموات
والارض شرح گفت رسول الله صلی الله علیه واٰله که دعا یراق جنگ مؤمنست وعمده
عبادتست وروشنی اسمان وزمین است باین معنی که رواج ونظام آسمانها وزمین
بوسیله دعاست چه اگر دعا عمده عبادتست نمیبود جن وانس مخلوق نمی شدند
چنانچه گفته در سوره ذاریات که وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ودر سوره فرقان که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم واگر این
مخلوق نمیشدند اسمانها وزمینها مخلوق نمیشد دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم
دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السّلم الدّعاء مفاتیح النّجاح ومقالید
الفلاح وخیر الدّعاء ما صدر عن صدر نقیّ وقلب تقیّ وفی المناجات
سبب النّجاة وبالاخلاص یکون الخلاص واذا اشتدّ الفزع فالی
الله المفزع شرح النجاح بفتح نون وجیم والف وحاء بی نقطه مصدر باب نصر
آسان شدن کار المقالید بفتح میم وقاف والف وکسر لام ویاء دو نقطه ودال
بی نقطه جمع مقلاد بکسر میم وسکون قاف کلیدهای صدر نقی بی نوشت وقلب تقی تا آ

دو نقطه

در بالاست الفزع بفتح فاء وفتح وسکون زای با نقطه وبکسر فاء وسکون زای وعین
بی نقطه مصدر باب منع وعلم اضطراب وترس المفزع بفتح میم وسکون فاء وفتح
زای مصدر میمی باب نصر پناه بردن بسوی کسی یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم که دعا
کلیدهای گشادست برای آسان شدن کارهای مشکل وکلیدهاست برای رسیدن
بمطلب وبهتر دعا آنست که صادر شود از سینه پاک از غل وغش ودل پرهیزکار
از معاصی در رازگوی با الله تعالی وسیله نجات از مغفرتست وبوسیله بیغش کردن
عبادات می باشد بیغش بودن ادمی وچون سخت شد اضطراب پس بسوی الله تعالی
است پناه بردن واستغاثه سیوم اصل قال النبیّ صلّی الله علیه واٰله
الا ادلّکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم ویدرّ ارزاقکم قالوا بلی
یا رسول الله قال تدعون ربّکم باللّیل والنّهار فانّ سلاح المؤمن الدّعاء
شرح گفت نبی صلی الله علیه واٰله که آیا راه نکنم شما را بر یراقی که نجات میدهد شما را
از شر دشمنان شما وفراخ میکند روزیهای شما را گفتند که بلی راهنمای کن ای رسول الله
گفت که اینکه دعا کنید صاحب کل اختیار خود را در شب وروز چه بدرستی که یراق
مؤمن دعاست چهارم اصل قال امیر المؤمنین علیه السّلم الدّعاء ترس
المؤمن ومتی تکثر قرع الباب یفتح لک شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم
که دعا سپر مؤمن است برای دفع بلاها وهرگاه بسیار کنی کوفتن در را گشوده میشود
برای تو پنجم اصل عن الرّضا علیه السّلم انّه کان یقول لاصحابه علیکم
بسلاح الانبیاء فقیل وما سلاح الانبیاء قال الدّعاء شرح
روایتست از امام رضا علیه السلم که او میگفت یاران خود را که بر شما باد که یراق انبیا را

دشمنه باشد پس کفته شد که وجیبت یراق انبیا کفت که دعاست اشارتست باینکه رسول علیه السلم
درجنگ بدر واحزاب وماننداینها دست بان برآوردشیشم اصل قال ابو عبد الله علیه
السّلم ان الدّعاء انفذ من السّنان الحدید شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم
که بدرستی که دعاکذارنده است در دشمن از سر نیزه هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه
السّلم قال الدّعاء انفذ من السّنان الحدید شرح الحدید بفتح حاء بی نقطه وکسر دال
بی نقطه تیز و باقی ظاهر است از سابق باب سیوم اصل باب انّ الدّعاء یردّ البلاء و
القضاء شرح القضاء انچه بفعل امده باشد بتقدیر الله تعالی خواه اثری که در اکثر اوقات
بران مترتب میشود شده باشد وخواه نه و در صورتی که مترتب نشده باشد خواه مبرم
شده باشد باینمعنی که باقی مانده باشد تا نزدیک ترتب اثر مثل الت عذاب قوم یونس
وخواه نه یعنی این باب بیان اینست که دعا بر میکرداند بلا را و قضا را باینمعنی که نمیکذارد که اثر
آن بران مترتب شود درین باب نه حدیثست اول اصل عن حمّاد بن عثمان قال
سمعته یقول انّ الدّعاء یردّ القضاء ینقضه کما ینقض السّلک وقد ابرم
ابراما شرح النقض بنون وقاف وضاد با نقطه مصدر باب نصر بر هم زدن چیزی
چنانچه از هم پاشیده شود ضمیر مستتر در ابرم راجع بقضاست یا راجع بسلک است یعنی
روایتست از حماد بن عثمان که از روات امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا
علیهم السلم است کفت که شنیدم از امام علیه السلم میکفت که بدرستی که دعا بر میکرداند انچه را
که بفعل امده باشد از بلاها و هنوز اثر نکرده باشد بیان اینکه از هم میپاشد قضا را چنانچه
از هم پاشیده شود رشته بر حالی که مستحکم شده باشد نوعی از استحکام دوم اصل سمعت
ابا الحسن علیه السّلم یقول انّ الدّعاء یردّ ما قد قدّر وما لم یقدّر قلت

ماقد

ما قد قدّر عرفته فما لم یقدّر قال حتّی لا یکون شرح قدر هر دو جا بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا ضرب است لم یقدر هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل یا باب
نصر یا ضرب است و مراد بتقدیر اینجا انزال بلاست بروشی که نزدیک بتاثیر شود موافق
انچه میشود می اید در حدیث اینده ضمیر مستتر در لا یکون راجع بتقدیر است یعنی شنیدم از امام
موسی کاظم علیه السلم میکفت که بدرستی که دعا بر میکرداند بلای را که بتحقیق فرود اورده شده از
اسمان و بلای را که فرود اورده نشده کفتم که انچه که بتحقیق فرود آورده شده شناختم انرا
باینمعنی که میدانم که فایده دعا چیست در انجا پس انچه فرود اورده نشده باشد فایده دعا چیست
در ان که تا فرود اوردن بفعل نیاید اشارتست باینکه هر الت عذاب که از اسمان بر قومی
ظاهر شود چندانکه فرود تر می اید ترسانندتر خواهد بود پس چندانکه از بالاتر دفع شود بهتر است
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال انّ الدّعاء یردّ القضاء وقد نزل
من السّماء وقد ابرم ابراما شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت
که بدرستی که دعا بر میکرداند بلای واقع شده را بر حالی که فرود امده باشد از اسمان بر حالی که
مستحکم و نزدیک بتاثیر شده باشد نوعی از استحکام چهارم اصل قال علی بن الحسین
صلوات الله علیه انّ الدّعاء والبلاء لیترافقان الی یوم القیمة انّ
الدّعاء لیردّ البلاء وقد ابرم ابراما شرح یترافقان برا بی نقطه و قاف و فاء
بصیغه مضارع باب تفاعل است الترافق ایستادن دو چیز برابر یکی از ان دو فرود اید
برا و تقدیم فا بر قاف تصحیفست یعنی کفت امام زین العابدین صلوات الله علیه که بدرستی
که دعا و بلا هر اینه مانند دو مرغ بر سر مردم می ایستند تا روز قیامت تا اکر کسی دست بدعا زند
بلا بر طرف شود و اکر نزند بلا فرود اید بیان این انکه بدرستی که دعا هر اینه بر میکرداند بلا را بر حالی

که نزدیک کرده شده باشد بوقوع برکسی بنوعی از نزدیک کردن **پنجم اصل** کَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ
شرح میگفت امام زین العابدین صلوات الله علیه که دعا دفع می کند بلای فرود آمده را
از آسمان و بلایی را که فرود نیامده توضیح این شد در حدیث دوم این باب
ششم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ
لَمْ يَسْتَثْنِ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ الدُّعَاءُ يَرُدُّ
الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا وَضَمَّ أَصَابِعَهُ **شرح** روایت است از زراره از امام
محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفت مرا که آیا راه نمای نکنم ترا بر چیزی که استثنا
نکفت دران رسول الله صلی الله علیه و آله مرا د اینست که البته بمقتضای وعده الهی
که ادعونی استجب لکم باشد بفعل می آید و احتیاج نبود که ان شاء الله بگوید گفتم که بلی راهنمایی
کن گفت که دعا بر میگرداند بلایی را که بفعل آمده باشد و هنوز اثر نکرده باشد بر حالی
که مستحکم شده باشد آن قضا نوعی از استحکام یعنی که بغایت نزدیک بتاثیر شده
باشد و امام محمد باقر علیه السلم در هم فشرد انگشتان خود را چنانچه کسی مشت خود را
مستحکم کند تا اشارت باستحکام بلا باشد و به تحقیق جواب اعتراضی که بخاطر میرسد
که گاهی کسی دعای کند و رد قضا نمیشود می آید در حدیث هشتم باب نزدهم **هفتم اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَ
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالدُّعَاءِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْثَرُ قَرْعُهُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ
شرح نجاح مجرور است بعطف بر کل و موافق این گذشت در حدیث دوم ... تحت
بعطف بر مفتاح و حمل مصدر برای مبالغه است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم

میگفت که دعا بر میگرداند بلای واقع شده را بعد از آنکه مستحکم و نزدیک بتاثیر شده باشد نوعی
از استحکام پس بسیار بجا آور از دعا چه بدرستی که آن آلت گشاده هر رحمت و آسان
شدن هر حاجت است و دریافته نمیشود ثوابی که نزد الله عز و جل است مگر بدعا و بدرستی که
شان اینست که نیست دری از درهای حاجات که بسیار بجا آورده شود کوفتن آن مگر
آنکه نزدیک میشود که مفتوح شود برای کوبنده آن بیان این شد در شرح حدیث سیوم
باب اول **هشتم اصل** قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ
وَالطَّلَبَ إِلَى اللّٰهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا إِمْضَاؤُهُ فَإِذَا
دُعِيَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَسُئِلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرَفَهُ **شرح** مراد بتقدیر اینجا تدبیر است که
بعد از مشیت و ارادت و پیش از قضاست و بیان این شد در کتاب التوحید در باب پنجم
که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة است الامضا تقی داشتن
چیزی که غالب در مثل آن اینست که فلان اثر مترتب بران شود تا وقتی که آن اثر بران
مترتب شود **یعنی** گفت امام موسی کاظم علیه السلم که بر شما باد که دعا کنید چه بدرستی که
دعای که برای رضاء الله تعالی بلای قوم یونس علیه السلم را تقدیر و قضا کرد و چون دعا
کردند رد کرد و امضا نکرد **نهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
لَيَدْفَعُ بِالدُّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ أَنْ يُدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ وَلَوْلَا مَا وُفِّقَ
الْعَبْدُ مِنْ ذَلِكَ الدُّعَاءِ لَأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجْتَثُّهُ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ **شرح**
انّ دران یدعی بفتح همزه و تخفیف نون ساکنه مخففه از مثقله است و اسم آن ضمیر شان
محذوفست و یدعی بصیغه مضارع مجهول باب نصر مرفوع است تقدیرا و خبر آن است ضمیر مستتر
نایب فاعل و راجع بالله است ضمیر له راجع بالامر است ان یدعی له منصوبست محلا و بدل

بار و طلبی که با توجه بسوی الله تعالی بر میگرداند بلا را بر حالی که مقدر شده باشد و معین شده باشد و بماند
مگر امضای آن پس اگر دعا کرده شود الله عز و جل و طلب شود گردانیدن آن بلا که میکند از انچه امر نمود ع
صح

اشتمال ضمیر منصوب در علمه است فیستجیب بصیغه مضارع معلوم باب استفعال مرفوع ومعطوف
بر یدعی است ما موصوله است وفق بصیغه مجهول باب تفعیل است وعاید ما محذوف است بتقدیر
وفق العبد له من برای تبیین ما است ومیتواند بود که ما مصدریه باشد ووفق بصیغه معلوم
معلومه یا مجهول باشد ومن بمعنی لام وصله وفق باشد الاجتثاث بجیم ودو ثاء سه نقطه
مصدر باب افتعال از بیخ برکندن درخت ومانند آن الجدیه بفتح جیم وکسر دال بی نقطه
ویا دو نقطه در پایین ودال بی نقطه روی زمین گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
بدرستی که الله عز وجل هر آینه گاهی دفع میکند بسبب دعای که هنوز نشده باشد کاری را
که میداند الله تعالی آن کار را آنرا که دعا کرده میشود الله تعالی برای آن کار بعد از وقت
دفع آن کار پس استجابت میکند الله تعالی آن دعا را واگر نمیشود آنچه موفق شده بنده برای
آن که آن دعا باشد هر آینه بر میخورد بنده را از آن بلا چنانکه بر می انداخت او را از
روی زمین مثل آنکه دشمنی بقصد قتل ونهب کسی از جای خود حرکت کند وقبل از وصول بمقصد
مانعی پیش او آید و بر گردد وبعد از برگشتن آن دشمن آن کس دعا کند برای دفع شر او
چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب نادر که باب صد ونود وهشتم است
وتحقیق صحت طلب چیزی در ماضی از الله تعالی می آید در شرح حدیث بیست ویکم باب
چهل وهشتم باب چهارم اصل باب ان الدعاء شفاء من کل داء شرح این باب
بیان اینست که دعا باعث شفا از هر درد است خواه جسمانی وخواه روحانی ودرین باب
یک حدیث است اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم علیک بالدعاء فانه
شفاء من کل داء گفت مرا امام جعفر علیه السلم که بر تو باد که دعا کنی چه بدرستی
که آن باعث شفاست از هر دردی باب پنجم اصل باب ان من دعا استجیب له شرح

قوبل

این باب بیان اینست که هر که دعا کند مستجاب میشود برای او خواه بر او ظاهر شود وخواه نه
درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الدعاء کهف
الاجابة کما ان السحاب کهف المطر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دعا جای قبولست چنانچه ابر جای بارانست اشارتست بآنکه چنانچه البته در ابر
باران مثلا هست اگر چه گاهی بر زمین نبارد در دعا قبول هست اگر چه گاهی برای آخرت
ذخیره باشد ودر دنیا ظاهر نشود بنا بر علم الله تعالی بمصلحت بنده مؤمن خود چنانچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب صلوة فاطمة علیها السلم که باب نود ودوم است
که لم یسأل الله شیئا الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسأله بعینه واما ان یذخر له ما هو
خیر له منه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما ابرز عبد یده
الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز وجل ان یردها صفرا حتی
یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده
حتی یمسح بها علی وجهه ورأسه شرح استعمال شرم در الله تعالی استعاره
شده برای منافات چیزی با عزت اصفر بضم وفتح وکسر صاد بی نقطه وسکون
فا است یجعل مرفوعست میتواند که منصوب باشد یمسح منصوبست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بالا نبرد بنده دست خود را برای عرض حاجت
خود بسوی الله تعالی که بی نهایت بغایت قادر است مگر آنکه شرم کند الله عز وجل
که برگرداند آنرا خالی تا آنکه بگذارد در آن دست از فیض کرم خود آنچه را که میخواهد
از خیر دنیا وآخرت پس چون دعا کرد یکی از شما پس باید که بر نگرداند دست خود را تا
آنکه مالد بر روی خود وسر خود باب ششم اصل باب الهام الدعاء شرح الهام

چنانچه ابر
ذخیره صح

ان صح

بجا طرب نیدن الله تعالی کسی را حرزی در وقت حاجت بان حرز برو شنی که آن حرز العمل آورد

شرح این باب بجا طرب انیدن الله تعالی دعا است درین باب دو حدیث اول اصل

قال ابو عبد الله علیه السلم هل تعرفون طول البلاء من قصره قلنا لا قال

اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء فاعلموا ان البلاء قصیر شرح

من برای تمیز میان دو ضد است شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که می شناسید

دراز کشیدن بلا را که حادث شود بعلامتی که بان ممتاز شود از کوتاهی آن بلا گفتیم که نه گفت

که چون الهام کرده شود یکی از شما دعا نزد حدوث بلا پس بدانید که بلا کوتاه است و الا فلا

دوم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلم ما من بلاء ینزل علی عبد مؤمن

فیلهمه الله عز و جل الدعاء الا کان کشف ذلک البلاء وشیکا و ما من

بلاء ینزل علی عبد مؤمن فیمسک عن الدعاء الا کان ذلک البلاء طویلا

فاذا انزل البلاء فعلیکم بالدعاء و التضرع الی الله عز و جل شرح گفت امام

موسی کاظم علیه السلم که نیست هیچ بلای که فرود آید بر بنده مومنی پس بجا طرب اندازد او را

الله عز و جل دعا مگر انکه شد بر طرف شدن ان بلا نزدیک و نیست هیچ بلای که فرود آید

بر بنده مومنی پس نگاه دارد خود را از دعا مگر انکه شد آن بلا دراز پس چون فرود آید بلا

پس بر شما باد که دعا و زاری کنید سوی الله عز و جل باب تقدم الدعاء

شرح این باب بیان فضلیت پیشگیری در دعاست باینمعنی که پیش از وقت حدوث

بلا دعا کنند برای عدم حدوث ان بلا تا حادث نشود یا دعا کنند در حاجات دیگر

تا در وقت حدوث ان بلا دعای دفع ان مستجاب شود درین باب شش حدیث

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم من تقدم فی الدعاء استجیب له

اذا

اذا انزل به البلاء و قیل صوت معروف و لم یحجب عن السماء و من لم یتقدم

فی الدعاء لم یستجب له اذا انزل به البلاء و قالت الملائکة ان ذا الصوت

لا نعرفه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که پیشگیری کند در دعا

مستجاب میشود برای او چون فرود آید باو بلا و گفته میشود در میان ملایکه که این آواز آشنا است

و محجوب نمیشود از محل اجابت و هر که پیشگیری نکند در دعا مستجاب نمیشود برای او

دعا چون فرود آید باو بلا و میگویند ملایکه که بدرستی که این آواز را نمی شناسیم

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من تخوف بلاء یصیبه فتقدم

فیه بالدعاء لم یره الله عز و جل ذلک البلاء ابدا شرح روایت است از امام جعفر

صادق علیه السلم گفت که هر که ترسید از بلای که برخورد او را پس پیشگیری کرد در ان

ترس بدعا ننمود او را الله عز و جل آن بلا هرگز سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم

قال ان الدعاء فی الرخاء یستخرج الحوایج فی البلاء شرح روایت است از امام

جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که دعا در وقت رفاهیت بیرون می آورد از

قوت بفعل مطلبها را در وقت بلا چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم

من سره ان یستجاب له فی الشدة فلیکثر الدعاء فی الرخاء شرح گفت

امام جعفر صادق علیه السلم که هر که خوشحال کند او را انکه مستجاب شود برای او در وقت

سختی پس باید که بسیار کند دعا را در وقت رفاهیت پنجم اصل عن ابی عبد الله

علیه السلم قال کان جدی یقول تقدموا فی الدعاء فان العبد اذا کان

دعاء فنزل به البلاء فدعا قیل صوت معروف و اذا لم یکن دعاء فنزل

به البلاء فدعا قیل این کنت قبل الیوم شرح مضمون این موافق حدیث اول است

ششم اصل کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا یَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا
یُنْتَفَعُ بِهِ شرح امام زین العابدین علیه السلم میگفت که دعا بعد از نزول بلا نفع یافته
نمیشود بان مراد دعائیست که پیشگیری دران نشده باشد باب هشتم اصل باب الیقین فی الدعا
شرح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر است در دعا بر وعدهٔ الهی که گفته
در سورهٔ بقره که اجیب دعوة الداع اذا دعان در سورهٔ مؤمن که ادعونی استجب لکم
درین باب یک حدیث است اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِذَا دَعَوْتَ
فَظُنَّ اَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ شرح الظن اعتقاد راجح و قرار خاطر بر چیزی و مراد
اینجا معنی دوم است مثل الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و مثل اِنَّ بعضَ الظنِ اثم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دعا کردی پس قرار ده خاطر
خود را که مطلب تو در خانه تست مراد اینست که سعی در استجماع شروط استجابت
دعا باید کرد مثل اقبال بر دعا چنانچه در حدیث سوم باب آینده مذکور میشود و اضطراب
نباید کرد چه با خصوص مطلب حاصل است یا بهتر از آن بمقتضای وعدهٔ الهی باب نهم
اصل باب الاقبال علی الدعا شرح این باب بیان فضیلت رو آوردن بتمام دل
بر دعاست باینمعنی که در اثنای دعا دل در جای دیگر و فکری دیگر نباشد درین باب پنج حدیث است
اول اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا
یَسْتَجِیبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ سَاهٍ فَاِذَا دَعَوْتَ فَاَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَیْقِنْ
بِالْاِجَابَةِ شرح الظهر پشت مراد اینجا ظاهر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت که بدرستی که الله عز و جل قبول نمیکند دعای را که بظاهر دلی باشد که باطن
آن غافلست از آن دعا پس چون دعا کنی پس رو آور بظاهر و باطن دل خود بر دعا بعد از آن خاطر

جمع باش بقبول کردن الله تعالی دعا را دوم اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ لَا یَقْبَلُ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم که قبول نمیکند الله عز و جل دعای دل
که ببازیچه مشغول دعاست نه از روی جد اصل وَکَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ اِذَا دَعَا
اَحَدُکُمْ لِلْمَیِّتِ فَلَا یَدْعُو لَهُ وَقَلْبُهُ لَاهٍ عَنْهُ وَلٰکِنْ لِیَجْتَهِدْ لَهُ فِی الدُّعَاءِ
شرح ذکر خصوص میت اشارتست بانکه متعارف شده که جمعی برای تعزیت بر سر قبر
میروند و دعامی کنند و اهتمام بحال میت ندارند اصلا فلا یدعو خبر بمعنی انشاست
برای نهی و میتواند بود که بمعنی خود باشد برای افاده آنکه آن در حقیقت دعا برای میت نیست
یعنی و میگفت علی علیه السلم که چون دعا کند یکی از شما برای مرده پس باید که دعا نکند برای
آن مرده بر حالی که دل او غافل باشد از حال آن مرده و لیکن باید که جد کند برای آن مرده
در دعا چنانچه پسر بزرگتر برای پدر بعد از وفات او می کند سوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِذَا دَعَوْتَ فَاَقْبِلْ بِقَلْبِكَ وَظُنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دعا کنی پس رو آور بتمام دل
بر دعا و قرار ده خاطر خود را بانکه مطلب تو در در خانه تست چنانچه بیان شد در باب
سابق چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا یَسْتَجِیبُ
دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قَاسٍ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ لَمَّا اسْتَسْقَی رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَسُقِیَ النَّاسُ حَتّٰی قَالُوا اِنَّهُ الْغَرَقُ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
بِیَدِهِ وَرَدَّهَا اَللّٰهُمَّ حَوَالَیْنَا وَلَا عَلَیْنَا قَالَ فَتَفَرَّقَ السَّحَابُ فَقَالُوا یَا
رَسُولَ اللّٰهِ اسْتَسْقَیْتَ لَنَا فَلَمْ نُسْقَ ثُمَّ اسْتَسْقَیْتَ لَنَا فَسُقِینَا قَالَ اِنِّی دَعَوْتُ

برای میت و دل ایشان اصلا متوجه حال
آن میت نیست و همچنین خود را اجیر در نماز
و روزه و حج برای میت میکنند صح

وَلَيْسَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ ثُمَّ دَعَوْتُ وَلِي فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ شرح جواب لما قال انی دعوت تا آخر است ضمیر انه راجع بمصدر ستقی است مفعول و قال اللهم تا آخر است یاد ربیده برای استعانت است چو قول بر وجه کمال تفعل نمی آید مگر بر داشتن دست برای دعا و او در ورُدّها حالیه است بتقدیر و قد ردّها ضمیر منصوب راجع بیداست الرد بر گردانیدن و مراد اینجا پشت دست را بآسمان کردنست چنانکه در جبه مقرراست و بیان میشود در باب چهاردهم حوالی بفتح حا بی نقطه و فتح لام و سکون یا دو نقطه در پایین اسمیست مفرد بمعنی حول و منصوبست بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر استق حوالینا واو در ولا علینا عاطفه است و لا ناهیه است و فعل محذوفست بتقدیر و لا تسق علینا بفتح عین بی نقطه و سکون لام و فتح یاء دو نقطه در پایین است و فتح یا علامت نصب بمفعولیت آن فعل محذوفست العلی موضعی مرتفع که سیلاب آن در وقت باران با یا دائی رود و بیس ذکر و لا علینا بمنزله استثناست و مصنفان کتب غریب حدیث بفتح لام و سکون یا و حرف و شمرده اند و بر این تقدیر بهتر آنست که علی برای اضرار باشد تا راجع بمعنی که مذکور شد شود ابن اثیر گفته که یرید اللهم انزل الغیث فی مواضع النبات لا فی مواضع الابنیة و هروی نیز مانند این گفته قال در قال فتفرق کلام راوی است و ما خوش است چه در اثنای لفظ ای جمله شرطیه است و لیس لی فی ذلک نیه مبنی بر آنست که اصحاب تکلیف کرده بوده اند رسول علیه السلم را بدعای استسقا در وقتی که ضرور نبوده و لا علاج رسول سخن ایشان را شنیده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقتی که طلب باران کرد رسول صلی الله علیه و آله و باران داده شدند مردمان تا بجدی که گفتند که بدرستی که این باران داده شدن غرق شدنست بنحوی که باعث خرابی بناها و آمدن سیلها بمدینه میشود و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بوسیله دست خود در حالی که بر گردانیده

بود آن دست را که خدایا آب باران ده دور ما را و آب باران مده بلندی ما را یا آب باران مده بر حالی که ضرر بر ما باشد خواه در بلندی و خواه در بناهای شهر امام گفت که پس متفرق شد ابری که باران میداد پس گفتند که ای رسول الله طلب باران کردی برای ما پیش از این پس باران داده نشدیم بعد از آن طلب باران کردی برای ما پس باران داده شدیم این تفاوت از کجاست گفت بدرستی که من دعا کردم پیش از این بر حالی که نبود مراد از آن طلب قصد بجد بلکه برای تکلیف شما بود و بعد از آن دعا کردم بر حالی که مراد از آن طلب قصدی و جدّی بود لهذا در اول مجاب نشد و در دوم شد باب دهم آل ابواب الالحاح فی الدعاء والتلبث شرح ای الحاح بجد گرفتن در طلب چیزی و طریقی برای الحاح می آید در حدیث یازدهم باب شصتم والتلبث عطف تفسیر است یعنی این باب بیان فضیلت بجد گرفتن در دعا و درنگ کردن در دعاست درین باب شش حدیث است اول آل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي حَاجَتِهِ مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که بنده چون دعا کرد همیشه الله تبارک و تعالی در بر آوردن حاجت اوست خواه در ظاهر و خواه در باطن مادام که تعجیل نکند و زود بر طرف نکند دعا را بنحوی که چون بر طرف کرد دعا را محروم میشود از بر آوردن حاجتی که بسبب استمرار بر دعاست در ظاهر و باطن دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَجَّلَ فَقَامَ لِحَاجَتِهِ يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنِّي أَنَا الَّذِي أَقْضِي الْحَوَائِجَ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که بنده چون تعجیل کند در سعی در حاجتی که دعا در آن بکرده باشد باین روش که برخیزد برای اینکه خود آن حاجت را روا کند

میگوید الله تبارک و تعالی که ایا نمی دانند بنده من منم آن سخی عبادت مشهور در آسمانها و زمینم
بر می آورم حاجتهای خلایق را یعنی که سررشته کارها بدست منست سیوم اصل
سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُوْلُ وَاللّٰهِ لَا یُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
فِي حَاجَتِهِ اِلَّا قَضَاهَا لَهُ شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت بخدا قسم
که الحاح نمیکند بنده مومنی بر الله عز و جل در حاجت خود مگر اینکه بر می آورد آن حاجت را
برای او یعنی که غالب اینست که در ظاهر نیز مستجاب میشود چهارم اصل عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِهَ اِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلٰی
بَعْضٍ فِي الْمَسْئَلَةِ وَ اَحَبَّ ذٰلِكَ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ اَنْ يُسْئَلَ
وَ يُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی
که الله عز و جل ناخوش شمرده الحاح مردمان بعض ایشان بر بعضی در طلب و دوست
داشته آنرا برای خود بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد که دعا کرده
شود و طلب کرده شود آنچه بقدرت و قضا و قدر اوست از خیر دنیا و آخرت
پنجم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ لَا وَاللّٰهِ لَا یُلِحُّ عَبْدٌ عَلَی اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ شرح این مضمون موافق حدیث سیوم این بابست
ششم اصل قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا طَلَبَ
مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةً فَاَلَحَّ فِي الدُّعَاءِ اُسْتُجِیْبَ لَهُ اَوْ لَمْ یُسْتَجَبْ وَ
تَلَا هٰذِهِ الْاٰیَةَ وَ اَدْعُوْا رَبِّي عَسٰی اَنْ لَا اَكُوْنَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که رحمت کناد الله تعالی بنده را که طلب کرد از
الله عز و جل حاجتی را پس الحاح کرد در دعا خواه مستجاب شود برای او در ظاهر یا مستجاب نشود

درظاهر و خواند این آیت را در حکایت کلام ابراهیم برای بیان عذر استغفار و طلب
توفیق توبه برای آزر با وجود اصرار او بر شرک در سوره مریم که و دعا میکنم صاحب
کل اختیار خود را بیان این آنکه شاید که نباشم بسبب دعای صاحب کل اختیار
خود سخت کشنده بفعل عبث یعنی که اگر مستجاب در ظاهر نشود عوض آن مراتب
عالیه در بهشت خواهد بود پس عبث نخواهد بود باب پانزدهم اصل باب تسمیة الحاجة
فی الدعاء شرح این باب بیان فضیلت نام بردن مطلب خود است در دعا درین باب
دو حدیث اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ
وَ تَعَالٰی یَعْلَمُ مَا یُرِیْدُ الْعَبْدُ اِذَا دَعَاهُ وَ لٰكِنَّهُ یُحِبُّ اَنْ تُبَثَّ اِلَیْهِ
الْحَوَائِجُ فَاِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ حَاجَتَكَ شرح بث بباء یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مجهول غایب یا غایبه باب نصر و ضرب و باب افعال است البث
والابثاث پراکنده کردن و مراد اینجا بزبان آوردن و تلفظ است چو لفظ در هوا
متفرق میشود و تعدیه آن بالی برای تضمین معنی توجه است شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی میداند آنچه را که میخواهد
بنده چون دعا میکند او را و لیکن دوست میدارد که بزبان آورده شود در توجه بسوی
درگاه او مطلبها پس چون دعا کنی پس نام ببر مطلب خود را دوم اصل وَ فِي
حَدِیْثٍ اٰخَرَ قَالَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَعْلَمُ حَاجَتَكَ وَ مَا تُرِیْدُ وَ
لٰكِنْ یُحِبُّ اَنْ تُبَثَّ اِلَیْهِ الْحَوَائِجُ شرح مضمون این موافق حدیث
باب دوازدهم اصل باب اخفاء الدعاء شرح این باب بیان فضیلت پوشانیدن دعاست
تا دورتر شود از ریا درین باب دو حدیث اول اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا

عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةً وَاحِدَةً تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً
شرح روایتست از امام رضا علیه السلم کفت که دعای بنده در پنهانی یکدعا برابری
می کند با هفتاد دعای در آشکار دوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى دَعْوَةٌ تُخْفِيهَا
أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا شرح و در روایتی دیگر اینست
که یکدعا که پنهان کنی آنرا بعد از وقوع ان فاضلتر است نزد الله تعالی از هفتاد دعا
که اظهار کنی انرا بعد از وقوع انها در خلوت مخفی نماند که این حدیث منافات
با سابق ندارد چه سابق برای ترغیب در اخفای دعاست در وقت وقوع ان
و این حدیث برای ترغیب در اخفای دعاست بعد از وقوع ان خواه اظهار قولی
و خواه اظهار فعلی مثل نمودن کتاب دعای خود بدیگران و ازین دو حدیث ظاهر
میشود که قسم دوم اخفا افضل است از قسم اول اخفا باب [illegible]
الاوقات والحالات التي ترجى فيها الاجابة شرح این باب بیان اوقات و حالات
که امید داشته میشود در انها بجا آوردن الله تعالی اثر دعا را بانجنی که در انها سریع الاجابة
است اگرچه اصل اجابت مشترک باشد میان انها و غیر انها در این باب دو
حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ اُطْلُبُوا الدُّعَاءَ
فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيَاحِ وَزَوَالِ الْأَفْيَاءِ وَنُزُولِ
الْقَطْرِ وَأَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ
عِنْدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ شرح الافیاء بفتح همزه و سکون فا و یاء دو نقطه در
پایین و مد جمع فی بفتح فا و سکون یا و همزه سایهای که از چیزها بجانب مغرب
می افتد القطر بفتح قاف و سکون طا بی نقطه و را بی نقطه باران و اول عطف است

بر القطر السماء و مراد اینجا استجابت دعاست تفتح بصیغه مجهول غایبه باب تفعیل است
برای کثرت یا از باب منع است یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلم که در پی این
باشید که دعا کنید در چهار ساعت اول نزد وزیدن بادها دوم نزد برطرف شدن
سایهها نصف روز یعنی زوال سیم نزد فرود آمدن باران چهارم نزد فرود آمدن اول
قطره از خون کشته شده که مومن باشد چنانچه در روز جهاد میشود چه هر یکی که در ساعت
استجابت دعا بسیار کشوده میشود نزد این چهار چیز دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَمُ يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فِي الْوَتْرِ وَبَعْدَ الْفَجْرِ وَبَعْدَ
الظُّهْرِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم که دعا مستجاب میشود
دعا در چهار جا اول در نماز وتر بکسر و فتح واو و سکون تا دوم بعد از دمیدن صبح صادق
سیم بعد از زوال افیا چنانچه کذشت در حدیث اول چهارم بعد از غروب افتاب
که ابتدا وقت نماز شام است سیوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَمُ اغْتَنِمُوا
الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَعِنْدَ الْأَذَانِ وَعِنْدَ نُزُولِ
الْغَيْثِ وَعِنْدَ الْتِقَاءِ الصَّفَّيْنِ لِلشَّهَادَةِ شرح لام در للشهادة برای عاقبت
است و مراد نزد ریختن خون مومنست چنانچه کذشت در حدیث اول این باب شرح
کفت امیر المومنین علیه السلم که غنیمت شمرید دعا را نزد چهار صفت اول نزد خواندن قران
بانجنی که کسی چون بایه رحمت رسد طلب آن کند و چون بایت عذاب رسد پناه از ان
جوید اول نزد اذان نماز دوم نزد فرود آمدن باران سیم نزد بهم رسیدن دو لشکر
چون بشهادت مومنی منجر شود چهارم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ كَانَ
أَبِي إِذَا كَانَتْ لَهُ إِلَى اللهِ حَاجَةٌ طَلَبَهَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ يَعْنِي زَوَالَ الشَّمْسِ

شرح یعنی زوال الشمس عبارت از وست وضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر علیه السلم است یعنی
روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که عادت پدرم این بود که چون بود او را بسوی الله تعالی
مطلبی طلب میکرد از او درین ساعت میخواست باین اشارت وقت برطرف شدن
مرکز آفتاب را از جانب مشرق پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا
رق احدکم فلیدع فان القلب لا یرق حتی یخلص شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم که چون نازک دل شد یکی از شما تا آخره در وقت شک چشم
میشود باید که دعا کند که وقت اجابت است چه بدرستی که دل نازک نمیشود مگر وقتی که خالص
شود ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر وقت دعوتم
الله عز وجل فیه الاسحار وتلا هذه الآیة فی قول یعقوب علیه السلم
سوف استغفر لکم ربی و قال اخرهم الی السحر شرح الاسحار جمع سحر بفتح سین
بنقطه وفتح حا بی نقطه اوقاتی که اندکی پیش از طلوع صبح صادق است و آن وقت
نماز و تراست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بهتر وقتی که دعا کردید الله عز و جل را
دران سحرهاست و خواند این آیت را از قول یعقوب علیه السلم که در سوره یوسف است
که خواهم استغفار کرد برای شما صاحب کل اختیار خود را و رسول علیه السلم گفت که تاخیر
کرد التماس برادران یوسف را و دعا برای ایشان تا در سحر دعا کند هفتم اصل عن معاویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان اذا طلب الحاجة طلبها
عند الزوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به وشم شیئا
من طیب وراح الی المسجد ودعا فی حاجته بما شاء الله شرح روایت
از معویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که عادتش این بود که چون طلب کردی

از الله تعالی حاجتی را طلب میکرد انرا نزد برطرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق پس چون
اراده آن طلب حاجت میکرد پیش میداشت چیزی از مال را باین روش که تصدق میکرد
بان مال و بکار می برد چیزی از بوی خوش را و میرفت بسوی مسجد و دعا میکرد در مطلب
خود با که خواسته باشد الله تعالی از کیفیت دعا هشتم اصل عن علی بن حدید رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک
فدونک دونک فقد قصد قصدک شرح دونک اسم فعلست یعنی خذ و
مفعول آن محذوفست بتقدیر دونک الفرصة وتکرار برای تاکید است خاد نقد برای
بیانست قصد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و قصدک فاعلست و از قبیل اضافه مصدر
بفاعلست القصد استقامت راه و اراده چیزی و اول مراد است در اول و دوم مراد است
در دوم و میتواند بود که قصد بصیغه مجهول باشد و قصدک مفعول مطلق باشد که نایب فاعل
شده باشد و از قبیل اضافه مصدر بمفعول باشد هر دو بمعنی اراده چیزی باشد بمعنی که ملائکه
اراده تو کرده اند و نزد تو حاضر شد یا قصدک بمعنی مقصود تو باشد بانمعنی که ملائکه اراده
بجا آوردن مقصود تو کرده اند یعنی روایتست از حدید علی بن بالا برد راوی سند او آنست را
از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که چون لرزه پوست بدن تو و اشکناک شد
دو چشم تو پس دریاب دریاب فرصت را چه بتحقیق است شد اراده تو بانمعنی که دعا
کن که راست بهدف اجابت میرسد نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال
ان الله عز وجل یحب من عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء
فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء وتقسم فیها
الارزاق وتقضی فیها الحوائج العظام شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم

کفت که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد از جمله بندکان او که مومنانند هر بسیار دعا را
پس بر شما باد که دعا کنید در الف شب که نزدیک صبح است تا طلوع آفتاب چه بدرستی که آن وقتیست
که کشوده میشود در آن درهای آسمان و قسمت کرده میشود در آن رزقهای خلائق
و بر آورده میشود در آن حاجتهای بزرک **دهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ ثُمَّ يُصَلِّي وَيَدْعُو اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ وَأَيُّ سَاعَةٍ
هِيَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَبَقِيَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ النِّصْفِ
شرح و بقا بباء یکنقطه و قافست و در بعضی نسخ و هی بها است و ضمیر راجع بساعت
و مضمون این حدیث می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و یکم باب صلوة النوافل
که باب هشتاد و چهارم است و در آنجا فی بقائه بی واو است من در من اول النصف
ابتدائیه است و مراد به النصف نصف باقی مانده است **یعنی** شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میکفت که بدرستی که در شب هر آینه ساعتی است که نمیشود اینکه موافق شود
آنرا بنده مسلمانی یعنی که بیدار شود در آنساعت بعد از آن نماز کند و دعا کند الله عز و جل را
در آنساعت مکر آنکه الله تعالی مستجاب میکند برای او در هر شب که باشد کفتم که نکاه دارد
او ترا الله تعالی کدام ساعتست آن از جمله شب کفت چون رفت نصف شب
و باقی ماند دانک اول از ابتدا نصف باقی مانده شب مراد حصه هفتم است از دوازده
حصه شب که مساوی یکدیکر باشد **باب چهاردهم اصل باب الرغبة والرهبة والتضرع
والتبتل والابتهال والاستعاذة والمسئلة شرح** این باب بیان آداب هفت صورت
دعاست **اول** الرغبة بفتح راء بی نقطه و سکون غین با نقطه و باء یکنقطه مصدر باب علم خواهش

فعل نافع از الله تعالی **و دوم** الرهبة بفتح راء بی نقطه و ها و باء یکنقطه مصدر باب علم خواهش
ترک مضر از الله تعالی **و سیم** التضرع بضاد با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعل زاری
کردن یعنی طلب نزدیکی با الله تعالی بعنوان حرکت بجانب راست و چپ چنانکه
اضطراب و ترس از آن مفهوم شود **و چهارم** التبتل بباء یکنقطه و تاء دو نقطه در
بالا مصدر باب تفعل بریده شدن امید کی از دیکران وقت توجه بسوی الله تعالی در دعا
پنجم الابتهال بباء یکنقطه مصدر باب افتعال مبالغه در دعای خالص **ششم** الاستعاذة
بعین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر باب استفعال طلب پناهی که باعث دفع شر مخلوقین
شود **هفتم** المسئلة طلب سببی که باعث نفع یافتن از مخلوقین شود پس نسبت
مسئله باستعاذه مانند نسبت رغبه برهبه است و نسبت مسئله برغبه مانند نسبت
استعاذه برهبه است درین باب هفت حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّغْبَةُ أَنْ تَسْتَقْبِلَ بِبَطْنِ كَفَّيْكَ إِلَى السَّمَاءِ وَالرَّهْبَةُ
أَنْ تَجْعَلَ ظَهْرَ كَفَّيْكَ إِلَى السَّمَاءِ وَقَوْلُهُ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا قَالَ
الدُّعَاءُ بِإِصْبَعٍ وَاحِدَةٍ تُشِيرُ بِهَا وَالتَّضَرُّعُ تُشِيرُ بِإِصْبَعَيْكَ وَتُحَرِّكُهُمَا
وَالِابْتِهَالُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَتَمُدُّهُمَا وَذَلِكَ عِنْدَ الدَّمْعَةِ ثُمَّ ادْعُ **شرح**
الرغبه بتقدیر ادب الرغبه است و همچنین نظایر آن قال در قال الدعا کلام راویست
و ضمیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است و ذکر آن در بیان مبتدا و خبر ناخوش
است باصبع واحده بیان اقل مجزی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث سیوم این باب
و می آید در حدیث چهارم این باب که آن یک انکشت سبابه یسری است تشیر در
التضرع تشیر بتقدیر آن تشیر است پس مرفوع باهمال آن و منصوب باعمال آن میتواند بود

وهمچنین است وتمدهما با صبعیک بیان اکثر است چنانچه می آید در حدیث چهارم که والتضرع
تحرک السبابة الیمنی ثم اذع عطف بر جمله است که مفهوم از الرغبة تا آخر است
یعنی افعل ما ذکرت ثم اذع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
روش تضرع از الله تعالی اینست که برابر کنی شکم دو دست خود را با سمان چنانچه
گویا که چیزی از آسمان می آید و در شکم دست قرار میگیرد و روش طلب ترک
جرز از الله تعالی اینست که گردانی پشت دو دست خود را بسوی آسمان چنانچه چیزی از
از آسمان می آید و به پشت دست بر گردانیده میشود و روش عمل بقول الله تعالی
در سوره مزمل که قطع امید خود کن از غیر الله تعالی و متوجه الله تعالی شو نوعی عظیم از قطع
امید اینست که دعا کنی بیک انگشت برحالی که اشارت کنی بان انگشت ببالا بردن
آن و پایین آوردن آن چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و روش زاری اینست که اشارت
کنی بدو انگشت خود و حرکت دهی آنها را بجانب راست و چپ و روش مبالغه در دعا برداشتن
دو دست است و کشیدن آنها است خواه بسوی قبله چنانچه می آید در حدیث سیوم و خواه بسوی
آسمان چنانچه می آید در حدیث چهارم و پنجم و آن برداشتن و کشیدن نزد اشک چشم است
بجا آوردن آن ادب را که گفتیم در هر صورتی بعد از آن دعا کن دوم اصل سألت ابا جعفر
علیه السلم عن قول الله عز وجل فما استکانوا لربهم وما یتضرعون
فقال الاستکانة هو الخضوع والتضرع هو رفع الیدین والتضرع بهما
شرح در سوره مؤمنون چنین است ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما
یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون وما یتضرعون استیناف
نحویست یا عطف بر جمله لقد اخذناهم تا آخر است ضمیر فیه راجع بتضرعست یا راجع بباب است

والتضرع

والتضرع بهما مشتمل بر دو زینت چه مطلوب بیان معنی تضرع نیست بلکه مطلب بیان روش و آداب
یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلم از قول الله عز وجل برای بیان اینکه مشرکان با اصرار
اگر عذاب جهنم نجات نیابند و بدنیا بر گردانیده شوند همان می کنند که میکردند در سوره
مؤمنون که و هر آینه بتحقیق در دنیا گرفتیم ایشان را بعذاب مثل عذاب قوم لوط چه عذاب
اهل دین کسی بجای عذاب اوست پس فروتنی نکردند برای صاحب کل اختیار خودشان
بتوبه از شرک و پیروی احکام الهی و زاری نمیکنند و نخواهند کرد تا چون در روز مرگ ایشان
کشاییم بر ایشان دری که عاقبت ان عذاب سخت باشد مراد مؤنه و مقدمه عذاب
قیامت ناگاه ایشان در ان در نا امید اند از عذرخواهی و نجات و زاری ایشان
بی فایده است پس امام گفت که استکانه یعنی فروتنی است با نخعی که ادابی که در اعضا
ندارد و روش زاری اینست که بر دارند دو دست را و زاری کنند با نها سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکر الرغبة وابرز باطن راحتیه
الی السماء وهکذا الرهبة وجعل ظهر کفیه الی السماء وهکذا التضرع
وحرک اصابعه یمینا وشمالا وهکذا التبتل ویرفع اصابعه مرة
ویضعها مرة وهکذا الابتهال ومد یدیه تلقاء وجهه الی القبلة
ولا یبتهل حتی تجری الدمعة شرح ضمیر مستتر در قال راجع براوست
وضمیر مستتر در ذکر بذال با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر راجع با ماست
الرغبة منصوب ومفعول ذکر است وهکذا الرهبة بتقدیر الرهبة است الرهبة مرفوع و مبتدا
و خبرش بران مقدم شده وجعل ظهر کفیه الی السماء کلام راوست و برین قیاس است
نظایر این و میتواند بود که ضمیر قال راجع با امام باشد و بجای ذکر و هکذا باید و از کاتبان

غلطی شده باشد

واحتیاج بتقدیر قال در و هکذا الرهبة نباشد هر یکی از یرفع و یضعهما بصیغه مضارع است برای
افادهٔ تکرار و میتواند بود که بصیغه ماضی باید و غلطی شده باشد از کاتبان و لا یبتهل بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر راجع بمصدر است مثل حیل بین العیر والنزوان
و میتواند بود که بصیغه نهی حاضر باشد و بر هر تقدیر کلام امام است و بیان معانی این الفاظ شرح
در شرح عنوان باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام مذکور
ساخت رغبه را و برابر کرد شکم دو دست خود را بسوی آسمان تا بیان ادب رغبه شود
امام گفت که و همچنین است رهبه و امام گردانید پشت دو دست خود را بسوی آسمان
و همچنین است تضرع و امام حرکت داد انگشتان خود را بجانب راست و چپ و همچنین است
تبتل و امام برمیداشت انگشتان خود را بسوی آسمان باری و فرو میگذاشت باری دیگر
و همچنین است ابتهال و امام کشید دو دست خود را برابر روی خود بسوی قبله و ابتهال کرده
نمیشود مگر آنکه جاری شود اشک چشم بانچنه که بی اشک چشم دست درازی موافق ادب
نیست چهارم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَرَّ بِی رَجُلٌ وَاَنَا
اَدْعُو فِی صَلٰوتِی بِیَسَارِی فَقَالَ یَا عَبْدَ اللّٰهِ بِیَمِینِکَ فَقُلْتُ یَا عَبْدَ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی حَقًّا عَلٰی هٰذِهِ کَحَقِّهِ عَلٰی هٰذِهِ شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گذشت بمن مردی بر حالیکه من دعا میکردم در
تعقیب نماز خود بدست چپ خود پس گفت ای بندهٔ خدا بدست راست خود دعا کن پس
گفتم ای بندهٔ خدا بدرستیکه الله تبارک و تعالی را حقی هست بر این دست چپ که برداشته‌ام
بدعا چنانچه او را حقی هست بر این دست راست مراد حقی است که بیان میشود در حدیث
چهارم باب پنجاه و دوم اصل وَقَالَ الرَّغْبَةُ تَبْسُطُ یَدَیْکَ وَتُظْهِرُ بَاطِنَهُمَا

والرغبة

وَالرَّغْبَةُ تُظْهِرُ ظَهْرَهُمَا وَالتَّضَرُّعُ تُحَرِّکُ السَّبَّابَةَ الْیُمْنٰی یَمِینًا وَشِمَالًا وَالتَّبَتُّلُ
تُحَرِّکُ السَّبَّابَةَ الْیُسْرٰی تَرْفَعُهَا اِلَی السَّمَاءِ رِسْلًا وَتَضَعُهَا وَالْاِبْتِهَالُ
تَبْسُطُ یَدَکَ وَذِرَاعُکَ اِلَی السَّمَاءِ وَالْاِبْتِهَالُ حِینَ تَرٰی اَسْبَابَ الْبُکَاءِ
شرح تبسط بتقدیر ان تبسط است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و همچنین است نظایر
آن ارسل بفتح را بنقطه و سکون سین بی‌نقطه حرکت آهسته و آن منصوب و صفت
مفعول مطلق محذوفست بتقدیر رفعا رسلا ووضعا را و در و ذراعک حالیه است و ذراعک
مرفوع و مبتدا است الی السماء خبر مبتدا است یعنی و امام علیه السلم گفت که ادب رغبه اینست
که پهن کنی دو دست خود را و برابر آسمان کنی شکم آنها را و ادب رهبه اینست که پهن کنی
دو دست خود را و برابر آسمان کنی پشت آنها را و ادب تضرع اینست که حرکت دهی
انگشت شهادت راست را بجانب راست و چپ خود را و ادب تبتل اینست که حرکت
دهی انگشت شهادت چپ را بر حالیکه برداری آنرا بسوی آسمان برداشتن آهسته و فرو
گذاری آنرا و ادب ابتهال اینست که پهن کنی دست خود را بر حالیکه ساعد تو برداشته شده
بسوی آسمان باشد با نحوی که از برابر رو گذشته باشد و این ابتهال وقتی خوبست که دیده
باشی در خود اسباب گریه را پنجم اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الدُّعَاءِ وَرَفْعِ الْیَدَیْنِ فَقَالَ عَلٰی اَرْبَعَةِ اَوْجُهٍ اَمَّا التَّعَوُّذُ
فَتَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِبَاطِنِ کَفَّیْکَ وَاَمَّا الدُّعَاءُ فِی الرِّزْقِ فَتَبْسُطُ کَفَّیْکَ وَ
تُفْضِی بِبَاطِنِهِمَا اِلَی السَّمَاءِ وَاَمَّا التَّبَتُّلُ فَاِیْمَاؤُکَ بِاِصْبَعِکَ السَّبَّابَةِ وَاَمَّا
الْاِبْتِهَالُ فَتَرْفَعُ یَدَیْکَ تُجَاوِزُ بِهِمَا رَاْسَکَ وَدُعَاءُ التَّضَرُّعِ اَنْ تُحَرِّکَ
اِصْبَعَکَ السَّبَّابَةَ مِمَّا یَلِی وَجْهَکَ وَهُوَ الدُّعَاءُ الْخِفْیَةُ شرح سه وجه را داخل امام

نکرده بکی رهبه چه آن عکس دعا در طلب رزقست که آن رغبه است پس از آن معلوم میشود و
دیگری تضرع در حقیقت از اقسام برداشتن دو دست نیست زیرا که برداشتن آن اندکیست
چنانچه در لفظ حدیث اشارت بان شده شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم راوی گفت که پرسیدم او را از دعا و روش برداشتن دو دست در آن پس گفت
که برداشتن بر چهار وجه است اول استعاذه پس برابر قبله میکنی شکم دو دست خود را
بروشی که سر انگشتان بجانب اسمان باشد چنانچه کسی میبیند که از برابر سنگی مثلا می آید و شکم
دستهای خود را سپر میکند از روی خود پس سئلهٔ است که شکم دستها را برابر روی خود
کند و پشت آنها را برابر قبله کند دوم و اما دعا برای رزق مثلا پس پهن میکنی دو دست خود را
و برابر میکنی شکم آنها را بسوی اسمان پس رهبه است که پهن کنی دو دست را و پشت آنها را
بسوی آسمان کنی سیم و اما تبتل پس اشارتست بانگشت شهادت تو بر برداشتن آن
بجانب اسمان و فرو گذاشتن چهارم و اما ابتهال پس برداشتن دو دست است برجای
که گذرانیده باشی آنها را از سر خود بسوی اسمان و دعای تضرع اینست که حرکت دهی بجانب
راست و چپ انگشت شهادت خود را و نزدیک روی خود و آن دعائیست که در وقت
ترس و اضطراب می باشد بانبغی که در وقت نزدیک شدن ضرر بباشد بیان این الفاظ شد
در شرح عنوان باب ششم اصل سالت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل
فما استكانوا لربهم وما يتضرعون قال الاستكانة هي الخضوع والتضرع
بهما شرح مضمون این موافق حدیث دوم این بابست هفتم اصل قلنا لابي عبد الله
عليه السلم كيف المسئلة الى الله تبارك وتعالى قال تبسط كفيك قلنا
كيف الاستعاذة قال تفضي بكفيك والتبتل الايماء بالاصبع والتضرع تحرك

الاصبع

الاصبع والابتهال ان تمد يديك جميعا شرح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلم را که چگونه است
روش طلب چیزی و توجه بسوی الله تبارک و تعالی گفت که پهن میکنی دو دست خود را بانبغی
که شکم آنها را برابر روی خود میکنی گفتیم که چگونه است روش استعاذه گفت که رو بفضا میکنی
دو دست خود را بانبغی که بعد از پهن کردن آنها شکم آنها را برابر قبله میکنی چنانچه گذشت
در حدیث پنجم و روش تبتل اشارتست بانگشت بر برداشتن آن بجانب اسمان و فرو
گذاشتن و روش تضرع حرکت دادن انگشت است بجانب راست و چپ خود و روش
ابتهال اینست که دراز کنی دو دست خود را بهم بجانب اسمان یا جانب قبله چنانچه مذکور
شد در حدیث اول باب پانزدهم اصل باب البکاء شرح این باب بیان فضلت
گریه است در وقت دعا یا از ترس عذاب الهی و درین باب پانزده حدیث است اول اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما من شيء الا وله كيل ووزن الا الد
موع فان القطرة تطفي بحارا من نار فاذا اغرورقت العين بمائها
لم يرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت حرمه الله على النار ولو ان
باكيا بكى في امة لرحموا شرح الدموع بضم دال بی نقطه و ضم میم و سکون واو و عین
بی نقطه جمع دمع بفتح دال و سکون میم اشکهای چشم الاغرورق بعین با نقطه و را بی
نقطه و قاف مصدر باب افعیعال اشک دادن چشم چنانچه گویا که غرق در آب شده
اما آب چشم بیرون نیامده از چشم لم یرهق بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است
الرهق بفتح را و سکون ها فرو گرفتن القتر بفتح قاف و فتح تا دو نقطه در بالا
و را بی نقطه تیرگی ضمیر وجهه و ضمیر حرمه راجع بصاحب چشم و صاحب شکست که مفهوم است
از سابق آیت سوره یونس لا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث

نوزدهم باب چهاردهم که باب النوادر است الفیض روان شدن آب و مانند آن از کثرت
وضمیر فاضت راجع بعین است و بسبب مجاز است چنانچه اشتقاق فیاض می کند برای کسی
که عطا دهد گویا که خودش روان شده و میتواند بود که راجع بدموع باشد یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ عبادتی مگر آنکه آنرا پیمانه و وزنی هست مثل
نماز و روزه مگر اشک دادن چشم در وقت دعا چه بدرستی که قطره از آن خاموش می کند
دریاهای را از آتش جهنم پس چون غرق شود چشم بآب چشم در دعا فرو میگیرد روی
آن صاحب چشم اشک را نه گرد تیرگی حساب و نه خواری توقف در عرصه قیامت
برای حساب پس چون روان شود اشکها در دعا حرام میکند صاحب آن چشم و اشک را
الله تعالی بر آتش جهنم یعنی که شفاعت او برای گناهکاران مقبول میشود و لهذا گفته
که واگر آنکه گریانی در دعا گریه کند در میان گروهی هر آینه رحم کرده میشوند آن گروه
بدفع وبا و طاعون و مانند آنها دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من
عین الا وهی باکیة یوم القیمة الا عینا بکت من خوف الله وما اغرورقت
عین بمائها من خشیة الله عز وجل الا حرم الله سائر جسده علی
النار شرح تفاوت میان این و سابق برای آنست که این در اشک چشم از ترس عذاب
الهی است و سابق در اشک چشم در دعای دیگر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که نیست هیچ چشمی که گریه کرده باشد در دنیا از ترس عذاب الهی و نیست آنکه غرق
شده باشد چشمی بآب آن از ترس عذاب الله عز وجل مگر آنکه حرام کرده الله عز وجل
باقی بدن صاحب آن چشم را بر آتش جهنم اصل ولا فاضت علی خدیه فرهق
ذلک الوجه قتر ولا ذلة وما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدمعة

فان الله

فان الله عز وجل یطفئ بالیسیر منها البحار من النار فلو ان عبدا بکی فی امة
لرحم الله عز وجل تلک الامة ببکاء ذلک العبد شرح این ظاهر است از شرح حدیث
اول این باب سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من قطرة احب الی الله
عز وجل من قطرة دموع فی سواد اللیل مخافة من الله لا یراد بها غیره
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت نیست هیچ قطره محبوبتر بسوی الله عز وجل
از قطره اشکهای که در تاریکی شب است برای ترس از عذاب الله تعالی که اراده
کرده نشده باشد بآن اشکها غیر احتراز از عذاب الهی یعنی که در دعا برای دنیا
نباشد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل عین باکیة یوم
القیمة الا ثلثة عین غضت عن محارم الله وعین سهرت فی طاعة الله
وعین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله شرح غضت با غین با نقطه و تشدید
با ضاد با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب نصر است المحارم بفتح میم و حاء بی نقطه و الف
و کسر راء بی نقطه جمع محرم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل چیزهای که حرام کرده آنها را
الله تعالی سهرت بسین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است السهر
بفتح سین و فتح ها بیداری بقدر معتد به در شب پس گریه در خوف لیل میتواند که بی سهر باشد
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر چشمی گریانست در روز قیامت
از هول آن روز مگر سه چشم چشمی که پوشانیده شده باشد از نگاه بچیزهای حرام کرده
آنها را الله تعالی و چشمی که بیداری شب کشیده باشد برای عبادت الله تعالی و چشمی که گریه
کرده باشد در میان شب از ترس عذاب الله تعالی پنجم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول ما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدموع فان القطرة

تطفئ بحارا من النار
منها فاذا اغرورقت العين بمائها لم يرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت
حرمه الله على النار ولو ان باكيا بكى في امة لرحموا مضمون این موافق حدیث
اول این باب ششم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم اوحى الله عز وجل الى
موسى عليه السلم ان عبادي لم يتقربوا الي بشيء احب الي من ثلث خصال
قال موسى يا رب وما هن قال يا موسى الزهد في الدنيا والورع عن المعاصي
والبكاء من خشيتي قال موسى يا رب فما لمن صنع ذا فاوحى الله عز وجل
اليه يا موسى اما الزاهدون في الدنيا ففي الجنة واما البكاؤن من خشيتي
ففي الرفيع الاعلى لا يشاركهم احد واما الورعون عن معاصي فاني افتش
الناس ولا افتشهم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی
علیه السلم که بدرستی که بندگان من نزدیکی نجستند بسوی من بوسیله که محبوبتر باشد بسوی من از سه
خصلت گفت موسی که ای صاحب کل اختیار من وچیست این سه خصلت گفت که ای موسی
بی رغبتی در مال وجاه دنیا وپرهیز از گناهان وگریه از ترس عذاب من گفت موسی که ای صاحب
کل اختیار من پس چیست برای آنکه کرد اینها که گفتی پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که ای موسی اما
بی رغبتان در مال وجاه دنیا پس در بهشتند واما بسیار گریه کنندگان از ترس عذاب من
پس در مرتبه بالاترند از جمیع مراتب بهشت انبازی نمیشود با ایشان هیچیک که از قبیل ایشان
نباشد واما پرهیز کنندگان از معصیتهای من پس بدرستی که من در روز قیامت حساب
میکنم از مردمان غیر ایشان واز ایشان حساب نمیکنم باینمعنی که نگاه بکمی وبسیاری
عبادات ایشان نمیکنم وحساب ایشانرا داخل بهشت میکنم هفتم اصل قلت لابي
عبد الله عليه السلم اكون ادعوا فاشتهي البكاء ولا يجيئني وربما ذكرت

بعض

بعض من مات من اهلي فارق وابكي فهل يجوز ذلك فقال نعم فتذكرهم فاذا
رققت فابك وادع ربك تبارك وتعالى شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
گاهی دعا میکنم پس میل میکنم گریه را ونمی آید گریه نزد من وبسا که یاد میکنم بعضی جمعی را که مرده اند از اهل
بیت من پس نازکدل میشوم وگریه میکنم در دعا پس آیا جایز است این وسیله ساختن برای
گریه در دعا گفت که آری پس بیاد خود آور ایشانرا پس چون نازکدل شدی پس گریه کن
ودعا کن صاحب کل اختیار خود را تبارک وتعالی هشتم اصل قال ابو عبد الله عليه السلم
ان لم يكن بك بكاء فتباك شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اگر نباشد با تو گریه
پس بوسیله گریه کن چنانچه گذشت در حدیث سابق یا مراد اینست که خود را بصورت گریان
کن که باز ثواب گریه هست نهم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلم اني
اتباكى في الدعاء وليس لي بكاء قال نعم ولو مثل راس الذباب شرح
نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم حرف تصدیق باشد واستفهام در سابق تقدیر باشد
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من بوسیله خود را بگریه وا میدارم
بر حالی که نیست مرا گریه گفت که خوبست هر چند که اشک بمقدار سر مگس باشد دهم اصل
قال ابو عبد الله عليه السلم لابي بصير ان خفت امرا يكون او حاجة
تريدها فابدا بالله فمجده واثن عليه كما هو اهله وصل على النبي
صلى الله عليه واله واسال حاجتك وتباك ولو مثل راس الذباب
ان ابي عليه السلم كان يقول ان اقرب ما يكون العبد من الرب
عز وجل وهو ساجد باك شرح حاجة منصوبست واز قبیل ما اضمر عامله علی شریطة
التفسیر است بتقدیر تريد حاجة فادر فمجده برای مبالغت است بصیغه امر باب افعال

کمامتعلق بهریک از تمجید واثنا است مثل منصوبست بر مفعول به تبارک از ب اسم ان است
ما مصدریه است واضافه اقرب بکون با وجود آنکه وصف کاین است بر سبیل مجاز است
من متعلق باقرب است ومن تفضیلیه نیست واو در وهو حالیه است وجمله حالیه قایم
مقام خبر ان است که محذوفست بتقدیر فی وقت السجدة والبکاء نظیر اخطب
مایکون الامیر قائما یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم ابو بصیر را که اگر ترسی از کاری
که بیاد آکه شود یا خواهی مطلبی را پس ابتدا کن پیش از دعا با لله تعالی با بزرگیش که تعظیم
او کن وثنا کن بر و چنانچه لایق اوست تمجید لایقی می اید در حدیث دوم باب اینده
وثنا عبارت از شمردن بعض نعمتهای آلهی بر انکس است ودرود کن بر نبی صلی الله
علیه وآله وطلب کن مطلب خود را خواه در صورت خوف وخواه در صورت امید
ومیتواند بود که مراد صورت امید باشد وذکر صورت امید بعنوان مثال باشد وبوسیله
گریه کن هر چند که مانند سر مگس را از اشک گریه کنی بدرستی که پدرم علیه السلم میگفت
که بدرستی که نزدیکتر بودن بنده نسبت به صاحب کل اختیار عز وجل در حالی است
که ان بنده سجده کننده گریان باشد مراد اینست که این دعا وگریه با سجده باشد
بهتر است یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنْ لَمْ یَجِئْکَ الْبُکَاءُ
فَتَبَاکَ فَاِنْ خَرَجَ مِنْکَ مِثْلُ رَاْسِ الذُّبَابِ فَبَخٍ بَخٍ یعنی بخ بفتح با
بی نقطه وخا با نقطه باسم فعلست یعنی انکه عظیم شد کار تو ودر صورت تکرار اول
بکسر خا مخففه وتنوین است ودوم بسکون خا است یا هر دو بسکون خا وتخفیف
است یا هر دو بکسر خا وتخفیف وتنوین است یا هر دو بکسر خا وتشدید وتنوین است
ودر صورت افراد بتخفیف خا است بسکون خا یا بکسر خا بی تنوین یا بکسر خا و تنوین

یا بضم خا وتنوین یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر نیاید ترا گریه در وقت
دعا پس بوسیله گریه کن پس اگر بیرون شد از تو مانند سر مگس از اشک پس عظیم شد کار تو باب
ثنا قبل از دعا یعنی این بابیست بی عنوان برای کمال مناسبت بباب سابق ودر
بیان بعض مقدمات دعا است در این باب نه حدیث است اول اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ اِیَّاکُمْ اِذَا اَرَادَ اَحَدُکُمْ اَنْ یَسْاَلَ رَبَّهُ شَیْئًا مِنْ حَوَائِجِ
الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ حَتّٰی یَبْدَاَ بِالثَّنَاءِ عَلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمَدْحِ لَهُ وَالصَّلٰوةِ
عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ ثُمَّ یَسْاَلُ اللهَ حَوَائِجَهُ یعنی ایاکم برای تحذیر است
مفعول اراد محذوفست ودلالت بران میکند شیئا من حوائج الدنیا والاخرة الاراده جد
در طلب چیزی ان یسال منصوب وهم محذر منه است حتی برای استثناست ثم یسال منصوب
وعطف بر یبدأ است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که دوری کنید چون
بجد خواهش کند یکی از شما از انکه طلب کند از صاحب کل اختیار خود چیزی را از حاجتهای دنیا
وآخرت مگر انکه ابتدا کند بثنا گفتن برای الله عز وجل یعنی شمردن بعض نعمتهای او
بر انکس وستایش برای او یعنی تمجید او که می آید در حدیث آینده ودرود بر نبی صلی الله علیه واله
بعد از ان طلب کند حاجتهای خود را دوم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
اِنَّ فِی کِتَابِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اِنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْاَلَةِ فَاِذَا
دَعَوْتَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ قُلْتُ کَیْفَ اُمَجِّدُهُ قَالَ تَقُولُ یَا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ
اِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یَا فَعَّالًا لِمَا یُرِیدُ یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ یَا مَنْ
هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰی یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ یعنی ان المدحة بفتح وکسر همزه میتواند بود
المدحة بکسر میم وسکون دال بی نقطه وسکون تمجید فاذا دعوت کلام امام جعفر صادق علیه السلم

الوريد بفتح واو وكسر را بی‌نقطه وسكون يا دو نقطه در پایین ودال بی‌نقطه شاهرگ گردن در هر کس
دو وريد مي باشد واضافه حبل بان بيانيه است المنظر بفتح ميم وسكون نون وفتح ظاء
بانقطه ورا بی‌نقطه مرتبه که چشم امید خلائق بر صاحب آن مرتبه است ومرتبه بلند که صاحب
آن چیزها را می بیند وهر دو اینجا مناسب است کاف در کمثله برای تشبیه است در اسم
جامد محض مانند جسم شل یعنی موافق او در صفات کمال است ونفی تشبیه مثل برای آنست
که نفی شبیه الله تعالی مبنی بر معرفت او بتشخص یا بکنه نیست بلکه بمحض معرفت او بصفات
واسمای حسنی است چه هر که آن صفات داشته باشد شبیه نمیدارد **دیم** گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که بدرستی که در کتاب بخط امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله واملای رسول الله
صلی الله علیه وآله است آمده است که ستایش الله تعالی تمجید او پیش از طلب حاجت پس چون
دعا کنی الله عز وجل را پس تعظیم کن او را گفتم که چگونه تعظیم بکنیم او را گفت که بگوی که
ای آنکه او نزدیکتر است بسوی من از رشته شاهرگ ای بغایت کننده آنچه را که بخواهد
ای آنکه واسطه میشود میان هر دو ولیکن مثل آنکه نمیگذارد که دل آدمی جزم کند بباطل چنانکه
جزم می کند بحق برای اتمام حجت خود ای آنکه او در منظر بلندتر است ای آنکه این قسم کسی
شبیه در اسم جامد محض نمیدارد **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا
هِيَ الْمِدْحَةُ ثُمَّ الثَّنَاءُ ثُمَّ الْإِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ إِنَّهُ وَاللّٰهِ مَا خَرَجَ
عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ **شرح** هر راجع بآداب دعا است اگرچه در لفظ مذکور
نیست الثناء شمردن بعضی نعمتهای الهی بر آنکس از و الله تا آخر اشارتست بآنکه
تقوی شرط استجابت دعا است چنانکه گفته در سوره مائده که انما یتقبل الله من المتقين
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون این است که آداب دعا تمجید است

بعد ازان

بعد ازان اقرار بنعمتهاست بعد ازان اقرار بگناهست تا برات ازان حاصل شود بعد ازان
طلب حاجت بدرستی که شان اینست که بخدا قسم که بیرون نشد بنده از گناهی که
کرده باشد مگر باقرار به بد کردن خود **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ
إِلَّا أَنَّهُ قَالَ ثُمَّ الثَّنَاءُ ثُمَّ الْاِعْتِرَافُ بِالذَّنْبِ **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم مانند آنچه گذشت مگر آنکه بجای الاقرار بالذنب گفت که الاعتراف
بالذنب ومعنی هر دو یکیست **پنجم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرَدْتَ
أَنْ تَدْعُوَ فَمَجِّدِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاحْمَدْهُ وَسَبِّحْهُ وَهَلِّلْهُ وَأَثْنِ عَلَيْهِ وَ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ سَلْ تُعْطَ **شرح** گفت امام جعفر صادق
علیه السلم چون خواهی که دعا کنی پس تعظیم کن الله عز وجل را بگفتن الله اکبر ومانند آن و
الحمد لله وبگو سبحان الله وبگو لا اله الا الله بگو وبشمر بعض نعمتهای او را بر تو ودرود کن
بر محمد نبی صلی الله علیه وآله بعد ازان دعا کن تا داده شود آنچه طلب کنی **ششم اصل** قَالَ أَبُو
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمُ الْحَاجَةَ فَلْيُثْنِ عَلَى رَبِّهِ وَلْيَمْدَحْهُ
فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا طَلَبَ الْحَاجَةَ مِنَ السُّلْطَانِ هَيَّأَ لَهُ مِنَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ مَا يَقْدِرُ
عَلَيْهِ فَإِذَا طَلَبْتُمُ الْحَاجَةَ فَمَجِّدُوا اللّٰهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ وَامْدَحُوهُ وَأَثْنُوا
عَلَيْهِ تَقُولُ يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ يَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ يَا
أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ
صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَيَقْضِي مَا أَحَبَّ
يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ وَأَكْثِرْ مِنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ أَسْمَاءَ اللّٰهِ كَثِيرَةٌ وَصَلِّ

علی محمد وآل محمد وقل اللهم اوسع علی من رزقك الحلال ما اكف به وجهی
واؤدی به عنی امانتی واصل به رحمتی ویکون عونا لی فی الحج والعمرة
شرح تفسیر صاحبة ولا ولدا می آید در شرح حدیث اول باب جهالکم مادر شاه و در ما یرید
موصوله است لحکم بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الحکم بفتح حا و سکون کاف کاری
از روی حکمت و مصلحت یعنی کردن مادر ما احب یعنی ما دام است تا اشارت باشد بانکه
کاهی قضای امضا می باشد چنانچه بیان شد در باب سوم یعنی کفت امام جعفر صادق
علیه السلم که چون طلب کند یکی از شما حاجت را پس باید که نعمت صاحب کل اختیار خود را
یاد کند و باید که تعظیم او کند چه بدرستی که مرد چون طلب حاجت کند از پادشاه اماده
می کند برای آن پادشاه از جمله سخن آنچه را که بهتر و خوش آینده تر است که توانایی دارد
بران پیش از طلب حاجت آنرا کوید پس چون طلب کنند حاجترا از درگاه الهی
پس تعظیم کنند الله را که بی شکست بغایت نادر است و ستایش کنند او را و یاد نعمت
او کنند بنیکوئی در ثنا و مدح که ای کریمتر کسی که نعمت داد و ای بهتر کسی که طلب کرده شد
برای دادن نعمت و ای رحیمتر کسی که طلب رحمت از وشد ای یکانه بی جزء و قرین
ای مقصود در حاجات ای انکه نزاید و زاده نشد و نبود او را همتا هیچیک ای انکه
نکرفت برای خود جفتی و نه فرزندی ای انکه می کند آنچه را که میخواهد یعنی که مشیت او
جبر را استلزام اراده و قدر و قضای او جبر است و بیان اینها شد در کتاب التوحید
در باب فی انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و پنجم است و حکم
و یف دمیکند آنچه را که اراده می کند و بجا می آورد و چیزها را چند انکه خواسته باشد
مثل اینکه بجا آورد آلت عذاب قوم یونس ع را و بازداشتن را تا مدتی ولکن بر طرف کرد

ای انکه

ای انکه واسطه میشود میان مرد و دلش بیان این می آید در شرح حدیث سیوم از ابواب
ای انکه او در منظر بلندتر است ای انکه نیست شبیه آن قسم کسی بیان این سه فقره
شد در حدیث دوم این باب ای بغایت شنوای بغایت بینا امام کفت
که و بعد از یا سمیع و بصیر بسیار ذکر کن از اسماء الله عز و جل چه بدرستی که اسماء الله
تعالی بسیار است یعنی که بسیار آنها بیاد آنکس می آید و وظیفه دعا مخصوص بعضی
معین نیست هر کدام که دران بیاد تو آید ذکر کن و درود کن بر محمد و آل محمد و بکو
که خدایا وسیع کن بر من از رزق تو که حلالست قدری که نکاهدارم بان آب
روی خود را از کدایی و طلب از مردمان برای نفقه خود و ادا سازم بان از خود
قرضی را و نفقه عیالی را که بر من لازم است و بیوند کنم بان خویش نسبی را خود را
و باشد مدد برای من در حج و عمره اصل وقال ان رجلا دخل المسجد فصلی
رکعتین ثم سال الله عز وجل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله عجل
العبد ربه وجاء آخر فصلی رکعتین ثم اثنی علی الله عز وجل وصلی
علی النبی صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
سل تعطه شرح عجل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است و تعدیه آن
بمفعول به برای تضمین معنی سوالست ها در تعطه ها سکت است یعنی و امام جعفر صادق
علیه السلم و کفت که بدرستی که مردی داخل شد در مسجد رسول صلی الله علیه وآله پس نماز کرد دو رکعت
بعد از ان دعا کرد الله عز وجل را پس کفت رسول الله صلی الله علیه وآله که دعای بشتاب
کرد این بنده صاحب کل اختیار خود را و آمد مردی دیکر پس نماز کرد دو رکعت بعد از ان
ثنا کستری کرد بر الله عز وجل و درود کرد بر نبی صلی الله علیه وآله پس کفت رسول الله ص

که دعا کن نا داده شوی **شرح** قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول دخل رجل
المسجد فابتدأ قبل الثناء على الله والصلوة على النبی صلی الله علیه
وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله عاجل العبد ربه ثم دخل آخر فصلی
واثنى على الله عز وجل وصلی على رسول الله صلی الله علیه وآله
سل تعطه **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح سابق **متن** ثم ان فی کتاب
علی علیه السلام ان الثناء على الله والصلوة على رسوله قبل المسئلة
وان احدکم لیاتی الرجل یطلب الحاجة فیحب ان یقول له خیرا قبل
ان یسأله حاجته **شرح** و ان بکسر همزه کلام امام جعفر صادق علیه السلم و مضمون
این ظاهرست از شرح حدیث دوم و ششم این باب **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت آیتان فی کتاب الله عز وجل اطلبهما فلا اجدهما
قال وما هما قلت قول الله عز وجل ادعونی استجب لکم فندعوه ولا نرى
اجابة قال افترى الله عز وجل اخلف وعده قلت لا قال فمم ذلک
قلت لا ادری قال لکنی اخبرک من اطاع الله عز وجل فیما امره ثم
دعاه من جهة الدعاء اجابه قلت وما جهة الدعاء قال تبدأ فتحمد
الله وتذکر نعمه عندک ثم تشکره ثم تصلی على النبی صلی الله علیه
وآله ثم تذکر ذنوبک فتقر بها ثم تستغفر منها فهذا جهة الدعاء
شرح فرق میان استجابت و اجابت اینست که او قبول دعاست خواه مقارن دادن
خصوص آنچه طلبیده شده یا چیزی که در حکم آنست باشد و خواه نه و دوم دادن آن دعاست
مثل خصوص آنچه طلبیده شده یا چیزی که در حکم آنست و بهتر از آنست باعتبار نفع داعی یا باعتبار

علم

حکمت آلهی راوی خیال کرده که مدلول قول الله تعالى ادعونی استجب لکم اینست که هر کس آنچه
طلب کند بخصوص آن برای او حاصل میشود بی شرط و بی مانع و این ظاهر البطلانست چه
گاهی دو کس دعا می کنند و هر یکی نقیض مطلوب دیگری را طلب میکند و درین حدیث اکتفا
بیان شرط شده باشد و بعضی موانع بیان میشود در حدیث اول باب نوزدهم فیما امره
اشارتست بقول الله تعالى در سوره اعراف که ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها و بیان
شد در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سیوم و حاصل اینست که هر که
ائمه معصومین را نشناسد الله تعالى را نمیشناسد و او را نمیخواند زیرا که کنه الله تعالى
وتشخص او مدرک کسی نمیشود که الحاد در صفات ربوبیت او کند بتعمق فکر خود مانند
یهود و فلاسفه و تابعان ایشان معرفت او حاصل نکرده آنچه در پیش او خواران
ره نیست غایت فکر اوست الله نیست و بیان شرط اشاره شده در سوره بقره
اجیب دعوة الداع اذا دعان می آید در حدیث اول باب نوزدهم **شرح** روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم که دو آیت در کتاب الله عز وجل است
طلب میکنم صدق آنها را پس نمییابم گفت و چیست آنها گفتم که قول الله عز وجل در
سوره مؤمن که دعا کنید مرا تا مستجاب کنم برای شما بیان این آنکه دعا میکنیم او را
و نمی بینیم قبول دعا را امام گفت که آیا پس گمان میبری الله عز وجل را که خلاف
وعده خود کرده باشد گفتم که نه گفت که پس از چیست آنچه گفتی که دعا قبول نمیشود گفتم
که نمیدانم گفت که لیکن من خبر میدهم ترا بیان این آنکه هر که فرمان برداری کرد
الله عز وجل را در آنچه فرموده او را بانچه که پیروی امام معصوم مفترض الطاعه کرد در
لوازم صفات کمالیه بر الله عز وجل و تعمق فکر خود اکتفا نکرد و بعد از آن دعا کرد

او را از راه دعا قبول کرد دعای او را گفتم که وچیست راه دعا گفت که اینکه پیش از دعا چیزی
گوی باید پیش که حمد کنی الله تعالی را و یاد کنی نعمتهای او را نزد خودت بعد ازان شکر
آن نعمتها کنی بر نبی صلی الله علیه و آله بعد ازان یاد کنی گناهان خود را پس اقرار کنی بآنها
بعد ازان استغفار کنی ازانها پس اینست راه دعا اصل ثُمَّ قَالَ وَمَا الْآيَةُ الْأُ
خْرَى قُلْتُ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ
الرَّازِقِينَ وَإِنِّي أُنْفِقُ وَلَا أَرَى خَلَفًا قَالَ فَتَرَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْلَفَ
وَعْدَهُ قُلْتُ لَا قَالَ فَمِمَّ ذَلِكَ قُلْتُ لَا أَدْرِي قَالَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمُ اكْتَسَبَ
الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَأَنْفَقَهُ فِي حِلِّهِ لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَمًا إِلَّا أُخْلِفَ عَلَيْهِ
شرح الحلة بفتح و کسر حاء بی نقطه و تشدید لام و تاء تانیث راه راست یعنی بعد ازان
امام علیه السلم گفت که وچیست آن آیت دیگر گفتم که قول الله عز و جل در سوره سبا که و آنکه
خرج کنید هر چه باشد پس الله تعالی عوض آنرا میدهد و بهترین روزی دهندگانست و بدرستی
که من خرج میکنم و نمی بینم عوضی را امام گفت که آیا پس گمان میبری الله عز و جل که خلف
وعده خود کرده باشد گفتم که نه گفت که پس از چیست آنچه گفتی که عوض خرج نمی یابی
گفتم که نمیدانم گفت که اگر اینکه یکی از شما طلب رزق میکرد از راه راست که موافق احکام
آلهی است و خرج میکرد آنرا در راه راست خرج نمیکرد درهمی را مگر آنکه انعام عوض میکرد
الله تعالی برای او چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ
دَعْوَتُهُ فَلْيُطَيِّبْ مَكْسَبَهُ شرح مکسب بفتح میم و سکون کاف و فتح سین بی نقطه
اسم مکان یا مصدر میمی باب ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که هر که خوشحال کند او را اینکه مستجاب شود دعای او پس باید که پاکیزه و حلال کند

طلب

طلب رزق خود را باب مقدم هم اصل باب الاجتماع في الدعاء شرح این باب بیان فضیلت
اجتماع مردمانست در دعا درین باب چهار حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ رَهْطٍ أَرْبَعِينَ رَجُلًا اجْتَمَعُوا فَدَعَوُا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي
أَمْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعِينَ فَأَرْبَعَةٌ يَدْعُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
أَرْبَعِينَ مَرَّةً فَيَسْتَجِيبُ اللهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ لَهُمْ شرح الرهط بفتح راء بی نقطه و سکون
و فتح ها و طاء بی نقطه ده کس که باهم اتفاق داشته باشند مثل قبیله که مراد اینجا جماعت
صاحبان اتفاقست اربعین بدل رهط است فاربعة مجرور و بدل رهط محذوفست
بتقدیر فما من رهط اربعة یا مرفوع و مبتداست با وجود آنکه نکره است مثل کوکب
انقض الساعة یدعوا خبر مبتداست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست هیچ
جمعی چهل مرد که جمع شده باشند پس دعا کرده باشند الله تعالی را در کاری مگر آنکه مستجاب
کرد الله تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهل کس پس یکیکس دعا میکنند الله عز و جل را
هریک ده بار مگر آنکه مستجاب کرد الله تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهار کس پس یککس
دعا می کند الله عز و جل را چهار بار پس مستجاب میکند که بی شکست بغایت قادرست برای او
دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَةُ رَهْطٍ قَطُّ
عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ فَدَعَوْا إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ إِجَابَةٍ شرح مراد برهط اینجا ده کس است
پس مجموع چهل میشوند یا مراد یککس است که ده بار دعا کند و مانند ده کس شود یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اتفاق نکردند چهل کس هرگز بر کاری پس دعا کرده باشند
الله تعالی را مگر آنکه متفرق شدند بعد از اجابت آن دعا سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَبِي إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ ثُمَّ دَعَا

وَأَمَّنُوا

نشنیده هیچ جمعی چهار مرد که دعا کنند الله عز و جل را
هریک ده بار مگر آنکه مستجاب کرد الله تعالی ایشان را

شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم که چون غمگین میکرد ترا کاری جمع میکرد زنان
و اطفال را بعد از ان دعا میکرد و ایشان می گفتند چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ
قَالَ الدَّاعِي وَالْمُؤْمِنُ فِي الْاَجْرِ شَرِيكَانِ شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دعا کننده و امین گوینده در ثواب دعا شریکند باب [illegible]
الدعاء شرح این باب فضیلت شریک کردن مؤمنانست در دعای خود درین باب یک حدیث است
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا دَعَا اَحَدُكُمْ فَلْيَعُمَّ فَاِنَّهُ اَوْجَبُ
لِلدُّعَاءِ شرح فلیعم بصیغه مضارع معلوم باب نصر است لام للدعا برای تعدیه است یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که چون دعا کند یکی از شما پس باید که شریک کند مؤمنان را چه بدرستی
آن مجاب کننده تر است دعا را باب نوزدهم اصل باب من ابطأت علیه الاجابة شرح
الابطا ضد شتاب و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ورود است فرق میان اجابه و استجابه
بیان شد در شرح حدیث هشتم باب شانزدهم یعنی این باب بیان حال کسی است که دیر
وارد شد برا و اثر قبول دعا درین باب نه حدیث است اول اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
اَبِي نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي قَدْ سَاَلْتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
حَاجَةً مُنْذُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً وَقَدْ دَخَلَ قَلْبِي مِنْ اِبْطَائِهَا شَيْءٌ فَقَالَ يَا اَحْمَدُ
اِيَّاكَ وَالشَّيْطَانَ اَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ سَبِيلٌ حَتَّى يُقَنِّطَكَ اِنَّ اَبَا جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْاَلُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةً
فَيُؤَخِّرُ عَنْهُ تَعْجِيلَ اِجَابَتِهَا حُبًّا لِصَوْتِهِ وَاسْتِمَاعِ نَحِيبِهِ شرح کذا و کذا
کنایه از عدد مرکب است که با عطف باشد مثل احدی و عشرین ان یکون بدل اشتمال است از شیطان
یؤخر بصیغه معلوم باب تفعیل است تعلیق تاخیر تعجیل با وجود انکه ظاهر است که متعلق باجابت باشد

باعتبار انست که مراد بتعجیل اجابت دادن اثر قبول دعا در دنیاست یا باعتبار انست که
مراد بتاخیر منع است یا بعد دو اعتبار است النحیب بفتح نون و کسر حاء بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مبالغه گریه یعنی روایت از بزنطی گفت که گفتم امام رضا
علیه السلم را که قربانت شوم بدرستی که من بتحقیق طلب کردم از الله عز و جل حاجتی از چندین سال
و بتحقیق داخل شده در دل من از دیر شدن آن حاجت چیزی یا بنحوی که میترسم که من مردود
درگاه الهی باشم و نزدیکست که ناامید شوم از جانب آن دعا پس امام گفت که ای احمد دور
دار خود را از شیطان از اینکه باشد او را بر تو راهی از راههای اضلال تا آنکه ناامید کند ترا
بدرستی که امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که مؤمن گاهی طلب میکند از الله عز و جل حاجتی را
پس تاخیر میکند از و دادن آن حاجت را در دنیا برای دوستی آواز او و شنیدن گریه
و زاری او اصل ثُمَّ قَالَ وَاللهِ مَا اَخَّرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَا يَطْلُبُونَ
مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا خَيْرٌ لَهُمْ مِمَّا عَجَّلَ لَهُمْ فِيهَا وَاَيُّ شَيْءٍ الدُّنْيَا وَاِنَّ اَبَا جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَمُ كَانَ يَقُولُ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ اَنْ يَكُونَ دُعَاؤُهُ فِي الرَّخَاءِ نَحْوًا مِنْ
دُعَائِهِ فِي الشِّدَّةِ لَيْسَ اِذَا اُعْطِيَ فَتَرَ فَلَا يَمَلَّ الدُّعَاءَ فَاِنَّهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
بِمَكَانٍ وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَطَلَبِ الْحَلَالِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ شرح درین فقرات
بیان وجه تاخیر اجابت دعاست اول علم الله تعالی بانکه دنیا حقیر است و تاخیر اجابت
دعا تا آخرت بهتر است برای مؤمن و باین اشارت شده در آیت سوره بنی اسرائیل
ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا دوم علم الله تعالی بانکه اگر
اجابت دعا شود فتور در توجه مؤمن بدرگاه الهی بهم رسد بسبب رفاه و ان ابا جعفر
علیه السلم تا بمکان یا تا فتر اشارت است به بی صبری داعی از معاصی و بر واجبات

چهارم تا یا کی راه کسب معاشی اعی چنانکه گذشت در حدیث نهم باب شانزدهم پنجم بر من متوجه
خویشان نسبی ما در ما آخر مصدریه است و در یا یطلبون موصوله است و ما در مما موصوله میتواند
بود و مصدریه میتواند بود و من در من هذه تبعیضیه میتواند بود و بیانیه میتواند بود و ای الشیء الدنیا
برای تحقیر دنیاست فلا امیل بصیغه نهی غایب باب علم تتمه کلام ابی جعفر علیه السلام است
و میتواند بود که نهی حاضر باشد و کلام امام رضا ع باشد و بر هر تقدیر و علیک کلام امام
رضا علیه السلام است یعنی بعد از ان گفت که بخدا قسم که تاخیر الله عزوجل از مؤمنان آنچه را
که میطلبند از جمله این دنیا بهتر است برای ایشان از آنچه تعجیل کرده برای ایشان در دنیا
و چه چیز است دنیا و بدرستی که امام محمد باقر ع میگفت که سزاوار است برای مؤمنان آنکه
باشد دعای او در راحت شبیه بدعای او در سختی نباشد چنین که چون داده شود سست شود
در دعا پس باید مؤمن ملول نشود از دعا بسبب رضا چه بدرستی که دعا الله تعالی در مرتبه عظیمست
و بر تو باد که صبر کنی یعنی که نگاهداری خود را از معاصی و برآر از طاعات و بر تو باد که کسب
حلال کنی در معاش خود و بر تو باد که صله رحم کنی اصل وَاِیّاکَ وَمُکاشَفَةَ النّاسِ فَاِنّا
اَهْلُ بَیْتٍ نَصِلُ مَنْ قَطَعَنا وَنُحْسِنُ اِلی مَنْ اَساءَ اِلَیْنا فَنَرَی وَاللّهِ فی ذلِکَ
الْعاقِبَةَ الْحَسَنَةَ شرح این فقره برای وجه ششم تاخیر اجابت دعاست المکاشفه
اظهار عداوت با کسی مثل نفرین الکس اهل مرفوع و خبر ان است و نصل صفت است و وضع
ضمیر متکلم در موضع ضمیر غایب شده یعنی و دوردار از یکدیگر خود را و نفرین مردمان و مانند
آن را چه بدرستی که ما خانه داده ایم که پیوند میکنیم با کسی که بریده ما را از خود و نیکی میکنیم با کسی
که بدی کرد با ما پس می بینیم بخدا قسم بسبب آنچه مذکور شد عاقبت خوب اصل
اِنَّ صاحِبَ النِّعْمَةِ فِی الدُّنْیا اِذا سَأَلَ فَاُعْطِیَ طَلَبَ غَیْرَ الَّذی سَأَلَ وَصَغُرَتْ

النعمة

النِّعْمَةُ فی عَیْنِهِ فَلا یَشْبَعُ مِنْ شَیْءٍ شرح این فقره برای وجه هفتم تاخیر اجابت دعاست
یعنی بدرستی که کسی صاحب نعمت باشد یعنی که احتیاج ندارد و طلب زیادتی بران چون طلب
کند زیادتی را پس داده شود طلب میکند چیزی دیگر غیر آنچه طلب کرد و داده شد و کوچک
قدر میشود نعمت آلهی در نظر او پس سیر نمیشود از چیزی اصل وَاِذا کَثُرَتِ النِّعَمُ کانَ
الْمُسْلِمُ مِنْ ذلِکَ عَلی خَطَرٍ لِلْحُقُوقِ الَّتی تَجِبُ عَلَیْهِ وَما یُخافُ مِنَ الْفِتْنَةِ
فیها شرح این فقره برای بیان وجه ششم تاخیر اجابت دعاست واو در وما یخاف
برای تقسیم است یخاف بصیغه مجهول است الفتنه خود پسندی بسبب ادای واجبات ضمیر
فیها راجع بحقوقست یعنی و چون بسیار شود نعمتها میشود مسلمان بسبب آن بر خطری
بسبب حقوقی که واجب میشود بر او مثل خمس و زکوة و حج که مبادا آنها بجا نیاید و بسبب
ترسیده میشود بر او که خود پسندی باشد در ان حقوق مراد اینست که یکی از دو خطر دارد
چه غالب در صاحب نعمت بسیار دو قسمت یکی آنکه ادای حقوق واجبه نکند دیگری آنکه
ادای آنها کند و خود پسند شود اصل اَخْبِرْنی عَنْکَ لَوْ اَنّی قُلْتُ لَکَ قَوْلاً
اَکُنْتَ تَثِقُ بِهِ مِنّی فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِداکَ اِذا لَمْ اَثِقْ بِقَوْلِکَ فَبِمَنْ اَثِقُ
وَاَنْتَ حُجَّةُ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ قالَ فَکُنْ بِاللّهِ اَوْثَقَ فَاِنَّکَ عَلی مَوْعِدٍ مِنَ اللّهِ
اَلَیْسَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ وَاِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ
دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ وَقالَ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ وَقالَ وَاللّهُ
یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً فَکُنْ بِاللّهِ عَزَّوَجَلَّ اَوْثَقَ مِنْکَ بِغَیْرِهِ
وَلا تَجْعَلُوا فی اَنْفُسِکُمْ اِلّا خَیْراً فَاِنَّهُ مَغْفُورٌ لَکُمْ شرح این اضمار قرآن
مثل آیت سوره العادیات و انه لحب الخیر لشدید زیرا که در سوره بقره چنین است الشیطان

یعدکم الفقر

الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم یؤتی الحکمة من یشاء
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب بنابر آنکه موعد شیطان اگرچه
در ظاهر مال و غناست برای اهل جهالت لیکن تعبیر از آن بفقر شده باعتبار باطن چنانکه
گذشت در کتاب العقل در حدیث بیست و پنجم باب اول که لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود
من العقل و ایضا مال حرام اگر نزد کسی باشد مالک آن نمیشود و تعبیر از اطاعت الله تعالی بقبول
محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح است و از تصدیق امام مفترض
الطاعه بخیر کثیر شده چنانکه گذشت در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب هفتم که باب معرفة
الامام والرد الیه است و نزدیک باین گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم
باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است و مراد بفحشاء حکم از روی ظن است و آن ضد
حکمت است که مامور به الله تعالی است و آن خودداری از حکم بغیر معلوم است و ذکر مضارع در
من یؤت و ذکر و فعل ماضی در فقد اوتی برای اشعار باینست که خیر کثیر مقدم است بر حکمت
و باعث آنست چنانکه حکمت مقدم است بر مغفرت و فضل فانه بفتح همزه و تشدید نون
عطف است بر خیرا و ضمیر راجع بذنب است که مفهوم میشود از مغفرت یعنی خبر ده
مرا از حال خودت اگر آنکه من گویم ترا آنچنی آیا این حال داری که خاطرجمع شوی بآن
از سخن من پس گفتم او را که قربانت شوم چون خاطرجمع شوم بسخن تو پس یکه خاطر
جمع میشوم و حال آنکه تو حجت و امام الله تعالی بر مخلوقینی او یعنی امام گفت که پس باش
بالله تعالی خاطرجمع تر و بدرستیکه تو خاطر جمع تر باش بر سر وعده که از جانب الله تعالی آن
آیا نیست آنکه الله عز و جل میگوید در سوره بقره که و چون سوال کنند ترا بندگان من از من
پس بدرستیکه من نزدیکم به بندگان خود بیان آنکه قبول میکنم دعای دعاکننده را چون دعا کند مرا

بابنجم که مراد صفات ربوبیت شناخته باشد اشارتست باینکه مخالفان شیعه امامیه الله تعالی
را بصفات زایده یا بصفتی دیگر که لایق ربوبیت او نیست شناخته اند و او را نشناخته اند و دعا
بکرده اند چنانکه تحقیق این شد در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب پانزدهم که باب حدوث
الاسماست در شرح انما عرفه بالله فمن لم یعرفه به فلیس یعرفه انما یعرف غیره و الله
تعالی گفته در سوره زمر که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من که گناهان کرده اند ناامید مشوید از رحمت الله تعالی
بدرستیکه الله تعالی می آمرزد گناهان بهمگی ذکر این آیت اینجا اشارتست باینکه خطاب
درین آیت با شیعه امامیه است که گناهان کرده اند و دعا میکنند و اثر استجابت
آن در دنیا ظاهر نمیشود برای آنکه در روز قیامت باعث مغفرت جمیع گناهان ایشان است
بقرینه آنکه در سابق این آیت نشان عباد را گفته که الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه و بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و علی بن ابراهیم در تفسیر
نقل کرده از ابی جعفر علیه السلم که گفته که در شیعه ولد فاطمه انزل الله هذه الآیة خاصة
و الله تعالی گفته در سوره بقره که الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم
شیطان وعده که با شما میکند که اگر تابع امر من شوید باختلافات و اجتهادات
مالدار میشوید حقیقه وعده بی چیزی میکند چه عمده بی چیزی آخرتست نه دنیا و امر میکند شما را
بخصلت رسوا که حکم از روی ظن است و الله تعالی وعده می کند شما را در پی روی امام عالم
بجمیع احکام آمرزش گناه از جانب خود و فضل رحمت خود پس بیاشید بالله عز و جل
خاطرجمع تر از خودت بغیر الله تعالی و مگردانید ای شیعه امامیه در دلهای خود مگر ضد فقر را
پس آنرا که گناه آمرزیده شده است برای شما دوم اصل عن منصور الصیقل قال قلت

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که بنده هر آینه گاهی دعا میکند پس میگوید
الله عز و جل دو ملک موکل بر او را که بتحقیق مستجاب کردم برای وی لیکن نگاه دارید او را در دعا
توسل حاجت او با تعجیل که تاخیر در کارسازی او کنید چه بدرستی که من دوست میدارم
که بشنوم آواز او را در دعا و بدرستی که بنده هر آینه گاهی دعا میکند پس میگوید الله تبارک و تعالی
دو ملک موکل او را که تعجیل کنید برای او حاجت او را چه بدرستی که من دشمن میدارم
آواز او را چهارم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْتَجَابُ لِلرَّجُلِ الدُّعَاءُ
ثُمَّ يُؤَخَّرُ قَالَ نَعَمْ عِشْرِينَ سَنَةً شرح یستجاب بتقدیر استفهام است ثم برای تعجب
است ضمیر مستتر در یوخر راجع باجابت است که مفهوم است از یستجاب مانند آنکه
مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا اجابت
میشود برای مرد دعا با وجود آن تاخیر کرده میشود اجابت دعا گفت که آری تا بیست سال
میشود پنجم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا وَبَيْنَ أَخْذِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ عَامًا شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم که گفت که بود میان قول الله عز و جل در خطاب با موسی و هرون در سوره
یونس که بتحقیق بفعل آورده شد اثر نفرین شما بر فرعون و ارکان دولت او و میان گرفتار
کردن فرعون بغرق شدن چهل سال ششم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ
الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو فَيُؤَخَّرُ إِجَابَتُهُ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که بدرستی که مؤمن هر آینه گاهی دعا میکند پس تاخیر میشود اجابت آن تا روز جمعه مراد
اینست که گاهی دعای مؤمن مستجمع جمیع شروط وجوب استجابت است در آیت وعده
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ داخلست لیکن برای استمرار دعا و دریافتن شرف دعای روز جمعه تاخیر

لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا دَعَا الرَّجُلُ بِالدُّعَاءِ فَاسْتُجِيبَ لَهُ ثُمَّ أُخِّرَ ذَلِكَ
إِلَى حِينٍ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَلِمَ ذَاكَ لِيَزْدَادَ مِنَ الدُّعَاءِ قَالَ نَعَمْ شرح
ربما بتقدیر استفهام است ثم برای تعجب است مشار الیه ذلک اجابت دعاست که
مفهوم است از استجیب لیزداد بتقدیر استفهام است من در من الدعا برای سببیت است
یعنی روایت است از منصور جلا دهنده شمشیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا این
هست که بسا که دعا کرده باشد مرد نوعی از دعا پس مستجاب شده باشد برای او با وجود آن
تاخیر کرده شده باشد اجابت آن تا وقتی راوی گفت که امام گفت که آری گفتم که
و چراست آن تاخیر اجابت آیا برای اینست که زیاده شود آن مرد بسبب آن دعا یعنی
که زیاده شود مرتبه او بسبب تکرار آن دعا گفت که آری هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمَلَكَيْنِ قَدِ اسْتَجَبْتُ لَهُ
وَلَكِنِ احْبِسُوهُ بِحَاجَتِهِ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو
فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَجِّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أُبْغِضُ صَوْتَهُ شرح
للملکین اشارت بآنست که چنانچه هر کس را دو ملک هست که کاتبان اعمال اند دو ملک دیگر
هست که موکلند بر او برای کارسازی او و نگاهداشتن او از سوختن و غرق شدن و مانند
آنها تا نزول قضا چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب فضل الیقین
که باب سی ام است ضمیر جمع در احبسوه و در عجلوا اشارت بآنکه در هر روزی و هر شبی دو ملک
موکلند روز سابق و شب سابق و خطاب در هر روز و شب از زمان حبس و تعجیل با هر ملکی
علیحده با ضمیر مفرد میشود چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب نظیر آنکه گفته در سوره مؤمنون
که يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ با وجود آنکه خطاب با هر رسولی علیحده در هر زمانی بلفظ مفرد شده

دراجابت نشود اگرچه تاخیر در مستجاب شده باشد هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
ان العبد الولی لله یدعو الله عز وجل فی الامر ینوبه فیقال للملک الموکل
به اقض لعبدی حاجته ولا تعجلها فانی اشتهی ان اسمع نداءه وصوته
وان العبد العدو لله لیدعو الله عز وجل فی الامر ینوبه فیقال
للملک الموکل به اقض حاجته وعجلها فانی اکره ان اسمع نداءه
وصوته قال فیقول الناس ما اعطی هذا الا لکرامته ولا منع هذا
الا لهوانه شرح النوب بفتح نون وسکون واو وبا یکنقطه مصدر باب نصر آمدن مشکل بر
سر کسی استعمال اشتها در الله تعالی بمعنی اراده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بدرستی که بنده که دوست الله تعالی است گاهی میکند الله عز وجل او در مشکلی که برخورد او را پس گفته
میشود ملک موکل او را که روا کن برای بنده من حاجت او را و دیر کن آنرا چه بدرستی که من اراده
دارم که بشنوم یا الله گفتن او را و آواز او را و بدرستی که بنده که دشمن الله تعالی است هر آینه گاهی
دعا میکند الله عز وجل را در مشکلی که برخورد او را پس گفته میشود ملک موکل او را که روا کن حاجت او را
و زود کن او را چه بدرستی که من کراهیت دارم که بشنوم یا الله گفتن او را و آواز او را امام
گفت که پس میگویند مردمان جاهل که داده نشد این بنده مگر برای عزیز بودن او و ممنوع از طلب
خود نشد این بنده مگر برای بی اعتباری او و حال آنکه حقیقت برعکس گفته آن مردمانست
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال المؤمن بخیر ورجاء
رحمة من الله عز وجل ما لم یستعجل فیقنط ویترک الدعاء قلت له کیف
یستعجل قال یقول قد دعوت منذ کذا وکذا وما اری الاجابة ترجمه روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که همیشه مؤمن داعی با خوبی و امیدواری رحمت است از الله عز وجل

مادام که شتاب نکند تا نا امید شود و ترک کند دعا را گفتم او را که چگونه شتاب می کند گفت
که با خود میگوید که بتحقیق دعا کردم اینقدر و اینقدر زمان و نمی بینم اثر قبول دعا را مراد
اینست که در هر بار تکرار دعا میکند رحمتی علیحده برای او حاصل میشود پس میباید که این خیال
باطل را در دل خود نگذراند که باعث نا امیدی و ترک دعا شود نهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان المؤمن لیدعو الله عز وجل فی حاجته فیقول الله عز وجل
اخروا اجابته شوقا الی صوته ودعائه فاذا کان یوم القیمة قال الله
عز وجل عبدی دعوتنی فاخرت اجابتک وثوابک کذا وکذا ودعوتنی
فی کذا وکذا فاخرت اجابتک وثوابک کذا وکذا قال فیتمنی المؤمن
انه لم یستجب له دعوة فی الدنیا مما یری من حسن الثواب شرح شوقا
مفعول له یقول است ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع بالمؤمن است لم یستجب یعنی لم یجب است
من در مما برای سببست و در من حسن برای بیانست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که مؤمن هر آینه گاهی دعا میکند الله عز وجل را برای حاجت خود پس میگوید
الله عز وجل ملایکه را که موکلند برای او چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب که تاخیر کنید
اثر دعای قبول او را برای خواهش آواز او و دعای او پس چون شود جهان در روز قیامت
میگوید الله عز وجل بنده خود را که ای بنده من دعا کردی مرا پس تاخیر کردم دادن اثر قبول
دعای ترا و ثواب آن دعای تو چنین و چنین است امام گفت و ایضا دعا کردی برای چنین
و چنین از حاجتهای تو پس تاخیر کردم دادن اثر قبول دعای ترا و ثواب آن دعاهای تو
چنین و چنین است امام گفت که پس آرزو می کند مؤمن این را که مجاب نمیشد برای او هیچ
دعای در دنیا بسبب آنچه می بیند که خوبی ثواب دعای غیر سریع الاجابه باشد دهم اصل

باب الصلوة على النبي محمد و اهل بيته عليهم السلم شرح صلوة اسم تصليه است و بيان شد در كتاب
الحجه در شرح حديث سی و ششم باب صد و هفتم كه باب فيه نكت و نتف من التنزيل
في الولايه است آنكه تصليه ماخوذ است از صلا بفتح صاد و تخفيف لام و الف مقصوره بمعنی
دنبال اسب و مانند آن و مراد جدا شدن از كسی بعنوان محافظت بر او است و لهذا متعدی
بعلی میشود و اثر او در فارسی درود و ثنا مینامند یعنی دفع نالایق از چیزی چنانکه نجار را درودگر
مینامند و درود الله تعالی بر كسی عبارت از محافظت بر او است از نالایق مثل گماشتن هزار
صف ملائکه موکلین بتوفیق مومنان برای محافظت بر ایشان از نالایق و درود ملائکه بر کسی
عبارت از فرمان برداری ایشان الله تعالی است در مهیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه
می آید در حدیث شانزدهم و چهاردهم این باب و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت از رعایت
از جانب آنکس شفقت بر او است چنانچه گفته در سوره توبه که وصل علیهم ان صلوتک سکن
لهم و درود ما بر سابقان عبارت از بل روی ایشانست در اوامر و نواهی ایشان و مانند
آن و چون اشرف اقسام درود زبانی بر سابقان طلب درود الله تعالی است بر ایشان گفته
میشود در مقام درود زبانی که اللهم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در تشهد نماز است و نماز
مسمی باسم آن شده باعتبار آنکه آن خاتمه نماز فریضه و غیر فریضه است و نسبت آن ثمره
بباقی اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد میشود
از قول الله تعالی در سوره عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و لذکر
الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و نحن اکبر و درود کسی
بر خود عبارت از دعا برای خود و مانند آنست چنانچه می آید در حدیث سیوم و چهارم
این باب یعنی این باب بیان فضیلت درود ما بر محمد و آل او علیهم السلم است و درین باب بیست حدیث

اول

اول عن ابی عبدالله علیه السلم قال لا یزال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد
و آل محمد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که همیشه دعا در پرده است و بمحل
استجابت نمیرسد تا وقتی که درود کرده شود بر محمد و آل محمد علیهم السلم دوم اول عن ابی
عبدالله علیه السلم قال من دعا و لم یذکر النبی صلی الله علیه و آله رفرف
الدعاء علی راسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله رفع الدعاء شرح
لم یذکر بصیغه مضارع معلوم باب نصر است الذکر بکسر دال ثنا گفتن و آله هر دو مجرور است بعطف
بر ضمیر مجرور بی اعاده جار چنانچه جایز است در مذهب کوفیین یا منصوب است بر مفعول معه
و عامل در آن صلی است و میتواند بود که منصوب باشد بعطف بر النبی الرفرف بدو رای بی نقطه
و دو فا مصدر باب فعللة بال زدن مرغ در هوا بر سر چیزی و پهن کردن دو بال خود اینجا
استعاره شده برای جدا شدن دعا از داعی و نرسیدن بمحل استجابت یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که دعا کرد و ثنا نگفت نبی را صلی الله علیه و آله ایستاد
آن دعا بر سر او پس چون ثنا گفت نبی را صلی الله علیه و آله برداشته شد دعا تا محل استجابت
سیوم اول عن ابی عبدالله علیه السلم ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله
فقال یا رسول الله اجعل لک ثلث صلواتی لا بل اجعل لک نصف صلواتی
لا بل اجعلها کلها لک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اذن تکفی مؤنة
الدنیا و الآخرة شرح اجعل بصیغه مضارع متکلم وحده برای استقبالست و برای وعده است
که مانند نذر است لام در لک برای اختصاص است و مراد اینجا اتصالست و مراد بصلوة
اینجا درود بر خود بعنوان دعاست و اتصال ثلث دعاها برسول عبارت از نیست که بعد از
هر درودی بر رسول دو دعا برای خود کند و اتصال جمیع دعاها برسول عبارت از نیست که بعد از

هر درودی بر رسول یک دعا بیشتر نکند چنانچه می‌آید در حدیث آینده و قرینه بر اراده این معنی است
که در دوم گفت که نصف صلواتی و نگفت که ثلث صلواتی تا کسر بهم رسد یا اختلاف بهم رسد
باین روش که بعد از یک درود یک دعا باشد و بعد از درود دیگر دو دعا باشد و اگر قطع نظر
از حدیث آینده و این قرینه کنیم میتواند بود که مراد آن مرد در اول این باشد که ثلث
دعاهای خود را درود بر تو میکنم و در دوم آنکه نصف دعاهای خود را درود بر تو میکنم
و در سوم آنکه دعا برای حاجت دنیای خود اصلا نمیکنم و بجای آن درود بر تو میکنم
یا مراد هدیه کردن ثلث ثواب صلوات مثلا باشد و بر این تقدیر اجعل بمعنی حال نیز میتواند
بود و لام برای ملکیت میتواند و صلوات بمعنی درود بر نبی علیه السلم و بمعنی نماز نیز میتواند
بود و اذا در دو جا برای عدول از تاکید است برای زیاد کردن وعده پس بل برای اضراب است
یکفی بصیغه مضارع مجهول مخاطب معتل اللام باب ضرب است و مفعول اول آن ضمیر مستتر است
که نایب فاعل است مؤنه منصوب و مفعول دوم است الکفایة بکسر کاف مهمات سازی
کسی کردن بی شرکت او و در آن مهمات المؤنة بفتح میم وضم همزه و سکون واو و نون
آنچه ضرور باشد برای کسی و نفقه او و اداره فعل آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله میگردانم متصل بتو دو دانگ
دعاهای خود را بلکه میگردانم بتو سه دانگ دعاهای خود را نه بلکه میگردانم دعاهای خود
همه آنها را متصل بتو پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که درین هنگام کارسازی کرده
میشوی بدفع مشقت دنیا و آخرت چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَا مَعْنَى أَجْعَلُ صَلَوَاتِي كُلَّهَا لَكَ فَقَالَ يُقَدِّمُهُ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ حَاجَةٍ فَلَا
يَسْأَلُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئاً حَتَّى يَبْدَأَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيُصَلِّيَ عَلَيْهِ ثُمَّ

يَسْأَلُ اللهَ حَوَائِجَهُ شرح حتی برای استثنای متصل است فیصلی منصوبست و همچنین یسال
جمع در حوائجه از قبیل جمع در یا ایها الرسل کلوا است و بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست معنی اینکه میگردانم دعای خود همه
آنها را برای تو که در حدیث سابق مذکور شد پس گفت که پیش میدارد رسول علیه السلم را پیش
هر حاجتی باین روش که طلب نمیکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه ابتدا میکند بنبی صلی الله علیه و آله
باین روش که درود میکند بر او و بعد از آن سوال میکند از الله تعالی چیزی را مگر آنکه حاجات خود را
هر یک را علیحده بعد از درود متن قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَجْعَلُونِي
كَقَدَحِ الرَّاكِبِ فَإِنَّ الرَّاكِبَ يَمْلَأُ قَدَحَهُ فَيَشْرَبُهُ إِذَا شَاءَ اِجْعَلُونِي فِي
أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَفِي آخِرِهِ وَفِي وَسَطِهِ شرح القدح بفتح قاف و فتح دال سقط و جا
ینقط ظرفی که از برای آبخوری ساخته میشود از چوب و مانند آن فان تا الفز برای
تحقیق وجه تشبیه و دفع دخل است ببیان آنکه یاد کردن رسول در وقت حاجت و ضرورت
باعث عدم شباهت رسول بقدح راکب میشود چه وجه شباهت فراموش کردن در
اکثر اوقاتست و ابن اثیر گفته که لا تجعلونی کقدح الراکب ای لا تؤخرونی فی الذکر
لان الراکب یعلق قدحه فی آخر رحله عند فراغه من ترحاله و یجعله خلفه قال حسان کما نیط
خلف الراکب القدح الفرد و ظاهر این حدیث مناسب این وجه تشبیه نیست و فی هر سه جا
بمعنی مع است اضافه هر سه جا بیانیه است و مراد اینست که اگر چند دعا داشته باشید
مرا با هر یکی علیحده ذکر کنید یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مگردانید مرا مانند قدح
سوار در آنکه چون حاجتی نداشته باشید مرا فراموش کنید چه بدرستی که سوار پر میکند قدح
خود را پس می‌آشامد آن را هر گاه که خواسته باشد گردانید مرا در اول دعای

اول یا دعای اخر و با دعای میانه یا بمعنی که با هر دعا مرا علیحده ذکر کنند و درود بر من کنند **ششم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال اذا ذکر النبی صلی الله علیه واله
فاکثروا الصلوة علیه فانه من صلی علی النبی واحدة صلی الله علیه الف صلوة
فی الف صف من الملائکة ولم یبق شیء مما خلقه الله الا صلی علی العبد
لصلوة الله علیه وصلوة ملائکته فمن لم یرغب فی هذا فهو جاهل
مغرور قد بری الله منه ورسوله واهل بیته **شرح** در فی الف بران سبب است
یا بمعنی مع است و بنا بر اول مقصود اینست که هزار درود الهی علیحده نیست بلکه عبارت از توفیق
آن بنده است بموکل کردن جمعی از ملائکه که برای محافظت بر بندگان مومن از نا لایق صف
زده اند و آن هزار صف اند و این اشارتست بتفسیر قول الله تعالی در سوره احزاب
که ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما مراد صلوة بر
محمد است و آل محمد و لهذا خاتمه هر نماز صلوة و سلام بر ایشانست و مؤید این که در آخر
این حدیث و اهل بیته مذکور است **ربع** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که امام گفت که چون مذکور شود نبی صلی الله علیه واله پس بسیار کنید درود را
برا و چه بدرستی که شان اینست که هر که درود کند بر نبی یکدرود درود می کند الله تعالی
برو بهزار درود و بوسیله هزار صف از ملائکه که برای توفیق مومنانست و محافظت برایشان
از نالایق صف زده اند بفرمان الهی و نمیماند چیزی از آنچه آفریده او را الله تعالی مگر آنکه
بزبان حال درود می کند بران بنده بسبب درود الله تعالی برو و درود ملائکه او پس هر که رغبت
نکند درین مرتبه عالی پس او نادان بازی خورده از شیطانست بتحقیق دوری کرده
الله تعالی ازو و دوری کرده رسول الله و اهل بیت از و **هفتم اصل** قال رسول الله صلی

علیه واله من صلی علی صلی الله علیه وملائکته فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر
شرح فلیقل بتشدید لام مفتوحه بصیغه امر غایب باب افعالست فلیکثر بسکون را
منقوطه نیز بصیغه امر غایب باب افعالست **ه** یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه واله که
هر که درود کند بر من درود میکند الله تعالی براو و درود میکنند ملائکه الله تعالی براو پس هر که
خواهد کمی درود الله تعالی و ملائکه را بر خود پس باید که کم کند درود و هر که خواهد بسیار درود کند درود را بر من **هشتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه واله الصلوة علی وعلی اهل بیتی تذهب
بالنفاق **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه واله که درود بر من و بر ائمه که خانواده منند
بر طرف میکند نفاق را اگر گویی که مخالفان شیعه امامیه در تشهد درود بر محمد و آل محمد علیهم السلم
میگفتند و با وجود آن منافقند گوییم که درود مخالفان محض لفظ است چه غافلند از آنکه
معنی درود در هر نماز اعتراف بامامت ائمه معصومین از اهل بیت علیهم السلم تا انقراض
دنیاست و ایضا مراد اینست که آن درود مقتضی برطرف شدن نفاقست و تخلف
مقتضای چیزی از آن چیز بسبب مانعی ممکن است **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من قال یا رب صل علی محمد وال محمد مائة مرة قضیت له مائة
حاجة ثلثون للدنیا **ع** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت
که ای صاحب کل اختیار من درود کن بر محمد و آل محمد صد بار روا کرده میشود برای او صد
حاجت سی حاجت از آنجمله آنها برای نفع دنیاست و باقی برای نفع آخرت **دهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل دعاء یدعی الله عز وجل به محجوب عن
السماء حتی یصلی علی محمد وال محمد **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این بابست
یازدهم اصل جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله فقال اجعل نصف صلواتی

لَکَ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ اَجْعَلُ صَلَوٰاتِی کُلَّهَا لَکَ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ فَلَمَّا مَضَی قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ کُفِیَ هَمَّ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ شرح اجعل بتقدیر استفهام و برای
استقبالست و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب دوازدهم اصل قَالَ اَبُو
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ رَجُلًا اَتَی رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ فَقَالَ یَا رَسُولَ
اللّٰهِ اِنِّی جَعَلْتُ ثُلُثَ صَلَوٰاتِی لَکَ فَقَالَ لَهُ خَیْرًا فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّی جَعَلْتُ
نِصْفَ صَلَوٰاتِی لَکَ فَقَالَ لَهُ ذٰلِکَ اَفْضَلُ فَقَالَ اِنِّی جَعَلْتُ کُلَّ صَلَوٰاتِی لَکَ
فَقَالَ اِذَنْ یَکْفِیکَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا اَهَمَّکَ مِنْ اَمْرِ دُنْیَاکَ وَ اٰخِرَتِکَ فَقَالَ لَهُ
رَجُلٌ اَصْلَحَکَ اللّٰهُ کَیْفَ یَجْعَلُ صَلَوٰاتِهِ لَهُ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا یَسْئَلُ
اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَّا بَدَاَ بِالصَّلوٰةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهٖ شرح جعلت برای انشاست بمعنی اراده نمیکنم تا جعل
که در حدیث سوم و پانزدهم گذشت ضمیر مجرور در قال له راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است
و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سی و سوم و چهارم سیزدهم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اِرْفَعُوا اَصْوَاتَکُمْ بِالصَّلوٰةِ عَلَیَّ فَاِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ شرح رفع
اصوات عبارت از اتفاق بر کلام است چه باجتماع آواز ها آواز هر یکی بلندتر میشود
یا عبارت از بلند گفتن هر یکی علیحده است برای اظهار چه ضمیر فانها راجع بالصلوة علی است
و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث ششم این باب است چهاردهم اصل عَنْ اِسْحٰقَ
بْنِ فَرُّوخَ مَوْلَی اٰلِ طَلْحَةَ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا اِسْحٰقَ بْنَ
فَرُّوخَ مَنْ صَلّٰی عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ عَشْرًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ مَلَائِکَتُهُ اَلْفًا اَمَا
تَسْمَعُ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ
الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا شرح در سوره احزاب این دو آیت است

اول یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا دوم و سبحوه بکرة و اصیلا و بیان میشود در حدیث
اول است دوم درین حدیث اشارتست باینکه مصداق ذکر الله که در آیت اول مذکور است
و مصداق تسبیح او که در آیت دوم مذکور است درود بر محمد و آل محمد است یعنی بر روی آن
که معیار آن احتراز از خود رای و اختلاف از روی ظن است و اشارت باول گذشت
در حدیث دوم باب یازده و اشارت بدوم شده در سوره الواقعه فسبح باسم ربک
العظیم عشر اشارتست باینکه اول ذکر کثیر که در آیت اول مذکور است ده است الفا
اشارتست بعدد صفوف ملائکه موکلین بتوفیق مومنان چنانچه بیان شده در حدیث ششم این
باب سیوم ملائکته که در آیت سیوم مذکور شد عبارت از جمیع ملائکه نیست بلکه عبارت از هزار
صف است که مذکور شد پس اضافه در ملائکته برای عهد خارجیست و شاید که ملائکة الحجب
که در دعای دوم صحیفه کامله مذکور است عبارت از ایشان باشد زیرا که حجب بضم حاء و ضم
جیم جمع حجاب بکسر حاء است یعنی پرده ها و چون ایشان صفوف اند مانند پرده ها اند
و ایضا چون محافظت بر مومنان میکنند از نالایق مانند پرده ها اند و اقسام دیگر ملائکه
در آن دعا بسیار است تحقیق نمانده که و ملائکته عطف بر ضمیر مستتر در یصلی و تاکید بضمیر
منفصل نشده برای اینکه علیکم فاصله شده میان معطوف و معطوف علیه و چون کیفیت
صلوة و عدد هر یک از صفوف هزارگانه در اینجا مذکور نیست منافات نیست میان
این حدیث و حدیث ششم چه میتواند بود که صلوة ایشان که مذکور است درین حدیث
ده برابر صلوة ایشان که مذکور است در حدیث ششم باشد باعتبار کیفیت یا کمیت
یعنی روایت است از اسحق بن فروخ بفتح فاء و تشدید راء بی نقطه مضمومه و سکون واو و خاء
با نقطه که تابع و ملازم اولاد طلحه است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای اسحق

بن فرقد هر که درود کند بر محمد و آل محمد ده بار درود میکند الله تعالی بر وی و درود میکنند ملائکه
او هزار بار آیا نشنیدی قول الله عز و جل را برای بیان جزای ده صلواة بر محمد و آل او
در سوره احزاب که الله تعالی است آنکه رحمت می کند بر شما او و ملائکه او که هزار صف اند
و متوصل به توفیق مومنان اند تا بیرون کند الله تعالی شما را از تاریکیهای جهالت حقایق
کتاب و سنت که از پیروی ائمه ضلالت بهم رسد بسوی نور معرفت حقایق کتاب و سنت
که از پیروی محمد و آل محمد بهم رسد و در زمان هر امتی بود الله تعالی با مومنان مهربان
عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ اَثْقَلُ مِنَ الصَّلَوٰةِ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اِنَّ الرَّجُلَ لَيُوضَعُ اَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَيَمِيلُ بِهِ فَيُخْرِجُ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ الصَّلَوٰةَ عَلَيْهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيَرْجَحُ بِهِ شرح
مراد بمیزان محکمات کتاب الهیست که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و خود راییست
و در روز قیامت هر عملی که با آنها موافق است مقبول و صاحب وزن است و الا فلا مراد
بصلوة بر محمد و آل محمد درود بر ایشان است بقصد تصدیق امام مفترض الطاعه بودن ایشان
یکی بعد از یکی تا انقراض تکلیف مراد بسنگینتر بودن صلواة از جمیع ماعدا اینست
که توحید و تصدیق رسالت و سایر طاعات بی این تصدیق باطلست و اصلا وزنی ندارد
و بوسیله انضمام این تصدیق صاحب وزن میشود فیمیل بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین
باب ضرب است المیل کجی ایستادن ترازو برای سنگی موزون ضمیر مستتر راجع بالمیزان
یا برای صاحبست ضمیر به راجع بمصدر لیوضع است الصلوة علیه از قبیل الاکتفا است
برای اشعار باینکه درود بر رسول بی درود بر آل او درود نیست فیرجح براء بی نقطه
و ضم و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و نصر و ضرب است الرجحان کمال و مراد

اینجا استقامت ترازو و عدم کجی در است ضمیر مستتر راجع بالمیزان است یا برای صاحب است
ضمیر به راجع بمصدر فیضعها است یب روایت از امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام
گفت که نیست در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد و بدرستی که مرد هر آینه
گذاشته میشود جمیع عملهای او بی درود بر او و آل او محمد و آل محمد در ترازوی اعمال پس
کج می ایستد ترازو بان گذاشتن پس بیرون می آورد محمد صلی الله علیه و آله درود بر او
و آل او را پس میگذارد در ترازوی آن مرد پس مستقیم می ایستد آن ترازو بان گذاشتن
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَانَتْ لَهُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ
حَاجَتُهُ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَوٰةِ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَوٰةِ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَكْرَمُ مِنْ اَنْ يَقْبَلَ الطَّرَفَيْنِ وَ يَدَعَ
الْوَسَطَ اِذْ كَانَتِ الصَّلَوٰةُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که هر که باشد او را بسوی الله عز و جل حاجتی پس باید که ابتدا کند
به درود بر محمد و آل محمد بعد از آن طلب کند حاجت خود را بعد از آن ختم کند دعای خود را
به درود بر محمد و آل محمد چه بدرستی که الله عز و جل کریمتر است از انکه قبول کند دو طرف را
و واگذارد میانه را چه همیشه بوده درود بر محمد و آل محمد بر این صفت که در پرده نبوده از
الله تعالی یا نمیخفی که همیشه مقبول بوده و هرگز مردود نشده قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنِّي دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَحْضُرْنِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ اِلَّا الصَّلَوٰةُ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَ اٰلِهِ فَقَالَ اَمَا اِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ اَحَدٌ بِاَفْضَلَ مِمَّا خَرَجْتَ بِهِ شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلام را که بدرستی که من داخل کعبه شدم و بخاطرم نرسید چیزی از دعا مگر صلواة
بر محمد و آل محمد پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که شأن اینست که بیرون نیاورده هیچیک

از کعبه جز بر اکه بهشت آن باز آنچه برون آورد این امر اد اینست که صلوة بر محمد و آل محمد افضل از هر دعا نیست
حدیث نهم اول دَخَلتُ عَلَی أبِی الحَسَنِ الرِّضا علیه السلام فَقالَ لِی ما مَعنَی قَولِهِ وَذَکَرَ اسمَ
رَبِّهِ فَصَلّی قُلتُ کُلَّما ذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ قامَ فَصَلّی فَقالَ لِی لَقَد کَلَّفَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
هذا شَطَطاً فَقُلتُ جُعِلتُ فِداکَ فَکَیفَ هُوَ فَقالَ کُلَّما ذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ صَلّی عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح مراد بذکر اسم ربه یاد کردن محمد و آل محمد است چنانچه ظاهر است از آنچه
گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سوم است که نحن
والله الاسماء الحسنی یا مراد یاد کردن الله تعالی است بعنوان رب العالمین است خواه بظاهر
دل و خواه بظاهر و باطن لقد کلف بتقدیر اول لقد کلف است و تکلیف فهمیده میشود از
قول الله تعالی قد افلح من تزکی چه اشعار باین دارد که غیر این قسم کس از اهل فلاح نیست
الشطط بفتح شین با نقطه و فتح طاء بی نقطه و طاء دیگر مصدر باب ضرب تجاوز از حد و دور
از حق و نصب آن بر مفعول له است یعنی داخل شدم بر امام رضا علیه السلام پس گفت مرا
که چیست معنی قول الله تعالی در سوره الاعلی که و ذکر اسم ربه فصلی گفتم که اینکه هرگاه یاد کند
ربوبیت رب العالمین را بر خیزد پس نماز کند پس گفت مرا که درین احکام هر آینه بتحقیق
تکلیف کرده خواهد بود الله عز و جل این را از روی تجاوز از حد تکلیف اشارتست
بقول الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس گفتم که قربانت شوم پس چگونه است
معنی آن پس گفت که اینکه هر وقت که یاد کند نشان ربوبیت رب العالمین را
درود و تحیت فرستد بر محمد و آل محمد مراد اینست که مصداق ربوبیت نهی خلایق از خود
رای و امر خلایق به پیروی امام عالم بجمیع احکام الهی بوسیله وحی الهی خواه نبی و خواه
وصی نبی پس مصداق اعتراف بربوبیت اعتراف باین قسم امامت و مصداق این اعتراف

صلوة

صلوة بر محمد و آل محمد است گذشت در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم که
باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است اینکه آن اعتراف را فضیله می نامد
حدیث دهم اول عَن أبی عَبدِ اللهِ علیه السلام قالَ إذا صَلّی أحَدُکُم وَلَم یَذکُرِ
النَّبِیَّ وَآلَهُ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فی صَلاتِهِ یُسلَکُ بِصَلاتِهِ غَیرُ سَبیلِ
الجَنَّةِ وَقالَ رَسولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَن ذُکِرتُ عِندَهُ وَلَم
یُصَلِّ عَلَیَّ وَدَخَلَ النّارَ فَأبعَدَهُ اللهُ وَقالَ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
وَمَن ذُکِرتُ عِندَهُ فَنَسِیَ الصَّلاةَ عَلَیَّ خُطِیَ بِهِ طَریقَ الجَنَّةِ شرح یسلک
بصیغه مجهول باب نصر است السلوک روانه شدن و روانه کردن و مراد اینجا معنی اول است
و با در بصلوته برای تعدیه است و ظرف نایب فاعلست غیر منصوبست بر ظرفیت
فابعده الله جمله دعائیه است خطی بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی مجهول باب
منع است الخطاء بکسر خاء و الف ممدوده جدا شدن و کشیدن از چیزی و چون با
در به برای تعدیه است اینجا یعنی کشانیدن از راهست و ازین ماخوذست خطات العذر
بزید با یعنی اینکه جدا کرد و یک کف خود را ضمیر به راجع بمن است و ظرف نایب فاعلست
طریق منصوبست بر ظرف مکان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که چون نماز کند یکی از شما و ثنا بگوید نبی را و ائمه اهل بیت او را صلی الله علیه و آله در نماز
خود یا یعنی که در تشهد نماز قصد نکند بتصدیق امامت ایشان را یکی بعد از دیگری تا انقراض
دنیا برده میشود نماز او در غیر راه بهشت و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که مذکور شدم
نزد او و درود نکرد بر من و داخل جهنم شد پس خیر مباد که بر سر خود آورده و گفت صلی الله
علیه و آله که و هر که مذکور شدم نزد پس فراموش کرد درود بر من را از کمی اهتمام او بآن

کسی مانده شد در راه بهشت باین معنی که اگر به بهشت رود از راست بمیرد ~~ششم~~ قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من ذکرت عنده فنسی ان یصلی علی
خطاء الله به طریق الجنة شرح خطا بفتحه ماضی معلوم مهموز اللام باب منع
و مضمون این ظاهر است از شرح سابق هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سمع ابی رجلا متعلقا بالبیت و هو یقول اللهم صل علی محمد
فقال له ابی علیه السلم یا عبد الله لا تبترها لا تظلمنا حقنا قل اللهم
صل علی محمد و اهل بیته شرح البتر بفتح با یکنقطه و سکون تا دو نقطه
در بالا و را بی نقطه بریدن جزئی از چیزی و بریدن دنبال چیزی و هر دو اینجا مناسب است
نهی از آن اشارتست باینکه درود بر نبی برای تصدیق امامت اوست و آن بی تصدیق
امامت ائمه اهل بیت او یکی بعد از دیگری تا انقراض تکلیف نفعی ندارد اصلا یا ناقص است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنید پدرم از مردی که چسبیده
بود بخانه کعبه بر حالی که میگفت که اللهم صل علی محمد پس گفت او را پدرم علیه السلم که ای
بنده خدا ابتر مکن صلواة را ظلم مکن ما را بر بریدن حق ما که واجب کرده الله تعالی بر شما
در هر نماز بگو که اللهم صل علی محمد و اهل بیته باب دهم اصل باب ما یجب من ذکر الله عز و جل
فی کل مجلس شرح اول اصل این باب بیان چیزیست که واجب است از ثنای الله عز و جل
بر بوبیت در هر مجلس پس درین باب سیزده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون علی
غیر ذکر الله عز و جل الا کان حسرة علیهم یوم القیمة یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن صالحان و فاسقان باین معنی که خواه

صالحان

صالحان باشند و خواه فاسقان باشند و خواه مختلف باشند پس برخیزند بی آنکه ثنای الله عز و جل
بر بوبیت کرده باشند مگر آنکه شد آن مجلس باعث حسرت بر ایشان در روز قیامت برای ترک
واجب دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما اجتمع فی
مجلس قوم لم یذکروا الله عز و جل و لم یذکرونا الا کان ذلک المجلس حسرة
علیهم یوم القیمة شرح واو در و لم یذکرونا حالیه است مراد اینست که ذکر الله تعالی
بی ذکر ما مقصود نیست پس مضمون این نزدیک بسابق است و توضیح می آید در فقره آینده
اصل ثم قال ابو جعفر علیه السلم ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و ذکر
عدونا من ذکر الشیطان شرح ثم بضم ثا است و کلام ابو بصیر است و مراد اینست
که پدر و پسر در یک مجلس بودند و اول پسر آنرا که مذکور شد گفت بعد از آن پدر این را گفت
برای توضیح کلام پسر بیان آنکه ذکر ما با امامت جزو ذکر الله تعالی است بر بوبیت
و انتفاء جزو لازم دارد انتفاء کل را ابن من هر دو جا برای تبعیض است و حاصل اینست
که کسی که بی رو امامت معرفت الله ندارد آنچه در پیش او خدا ان ره نیست غایت فکر
اوست الله نیست شاهد عدل این آنکه اشاعره او را ثانی نمایند مثل آنکه نصاری ثالث ثلثه شمرند و تابعان یهود و فلاسفه فاعل اجسام را عقول عشره
میدانند و امثال این از هر یا مات نیان ایشان بسیار است یعنی بعد از آن گفت
امام محمد باقر علیه السلم که بدرستی که ثنای ما بفرض طاعت جزو ثنای الله عز و جل است بر بوبیت
و ثنای دشمنان ما مثل خلفای ثلثه و بنی امیه و بنی عباس بامامت جزو ثنای شیطانست
بر بوبیت پس بی آن ثنای شیطان حاصل میشود حقیقة اگر چه در ظاهر نشده باشد سیم
اصل قال ابو جعفر علیه السلم من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی فلیقل

اذا اراد ان یقوم من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شرح سبحان منصوب و منادی است بحذف
حرف ندا مثل ویحک یا مفعول مطلق فعل محذوفست تقدیرا اسبح بصیغه متکلم از باب منع رب
العزة اشارت است بآیت تعز من تشاء و تذل من تشاء عما متعلق بسبحان است و ما مصدریه است
و میتواند بود که موصوله بود و عاید محذوف باشد الوصف بیان چیزی و مراد اینجا بیان فعل اجسام
بتعمق فکر خود بی رجوع برسولان چنانکه یهود و فلاسفه و تابعان ایشان کردند و میکنند و بیان
شد در کتاب التوحید در باب هفتم که باب النسبه است با مراد بیان اوست باسم جامع محض مثل
جسم بودن یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که خواست که با زیادت کند ثواب را به پیمانه
کامل پس باید که گوید چون قصد کند که برخیزد از مجلس خود آیات لطف نوه و الصفات را
که ای منزه صاحب کل اختیار تو که صاحب کل اختیار عزت است از وصف مردمان او را
از پیش خود بی رجوع برسولان و ایمنی بنا بر رسولانست با نبیعی که موافق ایشان نیزک
خود رای باعث ایمنی از عذاب الهی است و سپاس برای الله است که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز است هیچ زمانه را خالی از عالم تجمیع انکه برسولان انزمان وحی شده نگذاشته
حدیث دوازدهم عن ابی جعفر علیه السلام قال مکتوب فی التوراة التی لم تغیر
ان موسی علیه السلام سال ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک
ام بعید فانادیک فاوحی الله عز و جل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی
شرح التی لم تغیر اشارت است بانکه کتب انبیای سابق چنانکه نازل شده بامان رسیده
بائمه اهل البیت علیهم السلام سوال موسی نبی بر جهل نیست بلکه استفهام چنانکه گاهی برای تقریر
نزد مخاطب می باشد مثل سوال در مالک بیمینک یا موسی همچنین گاهی برای اسکات سامعان

ومانند

و مانند ایشان می باشد و اینجا برای اسکات قایلان بجسمیت است خواه صریح و خواه غیر صریح مثل
جمعی که فریادها میزنند در حلقه ذکر رفع صوت در اذان و خطبه برای ذکر نیست بلکه برای
تذکیر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نوشته است در تورات
که محفوظ است از تحریف و تغییر که موسی علیه السلام سوال کرد صاحب کل اختیار خود را با این روش
که گفت ای صاحب کل اختیار من آیا نزدیکی تو نسبت بمن تا آهسته عرض حاجات کنم
بدرگاه تو یا دوری که فریاد زنم تا پس وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ای موسی همنشین
آنکسم که یاد من کرد اصل فقال موسی علیه السلام فمن فی سترک یوم لا ستر
الا سترک قال الذین یذکروننی فاذکرهم و یتحابون فی فاحبهم
فاولئک الذین اذا اردت ان اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعت
عنهم بهم شرح با در بسوء برای تعدیه است اذا اردت تا آخر استعاره تمثیلیه است
چو اراده الهی مستلزم وقوع مراد اوست پس مراد اینست که وجود ایشان باعث عدم
اراده میشود و اگر ایشان نمیبودند اراده واقع می شد یعنی پس گفت موسی علیه السلام که کیست
در پرده عافیت تو در روزی که کسی را پرده نیست مگر پرده تو گفت که جمعی که یاد میکنند
مرا پس یاد میکنم ایشان را بمهربانی در وقت حاجت و دوست میدارند یکدیگر را
برای من پس دوست میدارم ایشان را پس ایشان جمعی اند که چون اراده کنم که برخورانم
اهل زمین را ابتلای مثل طاعون و قحط یاد ایشان میکنم پس دفع میکنم از اهل زمین آن بلا را
بوسیله ایشان حدیث سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله ما من قوم اجتمعوا
فی مجلس فلم یذکروا اسم الله عز و جل و لم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلک
المجلس حسرة و وبالا علیهم شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب

ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بذكر الله وانت تبول فان
ذكر الله عز وجل حسن على كل حال فلا تسأم من ذكر الله شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام كفت كه باكى نيست بذكر الله تعالى بر حالى كه تو بول ميكرده باشى
چه بدرستى كه ذكر الله عز وجل خوبست بر حالتى كه باشد پس دل زده مشو از ذكر الله تعالى بانيمعنى
كه بول كردنرا بهانه مكن هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اوحى الله عز و جلّ
الى موسى يا موسى لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكرى على كل حال فان
كثرة المال تنسي الذنوب وان ترك ذكرى يقسي القلوب شرح روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه وحى كرد الله عز وجل بسوى موسى با امت خود اعلام كند
كه اى موسى خوشحال مشو به بسيارى مال و وامكذار ياد ربوبيت مرا بر هر حالتى چه بدرستى
كه بسيارى مال باعث ترك استغفار از كناهان ميشود و بدرستى كه ترك ياد ربوبيت من باعث
قساوت دلها ميشود هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال مكتوب في التورية التي
لم تغير ان موسى سأل ربه فقال الهي انه يأتي على مجالس اعزك واجلك
ان اذكرك فيها فقال يا موسى ان ذكري حسن على كل حال شرح ان اذكرك
بفتح همزه و تخفيف نون بتقدير من ان است و ظرف متعلق باعزك واجلك است
بتضمين معنى تبعيد و تنزيه شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام كفت كه نوشته است
در توريتى كه محفوظست از تغيير و نزد ائمه اهل البيت عليهم السلام است كه موسى عليه السلام سوال كرد
صاحب كل اختيار خود را پروردگار خويش كه كفت كه اى معبود من بدرستى كه شان اينست كه
من در جاى چند مى باشم كه بى نهايت بزرگ و منزه ميشمرم ترا از آنكه ذكر تو كنم در آنها
مثل بيت الخلا پس كفت كه اى موسى بدرستى كه ذكر من خوبست بر حالى كه داشته باشى نهم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل لموسى اكثر ذكري بالليل
والنهار وكن عند ذكري خاشعا وعند بلائي صابرا واطمئن
عند ذكري واعبدني ولا تشرك بي شيئا الي المصير يا موسى اجعلني
ذخرك وضع عندي كنزك من الباقيات الصالحات شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه كفت الله عز وجل موسى را كه بسيار
كن ذكر مرا در شب و روز و باش نزد ذكر من فروتنى كننده بانيمعنى كه ذكر مرا با كمال
توجه دل كن و بباش نزد بلاى من شكيبا و خاطر جمع باش نزد ذكر من بانيمعنى كه اضطراب
و تعجيل مكن و فرمان بردارى كن مرا و شريك مكن با من چيزى را بسوى منست بازگشت
بانيمعنى كه فرمان بردارى كسى كه حكم او حكم من باشد مثل رسولان و اوصيا راجع بفرمان
بردارى منست و فرمان بردارى ديگران شرك است اى موسى بگردان مرا ذخيره براى
روز سختى خود و بگذار نزد من گنج خود را كه كلماتيست كه باقى ميمانند اثر آنها براى
روز قيامت و بى عيب و نقص است مثل تسبيحات اربع كه بيان ميشود در حديث چهارم
باب بيست و نهم والباقيات الصالحات در سوره الكهف مذكور است دهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل لموسى اجعل لسانك
من وراء قلبك تسلم واكثر ذكري بالليل والنهار ولا تتبع الخطيئة
في معدنها فتندم فان الخطيئة موعد اهل النار شرح لا تتبع بصيغه
نهى حاضر باب علم يا باب افتعال يا باب افعال است المعدن بفتح ميم وسكون عين
وفتح وكسر دال جاى كثرت چيزى فاء در فان براى بيانست موعد بفتح ميم وسكون واو
وكسر عين مصدر ميمى و اسم مكان باب ضرب است و هر دو اينجا مناسبست و حمل را

مبالغه است واضافه موعد باهل اضافه بفاعلست یا اضافه بمفعولست یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت الله عزوجل موسی را که بگردان زبانت را تابع دل
تا آنکه الفت شوی مراد امر بتفکر درخوبی سخن است پیش از گفتن و بسیار کن یاد ربوبیت
مراد در شب و روز و مرد از بی گناه در جای کثرت گناه که پشیمان شوی بیان این
آنکه بپرستی که گناه وعده مجازست باینمعنی که ازبسکه گناه در مجلس فجار بسیار است
گویا که غیر آن چیزی در مجلس ایشان نیست و وعده ضیافت ایشان وعده گناه است
بلکه خوردن طعام ایشان بی ضرورت حرامست در اکثر اوقات یا مراد اینست
که گناه عمده وعده کردن تست فجار را برفتن بضیافتی ایشان و حاصل هر دو یکیست
یازدهم اصل وباسناده قال فیما ناجی الله سبحانه به موسی قال یا موسی
لا تنسنی علی کل حال فان نسیانی یمیت القلب شرح وبسند حدیث سابق
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که در جمله آنچه مناجات و وحی کرد الله سبحانه بآن موسی را
گفت که ای موسی فراموش مکن ربوبیت مرا بر هر حالی که داشته باشی چه بدرستی که
فراموش کردن ربوبیت من میمیراند دل را دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال الله عزوجل یا ابن آدم اذکرنی فی ملأ اذکرک فی ملأ
خیر من ملئک شرح الملا بفتح میم و فتح لام و همزه جماعت و بزرگان و هر دو
اینجا مناسبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت الله عزوجل
در حدیث قدسی که ای فرزند آدم یاد کن مرا در جماعتی تا یاد کنم ترا در جماعتی که
بهتر باشند از جماعت تو مراد ملائکه علیهم السلم است چنانچه بیان شد در حدیث
باب بیستم سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عزوجل من هم

من ذکرنی فی ملأ من الناس ذکرته فی ملأ من الملائکة شرح مضمون این ظاهرست از
شرح سابق باب بیست و دوم اصل باب ذکر الله عزوجل کثیرا شرح این باب بیان فضیلت
یاد الله عزوجل است یاد بسیار مخفی نماند که عمده کثرت ذکر آنست که در ظاهر و باطن دل
و در زبان آشکار و نهان باشد درین باب پنج حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد
ینتهی الیه فرض الله عزوجل الفرایض فمن اداهن فهو حدهن وشهر رمضان
فمن صامه فهو حده والحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله
عزوجل لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلا یا ایها
الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا فقال لم
یجعل الله عزوجل له حدا ینتهی الیه شرح شی عبارت از مکلف به است ینتهی
بصیغه مضارع غایب معلوم است وضمیر مستتر راجع بشی است و برین قیاس است سه جای
دیگر الا الذکر در اول استثنای متصل است و مستثنی منه ضمیر له است و در دوم منقطع است
و مستثنی منه الفرایض که شهر رمضان والحج است الفرض مصدر باب ضرب جدا کردن بقرار
دادن طرفی که لقرآن باشد الفرایض جمع فریضه چیزی چند که واجب لازم است و مراد اینجا
نماز پنج وقتست ضمیر فهو در اول راجع بمصدر اداهن است و مبتداست و بجای عاید
موصول است بتقدیر فتادیة ایاهن و در دوم راجع بمصدر صامه است بتقدیر فصومه
ایاه و در سیوم راجع بمصدر حج است بتقدیر فحجه حدهن خبر مبتداست یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم که نیست هیچ مکلف به مگر هر حالی که آنرا کناریست که می‌رسد بسوی
آن مکر یاد ربوبیت رب العالمین بیان این آنکه نیست برای آن کناری که رسد بسوی آن

بیان اینکه مثلا جدا کرده الله عز و جل نماز پنجگانه را از سایر عبادات پس هرکه بجا آورد آنها را
کفاره آنهاست دیگر با یکجا بی صوم آن پس هرکه روزه گرفت آنرا پس صوم او انرا لازم دارد
رسیدن بکفاره آن را و جدا کرده حج را از سایر عبادات باینکه در عمر یکبار باید کرد بشرط استطاعت
پس هرکه حج کرد پس حج او لازم دارد رسیدن بکفاره حج را لیکن جدا نکرده ذکر را چه بدرستی
که الله عز و جل راضی شده از جمله ذکر بکم و نکردانیده برای آن کفاره که رسد بسوی آن
و بعد از ان تتمه آن تکلیف نمانده باشد بعد از ان امام علیه السلم برای استشهاد خواند
از سوره احزاب ایرا که ای جمیع که مومن شده یاد کنید الله تعالی را یاد بسیار و تنزیه کنید او را
از نقص در ربوبیت و راضی شدن به شریک در حکم بجای کذاشتن او و نهی از خلیفه عالم
بجمیع احکام الهی در اول روز و آخر روز پس امام علیه السلم گفت که نکردانید الله عز و جل برای
ذکر کفاره که رسد بسوی آن اصل قال و کان ابی علیه السلم کثیر الذکر لقد کنت
امشی معه و انه لیذکر الله و آکل معه الطعام و انه لیذکر الله و لقد کان
یحدث القوم و ما یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لازقا
بحنکه یقول لا اله الا الله و کان یجمعنا فیامرنا بالذکر حتی تطلع
الشمس و یامر بالقراءة من کان یقرا منا و من کان لا یقرا منا امره
امره بالذکر شرح امام علیه السلم گفت که بود پدرم بسیار ذکر بیان این انکه هر اینه
کاهی میرفتم با او بر حالی که بدرستی که او هر اینه یاد میکرد الله تعالی را بربوبیت و هر اینه کاهی
میخوردم با او طعام را بر حالی که بدرستی که او هر اینه یاد میکرد الله تعالی را بربوبیت و هر اینه
کاهی سخن میگفت با مردمان بر حالی که وا نمیداشت او را آن سخن گفتن از ذکر الله تعالی و میدیدم
زبان او را چسبیده بکام او میگفت که لا اله الا الله و عادتش این بود که جمع میکرد ما را زمانرا

واهل خانه را

با نسخه ... که لازم دارد رسیدن بکفاره آنها را جدا کرده ماه رمضان را از ماههای دیگر باجای صوم آن

واهل خانه را پس امر میکرد ما را بذکر تا آنکه طلوع کند آفتاب و امر میکرد بقرائت قرآن هرکرا
قدرت بر قرائت قرآن میداشت از جمله ما و هرکه قدرت بر قرائت قرآن نداشت از جمله
ما امر میکرد او را بذکر اصل و البیت الذی یقرا فیه القرآن و یذکر الله عز و جل فیه
تکثر برکته و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین و یضیء لاهل السماء
کما یضیء الکوکب الدری لاهل الارض و البیت الذی لا یقرا فیه القرآن
و لا یذکر الله فیه تقل برکته و تهجره الملئکة و تحضره الشیاطین
شرح و خانه که خوانده میشود در ان قرآن و یاد کرده میشود الله عز و جل بربوبیت در ان
بسیار میشود برکت ان و حاضر میشوند در انخانه ملائکه و دوری میکنند از انخانه شیاطین
و میدرخشد بر اهل اسمان چنانکه میدرخشد ستاره بسیار روشن برای اهل زمین و خانه که
خوانده نمیشود در ان قرآن و یاد کرده نمیشود الله تعالی بربوبیت در ان کم میشود برکت
ان خانه و دوری میکنند از انخانه ملائکه و حاضر میشوند در انخانه شیاطین اصل و قال
رسول الله صلی الله علیه و اله الا اخبرکم بخیر اعمالکم لکم ارفعها
فی درجاتکم و ازکاها عند ملیککم و خیر لکم من الدینار و الدرهم
و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلوهم فقالوا بلی قال ذکر الله
عز و جل کثیرا شرح ارفعها و نظایر ان مجرورست تا عطف بیان خیر اعمالکم باشد گفت
رسول الله صلی الله علیه و اله که ایا خبر نکنم شما را به بهتر عملهای شما برای شما که بلندتر پایه اعمال
شماست در پایههای بهشت شما و نمو کننده تر عملهای شماست نزد پادشاه شماست
بهترست برای شما از زر طلا و نقره و بهترست برای شما از انکه ملاقات کنید دشمنان خود را
در میدان جهاد پس بقتل اورید شما ایشانرا پس گفتند که بلی خبر کن گفت که یاد الله عز و جل

بربوبیت

یاد بسیار است زیرا که جهاد و سایر عبادات برای حفظ تقدس ربوبیت رب العالمین
است یا فتنه که اختلاف از روی ظن و خود رای است و بدتر از کشتن بغیر حق است بر
طرف شود اصل ثُمَّ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ مَنْ خَيْرُ
اَهْلِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ اَكْثَرُهُمْ لِلّٰهِ ذِكْرًا وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَنْ اُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ اُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ فِي قَوْلِهِ
تَعَالَى وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ قَالَ لَا تَسْتَكْثِرْ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلّٰهِ شرح
تقدیم ظرف بر متعلق در لله ذکرا برای حصر است ضمیر و قال راجع با امام جعفر صادق
علیه السلم باشد و ظرف متعلق بقال در قال لا تستکثر است و این ضمیر راجع برسول است
و میتواند بود که هر دو ضمیر راجع برسول یا با امام جعفر صادق ع باشد و ثانی تکرار اول باشد
المن مصدر باب نصر ناقص و سست شدن در کاری و بریدن عملی و هر دو اینجا محتملست
تستکثر مرفوع است و جمله حال از ضمیر مستتر در لا تمنن است و نهی متوجه استکثار است
چو هر جمله که مشتمل بر قیدی باشد نهی در آن متوجه قید میشود و لهذا در تفسیر گفت که لا
تستکثر پس ناقص کردن یا بریدن عمل برای مانعی دیگر منهی عنه مثبت من بیانیه است
یعنی بعد از آن امام گفت که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که کیست
بهتر اهل این مسجد مدینه پس گفت آنکه بیشتر باشد باعتبار یاد الله تعالی و بس بر ربوبیت
و گفت رسول الله صلعم که هر که داده شد زبان ذاکر پس بتحقیق داده شد خیر دنیا و آخرت
و امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در تفسیر قول الله تعالی در سوره مدثر و سست مشو
بر حالی که بسیار شمری گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار مشمر آنچه را که کردی
که عملی صالح است که برای رضای الله تعالی است سوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال

قَالَ شِيعَتُنَا الَّذِينَ اِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللهَ كَثِيرًا شرح روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت که شیعه ما جمعیند که چون در خلوت شوند یاد الله تعالی کنند بسیار این کلام تعریض است
بر منافقان که در آشکار اظهار خدا ترسی میکنند و در پنهانی کافرند سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ اَكْثَرَ ذِكْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَحَبَّهُ اللهُ وَمَنْ ذَكَرَ اللهَ
كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ شرح فرق
میان اکثار ذکر و میان ذکر کثیر اینجا اینست که اول تکرار و استمرار دوام است و دوم
عبارت از موافقت دل با زبان و موافقت باطن دل با ظاهر دلست چنانچه بیان
میشود در حدیث دوم باب بیست و پنجم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که
تکرار بسیار کرد یاد الله عز و جل را دوست داشت او را الله تعالی و هر که یاد کرد الله تعالی را
یاد بسیار نوشته شد برای او دو برات یکی برات از آتش جهنم که مشترکست میان
سابقان به بهشت و میان اهل حجاب چنانچه گفته در سوره اعراف که و بینهما حجاب
و بیان شد در کتاب الحجه در شرح حدیث نهم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد
الیه است دیگر برات از شائبه نفاق که مخصوص سابقان به بهشت چهارم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ
مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اُذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا یعنی
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که تسبیح فاطمه الزهرا علیها السلم بعد از هر فریضه
از جمله ذکر بسیار است که گفته الله عز و جل در سوره احزاب که یاد کنید الله تعالی را
یاد بسیار مخفی نماند که مراد تسبیح صحیح است و آن بشرط موافقت دل با زبان و باطن
دل با ظاهر دل است پس مخالفان هر چند که زبان و ظاهر دل تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم گویند

باطلست چه منکر ربوبیت شده اند بشریک قرار دادن با رب العالمین در حکم چون خود را
می کنند سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ اَکْثَرَ ذِکْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
اَظَلَّهُ اللهُ فِی جَنَّتِهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که تکرار
بسیار کند یاد الله عز و جل را در سایه رحمت خود میکند او را الله تعالی در بهشت خود
توضیح اکثار ذکر شد در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم اصل باب ان الصاعقة
لا تصیب ذاکراً شرح الصاعقة آتشی که فرود آید از آسمان و بهر که برخورد هلاک کند
این باب بیان اینست که صاعقه برنمیخورد یاد کننده الله تعالی بربوبیت را درین باب
سه حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَمُوتُ الْمُؤْمِنُ
بِکُلِّ مِیتَةٍ اِلَّا الصَّاعِقَةَ لَا تَاْخُذُهُ وَهُوَ یَذْکُرُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میمیرد مؤمن بهر نوع مردن مگر نوعی که
از صاعقه باشد بیان آن آنکه نمیگیرد صاعقه او را در حالی که او یاد کننده باشد
الله عز و جل را حقیقتاً یا تقدیراً چنانچه بیان میشود در حدیث آینده دوم اصل عَنْ بُرَیْدِ
بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِیِّ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الصَّوَاعِقَ لَا
تُصِیبُ ذَاکِرًا قَالَ قُلْتُ وَمَا الذَّاکِرُ قَالَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آیَةٍ شرح
روایتست از برید بضم با بی نقطه و فتح را بی نقطه ابن معاویه عجلی گفت که گفت امام
جعفر صادق ع که بدرستی که صاعقها برنمیخورد با یاد کننده الله تعالی بربوبیت را راوی
گفت که گفتم که چیست ذاکر یا نبیغ (؟) که آیا ذکر تحقیقی میخواهی یا اعم از تحقیقی و تقدیری
امام گفت برای تعمیم که هر که خواند صد آیت قرآن را از روزی داخل ذاکر است تقدیراً
هر چند که در وقت صاعقه غافل شود سیوم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

عَنْ مِیتَةِ الْمُؤْمِنِ قَالَ یَمُوتُ الْمُؤْمِنُ بِکُلِّ مِیتَةٍ یَمُوتُ غَرَقًا وَیَمُوتُ بِالْهَدْمِ
وَیُبْتَلَی بِالسَّبُعِ وَیَمُوتُ بِالصَّاعِقَةِ وَلَا تُصِیبُ ذَاکِرًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح
پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مؤمن که کدام از انواع است گفت
میمیرد مؤمن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بفرود آمدن خانه مبتلا
و مبتلا میشود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و برنمیخورد صاعقه ذکر کننده الله عز و جل را
حقیقتاً یا تقدیراً چنانچه بیان شد در حدیث ثانی باب بیست چهارم اصل باب الاشتغال
بذکر الله عز و جل شرح این باب بیان مشغول شدنست بذکر الله عز و جل چنانچه باعث
غفلت از طلب حاجت شود درین باب دو حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ مَنْ شَغَلَ بِذِکْرِی عَنْ مَسْاَلَتِی اَعْطَیْتُهُ
اَفْضَلَ مَا اُعْطِی مَنْ سَاَلَنِی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بدرستی که الله عز و جل میگوید در حدیث قدسی که هر که غافل شد یا تغافل کرد بوسیله ذکر
من از طلب حاجت خود از من دادم او را فاضلتر آنچه دادم کسی را که طلب حاجت
از من کرد دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ لَیَکُونُ
لَهُ الْحَاجَةُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَیَبْدَاُ بِالثَّنَاءِ عَلَی اللهِ وَالصَّلَوٰةِ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّی یَنْسَی حَاجَتَهُ فَیَقْضِیهَا اللهُ لَهُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَسْاَلَهُ اِیَّاهَا
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که بنده گاهی میباشد او را حاجتی
که طلب کند از الله عز و جل پس ابتدا میکند بثنا بر الله تعالی و درود بر محمد و آل محمد و طول
میدهد چندانکه فراموش میکند حاجت خود را پس برآورده میکند آن حاجت را الله تعالی
برای او بی آنکه طلب کند از الله تعالی آن حاجت را باب بیست و پنجم اصل باب ذکر الله عز و جل فی السر شرح

این باب بیان فضیلت ذکر الله عز و جل است در پنهان مثل میان دل و مثل میان خانه و در این باب
چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ ذَكَرَنِي
سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز و جل
در حدیث قدسی که هر که یاد کرد ربوبیت مرا در پنهان یاد کردم او را باظهار شرف او
در آشکارا در عرصات قیامت و مانند آن دوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْ ذَكَرَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللهَ كَثِيرًا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَانِيَةً وَلَا يَذْكُرُونَهُ فِي السِّرِّ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يُرَاؤُونَ النَّاسَ
وَلَا يَذْكُرُونَ اللهَ إِلَّا قَلِيلًا شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که یاد ربوبیت الله
عز و جل کرد در پنهان دل یا بمعنی که صلوة بر محمد و آل محمد کرد چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم
باب بیستم بی تحقیق ذکر کرده الله تعالی را بسیار بدرستی که منافقان ذکر میکردند ربوبیت
الله عز و جل را در آشکارا و ذکر نمیکردند ربوبیت او را در پنهان دل پس گفت الله عز و جل در
سوره نسا که مینمایند عمل خود را بمردمان و یاد ربوبیت الله تعالی نمیکنند مگر اندک که در زبان است
نه در دل یا در ظاهر دل است نه در باطن بیان این آیت شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث
دوم باب شصت و ششم سیوم اصل عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ أَذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَاذْكُرْنِي فِي
مَلَئِكَ أَذْكُرْكَ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَإِ الْآدَمِيِّينَ يَا عِيسَى أَلِنْ لِي قَلْبَكَ
وَأَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ وَاعْلَمْ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبَصْبِصَ إِلَيَّ وَكُنْ فِي ذَلِكَ
حَيًّا وَلَا تَكُنْ مَيِّتًا شرح نفس اینجا عبارت از اراده است مثل تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك
سرور عبارت از تکلف به بعنوان ندبست البصبصه بدو باء یکنقطه و دو صاد بینقطه

مصدر باب فعلله جنبانیدن سگ دم خود را برای طمع یا ترس و مراد اینجا اظهار افتادگی و تملقست
شرح روایتست از ابن فضال بفتح فاء و تشدید ضاد با نقطه بالا بر و راوی سند روایت را
تا امامی که روایت از وست گفت که گفت الله عز و جل عیسی علیه السلام را که ای عیسی یاد کن مرا در
اراده خاطر خود که بامعنی که بمحض زبان نباشد یا یاد کنم ترا در اراده خود با معنی که کاری کنم
که موجب درجات تو در بهشت باشد و یاد کن مرا در جماعت خود تا یاد کنم ترا در جماعتی از
ملائکه که بهتر از جماعت آدمیان باشند ای عیسی نرم کن برای من دلت را بگریه و مانند آن
و بسیار کن یاد مرا در خلوتها و بدانکه مستحبست نزد من امنیت که افتادگی و تملق کنی نزد من
و باش در آن افتادگی زنده دل و مباش مرده دل با معنی که از روی کمال توجه دل باشد نه از روی
سهل انگاری چهارم اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا يَكْتُبُ الْمَلَكُ إِلَّا مَا سَمِعَ
وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذَلِكَ
الذِّكْرِ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللهِ لِعَظَمَتِهِ شرح ما در ما سمع عبارت از ذکر ربوبیت
رب العالمین است پس منافات ندارد با اینکه ملک افعال جوارح را نیز مینویسد الا یکتب الملک
الا ما سمع برای بیان عظمت ذکر دل و کمال دوری آن از ریاست چه هر گاه ملک مطلع بر آن
نشود دیگران مطلع بر آن نمیشوند بطریق اولی و این منافات ندارد با آنچه گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب صد و نود دوم که باب من یهم بالحسنة والسیئة است
که ملک قصد حسنه و سیئه را ببوی نفس آدمی میشناسد زیرا که میتواند بود که چون قصد متعلق است
بافعال ظاهره معلوم میشود ببوی نفس و چون ذکر دل متعلق بباطنست بو معلوم نشود و قال الله
تا آخر برای تاکید بیان عظمت ذکر دلست بدو وجه اول آنکه در تتمه آیت است که و دون
الجهر من القول و تقدیم ذکر دل بر قول دلالت بر رجحان و عظمت ذکر دل میکند دوم آنکه تخصیص

تضرعا وخیفة بذکر دل دلالت بر این می کند که عمده تضرع وخیفه در ذکر دلست نه در ذکر زبان قادر فلا
یعلم برای تعظیم است ومیتواند بود که بیانیه باشد شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم یا از امام
جعفر صادق ع گفت که نمی نویسند فرشته ذکر را مگر ذکری که شنیده باشد وگفته الله عز وجل
در سوره اعراف که و یاد کن صاحب کمال اختیار خود را در دل خود از روی زاری و ترس پس
نمیدانند ثواب آن ذکر را در دل مردکسی غیر الله تعالی برای کمال بزرگی آن ذکر یا بزرگی آن ثواب

باب بیست ششم اصل باب ذکر الله عز وجل فی الغافلین شرح این باب بیان فضلیت یاد
الله عز وجل بربوبیت است درمیان جمعی که غافل باشند از یاد او و درین باب دو حدیث
اصل قال ابو عبد الله علیه السلم الذاکر الله عز وجل فی الغافلین
کالمقاتل فی الهاربین شرح فی در اول برای ظرفیت است و در دوم برای سببیت
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که یاد کننده الله عز وجل بربوبیت درمیان جمعی که غافلند
از یاد او کسی است که جنگ میکرده باشد برای گریختگان اشارت بانکه چنانچه اگر کسی
پا قایم کند و لشکر دشمن را نگذارد که گریختگان را تعاقب کنند باعث دفع ضرر دشمن از ایشان
میشود همچنان اگر کسی ذکر الله تعالی کند درمیان غافلان باعث دفع ضرر لشکر شیطان
میشود از آن غافلان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ذاکر
الله فی الغافلین کالمقاتل عن الفارین والمقاتل عن الفارین له الجنة شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که یاد کننده الله تعالی درمیان غافلان مانند جنگ کننده است
از جانب گریختگان اهل اسلام و جنگ کننده از جانب گریختگان او راست بهشت

باب بیست هفتم اصل باب التحمید والتمجید شرح التحمید مبالغه است حمد یعنی اعتراف بنعمت منعم
و ذکر آن بزبان التمجید تعظیم الله تعالی بذکر صفات کمال و مراد بتمجید اینجا تحمید است چنانکه ظاهر میشود

از حدیث ششم این باب شرح این باب بیان فضیلت اعتراف با حسان الله تعالی و تعظیم اوست
درین باب هفت حدیث اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم وجعلت فداک
علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لک
یقول سمع الله لمن حمده شرح احمد الله یعنی دعا لک است چنانکه ظاهر میشود از حدیث ششم
یقول جمله حالیه است و بجای جمله شرطیه است پس احد یصلی کالمحتاج بر عموم خود است و میتواند
بود که یقول استیناف بیانی باشد و احد یصلی مخصص باشد یعنی یصلی کاملا جهه سمع الله
لمن حمده از جمله مستحبات نماز است سمع الله لمن حمده جمله دعائیه است و موضع آن بعد از
برداشتن سر از رکوع است و سماع کنایت از استجابت دعا و قبول عبادتست چنانکه
در عرف میگویند که زید گوش انداخت برای عمرو یعنی که هر چه عمرو گفت زید قبول کرد شرح
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم تعلیم کن مرا دعائی که مشتمل بر رشد و طاعت باشد
یا مراد اینست که مشتمل بر دعای بسیار باشد پس گفت مرا حمد کن الله تعالی را پیش از شروع
در دعا چه بدرستی که شان اینست که نمی ماند یکی که نماز کند مگر آنکه دعا کرده برای تو بر جای
که میگوید که گوش کناد الله تعالی برای کسی که حمد کرد او را دوم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلم ای الاعمال احب الی الله عز وجل فقال ان تحمده شرح گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که کدام از جمله عملها محبوب تر است نزد الله عز وجل پس گفت که اینکه حمد کنی
او را سوم اصل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یحمد الله فی کل یوم ثلثمائة
مرة وستین مرة عدد عروق الجسد یقول الحمد لله رب العالمین کثیرا
علی کل حال شرح الف لام برای استغراق یا برای جنس است ولام در لله برای ملکیت است
و مالکیت الله تعالی هر حمد برا منافات ندارد با استحقاق دیگری حمد برا چه انکس مستقل در قدرت بر باعث

استحقاق آن حمد میت اگر چه غافل نیست بعد از اعتبار

یعنی عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که حمد میگفت الله تعالی را در هر روز سیصد بار
و شصت بار بعدد رگهای بدن هر بار میگفت که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است حمد بسیار برای هر حالی که در تحت قضا و قدر الهی است چهارم اصل قالَ
رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليهِ وآلِه إنَّ في ابنِ آدمَ ثلثمائةٍ وستّينَ عِرقًا منها
مائةٌ وثمانونَ متحرّكةٌ ومنها مائةٌ وثمانونَ ساكنةٌ فلو سكنَ المتحرّكُ
لم يتمَّ ولو تحرّكَ الساكنُ لم يتمَّ وكانَ رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليهِ وآلِه إذا
أصبحَ قالَ الحمدُ للهِ ربِّ العالمينَ كثيرًا على كلِّ حالٍ ثلثمائةٍ وستّينَ مرّةً وإذا
قالَ مثلَ ذلكَ شرح لم يتم بکسر تا دو نقطه در بالا و فتح میم مشدده بصیغه مضارع معلوم باب
ضرب است التمام بی عیب بودن ترجمه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که در فرزند
آدم سیصد و شصت رگ است از آنجمله صد و هشتاد همیشه در حرکت است و از آنجمله صد و هشتاد
همیشه ساکن است بیان این آنکه اگر ساکن شود متحرک عیبناک میشود و اگر متحرک شود ساکن
عیبناک میشود و عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که چون بصبح رسد گوید که سپاس
الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است سپاسی بسیار بر هر حال سیصد و شصت بار
و چون بشام رسد گوید مثل آن پنجم اصل عَنْ أبي عَبدِ اللهِ عليهِ السّلام قالَ مَن
أربعَ مرّاتٍ إذا أصبحَ الحمدُ للهِ ربِّ العالمينَ فقد أدّى شكرَ يومِهِ ومَن قالَها
إذا أمسى فقد أدّى شكرَ ليلتِهِ ترجمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر که گوید چهار بار چون بصبح رسد که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز است پس بتحقیق ادا کرده شکر آنروز خود را و هر که گوید آن کلمات را چهار بار
چون بشام رسد پس بتحقیق ادا کرده شکر آن شب خود را ششم اصل عَنْ أبي

عبد

عَبدِ اللهِ عليهِ السّلام قالَ كلُّ دعاءٍ لا يكونُ قبلَهُ تحميدٌ فهوَ أبترُ إنّما التحميدُ ثمّ
الثناءُ قلتُ ما أدري ما يُجزي مِنَ التحميدِ والتمجيدِ قالَ تقولُ اللّهمَّ أنتَ
الأوّلُ فليسَ قبلَكَ شيءٌ وأنتَ الآخرُ فليسَ بعدَكَ شيءٌ وأنتَ الظاهرُ
فليسَ فوقَكَ شيءٌ وأنتَ الباطنُ فليسَ دونَكَ شيءٌ وأنتَ العزيزُ الحكيمُ شرح
التحمید مبتدا است ثم بفتح ثا است الثناء مرفوع و خبر مبتدا است و مراد بثنا تمجید است ترجمه
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دعای نباشد پیش از آن تحمید الله تعالی
پس آن بریده شده است از خیر یا بمعنی که بی اثر است جز این نیست که مراد تحمید اینجا تمجید است
مراد اینست که چون تحمید مستعمل میشود در ذکر نعمت منعم و در تعظیم کسی بذکر صفات
ربوبیت مطلقا خواه نعمت و خواه غیر نعمت مراد اینجا معنی دوم است گفتم که نمیدانم
که چه چیز کافیست از جمله تحمید و تمجید که بیک معنی است گفت که میگوئی مثلا خدایا توئی اول
پس نیست پیش از تو چیزی و توئی آخر پس نیست بعد از تو چیزی و توئی غالب پس نیست
بالای تو چیزی و توئی درون پس نیست پیش تو چیزی که مانع علم بلطایف پنهان شود و توئی
بی شک رعایت کننده مصالح در هر فعلی هفتم اصل سألتُ أبا عبدِ اللهِ عليهِ السّلام
ما أدنى ما يُجزي مِنَ التحميدِ قالَ تقولُ الحمدُ للهِ الّذي علا فقهرَ والحمدُ للهِ
الّذي ملكَ فقدرَ والحمدُ للهِ الّذي يُحيي ويُميتُ الأحياءَ وهوَ على كلِّ شيءٍ قديرٌ الموتى
شرح العلو بلندی مرتبه و مراد اینجا بی نقص بودنست فا در فقهر و در نظر آن برای تفریع است
باعتبار علم خلاق پس از قبیل تفریع مدلول بر دلیل است و مفعول ان محذوفست برای افاده
عموم بتقدیر فقهر کل شیء القهر غالب بودن یعنی استقلال در قدرت و این فقره اشارتست
بآنکه محالست که در میان موجودات و بی نقص باشد مثل آنکه دو واجب الوجود بالذات

باشد والا هر کدام ایشان هم قاهر دیگری و هم مقهور او خواهد بود و ملک بصیغه ماضی معلوم باب نصر
و ضرب بست الملک بضم میم و ضم لام پادشاهی و مراد اینجا نفوذ اراده و ایجاد بعنوان
کن است و آنرا ملکوت نیز مینامند فقدر بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب و علم است
و این فقره اشارتست باینکه محالست که در میان موجودات دو مجرد قادر باشد والا
هر کدام هم قادر بر دیگری و هم مقدور او خواهد بود و بیان این شد در شرح عنوان باب
اول کتاب التوحید بطن بباء یکنقطه و طاء بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است خبر بخاء
با نقطه و باء یکنقطه و راء بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب حسن است و این فقره اشارتست
باینکه محالست که مجرد جاهل بچیزی باشد زیرا که او چون بکنه هست ظاهر و باطن هر چیز
نزد او برابر است در انکشاف یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که چیست کمتر
آنچه کافیست از تحمید یعنی از دعا گفت که بگوئی شکر و سپاس الله راست که رسیده است
بدرون هر چیز پس خبردار است از هر چیز و سپاس الله راست که زنده می کند مردگان را
و او بر هر چیز بغایت تواناست باب مجت [ـ]ـنجم اصل باب الاستغفار شرح این باب
بیان فضیلت طلب آمرزش است و درین باب شش حدیث است شرح قال رسول الله صلی الله علیه و آله
خیر الدعاء الاستغفار شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتر دعا طلب آمرزش است
باعتبار آنکه آمرزش بهترین مطلبهاست در دنیا و آخرت اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته و هی تتلألأ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که چون بسیار کند بنده از جمله طلب آمرزش بالا برده میشود صحیفه اعمال او بر حالیکه آن میدرخشد
از روشنی دوم اصل عن الرضا علیه السلم قال مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة
تحرك فتتناثر و المستغفر من ذنب و یفعله کالمستهزئ بربه شرح روایتست از امام

رضا علیه السلم گفت که صفت استغفار از گناهان مانند صفت برگهاست که بر درختی است که حرکت
می کند پس متفرق میشود آن برگها مراد تشبیه گناهان با آن برگها و تشبیه استغفار بحرکت درخت است
در فصل خزان و طلب آمرزش کننده از گناهی بر حالیکه می کند آنرا بر روش اصرار مانند کسی است
که استهزا کند با صاحب کل اختیار خود چهارم اصل انّ رسول الله صلّی الله علیه
و آله کان لا یقوم من مجلس و ان خفّ حتّی یستغفر الله عزّ و جلّ خمسًا و عشرین
مرّة شرح بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله عادتش این بود که بر نمیخواست از مجلسی هر چند که
سبک باشد باینمعنی که اندکی در آن مجلس نشسته باشد مگر آنکه استغفار میکرد الله عز و جل را
برای گناهکاران شیعه خود بیست و پنج بار حقیقت استغفار رسول الله صلی الله علیه و آله بی
آنکه خودش گناهی کرده باشد بیان این شد در کتاب الایمان و الکفر در باب صد و نود و نهم
که باب نادر است بنجم اصل عن الحارث بن المغیرة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان رسول الله صلّی الله علیه و آله یستغفر الله عزّ و جلّ کلّ یوم سبعین
مرّة و یتوب الی الله عزّ و جلّ سبعین مرّة قال قلت کان یقول استغفر الله
و اتوب الیه قال کان یقول استغفر الله استغفر الله سبعین مرّة و یقول
اتوب الی الله اتوب الیه سبعین مرّة شرح یتوب الی الله بالیه در لفظ اشارتست
باینکه در صورت علیحده گفتن فقره دوم رابط و طریق عنوان گفت و رسول علیه السلم کاه بطریق
اسم ظاهر میگفت چنانچه مناسب علیحده گفتن است و گاه بطریق ضمیر میگفت چنانچه مناسب
وصلست شرح روایتست از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عادت
رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که طلب آمرزش میکرد از الله عز و جل هر روز هفتاد بار
برای گناهکاران مؤمنین و مؤمنات و بازگشت میکرد بسوی الله عز و جل هفتاد بار راوی گفت

که گفتم که آیا بیگفت هفتاد بار که استغفر الله واتوب الیه امام گفت که میگفت که استغفر الله
استغفر الله تا هفتاد بار و میگفت که اتوب الی الله یا میگفت که اتوب الیه تا هفتاد بار
مراد اینست که اول را علیحده هفتاد میگفت و بعد از آن دوم را علیحده هفتاد بار میگفت
ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَلْاِسْتِغْفَارُ وَقَوْلُ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَالَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ شرح مراد با ستغفار استغفار ذنب است برای مؤمنین و مؤمنات
که از جمله ایشانست داعی اگر غیر معصوم باشد والا فلا بقرینه آنکه در تتمه این چنین است
وللمؤمنین والمؤمنات و این معطوف بر ذنبک و از قبیل عطف تفسیر است برای اشعار
بآنکه ذنب در اینجا مستعمل شده در مذنب مجازا چه تعدیه استغفار بذنب بلام نمیشود
بلکه بنفس میشود مثل استغفره بذنبه یا بمن میشود مثل استغفره من ذنبه و لهذا گفته که ذنب
المؤمنین والمؤمنات و قول منصوبست بر مفعول و مراد استغفار بعد از این قول است
چنانکه از استشهاد ظاهر میشود و مراد بعبادت دعاست و این تعبیر برای اشعار بآنست
که دعا افضل عبادات است چنانکه گذشت در حدیث اول باب اول پس منافات ندارد
با آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده ذکر العزیز الجبار اشاره دارد بآنچه در سابق
این آیت مذکور است و فا در فاعلم برای تفریع بر آن است و آن وقوع قیامت و جزای
عمل کافران و مؤمنانست چه از این مستنبط میشود که آنچه مذکور بعد از فا است بهتر
عبادات است شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب آمرزش با گفتن آنکه نیست
مستحق عبادتی مگر الله بهتر دعاست بیان این آنکه گفت الله بی تنگ بغایت قادر را
در سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله که چون دانستی حال کافران و مؤمنان را در ساعت قیامت

پس بآنکه شأن اینست که نیست مستحق عبادتی مگر الله مراد امر بعمل بمقتضای این علم است بگفتن
این کلمه از روی تصدیق و کمال اخلاص و طلب آمرزش کن برای گناه خود استغفار معصوم
تحقیق شد در کتاب الایمان والکفر در باب صد و نود و نهم که باب نادر ایضا است باب
بیست و نهم اصل باب التسبیح والتهلیل والتکبیر شرح این باب بیان فضل گفتن سبحان الله و گفتن لا اله الا الله
و گفتن الله اکبر است و در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ الْفُقَرَاءُ
اِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنَّ الْاَغْنِيَاءَ
لَهُمْ مَا يَعْتِقُونَ وَلَيْسَ لَنَا وَلَهُمْ مَا يَتَصَدَّقُونَ وَلَيْسَ لَنَا وَلَهُمْ مَا يُجَاهِدُونَ
وَلَيْسَ لَنَا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمدند نیازمندان
بسوی رسول الله بدرستی که نیازمندان بی نیازان ایشانراست آنچه آزاد می کنند از بندگان
و نیست ما را و ایشانراست آنچه بوسیلهٔ آن حج می کنند و نیست ما را و ایشانراست آنچه
بوسیلهٔ آن حج می کنند و نیست ما را و ایشانراست آنچه تصدق میکنند و نیست ما را و ایشانراست
آنچه بوسیلهٔ آن جهاد می کنند و نیست ما را دوم اصل فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ مَنْ كَبَّرَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ اَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ مِائَةِ رَقَبَةٍ وَمَنْ
سَبَّحَ اللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ اَفْضَلَ مِنْ سِيَاقِ مِائَةِ بَدَنَةٍ مَرَّةٍ كَانَ اَفْضَلَ
مِنْ حُمْلَانِ مِائَةِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِسُرُجِهَا وَلُجُمِهَا وَرُكُبِهَا وَمَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ اَفْضَلَ النَّاسِ عَمَلًا ذٰلِكَ الْيَوْمَ اِلَّا مَنْ زَادَ
شرح البدنة بفتح باء یکنقطه و فتح دال بینقطه و نون شتری که قربان شود در مکه با منی الحملان
بضم حاء بینقطه و سکون میم مصدر باب ضرب سوار کردن السرج بضم سین بینقطه و ضم
راء بینقطه و ضم جیم جمع سرج زینها اللجم بضم لام و ضم جیم جمع لجام الرکب بضم راء بینقطه

پس گفتند که ای رسول الله

وضم کاف وبا بی نقطه جمع رکاب بکسر را آنکه در وقت سواری پا در ان میباشد یعنی پس گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که الله اکبر بگوید صد بار میشود عمل او افضل از آزاد کردن صد بنده
وهر که سبحان الله گوید صد بار میشود عمل او افضل از راندن صد شتر در حج وهر که الحمد لله گوید
صد بار میشود عمل او افضل از سوار کردن صد اسب یعنی سوار کردن صد مرد بر صد اسب در
راه الله تعالی که جهاد است با رسنهای آنها ولجامهای آنها ورکابهای آنها وهر که گفت
لا اله الا الله صد بار میشود فاضلتر مردمان باعتبار عمل در ان روز مگر کسی که زیاد از صد
بار گفته باشد شرح که بهتر بودن صد درین اقوال باعتبار این باشد که دور است
از ریا ورعایت وحقوق بسیار باشد که واجبست در اعمال ظاهره باشد به زیاد نادرا
وایضا صدور آن ان اعمال ظاهره بعد از ادای حقوق واجب نادر است اصل
قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ الْأَغْنِيَاءَ فَصَنَعُوهُ قَالَ فَعَادَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَلَغَ الْأَغْنِيَاءَ مَا قُلْتَ فَصَنَعُوهُ فَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
امام گفت پس رسید آنچه به نیازان پس بجا آوردند آنرا امام گفت که پس برگشتند
نیازمندان بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفتند که ای رسول الله بتحقیق رسید به نیازان
آنچه گفتی پس بجا آوردند آنرا پس گفت رسول الله صلعم که آن تصدیق اوصیای رسول علیهم السلم
عمده فضل الله تعالی است میدهد الله تعالی بوسیله توفیق خود آنرا بهر که خواهد مفصل در سوره
جمعه چنین است هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم
ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا
بهم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ودرین آیات چند احتمالست

ازانجمله

از انجمله آنکه فی الامیین گفت نه الی الامیین برای آنکه مبعوث الیهم اعم از امیین است ومبعوث
درمیان ایشان بوده خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان ولفظ منهم در رسولا منهم
برای احتراز از قسم دوم است وامیین منسوب بام یعنی اصل است وعبارت از امت
مرحومه است وایشان امت نبی عربی اند واصلند بنسبت بسایر امم چنانچه بیان شد
در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد وسوم باب صد وهفتم که باب فیه نکت ونتف
من التنزیل فی الولایة است باعتبار از اهل مکه است ومکه را ام القری می نامند ودر وجه
تسمیه آن چند احتمالست از انجمله آنکه اصل است باعتبار آنکه دحو الارض از تحت
کعبه شده وایضا اگر وجود محمد وآل محمد علیهم السلم از آن جا نه میبود وهیچ آدمی در
مواضع دیگر وهیچ موضعی نمیبود وآنکه اگر وجود کعبه که در آنجاست نمیبود احوال
مردمان هر موضع خلل پذیر میشد جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس وکتاب
عبارت از واجباتست وحکمه عبارت از مستحباتست وآخرین معطوفست بر رسولا
وعبارت از ائمه اثنی عشر است چه برانگیختن مشترک است میان برانگیختن رسول
وبرانگیختن اوصیا که رسالت ونبوت اصلا ندارند وبرای تلاوت آیات
وتزکیه وتعلیم کتاب وحکمت مشار الیه معین شده اند وضمیر لما یلحقوا راجع بامیین است
وضمیر بهم راجع بآخرین است ومراد بلحوق ادراک زمان امامت آخرین وتصدیق
امامت ایشانست بعنوان شنیدن آیات وتزکی وتعلم کتاب وحکمت مشار الیه
ذلک لحوق بآخرین است وجمله ذلک فضل الله اشارتست بعمده بودن آن فضل
وسهولت مال دنیا بانکه اهل توفیق تصدیق امام مفترض الطاعة بعد از رسول افضل
از اهل تصدیق رسولند که در زمان رسول وفات یافته باشند پس مراد رسول علیه السلم

بخواندن ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء انست که هرکدام از فقراء واغنیاء که تصدیق و صبار
من خواهد کود او افضل است و فقرا آبان تصدیق نزد دیگر انند از اغنیا دوم اصل
عن فضیل عن احدهما علیهما السلم قال سمعته یقول اکثروا من التهلیل
والتکبیر فانه لیس شیء احب الی الله عز وجل من التهلیل والتکبیر
شرح روایت است از فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه از امام محمد باقر یا از امام جعفر صادق
علیهما السلم راوی گفت که شنیدم از و میگفت که بسیار کنید از جمله گفتن لا اله الا الله و
گفتن الله اکبر چه بدرستی که شان امنست که نیست چیزی از تعظیم الهی محبوب تر نزد
الله عز وجل از گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر منافات نیست میان این و حدیث
ششم باب سابق چه این در تعظیم است و آن در دعاست سوم اصل قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه التسبیح نصف المیزان والحمد لله یملأ المیزان و
الله اکبر یملأ ما بین السماء والارض شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که سبحان الله نصف ترازوی معرفت الله است و الحمد لله پر میکند ترازوی معرفة الله را
اشارتست بانکه اصل معرفت الله دو نصف دارد یکی معرفت صفات سلبیه و آن
مدلول سبحان الله است و دیگری معرفت صفات ثبوتیه و آن مدلول الحمد است و الله اکبر
پر میکند میان آسمان و زمین را اشارتست بانکه معرفت انکه الله بزرگتر است
از انکه موصوف شود چنانکه تحقیق شد در کتاب التوحید در حدیث نهم باب شانزدهم
که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است داخل کمال معرفت است چهارم اصول
عن ابی جعفر علیه السلم قال مر رسول الله صلی الله علیه و آله برجل یغرس
غرسا فی حائط له فوقف علیه و قال الا ادلك علی غرس اثبت اصلا

واسرع

واسرع ایناعا و اطیب ثمرا و ابقی قال بلی فدلنی یا رسول الله فقال اذا
اصبحت و امسیت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
فان لك ان قلته بکل تسبیحة عشر شجرات فی الجنة من انواع الفاکهة
وهن من الباقیات الصالحات شرح یغرس بغین با نقطه و را بی نقطه و سین
بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است الغرس بفتح غین و سکون را بی نقطه درختی
که نشانیده شود در زمین و نشانیدن درخت الایناع بیاء دو نقطه در پایین و نون و عین بی نقطه
مصدر باب افعال رسیدن میوه بحدی که باید چید و مراد اینجا رسیدن درخت بحدی
که میوه دهد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله
بمردی که می نشانید درختی در بستانی که او را بود پس ایستاد بر سر او و گفت که آیا راه
نمای نکنم ترا بر درختی که مستحکم تر است بیخ آن و شتابانتر است رسیدن آن بحد
میوه دادن و پاکیزه تر است میوه آن و پاینده تر است آن میوه یا آن درخت
آن مرد گفت که بلی پس راهنمای کن مرا ای رسول الله پس رسول علیه السلم گفت که چون
بصبح رسی و بشام رسی پس بگو این کلام را که مشتملست بر تسبیحات اربع چه بدرستی که
برای تو اگر گفتی این کلام را بوسیله هر یک تسبیح از اینها ده درخت در بهشت از
انواع میوه و آن تسبیحات اربع از جمله باقیات صالحاتست که الله تعالی گفته در سوره
کهف که المال والبنون زینة الحیاة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك
ثوابا و خیر املا اصل قال فقال الرجل فانی اشهدك یا رسول الله
ان حائطی هذا صدقة مقبوضة علی فقراء المسلمین اهل الصدقة
فانزل الله عز وجل آیات من القرآن فاما من اعطی واتقی وصدق

بالحسنی فسنیسره للیسری شرح علی متعلق بمفوض است یا بمعنی که وقف عام نیست
بلکه مخصوص فقراست تفسیر این آیات می آید در کتاب الزکوة در حدیث پنجم باب هشتاد و
چهارم که باب النوادر است شرح امام گفت که پس گفت آنمرد که به درستی که گواه میگیرم
ترا ای رسول الله بدرستی که این بستان من وقف محبوس بر فقرا مسلمانانست که اهل زکوة
باشند پس فرو فرستاد الله عز و جل چند آیت از قرآن در سورة اللیل اما آنکه داد صدقه را
و پرهیزکاری کرد از عذاب جهنم یا بمعنی که در آن دادن قصد ریا نکرد و تصدیق کرد بعطیه
بهتر که از جانب الله تعالی است در مقابل حسنه پس زود مستطیع میکنیم او را برای حالتی که
بارکتر است مخفی نماند که در مشهور این سوره از مکیات است و ظاهر این روایت است
که مدنیه باشد و الله اعلم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر العبادة
قول لا اله الا الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر عبادت گفتن لا اله الا الله
که تصدیق رسل و کتب سماویه و ائمه که اوصیای رسلند در حقیقت آن مندرج است باب
سی ام اصل باب الدعاء للاخوان بظهر الغیب شرح باء در بظهر بمعنی فی است الظهر بفتح
ظاء با نقطه و سکون هاء و راء بی نقطه پشت و اینجا استعاره شده برای قوت و کمال
چیزی الغیب بفتح غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مصدر باب ضرب
ضد حضور شرح این باب فضیلت دعا برای برادران مؤمنست در وقت قوت غایب
بودن ایشان یا بمعنی که در محض غیبت باشد و احتمال رسانیدن کسی خبر آنرا بایشان
نباشد تا مبادا که شایبه ریا و طمع دنیا در آن بهم رسد درین باب هفت حدیث
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اوشک دعوة و اسرع اجابة دعاء
المرء لاخیه بظهر الغیب شرح اوشک مرفوع و مبتدا است و اسرع مرفوع و معطوف

الخبر

بر اوشک است و مضاف الیه محذوفست بتقدیر اسرعها اجابة منصوب بر تمیز است
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که نزدیکتر دعاو شتابانتر آن باعتبار بجا
آوردن الله تعالی اثر دعا را دعای مرد است برای برادر مؤمن خود در وقت قوت
غیبت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال دعاء المرء لاخیه
بظهر الغیب یدر الرزق و یدفع المکروه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که دعای مرد برای برادر مؤمن خود در وقت قوت غیبت زیاد
میکند روزی دعاکننده را و دفع میکند آزار را از دعاکننده چهارم اصل عن ابی
جعفر ع فی قوله تبارک و تعالی و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و یزیدهم من فضله قال هو المؤمن یدعو لاخیه بظهر الغیب فیقول
له الملک آمین و یقول الله العزیز الجبار و لک مثلا ما سالت
و قد اعطیت ما سالت بحبک ایاه شرح فرق میان استجابة و اجابة اینست
که استجابة قبول دعاست خواه با تعجیل اجابت باشد و خواه با تاخیر آن باشد برای
مصلحت و اجابة بجا آوردن اثر دعاست الذین بتقدیر للذین عمل صالح عبارتست
از تصدیق امام مفترض الطاعه چنانکه گذشت در کتاب الحجة در حدیث شصت و پنجم
باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و جمع در عملوا
الصالحات برای وجوب تصدیقات بخلفای الهیست از زمان آدم تا انقراض دنیا
خواه آن خلفای رسل باشند و خواه اوصیای رسل هو راجع ببعضی است که مدلول الذین
آمنو است چه مراد استجابت دعای بعضی برای بعضی دیگر است الف لام المؤمن برای
عهد ذهنی است و چون در حکم نکره است جمله صفت آنست آمین بهمزه با الف و بی الف

وتخفیف وتشدید میم مکسوره وسکون یاء وفتح نون اسم فعل است بمعنی استجب وبقول بالف
میتواند بود که تتمه کلام ملک باشد نظر الخه در حدیث آینده است ومیتواند بود که کلام
امام باشد **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تبارک وتعالی در سوره شوری
والله تعالی قبول دعای بعضی در حق بعضی دیگر میکند برای جمعی که مومن شدند بربوبیت ورسالت
وتصدیق جمیع خلفای الهی کردند که هیچ زمانه خالی از یکی از ایشان نبوده زیاد
میدهد آن مومنان را از فضل رحمت خود امام گفت که او مومنی است که دعا میکند
برای برادر مومن خود در وقت غیبت پس میگوید برای او فرشته که خدایا قبول
کن ومیگوید الهی که نشکست بغایت توانا است که و برای تست دو برابر انچه
طلب کردی وتحقیق دادم انمومن را انچه طلب کردی بوسیله دوستی تو او را
چهارم اصل قَالَ اَبُوجَعْفَرٍ ع اَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحًا لِلْاِجَابَةِ دُعَاءُ الْاَخِ
لِاَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ يَبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِاَخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ
بِهِ اٰمِينَ وَلَكَ مِثْلَاهُ **شرح** اسرع بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الدعاء
منصوب ومفعول به است ومیتواند بود که اسرع بصیغه افعل التفضیل ومرفوع باشد
والدعاء مجرور ومضاف الیه باشد النجح بضم نون وسکون جیم وحاء بنقطه مصدر باب
نصر ظرف با فتح وبضا آن برتمیز است للاجابه صفت نجحا است **شرح** گفت امام محمد
باقر علیه السلم که شتابان کرد دعا را با عتبار ظفری که بوسیله بجا آوردن اثر دعا باید
دعای برادر مومن خود پس در وقت غیبت ابتدا میکند از دعا برای خود بدعا
برادر مومن خود پس میگوید برای او فرشته موکل باو که خدایا قبول کن وتراست
دو برابر انچه طلب کردی **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ

ما مومن

مَا مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اِلَّا رَدَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي
دَعَا لَهُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مَضَى مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ اَوْ هُوَ اٰتٍ
اِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِنَّ الْعَبْدَ لَيُؤْمَرُ بِهِ اِلَی النَّارِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيُسْحَبُ
فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ يَا رَبِّ هٰذَا الَّذِي كَانَ يَدْعُو لَنَا فَشَفِّعْنَا
فِيهِ فَيُشَفِّعُهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْجُو **شرح** ان العبد تا آخر از قبیل استعاره
تمثیلیه است چه امر الهی مطیعان ایشان از وقوع مامور به ممنوع نمیشود پس مراد امیت
که گناه بعضی مومنان بحدیست که اگر دعای او برای مومنین ومومنات وشفاعت
ایشان برای او نمیبود او مومن نمیبود وامر بادخال او در جهنم میشد وکشیده میشد
تا جهنم یسحب بسین بی نقطه وحاء بی نقطه وبا یکنقطه بصیغه مضارع مجهول باب منع است
التشفیع قبول شفاعت **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست هیچ مومنی که دعا
کرده باشد برای مومنین ومومنات مگر آنکه برگرداند الله عز وجل بر او مثل انچه
دعا کرده برای ایشان بان دعا از جانب هر مرد مومن وزن مومنه که گذشته از اول
زمانه تکلیف یا او آینده است تا روز قیامت بیان این انکه بدرستیکه بنده هر اینه
امر میشود در روز قیامت که برده شود بسوی آتش جهنم پس کشیده میشود بجانب جهنم
پس میگوید هریک از مومنین ومومنات که از ابتدای تکلیف تا آن آن بدنیا آمده اند
که ای صاحب کل اختیار من این انکس است که دعا میکرد برای ما پس قبول شفاعت ما کن
در حق او پس قبول شفاعت ایشان میکند الله عز وجل پس نجات می یابد **ششم اصل**
رَاَيْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ جُنْدَبٍ فِي الْمَوْقِفِ فَلَمْ اَرَ مَوْقِفًا كَانَ اَحْسَنَ مِنْ
مَوْقِفِهِ مَا زَالَ مَادًّا يَدَيْهِ اِلَی السَّمَاءِ وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلٰی خَدَّيْهِ حَتّٰی

تَبْلُغَ

الارض فلما صدر الناس قلت له یا ابا محمد ما رأیت موقفا قط احسن من موقفک قال والله ما دعوت الا لاخوانی وذلک ان ابا الحسن موسی علیه السلام اخبرنی ان من دعا لاخیه بظهر الغیب نودی من العرش ولک مائة الف ضعف فکرهت ان ادع مائة الف مضمونة لواحدة لا ادری تستجاب ام لا شرح موقف بفتح میم وسکون واو وکسر قاف وفا در اول اسم مکان بمعنی محل وقوف که عرفاتست ودر ثانی مصدر میمی است بمعنی ایستادن در عرفات در روز نهم ذی الحجه ازظهر تا شام مائة الف منافات ندارد با احادیث سابقه ومثل چه این تفاوت بسبب تفاوت در حال مخاطبین است در اخلاص پس هر کدام که مانند عبد الله بن جندب باشد این مرتبه را در می یابد والا یعنی دیدم عبد الله بن جندب بضم جیم وسکون نون وضم وفتح دال بی نقطه وبا یک نقطه را که کنیت او ابو محمد است در عرفات بایستادنش که ندیدم وقوف را که باشد بهتر از وقوف او بیان آنکه در تمام وقت وقوف کشیده بود دو دست خود را بسوی آسمان واشکهای او روان میشد بر دو گونه او تا آنکه میرسید بزمین پس چون بیرون رفتند مردمان از عرفات گفتم او را که ای ابو محمد ندیدم وقوفی را هرگز بهتر از وقوف تو گفت که بخدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مؤمن خود در وقت وقوف غیبت ندا کرده میشود از جانب عرش باینمعنی که آنچه بگویم مدلول قرآنست یا باینمعنی که ملائکه مقربین میگویند که در برابر ثبت صد هزار برابر پس نخواستم که واگذارم صد هزار را که امام علیه السلام ضامن آن شده باشد که مدلول قرآنست برای یک دعا برای خود که نمیدانم که جامع شروط ضمان استجابت دعا است یا نه زیرا که یکی از شروط آنست که غیر رضا چیزی بخاطر نگذرد چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پانزدهم باب سی و یکم که باب الرضا بالقضا است و دیگری

از شروط ناامیدی از دیگرانست چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب شصت و هفتم که باب الاستغناء عن الناس است و دیگری از شروط معذور نبودن ظالم است در ظلمی چنانچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث هجدهم باب صد و سی و ششم که باب الظلم است ترجمه اول سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الملائکة اذا سمعوا المؤمن یدعو لاخیه المؤمن بظهر الغیب او یذکره بخیر قالوا نعم الاخ انت لاخیک تدعو له بالخیر وهو غائب عنک وتذکره بخیر قد اعطاک الله عز وجل مثلی ما سألت له واثنی علیک مثلی ما اثنیت علیه ولک الفضل علیه واذا سمعوه یذکر اخاه بسوء ویدعو علیه قالوا له بئس الاخ انت لاخیک کف ایها المستر علی ذنوبه وعورته واربع علی نفسک واحمد الله الذی ستر علیک واعلم ان الله عز وجل اعلم بعبده منک شرح ستر بضم میم وفتح سین بی نقطه وتشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه ورا بی نقطه است علی ذنوبه نایب فاعل است واربع برای بی نقطه وبا یک نقطه وعین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب منع است النفس بفتح نون وسکون فا وسین بی نقطه غیبت ترجمه شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت که بدرستی که ملائکه چون بشنوند از مؤمن که دعا میکند برای برادر مؤمن خود در وقت غیبت یا یاد میکند او را بخوبی گویند که خوب برادری تو برای برادر خود دعا میکنی برای او واو غایب است از تو ویاد میکنی او را بخوبی بتحقیق داد ترا الله عز وجل دو برابر آنچه طلب کردی برای او وثنا گفت الله تعالی بر تو دو برابر آنچه ثنا گفتی بر او وترا است زیادتی بر او که باعث رحمت الهی

مثل

برای او شری و چون بشنید مرا از مؤمن که یاد می‌کند برادر مؤمن خود را ببدی و نفرین میکند برای او
کفتند او را که بد برادری برای برادرت بس کن ای پوشیده شده بر کناهانش و عیبش
و باز با عیب خود و حمد کن الله تعالی را که پوشیده بر تو عیبها را تا مردمان مطلع بر آن
نشوند و بدانکه الله عز و جل داناتر است به بندهٔ خود از تو مراد اینست که اکر باعث این
نفرین و بدکویی طلب استجابت است این بد قصدیست در حق مؤمن و مستجاب نمیشود و اکر
باعث این بری بودن تو از عیب است همین عیب ترا بس است که نفرین و بدکویی برادر
مؤمن میکنی و دلالت بر عیوب بسیار در تو میکند و اکر برای غرض حال اوست الله بهتر میداند
از تو باب سی و یکم اصل باب من تستجاب دعوته شرح این باب بیان کسی است که مقبول میشود
که دعای که کرده خواه با سرعت اجابت باشد خواه با بطو اجابت باشد درین باب
هشت حدیث است اول اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ثَلٰثَةٌ دَعْوَتُهُمْ
مُسْتَجَابَةٌ اَلْحَاجُّ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ وَالْغَازِي فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَانْظُرُوا
كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ وَالْمَرِيضُ فَلَا تُغِيظُوهُ وَلَا تُضْجِرُوهُ شرح ثلثة مبتدای نکره است
مثل کوکب انقض الساعة تخلفونه بخا با نقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب باب تفعل است لا
تغیظوه بغین با نقطه و یا دو نقطه در پایین و ظا با نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال است
لا تضجروه بضاد با نقطه و جیم و را بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که سه کس دعای ایشان مستجاب است اول حج کزار پس ملاحظه
کنید که چکونه جانشینی او میکنید در وا رسیدن باهل او و مانند آن دوم جهاد کننده در راه
خدا پس ملاحظه کنید که چکونه جانشینی او میکنید سیوم بیمار پس خشم آلود مکنید او را و دلکیر مکنید
او را از آزار خود دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ اَبِي يَقُولُ

خمس

خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يُحْجَبْنَ عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى دَعْوَةُ الْاِمَامِ الْمُقْسِطِ وَدَعْوَةُ
الْمَظْلُومِ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَاَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ وَدَعْوَةُ الْوَلَدِ
الصَّالِحِ لِوَالِدَيْهِ وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَلَدِهِ وَدَعْوَةُ الْمُؤْمِنِ لِاَخِيهِ
بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَيَقُولُ وَلَكَ مِثْلَاهُ شرح منافاتی نیست میان این حدیث
و حدیث سابق چه این تفاوت بسبب تفاوت حال مخاطبین است و در هر مقامی اهتمام
بذکر چیزیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که پدرم میکفت که پنج
دعا محجوب نمیشود از صاحب کل اختیار تبارک و تعالی بانحوی که البته مستجاب میشود اول دعای
که از امام عادل صادر شود دوم دعای که از مظلوم صادر شود بیان آنکه میکوید الله عز و جل
که هر آینه انتقام میکشم البته برای تو هر چند که بعد از زمانی باشد سیم دعای که از فرزند
که از شیعه امامیه باشد صادر شود برای پدر خود چهارم دعای که از پدر که از شیعه امامیه باشد
صادر شود برای فرزند خود پنجم دعای که از مؤمن صادر شود برای برادر مؤمن در وقت
غیبت بانحوی که احتمال رسیدن خبر بان برادر نباشد پس میکوید صاحب کل اختیار که
و برای تست دو برابر آن سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِيَّاكُمْ
وَدَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَاِنَّهَا تُرْفَعُ فَوْقَ السَّحَابِ حَتَّى يَنْظُرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهَا فَيَقُولُ
اِرْفَعُوهَا حَتَّى اَسْتَجِيبَ وَاِيَّاكُمْ وَدَعْوَةَ الْوَالِدِ فَاِنَّهَا اَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ
شرح ترفع فوق السحاب تا آخر از قبیل استعاره تمثیلیه است و مراد کمال استجابت است ترفع مرفوع
و منصوب میتواند بود و استجیب بصیغه مضارع متکلم وحده است یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که نکاه دارید خود را از نفرین مظلوم را از یکدیکر چه بدرستی که آن نفرین برداشته میشود
بالای ابر تا آنکه نظر میکند الله عز و جل بسوی آن پس میکوید ملائکه را که بردارید آنرا تا مستجاب

کنم

ونگاه دارید خود را از نفرین پدر را از بکدیگر چه بدرستی که آن نفرین تیزتر است از شمشیر یعنی
که ضرری که از آن بهم میرسد بیشتر از ضرر شمشیر تیز است **چهارم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ یَقُوْلُ اِتَّقُوا الظُّلْمَ فَاِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُوْمِ
تَصْعَدُ اِلَی السَّمَاءِ **ترجمه** روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که
امام میگفت که بپرهیزید از ظلم چه بدرستی که نفرین که از ظلم صادر شود بالا میرود بسوی
آسمان یعنی که البته مستجاب میشود **پنجم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع قَالَ مَنْ قَدَّمَ
اَرْبَعِیْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ثُمَّ دَعَا اُسْتُجِیْبَ لَهُ **ترجمه** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که هر که پیش از دعای برای خود دعا کند برای چهل کس از مؤمنان بعد از آن دعا کند
برای خود مستجاب میشود برای او **ششم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ طَلْحَةَ النَّهْدِیِّ عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللهِ ع قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَرْبَعَةٌ لَا یُرَدُّ لَهُمْ
دَعْوَةٌ حَتّٰی یُفْتَحَ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ اَوْ تَصِیْرَ اِلَی الْعَرْشِ اَلْوَالِدُ لِوَلَدِهِ
وَالْمَظْلُوْمُ عَلٰی مَنْ ظَلَمَهُ وَالْمُعْتَمِرُ حَتّٰی یَرْجِعَ وَالصَّائِمُ حَتّٰی یُفْطِرَ **ترجمه** او نفر
برای شک عبد الله است و حاصل هر دو یکیست **شرح** روایتست از عبد الله بن طلحه نهدی بفتح
نون و سکون ها و دال منقوطه از امام جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که چهار کس برگردانیده نمیشود برای ایشان دعا تا آنکه گشوده میشود برای ایشان درهای آسمان
یا تا آنکه میرسد آن دعا بسوی عرش پدر که دعا کند برای فرزند خود و مظلوم که نفرین کند
بر کسی که ظلم کرده او را و عمره کننده تا آنکه برگردد بمنزل خود و روزه دار تا آنکه بعد از شام
افطار کند **هفتم اصل** قَالَ النَّبِیُّ ص لَیْسَ شَیْءٌ اَسْرَعَ اِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لِغَائِبٍ
ترجمه گفت نبی ص که نیست چیزی از دعا شتابانتر باعتبار بجا آوردن اثر آن دعا آن از دعای

ابدله

برای غایبی **سیم اصل** قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَعَا مُوْسٰی ع وَاَمَّنَ هٰرُوْنُ ع
وَاَمَّنَتِ الْمَلٰئِکَةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی قَدْ اُجِیْبَتْ دَعْوَتُکُمَا
فَاسْتَقِیْمَا وَمَنْ غَزَا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ اُسْتُجِیْبَ لَهُ کَمَا اُسْتُجِیْبَ لَکُمَا اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
شرح التامین مصدر باب تفعیل گفتن آمین اجیبت بمعنی استجیبت است بقرینه آخر
حدیث و فایده این تعبیر افاده تحقق وقوع اجابت است پس گویا که شده و این منافات
ندارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب نوزدهم که اجابت بعد از چهل سال شد چه چون
صبر الهی بسیار است این مدت در نظر الهی کمست و من غزا الخ جزو قرآن نیست
بلکه حدیث قدسی است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نفرین بر فرعون و جماعت
او کرد موسی علیه السلم و آمین گفت هرون ع و آمین گفتند ملائکه ع پس گفت الله تبارک و تعالی
چنانچه در سوره یونس و در حدیث قدسی است که بتحقیق داده شده اثر دعای شما پس راست
باشید در کار خود و هر که جهاد کرد در راه خدا مستجاب شد برای او چنانچه مستجاب شد برای
شما روز قیامت **باب سی و دوم اصل باب من لا یستجاب دعوته** **شرح** این باب
بیان کسی است که مستجاب نمیشود دعای او و درین باب سه حدیث است عَنِ الْوَلِیْدِ
بْنِ صَبِیْحٍ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ ع قَالَ صَحِبْتُهُ بَیْنَ مَکَّةَ وَالْمَدِیْنَةِ فَجَاءَ سَائِلٌ
فَاَمَرَ اَنْ یُعْطٰی ثُمَّ جَاءَ اٰخَرُ فَاَمَرَ اَنْ یُعْطٰی ثُمَّ جَاءَ اٰخَرُ فَاَمَرَ اَنْ یُعْطٰی
ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعُ فَقَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یُشْبِعُکَ اللهُ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَیْنَا
فَقَالَ اَمَا اِنَّ عِنْدَنَا مَا نُعْطِیْهِ وَلٰکِنْ اَخْشٰی اَنْ نَکُوْنَ کَاَحَدِ الثَّلٰثَةِ
الَّذِیْنَ لَا یُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ رَجُلٌ اَعْطَاهُ اللهُ مَالًا فَاَنْفَقَهُ فِیْ غَیْرِ حَقِّهِ
ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ فَلَا یُسْتَجَابُ لَهُ وَرَجُلٌ یَدْعُوْ عَلٰی امْرَاَتِهِ وَقَدْ جَعَلَ اللهُ

عَلٰی اَمْرِهَا اَنْ یُرِیْحَهُ مِنْهَا وَقَدْ جَعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَمْرَهَا اِلَیْهِ وَرَجُلٌ یَدْعُوْ صح

عَزَّ وَجَلَّ السَّبِيلَ إِلَى أَنْ يَتَحَوَّلَ عَنْ جِوَارِهِ وَيَبِيعَ دَارَهُ شرح يشبعك الله بصيغه
مضارع معلوم باب افعال جمله دعائیه است و فی غیر حقه عبارتیست از خرج مال در غیر واجب
و سنت و مختلف میشود باختلاف احوال مثل سفر و حضر چون آن آدمی در سفر حج
و مانند آن جمیع اموال خود را با خود ندارد و کسی که قرض دهد کمتر بهم مرسد احتیاط
در حفظ نفقه برو بیشتر لازم است و قد جعل الله عز و جل هر دو جا جمله حالیه است
برای احتراز از صورتی که طلاق یا انتقال متیسر نباشد شرح روایت از ولید بفتح واو
و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه ابن الصبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر باء
یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
که همراه بودم با امام ع میان مکه و مدینه پس آمد گدای پس امر کرد که داده شود بعد
از آن آمد گدای دیگر پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدای دیگر پس امر کرد که داده شود
بعد از آن آمد گدای دیگر چهارم پس امام گفت که سیر کناد ترا الله تعالی بعد از آن
التفات کرد بسوی ما گفت که آگاه باشید بدرستی که نزد ما بود آنچه دهیم باو ولیکن
میترسیم که باشیم در این سفر مانند یکی از سه کس که مستجاب نمیشود برای ایشان دعا اول
مردی که داد او را خدای تعالی مالی که نفقه خود و عیال خود و تصدقات واجبه و مستحبه کند
پس خرج کرد او را در غیر بکار آمدنی آن بعد از آن گفت که خدایا روزی ده مرا پس
مستجاب نمیشود آن دعا برای او دوم مردی که نفرین می کند بر زن خود که خلاص کند
الله تعالی از آن زن بمردن آن زن بر حالی که الله عز و جل گردانیده باشد کار
آن زن را مفوض بسوی او و مانعی از طلاق آن زن نباشد سیوم مردی که نفرین می کند
بر همسایه خود بر حالی که گردانیده باشد الله عز و جل برای او راه بسوی آنکه انتقال کند

از همسایه

از همسایگی او و فروختن سرای خود را اول عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَرْبَعَةٌ
لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ الرَّجُلُ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَيُقَالُ لَهُ
أَلَمْ آمُرْكَ بِالطَّلَبِ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا فَيُقَالُ لَهُ أَلَمْ أَجْعَلْ
أَمْرَهَا إِلَيْكَ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فَيُقَالُ
لَهُ أَلَمْ آمُرْكَ بِالِاقْتِصَادِ أَلَمْ آمُرْكَ بِالْإِصْلَاحِ ثُمَّ قَالَ وَالَّذِينَ إِذَا
أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ
مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ فَيُقَالُ لَهُ أَلَمْ آمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ شرح منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق چه اختلاف میان ثلثه و اربعه باعتبار اختلاف
حال مخاطبین است و در هر مقام اهتمام بذکر چیزیست چون الف لام الرجل برای
عهد ذهنی است و در حکم نکره است و جالس نعت الرجل است فدعا علیها بتقدیر
و قد جعل الله عز و جل امرها الیه است بقرینه حدیث سابق و حدیث ابن ره الشهادة
گواه شدن و گواهی دادن و مراد اینجا گواه گرفتن است شرح روایت از امام جعفر صادق ع
گفت که چهار کس مستجاب نمیشود برای ایشان دعا اول مردی که نشسته در خانه خود بی نفقه
که او را کافی باشد میگوید که خدایا روزی ده مرا پس گفته میشود او را از جانب الله تعالی که آیا
امر نکردم ترا بطلب روزی بتجارت و زراعت و صنعت و مانند آن ها دوم مردی
که بود او را زنی پس نفرین کرد بر آن زن بر حالی که طلاق او میسر است پس گفته میشود او را
که آیا نگردانیدم کار او را مفوض بسوی تو سیوم مردی که بود او را مالی پس تلف کرد
آنرا در غیر حق پس میگوید که خدایا مرا روزی ده پس گفته میشود او را که آیا امر نکردم ترا
بمیانه روی در خرج آیا امر نکردم ترا بنگاه داشتن خود از ضرر بعد از آن امام علیه السلم گفت

از سوره فرقان که وبندگان رحمن جمعیند که چون خرج کنند زیاده از حق نمیکنند وتنگ نمیگیرند
وشد اتفاق ایشان میان اسراف وقتر عدالت بانحوی که نه مایل به اسراف است ونه مایل بقتر
جهارم مردی که بود او را مالی پس بقرض داد انرا بی گواه مقبول الشهاده پس تلف شد او را که آیا
امر نکردم ترا بگواه کرفتن سیوم اصل عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ
عَلَيْهِمْ دَعْوَتُهُمْ رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا فَأَنْفَقَهُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ يَا رَبِّ
ارْزُقْنِي فَيُقَالُ لَهُ أَلَمْ أَرْزُقْكَ وَرَجُلٌ دَعَا عَلَى امْرَأَتِهِ وَهُوَ لَهَا ظَالِمٌ فَيُقَالُ
لَهُ أَلَمْ أَرْزُقْكَ وَرَجُلٌ دَعَا أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ وَرَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ
يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيُقَالُ لَهُ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ السَّبِيلَ إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ شرح چون ولید
از اصحاب امام جعفر صادق است ع ضمیر منصوب در سمعته راجع باو علیه السلام است وهو ظالم لها
جمله حالیه است ودران وضع لازم در موضع ملزوم شده چه مراد مبیر بودن طلاقست
که لازم دارد انرا که نفرین وطلب مرگ بیجا وظلم باشد ومضمون این ظاهر است از شرح حدیث
اول ودوم این باب سی وسیوم اصل باب الدعاء علی العدو شرح این باب بیان کیفیت
نفرین بر دشمن دین ودنیاست درین باب سه حدیث اول اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ
قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاراً لِي وَمَا أَلْقَى مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لِي
ادْعُ عَلَيْهِ قَالَ فَفَعَلْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً فَعُدْتُ إِلَيْهِ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي
ادْعُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ فَعَلْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً قَالَ كَيْفَ دَعَوْتَ
عَلَيْهِ فَقُلْتُ إِذَا لَقِيتُهُ دَعَوْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ ادْعُ إِذَا أَدْبَرَ وَاسْتَدْبَرَ
فَفَعَلْتُ فَلَمْ أَلْبَثْ حَتَّى أَرَاحَ اللَّهُ مِنْهُ شرح حتی اراح بتقدیر حتی ان اراح است
وحتی متعلق بنفی نیست بلکه متعلق بمنفی است ومراد تحقق اراحه بی درنگست ونظر این می آید

درحدیث

درحدیث اول باب آینده یعنی روایت است از اسحق بن عماره کفت که شکایت بردم بسوی امام
جعفر صادق ع از همسایه که بود مرا واز انچه میکشیدم ازو ومراد اینست که هم بد مذهب بود
وهم ازار من میکرد واسحق کفت که پس امام کفت مرا که نفرین کن براو اسحق کفت که
پس نفرین کردم پس ندیدم اثری پس برکشتم بسوی امام علیه السلم پس شکایت بردم
بسوی او پس کفت مرا که نفرین کن براو پس کفتم که قربانت شوم بتحقیق نفرین کردم
پس ندیدم اثری امام کفت که چکونه نفرین کردی براو پس کفتم که وقتی برخوردم اورا
نفرین کردم براو پس امام ع کفت که نفرین کن براو وقتی که ادبار کند یعنی که
شروع در پشت کردانیدن کند واستدبار کند یعنی که پشت کرداند بالتمام
مراد اینست که این وقت اولی است از انچه تو اختیار کردی ومیتواند بود که مراد ضم
این وقت باشد بان واین موافق بعض نسخ است که اذا اقبل واستدبر و
بهرتقدیر در بعض نسخ اذا مکر است پس جهار نسخه دراینجا هست پس کردم بران
روش پس درنک نکردم تا انکه خلاص کردم الله تعالی ازو دوم اصل وَرُوِيَ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ عَلَى أَحَدٍ قَالَ اللَّهُمَّ اطْرُقْهُ
بِبَلِيَّةٍ لَا أُخْتَ لَهَا وَأَبِحْ حَرِيمَهُ شرح روی بصیغه معلوم وضمیر راجع باسحق است
اطرقه بطاء بی نقط ورای بی نقط وقاف بصیغه امر حاضر مثل العبره(؟) واوی باب افعلت
الحریم بفتح حای بی نقط وکسر رای بی نقط چیزی که مخصوص کسی باشد وبی اذن او دیگری دران
تصرف نکند یعنی وروایت کرد اسحق از امام موسی کاظم علیه السلم کفت که چون دعا کند یکی
از شما بر یکی از دشمنان دین ودنیا کوید که خدایا بکوب اورا ببلای که همتا نباشد
انرا ومباح کن فروق(؟) اورا یعنی که فنا کن اورا تا انچه در تصرف اوست در تصرف دیگران

درآید

باب نصرت الطرق بفتح طا وسکون را کوفتن
ابح بباء یک نقطه وحاء بی نقطه بصیغه امر حاضر

سیوم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی جارا من قریش من آل محرز قد نوه باسمی و شهرنی کلما مررت به قال هذا الرافضی یحمل الاموال الی جعفر بن محمد قال فقال لی ادع الله علیه اذا کنت فی صلوة اللیل و انت ساجد فی السجدة الاخیرة من الرکعتین الاولیین فاحمد الله عز و جل و مجده و قل اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی و نوه بی و غاظنی و عرضنی للمکاره اللهم اضربه بسهم عاجل تشغله به عنی اللهم و قرب اجله و اقطع اثره و عجل ذلک یا رب الساعة الساعة قال فلما قدمنا الکوفة قدمنا لیلا فسالنا اهلنا عنه قلت ما فعل فلان فقالوا هو مریض فما انقضی آخر کلامی حتی سمعت الصیاح من منزله و قالوا قد مات شرح محرز بضم میم و سکون حا بی‌نقطه و کسر را بی‌نقطه و زای با نقطه اسم دو کس از اصحاب رسول علیه السلم است یکی ابن زهیر و دیگری ابن نضله و بضم میم و فتح حا، و تشدید را بی‌نقطه مفتوحه و را بی‌نقطه ابن عامر اسم یکی دیگر از اصحاب رسول علیه السلم است و بعضی گفته اند که اسم ابن نیز مثل اولست نوه بنون و تشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التنویه بلند کردن شهر بصیغه ماضی باب تفعیل برای مبالغه است یا از باب منع است اذا شرطیه است و جزای آن فاحمد است تشغله بشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب منع است شرح روایت است از یونس بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق ع را در سفر حج که بدرستی که مرا همسایه ایست در کوفه از قریش از اولاد محرز بتحقیق بلند کرد نام مرا و بغایت مشهور کرد حال مرا هر بار که گذشتم باو گفت که

این

این رافضی میبرد مالهای مردمان را بسوی جعفر بن محمد یونس گفت که پس امام گفت مرا که نفرین کن در درگاه الهی براو بیان آنکه چون باشی در نماز شب و تو ساجد باشی در سجده آخر از دو رکعت اول پس حمد کن الله عز و جل را و تعظیم کن الله تعالی را و بگو که خدایا که بدرستی که فلان پسر فلان بتحقیق بغایت مشهور کرد حال مرا و بلند کرد آوازه مرا و بخشم آورد مرا و نزدیک کرد مرا با آزارها خدایا بزن او را به تیری شتابان که باز داری او را با آن تیر از من خدایا و نزدیک کن اجل او را و ببر اثر او را که اثری از آثار او نماند و تعجیل کن آنرا که طلب کردم ای صاحب کل اختیار من همین زمان یونس گفت که پس چون آمدیم بکوفه در شب پس پرسیدم مردمان ما را از احوال آن همسایه گفتم که چه در کار است فلان پس گفتند که او بیمار است پس تمام نشد تتمه سخن من که کی بیمار شد و چه بیماری دارد تا آنکه شنیدم فریاد را از منزل آن همسایه و گفتند که بتحقیق مرد چهارم اصل کنت عند ابی عبد الله ع فقال له العلاء بن کامل ان فلانا یفعل بی و یفعل فان رایت ان تدعو الله عز و جل فقال هذا ضعف بک قل اللهم انک تکفی من کل شیء و لا یکفی منک شیء فاکفنی امر فلان بم شئت و کیف شئت و من حیث شئت و انی شئت شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت او را علا بفتح عین بی‌نقطه و الف ممدوده ابن کامل که بدرستی که فلان از جمله کارها میکند با من و میکند با نحوی که از آن من مکرر میکند پس اگر در خود بینی که نفرین کنی براو در درگاه الهی الله عز و جل خوب خواهد پس امام گفت که این بی قوتیست با تو بانجعنی که این تکرار آزار از تقصیر تست یا بانجعنی که این طلب نفرین از من از ناشناسی

قدر خود ت در درگاه آلهیست یا از ناشناسی او شش نفرین است بگو که خدایا بدرستی که تو کفایت
میکنی از هر چیز و کفایت نمیکند از تو چیزی یا ینبغی که با دوستی تو بدوستی دیگران حاجت نیست
و دوستی دیگران بی دوستی تو بکار کسی نمی آید پس گفت کفایت کن مرا کار فلان یا ینبغی که
شر او را از من دفع کن بهر وسیله که خواستی و از هر راهی که خواستی و هر جای که خواستی
پنجم اصل عن حماد بن عثمان عن المسمعي قال لما قتل داود بن علي المعلى
بن خنيس قال ابو عبد الله عليه السلم لادعون الله على من قتل مولاي
واخذ مالي فقال له داود بن علي انك لتهددني بدعائك شرح
داود بن علی بن عبد الله بن عباس عم ابراهیم و سفاح و منصور است و ایشان برادران یکدیگر
و اول و دوم و سیوم خلفای عباسیه اند و داود حاکم مدینه بوده از جانب خلفای عباسیه
و معلی در وقت گرفتاری اقرار کرده در حضور خلایق که آنچه در تصرف منست مال جعفر بن محمد است
شرح روایتست از حماد بن عثمان از مسمعی بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم و عین بی نقطه
گفت که چون کشت داود بن علی معلی بن خنیس را گفت امام جعفر صادق علیه السلم داود را
که هر آینه نفرین خواهم کرد در درگاه الله تعالی بر کسی که کشت نوکر مرا و گرفت مال مرا پس
گفت او را داود بن علی که بدرستی که تو هر آینه تهدید میکنی مرا بدعای خود مراد امینست که پروا
ندارم از نفرین تو اصل قال حماد قال المسمعي فحدثني معتب ان ابا عبد الله
لم يزل ليلته راكعا وساجدا فلما كان في السحر سمعته يقول وهو ساجد
اللهم اني اسئلك بقوتك القوية وبجلالك الشديد الذي كل خلقك
له ذليل ان تصلي على محمد وال محمد وان تاخذه الساعة الساعة
فما رفع راسه حتى سمعنا الصيحة في دار داود بن علي فرفع ابو عبد الله

راسه

راسه وقال اني دعوت الله عليه بدعوة بعث الله عز وجل عليه ملكا فضرب
راسه بمرزبة من حديد انشقت منها مثانته فمات شرح معتب بضم میم و فتح عین
بی نقطه و تشدید تا، دو نقطه در بالای مکسوره و با یکنقطه از جمله غلامان امام علیه السلم بوده و صف
قوت بقویة برای مبالغه است و تجنیس است و صف جلال بشدید جمله بعث الله صفت
دعوة است و ضمیر علیه راجع بدعوة است و در مصد ر تذکیر و تانیث مساویست و علی بنا به
یا ضمیر علیه راجع ~~بدعوة است و در مصدر تذکیر~~ بداود است و علی برای اضرار است و عائد
محذوفست تقدیره به علیه المرزبة بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح زا با نقطه و با یکنقطه مشدده
و بعضی مخفف گفته اند عصای کوچک و چکش آهنگران و هر دو اینجا مناسبست المثانة بفتح میم
و ثا سه نقطه و الف و نون بر وزن فعلة بولدان یعنی گفت حماد که گفت مسمعی که پس حکایت کرد
مرا معتب که امام جعفر صادق علیه السلم در تمام آن شب شنیدم از و میگفت بر حالی که او
در سجده بود که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بقدرت کاملهٔ تو و بزرگی مستحکم تو که جمیع مخلوقات
تو برای آن فروتنی دارند اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه گرفتار کنی داود را همین زمان
همین زمان پس امام علیه السلم برنداشت سر خود را از سجده تا شنیدم فریاد و شیون را در
سرای داود بن علی پس برداشت امام جعفر صادق علیه السلم سر خود را از سجده و گفت
که بدرستی که من نفرین کردم در درگاه الله تعالی بر داود بنفرینی که برانگیخت الله عز وجل بنابر آن
نفرین فرشته را پس زد بسر داود را بعصای کوچک از آهن که شکافته شد از آن عصا بولدان
او پس مرد باب سی و چهارم اصل باب المباهلة شرح مباهله با یکنقطه و فتح ها مصدر
باب مفاعله ماخوذ است از بهل بفتح با و سکون ها مصدر باب نصر بمعنی لعن بر دشمن دین
و فنی که منکر حق شود دانسته یعنی این باب بیان کیفیت اتفاق دو کس بر لعن یکدیگر است بر تقدیر

در رکوع و سجود بود یا بمعنی که بسیار مشغول بود و در رکوع و سجود در طول شب
سب بعول ... و سحر آخر شب صبح

الکاشف

دانسته درین باب پنج حدیث اوّل صح عن ابی مسروق عن ابی عبد الله ع قال قلت
انّا نکلّم النّاس فنحتجّ علیهم بالقول الله عزّ وجلّ اطیعوا الله واطیعوا الرّسول
واولی الامر منکم فیقولون نزلت فی امراء السّرایا فنحتجّ علیهم بالقول الله
عزّ وجلّ انّما ولیّکم الله ورسوله الی آخر الآیة فیقولون نزلت فی المؤمنین
ونحتجّ علیهم بقول الله عزّ وجلّ قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودّة
فی القربی فیقولون نزلت فی قربی المسلمین قال فلم ادع شیئا ممّا حضرنی
ذکره شرح روایتست از ابو مسروق از امام جعفر صادق علیه السلم ابو مسروق گفت
که گفتم که بدرستی که ما گفتگو میکنیم با مخالفان پس استدلال میکنیم بر بطلان مذهب ایشان
بقول الله عزّ وجلّ در سورهٔ نسا فرمان برداری کنید رسول را و صاحبان امر از شما را پس مخالفان
میگویند که نازل شد این آیت در سرداران لشکرهای کوچک که جدا شده باشند از
لشکر بزرگ پس استدلال میکنیم بر بطلان مذهب ایشان بقول الله عزّ وجلّ در سورهٔ مائده
انّما ولیّکم الله ورسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوة ویؤتون الزّکوة وهم راکعون
پس میگویند که نازل شده در مؤمنان مطلقا خواه ائمّه وخواه غیر ائمّه واستدلال میکنیم
بر بطلان مذهب مخالفان بقول الله عزّ وجلّ در سورهٔ شوری بگو که نمیطلبم از شما برای تبلیغ
رسالت مزدی بجز دوستی شما مرا در نزد خویشان من از جملهٔ خویشان بیان دو احتمال
درین آیت شد در کتاب الحجّة در شرح حدیث دهم باب ما نصّ الله عزّ وجلّ ورسوله علی الائمّة
علیهم السلم واحدا فواحدا که باب شصت وچهارم است پس میگویند که نازل شده در قربی
مسلمانان نه قربی رسول ابو مسروق گفت که پس نگذاشتم چیزی را از جملهٔ آنچه بخاطرم رسید
که این باشد که مذکور شد و مانند این باشد مگر آنکه گفتم امام ع مخفی نماند که جواب مخالفان

بین

در آیت اولی ظاهرست البطلانست بسه وجه اوّل آنکه امر باطاعت الله واطاعت رسول
از دو شق خالی نیست یکی آنکه بانضمام آنها درین آیت نه تکلیف علحده باشد واین
باطلست چه تکلیف الله تعالی مؤمنان را باطاعت خود واطاعت رسول لغوست
چه چون تصدیق بالله تعالی ورسولش کرده اند پس اطاعت ایشان را بر خود فرض میدانند
والّا این تکلیف را نیز نخواهند شنید دیگری آنکه مراد این باشد که اگر اطاعت اولی الامر
نکنند اطاعت الله ورسولش نکرده اند واین مستلزم عصمت اولی الامر از خطا در حکم
ایشانست وامرای سرایا ومجتهدان چنین نیستند بیان این شد در کتاب الحجّة در حدیث
ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرّد الیه است دوم آنکه فان تنازعتم فی شیء
فردّوه الی الله والرّسول منافات دارد بآنکه مراد امرای سرایا ومجتهدان باشد چه اگر
مراد در هر متنازع فیه از مسایل [illegible] بمحکمات است بی واسطه پس اکثر محل تنازع صریح
نشده در آنها خصوصا آنکه مراد ردّ بمحکمات قیاس بر آنها باشد چه در این صورت
تنازع بیشتر خواهد شد چنانچه میان مجتهدان اهل قیاس واقع ومشهور است واگر مراد
ردّ باعم از محکمات ومتشابهات است رفع تنازع نخواهد کرد پس مراد در تنازع رعیت با یکدیگر
در تعیین اولی الامر در هر زمان تا انقراض عالم یا نزاع رعیت با اولی الامر در مسائل سوی
محکمات کتاب الله ومحکمات سنّت رسول اوست زیرا که در آنها نهی از اختلاف از روی
ظن وتعیین اعیان ائمّهٔ هدی بر وجهی شده که اشتباه نمیماند در ولی امر هر زمانی ودر
وجوب تسلیم قول او در هر مسئله وتوضیح این شد در کتاب الحجّة در شرح حدیث اوّل باب ان
الامام ع یعرف الامام الّذی یکون من بعده تا آخر که باب پنجاه ونهم است سیوم آنکه
وصف اولی الامر بعلم بهر امر که پیش آید کسی اند مذکورست در تتمّهٔ همین سوره که لعلمه الّذین یستنبطونه

منهم واین منافات دارد با آنکه مراد امرای سرایا و مجتهدان باشد چه علم ضد توقف و ضد ظن است
و بیان این شد در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله و رسوله
علی الائمة واحدا فواحدا است و بیان این آیت ثانیه گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم
باب بیست و سوم و در کتاب الحجة در حدیث ششم و شانزدهم باب هفتم و در حدیث سوم و چهارم
و ششم و هشتم باب شصت و چهارم و در حدیث هفتاد و هفتم باب صد و هفتم و بیان آیت
ثالثه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم و شانزدهم باب هشتاد و چهارم
باب نود و چهارم و هفتم باب صد و هفتم و نوزدهم باب صد و دهم الاصل فقال لی إِذَا کَانَ
ذَلِکَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ قُلْتُ وَکَیْفَ أَصْنَعُ قَالَ أَصْلِحْ نَفْسَکَ ثَلَاثاً وَأَظُنُّهُ
قَالَ وَصُمْ وَاغْتَسِلْ وَابْرُزْ أَنْتَ وَهُوَ إِلَى الْجَبَّانِ فَشَبِّکْ أَصَابِعَکَ مِنْ یَدِکَ الْیُمْنَى
فِی أَصَابِعِهِ ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَابْدَأْ بِنَفْسِکَ وَقُلِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ
الْأَرَضِینَ السَّبْعِ عَالِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِیمَ إِنْ کَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ
جَحَدَ حَقّاً وَادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً
ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَیْهِ فَقُلْ وَإِنْ کَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ
عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً ثُمَّ قَالَ لِی فَإِنَّکَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى
ذَلِکَ فِیهِ فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقاً یُجِیبُنِی إِلَیْهِ الشرح واغتسل عطف بر اصلح است
یا عطف بر صم است وابرز بباء یکنقطه و راء بینقطه و زای با نقطه صیغه امر حاضر باب نصر است
وعطف بر اصلح است الجبان بفتح جیم و تشدید بای یکنقطه زمین هموار بلند و صحرا و هر دو اینجا مناسبست
انصفه بنون و صاد بینقطه و فاء صیغه امر حاضر باب افعالست انصاف دادن اینجا باعتبار اینست
که ابتدا بخود شده در نفرین و بعد از آن شروع در نفرین خصم شده پس وابدا بنفسک از قبیل عطف تفسیر است

الارضین

الارضین السبع اشارتست بقول الله تعالی در سوره الطلاق ومن الارض مثلهن و بیان شد در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوییم که سموات سبع عبارتست
از هفت قبه که بالای افق حقیقی کعبه است و ارضین سبع عبارتست از هفت عکس
قبه که پایین افق حقیقی کعبه است تقدیم غیب بر شهادت باعتبار اینست که علم الهی
پیش از خلق مخلوقات علم بغیب است و پس و بعد از آن علم بشهادت نیز هست الرحمن الرحیم
اگر بدل باشد مبنی بر ضم است مثل منادای علیحده و اگر نعت باشد منصوبست و اگر عطف
بیان باشد منصوب و مرفوع میتواند بود نزد اخفش و نزد باقی نحاة منصوبست الحسبان
بضم حاء بینقطه و سکون سین بینقطه و باء یکنقطه عذابی که کافی باشد در استیصال چیزی
مثل صاعقه وصف عذاب بالیم برای مبالغه است و عبارتست از آفتیست بد درمان
که مزمن شود و مستاصل کند ان تری بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر فی ان تری است
ومتعلق بمنفی است نه بنفی و نظیر این گذشت در حدیث اول باب نفی یعنی پس امام
گفت مرا که چون شود آن مکابره از جانب مخالفان پس بخوان ایشان را بسوی مباهله
گفتم که و چگونه بکنیم مباهله را گفت که اصلاح خود کن بعبادت سه روز و گمان دارم
امام را گفت که روزه بگیر و غسل کن و ظاهر شو تو و آنکه با او مباهله میکنی بسوی موضعی
بلند تا مردمان مشاهده کنند و گواه حال شما باشند پس پنجه دست راست خود را
در پنجه دست راست او کن بعد از آن از روی انصاف با او مباهله کن و ابتدا کن
در نفرین بخودت و بگو که خدایا ای صاحب کل اختیار هفت آسمان و هفت زمین دانای
هر غایب و حاضر ای مدبر کل عالم که مهربان بمومنانست اگر ابو مسروق منکر شده حق
ثابت بحجتهای قرآنرا و دعوی کرده بکار نیامدنی را پس فرو دار بر او عذابی کافی

یعنی دوات بعضی شیعه امامیه در مباهله اینکه پنجه در پنجه منکر حق میکنی بعدازان بگوی که
خدایا اگر فلان کس منکر حق شده ثابت محکمات قرآنرا و اقرار کرد بچیزی که بکار دنیا میست
و ضدان حق است پس بر خوران او را عذابی کائنی از آسمان مثل صاعقه که مستاصل
کند او را یا عذابی از جانب تو که دردی بی درمان و مزمن باشد و مباهله میکنی با آن منکر
بهمین روش هفتاد بار چهارم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْمُبَاهَلَةِ
قَالَ تُشَبِّکُ اَصَابِعَکَ فِی اَصَابِعِهِ ثُمَّ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنْ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا
وَ اَقَرَّ بِبَاطِلٍ فَاَصِبْهُ بِحُسْبَانٍ مِنَ السَّمَاءِ اَوْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِکَ
وَ تُلَاعِنُهُ سَبْعِینَ مَرَّةً شرح این موافق سابقست پنجم اصل عَنْ اَبِی جَمِیلَةَ عَنْ
بَعْضِ اَصْحَابِهِ قَالَ اِذَا جَحَدَ الرَّجُلُ الْحَقَّ فَاِنْ اَرَادَ اَنْ یُلَاعِنَهُ قَالَ
اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ
اِنْ کَانَ فُلَانٌ جَحَدَ الْحَقَّ وَ کَفَرَ بِهِ فَاَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ اَوْ عَذَابًا
اَلِیمًا شرح جحد بصیغه مجهولست ضمیر مستتر در اراده و در یلاعنه راجع برجل است الحق منصوب
منصوب و مفعول دوم جحد است و ضمیر بارز منصوب در یلاعنه راجع بفاعل محذوف
در جحد است معنی عرش بیان شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب سیم که باب العرش
والکرسی است ان کان فلان تا الخ دو بار باید گفت یکبار برای خود و دیگری برای
یعنی روایتست از ابو جمیله از بعض اصحاب ابو جمیله گفت که چون انکار کرده شود مرد منکر
حق ثابت محکمات قرآنرا پس اگر اراده کند آن مرد که مباهله کند با آن منکر گوید که خدایا ای
صاحب کل اختیار من هفت آسمان و هفت زمین و صاحب کل اختیار تخت بزرگ
اگر فلان کس منکر شد حق را و ترک کرد حق را دانسته پس فرود آور برای او عذابی کائنی از آسمان

از آسمان یا عذابی دردناک بعدازان برگردان نفرین را بر مخالف باین روش که بگو که اگر فلان
کس منکر شد حق را و دعوی کرد باطل را پس فرود آور بر او عذابی کائنی از آسمان یا عذابی
دردناک بعدازان امام ع برای بیان فایده این مباهله گفت مرا که چه بزرگی که
تو در نکتی میکنی تا آنچه می بینی آنرا که طلب کردی در ان مخالف باینمعنی که زود در یک
می بینی آنرا و پس بخدا قسم که نیافتم مخلوقی از جمله مخالفان را که اجابت کند مرا بسوی
آن مباهله باینمعنی که هرگفتم که بیا تا مباهله کنیم راضی شد مانند نصارای نجران که راضی
نشدند بمباهله رسول صلی الله علیه و آله که مذکورست در سوره آل عمران در آیت ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ السَّاعَةُ الَّتِی یُبَاهَلُ فِیهَا مَا بَیْنَ
طُلُوعِ الْفَجْرِ اِلٰی طُلُوعِ الشَّمْسِ شرح یباهل بصیغه مضارع غایب مجهول یا حاضر معلوم
باب مفاعله است الفجر بفتح فا و سکون جیم و را بنقطه روان کردن آب و مراد اینجا
صبح صادق است برای تشبیه آن بنهر روان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که ساعتی که مباهله کرده میشود در ان باینمعنی که مباهله در ان بهتر است میان طلوع
صبح صادق تا طلوع آفتابست سیوم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا فِی الْمُبَاهَلَةِ تُشَبِّکُ
اَصَابِعَکَ فِی اَصَابِعِهِ ثُمَّ تَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَ اَقَرَّ بِبَاطِلٍ
فَاَصِبْهُ بِحُسْبَانٍ مِنَ السَّمَاءِ اَوْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِکَ وَ تُلَاعِنُهُ سَبْعِینَ مَرَّةً
شرح این حدیث موقوفست و اصحابنا عبارت از جمعی است که نمی ابنان از پیش خود
نیست بلکه منقول از امامی است ضمیر اصابعه راجع بمنکر حق است که مفهوم میشود از مباهله
ان کان فلان تا من عندک را دو بار باید گفت یکی برای خود و دیگری برای منکر اصبه
بصیغه امر حاضر باب افعال است یا در بحسبان و در بعذاب برای تعدیه بمفعول دوم است

که مستاصل کند او را با عذابی که دردناک باشد یعنی درد بی درمانی که مزمن شود **باب سی و پنجم اصل**
باب ما یمجّد به الرب تبارک و تعالی نفسه شرح ما موصوله است یمجد بصیغه مضارع معلوم
باب تفعیل است التمجید بزرگ شمردن به ذکر صفات کمال **یعنی** این باب بیان چیزیست
از صفات کمال که تعظیم می کند با آن صاحب کل اشیا تبارک و تعالی نفس الخلق او را از
در سموات یا بزبان حال در وقت غفلت اکثر مردمان از ذکر او و درین باب دو حدیث است
عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
ثَلٰثَ سَاعَاتٍ فِی النَّهَارِ یُمَجِّدُ فِیهِنَّ نَفْسَهُ فَاَوَّلُ سَاعَاتِ النَّهَارِ حِینَ تَکُونُ الشَّمْسُ
هٰذَا الْجَانِبَ یَعْنِی مِنَ الْمَشْرِقِ مِقْدَارَهَا مِنَ الْعَصْرِ یَعْنِی مِنَ الْمَغْرِبِ اِلَی الصَّلٰوةِ الْاُولٰی
وَاَوَّلُ سَاعَاتِ اللَّیْلِ فِی الثُّلُثِ الْبَاقِی مِنَ اللَّیْلِ اِلٰی اَنْ یَنْفَجِرَ الصُّبْحُ **شرح**
گاهی شبانه روز را بیست و چهار حصه برابر می کنند و انها را ساعات مستویه می نامند و گاهی هر یک
از شب و روز را دوازده حصه برابر می کنند و انها را ساعات معوجه می نامند و مراد اینجا
ساعات معوجه است سه ساعت آخر شب وقت غفلت و خواب اکثر اهل شغل شب و وقت
استراحت مسافران شب است و انرا وقت تعریس می نامند و سه ساعت متصل بزوال آفتاب
وقت غفلت و خواب اکثر شغل روز و وقت استراحت مسافران روز است و انرا وقت قیلوله
می نامند فیهن یعنی فی کل واحدة منهن است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده که در هر یک از روز
و شب سه بار تمجید خود میکند فاء در فاول برای بیانست اول مبتدا است حین مرفوع و خبر
مبتدا است و مضاف بجمله تکون از افعال ناقصه است هذا الجانب منصوب و مفعول فیه تکون است
یعنی من المشرق کلام راوی است و همچنین یعنی من المغرب و مراد بمشرق اینجا نصف اول قوس
النهار است و مراد بمغرب اینجا نصف دوم قوس النهار است و من سه جا بمعنی فی است

وچهارم

و دوم و چهارم برای تبعیض است مقدارها منصوب و خبر تکون است و تقدیر علی مقدار ارتفاعها
الی الصلوة ظرف مستقر است و خبر مبتدای محذوف است که مفهوم میشود از کلام سابق زیرا که
اول ساعات النهار حین تکون تا آخر بمعنی اینست که ساعات النهار من حین تکون
تا الظهر و بعضی قیاس است الی ان تنتهی الصلوة الاولی عبارت از نماز ظهر است و اضافه آن
اگر از قبیل اضافه موصوف بصفت است چنانچه مذهب کوفیین است پس باعتبار آنست
که اول نمازیست که واجب شده بر امت رسول صلی الله علیه و سلم چون نزول اقم الصلوة لدلوک
الشمس در سوره بنی اسرائیل پیش از نزول و اقم الصلوة طرفی النهار در سوره هود است
و می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر و العصر که باب پنجم است و اگر
اضافه آن از قبیل اضافه موصوف بصفت نیست چنانچه مذهب بصریین است
پس تقدیر الصلوة الساعة الاولی است باعتبار آنکه در اول حدوث این نظام عالم قرص
آفتاب در نصف النهار وسط دنیا حادث شده چنانچه شیخ طبرسی نقل کرده در تفسیر مجمع البیان
از امام رضا علیه السلم در تفسیر آیت سوره یس و لا اللیل سابق النهار و وسط دنیا مکه است
یا تقدیر صلوة الآیة الاولی است باعتبار آنکه مدلول آیت اولی از آیات قرآنست
که نازل شده در تکلیف بنماز فی الثلث الباقی اشاره است بآنکه آخر شب وقت طلوع
آفتاب است نه طلوع فجر و الا میگفت که اول ساعات اللیل اول الربع الباقی من اللیل الانفجار
روانه شدن آب و مراد اینجا پهن شدن سفیدی صبح صادقست که مانند نهر آب
روان است **شرح** روایتست از اسحق بن عمار از بعض یاران او از امام جعفر صادق ع
گفت که بدرستی که الله عز و جل را سه ساعتست در شب و سه ساعتست در روز که تعظیم
میکند در هر یک ازان شش ساعت خود را بیان آن آنکه اول ساعتهای روز وقتیست

که بتابد آفتاب درین جانب یعنی در جانب مشرق برقدر ارتفاع آفتاب در وقت فضیلت نماز
عصر یعنی در جانب مغرب تا نماز ظهر مخفی نماند که ازین ظاهر میشود که وقت فضیلت
نماز عصر تخمیناً ربع روز است و می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر
والعصر و تحقیق این انجا میشود و اول ساعتهای شب در وود و آنکه باقی مانده از جمله شب
تا طلوع صبح صادق **متن** یقول انی انا الله رب العالمین انی انا الله العلی العظیم
انی انا الله العزیز الحکیم انی انا الله الغفور الرحیم انی انا الله الرحمن الرحیم
انی انا الله مالک یوم الدین انی انا الله لم ازل و لا ازال انی انا الله
خالق الخیر والشر انی انا الله خالق الجنة والنار انی انا الله بدئ
کل شیء والی یعود انی انا الله الواحد الصمد انی انا الله عالم الغیب
والشهادة انی انا الله الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز
الجبار المتکبر انی انا الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی
انی انا الله الکبیر **شرح** رب العالمین و نظایر آن خبر مبتدای محذوفست
تقدیرا انا رب العالمین چه اگر صفت الله باشد لازم می آید در انی انا الله بدئ کل شیء
عدم مطابقه موصوف و صفت در تعریف و تنکیر لم ازل و لا ازال از افعال تامه است
بمعنی لم انفصل منه و لا انفصل منه و این موافق ظاهر کلام سیبویه است و مخالف قول
جمهور نحاة است که آنها همیشه از افعال ناقصه میباشند البدئ بفتح بای یکنقطه و کسر
دال بینقطه و سکون یا و همزه اول الی حرف جر و ضمیر متکلم است القدوس بضم و فتح
قاف و تشدید دال بینقطه نهایت پاکیزه از عیب السلم بفتح سین بینقطه بیان میشود
در حدیث چهارم باب شصتم المهیمن بضم میم و فتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر و فتح

شانزدهم
۹

الله

وفتح میم شاهد و حافظ و نگاهبان و همه اینجا ثابت الباری بیاء یکنقطه و الف و راء بینقطه و الف
و همزه اسم فاعل باب علم کسی که شباهت در اسم جامد محض نیست میان او و مخلوقات اصلا
شرح بیان تمجید الله تعالی خود کس را آنکه میگوید این پانزده تمجید را **اول** به درستی که من منم المستحق
عبادت مشهورم بلندمرتبه بزرگم **دوم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم بی نیک استوارم
کارم **چهارم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم بخشاینده معاصی محسنان مهربانم با ایشانم
بتوفیق **پنجم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم مهتر کل عالم مهربان بخلایقم ببعث رسل
و انزال کتب و تعیین حج معصومین **ششم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت صاحب کل اختیار
روز جزاام **هفتم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم جدا نشده ام از استحقاق عبادت
و جدا نشوم از آن **هشتم** به درستی که من منم المستحق عبادت مشهورم تقدیر کننده طاعت
و معصیتم **نهم** به درستی که من منم المستحق عبادت مشهورم تقدیر کننده بهشت و آتش
و دوزخم **دهم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم اول هر چیزم و بسوی من
بر میگردد هر چیز یا بمعنی که هر چیز معدوم میشود چنانچه گویا که از من بدر آمده بود
و در من فرو رفت و این منافات ندارد با خلود اهل بهشت و اهل دوزخ چه
باز اعاده آن معدوم واجب میشود **یازدهم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم
یگانه محل عرض حاجاتم **دوازدهم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم دانای غایب
و حاضرم **سیزدهم** به درستی که من منم آن مستحق عبادت مشهورم پادشاهم بغایت پاکیزه ام
صاحب اقوی مراتب عدالتم ایمن کننده خلایقم از دروغ و خلف وعده و جور در حکم
گواهی دهنده ام برای رسولان بمعجزات و برای مؤمنان بشواهد ربوبیت و محکم احکام
بی نیکم نافذ الاراده ام صاحب بزرگی از شائبه نقصم **چهاردهم** به درستی که من منم المستحق عبادت مشهورم

عبادت مشهورم صاحب کل اختیارم هر کس
و هر حضورم **دوم** به درستی که من منم المستحق

آفریده کارم بی مانندم صورت دهنده هر حیوان در رحم مادر و مانند آنم مراست نشانهای بهتر یعنی
خلفای عالم عالمیان بجمیع احکام من چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب
النوادر که باب بیست سوم است که نحن والله الاسماء الحسنی با بمعنی که در جمیع مفهومات
هر یک از نقیضین که بهتر است برای منست ۱۵ بدرستی که من منم آن سنخی عبادت مشهور نورم کم
اصل قال ثم قال ابو عبد الله ع من عنده والکبریاء ردآؤه فمن نازعه شیئا
من ذلک اکبه الله فی النار ثم قال ما من عبد مؤمن یدعو بهن مقبلا
قلبه الی الله عز وجل الا قضی حاجته ولو کان شقیا رجوت ان
یحول سعیدا شرح ضمیر من عنده راجع با بو عبد الله علیه السلم است و اشارتست بانکه داخل
تمجید نیست بلکه برای بیان تتکبر است که در تمجید سیزدهم مذکور شد قلبه مرفوع و فاعل مقبلا است
قضی بصیغه مجهولست و حاجته نایب فاعلست یا بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع با الله است
و حاجته منصوبست الشقی با عاقبت بکر در علم الهی و مراد اینجا کسی است که عملش مانند عمل با عاقبت
در علم الهی باشد چنانچه می آید در حدیث آینده که فی حال شقوه زیرا که خلاف معلوم هرگز نمیشود
یحول بصیغه مجهول باب تفعیل است یعنی راوی گفت که بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم
از پیش خود که و تکبر صفت خاص الله تعالی است پس هر که دعوی کند با الله تعالی جزیرا از آن
تکبر سرنگون می کند او را الله تعالی در آتش جهنم بعد از آن امام علیه السلم گفت که نیست هیچ
بنده مؤمنی که دعا کند بوسیله آن کلمات پانزده گانه بر حالیکه رو آورنده باشد دل او بسوی
الله عز و جل بانمعنی که فکر او در جای دیگر نباشد و بیان میشود در حدیث آینده چگونگی تلفظ
بندگان بآنها مگر آنکه برآورده میشود حاجت او که بعد از آن کلمات طلبیده شود و اگر بوده باشد
بر حال شقاوت امید دارم که گردانیده شود صاحب سعادت اصل عن ابی عبد الله ع

قال

قال ان الله تبارک وتعالی یمجد نفسه فی کل یوم ولیلة ثلث مرات فمن مجد به نفسه
ثم کان فی حال شقوة حوله الله عز وجل الی سعادة شرح ثم برای تعجب است الشقوه
بفتح وکسر شین نا عاقبت بکری در علم الهی حال شقوه عبارت از عملیست که مانند عمل شقی باشد
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله تبارک وتعالی تمجید می کند
خودش را در هر روزی و شبی سه بار که مجموع شش تمجید شود در شش ساعت که بیان شد در
حدیث اول پس هر که تمجید کند الله تعالی را به آنچه الله تعالی تمجید کرده بآن خودش را با وجود
آن باشد در حالی که اهل شقاوت میدارند میگرداند او را الله عز وجل بسوی حالی که اهل
سعادت میدارند اصل یقول انت الله لا اله الا انت رب العالمین لا اله
الا انت الرحمن الرحیم انت الله لا اله الا انت العزیز الکبیر انت الله لا اله
الا انت مالک یوم الدین انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم انت الله
لا اله الا انت العزیز الحکیم انت الله لا اله الا انت منک بدء الخلق والیک
یعود انت الله لا اله الا انت لم تزل ولا تزال انت الله لا اله الا انت خالق
الخیر والشر انت الله لا اله الا انت خالق الجنة والنار انت الله لا اله
الا انت احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد انت الله لا
اله الا انت الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله
عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما
فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم الی آخر السورة انت الله لا اله الا
انت الکبیر والکبریاء رداؤک شرح یقول بصیغه مضارع معلوم غایب استیناف
بیانی لنحو تمجید الله بما مجد به نفسه است وضمیر مستتر راجع بمن است رب العالمین نظائر آن

مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر لا اله الا انت رب العالمین بدا بباء یکنقطه و دال بی‌نقطه
و همزه بصیغه ماضی مهموز اللام معلوم باب منع است البدء بضم با و ضم دال و سکون واو
و همزه بیرون آمدن از جای و این استعاره است گویا که مخلوقات الله تعالی از وی بیرون آمده
و میتواند بود که بالف باشد بصیغه ماضی معلوم معتل اللام واوی باب نصر البدو بفتح با و سکون
دال و واو و البدو بضم با و ضم دال و تشدید واو ظهور الخلق مرفوع و فاعل بدا است الملک
القدوس تا الحکیم آخر سوره حشر است پس الی آخر السوره متعلق بفعل محذوفست بتقدیر نقرأ
الی آخر السوره و ذکر این برای تاکید سابق و بیان آنست که آنچه در حدیث اول گذشت مشتمل بر
اقتصار است و دو فقره آخر سوره حشر که یکی سبحان الله عما یشرکون است و دیگری یسبح
تا آخر است می باید که گفته شود و بعضی میگویند که الی آخر السوره از تصرف کاتب است
و اسقاط آن بهتر است والعلم عند الله مخفی نماند که این سیزده تمجید است و مضمون آنها
نزدیک بمضمون پانزده تمجید در حدیث سابق است و مابه التفاوت ظاهر است و احتیاج
شرح اینجا ندارد باب سی و ششم اصل باب من قال لا اله الا الله شرح این باب بیان ثواب
کسی است که گفت که مستحق عبادتی نیست مگر الله مراد آنست که این کلمه را فهمیده گفت و در این
باب دو حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعْظَمَ ثَوَاباً مِنْ شَهَادَةِ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ وَلَا يَشْرَكُهُ فِي الْأُمُورِ
شرح ان الله بفتح همزه و تشدید نون عطف بیان ان لا اله الا الله است لا یعدله بصیغه
مضارع معلوم باب ضرب است لا یشرکه بصیغه مضارع معلوم باب علم است الامور جمع امر
امام تنها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که نیست هیچ چیزی بزرگتر باعتبار ثواب
آخرت از گواهی آنکه مستحق عبادتی نیست مگر الله آنکه الله عز و جل برابری نمیکند با او چیزی

که حکم هیچکس غیر او و در حکم مشکلاتی که اختلاف در آنها و در دلیل آنها و در شرح و معقول نیست
و شریک نمیشود با او در حکومتها هیچکس یا نیست که تعیین امام از هیچکس غیر او معقول نیست
دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ
شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مَنْبِتُهَا فِي مِسْكٍ أَبْيَضَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ
وَأَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ فِيهَا أَمْثَالُ ثُدِيِّ
الْأَبْكَارِ تَعْلُو سَبْعِينَ حُلَّةً شرح من در من یاقوته ابتدائیه است یعنی آنکه ماده
آن درخت یک یاقوت است منبتها بضم میم و سکون نون و فتح بای یکنقطه و تشدید تای دو نقطه
در بالا بصیغه اسم فاعل مضاف باب انفعال مرفوع و مبتدا است و ضمیر راجع بشجره است
یعنی میوه که چیده میشود از آن درخت الانبتات بریده و جدا شدن فی مسک بکسر میم
و سکون سین بی‌نقطه خبر مبتدا است ابیض صفت مسک است احلی خبر دیگر مبتدا است
پس شده و اطیب مرفوع است الثدی بضم ثاء سه نقطه و کسر دال بی‌نقطه و تشدید یاء
جمع ثدی بفتح ثا و سکون دال و تخفیف یا پستانها چنانچه تشبیه طلع درخت
زقوم یعنی میوه آن در اول ظهور بسرهای شیاطین شده در سوره صافات که
طلعها کانه رؤس الشیاطین تشبیه طلع این درخت بپستانهای دختران بکر شده که بر دل
آمده و نمایان شده باشد از زیر جامه و هر دو از قبیل تشبیه بامر خیالی است
یکی برای کمال تقبیح دیگری برای کمال تحسین تعلو بعین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه باب
نصر است العلو بلندی و تعدیه آن بعین برای تضمین معنی انفصال است الحلة بضم
حاء بی‌نقطه و تشدید لام جامه نفیس که آستر داشته باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر که فهمیده گفت که لا اله الا الله نشانیده شد برای او یک درخت در بهشت که یک

صفت آن درخت است که از یاقوت سرخست صفت دیگران درخت است که میوه برده
شده ازان درخت در غلاف است از مشک سفید ان میوه شیرین تر است از عسل و سفید تر است
از برف و خوشبو تر است از مشک صفت آن دیگر درخت است که دران درخت میباشد
میوه های تازه ظاهر شده مانند های پستانهای دختران بکر که جدا میشود از غلافها د
جامه بانمعنی که بر داشته میشود از انها غلافها د حجاب که برای محافظت از الانس گرد
و چرک نگاه یگانه پوشیده بران شده باشد بدانکه بنابر انکه این درخت درخت
انار باشد که مذکور است در قول الله تعالی در سوره الرحمن فیهما فاکهة و رمان میتواند
بود که من ابتدائیه بمعنی این باشد که روئیده است از یکدانه انار یکدانه با قوت
خواه این از خواص بهشت باشد و خواه در دنیا نیز ممکن باشد و ممکن است بمعنی حصه از حصص
دانهای انار باشد که در غلاف علیحده میباشد و اصل صفت مسک ابیض باشد برای اشارت
انکه غلافهای حصص دانهای انار دنیا تلخی میدارد و انند و ابیض مجرور باشد و چون ان
بفتحه باشد و مراد با لمسک مسک دنیا باشد و تشبیه مجموع هر اناری به بستانی شده باشد
مخفی نماند که هر یک ازین دو احتمال میتواند بود که منتهیا بفتح نون و تشدید بای یکنقطه
مفتوحه و تخفیف تا دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل باشد بمعنی بر ورش داده
شده و کامل رسیده از جمله میوه آن درخت **اصل** وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَقَالَ خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْاِسْتِغْفَارُ
وَذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاسْتَغْفِرْ
لِذَنْبِكَ **شرح** مضمون این گذشت در حدیث ششم باب بیست و هشتم **باب سی و هفتم**
اصل باب من قال لا اله الا الله و الله اکبر شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث این باب

بالجمله

یک حدیث **اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
أَكْبَرُ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که بهای بهشت گفتن است که مستحق
عبادتی نیست مگر الله و الله بزرگتر است از انکه صفت او کنند بتعمق فکر خود بی رجوع
برسل چنانچه یهود و فلاسفه و تابعان ایشان کردند یا مراد صفت باسم جامد محض است
باب سی و هشتم اصل باب من قال لا اله الا الله وَحْدَهُ وحده وحده شرح
الوحد بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب ضرب تنهای و نصب ان
بنیابت ظرفست نزد بعضی بتقدیر مع وحده و بنیابت حالست نزد بعضی بتقدیر
منفردا وحده و بر هر تقدیر ذکر آن اینجا برای تاکید است و تاکید سه بار اشارتست
بانکه شرک اهل کتاب سه قسم است **یکی** شرک در ربوبیت الله تعالی چنانچه مذهب
قدریه است **دوم** شرک در رسالت رسول ص چنانچه مذهب جمعیت که نسبت علم
غیب بخود میدهند بی توسط وحی برسول **سوم** در امامت امام مفترض الطاعه چنانچه
مخالفان شیعه امامیه است و باین اشارت شده در سوره مدثر و بیان شد در کتاب
الحجة در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایه است که نوزده فرشته موکلند بر آتش جهنم یکی مالک است و هجده دیگر
تابعان اویند و هر یکی از هجده موکل است بر عذاب قسمی از اقسام ثلثه مشرک
در یکی از شریعت که شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی
و شریعت محمد صلی الله علیهم السلم است و شرح این عنوان ظاهر میشود از شرح حدیث
درین باب یک حدیث **اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ قَالَ جَبْرَئِيلُ ع لِرَسُولِ اللّٰهِ ص
طُوبَىٰ لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ **شرح**

حقیقت طوبی بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث سیوم باب هشتاد و ششم که باب
اطعام المؤمن است و در حدیث سی ام باب نود و نهم که باب المؤمن وعلاماته وصفاته
است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت جبرئیل ع به رسول الله
صلی الله علیه وآله که خوشا بحال کسی که گفت از جمله امت تو که مستحق عبادتی نیست
مگر الله به تنهای او و تنهائی او باب سی و نهم اصل باب من قال لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
عشر مرات در این عنوان اقتصاری است خصوصا بنا بر نسخه که له الملک تا آخر انداز(د)
وشرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب دو حدیث است اول عن عبد الکریم
بن عتبة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال عشر
مرات قبل ان تطلع الشمس وقبل غروبها لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کانت کفارة لذنوبه ذلک الیوم
شرح له الملک تا آخر اشارت است بمضمون آیت سوره آل عمران قل اللهم مالک الملک
تا آخر لام در له الملک برای ملکیت است و تقدیم ظرف برای حصر است زیرا که مراد
بملک پادشاهی حق است و مدار آن بر دادن او و واگرفتن اوست چنانچه گفته در سوره
آل عمران که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
پس در دیگران عاریت و از قبیل نیابت است و بیان میشود در کتاب الروضه اندکی
پیش از حدیث نوح ع یوم القیمة مخفی نماند که اگر مراد اعم از حق و باطل می بود نیز
لام برای ملکیت میبود زیرا که مدار آن بر قضا و قدر اوست چه بنده کار مستقل

در قدرت بر افعال خود نیست و همچنین است لام له الحمد چه مراد حمد حقیقت و راجع میشود باستحقاق
حمد و مدار آن بر توفیق و خذلان اوست چنانچه گفته در تتمه آیت سوره آل عمران که وتعز
من تشاء وتذل من تشاء احیا و اماته در یحیی ویمیت و یمیت و یحیی عبارت از اعزاز
و اذلال است و اعزاز عبارت از هدایت و توفیق ایمان است چنانچه گفته در سوره منافقین
ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین و اذلال عبارت از اضلال و خذلان است و این فقره
اشارت است بانکه چنانچه هر یک از اعزاز و اذلال الهی آدمی را گاهی مستمر تا آخر عمر آن
آدمی میباشد گاهی منقطع میباشد و بعد از آن ضد آن بر آن آدمی وارد میشود
لا یموت صفت حی است بیده الخیر استیناف است برای بیان حی لا یموت ذلک الیوم
عبارت از مجموع شبانه روز است و اگر عبارت از روز باشد ناظر خواهد بود به قبل
غروبها و در کلام اقتصار خواهد بود تقدیر کانت کفارة لذنوبه تلک اللیلة وذلک
الیوم شرح روایت است از عبد الکریم بن عتبه بضم عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا
و باء یک نقطه از امام جعفر صادق ع راوی گفت که شنیدم که می گفت که هر که
گفت ده بار پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب که نیست مستحق عبادتی مگر الله
بتنهای او شریکی نیست او را در استحقاق عبادت مملوک اوست و بس پادشاهی
و مملوک اوست و بس ستایش جمعی را عزیز و زنده می کند بایمان در ابتدای تکلیف
و در عاقبت خوار و مرده می کند ایشان را بکفر و جمعی را خوار و مرده می کند در ابتدا تکلیف
بکفر و در عاقبت عزیز و زنده می کند ایشان را بایمان و او زنده عزیز نیست که مرده
و خوار میشود اصلا بیان این آنکه بدست توفیق اوست زندگی خلایق و او بر هر چیز
تواناست شدن آن کلمات کفاره گناهان او در شبانه روز بنحوی که مصنف [illegible]

[illegible] را دفع شود و در دنیا کفاره گناهان صغیره [illegible]

از و بر طرف میشود چنانچه در سوره شوری که و یعفوا عن کثیر دوم از حدیث قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من صلی الغداة فقال قبل ان ینقض رکبتیه عشر مرات لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و فی المغرب مثلها
ثم لم یلق الله عز و جل عبد بعمل افضل من عمله الا من جاء بمثل عمله
شرح ینقض بنون و قاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است النقض
خراب کردن دیوار و مانند آن و اینجا استعاره شده برای تغیر و منع زانوها که در حالت
تشهد و سلام بوده و فی المغرب عطف است بر قبل ان ینقض تا الخ مثلها منصوب است و در مثل
بودن دو احتمالست اول اینکه مثل اینها باشد در عدد ده بار و پس مراد پیش از غروب
آفتابست چنانچه در حدیث سابق بود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب الصلوة در
حدیث بیست پنجم باب التعقیب بعد الصلوة و الدعا که باب سی و دوم است که تاکید
درین تهلیل بعد از غداة میشود و بعد از مغرب میشود و مانند این می آید در حدیث سی و چهارم
باب چهل و ششم دوم آنکه مثل اینها باشد درین نیز که بعد از گذاردن نماز و پیش از نقض رکبتین
باشد پس مراد بعد از غروب آفتاب است لا چنانچه در حدیث سابق بود و موافق است آنچه
می آید در کتاب الصلوة اول اینکه بر حقیقت محمول شود و پس مراد مستثنی بعض من جاء بمثل عمله است
چه استثنا افاده عموم در مستثنی نمیکند و افضل کسی خواهد بود که مثل عمل او کرده باشد و زیاده
نیز کرده باشد دوم اینکه بر مجاز محمول شود چنانچه در عرف میگویند که لیس فی البلد افضل من زید
باین معنی که زید افضل از جمیع اهل بلد است پس مراد مستثنی جمیع من جاء بعمله است یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که گذارد نماز صبح را پس گفت پیش از آنکه تغیر دهد وضع دو زانوی

افضل افعل التفضیل است و در آن
دو احتمالست

دو زانوی خود را ده بار آن کلمات را که بیان شد در حدیث سابق و گفت در غروب آفتاب مثل این کلمات را
ملاقات نکرده الله عز و جل را در وقت مرگ یا در قیامت بنده از بندگان او با عملی که افضل باشد
مثل عمل او را بامعنی که هیچ عملی بعد از فرایض مثل این عمل نیست باب چهلم اصل باب من قال ا
شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
کتب الله له الف حسنة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که گفت گواهی
مید هم اینکه مستحق عبادتی نیست او را و گواهی مید هم اینکه محمد بنده اوست نه پسر او چنانچه یهود
در عزیر و بعض نصاری در عیسی خیال کردند و نه عین او چنانچه بعض نصاری در عیسی خیال کرده اند و فرستاده
اوست بخلایق نوشت الله تعالی برای او در دیوان اعمال او هزار حسنه باب چهل و یکم اصل باب
من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا شرح این باب و عنوان در بعضی نسخ نیست
و شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب و دو حدیث است اول عن ابی عبد الله ع
قال من قال فی کل یوم عشر مرات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا کتب الله له خمسة و اربعین
الف حسنة و محا عنه خمسة و اربعین الف سیئة و رفع له خمسة و اربعین
الف درجة شرح الها منصوب بتقدیر اعنی است یا حال موکده است از ضمیر له چون در حکم
مفعول به است تانیث صاحبة دو احتمال دارد اول اینکه مراد با آن زن باشد دوم اینکه مراد
بان سما باشد باعتبار اینکه یهود و فلاسفه میگویند که فاعل یا عقل عاشر است و سماء قمر شریک
اوست در مرتبه وجود و پس تانیث باعتبار اینست که سماء مونث است و ولدا دو احتمال دارد
اول فرزند متعارف دوم آنچه صادر میشود از کسی بعنوان ایجاب چنانچه گذشت در کتاب التوحید

در شرح احادیث باب السبحة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت
در هر روزی ده بار که گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله تنها بی او شریکی در استحقاق عبادت
نیست او را میخواهم مستحق عبادتی را که یگانه است بی جزء و قدیمست متوجه شده بسوی
اوست در حاجتها نگرفته برای خود جفتی و نه فرزندی نوشت الله تعالی برای او در دیوان
اعمال او چهل و پنج هزار حسنه و محو کرد از و چهل و پنج هزار گناه و بلند کرد برای او در بهشت چهل و
پنج هزار پایه ثواب دوم اصل وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَكُنَّ لَهُ حِرْزاً فِي يَوْمِهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ وَالسُّلْطَانِ مِنَ الذُّنُوبِ شرح و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم
این تتمه نیز هست که و شدند آن کلمات برای او پناه در روز از شر شیطان و خطر پادشاه
و احاطه نکرد با کسی کبیره از کبایر گناهان یعنی که آن کلمات باعث ترک اصرار بر کبایر
میشوند اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون حکایت استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی می گفت
که بتقریبی در گیلان واقع شدم و در منزل خود بودم و ملازمان حاضر نبودند ناگاه شخصی آمد
و گفت که کسی شما را طلب میکند من غافل شدم که ملازمان را خبر کنم و با او تنها رفتم تا داخل
خانه شدم و رسیدم بجمعی از علمای زیدیه که نشسته بودند چون مرا دیدند گفتند که ای شیخ
چون میگوئی که بعض مرتکب کبیره مخلد در جهنم نیست و حال آنکه الله تعالی که بلی من کسب
سیئة و احاطت به خطیئته گفتم که احاطه در صورت اصرار بر کبیره است و ایمان و توحید
باعث رخنه عظیمست و مانع اصرار بر کبیره است چون این شنیدند هیچ جواب نگفتند و آن
شخص گفتند که باز او را بمنزل خود رسان باب چهل و دوم اصل باب مَنْ قَالَ يَا اللهُ
يَا اللهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب یکحدیث است اصل عن ابی

عَبْدِ اللهِ ع قَالَ مَنْ قَالَ يَا اللهُ يَا اللهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ قِيلَ لَهُ لَبَّيْكَ مَا حَاجَتُكَ شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت یا الله یا الله که ده بار یعنی که ده بار یا الله
گفت پیش از شروع در طلب حاجت خود گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند بتقضای حاجات
خلایق چنانچه می آید در حدیث اول باب چهل و ششم که افضو حاجتک لبیک جیست حاجت تو
مراد اینست که حاجت اداء البته روا میشود باب چهل و سوم اصل باب من قال لا اله الا الله
حقا حقا شرح در این عنوان اقتصاری هست ظاهر میشود از حدیث درین باب یکحدیث
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً لَا إِلَهَ
إِلَّا اللهُ عُبُودِيَّةً وَرِقّاً لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ إِيمَاناً وَصِدْقاً أَقْبَلَ اللهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ
وَلَمْ يَصْرِفْ وَجْهَهُ عَنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ شرح حقا منصوبست بر حالیت
از الله چون در حکم مفعول به است و حال موکده است و تاکید دو بار اشارتست بدو
قسم اخیر توحید که در شرح عنوان باب سی و هشتم مذکور شد عبودیة و رقا منصوبست
بر مفعول له فعل محذوف بتقدیر اقول لا اله الا الله عبودیة و رقا الرق بکسر را و تشدید
قاف مملوکیت و اشارتست بدو قسم مذکور توحید و همچنین است نصب ایمانا و صدقا
اقبل الله علیه بوجهه تا آخر کنایت از اراده ثواب بر وجهی تمام است شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت در هر روز که نیست مستحق عبادتی مگر الله بر حالی
که بکار آمدنی است نیست مستحق عبادتی مگر الله از روی بندگی و غلامی نیست مستحق عبادتی
مگر الله از روی گرویدن و راستی روی آورد الله تعالی بر او بتمام روی خود و منصرف نکرداند
روی خود را از و تا آنکه داخل کند او را در بهشت باب چهل و چهارم اصل باب من قال یا رب
یا رب یا رب عشر مرات شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب سه حدیث است.

اوّل عَنْ اَبِی عَبْدِاللّهِ ؏ قَالَ مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ یَا رَبِّ قِیلَ لَهُ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُکَ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گوید پیش از شروع در طلب حاجت
خود ده بار که ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من گفته میشود او را از جانب
ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلایق که لبیک چیست حاجت تو دوم اصل مَرِضَ
اِسْمٰعِیلُ بْنُ اَبِی عَبْدِاللّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِاللّهِ ؏ قُلْ یَا رَبِّ یَا رَبِّ
عَشْرَ مَرَّاتٍ فَاِنَّ مَنْ قَالَ ذٰلِکَ نُودِیَ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُکَ شرح بیمار شد اسمعیل
پسر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت او را امام جعفر صادق که بگو پیش از طلب شفای خود
که ای صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من تا ده بار چه بدرستی که هر که گفت
این پیش از طلب حاجت خود ندا داده میشود از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت
خلایق لبیک چیست حاجت تو سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللّهِ ؏ قَالَ مَنْ قَالَ یَا رَبِّ
یَا اَللّهُ یَا رَبِّ یَا اَللّهُ حَتّٰی یَنْقَطِعَ نَفَسُهُ قِیلَ لَهُ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُکَ شرح
روایتست از امام جعفر صادق ؏ گفت که هر که گوید پیش از طلب حاجت خود که ای صاحب
کل اختیار من ای مستحق عبادت من و ای صاحب کل اختیار من ای مستحق عبادت من تا آنکه
بریده شود نفس او گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت خلایق که لبیک
چیست حاجت تو باب چهل و پنجم اصل باب من قال لا اله الا الله مخلصا شرح مخلصا ناست
از ضمیر مستتر در قال و شرح این ظاهر میشود از حدیث درین باب یک حدیثست اول عَنْ
اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ اَبِی عَبْدِاللّهِ ؏ قَالَ یَا اَبَانُ اِذَا قَدِمْتَ الْکُوفَةَ
فَارْوِ هٰذَا الْحَدِیثَ مَنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ مُخْلِصًا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنَّهُ یَأْتِینِی مِنْ کُلِّ صِنْفٍ مِنَ الْاَصْنَافِ اَفَاَرْوِی لَهُمْ هٰذَا الْحَدِیثَ

قال

قَالَ نَعَمْ یَا اَبَانُ اِنَّهُ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ وَجَمَعَ اللّهُ الْاَوَّلِینَ وَالْاٰخِرِینَ
فَتُسْلَبُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ مِنْهُمْ اِلَّا مَنْ کَانَ عَلٰی هٰذَا الْاَمْرِ شرح روایتست
از ابان بن تغلب که از اهل کوفه است از امام جعفر صادق ؏ که گفت در سفر حج که ای
ابان چون رسیدی بکوفه پس روایت کن از من این حدیث را که هر که گواهی داد از
روی اخلاص که نیست مستحق عبادتی مگر الله واجب شد برای او بهشت ابان گفت که
گفتم او را که بدرستی که شان اینست که می آید نزد من از هر قسمی از اقسام مردمان مراد از ینست
که جمعی که می آیند بزیارت من وقت برگشتن از حج منحصر در شیعهٔ امامیه نیستند بلکه زیدیه
و کیسانیه و حشویه و معتزله و مانند ایشان می آیند و این شان نیز گوینده این کلمه اند از
روی اخلاص آیا پس روایت کنم برای ایشان نیز این حدیث را گفت که آری ای ابان
بدرستی که چون شد روز قیامت و جمع کرد الله تعالی برای دیوان بزرگ امتان انبیای
سابق را مثل آدم و نوح و ابراهیم و امتان انبیای لاحق را مثل موسی و عیسی و محمد علیهم السلم
پس برطرف کرده میشود از جمیع اولین و آخرین مگر کسی که شده باشد برین امارت
باینمعنی که قایل باشد بانکه در هر زمانی از زمان آدم تا انقراض دنیا امامی مفترض الطاعه
که عالم بجمیع احکام الهی باشد لازم است مراد اینست که دیگران از روی اخلاص نگفته اند
بلکه منکر کنند چون خود رایی و پیروی ظن کرده اند پس گفتن ایشان باطل و بی اعتبارست
باب چهل و ششم اصل باب من قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب و حدیثست اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللّهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا دَعَا الرَّجُلُ فَقَالَ بَعْدَ مَا دَعَا مَا شَاءَ اللّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّهِ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ اِسْتَبْسَلَ عَبْدِی وَاسْتَسْلَمَ لِاَمْرِی اِقْضُوا حَاجَتَهُ

شرح ما در ما دعا مصدریه است و در ما شاء موصوله است و مرفوعست محلا و مبتدا است
ما شاء الله کان یعنی آنچه خواست الله شد و این ردیست بر قدریه لا حول استیناف
بیانی ما شاء الله است کاشن یعنی آنچه الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون واو مصدر باب
نصر بجهد ان شدن عزم یعنی انقباض نفس از فعلی مثل انقباض نفس مطیع از عصیان
و انقباض نفس عاصی از طاعت القوة زورمندی عزم یعنی رغبت نفس در فعلی مثل
رغبت نفس مطیع در طاعت و رغبت نفس عاصی در عصیان و معنی لا حول و لا قوة
الا بالله اینست که هیچ یک از ترک اختیاریه بندگان و هیچ یک از اختیاریه بندگان
نمیباشد مگر بوسیله الکبری و مشیت الله تعالی الاستبسال بهاء یک نقطه و سین بی نقطه
مصدر باب استفعال خود را در حرب انداختن بقصد آنکه یا کشد یا کشته شود و مراد اینجا
قرار ضرر دادن با خود است الاستسلام بسین بی نقطه مصدر باب استفعال کار خود را
به دیگری واگذاشتن شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دعا کرد
مرد پس گفت بعد از آن دعا کرد آنچه خواست الله تعالی شد نمیباشد هیچ و سستی عزمی
از کاری و نه قوت عزمی بر کاری مگر بوسیله الکبری الله عز و جل که قرار ضرر با خود داد
بنده من و واگذاشت کار خود را برای فرمان من روا کنید ای ملایکه بتوکل بقضای حاجات
طلبی حاجات او را دوم اصل عَنْ جَمِیلٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ
مَنْ قَالَ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سَبْعِینَ مَرَّةً صُرِفَ عَنْهُ
سَبْعِینَ نَوْعاً مِنْ اَنْوَاعِ الْبَلَاءِ اَیْسَرُهَا الْخَنِقُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ
وَ مَا الْخَنِقُ قَالَ لَا یُعْتَلُ بِالْجُنُونِ فَیُخْنَقَ شرح الخنق بفتح خاء با نقطه و سکون نون
و قاف مصدر باب نصر خفه کردن لا یعتل بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام بصیغه

مضارع

مضارع مجهول باب نصر و ضرب است العتل کشیدن چیزی بعنوان مبالغه و در نسخ بجای عین فاست
و بر هر تقدیر تفسیر خنق است فیخنق بصیغه مجهول منصوبست شرح روایتست از جمیل از امام
جعفر صادق ع جمیل گفت شنیدم از او میگفت که هر که گوید که آنچه خواست الله تعالی
شد نیست انقباضی و نه رغبتی مگر بوسیله الکبری الله تعالی هفتاد بار میگرداند الله تعالی
از او هفتاد قسم از اقسام بلا را آسانتر آن هفتاد خفه کردنست گفتم که قربانت شوم
که و چیست خفه کردن گفت که بعایت مجذوب نمیشود بدیوانگی تا خفه کرده شود

باب چهل و هفتم

اصل باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال
والاکرام و اتوب الیه شرح این ظاهر میشود از شرح حدیث درین باب مگر یکمرتبه اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَمُ قَالَ مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ صَلوٰةِ الْفَرِیضَةِ قَبْلَ اَنْ یَثْنِیَ رِجْلَهُ
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ
وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ غَفَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ
شرح اضافه در صلوة الفریضه از قبیل اضافه موصوف بصفت است نزد کوفیین و ما ولست
نزد غیر ایشان بصلوة العبادة الفریضه و از قبیل اضافه جزئی بکلی است مثل بنو هاشم
نجباء و ترکش چه فریضه شامل زکوة و صوم و حج و جهاد نیز هست تا در الفریضه برای نقل
از وصفیت باسمیت است چه فریضه ماخوذ است از فرض بمعنی قطع و خصوصیت در فاعل
و فعل ماخوذ است در فریضه چه یعنی آن عبادتیست که جدا کرده شده باشد از سایر
عبادات بنوعی از شدید دران از جانب الله تعالی و اقسام آن بیان میشود در کتاب
الحج در شرح حدیث هفتم باب المحرم یاتی اهله و قد قضی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است
یثنی بثاء سه نقطه و نون و با الصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الزبد

بفتح زا با نقطه

وفتح باء مکنفیط و دال منقوط گفت شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هرکه گفت در عقب
نماز واجب لازم پیش از جا جنبیدن پای خود از وضعی که در حالت تشهد و سلام داشته که طلب
آمرزش میکنم از الله تعالی که مستحق عبادتی نیست مگر او و اوست زنده ایستادگی کننده مکار خلایق
صاحب عظمت و عظیم شمردن متقیان چنانچه که ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بازگشت
میکنم بسوی او سه بار بخشایش کرد الله عز و جل برای گناهان او را هرچند که باشد مانند کف
دریا در بسیاری باب چهل و هشتم اصل باب القول عند الاصباح والامسا شرح این باب
بیان سخنی است که باید گفت نزد رسیدن بصباح و نزد رسیدن بمسا صباح عبارتست از طلوع
آفتابست و رسیدن بان اینجا اشارتست از نزدیک شدن بان است خواه اندکی پیش از آن
باشد و خواه اندکی بعد از آن باشد و بر انقیاس است مسا که عبارتست از غروب آفتاب
درین باب سی و هشت حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله تبارک
وتعالی وظلالهم بالغدو والاصال قال هو الدعاء قبل طلوع الشمس
وقبل غروبها وهی ساعة اجابة شرح الظلال جمع ظل بکسر ظا پناهها چیزی
ومراد اینجا مومناست که اگر ایشان نباشند هیچیک از اهل آسمانها و زمین باقی نمیمانند
بر ایشان پناه و نگاهدار دیگرانند الغدو جمع غداة اول روز الاصال جمع اصیل
بفتح همزه و کسر صاد و سکون یا و دال و نقطه در باین آخر های روز ضمیر هم راجع بسجود است
که در صدر آیت مذکور است ضمیر وهی راجع بهریک از قبل طلوع الشمس و قبل غروبهاست
و مانند باعتبار خبر است شرح روایتست از امام جعفر صادق ع در قول الله تبارک
وتعالی در سوره رعد ولله یسجد من فی السموات ومن فی الارض طوعا وکرها وظلالهم
و برای الله تعالی فروتنی می کند هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمین است خواه بخواهی یخیی

که هریک از احوال ایشان در تحت قضا و قدر الهی است مثل بودن و نبودن و صحت و بیماری
و زیستن و مردن و فروتنی میکنند پناهها از جمله ایشان در اوایل روز و اواخر روز
امام گفت که آن فروتنی پناهها دعاست پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب
و هریک از آن دو ساعت ساعت اجابت دعاست دوم اصل عن ابی جعفر ع
قال ان ابلیس علیه لعائن الله یبث جنوده من حین تغیب الشمس و حین
تطلع فاکثروا ذکر الله عز وجل فی هاتین الساعتین وتعوذوا بالله
من شر ابلیس وجنوده وعوذوا صغارکم فی هاتین الساعتین فانهما
ساعتا غفلة شرح من در من حین بمعنی فی است و حین هر دو جا مجرور و مضاف بجمله است
فانهما ساعتا غفلة اشارتست بتفسیر آیت سوره اعراف بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین
و مثل آیه در شرح حدیث هفتم شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ابلیس برا و
باد لعنتهای الله تعالی پراکنده می کند لشکرهای خود را در وقتی که فرو میرود آفتاب و
وقتی که طلوع میکند آفتاب باین معنی دو ساعت مرکب از جزء آخر روز و جزء اول شب
و ساعت مرکب از جزء آخر شب و جزء اول روز لشکرهای ابلیس تازه زور میشوند در غافل کردن
اکثر مردمان از یاد الهی پس بسیار کنید یاد الله عز و جل را درین دو ساعت باین معنی
که شروع در ذکر کنید پیش از غروب و پیش از طلوع و پناه برید بالله تعالی از لشکر ابلیس
و لشکرهای او و پناه دهید اولاد کوچک خود را بالله تعالی درین دو ساعت چه بدرستی
که آنها دو ساعت غفلتند سوم اصل عن احدهما علیهما السلم قال من قال اللهم
انی اشهدک واشهد ملائکتک المقربین وحملة عرشک المصطفین انک
انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم وان محمدا عبدک ورسولک

وَاَنَّ فُلَانَ ابْنَ فُلَانٍ اِمَامِی وَوَلِیّ وَاَنَّ اٰبَاهُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ
وَعَلِیًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا حَتّٰی یَنْتَهِیَ اِلَیْهِ اَئِمَّتِی وَاَوْلِیَائِی
عَلٰی ذٰلِكَ اَحْیٰی وَعَلَیْهِ اَمُوتُ وَعَلَیْهِ اُبْعَثُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَاَبْرَءُ مِنْ فُلَانٍ
وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ فَاِنْ مَاتَ فِی لَیْلَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ شرح حاملان عرش و صنف
صنف اول از بنی آدم است و گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب سیوم که باب
العرش والکرسی است در شرح حملة العرش والعرش العلم ثمانیة اربعة منا واربعة ممن شاء الله
و صنف دوم از ملائکه است چنانچه ظاهر حدیث چهاردهم این باب است الرحمن خبر دیگر ان است
یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت الرحمن اباه بصیغه مفرد است رسول عطف بیان اباه است
وعلیّاً عطف بر اباه است ینتهی بصیغه معلوم غایب است و ضمیر مستتر راجع بمن قال است
الاولیاء جمع ولی جمعی که اولی بتصرف اند در کسی از خویش فلان در اول منون است و در دوم
و سیوم بی تنوین است برای اینکه اول کنایت است از ابی بکر که منصرف است و دوم و سیوم کنایت
از عمر و عثمان که غیر منصرف است و میتواند بود که هر سه با تنوین باشد شرح روایت است از امام محمد
باقر علیه السلم یا امام جعفر صادق ع گفت که هر که گوید در اول شب که خدایا بدرستی که من گواه
میگیرم ترا و گواه میگیرم ملائکه ترا که مقربان درگاه تو اند و گواه میگیرم حاملان عرش ترا
که بر گزیدگان اند بر اینکه تو که توئی آن مستحق عبادت مشهوری بیست مستحق عبادتی مگر تو مدبر کل
عالمی مهربان بمؤمنانی و بر اینکه محمد بنده تو و رسول تست و اینکه حجة بن الحسن مثلا امام
و اولی بتصرف است در من از خود من و بر اینکه پدر او رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین
و فلان و فلان تا آنکه رسد بسوی حجة بن الحسن مثلا امامان من و اولی بتصرف اند در من
از خود من با هیچ که هر یک در زمان خود حکمی که کرده باشند شامل من باشد در زمان خود من آن حکم

آن حکم در من جاری و مفترض الطاعة است بر آن تصدیق نموده کار میکنیم و بر آن میمیرم و بر آن
انگیخته میشوم در روز قیامت و بیزارم از ابی بکر و عمر و عثمان علیهما اللعنة والعذاب الشدید
پس اگر بمیرد در شب خود که این کلمات را در اول آن گفته داخل بهشت شد چهارم کل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللّٰهِ ع اَوْ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ تَقُولُ اِذَا اَصْبَحْتَ اَصْبَحْتُ بِاللّٰهِ مُؤْمِنًا
عَلٰی دِینِ مُحَمَّدٍ وَسُنَّتِهِ وَدِینِ عَلِیٍّ وَسُنَّتِهِ وَدِینِ الْاَوْصِیَاءِ وَسُنَّتِهِمْ اٰمَنْتُ
بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِیَتِهِمْ وَشَاهِدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ وَاَعُوذُ بِاللّٰهِ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ رَ
سُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَعَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَالْاَوْصِیَاءُ وَاَرْغَبُ اِلَی اللّٰهِ
فِیمَا رَغِبُوا اِلَیْهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ شرح اصبح از افعال ناقصه است
بالله متعلق است بمؤمنا و تقدیم برای حصر است مؤمنا حال است از ضمیر اصبحت سنتهم بصیغه
جمع است بسرهم اشارت است بتصدیق وجوب تقیه و نگاهداشتن راز است در موضع آن
و غائبهم اشارت است بوجوب تصدیق امامت امام در وقت غیبت صاحب الزمان علیه السلم
ارغب برای بی نقطه و غین با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم است الرغبة
میل و چون متعدی الی شود دیگری که مکانی است متضمن معنی تضرع است و تعدیه آن بفی برای
تضمین معنی طمع است ضمیر الیه راجع بالله است و عائد بما محذوف است بتقدیر الیه فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق ع یا امام محمد باقر علیه السلم گفت که میگوئی چون بصبح رسی
که بصبح رسیدم بر حالی که مؤمنم بربوبیت الله تعالی و بیس بر اسلام که دین محمد است و بر راه و روش
اوم در مسایل حلال و حرام و بر اسلام علی و راه و روش اوم و بر اسلام اوصیای محمد ص و علی
و راهها و روشهای ایشانم اشارت است باینکه انجمنهای ایشان و تابعان آن انجمنان
منتشر کند مؤمن شدم به پنهان محمد و علی و اوصیا و آشکارا ایشان و حاضر و غایب ایشان و پناه میگیرم

بالله تعالی

از آنچه پناه کرفتند از آن رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلم و اوصیا و تضرع میکنم بسوی
الله تعالی با طمع در آنچه تضرع کردند محمد و علی و اوصیا بسوی الله تعالی با طمع در آن و منت
بچیده شدن عزم از کاری و نه قوت عزم در کاری مکر بتدبیر الله تعالی **بیست و یکم** **اصل** قال
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا كَانَ إِذَا أَصْبَحَ
قَالَ أَبْتَدِئُ يَوْمِي هَذَا بَيْنَ يَدَيْ نِسْيَانِي وَعَجَلَتِي بِسْمِ اللَّهِ وَمَا شَاءَ
اللَّهُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ الْعَبْدُ أَجْزَأَهُ مِمَّا نَسِيَ فِي يَوْمِهِ **شرح** با در بسم الله
متعلق با بتدائی است و ما شاء الله عطف بر ابتدائی است ما شاء الله تقدیر است و خبرش
محذوفست بتقدیر ما شاء الله یکون فاذا فعل تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است **یعنی**
کفت امام جعفر صادق ع که بدرستی که امام زین العابدین صلوات الله علیه چون بصبح می رسید
میکفت که ابتدا و افتتاح میکنم این روز خود را پیش از فراموشی خود چیزی را که باید کرد
و پیش از شتاب زدکی در چیزی که اهستکی در آن باید تا چیزی فراموش نشود بنام الله تعالی
و آنچه خواسته باشد الله تعالی بفعل و قدر خود از نسیان و عجله و غیر اینها خواهد شد پس چون
کرداننده باینمعنی که کفت آنچه را که علی بن الحسین علیهما السلم میکفت کافی میشود او را از آنچه
فراموش کرده در آن روز محقق باد که ذکر عجله در اینجا نشده برای اشارت باینکه و عجلتی از قبیل
عطف باعث چیزی بر آن چیز است و مقصود عجله نسیان است **بیست و دوم** **اصل** عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ قَالَ هَذَا حِينَ يُمْسِي حُفَّ بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَتَّى يُصْبِحَ أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى الْجَلِيلَ الْعَظِيمَ نَفْسِي وَمَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ
أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ نَفْسِيَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَيْءٍ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ **شرح** حف بحای بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی مضاعف مجهول باب نصر است احاطه جناح

جبرئیل

جبرئیل عبارت از کمال محفوظ بودنست چون جبرئیل حافظ مؤمنانست چنانکه می آید در حدیث
یازدهم باب پنجاه و پنجم الاستیداع طلب آنکه بامانت نکاه دارد چیزی را یعنینی بعین بی نقطه
و نون و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است امره مرفوع و فاعل است
المرهوب صفت الله است المتضعضع بدو ضاد با نقطه و دو عین بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب تفعلل منصوبست کل مرفوع و فاعل المتضعضع است ثلث منصوب و صفت
مفعول مطلق فال است که محذوفست بتقدیر قولا ثلث مرات **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که هر که کفت این را که میکویم در وقتی که بشام
می رسد احاطه کرده شده بپری از پرهای جبرئیل ع تا وقتی که بصبح رسد میسپارم با الله
که بلند مرتبه است بلند مرتبه از هر چیز است بزرکست بغایت بزرکست خودم را
و هر که را بفکر می اندازد مرا کار او باینمعنی که دوست میدارم او را میسپارم با الله خودم را
صفت الله اینست که ترسیده شده است بغایت ترسیده شده است فروتنی می کند
برای بزرکی او هر چیز سه بار **اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا أَمْسَيْتَ
قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِنْدَ إِقْبَالِ لَيْلِكَ وَإِدْبَارِ نَهَارِكَ وَحُضُورِ صَلَوَاتِكَ
وَأَصْوَاتِ دُعَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْعُ بِمَا أَحْبَبْتَ **شرح**
صلوات عبارت از نماز شام است و جمع باعتبار تعدد مکلف است الدعاة بضم دال
بی نقطه جمع داعی مؤذنان که خوانندکان خلایقند بسوی نماز و میتواند بود که مراد
طلب کنندکان حاجتها باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع کفت که چون
بشام رسیدی بکو که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو تردد و آوردن شب تو و پشت
کردانیدن روز تو و حاضر شدن نمازهای تو و آوازهای خوانندکان تو مردمان را بسوی نماز

انکه درود وستی بر محمد وال محمد ودعا کن بانچه دوست داشتی **سیم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
ع قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ
جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْراً وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْراً أَشْهَدْ لَكَ بِهِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَداً قَالَ وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَمْسَى
يَقُولُ مَرْحَباً بِاللَّيْلِ الْجَدِيدِ وَالْكَاتِبِ الشَّهِيدِ اُكْتُبَا عَلَى اسْمِ اللهِ ثُمَّ يَذْكُرُ اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ **شرح** ذلک الیوم منصوب بر ظرفیت مجازی ومرفوع بر فاعلیت میتواند بود
وبنا بر اول در قال ضمیر راجع بیوم مستتر است نسبت قول وشهادت بروز با وجود
آنکه امر موهوم واعتباری است وموجود خارجی نیست اصلا باعتبار اینست که آدمی را
در هر روز اقوال وافعال وحرکات مخصوص آن روز هست واثر وعلامات آن در اعضا
وجوارح آدمی ومانند اینها میماند ودر روز قیامت شهادت میدهد بزبان حال بر آن
اقوال وافعال وحرکات پس روز بزبان حال میترساند آدمی را از شهادت اثر آنچه
در آن روز واقع شود که مانند شهادت آن روز است بعد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد هذا ها
بالف مقصوره وممدوده اسم فعل است بمعنی خذ وبنا بر ممدوده همزه آن مفتوح است
وها بالف مقصوره گاه مستعمل میشود برای خواندن شتران باب وعلف ومیتواند بود
که اینجا بخود از آن باشد وحاصل هم یکیست ابد بکسر همزه وسکون با وفتح دال بی نقطه و
سکون همزه بصیغه امر باب منع است ودر صورتی که ها بالف مقصوره باشد الف آن
بالتقاء ساکنین می افتد در صورت وصل ونمی افتد در صورت وقف یا سکت ودر اول فر
کتاب من لا یحضره الفقیه در باب النوادر چنین است که فانک لن ترانی بعد هذا ابدا و
شرح این ظاهر است مرحبا بفتح میم وسکون را بی نقطه وفتح حا بی نقطه وبا یک نقطه منصوب است

بمفعو

بمفعولیت فعل محذوف بتقدیر صادفنا مرحبا المرحب مصدر میمی باب علم وحسن وسعت
در حال یعنی خوشحالی باد در یک برای سببیت است پس مرحبا باللیل یعنی اینست که در
یافتیم خوشحالی را بسبب این شب وبجای خوش آمدی مستعمل میشود الشهید حاضر وگواه
وهر دو اینجا مناسب است علی بالف حرف جر است اسم مجرور است اکتبا خطاب
باد وکاتب است پس مراد بالکاتب جنس نویسنده است تذکر بصیغه مضارع معلوم غایبست
وضمیر مستتر راجع بعلی علیه السلم است **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت که نیست
هیچ روزی که می آید بر سر فرزند آدم مگر آنکه گفت بزبان حال او را در همان روز که ای فرزند
آدم من روز تازه ام ومن بر تو گواهم پس بگو در من خیر را وبکن در من خیر را تا گواهی
دهم برای تو بآن خیر در روز قیامت چه بدرستی تو نخواهی دید مرا بعد از این فرا گیر این
پند را وشروع کن در اول صبح بذکر الهی امام گفت که وامیر المؤمنین علیه السلم چون شب م
میرسید میگفت که در یافتیم خوشحالی را بواسطه این شب تازه ونویسنده حاضر بنویسید
بنا بر نام الله تعالی آنچه را که مینویسید یا یعنی که اول نام الله تعالی را بنویسید وبعد از آن
هرچه میکنیم بنویسید بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلم شروع در ذکر الله عز وجل میکرد
چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ إِذَا تَغَيَّرَتِ الشَّمْسُ فَاذْكُرِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
وَإِنْ كُنْتَ مَعَ قَوْمٍ يَشْغَلُونَكَ فَقُمْ وَادْعُ **شرح** الشمس مستعمل میشود در قرص ودر
پرتو وهر دو اینجا مناسب است چه هرکدام در وقت غروب تغییر در رنگ می یابد یشغلونک
بصیغه مضارع معلوم باب منع یا باب افعال است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق
ع میگفت که چون متغیر در رنگ شد آفتاب در وقت نزدیک شدن بغروب پس یاد الله
عز وجل کن بدعا واگر باشی با جمعی که باز میدارند ترا از ذکر پس برخیز وبخلوت شو

ودعا کن **دهم** عن شریف بن سابق عن الفضل بن ابی قرة عن ابی عبد الله ع
قال تلث تناسخها الانبیاء من آدم علیه السلم حتی وصلن الی رسول الله
صلی الله علیه واله کان اذا اصبح یقول اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر
به قلبی ویقینا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی ورضنا بما قسمت لی
ورواه بعض اصحابنا وزاد فیه حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر
ما عجلت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اصلح لی شانی کله ولا تکلنی
الی نفسی طرفة عین ابدا وصلی الله علی محمد واله **شرح** تناسخها بنون وسین
بنقط وخا بانقط بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است التناسخ گرفتن جمعی چیزی را نوبت
بوسیله تغیر احوال روزگار با وجود بقای اثر بحال خود واز آن ماخوذ است تناسخ
ومناسخه در میراث یعنی انتقال میراث از جمعی بجمعی دیگر پیش از قسمت آن میراث
ضمیر کان واصبح ویقول راجع برسول الله است یا راجع بکل واحد از انبیا است
وحاصل هر دو یکیست حتی اعلم یعنی حتی اعمل بمقتضی علمی است وعبارت از توکل است
در آیت سوره توبه وعلی الله فلیتوکل المومنون الشان بفتح شین بانقط وسکون همزه
وگاهی منقلب بالف میشود کار ورواه عبارت شریف بن سابق یا حی تا آخر مخصوص
روایت بعض اصحاب است یا مشترک است میان هر دو روایت **شرح** روایت است از
شریف از فضل از امام جعفر صادق ع گفت که سه کلمه از یکدیگر بمیراث بردند پیغمبران
از زمان آدم تا آنکه رسیدند آن سه کلمه بسوی رسول الله صلی الله علیه واله بیان آنکه
رسول علیه السلم چون بصبح میرسید میگفت این سه کلمه را **اول** خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو
توفیق ایمانی را بربوبیت تو که ملاقات کنی بوسیله آن ایمان دل مرا یعنی که ایمان من ظاهر دل

وباطن دل باشد نه مانند ایمان اهل شک **دوم** وطلب میکنم از تو توفیق کمال قرار خاطر بروایت بو
مونان را یعنی بهمسازی تو برای ایشان تا آنکه قرار دهم با خود این را که شان انیست
که بر نمیخورد مرا مصیبتی وآزاری در دنیا مگر آنچه سرنوشت کردی برای نفع من تا در روز قیامت
اثر آن ظاهر شود اشارتست بآیت سوره توبه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا هو مولینا وعلی الله فلیتوکل المومنون **سوم** طلب میکنم از تو توفیق راضی بودن بآنچه
قسمت من کردی در دنیا اشارتست بآیت سوره حدید لکیلا تاسوا علی ما فاتکم وبیان
شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب شصت ویکم که باب ذم الدنیا
والزهد فیها است وروایت کرد این حدیث را بعض یاران ما غیر فضل ابن ابی قره
از امام جعفر صادق ع وزیاد کرد در کلمه سوم این را که تا بجدی که دوست ندارم شتاب
کردن چیزی را که واپس انداختی از اثر انکه گاهی جاهلان میگویند که فلان یاران اگر زود
تر می یافت بهتر می بود ای زنده استاد که کننده بکار خلایق بمهربانی تو زاری میکنم
اصلاح کن برای من کار مرا بهمگی آن وا مگذار مرا بخودم در زمان یکچشم زدن هرگز
ودرود فرستد الله تعالی بر محمد وال او **دهم** وعن ابی عبد الله ع الحمد لله الذی
اصبحنا والملک له اصبحت عبدک وابن عبدک ابن امتک فی قبضتک
اللهم ارزقنی من فضلک رزقا من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب
واحفظنی من حیث احتفظ ومن حیث لا احتفظ اللهم ارزقنی من
فضلک ولا تجعل لی حاجة الی احد من خلقک اللهم البسنی العافیة
وارزقنی علیها الشکر یا واحد یا احد یا صمد یا الله الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد یا الله یا رحمن یا رحیم یا مالک الملک ورب الارباب

وَسَیِّدَ السَّادَاتِ وَیَا اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اِشْفِنِی بِشِفَائِکَ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ
فَاِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ اَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِکَ شرح وعن ابی عبد الله علیه السلم
عطفست بر عن ابی عبد الله عم در حدیث سابق واشارتست بانکه سند این حدیث و
حدیث سابق یکی است وتصریح باین نشده که در صبح باید گفت برای ظهور اصبحت
عبدک از قبیل التفاوت از غیب بخطابست القبضه بفتح قاف چیزی که در کمال تصرف
کسی باشد چنانکه گویا که در مشت اوست و مراد اینجا مملکت پادشاهست من کل داء
متعلق بشفائک است احترازست از شفای اندک دو اعتبار چنانکه گویا که شفای الهی است
اتقلب بقاف وبای منقوطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب انفعال یا باب تفعلست
الانقلاب گردیدن از حالی بحالی شل گردیدن از طفولیت بجوانی واز جوانی به پیری
التقلب تصرف در کارها باختیار شرح وروایتست از فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق
علیه السلم در ادعیه صبح که سپاس الله تعالی راست که بصبح رسیدم برحالی که پادشاهی از وست
بصبح رسیدم برحالی که بنده توام وپسر بنده توام پسر کنیز توام در مملکت توام خدایا روزی
ده مرا از فضل رحمت تو روزی از راهی که میشمرم آنرا از راههای روزی دادن تو مرا
واز راهی که نمیشمرم ونگاهدار مرا از ضرر راهی که خودداری میکنم از ضرر آن واز ضرر
راهی که خودداری نمیکنم خدایا روزی ده مرا از فضل رحمت تو ومگردان برای من حاجتی
بسوی هیچیک از مخلوقان تو که گدایی کنم از و خدایا بپوشان مرا لباس وراعت وادای
کن مرا شکر آن عافیت ای یگانه بی جفت ای مقصود خلایق در حاجتها ای مستحق
عبادت مشهوریست که نزاییده وزاده نشده ونبوده او را همتا هیچیک ای مستحق عبادت
مشهور ای مدبر کل عالم ای مهربان بمومنان ای صاحب پادشاهی وصاحب کل اختیار هر صاحب اختیار

ومالک هر مالک وای مستحق عبادت مشهوریست مستحق عبادت مگر تو خلاصی ده مرا خلاصی که از جانب
تست از هر دردی وبیماری خواه بدنی وخواه نفسانی چه بدرستی که من بنده توام وبنده زاده
توام رسیدم از حالی بحالی در مملکت تو دوازدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ رَفَعَهُ
اِلَی اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَنَّهُ کَانَ یَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی وَهٰذَا النَّهَارَ
خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِکَ اَللّٰهُمَّ لَا تَبْتَلِنِی بِهِ وَلَا تَبْتَلِهِ بِی اَللّٰهُمَّ وَلَا تُرِهِ
مِنِّی جُرْاَةً عَلٰی مَعَاصِیکَ وَلَا رُکُوبًا لِمَحَارِمِکَ اَللّٰهُمَّ اصْرِفْ عَنِّی الْاَزْلَ
وَاللَّاْوَاءَ وَالْبَلْوٰی وَسُوءَ الْقَضَاءِ وَشَمَاتَةَ الْاَعْدَاءِ وَمَنْظَرَ السُّوءِ
فِی نَفْسِی وَمَالِی شرح الابتلا مصدر باب افتعال در آزار ومحنت انداختن کسی را ابتلای
آدمی بوسیله روز عبارت از قضای بیماری وانواع بلا در آن روز است وابتلای روز
بوسیله آدمی عبارت از قضای شرک وکفر در آن روز است نه معاصی دیگر بقرینه واو عطف
در ولا تره اگرچه میتواند بود که از قبیل عطف خاص بر عام باشد مراد بمعاصی اینجا
کبایر است المحارم جمع محرم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل چیزهای که نهی الهی متعلق
آن بآنها شده ومراد اینجا صغایر است الازل بفتح همزه وسکون زای با نقطه مصدر باب
ضرب محبوس کردن وبکسر همزه دروغ وبلا سخت اللأواء بفتح لام وسکون همزه
وواو والف مقصوره اندوهی که بدتر از کهنه کند السوء بفتح سین بی نقطه وسکون واو
وهمزه مصدر باب نصر آزرده کردن اضافه بفاعلست الشماته بفتح شین با نقطه مصدر
باب علم خوشحال شدن ببلای دشمن منظر بفتح میم وسکون نون وفتح ظاء با نقطه و راء
بی نقطه مصدر میمی باب نصر است مضافست بمفعول السوء بضم سین بی نقطه بدی ومراد اینجا
بدیست فی نفسی متعلق بمنظر است یعنی روایتست از محمد بن علی بالا برد سند را تا

تا امیر المؤمنین صلوات الله علیه که او میگفت در اول روز که خدایا من و این روز دو آفریده ام
از آفریده تو خدایا مبتلا مکن مرا بوسیله این روز و مبتلا مکن این روز را بوسیله من خدایا
و منما با این روز از جانب من جرات بر معاصی ترا و نه ارتکاب حرامهای ترا خدایا بر گردان
از من جنبی و سختی او را اندوه را و آزرده کردن قضا و قدر را و دشمنکامی او نگاه متعلق
ببدرا در خودم و مالم اصل قال وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ حِينَ يُمْسِي وَيُصْبِحُ رَضِيتُ
بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ
بَلَاغًا وَبِعَلِيٍّ إِمَامًا ثَلَاثًا إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ أَنْ يُرْضِيَهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ شرح ربا و نظایر آن منصوبست بر تمیز از نسبت در جمله باره جالیت
از مدخول با بنابر اختلاف نحاة در مثل بتد در زید فارسا ابلاغ بفتح با و بمنقوطه و غین
با نقطه آنچه کافی باشد اشارتست بانکه معرفت محکمات قرآن کافیست برای تمیز میان
امام حق و باطل در هر مشکل باعتبار انکه امام حق هر زمان عالم است بجمیع متشابهات
مشکلات چنانکه گفته در سوره البقره شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ و بیان شد در شرح خطبه مصنف در شرح و خطر علی غیرهم
تا الظن با اشارتست بانچه می آید در حدیث ششم دهم اول کتاب فضل القرآن که لو مات
مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي اگر بمیرد هر که
میان شرق و مغربست هر اینه دلگیر نمیشد بعد از انکه باشد علم قرآن و عمل بقرآن
با من یعنی امیر المؤمنین ع گفت که و نیست هیچ بنده که گوید در شام و صبح که راضی شدم
بالله تعالی که صاحب کل اختیار من باشد بنفی شریک که در دین من باشد و راضی شدم بمحمد صلی الله علیه
و آله که پیغمبر من باشد و راضی شدم بقرآن که کافی باشد در تمیز میان حق و باطل و راضی شدم بعلی ع

که امام من باشد بی واسطه سه بار مکرر انکه شد لازم بر الله تعالی که بی شک بعنایت توابست
انکه راضی کند او را در روز قیامت بانعمتی که انقدر عطا با او کند که راضی شود اصل قال و کان
يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَمْسَى أَصْبَحْنَا لِلهِ شَاكِرِينَ وَأَمْسَيْنَا لِلهِ حَامِدِينَ فَلَكَ الْحَمْدُ
كَمَا أَمْسَيْنَا لَكَ مُسْلِمِينَ سَالِمِينَ قَالَ وَإِذَا أَصْبَحَ قَالَ أَمْسَيْنَا لِلهِ شَاكِرِينَ وَ
أَصْبَحْنَا لِلهِ حَامِدِينَ وَالْحَمْدُ لِلهِ كَمَا أَصْبَحْنَا لَكَ مُسْلِمِينَ سَالِمِينَ شرح
لله متعلق بشاکرین و تقدیم برای حصر است فرق میان شکر و حمد انجا اینست که
اول تعظیم جوارحست که در ادای فرایض متعلق بانها شده و دوم تعظیم زبانست و بس شاکرین هر دو
جا حال مقدره است حامدین هر دو جا حال محققه است چون تقدیر الله تعالی شکر را در روز
ماضی شده معلوم ما نشود در اول شب بسبب ادای فرایض مثل نماز و تقدیر الله تعالی شکر را
در شب معلوم ما نمیشود در اول شب بلکه انچه معلوم است حمد است و بس شکر را نسبت بماضی داد
و حمد را نسبت بحال داد و برین قیاس است فقره دوم کاف در کما هر دو جا برای تشبیه است و ما
مصدریه است و ظرف قایم مقام مفعول مطلق برای نوع است برای بتقدیر حمدا کما و انچه اما
مقتضی در مقام مقتضا شده زیرا که امسا با سلامت مثلا اقتضا می کند نوعی عظیم از حمد را پس گویا
که در انوقت آن حمد واقع شده و در نوبت انشا مانند آن میشود و نظایر آن بسیار است
مثل احسن کما احسن الله الیک لک متعلق است بهر یک از مسلمین و سالمین مراد با سلام ابتغا انقیاد
و مراد بسلام خالص و بیغش بودنست یعنی راوی گفت و امیر المؤمنین علیه السلم میگفت چون شام
میرسید که بصبح رسیدیم بر حالی که مقرر بود که شکر گذاران باشیم در روز برای الله تعالی و بس و شام
رسیدیم بر حالی که حامدانیم برای الله تعالی و بس پس برای تست حمد چنانکه بشام رسیدیم بر حالی
که برای تو و بس فرمان بردارانیم خالصانیم راوی گفت که و چون بصبح میرسید میگفت که بشام رسیدیم

بر حالی که مقرر بود که شکر گذاران باشیم در شب برای الله تعالی و بس بصبح رسیدیم بر حالی

که حامد انیم برای الله تعالی و بس برای تست حمد خدایکه بصبح رسیدیم بر حالی که برای تو و بس فرمان برداریم خالصیم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی ع یقول

إذا أصبح بسم الله وبالله وإلى الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله ص

اللهم إليك أسلمت نفسي وإليك فوضت أمري وعليه توكلت

يا رب العالمين اللهم احفظني بحفظ الإيمان من بين يدي ومن خلفي

وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي ومن قبلي لا إله إلا أنت لا

حول ولا قوة إلا بالله نسألك العفو والعافية ومن كل سوء وشر في الدنيا

والآخرة اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر ومن ضغطة القبر وأعوذ بك

من سطوات الليل والنهار **شرح** ظرف در بسم الله و چهار نظر آن متعلق است بفعل محذوف بتقدیر ابتدی لسم الله مراد بسبیل الله پیروی علم و ترک پیروی ظن است که مصداق آن در رعیت پیروی امام حق است که راه قبول الله تعالی عمل است و راه سلوک خلایق است بسوی رضاء الهی و غیر آن راه راه سخط الهی است نه راه رضا با در بحفظ الایمان اینجا در حدیث سیوم این باب برای سبب مجازیست مثل ضربته بضرب شدید و اضافه مصدر بمفعولست و این فقره بجای مفعول مطلق برای نوع است مثل اینکه گویی احفظنی حفظ الایمان یعنی احفظنی حفظا شبیها و اشارتست باینکه الله تعالی آسمانها و زمین را و سایر عالم را بطفیل حفظ الایمان مومنان حفظ میکند پس حفظ ایمان اشد از حفظ چیزهای دیگر است عن اسم است بمعنی جانب یمین و شمال عبارت از عضو مخصوص است نه جانب بخلاف بین یدی و خلفی و فوقی و تحتی پس عن یمینی و عن شمالی است و ترک من شده برای اجتماع دو حرف جر بسبب ضرورت که مذکور شد مثل قول قطری و لقد أراني للرماح دريئة من عن يميني مرة وأمامي من در من قبلي بفتح میم و سکون نون

موصوله است و عطف است بر ضمیر منسوب در احفظنی قبل بکسر قاف و فتح با بی نقطه ظرف و صله موصوله است الحول گاهی عزم یعنی سستی قصد و گردیدن از کاری بترک آن بر سبیل اختیار القوه راستی و درستی عزم یعنی توجه بسوی کاری بکردن آن بر سبیل اختیار مراد بسوء بضم سین بی نقطه اینجا عذاب دنیاست و مراد بشر عذاب آخرتست پس فی الدنیا والآخرة نشر مرتبست یا مراد بسوء اندوه است و مراد بشر عذاب السطوات بفتح سین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه جمع سطوه بسکون طاء یعنی حمله بر کسی بردن و مراد اینجا الیهای عذاب های الهی است مر دمان را در دنیا که گاهی اثر آنها بر آنها مرتب نمیشود مثل آنست عذاب قوم یونس و بیان شد در باب سیوم که باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء است و گاهی مرتب میشود مثل آنست عذاب قوم عاد و ثمود **ترجمه** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدرم چون بصبح میرسید میگفت که ابتدا میکنم افعال امروز را بنام الله و بوسیله اکبری الله و بسوی رضای الله تعالی و در راه الله تعالی برای قبول عمل بر دین رسول الله صلی الله علیه و آله که دین اسلام است خدایا بتو سپردم خودم را و بتو واگذاشتم کارم را و هر چه کنی با من راضی شدم ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز خدایا نگاهدار مرا بنگاه داشتن ایمان از پیش من و از پس من و جانب راست من و جانب چپ من و از بالای من و از پایین من و نگاهدار هر کرا که نزد منست از اهل من و دوستان من نیست کسی عبادت مگر تو نیست پیچیدگی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله اکبری الله تعالی مثل توفیق و خذلان طلب میکنیم از تو تجاوز از گناهان را و فراغت را از هر بد و هر شر در دنیا و آخرت خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از عذاب قبر و از فشردن قبر و از تنگی قبر و پناه میگیرم بتو از حملها که در شب و روز بر مردمان واقع میشود و بلاها

عذاب بدنست السطوات

بر سر ایشان می آورد

اصل اللهم رب المشعر الحرام ورب البلد الحرام ورب الحل والحرام ابلغ محمدا وآل محمد
عني السلام اللهم اني اعوذ بدرعك الحصينة واعوذ بجمعك ان تميتني غرقا
او حرقا او شرقا او قودا او صبرا او سما او ترديا في بئر او اكيل السبع او
موت الفجاءة او بشيء من ميتات السوء ولكن امتني على فراشي في طاعتك
وطاعة رسولك صلى الله عليه وآله مصيبا للحق غير مخطئ او في الصف
الذي نعتهم في كتابك كانهم بنيان مرصوص اعيذ نفسي وولدي
وما رزقني ربي بقل اعوذ برب الفلق حتى تختم السورة واعيذ نفسي
وولدي وما رزقني ربي بقل اعوذ برب الناس حتى تختم السورة شرح
المشعر بفتح وكسر میم وسکون شین با نقطه وفتح عین بی‌نقطه ورا بی‌نقطه کوهی کوچک
که در پشت مسجد مزدلفه است الحرام بفتح حاء بی‌نقطه آنکه عظیم القدر است وحرمت آن
نگاه باید داشت البلد الحرام مکه است الحل بکسر حاء بی‌نقطه وتشدید لام میتواند بود که مصدر باب
ضرب وضد الحرام بکسر همزه باشد که مصدر باب افعالست بمعنی دخول کسی در عملی از اعمال
عمره یا حج که بآن ممنوع شود از چیزی چند که ممنوع نبود پیشتر از آنها ومیتواند بود که بمعنی
مواضع حل وضد الحرام بفتح همزه باشد که جمع حرم بفتح حاء وفتح راء است بمعنی مواضع
الحرام بکسر همزه وبراین تقدیر حل بصیغه جمع نیست برای آنکه اصل آن مصدر است وبنابر
بعضی نسخ که الحل والحرام است میتواند بود که حل مصدر باب ضرب وضد حرام بفتح حاء باشد
که مصدر باب حسن است بمعنی باعث استحقاق مذمت بودن عملی ابلغ بصیغه امر باب
افعالست الدرع بکسر دال وسکون راء بی‌نقطه وعین بی‌نقطه زره الحصینة بفتح حاء بی‌نقطه
وکسر صاد بی‌نقطه ونون مستحکم ومراد بزره مستحکم الهی تقوی است یا عافیت از هر بلاست

چنانچه

چنانچه حال خاصان الهی است که نگاه میدارد ایشان از بلا در دنیا وآخرت در جمیع احوال وبیان
شد در کتاب الایمان والکفر در باب دوست وپنجم الجمع بفتح جیم وسکون میم فراهم آوردن
وجماعت وبضم وکسر جیم پوشیده از بیگانگان چنانچه گویا که در مشت گرفته شده وهمه اینجا
مناسبت وبنابر اول مراد فراهم آوردن جمیع اسماء حسنی است وبنابر دوم وسیوم مراد
خاصانست مثل اهل تقوی مطلقا یا مثل خاصانی که با امامی زمانند وپنهانند از اکثر خلایق
ان تقدیر من ان است ونصب غرقا ومعطوفات بر آن بر حالیت است ودر مضاف
محذوفست مثل غرقا که وظرف تقدیر ذا غرق است ودر غیر اینها در مضاف محذوف نیست مثل
اکیل ومثل بشیء که با در آنجا برای ملابست است وظرف مستقر است الغرق بفتح غین با نقطه وفتح
راء بی‌نقطه وقاف مصدر باب علم سوخته شدن الشرق بفتح شین با نقطه وفتح راء بی‌نقطه وقاف
مصدر باب علم فرو رفتن در آب الحرق بفتح حاء بی‌نقطه وفتح راء بی‌نقطه وقاف مصدر باب علم
گلوگیر شدن آب وطعام ومانند اینها القود بفتح قاف وفتح واو ودال بی‌نقطه مصدر باب
باب نصر قصاص الصبر بفتح صاد بی‌نقطه وسکون با یک نقطه وراء بی‌نقطه مصدر باب ضرب کشتن
کسی را بحبس او در زندان ومانند آن چندانکه بمیرد از گرسنگی یا تیر انداختن بجانب او یا مانند
اینها السم بفتح سین بی‌نقطه وتشدید میم مصدر باب نصر زهر آشامیدن کسی را التردی براء
بی‌نقطه وکسر دال مشدده ویاء دو نقطه در پایین مصدر باب تفعل افتادن از بالا بپایین
الاکیل بفتح همزه وکسر کاف خورده شده الفجاءة بضم فاء وجیم والف وهمزه مصدر باب
منع وعلم ناگاه آمدن چیزی بر سر کسی المیتات بکسر میم وسکون یاء دو نقطه در پایین
انواع مردن السوء بفتح سین بی‌نقطه وسکون واو وهمزه مصدر باب نصر آزرده کردن
واضافه میتات بآن از قبیل اضافه فاعل بفعل صادر از اوست اعدال وجر بر صیغه امر باب

مصادر

آنکه حروف جر مخصوص اسم است مدخل است مبنی بر انست که مجموع قل اعوذ تا آخر اسم است چه مراد لفظ است
چنانچه شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در اول مبحث مفعول مطلق گفته که ضرب با عتبار انه
مقول القائل بفعل بل هو اسم لان المراد به اللفظ المقول حتی یختم السوره هر دو اینجا کلام امام جعفر
صادق علیه السلام است و ضمیر مستتر راجع با امام محمد باقر ع است یختم منصوب و مرفوع میتواند
بود الثبات صد فرود آوردن و مراد اینجا مبنی است المرصوص مستحکم ماخوذ است از رصاص
بفتح را یعنی قدر مشترک میان سرب و قلعی گویا که آن از رصاص ساخته شده یعنی خدایا
ای صاحب کل اختیار شعر صاحب حرمت و صاحب کل اختیار بی الحرام بودن و احرام
برسان محمد را و آل محمد را از جانب من سلام خدایا بدرستی که من پناه بیکرم بزره
تو مستحکم است و پناه بیکرم بفراهم آوردن تو جمیع اسماء حسنی را یا نگاهبان تو از آنکه
میرانی مرا بر حالت فرو رفتن در آب یا سوختن یا مانند چیزی در حلق یا قصاص یا محبوس
کردن یا زهر دادن یا افتادن در چاهی یا بر حالی که ماکول درنده باشم یا بر حالت مردن
ناگاه آمدن ملک الموت یا بر حالی که یا چیزی از انواع مرگهای آزرده کردن باشم غیر
آنکه مذکور شد و لیکن بمیران مرا بر بستر من در فرمان برداری تو و فرمان برداری رسول
تو ص بر حالی که دریافته باشم حق را غیر بیجا و ز از حق باشم یا در صفی که مدح کردی ایشان را در
کتاب تو در سوره الصف که گویا که ایشان دیوار بند که از رصاص ساخته شده پناه
میدهم خودم را و فرزندانم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ
برب الفلق تا آنکه آخر کند آن سوره را که من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب
و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و پناه میدهم خودم را و آنچه را
که روزی کرده مرا صاحب کل اختیار من بقل اعوذ برب الناس تا آنکه آخر کند آن سوره را

که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس
۱۹ و یقول الحمد لله عدد ما خلق و الحمد لله مثل ما خلق و الحمد لله ملاء
ما خلق و الحمد لله مداد کلماته و الحمد لله زنة عرشه و الحمد لله رضا نفسه
و لا اله الا الله الحلیم الکریم و لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات و الارضین و ما بینهما و رب العرش العظیم اللهم انی اعوذ
بک من درک الشقاء و من شماتة الاعداء و اعوذ بک من الفقر و الوقر
و اعوذ بک من السوء المنظر فی الاهل و المال و الولد و یصلی علی محمد و آل محمد
عشر مرات شرح یقول بصیغه مضارع غایب و ضمیر راجع با امام محمد باقر علیه السلام مرفوع و معطوف
بر یقول است در سابق عدد و نظایر آن منصوبست بنیابت مفعول مطلق لیکن در بعضی و
حرف جر مقدر است مثل آنکه عدد بتقدیر حمدا بعدد است و مداد بتقدیر حمدا کمداد است الملاء
بکسر میم و الف ممدوده جمع ملء بکسر میم و سکون لام و همزه چندبرابر آنکه ظرف گنجایش
آن داشته باشد چون پر شود و المداد بکسر میم و تخفیف دال بی نقطه و الف و دال بی نقطه
مرکب که بآن خط نوشته میشود و مداد کلماته اشاره است بقول الله تعالی در سوره الکهف
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا
در سوره لقمان و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله الزنة بکسر زای با نقطه و تخفیف نون هموزن مراد بالعرش هر دو جا قرانست
که محل دیوان الهی میان خلایق یا جمیع مخلوقاتست که تخت پادشاهی الله تعالی است
رضا بکسر را و الف مقصوره بمعنی مرضی است الفقر بفتح فا و سکون قاف و را بی نقطه
بالغه در جمل مردمان الوقر بفتح واو و سکون قاف و را بی نقطه کینه و دشمنی که از جهل مردمان

بهم رسد و میتواند بود که مراد بفقر تنکدستی در معرفت حق و مراد بوقر کری از شنیدن حق باشد
یا مراد بفقر تهی دستی از مال و بوقر ثقل از کثرت عیال باشد و بعضی بصیغه مضارع غایب
و ضمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلم عطف بر یقول است یعنی و میکفت حمد الله راست حمدی
بعدد آنچه آفریده و حمد الله راست حمدی مانند آنچه آفریده در عظمت و حمد الله راست
چندین برابر آنچه آفریده و حمد الله راست حمدی مانند مرکب کلمات او که بانبیا وحی کرده
و نزد ائمه معصومین محفوظست و حمد الله راست حمدی هموزن عرش او و حمد الله راست حمدی
مرضی عرش و منتهی مستحق عبادت نیست مکر الله بردبار صاحب کرم و نیست مستحق عبادتی مکر الله بلند مرتبه
بزرک تنزیه او از هر عیب و قبیح میکنم تنزیه الله که اوست صاحب کل اختیار آسمانها و زمینها
و آنچه میان آن دو است و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرک است خدایا بدرستی که من
پناه میکیرم بتو از بدبختی و عداوت و پناه میکیرم بتو از بدی نکاه بسوی اهل و مال و فرزند
و درود مفرستادن بر محمد و آل محمد ده بار چهاردهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلٰم قَالَ مَا مِنْ
عَبْدٍ یَقُولُ اِذَا اَصْبَحَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا وَ سُبْحَانَ
اللّٰهِ بُکْرَةً وَ اَصِیلًا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ کَثِیرًا لَا شَرِیکَ لَهُ وَ صَلَّی اللّٰهُ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اِلَّا ابْتَدَرَهُنَّ مَلَکٌ وَ جَعَلَهُنَّ فِی جَوْفِ جَنَاحِهِ وَ صَعِدَ بِهِنَّ
اِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَتَقُولُ الْمَلٰئِکَةُ مَا مَعَکَ فَیَقُولُ مَعِی کَلِمَاتٌ قَالَهُنَّ رَجُلٌ
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ هِیَ کَذَا وَ کَذَا فَیَقُولُونَ رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ قَالَ هٰؤُلَاءِ الْکَلِمَاتِ وَ غَفَرَ
لَهُ شرح کبیرا بباء منقوطه صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر تکبیرا کبیرا و عامل مفعول
مطلق مضمون جمله است چه الله اکبر یعنی اکبر الله است هر یک از بکرة بضم باء منقوطه و سکون
کاف و راء منقوطه و اصیلا بفتح همزه و کسر صاد منقوطه و سکون یاء دو نقطه در پایین منصوبست
بر ظرف زمان و عامل آن مضمون جمله است چه سبحان الله بمعنی اسبح لله است کثیرا بثاء سه نقطه صفت
مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حمدا کثیرا الا ابتدر بباء منقوطه و دال منقوطه مصدر باب افتعال
و اکرمتنی خبری بشتاب فی جوف جناحه کنایتست از عزیز داشتن او آن کلمات را السماء الدنیا
اینجا عبارتست از آسمان نزدیکتر بما یا عبارتست از آسمان پست تر و حاصل هر دو یکیست
و مراد آسمان قمر است و این منافات ندارد با آنکه السماء الدنیا در سورة الصافات
عبارت باشد از آنکه فوق سبع سموات است چنانچه بیان میشود در کتاب الصیام در شرح
حدیث سیوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است شرح روایتست از امام محمد باقر ع
کفت که نیست هیچ بنده که کوید چون بصبح رسد پیش از طلوع آفتاب که الله تعالی بزرکترست
تکبیری بزرک و تنزیه میکنم تنزیه الله تعالی در اول روز و آخر روز و سپاس الله راست که
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است سپاسی بسیار نیست شریکی او را در این تکبیر و تسبیح و تحمید
و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او مکر آنکه ربوده آن کلمات را فرشته و کرد آنها را در
میان بال خود و بالا برد آنها را بسوی آسمان نزدیکتر بما پس میکویند فرشتکان آن
آسمان که چیست با تو پس میکوید که با منست کلماتی که کفته آنها را مردی از مؤمنان و
آنها چنین و چنین است پس آن فرشتکان میکویند که رحمت کناد الله تعالی کسی را که کفت
آن کلمات را و آمرزاد کناهان برای او اصل قَالَ وَ کُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ قَالَ لِاَهْلِهَا
مِثْلَ ذٰلِکَ فَیَقُولُونَ رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ قَالَ هٰؤُلَاءِ الْکَلِمَاتِ وَ غَفَرَ لَهُ حَتّٰی یَنْتَهِیَ
بِهِنَّ اِلٰی حَمَلَةِ الْعَرْشِ فَیَقُولُ لَهُمْ اِنَّ مَعِی کَلِمَاتٍ تَکَلَّمَ بِهِنَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
وَ هِیَ کَذَا وَ کَذَا فَیَقُولُونَ رَحِمَ اللّٰهُ هٰذَا الْعَبْدَ وَ غَفَرَ لَهُ انْطَلِقْ بِهِنَّ اِلٰی
حَفَظَةِ کُنُوزِ مَقَالَةِ الْمُؤْمِنِینَ فَاِنَّ هٰؤُلَاءِ کَلِمَاتُ الْکُنُوزِ حَتّٰی تَکْتُبَهُنَّ فِی دِیوَانِ الْکُنُوزِ

[illegible]

شرح منتهی مرفوع است تقدیر البقرته فیقولون مراد حملة العرش ملایکه است از جمله حاملان عرش
که بیان شده مفصلا در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیستم که باب العرش والکرسی است حتی
تکتبهن تا آخر کلام امام است وتکتبهن بصیغه غایبه مرفوعست یعنی امام گفت که وهربار که گذشت
باسمانی گفت اهل آن آسمان از اهل آنکه گفت اهل آسمان اول را بس اهل آن آسمان میگویند که رحمت
کناد الله تعالی کسی را که گفت این کلمات را وآمرزاد برای او گناهان او را تا آنکه میرسانند آن کلمات را
بسوی ملایکه حاملان عرش پس میگویند حاملان ابر رستی که با من چند کلمه است تکلم کرده با آنها مردی از
مؤمنان وآنها چنین وچنین است پس حاملان عرش میگویند که رحمت کناد الله تعالی این بنده را
وآمرزاد برای او گناهان او را وانه میسازد آنها را بسوی حافظان گنجهای گفته مؤمنان چه بدرستی
که آنها کلمات گنجهاست تا آنکه حافظان گنجها مینویسند آن کلمات را در دفتر گنجها یازدهم
اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَصْبَحْتَ فَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ وَذَرَاْتَ وَبَرَاْتَ فِی بِلَادِكَ وَعِبَادِكَ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ
بِجَلَالِكَ وَجَمَالِكَ وَحِلْمِكَ وَكَرَمِكَ كَذَا وَكَذَا شرح ذرأت بذال با نقطه ورا
بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است الذرء آفریدن چیزی بعنوان کثرت برأت
بباء یکنقطه ورا بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی مخاطب باب منع است البرء آفریدن چیزی بعنوانی
که اسم جامد محض شریک نباشد میان آفریننده وآفریده الجلال بفتح جیم مصدر باب ضرب بری
بودن از نقصان در صفات ودر افعال کذا وکذا کنایت از مطلبها یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که چون بصبح رسیدی پس بگو که خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از بدی
آنچه آفریدی وبسیار آفریدی وبی شائبه تجوز آفریدی در شهرهای خود وبندگان خود
خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله عظمت تو ونیکی تو وبردباری تو وبخشندگی تو

چنین حاجت را وچنین حاجت را دوازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ كَانَ یَقُولُ اِذَا اَصْبَحَ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ ثَلٰثًا اللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ
مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ تَحْوِیلِ عَافِیَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ
وَمِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِی اللَّیْلِ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ
وَبِعَظِیمِ سُلْطَانِكَ وَبِقُدْرَتِكَ عَلٰی خَلْقِكَ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ شرح فجاءة بضم فاء وجیم
والف وهمزه مصدر باب علم ومنع است ما سبق عبارت از شرّی است مثلا که بدیش از نا اهل از
کسی سر زند چنانچه گویا که نداسته صادر شود ودر آنچه می آید در حدیث سیام این باب بجای
فی اللیل فی الکتاب است وتحقیق طلب متعلق بماضی می آید در شرح حدیث بیست ویکم این باب
ثم سل عطفست بر جمله که مفهوم میشود از سابق توجه مقصود از نقل گفته امیر المؤمنین علیه السلام امر
مخاطبست بگفتن آن شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که علی صلوات الله علیه میگفت
چون بصبح میرسید که تنزیه از هر نقصان وقبیح میکنم تنزیه پادشاهی که بغایت پاکیزه از
هر نقصان وقبیح است این را سه بار میگفت وبعد از آن میگفت که خداوندا بدرستی که من پناه
میگیرم بتو از بر طرف شدن نعمت تو واز گردانیدن تو فراغت را که بمن دادی
واز ناگاه آمدن بلای تو واز دریافتن عاقبت بخری مراد در آخر عمر واز بدی آنچه پیش
از فکر از من سر زده باشد در شب خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله بی نیکی پادشاهی
تو وسختی توانایی تو وبوسیله بزرگی تسلط تو بر خلایق وبتوانایی تو بر آفریدن تو هرچه را
که خواهی این را بگو وبعد از آن طلب کن حاجت خود را سیزدهم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ
قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ عِنْدَ الْمَسَاءِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ

وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ قُلْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ قَالَ
اِنَّ بِيَدِهِ الْخَيْرَ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا اَقُولُ لَكَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَاَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَحِينَ تَغْرُبُ عَشْرَ مَرَّاتٍ شرح بعضی مردمان خیال می‌کنند
که من القول اینجا تتمه آیتست و حال آنکه ابتدای کلام امام است اگرچه آن لفظ موافق لفظ
تتمه آیتست چه در سوره اعراف چنین است ودون الجهر من القول بالغدو والآصال
ولا تکن من الغافلین پس در آیت نقل اقتصار بیشتر از خیال ایشان شده و من القول
اینجا خبر مبتداست و لا اله الا الله تا آخر مبتداست چه مراد لفظ است و اعوذ بالله السمیع العلیم
اقتصاری است و تتمه آن می‌آید در حدیث سی و یکم این باب و اقتصار در اینجا مثل اقتصار
در ذکر سابق است برای تنگی وقت مخاطب و میتواند بود که مثل اقتصار در نقل آیت باشد
و تتمه را باید گفت شرح روایتست از علاء بن کامل گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت آیت سوره اعراف را که و یاد کن صاحب کل اختیار خود را در دل خود از روی زاری
و ترس و آهسته از جمله سخن در اوائل روز و اواخر روز و مباش از غافلان از ذکر الهی و میگفت
این را که از جمله سخنی است که باید گفت نزدیک شام لا اله الا الله تا قدیر برای گفت که گفتم
بیده الخیر مراد اینست که این نیز جزو ذکر است مع شیء زاید چنانکه گذشت در حدیث اول باب
سی و نهم پس چرا نگفتی امام گفت که هر چیزی که بدست قدرت اوست خیر است بنحوی که این
حق است لیکن بگو چنانکه میگویم برای تو ده بار مراد اینست که اقتصار کردم برای علم من
بتنگی وقت تو بسبب کثرت عیال و ضیق معاش تو و نظیر این می‌آید در حدیث سی و دوم
این باب و ازین ظاهر میشود که ترک این ذکر در صباح نیز برای تنگی وقتست و بگو که پناه میبرم
بالله تعالی که بغایت شنوا و بغایت داناست وقتی که طلوع کند آفتاب و وقتی که غروب کند

ده بار مراد اینست که ذکر سابق مقدم بر غروب است و این در وقت غروب و طلوع است هجدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال تقول بعد الصبح الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح
ثلث مرات اللهم افتح لی باب الامر الذی فیه الیسر والعافیة اللهم
هیّئ لی سبیله وبصّرنی مخرجه اللهم ان کنت قضیت لاحد من خلقک
علی مقدرة بالشر فخذه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن
شماله ومن تحت قدمیه ومن فوق راسه واکفنیه بما شئت وکیف
شئت شرح مراد بصباح بفتح صاد صبح صادقست که پهن است در افق شرقی فالق الاصباح
در سوره انعام است و مراد با صباح بکسر همزه صبح کاذبست که مانند دم گرگ است و مصدر
اینجا مستعمل در معنی اسم فاعل شده چه اصباح در اصل بمعنی مقارن صبح صادق بودنست مثل اغداد
و راغد البعیر که بمعنی مقارن غده بودنست و مراد بمقارنت اینجا اتصالست و تتمه بیان فالق
الاصباح می‌آید در شرح حدیث بیست و سوم مرات مفعول مطلق تقول است للامر بفتح همزه
و کسر میم و را منقطه بمبارک و سکون میم جز عمده و بر هر تقدیر مراد اینجا زنقدست که برای هر نفعی
خرج میتواند شد چه بفتح با ضم میم اسم مکانست از باب نصر یا باب افعال و ضمیر راجع بامر است
ادخال گفت در میان ان شرطیه که ناقل فعل ماضی بمستقبل است و بیان فعل ماضی برای برگردانیدن
فعل ماضی بجای خود است المقدرة بفتح میم و سکون قاف و ضم و فتح و کسر دال منقطه توانائی
یا در بالشر برای ملابست و ظرف صفت مقدر است شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت میگوئی بعد از صبح صادق که سپاس صاحب کل اختیار صبح صادق راست شکافنده صبح کاذب را سپاس
سه بار بعد از آن میگوئی که خدایا بگشا برای من در هر کاری را که در آنست آسانی و فراغت خدایا مهیا
کن برای من راه آن هر کار را و بشناسان مرا محل خروج آن خدایا اگر حکم در حق آن شود یا در معصیت

طوع شود یا اسراف در خرج شود خدایا اگر در زمان سابق قضا و قدر کرده باشی برای یکی از مخلوقان
توانی را که بر من قدرت داشته باشد یا قصدی بدی با من پس گرفتار کن او را از پیش او
و از پس او و جانب راست او و جانب چپ او و از پایین دو پای او و از بالای سر او
و از من دفع کن او را به وسیله که خواستی و از هر راهی که خواستی و هر روشی که خواستی
نوزدهم ل عن ابی جعفر ع قال من قال اذا اصبح اللهم انی اصبحت فی ذمتک
وجوارک اللهم انی استودعک دینی ونفسی ودنیای وآخرتی واهلی ومالی
واعوذ بک یا عظیم من شر خلقک جمیعا واعوذ بک من شر ما یبلس به
ابلیس وجنوده اذا قال هذا الکلام لم یضره یومه ذلک شیء واذا
امسی فقاله لم یضره تلک اللیلة شیء ان شاء الله ش الذمه بکسر ذال
بنقطه و تشدید میم عهد و مراد اینجا عهد الهی است در هر شریعتی که مردمان بر وی ظن نکنند الجوار
بکسر جیم و را بنقطه پناه دادن کسی را که وفا بعهد کرده باشد یبلس بیا بنقطه و سین بنقطه
بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است الابلاس ساکت و ملزم شدن کسی در وقت اتمام
حجت بر او و ناامید شدن از رحمت الهی و هر دو اینجا مناسب است و بنابر اول ما موصوله است
عبارت از اتمام حجت الهی در قیامت بر کسی است و با در به برای سببیت و بنابر دوم ما موصوله
عبارت از اتمام حجت آتش جهنم است میتواند بود و با در به بمعنی فی میتواند بود و بر تقدیر
ازان ماخوذ است ابلیس که نام عزازیل است جنوده عبارت از مجرمان انس و جن است
چنانچه گفته در سوره روم و یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون اذا قال هذا الکلام تکرار مضمون
من قال اذا اصبح است برای طول فاصله ش روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که گفت
چون بصبح رسید که خدایا به رستی که من بصبح رسیدم در پیمان تو و در پناه تو خدایا به رستی که من

بسپارم

که من بسپارم بتو دین خود را و خودم را و دنیای خود را و آخرت خود را و متعلقان خود را
و مال خود را و پناه میگیرم بتو ای بزرگ از شر مخلوقات تو همگی و پناه میگیرم بتو از شر آنچه
در روز قیامت حیران در جواب و ساکت میشوند بسبب آن ابلیس و لشکرهای او چون گفت
این سخن را ضرر نمیکند او را آن روز چیزی و چون بشام رسید پس گفت آن مضمون را یا بنفع
که بجای اصبحت امسیت گفت ضرر نمیکند او را در آن شب چیزی انشاء الله بیستم ل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال اذا صلیت المغرب والغداة فقل بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبع مرات فانه من قالها لم یصبه
جذام ولا برص ولا جنون ولا سبعون نوعا من انواع البلاء ش ضمیر قالها راجع
بسبع مرات است مفعول مطلق است و مفعول به محذوف است برای ظهور و میتواند بود که راجع بکلمات
باشد و مفعول به باشد و مفعول مطلق محذوف باشد برای ظهور ش روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت که چون گذاردی نماز شام و نماز صبح را پس بگو با نفع که بعد از هر کدام آنها علیحده بگو که
ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان بمومنان است نیست تجدید کی عزم کسی از کاری
و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله الهی که بلند مرتبه است هفت بار بگو چه به رستی که
شان این است که هر که گفت آن کلمات را بر گوز داد او را خوره و نه لکه پیسی و نه دیوانگی و نه
هفتاد قسم از همه اقسام بلا مراد تتمه هفتاد است که شصت و هفت است چنانکه ظاهر میشود
در حدیث بیست و نهم این باب ا ل قال تقول اذا اصبحت وامسیت الحمد لله
لرب الصباح الحمد لفالق الاصباح مرتین الحمد لله ذهب باللیل بقدرته وجاء
بالنهار برحمته ونحن فی عافیته وتقرأ آیة الکرسی وآخر الحشر وعشر آیات
من الصافات وسبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا
وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض
بعد موتها وکذلک تخرجون سبوح قدوس رب الملائکة والروح
سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی
وارحمنی وتب علی انک انت التواب الرحیم ش تفسیر صبح و اصباح بکسر همزه گذشت
در شرح حدیث هجدهم این باب مرتین مفعول مطلق یقول است باعتبار ما بعد و مراد از
الحمد لله الذی تا آخر آنست که دو بار می باید گفت که هم در صبح و هم در شام میباید گفت بخلاف
الحمد لله رب الصباح تا آخر که آنرا یکبار می باید گفت بانجه که مخصوص وقت صبح است و در
متنست پس منافات ندارد با حدیث هجدهم که دلالت بر سه بار دارد و مخفی نماند که در شام
بجای ذهب باللیل بقدرته و جاء بالنهار میباید گفت ذهب بالنهار بقدرته و جاء باللیل
در آیات سوره روم چند احتمالست از انجمله انکه فا در فسبحان برای تفریع بر سابق است که
دران مذکور شده که مکذب آیات الله که عبارت از ائمه عالمین بجمیع احکام است فسبحان منصوب
باغراست بتقدیر فالزموا سبحان الاسماء رسیدن بغروب آفتاب یعنی نزدیک شدن بان
الاصباح رسیدن بطلوع آفتاب وله الحمد فی السموات والارض جمله حالیه است و اشارتست
بانکه تسبیح با حمد میباید گفت چنانکه در سوره ق که وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب
واو در وعشیا بمعنی مع است چنانکه می آید در حدیث سی و یکم یا برای عطف بر حین تمسون است
و مراد اول وقت غروبست الاظهار رفتن براه که در بر ولست و مراد اول وقت طلوع
آفتابست تخصیص این اوقات اربعه برای انست که مرکب از انها دو ساعت غفلت
فلا تعین چنانکه مذکور شد در حدیث دوم این باب بنی بودن رحمت بر غضب بچند وجه است

اول انکه

انکه نعمت چشم و گوش و مانند انها سابقست بر تکلیف و غضب بعد از تکلیف می باشد دوم انکه
راه رحمت آسانتر و سهلتر است از راه غضب چنانکه گفته اند در تفسیر آیت سوره البقره
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت و چنانکه بعض عبادات سهل کفاره گناهان فاعلش
و منوبان فاعلش میشود مثل انچه که می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب
سیزدهم که باب فضل القرآنست سیوم انکه امام رحمت و هدایت ادپیش گرفته بر امام
غضب و ضلالت باعتبار کمال وضوح برهان حقیقت اول و بطلان دوم از شواهد ربوبیت
و محکمات کتب الهی که در انها امر به پیروی علم و نهی از پیروی ظن صریح شده چنانکه گفته
در سوره مایده که ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون
و باعتبار انکه هیچ امامی که باطل باشد دعوی امامت نکرده و نخواهد کرد مگر وقتی که پیش از ان
وقت و در ان وقت امام حق باشد چنانکه آدم علیه السلام و اوصیای او پیش از دعوی اولا
قابیل امامت را بودند   امام گفت که و میگویی چون بصبح رسیدی و بشام رسیدی
در صبح انرا که سپاس ار صاحب کل اختیار صبح صادقست و سپاس از شکافنده صبح کاذبست
هم در صبح و هم در شام و سپاس از الله تعالی که برد شب را بتوانائی خود و آورد روز را
بمهربانی خود با خلایق بر حالی که در فراغت ایم و میخوانی آیة الکرسی را که الله لا اله
الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع
کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و میخوانی آخر سوره حشر را که هو الله
الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم و میخوانی
بود که دو آیت سابق بر این را نیز باید خواند یعنی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة

هو الرحمن الرحيم ديگرى هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز
الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون و ميتواند بود كه دو آيت لى براى اظهار را نيز بايد خواند
يكى لا يستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون و ديگرى لو
انزلنا هذا القران على جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الامثال نضربها
للناس لعلهم يتفكرون و بخواند ده آيت را از سوره الصافات كه و الصافات
صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ان الهكم لواحد رب السموات
والارض و ما بينهما الرحمن و رب المشارق انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب
وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملا الاعلى و يقذفون من كل جانب
دحورا و لهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب و ميتواند
بود كه مراد سواى بسمله باشد يا يعنى كه بسمله را نيز بايد خواند تا مجموع يازده آيت باشد
توضيح اين آيات ميشود در كتاب الصيام در شرح حديث سيوم باب فى ليلة القدر كه باب
شصت و نهم است و بخواند آخر سوره الصافات را كه سبحان ربك تا العالمين و بخواند
از سوره الروم سه آيت را كه فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون پس ملازم باشيد
تنزيه الله تعالى را از شريك و مانندان وقتى كه نزديك ميشويد بغروب آفتاب و وقتى
كه نزديك ميشويد بطلوع آفتاب وله الحمد فى السموات والارض و عشيا و حين تظهرون
بر ما تنزيه كنيد نيز بعد از غروب آفتاب و وقتى كه از منتزلها بيرون مرويد يخرج الحى
من الميت و يخرج الميت من الحى و يحى الارض بعد موتها و كذلك تخرجون بيرون
مى آورد زنده را از مرده مثل اخراج مؤمن از پدر كافر و بيرون مى آورد مرده را
از زنده مثل اخراج كافر از پدر مؤمن و زنده مى كند زمين را در بهار مثلا بعد از مردن

آن

آن در قبرستان مثلا و همچنان بيرون خواهيد آمد از قبرها و ميگويى اين را كه بغايت منزه از
عيب و بغايت پاكيزه است صاحب كل اختيار ملائكه و باعث زندگى كه نازل شده بر رسول
و ائمه اهل بيت او عليهم السلم چنانچه بيان شد در كتاب الحجه در باب پنجاه و ششم كه باب ان الروح
التى يسددالله بها الائمة عليهم السلم است پيش گرفته رحمت تو بر غضب تو نيست مستحق عبادتى
مگر تو تنزيه ميكنم تنزيه لايق تو بدرستى كه من ستم كردم خود را بمعصيت پس بنا بر اين اقرار
بيامرز مرا و رحم كن مرا و بازگشت برحمت كن بر من بدرستى كه تو و بس بغايت بازگشت
كننده مهربانى حديث يكم و چهل عن ابى عبد الله ع اللهم لك الحمد احمدك و استعينك
وانت ربى وانا عبدك اصبحت على عهدك و وعدك و اومن بوعدك
واوفى بعهدك ما استطعت ولا حول ولا قوة الا بالله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اصبحت على فطرة الاسلام وكلمة
الاخلاص وملة ابراهيم ودين محمد على ذلك احيى واموت ان شاء الله اللهم
احينى ما احييتنى وامتنى اذا امتنى على ذلك وابعثنى اذا بعثتنى
على ذلك ابتغى بذلك رضوانك واتباع سبيلك اليك الجات ظهرى واليك
فوضت امرى ال محمد ائمتى ليس لى ائمة غيرهم بهم اتم و اياهم اتولى وبهم
اقتدى اللهم اجعلهم اوليائى فى الدنيا والاخرة واجعلنى اوالى اولياءهم
واعادى اعداءهم فى الدنيا والاخرة والحقنى بالصالحين وآبائى معهم
شرح اوفى از باب تفعلت براى مبالغه و اشارتست بآيت سوره والنجم وابرهيم الذى وفى
مى آيد در حديث سى و ششم و ميتواند بود كه از باب افعال باشد عهدك عبارتست از نهى از
پيروى ظن چنانچه گفته در سوره اعراف كه الم يوخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق

ما دمت استطعت یعنی ما دام است و متعلق بدیک از ادمن و ادنی است الاستطاعه وسعت در قدرت
چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب الاستطاعة فطرة الاسلام عبارتست از خلقتی که مقتضی
اقرار بربوبیت است چنانکه گفته در سورهٔ روم فطرة الله التی فطر الناس علیها کلمة الاخلاص عبارت
از قول لا اله الا الله است ملة ابراهیم عبارت از اصول دین است که محفوظست در هر شریعتی و
نسبت آن با براهیم برای شهرت او بآنست چنانکه گفته در سورهٔ انعام که انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض باحرز دین محمد عبارت از احکام شرعیه است که مختلف میشود
باختلاف شرایع انبیا ما در ما احییتنی یعنی ما دام است انتهی استیناف بیانی است برای
اینکه آنچه مذکور شد وقتی فایده میکند که محض ظاهر زبان نباشد بلکه وسیله رضای آلهی و اتباع سبیل مؤمنان
باشد که ترک پیروی ظن و اقتدا بامام عالم بجمیع احکام آلهی است ائتم بفتح همزه و کسر یا است
و اصل یا همزه بوده قلب شده قیاسا و قراءت عاصم و سایر کوفیان و ابن عامر ائمه بدو
همزهٔ اول مفتوح و ثانی مکسور خلاف قیاس است ائتم بفتح همزه والف بصیغهٔ مضارع معلوم متکلم
وحده از باب افتعالست و اصل الف همزه ساکنه بوده واو در و ابی معهم حالیه است
اگر گویی که طلب بودن بدران با صالحان طلب صلاح پدرانست در زمان ماضی چه بی آنکه
با صالحان نمی باشد و طلب آنچه گذشته در ماضی معقول نیست گویی که گذشته بر دو قسم است اول
آنچه تابع فعل مکلف نیست دوم آنچه تابع فعل مکلف است مثل اثبات افعال مکلفین در
بالوح محفوظ و مثل خلق سعادت و شقا برای هر مکلفی در وقت خلق طینت بعض مکلفان
از علیین و طینت بعضی از سجین و مانند اینها و طلب که گذشته نیز دو قسم است اول طلب وقوع
چیزی که معلوم باشد و چون آن در ماضی باطلست وجود چیزی که معلوم باشد عدم آن در ماضی
دوم طلب عدم یا وجود چیزی در ماضی که معلوم دائی نباشد و گویند که آن وجود یا عدم تابع

دعای داعی در وقتی که بعد از آنست باشد چنانچه تحقیق شد در حدیث نهم باب سیوم که الله تعالی میدان
داند که در فلان وقت شخصی فلان دعا خواهد کرد پس از آن وقت منافی مطلب او را بر طرف
می کند و چون داند که دعا نمیکند آن منافی مطلب را بر طرف نمیکند و طلب چیزی در ماضی
معقولست اگر از قسم اخیر باشد چه تابع چیزی هر چند که مقدم در زمان باشد برای خبر در حکم
مؤخر در زمانست از آن چیز و باین تحقیق ظاهر میشود صحت تعوذ از درک شقا چنانچه می آید
در حدیث سی ام این باب و صحت طلب محو اسم خود از دیوان اشقیا و اثبات
آن در دیوان سعدا در ام الکتاب چنانچه تحقیق آن می آید در شرح حدیث بیست پنجم این باب
و امثال اینها بسیار است در دعا بلکه بعد از تامل ظاهر میشود که جمیع دعا بلکه جمیع افعال اختیاریه
که برای نفع مترتب بر آنهاست از این قبیلست چه اثبات در قرآن متعلق بهر حادث
شده پس طلب و قصد چیزی در مستقبل از قبیل طلب عدم اثبات آنست در قرآن خلاف آن
چیز را روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در دعای صبح خدایا مملوک توست و کسب
سپاس میکنم ترا و طلب مدد میکنم از تو و تو صاحب کل اختیاری و من بندهٔ توام
بصبح رسیدم بر تصدیق پیمان تو و وعدهٔ ثواب تو مطیعانرا عمل میکنم بعد از این بمقتضای
وعدهٔ تو و بجا می آورم مقتضای پیمان ترا چندانکه استطاعت انها داشته باشم بتوفیق تو
و نیست بجید کی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله اکبری الله تعالی
تنهای بی شریکست که او را باشد استقلال در آن وسیله اکبری و گواهی میدهم که محمد بندهٔ
اوست و فرستادهٔ اوست بخلایق بصبح رسیدم بر خلقت اسلام و سخن اخلاص و ملت
ابراهیم و دین محمد بر آن خطرت و کلمه و ملت و دین زندگی میکنم و میمیرم اگر خواسته باشد
الله تعالی خدایا زنده دار مرا چندانکه زنده داشتی مرا و بمیران مرا چون میرانیدی مرا بران

وبرانگیز مرا چون برانگیختی مرا از قبر بیان اینکه طلب میکنم بآن رضای ترا و بروی ترا راه
که راه حج معصومین است بیان اینکه بتو پناه دادم پشت خود را و بسوی تو وا گذاشتم کار
خود را بیان آنکه آل محمد امامان منند نیستند برای من امامانی غیر ایشان ایشان را
امام خود میدانم و ایشان را دوست میدارم و ایشان را پیروی میکنم در احکام شریعت خدایا
بگردان ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت و بگردان مرا چنین که دوست میدارم
دوستان ایشان را و دشمن دارم دشمنان ایشان را در دنیا و آخرت و ملحق کن مرا در
روز مرگ بصالحان رجالی که بهتران من با ایشان باشند حدیث دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت له علمنی شیئا اقوله اذا اصبحت واذا امسیت
فقال قل الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره الحمد لله کما
یحب الله ان یحمد الحمد لله کما هو اهله اللهم ادخلنی فی کل خیر ادخلت
فیه محمدا وآل محمد واخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد
صلی الله علی محمد وآل محمد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
که گفتم او را تعلیم کن مرا چیزی که گویم آنرا چون بصبح رسیدم و چون بشام رسیدم پس امام
گفت که بگو که سپاس از الله است که میکند آنچه را که میخواهد یعنی که بعد از مشیت او چیز را
البته اراده و قدر و قضا تعلق بآن چیز میگیرد و پشیمانی و عجز در وی نیست و بیان اینها
شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء
الا بسبعة است و نمیکند آنچه را که میخواهد دیگری یعنی که گاهی بنده مشیت چیزی
میکند و مشیت الهی تعلق بآن نمیگیرد پس نمیکند آنرا حمد از الله است بر وجهی که دوست
میدارد الله تعالی که محمود شود بآن و حمد از الله است چنانکه او مستحق آن حمد است خدایا داخل

داخل کن مرا در خوبی که داخل کردی در آن محمد را و آل محمد را و بیرون کن مرا از هر بدی که بیرون کردی
از آن محمد را و آل محمد را درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد حدیث سوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال مهما ترکت من شیء فلا تترک ان تقول فی کل صباح ومساء اللهم
انی اصبحت استغفرک فی هذا الصباح وفی هذا الیوم لاهل رحمتک وابرأ
الیک من اهل لعنتک اللهم انی اصبحت ابرأ الیک فی هذا الیوم وفی
هذا الصباح ممن نحن بین ظهرانیهم من المشرکین ومما کانوا یعبدون
انهم کانوا قوم سوء فاسقین اللهم اجعل ما انزلت من السماء الی الارض
فی هذا الصباح وفی هذا الیوم برکة علی اولیائک وعقابا علی اعدائک
اللهم وال من والاک وعاد من عاداک شرح مهما بفتح میم و سکون ها اسمی است
یعنی هر کدام و متضمن معنی شرطست و منصوبست محلا و مفعول ترکت است من بیانیه است برای
بیان مهما و افاده این میکند که عمومی که مفهوم میشود از مهما در شیء مطلق است نه در ضمن مخصوص
و ازین کمال اهتمام بآن دعا مفهوم میشود و مراد بشیء دعای غیر فریضه است در شام بجای اصبحت
امسیت می باید گفت و بجای فی هذا الصباح وفی هذا الیوم فی هذا المساء وفی هذه اللیلة می باید گفت
مراد برحمتک امام عالم بجمیع احکام است و مراد بلعنتک امام ضلالت چنانکه گفته در سوره
اعراف که عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء ورحمتی وسعت کل شیء فاکتبها للذین یتقون
من موصوله است عبارت از خلفای ثلثه و امثال ایشانست و در بعضی نسخ است ظهرانیهم بفتح
ظا با نقطه و سکون ها و فتح را بی نقطه و الف و فتح نون و سکون یا دو نقطه در پایین و ضمیر راجع
بمن موصوله است و حقیقت این آنست که ظهر بفتح ظا و سکون ها بمعنی پشت مستعمل میشود و مراد
اینجا یا معاونت که پشت و پناه متبوع می باشند و زیادتی الف و نون برای مبالغه است و الحاق

والحاق علامت تثنیه برای تاکید است مثل لبیک و سعدیک و این ماخوذ است ظهرانیهم بمعنی وسطهم
چه جمعی از آنها که در وسط میباشند پشت جمعیند که در اطرافند و جایز است بحسب عربیت
که ظهرانیهم بکسر نون و تشدید یاء مکسوره باشد و منسوب بظهر باشد مثل وحدانی که منسوب
بوحد است و حاصل هر دو یکیست من در من المشرکین تبعیضیه است یا بیانیه است و بهر
تقدیر حال از من موصوله است یا حال از ظهرانیهم است ما در بما کانوا عبارت از حب
و مانند آنست و اشارتست باینکه خلفای ثلثه از حب ریاست برگشته بوده اند و ضمیر کانوا
راجع بمن موصوله است یعبدون بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر راجع بمن موصوله است
ضمیر انهم کانوا راجع بمن موصوله است و این جمله استینافیست برای بیان وجه برائت
سوء بفتح سین و سکون واو مصدر باب نصر است بمعنی آزرده کردن شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر کدام را ترک کنی از چیزی که دعای نافله باشد پس ترک مکن
آنرا که گویی در هر صبح و شام که خدایا بدرستی که من بصبح رسیدم بر حالیکه طلب آمرزش میکنم
از تو درین صبح و درین روز برای اهل رحمت تو که شیعه امامیه باشند و بیزارم بسوی تو
از اهل لعنت تو که مخالفان شیعه امامیه باشند خدایا بدرستی که من بصبح رسیدم بر حالی
که بیزارم بسوی تو درین روز و این صبح از جمعی که ما شیعه امامیه در میان تابعان ایشانیم
از مشرکان و از آنچه میپرستیدند آن جمع از ما بدرستی که آن جمع بودند جمعی آزرده کنندگان
اولیای آلهی سرکشان از حکم آلهی خدایا بگردان آنچه را که نازل کردی از آسمان بسوی
زمین درین صبح و درین روز مبارک بسیار نفع بر دوستان تو و عذاب بر دشمنان
تو خدایا دوستی کن با کسی که تابع حکم تو شد و دشمنی کن با کسی که دشمنی با تو کرده تابع
آن جمع شد اصل اللَّهُمَّ اخْتِمْ لِي بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ

اللهم

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ إِنَّكَ تَعْلَمُ
مُنْقَلَبَهُمْ وَمَثْوَاهُمْ اللَّهُمَّ احْفَظْ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ بِحِفْظِ الْإِيمَانِ وَانْصُرْهُ نَصْرًا
عَزِيزًا وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَاجْعَلْ لَهُ وَلَنَا مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا
شرح مراد بوالدین اینجا مرد و زنی است که استاد اینکس باشند در تعلیم دین حق خواه
پدر و مادر نسبی باشند و خواه نه مراد بمومنین است اینجا جمعی از شیعه امامیه که پیروی ظن نکردند
اصلا و دو تعبیر از ایشان شده در یک آیت سوره مومن اول الذین امنوا دوم الذین
تابوا واتبعوا سبیلک و مراد بمسلمین اینجا اعم از ایشان و از جمعی است از شیعه امامیه
که بسبیل بدرت و بی اضطرار گاهی پیروی ظن کرده اند و تعبیر از ایشان شده در آیت سوره
مومن که من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم و بیان شد در کتاب الایمان والکفر
در شرح حدیث پنجم باب التوبه که باب صد و نودم است منقلب بفتح لام مصدر میمی است
و ضمیر راجع بمسلمین است یا راجع بمجموع مومنین و مسلمین است و مراد دو گردیدن
ایشان از اماله لغت مثوی مصدر میمی باب علم است الثوا بفتح ثاء سه نقطه و الف
ممدوده ایستادن بسیار در مقامی و مراد ماندن در تصدیق امام حق بحفظ الایمان
بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی خدایا تمام کن برای من با ایمنی و ایمان
هر وقت که طلوع کند آفتابی یا غروب کند یا بمعنی که چون طلوع کند تا آخر روز با امن
و ایمان باشم و چون غروب کند تا آخر شب با امن و ایمان باشم خدایا بیامرز گناهان
برای من و برای مادر و پدر من و رحمت کن مادر و پدر مرا در برابر آنکه تربیت کردند
مرا در حینی بر حالی که کوچک بودم خدایا بیامرز گناهان برای مومنین و مومنات

وسلمین ومسلمات زنده کانی از جمله ایشان ومردکان بهرکسی که تو میدانی رو کردان ایشانرا
ازباطل ومانند ایشان ابرحق خدایا نگاهدار امام مسلمین را بنگاه داری تو امامانرا ومددی
کن اورا مددی بی تنک وکشاده کار کن برای او کشادی آسانی وبکردان برای او وبرای ما
از نزد تو تسلطی که منصور باشد از جانب تو **اصل** اَللّٰهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا
وَالْفِرَقَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلٰى رَسُولِكَ وَوُلَاةَ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِكَ وَالْأَئِمَّةِ
مِنْ بَعْدِهِ وَشِيعَتِهِمْ وَأَسْأَلُكَ الزِّيَادَةَ مِنْ فَضْلِكَ وَالْإِقْرَارَ
بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ وَالْمُحَافَظَةَ عَلٰى مَا أَمَرْتَ
بِهِ لَا أَبْتَغِي بِهِ بَدَلًا وَلَا أَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا **شرح** فلانا وفلانا عبارت
از دو کس مخصوص نیست بلکه کنایتست از رؤسای ضلالت مثل خلفای ثلثه ومیتواند بود که عبارت
از شیخین مخالفان باشد والفرق منصوب ومعطوف بر فلانا است المختلفه بکسر لام وفا دا
وعلی برای اضرار است یعنی جمعی که از روی بروی ظن باهم اختلاف در مسایل کردند
مثل حنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه وآن دشمنی با رسول وائمه وشیعه است یا بفتح
وعلی صله مختلفه است یعنی جمعی که افترا بر رسول وائمه وشیعه کردند در نقل مدایح خلفای
خود ومذمت مخالفان ایشان وولاة مجرور ومعطوف بر رسولک است والائمه
مجرور ومعطوف بر ولاة است بعطف تفسیر من بعده نیز است وشیعتهم مجرور ومعطوف
بر رسولک است الزیاده زیاده شدن وزیاده کردن ومراد اینجا معنی اولست من برای
سببیت است فضلک اشارتست بقول الله تعالی در سوره جمعه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
ومراد بیروی ولاة امر بعد از رسولست حیث راینه ذلک لحوق باخرین است چنانکه
بیان شد در شرح حدیث اول باب بیست ونهم لا ابتغی استیناف بیانی است یا حالت

از نقل

از نقل الی الحافظ ضمیر به راجع بما است الثمن بفتح ثاء سه نقطه وفتح میم نقدی که بهای جنس باشد
وآن بر دو قسم است یکی زر طلا ومانند آن چه آنها بهای اجناس دنیاست ودیگری عبادات
چه آنها بهای اجناس آخرتست وتعلق اشترا بثمن تعرض است بانکه مخالفان ثمن
آخرت را داده اند وبآن ثمن دنیا را گرفته اند پس ثمن دنیا مانند جنس شده در اینجا
ونگفته ثمنا حاقلیلا برای اشارت بانکه مقصود اول اهل باطل نقد است مثل زر طلا ونقره
یعنی خدایا لعنت کن فلان وفلانرا وفرقهای را که اجتهادات کردند بدشمنی رسول تو
ومتولیان امارات مؤمنان بعد از رسول تو وامامان حق در زمان بعد از رسول تو وتابعان
امامان حق وطلب میکنم از تو توفیق زیاد شدن مرتبه من بسبب زیاد شدن فضل تو که برو
ائمه اهل البیت علیهم السلام است وتوفیق اقرار بانچه آمد از نزد تو وتوفیق قبول کردن من
فرمان ترا وتوفیق نگاهداری آنچه امر کردی بآن نمیخواهم بجای آنچه امر کردی بآن عوض را
وخریداری نمیکنم بآن بهای کم را **اصل** اَللّٰهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ وَقِنِي شَرَّ
مَا قَضَيْتَ إِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضٰى عَلَيْكَ وَلَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ تَبَارَكْتَ
وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ تَقَبَّلْ مِنِّي دُعَائِي وَمَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ
مِنْ خَيْرٍ فَضَاعِفْهُ إِلٰى أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَآتِنَا مِنْ لَدُنْكَ أَجْرًا عَظِيمًا رَبِّ
مَا أَحْسَنَ مَا أَبْلَيْتَنِي وَأَعْظَمَ مَا أَعْطَيْتَنِي وَأَطْوَلَ مَا عَافَيْتَنِي وَأَكْثَرَ مَا سَتَرْ
عَلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا إِلٰهِي كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ مِلْءَ السَّمٰوَاتِ وَمِلْءَ الْأَرْضِ
وَمِلْءَ مَا شَاءَ رَبِّي كَمَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِي لِوَجْهِ رَبِّي ذِي الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ **شرح** ما در ما تقربت موصوله ومبتداست وچون متضمن معنی شرطست فا در
فضاعفه جزائیه است ما احسن صیغه تعجب است ما در ما ابلیتنی ونظایر آن مصدریه است

و میتواند بود که موصوله باشد و عاید محذوف باشد الابلاء مصدر باب افعال خبردار کردن
کسی را و مراد اینجا اعلام فضل ائمه اهل البیت است بمحکمات قرآن که در آنها امر بطلب
علم و نهی از خود رای و اختلاف از روی ظن است کثیرا صفت مفعول مطلق محذوفست
بتقدیر حمدا کثیرا علیه خبر مبتدا است و ضمیر راجع بمفعول مطلق است ملاء بفتح میم و فتح
لام و همزه مرفوع و مبتدا است و جمله صفت دیگر مفعول مطلق است الملاء جماعت
اشراف مطلق جماعت و هرد و اینجا مناسب است ماشاء ربی عبارت از جمعی است
که مشیت ایشان شده در وقت احداث آب که اول حوادث دمادم هر خبر است
اما هنوز موجود نشده اند یا عبارت از جن و فرشتگانیست که نه ساکن آسمانند و نه ساکن
زمین بلکه در حرکتند در میان آسمان و زمین کما یجب صفت دیگر مفعول مطلق است
شرح خدایا راهنمای کن مراد در جمله جمعی که راهنمای کردی ایشان را و نگاهدار مرا از شر
آنچه حکم تو بوقوع آن تعلق گرفته بدرستی که تو حکم بوقوع احوال بر خلاف میکنی و حکم
بوقوع احوال کرده میشود بر تو و خوار میشود کسی که دوستی کردی با او بغایت متصف
بصفات کمال شدی و بغایت مبرا از نقصان و قبیح شدی تنزیه از نقصان و قبیح
میکنم تنزیه تو ای صاحب کل اختیار کعبه خوب قبول کن از من دعای مرا و آنچه نزدیکی
جستم بوسیله آن بسوی تو از جمله عبادت پس مضاعف کن آنرا باعتبار ثواب برای
من چند برابر بسیار و بده ما را از نزد تو مزدی بزرگ ای صاحب کل اختیار من چه خوب است
خبردار کردن تو مرا و چه بزرگست بخشیدن تو مرا فضل خود و چه دراز است عطا
دادن تو مرا و چه بسیار است پوشانیدن تو بر من عیبهای مرا تا مردمان مطلع نشوند
پس تراست حمدای مستحق عبادت من حمد بسیار پاکیزه مبارک که برابر اندازه اشراف آنها   سما

و اشراف زمین و اشراف آنچه ثبت کرده آنرا صاحب کل اختیار من و راضی میشود بآن
و چنانچه سزاوار است برای جانب صاحب کل اختیار من که صاحب بزرگی و گرامی داشتن
متعالیست حدیث چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ قَالَ
مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مِائَةَ
مَرَّةٍ حِينَ يُصَلِّي الْفَجْرَ لَمْ يَرَ يَوْمَهُ ذَلِكَ شَيْئاً يَكْرَهُهُ شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که گفت که آنچه خواسته باشد آنرا الله تعالی شده بیان این
آنکه نیست جنبیده شدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله الکبری
الله بلند مرتبه است صد بار وقتی که نماز صبح میکند نبیند در آن روز چیزی را که کراهت از آن
بدارد حدیث پنجم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَفِي دُبُرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ اصل
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا
الرِّيحُ وَالْبَرَصُ وَالْجُنُونُ وَإِنْ كَانَ شَقِيّاً مُحِيَ مِنَ الشَّقَاءِ وَكُتِبَ
فِي السُّعَدَاءِ شرح الریح بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی‌نقطه
بوی باد و مراد اینجا متعفن شدن بعض اعضاست چنانچه در خوره میشود و گذشت در
حدیث سیم این باب یا چنانچه در گنده دهن میشود یا مراد باد گرفتن بعض اعضاست
از مرض شرح و امنت از علی بن حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که
گفت در عقب نماز صبح و در عقب نماز شام هفت بار که ابتدا میکنم بنام الله که مدبر
کل عالم است مهربان بمومنانست نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری
مگر بوسیله الکبری الله

که بلند مرتبه بزرگ مرتبه است دفع کرد الله تعالی از وهفتاد قسم از اقسام بلارا که سهلتر آنها
نعقن اعفا ولکه پیسی ودیوانگی است واگر نا عاقبت بخیری باشد بر طرف کرده میشود نام
او از دیوان نا عاقبت بخیری ونوشته میشود در دیوان جمعی که عاقبت بخیر ند بدانکه
این محو واثبات بر سبیل استعاره وتمثیل است چه نام این قسم کسی در دیوان شقا
نوشته نیست والا لازم می آید که علم الهی جهل باشد بلکه مراد اینست که در حق بعضی از
مکلفان الله تعالی میداند که اگر ان دعا را نمیکرد اسم او در دیوان اشقیا نوشته
میشد وچون این دعا خواهد کرد نام او در ان دیوان نوشته نشده وچنانچه گفتیم شد
در شرح حدیث بیست وپنجم این باب ومیتواند بود که مراد از محو واثبات در دیوان اعمال
شبیه باعمال اشقیا ودیوان اعمال شبیه باعمال سعدا باشد چنانکه ظاهر حدیث آینده است
حدیث بیست وششم اصل وفي رواية سعدان عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلم
مثله الا انه قال اهونه الجنون والجذام والبرص وان كان
شقيا رجوت ان يحوله الله عز وجل الى السعادة شرح ودر روایت سعدان
از ابو بصیر از امام جعفر صادق عم مثل آنست که علی بن ابی حمزه روایت کرده در همه خبر
مگر آنکه سعدان گفت در روایت خود که سهلتر آنها دیوانگی وخوره ولکه پیسی است واگر
فعل شبیه بفعل اشقیا کرده باشد امید وارم که بگرداند او را الله عز وجل بتوفیق خود
سوی افعال اهل سعادت حدیث بیست وهفتم اصل عن الحسن بن الجهم عن ابي الحسن ع
مثله الا انه قال يقولها ثلث مرات حين يصبح وثلث مرات حين يمسي
لم يخف شيطانا ولا سلطانا ولا برصا ولا جذاما ولم يقل سبع مرات
قال ابو الحسن عليه السلم وانا اقولها مائة مرة شرح يقولها تا آخر در روایت کافی قال

مائة

نه دبر الصلوة الفجر تا آخر است در روایت علی بن ابی حمزه وسعدان بن یمنی من يقولها است
وضمیر برای اختصار است چه امام بجای این گفته که من يقول بسم الله الرحمن الرحيم
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثلث مرات حين يصبح تا لفظ لم يخف خبر مبتدا است
وان مبتدا من است که در اینجا تصریح بان نشده شرح روایت است از حسن بن الجهم از امام
رضا یا امام موسی کاظم علیهما السلم مثل آنچه در روایت علی بن ابی حمزه وسعدان روایت
کردند از امام جعفر صادق عم مگر آنکه امام رضا یا امام موسی کاظم علیهما السلم گفت که هر که گوید
آن کلمات را سه بار وقتی که بصبح میرسد وسه بار وقتی که بشام میرسد نترسیدار وسوسه
شیطان ونه از ضرر پادشاه زمان ونه از لکه پیسی ونه از خوره وامام نگفت هفت بار را
گفت امام علیه السلم که ومن میگویم آن کلمات را صد بار حدیث بیست وهشتم اصل قال ابن ابي الحسن
عن ابي عبد الله ع قال اذا صليت الغداة والمغرب فقل بسم الله الرحمن
الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم سبع مرات فانه من
قالها لم يصبه جنون ولا جذام ولا برص ولا سبعون نوعا من
انواع البلاء شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث بیست وپنجم این باب
حدیث بیست ونهم اصل قال ابو الحسن عليه السلم اذا صليت المغرب فلا تبسط رجلك
ولا تكلم احدا حتى تقول مائة مرة بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم ومائة مرة في الغداة فمن قالها دفع الله
عنه مائة نوع من انواع البلاء ادنى نوع منها البرص والجذام والشيطان
والسلطان شرح واو در ومائة برای عطف نیست بلکه برای استیناف نحوست ومائة
مرفوع ومبتدا است وفي الغداة خبر مبتدا است فاء در فمن برای بیان است شرح گفت امام رضا

با امام موسی کاظم علیه السلم چون کذاردی نماز شام را پس بهم مکن پای خود را یعنی که
بر وضع تشهد وسلام باقی ار پای خود را و سخن مکو با هیچ کس تا انکه کویی صد بار آنرا
که بیان شد در شرح حدیث بیت پنجم این باب و صد بار در نماز صبح است یعنی که
صد بار دیکر همانرا بعد از نماز صبح پیش از بسط رجل و تکلم با ما کفت بیان این انکه
هر که کفت آنرا در ان دو وقت دفع کرد الله تعالی از و صد قسم از اقسام بلا را
که سهلتر قسمی از اقسام بلا پیسی و خوره و وسوسه شیطان و آزار پادشاه زمانست

سی ام اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ بن ابْرٰاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ ع
یَقُولُ اِذَا اَمْسَیْتَ فَنَظَرْتَ اِلَی الشَّمْسِ فِی غُرُوبٍ وَاِدْبَارٍ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی
الْمُلْکِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یَصِفُ وَلَا یُوصَفُ وَیَعْلَمُ وَلَا یُعْلَمُ خَائِنَةَ
الْاَعْیُنِ وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ اَعُوذُ بِوَجْهِ اللهِ الْکَرِیمِ وَبِسْمِ اللهِ الْعَظِیمِ
مِنْ شَرِّ مَا ذَرَاَ وَمَا بَرَاَ وَمِنْ شَرِّ مَا تَحْتَ الثَّرٰی وَمِنْ شَرِّ مَا ظَهَرَ وَمَا بَطَنَ
وَمِنْ شَرِّ مَا کَانَ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ اَبِی مُرَّةَ وَمَا وَلَدَ وَمِنْ شَرِّ الرَّسِیسِ
وَمِنْ شَرِّ مَا وَصَفْتُ وَمَا لَمْ اَصِفْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ذَکَرَ اَنَّهَا اَمَانٌ
مِنَ السَّبُعِ وَمِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ شرح نزدیک باین فقرات می آید در حدیث
چهارم باب بیست و هفتم که باب الحرز والعوذه است و ظاهر اینست که مراد بابو الحسن اینجا
امام موسی کاظم باشد و میتواند بود که مراد امام رضا باشد ولا یعلم بصیغه مجهول باب علم است
وبعضی میکویند که از باب تفعیل است الخائنه مصدر باب نصر است یا اسم فاعل است ابو مره بضم
میم و تشدید را بی نقطه کنیت ابلیس است الرسیس بفتح را بی نقطه و کسر سین بی نقطه و سکون یا

دو نقطه

دو نقطه در پایین و سین بی نقطه غیر معلوم و هوا و هوسی که ملکه شده باشد و ابتدای دوستی و بنیاد ما
آن و میل به بیا که پنهان کرده شده باشد در دل و مانند آن و همه اینجا مناسب است یعنی شنیدم
از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم میکفت که چون بشام رسیدی پس نکاه کردی بسوی آفتاب
در فرو رفتن و پشت کردانیدن پس بکو که ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم است مهربان
با مومنانست سپاس الله راست که نکرفته برای خود فرزندی و نبوده هر کز برای او شریکی
در پادشاهی سپاس الله راست که میداند چکونکی ذات و صفات هر چیز را و دانسته نمیشود
نزد دیکران چکونکی ذات و صفات او باینمعنی که ادراک میکند هر چیز را باسم جامد محض مثل
بلور و جسم و مانند اینها و ادراک کرده نمیشود باسم جامد محض و میداند چکونکی حمل مشتقات را
بر موضوعات اینها و دانسته نمیشود چکونکی حمل مشتقات بر او نه مشتقاتی که از صفات ذات نیست
مثل عالم و قادر که ازلا و ابدا بر او محمول میشود و نه مشتقاتی که از صفات فعل است مثل خالق و مرید
که حادث است مثلا نمیتوانیم دانست که موافقت نفس الامر در حمل صفات ذات از لاو
ابدا ابی انکه در محکی تعددی باعتبار اجزا یا باعتبار مقارنات باشد چون میشود و صدور
افعال از او که مصداق صفات فعل است بی تعدد در اجزای و در مقارنات مثل قصد و عزم
چون میشود و میداند خیانت چشمها را یعنی نکاه دزدیده آنها را باینمعنی نکاه بقصد حرام از انها را
و میداند آنچه را که میپوشانند سینها از صاحبان سینها مثل علم بربوبیت در باطن دل با وجود انکار
آن در ظاهر دل چنانچه کفته در سوره انعام که بل بدا لهم ما کانوا یخفون و پناه میکیرم
بر الله تعالی که کرامی است و بنام الله تعالی که بزرکست مراد رب العالمین است و مصداق
آن وجود امام مفترض الطاعه در هر زمانی است و پناه میکیرم از شر آنچه خلق کرده بعنوان
کثرت و آنچه خلق کرده بعنوان آنکه اسم جامد محض مشترک میان خالق و آن مخلوق میشود از شر آنکه

در باین خاک نماکست واز شر آنچه ظاهر شد وآنچه درون شد واز شر آنچه باشد در شب وروز
واز شر ابلیس واولاد او واز شر هروی جری که معلوم من نباشد واز شر آنچه کفتم وآنچه نکفتم
سپاس الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است امام علیه السلم کفت که آن کلمات
باعث ایمنی است از درنده واز وسوسه شیطان ملعون واز وسوسه اولاد او صدکی
قَالَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ سُبْحَانَ اللهِ
الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ ثَلَاثاً اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ تَحْوِيلِ
وَمِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نَقِمَتِكَ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ وَمِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ
فِي الْكِتَابِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَشِدَّةِ قُوَّتِكَ وَبِعَظِيمِ سُلْطَانِكَ
وَبِقُدْرَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ شرح نزدیک باین کذشت در حدیث نزدهم این باب بکی
کجا فی الکتاب فی اللیل بود و کفتیم تعوذ در قرآن با لوح محفوظ که ماضی است بیان شد در حدیث
بیست و یکم این باب سی و یکم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الدُّعَاءَ قَبْلَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَالْمَغْرِبِ تَقُولُ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ
مَرَّاتٍ وَتَقُولُ أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ طُلُوعِ
الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ فَإِنْ نَسِيتَ قَضَيْتَ كَمَا تَقْضِي الصَّلَاةَ إِذَا نَسِيتَهَا
شرح الواجب ثابت لازم بایمعنی که کمال اهتمام باین باشد خواه ترک آن کناه صغیره باشد
وخواه کبیره باشد وخواه کناه نباشد اصلا مثل فلا اثم علیه در آیت سوره روم که کذشت

در حدیث پنجم این باب و آیت سوره احزاب وسبحوه بکرة واصیلا مع طلوع است
بانکه واو در وعشیا در آیت سوره روم بمعنی مع است و مراد شروع پیش از طلوع واتمام
بعد از طلوع و پیش از غروب واتمام بعد از غروب است المغرب مصدر میمی است لا اله الا الله
تا قدیر بیان شد در شرح حدیث اول باب سی ونهم در سوره مؤمنون چنین است
وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون الهمز
جا در آوردن حیوان بآلتی مثل سر انکشت و مهماز که آنرا در فارسی مهمیز مینامند و مراد
اینجا ترغیب مردمانست در اختلاف در احکام شرع چنانچه در سابق آیت کفته
که فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ مراد بالصلوة فریضه
یا نافله یومیه است شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که بدرستی
که دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب طریقتی است لازم با اول وقت
طلوع آفتاب و غروب آن میکوبی در جملهٔ آن دعا که لا اله الا الله تا قدیر ده بار
ومیکوبی که پناه میبرم بالله که بغایت شنواست بغایت داناست از سنجکی زدنهای
شیاطین که باعث این میشود که هر طایفه بسنجکی شیطانی همراه آن شیطان بمذهبی
وجانبی روند واختلاف باهم کنند و پناه میبرم بتو ای صاحب کل اختیار من از
اینکه حاضر شوند وجمع شوند شیاطین نزد من تا مرا بر معصیت داشته و فهمیده وا
دارند بدرستی که الله تعالی اوست و بس بغایت شنوا بغایت دانا ده بار پیش از
طلوع آفتاب و پیش از غروب آن پس اگر فراموش کرده باشی قضا میکنی چنانچه
قضا میکنی نماز را سی و دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع
قَالَ قُلْ أَسْتَعِيذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللهِ أَنْ يَحْضُرُونِ

إنّ الله هو السّميع العليم وقل لا إله إلّا الله وحده لا شريك له يحيي
ويميت وهو على كلّ شيء قدير قال فقال له رجل مفروض هو قال نعم
مفروض محدود تقوله قبل طلوع الشمس وقبل الغروب عشر مرّات فإن فاتك
شيء فاقضه من اللّيل والنّهار شرح مراد با الشيطان جنس است وجون در معنی
متعدد است ضمیر جمع راجع بان شده یحضرون بتخفیف نون وفا یکسوره است وبا
تکلم محذوف شده المفروض بریده شده یعنی اینکه جدا کرده شده باشد از چیزی که اکثر
آن میباشد مثل اینکه درین فقره له الملک له الحمد مذکورست وایضا ویمیت
ویحیی وهو حیّ لا یموت بیده الخیر مذکورست ودر حدیث سابق مذکور بود المجد وتمیز
کرده شده وبمعنی انتخاب کرده شده مثل اینکه چیزی که بسیار ضرور نباشد اسقاط
کنند برای تنگی وقت فی خاطب ومیتواند بود که مراد بمفروض محدود ماموربه در
قرآن باشد چنانچه مذکور شد واز حدیث سابق می یعنی فی است ترجمه روایت است از محمد
بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بگو پناه میبرم بالله تعالی از خبث
شیطان ملعون وپناه میبرم بالله تعالی از اینکه حاضر شوند نزد من بدرستی که
الله تعالی اوست بغایت شنوای بغایت بینا وبگو بعض آنرا که در حدیث سابق گذشت
محمد بن مروان گفت که پس گفت امام را فردی که بریده شده است آنچه گفتی مکلفت
که اری بریده شده است انتخاب کرده شده است میگوئی آنرا پیش از طلوع آفتاب
وپیش از غروب ده بار پس اگر فوت شود از تو چیزی از آن ده پس قضا کن آنرا
در هر وقت شب وروز که باشد سی وسوم اصل قال أبو عبد الله علیه السلام
إنّ من الدّعاء ما ینبغي لصاحبه إذا نسیه أن یقضیه یقول بعد

الغداة

الغداة لا إله إلّا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیي ویمیت و
یحیي وهو حيّ لا یموت بیده الخیر وهو على كلّ شيء قدیر عشر مرّات ویقول
أعوذ بالله العلیم عشر مرّات فإذا نسي من ذلك شیئا كان علیه قضاؤه السّميع
شرح زمانی که مرکب است از جزو آخر شب وجزو اول روز وطلوع آفتاب در بعضی اجزای
آنست ومراد به بعد الغداة بعد حدوث الغداة است نه بعد انقضاء الغداة گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی از جمله دعاها دعائیست که سزاوارست برای صاحبش چون فراموش
کرده باشد از اینکه قضا کند آنرا میگوید بعد از صبح آنچه را که مذکور شد در حدیث سی وپنجم ده بار
میگوید که پناه میبرم بالله که بغایت شنواست وبغایت بیناست ده بار پس چون
فراموش کرد از آنچه مذکور شد چیزی برای اوست که قضا کند آنرا وقتی دیگر باید که مانند نوافل
یومیه است که در میان مستحبات اهتمام بان بیشترست ومراد وجوب قضا مانند قضا
فرایض نیست بقرینه لفظ ینبغی سی وچهارم اصل سألت أبا جعفر علیه السلام عن التسبیح فقال
ما علمت شیئا موظّفا غیر تسبیح فاطمة الزّهراء علیها السّلام وعشر مرّات بعد
الفجر یقول لا إله إلّا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو على
كلّ شيء قدیر ویسبّح ما شاء تطوّعا ترجمه یقول ویسبح بصیغه غایب است وضمیر راجع
بمکلف است که مذکورست در خاطرها ترجمه پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام را از عدد تسبیحی که بعد از
نماز باید گفت پس گفت که نمیدانم چیزی که معین باشد باینمعنی که کمال اهتمام بعدد آن باشد
وکم نباید کرد غیر تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام وده بار بعد از طلوع صبح صادق مکلف میگوید بعض
آنچه را که مذکور شد در حدیث سی وپنجم وتسبیح میکند آنچه خواهد از روی استحباب باینمعنی که آنچه مذکور
شد افضل است واین منافات ندارد با فضلیت باقی از تسبیح سی وپنجم اصل قال أبو جعفر علیه السلام

مَن قالَ حینَ یطلعُ الفجرُ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وحدهُ لا شریکَ لهُ لهُ المُلکُ ولهُ الحمدُ
یُحیی ویُمیتُ وهُوَ حیٌّ لا یموتُ بیدِهِ الخیرُ وهوَ علی کلِّ شیءٍ قدیرٌ عشرَ مرّاتٍ
وصلّی علی محمّدٍ وآلهِ عشرَ مرّاتٍ وسبّحَ خمسًا وثلثینَ مرّةً وهلّلَ خمسًا وثلثینَ
مرّةً وحمدَ اللهَ خمسًا وثلثینَ مرّةً لم یُکتَب فی ذلکَ الصّباحِ منَ الغافلینَ
واذا قالها فی المساءِ لم یُکتَب فی تلکَ اللیلةِ منَ الغافلینَ شرح مراد بصباح
اینجا تمام روز است و مراد بلیله شام است شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم که هر که گفت
وقتی که طلوع می‌کند صبح صادق یعنی آنچه را که مذکور شد در حدیث سی و یکم ده بار و درود
کرد بر محمد و آل او ده بار و سبحان الله گفت سی و پنج بار و لا اله الا الله گفت سی و پنج بار
والحمد لله گفت سی و پنج بار نوشته نشد دران روز از جملهٔ غافلان و چون گفت آنها را
در شام نوشته نشد دران شب از جملهٔ غافلان اشارتست بآیت سورهٔ اعراف بالغدوّ
والآصال ولا تکن من الغافلین و بیان شد در شرح حدیث هفدهم مخفی نماند که این
غیر تسبیح فاطمهٔ زهراست و پس از نماز صبح و نماز شام است سی و ششم اصل کتبتُ الی
جعفرٍ الثانی ع اسئلهُ ان یعلّمنی دعاءً فکتبَ الیّ تقولُ اذا اصبحتَ
وامسیتَ اللهُ اللهُ اللهُ ربّی الرّحمنُ الرّحیمُ لا اشرکُ بهِ شیئًا وان زدتَ
علی ذلکَ فهوَ خیرٌ ثمّ تدعو بما بدا لکَ فی حاجتکَ فهوَ لکلِّ شیءٍ باذنِ
اللهِ یفعلُ اللهُ ما یشاءُ شرح نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلم طلب کردم از او
این را که تعلیم کند مرا دعای یعنی که روش دعای را که ذو مستجاب بشود تعلیم کند
پس نوشت بسوی من که میگوئی چون بصبح رسیدی و بشام رسیدی که الله الله الله
صاحب کل اختیار منست که مدبّر کل عالمست مهربانست بمؤمنان شریک نمیکنم با او

در ربوبیت چیزی را و اگر زیاد کنی بران تسبیح تسبیحهای دیگر را پس آن بهترست بعد از آن
دعا میکنی با آنچه بخاطرت میرسد در حاجت خود بیان این آنکه آن روش دعا برای
هر حاجتی است یعنی که باعث اجابت دعای هر حاجتست بتوفیق الله تعالی کسی را
برای بجا آوردن آن روش دعا میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد که بعضی را توفیق آن
روش دعا میدهد و بعضی را نمیدهد سی و هفتم اصل عن ابی عبدِ اللهِ علیهِ السّلامُ
قالَ لا تدعْ ان تدعوَ بهذا الدّعاءِ ثلثَ مرّاتٍ اذا اصبحتَ وثلثَ
مرّاتٍ اذا امسیتَ اللّهمّ اجعلنی فی درعکَ الحصینةِ الّتی تجعلُ
فیها من تریدُ فانّ ابی علیهِ السّلامُ کانَ یقولُ هذا منَ الدّعاءِ المخزونِ
شرح درعک الحصینه بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب الدعاء المخزون اشارتست
بآنکه از جملهٔ کلمات کنوز مقالة المؤمنین است که بیان شد در حدیث چهاردهم این باب
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وا مگذار این را که دعا کنی باین دعا
سه بار چون بصبح رسیدی و سه بار چون بشب رسیدی خدایا داخل ساز مرا در زره
محافظت تو که مستحکم است الجنان زرهی که داخل میکنی دران هر کرا که میخواهی اد را
یعنی که محبوب تست چه بدرستی که پدرم علیه السلم میگفت که این از جملهٔ دعائیست که در
خزینهٔ گنجهای کلمات مؤمنان نگاه داشته میشود سی و هشتم اصل عن ابی حمزةَ
عن ابی جعفرٍ ع قالَ قلتُ لهُ ما عنی بقولهِ وابراهیمَ الّذی وفّی قالَ کلماتٌ
بالغَ فیهنّ قلتُ وما هنّ قالَ کانَ اذا اصبحَ قالَ اصبحتُ وربّی محمودٌ
اصبحتُ لا اشرکُ باللهِ شیئًا ولا ادعو معهُ الهًا ولا اتّخذُ من
دونهِ ولیًّا ثلثًا واذا امسی قالَ ثلثًا قالَ فانزلَ اللهُ عزّ وجلّ فی کتابهِ

وَابْرٰهِیمَ الَّذِی وَفّیٰ قُلْتُ فَمَا عَنیٰ بِقَوْلِهِ فِی نُوحٍ اِنَّهُ کَانَ عَبْدًا شَکُورًا
قَالَ کَلِمَاتٍ بَالَغَ فِیهِنَّ قُلْتُ وَمَا هُنَّ قَالَ کَانَ اِذَا اَصْبَحَ قَالَ اَصْبَحْتُ
اُشْهِدُکَ مَا اَصْبَحَتْ بِی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عَافِیَةٍ فِی دِینٍ اَوْ دُنْیَا فَاِنَّهَا مِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلیٰ ذٰلِکَ وَلَکَ الشُّکْرُ کَثِیرًا کَانَ تهنا
یَقُولُهَا اِذَا اَصْبَحَ ثَلَاثًا وَاِذَا اَمْسیٰ ثَلَاثًا قُلْتُ فَمَا عَنیٰ بِقَوْلِهِ فِی
یَحْییٰ وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَکٰوةً قَالَ تَحَنُّنُ اللهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا بَلَغَ مِنْ
تَحَنُّنِ اللهِ عَلَیْهِ قَالَ کَانَ اِذَا قَالَ یَا رَبِّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَبَّیْکَ
یَا یَحْییٰ ع در سوره النجم چنین است افرایت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی
اعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی الا
تزر وازرة وزر اخری در چند اخمالست از الجمله انست که کذشت در کتاب
التوحید در شرح حدیث سیوم باب ششم که باب النهی عن الکلام فی الکیفیه است
التوفیه ادا کردن جمیع حق ولایت بروجه کامل کلمات هر دو جا منصوبست بتقدیر
عنی کلمات متوالی در اول از مفعول فی است ودر دوم از الت مبالغه در شکر است
وکلمات نوح کذشت با تغییر در خوکش وعدوکش در کتاب الایمان والکفر در باب
چهلم وششم که باب الشکر است الحنان بفتح حا بی نقط اسم کثنی است که مصدر باب
تفعل است یعنی ترحم بر کسی یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم
ابو حمزه کفت که کفتم او را که الله تعالی چه خواسته بقول او در سوره النجم وصحف
ابراهیم که بروجه کامل ادا کرد حق ولایت الهی را کفت که خواسته کلمه چند را در تصدیق
ولایت الهی که مبالغه کرد در انها بتکرار انها کفتم وچیست ان کلمات کفت

که چون او بر سید میکفت که بصبح رسیدم بر حالی که صاحب کل اختیار من ستایش کرده شده است بصبح
بصبح رسیدم بر حالی که شریک قرار نمیدهم با الله تعالی در حکم دیکر برا ونمیخواهم با او معبود برا
ونمیخوانم بکرم بی او ولی وحاکم را سه بار میکفت این را وچون بشام می رسید میکفت سه بار
ان کلمات را بجای اصبحت میکفت که امسیت امام کفت که برای اینست که نازل ساخت
الله عز وجل در قرآن که وابراهیم الذی وفی کفتم که پس چه خواسته الله تعالی بقول او در
سوره بنی اسرائیل در حق نوح که بدرستی که او بود بنده بغایت شکرکزار امام کفت که خواسته
کلمه چند را که مبالغه کرد نوح در انها کفتم که وچیست ان کلمات امام کفت که چون بصبح
میرسیدم بر حالی که کواه میکرم ترا که انچه بصبح رسید با من از نعمت یا فراغت در دین
یا دنیا پس بدرستی که ان از تست با نعمتی که مملوک تست تنهای تو که شریکی نیست ترا
در مالکیت ان با نعمتی که هر نعمتی که دیکری با من کرده مالک ان نیست بلکه بتفضل وقدرت تست
پس مملوک تست حمد بر ان ومملوکت نست شکر بر حالی که بسیار است میکفت ان کلمات را
چون بصبح میرسید سه بار وچون بشام میرسید میکفت ان مضمون را سه بار کفتم که پس
چه خواسته الله تعالی بقول خود در سوره مریم در حق یحیی وآتیناه الحکم صبیا وحنانا من لدنا
ودادیم یحیی را علم بجمیع احکام الهی بر حالی که کوچک بود ودادیم او را مهربانی از جانب را
خود ودادیم او را عمل صالح که روز بروز زیاد شود کفتم که چه خواسته بحنان مهربانی الله تعالی
راوی کفت که کفتم پس بچه حد رسید یحیی بسبب مهربانی الله تعالی برا او کفت که چون
میکفت که ای صاحب کل اختیار من میکفت الله عز وجل که لبیک یا یحیی با نعمتی که هر دعا کرد
مجاب میشد باب چهل ونهم اصل باب الدعا عند النوم والانتباه شرح این باب در بیان
دعاست نزد اراده شروع در خواب ونزد بیدار شدن درین باب هجده حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مرات
الحمد لله علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر
والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر خرج
من الذنوب کهیئته یوم ولدته امه شرح این تحمید ظاهر شد از شرح حدیث
هفتم باب سیم و هفتم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت
وقتی که فرا گرفت خوابگاه خود را در شب یا در روز سه بار این تحمید را بیرون آمد
از گناهان مانند حال خود در روزی که زائیده مادرش او را دوم اصل عن احمد
بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اوی احدکم الی فراشه
فلیقل اللهم انی احتبست نفسی عندک فاحتبسها فی محل رضوانک
ومغفرتک وان رددتها فارددها مؤمنة عارفة بحق اولیائک
حتی تتوفاها علی ذلک شرح اوی بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعلت
در اینجا بکسر فاء است یعنی روایتست از احمد بن محمد بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که چون قرار گیرد یکی از شما در بستر خود پس باید که گوید که خدایا بدرستی
که من بند کردم روح خود را نزد تو یا بیعنی که قصد خواب کردم تا بند شود پس بند کن روح مرا
در محل رضای تو و آمرزش تو و اگر برگردانی آنرا بسوی بدن من پس برگردان آنرا حالی
که مقرر باشد که ایمان بربوبیت تو داشته باشد شناسا باشد بحق امامان تو تا وقتی
که قبض کنی آنرا بر ایمان و معرفت ذکر علی ذلک برای آنست که گاهی بعد حتی داخل
در حکم ما قبل نمیباشد پس تصریح بدخول نمود است سیوم اصل عن ابی عبد الله
انه کان یقول عند منامه امنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم

احفظنی

احفظنی فی منامی وفی یقظتی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او میگفت
نزد خواب خود که مؤمن شدم بربوبیت الله تعالی دلی اعتقاد شدم بشریک الله تعالی
در حکم آفرینش خود خدایا نگاهدار مرا در خواب من و در بیداری من چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم الا اخبرکم بما کان رسول الله صلی الله
علیه واله یقول اذا اوی الی فراشه قلت بلی کان یقرا آیة الکرسی
ویقول بسم الله امنت بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی
فی منامی وفی یقظتی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا خبردار کنم شما را
بآنچه رسول الله صلی الله علیه واله میگفت چون قرار میگرفت در بستر خود گفتم که بلی خبردار
کن گفت که میخواند آیة الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة
ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ومیگفت که ابتدا میکنم بنام الله
مؤمن شدم تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت پنجم اصل کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه یقول اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام
ومن سوء الاحلام وان یلعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام
شرح الاحلام بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه جمع حلم بضم حاء و سکون و ضم لام
خیالها که در خواب واقع میشود با در بی برای تعدیه است و برای مصاحبت میتواند
بود شرح عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که نزد خواب میگفت که خدایا بدرستی
که من پناه میگیرم از آنکه بازی دهد مرا شیطان در بیداری و خواب ششم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلم قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلم اذا اخذت
مضجعك فكبّر الله اربعا وثلثين واحمده ثلثا وثلثين وسبّحه
ثلثا وثلثين وتقرأ اية الكرسي والمعوذتين وعشر ايات من اول
الصافات وعشرا من اخرها ش تسبیح منصوبست باغرا بتقدیر ادرك تسبیح
یا مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر سبّح تسبیح و بر هر تقدیر اذا شرطیه است و فا
در فكبر جزائیه است و جمله شرط و جزا استیناف بیانی تسبیح است و میتواند بود که
تسبیح مرفوع باشد بابتدا و اذا برای محض ظرفیت و خبر مبتدا باشد و فا در فكبر برای
تفریع باشد یا بیانیه تقرأ خبر بمعنی امر است المعوذتين بکسر واو مشدد ده سوره
الفلق و سوره الناس ت روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در باب
تسبیح فاطمه الزهرا علیها السلم را چون فرا گیری خوابگاه خود را پس تکبیر الله تعالی کن سی و چهار بار
و حمد الله تعالی کن سی و سه بار و تسبیح الله تعالی سی و سه بار و میخوانی اية الكرسي را که در
در شرح حدیث چهارم گذشت و دو سوره پناه دهنده از آفات را که بسم الله
الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن
شر النفاثات في العقد ومن شر حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحيم
قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذي
يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس و میخوانی ده آیت را از اول سوره
الصافات چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب [illegible] ده آیت را از آخر
آن سوره که وان جندنا لهم الغالبون فتول عنهم حتى حين وابصرهم فسوف يبصرون
افبعذابنا يستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين وتول عنهم حتى حين وابصر

فسوف يبصرون سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين
هفتم اصل عن داود بن فرقد عن اخيه ان شهاب بن عبد ربه سألنا
ان نسأل ابا عبد الله عليه السلم وقال قل له ان امرأة تفزعني في
المنام بالليل فقال قل له اجعل مسباحا وكبّر الله اربعا وثلثين
تكبيرة وسبّح الله ثلثا وثلثين تسبيحة واحمد الله ثلثا وثلثين
وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت
ويميت ويحيي بيده الخير وله اختلاف الليل والنهار وهو على كل شيء
قدير عشر مرات ت روایتست از داود بن فرقد از برادرش یزید یا عبد الحمید
یا عبد الرحمن که شهاب بن عبد ربه طلب کرد از ما برادران که سوال کنیم امام جعفر صادق ع
را گفت مرا که بگو امام را که بدرستی که زنی میترساند مرا در خواب در شب پس چون گفتیم
آنرا با امام گفت که بگو شهاب را که بساز برای خود آلت تسبیح را و تکبیر کن الله را سی و
چهار تکبیر و تکبیر کن الله را سی و چهار تکبیر و تسبیح کن الله را سی و سه تسبیح و حمد الله را
سی و سه بار و بگو ده بار آنچه را که گذشت در حدیث اول باب سیم و نهم بنقصان و هو حی
لا یموت و بزیادتی اینکه و ملوک الله تعالی است در گون شدن شب و روز یا بمعنی که
فاعل موجب است در فعل آن یا که مختار مستقل در قدرت هشتم اصل عن معوية بن
وهب عن ابي عبد الله عليه السلم انه اتاه ابن له ليلة فقال يا ابه اريد
ان انام فقال يا بني قل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا صلى الله
عليه واله عبده ورسوله اعوذ بعظمة الله واعوذ بعزة الله واعوذ
بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله ان الله على كل شي

وَاَعُوذُ بِعَفْوِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِغُفْرَانِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ مِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَالهَامَّةِ

وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ اَوْ كَبِيرَةٍ بِلَيْلٍ اَوْ نَهَارٍ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الجِنِّ وَالاِنْسِ

وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ العَرَبِ وَالعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ الصَّوَاعِقِ وَالبَرَدِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ

عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ شرح الصواعق جمع صاعقه آوازهای رعد که بغایت

شدید باشد و آتشها که از ابر بیاید و برفها و همه اینجا مناسبت شرح روایت

از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلم که شان امیست که آمد نزد او پسری که

او را ابو دبسی بود پس گفت که ای پدر میخواهم که خواب کنم پس امام گفت که ای پسرک من

بگو که گواهی میدهم که نیست عبادتی مستحق مگر الله و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و

فرستاده اوست بخلایق پناه میبرم به بزرگی الله و پناه میبرم به بزرگی الله

و پناه میبرم بتوانائی الله و پناه میبرم به بی عیبی الله و پناه میبرم بتسلط

الله بر هر ضرر بدرستی که الله بر هر ضرر بغایت تواناست و پناه میبرم بگذشت

کردن الله از گناهان بندگان مؤمن و پناه میبرم بپوشانیدن الله گناهان

مؤمنان را و پناه میبرم بمهربانی الله با مؤمنان از ضرر جانوران زهردار و جانوران

باعث اندوه و از ضرر هر جنبنده کوچک یا بزرگ در شب یا روز و از ضرر فاسقان

جن و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقها و تگرگ خدایا درود کن

بر محمد که بنده تو و رسول تست اصل قَالَ مُعَوِيَةُ فَتَقُولُ الصَّبِيُّ الطَّيِّبَ عِنْدَ

ذِكْرِ النَّبِيِّ المُبَارَكِ قَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ الطَّيِّبِ المُبَارَكِ شرح فتقول بصیغه ماضی

معلوم باب تفعلت التقول از پیش خود گفتن بی تلقین دیگری چون آن صبی این کلمات را

در شبهای دیگر شنیده بوده کلمه از آنها را بی تلقین بخاطر رسانیده و گفته الصبی مرفوع و فاعلست

الطیب

الطیب مجرور است بر سبیل حکایت چون صفت رسولک است یا منصوبست و بر هر تقدیر مفعول

تقولست النبی المبارک مجرور است و از کلام معویه است در تعبیر از رسولک الطیب المبارک

مجرور و صفت رسولک است شرح گفت معویه که پس از پیش خود گفت آن پسر کوچک

الطیب را نزد ذکر پیغمبر برکت داده شده یا بمعنی که امام علیه السلم در رسولک گفت و هنوز

تتمه را نگفته بود که آن صبی گفت و رسولک الطیب امام گفت که آری ای پسرک من الطیب

المبارک یا بمعنی که در تتمه آن دعا الطیب هست چنانچه و گفتی المبارک نیز هست اصل

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لَا تَبِيتَ

لَيْلَةً حَتّٰى تَعُوذَ بِاَحَدَ عَشَرَ حَرْفًا قُلْتُ اَخْبِرْنِي بِهَا قَالَ قُلْ اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ

وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِجَلَالِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ

بِجَمَالِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِدَفْعِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِمَنْعِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِجَمْعِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ

بِمُلْكِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَبَرَاَ وَذَرَاَ وَتَعَوَّذْ بِهِ كُلَّمَا شِئْتَ شرح ان شرطیه است و جواب

آن محذوفست بتقدیر فافعل تبیت بتا یکنقطه و با دو نقطه در پایین و تا دو نقطه

در بالا بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب از افعال تامه است بمعنی تدخل فی اللیل و مراد

اینجا خواب کردن در شب است چنانچه دلالت می کند بران عنوان این باب لیلة

منصوب بر ظرفیت است حتی برای استثناء است تعوذ بهر دو جا بعین بینقطه و ذال

با نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است و میتواند بود که دوم بصیغه امر حاضر باب

تفعل باشد با در با حد برای الت است الحرف بفتح حاء بینقطه و سکون را بینقطه واحد

حروف تهجی و اینجا استعاره شده برای سخن مختصر شرح روایت از مفضل بن عمر گفت

که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که اگر توانی که خواب شب بکنی در هیچ شبی مگر آنکه پناه

گیری بیازده سخن مختصر پس بکن آنرا گفتم که خبرده مرا بآن یازده سخن گفت که بگو

اول پناه میبرم به نیکی الله دوم پناه میبرم بتوانای الله ۴ و پناه می برم بتسلط — سوم و پناه میبرم به بزرگی الله

الله بر هر چیز ۵ و پناه میبرم به نیکی الله با هر کس بقدر استحقاق او ۶ و پناه میبرم

بدفع الله بلا را از بعضی از مؤمنان بسبب بعضی دیگر چنانچه گفته در سوره بقره که ولو لا

دفع الله الناس بعضهم ببعض و بیان شد در باب دویستم کتاب الایمان و الکفر

۷ و پناه میبرم بنداون الله چیز را بکسی که مستحق آن نیست مثل آنکه اهل مذلا زا توفیق

نداد ۸ و پناه میبرم بفراهم آوردن اسماء حسنای الله چنانچه بیان شد در شرح

حدیث شانزدهم باب جهل و هشتم ۹ و پناه میبرم باستقلال قدرت الله ۱۰ و پناه

میبرم براه الله که انبیا و اوصیاست ۱۱ و پناه میبرم برسول الله صلی الله علیه و آله از

هر آنچه الله تعالی آفریده و بری شد از شباهت بآن آفریده و لیسا را فرید امام

گفت که و پناه میبری بآنچه مذکور شد هر وقت که خواستی یا نخفتی که در غیر وقت

خواب شب نیز خواست دهم اصل کَانَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا اَوَیْتَ

اِلَی فِرَاشِکَ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ وَضَعْتُ جَنْبِیَ الْاَیْمَنَ لِلّٰهِ عَلَی مِلَّةِ اِبْرَاهِیمَ

حَنِیفًا لِلّٰهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ شرح امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون

جا گرفتی در بستر خود پس بگو که ابتدا میکنم بنام الله گذاشتم پهلوی راست خود را

برای الله بر طریقت ابراهیم بر حالی که خالص و مخلص باشم برای الله و نیستم از جمله جمعی

که شریک قرار دهند با الله در حکم یا در ملکوت آسمانها و زمین یازدهم اصل عَنْ اَبِی

عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قَامَ اَحَدُکُمْ مِنَ اللَّیْلِ فَلْیَقُلْ سُبْحَانَ رَبِّ

النبیین

النَّبِیِّینَ وَاِلٰهِ الْمُرْسَلِینَ وَرَبِّ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی

کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ صَدَقَ عَبْدِی وَشَکَرَ شرح روایتست از امام جعفر

صادق علیه السلم گفت که چون برخیزد یکی از شما در شب برای نماز شب پس باید که گوید که تنزیه

میکنم تنزیه صاحب کل اختیار خود و پیغمبران و معبود رسولان و صاحب کل اختیار امامان

مظلوم اثنا عشر است یقول الله تعالی در سوره قصص و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی

الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و سپاس الله راست که زنده می کند مردگان را

به بیدار کردن از خواب و او بر هر چیز بغایت تواناست بیان این آنکه میگوید الله عز و جل

با فرشتگان که راست گفت بنده من و شکرگذاری کرد مخفی نماند که میتواند بود که مراد

شکر اینجا حمد باشد چه آن بمحض زبانست و میتواند بود که مراد این باشد که صدق عبد

مراد وقت گفتن گوید و شکر در وقت شروع در نماز یا مقدمات نماز گوید دوازدهم اصل

عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا قُمْتَ بِاللَّیْلِ مِنْ مَنَامِکَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی

رَدَّ عَلَیَّ رُوحِی لِاَحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ فَاِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّیکِ فَقُلْ سُبُّوحٌ

قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُکَ غَضَبَکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

وَحْدَکَ عَمِلْتُ سُوءًا اَوْ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ

شرح بیان سابق بودن رحمت بر غضب گذشت در حدیث بیستم باب سابق فاء در فا

غفر برای تفریع بر اقرار بوحدانیت و اعتراف بگناهست فاء در فانه برای بیانست

و ضمیر ضمیر شانست شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون برخاستی در شب از

خواب خود و نشستی در خوابگاه پس بگو که سپاس الله راست که بر گردانید بر من روح مرا که در

خواب گرفته بود تا حمد کنم او را و عبادت کنم او را پس چون شنیدی بانگ خروس پس بگو

که بغایت منزه است از هر نقصان و قبح و بغایت پاکیزه است صاحب کل اختیار و ملائکه و روح
که بیان شده در کتاب الحجة در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام
است مقدم شده رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق عبادتی مگر تو تنها هرگاه ستم بر خود
کردم پس بیامرز گناهانم را برای من چه به درستی که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر تو اصل فاذا قمت
فانظر فی آفاق السماء وقل اللهم لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات
ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا بحر لجی تدلج
بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور غارت
النجوم ونامت العیون وانت الحی القیوم لا تأخذک سنة ولا نوم
سبحان ربی رب العالمین واله المرسلین والحمد لله رب العالمین
شرح الآفاق جمع افق بضم همزه و ضم و سکون فا اجزای چیزی که هر یکی نسبت بدیگری در
طرف است الداجی بدال بی نقطه و جیم بصیغه اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر بغایت تاریک الابراج
بفتح همزه و سکون با یک نقطه و را بی نقطه و الف و جیم جمع برج بضم با و سکون را مثل قفل
و اقفال حصارها و مراد اینجا سطوحی است که احاطه کرده بکواکب و آنها را جدا کرده از سایر سماء
و ازین استعاره شده بروج دوازده گانه باصطلاح فلاسفه بنا بر تشبیه سطوح وهمیه که محیط با آنهاست
بسطوح موجوده در خارج که محیط بکواکب است و این اشارتست بتفسیر والسماء ذات البروج
به وجود کواکب متفرقه در آسمان و اختصاص هر کدام آنها بوضعی و مداری و مانند آنها براهین
ظاهره و آیات باهره است بر تدبیر محدث عالم بعنوان و بطلان قول فلاسفه زنادقه دهریه
المهاد بکسر میم و دال بی نقطه جمع مهد بفتح میم و سکون ها مواضع هموار که تعیش در آنها آسان
باشد و ذکر این اشارتست بآنکه زمین اگر هموار نمیبود احتیاج نمیداشت بکوهها که مانع زلزله

زمین

زمین باشد چنانچه گفته در سوره النبأ الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا پس مراد اینست
که کوهها که واسطه شده میان مواضع هموار ستر ماورای خود از تو نمیکنند ظلمات تا لجی
اشارتست بقول الله تعالی در سوره النور او کظلمات فی بحر لجی تا آخر و تفسیری برای آن
گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم تدلج بدال بی نقطه و جیم بصیغه مضارع مخاطب
معلوم افعال است ادلاج بسکون دال سیر از اول شب یا از باب افتعال است
بقلب تا بدال و ادغام الادلاج بتشدید دال مکسوره سیر در آخر شب و برین قیاس است
المدلج الخائنة مصدر یا اسم فاعل باب نصر نگاه دزدی نالایق یا چشمی که نگاه دزدی نالایق
کند و هر دو محتملست اینجا و در روایت عالیه است السنة مانندگی از کاری چنانچه
می آید در کتاب العشرة در باب بیست و یکم که باب الجلوس است و بمعنی غفلت نیز مستعمل
میشود و بمعنی بیهوشی نیز مستعمل میشود ترجمه پس چون برخاستی از خوابگاه پس نگاه کن
در مواضع آسمان و بگو که خدایا نمیپوشاند از تو چیزی را شبی که بغایت تاریک است و نه
آسمانی که صاحب کواکب است و نه زمینی که صاحب مواضع هموار است و نه تاریکیهایی
که بعض آنها بر بالای بعض دیگر است و نه دریایی که بر هم خورده و مواج باشد شبروی
میکند در شب شبرو از جمله مخلوقات تو میدانی خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میکند
در خود سینهها از جمله رازها که مردمان دیگر نمیدانند یا از جمله ضلالتها که صاحبان آن سینهها
خود را از آن نمیکاهند و از خود پنهان میکنند چنانچه گفته در سوره انعام که بل بدا لهم ما کانوا
یخفون فرو رفتند اکثر ستارگانی که در اول شب بنظر در می آمدند و خوابیدند اکثر چشمهای
خلایقی که در اول شب بیدار بودند و تو زنده ایستاده بکارسازی خلایق نمیگیرد ترا
ماندگی و نه خواب و منزه است از هر نقصان و قبح منزه بودن خودش صاحب کل اختیار من

که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و معبود کل سوالانست و سپاس الله راست که صاحب
کل اختیار هر کس و هر چیز است سیزدهم اصل كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ
مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ يَرْفَعُ صَوْتَهُ حَتَّى يَسْمَعَ أَهْلُ الدَّارِ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى
هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَوَسِّعْ عَلَيَّ ضِيقَ الْمَضْجَعِ وَارْزُقْنِي خَيْرَ مَا قَبْلَ الْمَوْتِ وَارْزُقْنِي
خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ شرح یسمع بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب باهل منصوبست
اعانت بر چیزی عبارتست از دفع مشقت آن چیز و یقول مرفوع و عطف بر یرفع است الهول
بفتح ها و سکون واو مصدر باب نصر اضطراب از روی ترس و مضطرب کردن و هر دو
اینجا مناسب است و بنابر اول اضافه بسبب است و بنابر دوم اضافه بفاعلست المطلع
بضم میم و فتح طاء منقوطه مشدده که دوم منقلب از تاء است و فتح لام و عین منقوطه مصدر میمی
یا اسم مکان باب افتعال مشرف شدن بر قبر در وقت دفن یا موضع مشرف شدن
بر قبر که لب قبر است شرح عادت امام جعفر صادق علیه السلم این بود که چون بر میخواست
در آخر شب بلند میکرد آواز خود را تا بشنوانند اهل آن سرا را و هر که اراده نماز
شب داشته باشد و بیدار باشد دانند که وقت شده و برخیزد بنماز و میگفت که خدایا
مدد کن مرا بر اضطراب اشراف بر قبر یا بمعنی که آن اضطراب را سهل و آسان کن
بر من ذکر این دعا درین وقت برای مناسبت میان تاریکی شب و تنهایی در آن
وقت و میان تاریکی قبر و تنگی و تنهایی در آنست و فراخ کن بر من تنگی خوابگاه
قبر را و روزی کن مرا بهتر آنچه پیش از مردنست و روزی کن مرا بهتر آنچه بعد از مردنست
چهاردهم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ تَقُولُ إِذَا
أَرَدْتَ النَّوْمَ اللَّهُمَّ إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا

شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او و راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی
گفت که میگوی چون اراده کنی خواب را که خدایا اگر باز داری روح مرا درین خواب
یا بمعنی که بر نگردانی ببدن من پس رحم کن آنرا و اگر فرستی آنرا بسوی بدن من پس نگاه دار
آنرا از معاصی و آفات پانزدهم اصل عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مِائَةَ
مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غُفِرَ لَهُ مَا قَبْلَ ذَلِكَ خَمْسِينَ عَامًا قَالَ يَحْيَى
فَسَأَلْتُ سَمَاعَةَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ذَلِكَ وَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ جَرَّبْتَهُ وَجَدْتَهُ
سَدِيدًا شرح روایتست از یحیی حلبی از ابو اسامه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق ع
میگفت که هر که خواند سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که فرا گیرد خوابگاه خود را آمرزیده
شود گناهان برای او آنچه از گناهان پیش از آن شده در پنجاه سال مراد اینست که اگر
عمری کمتر از پنجاه سال باشد بطریق اولی آمرزیده میشود و گفت یحیی که پس پرسیدم سماعه را
ازان حدیث که آیا حقست و امام آنرا گفته یا نه پس سماعه گفت که حکایت کرد مرا
ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت آنرا و امام گفت که ای ابو محمد آگاه باش بدرستی که تو اگر تجربه کنی آنچه را که گفتم
می یابی آنرا درست مخفی نماند که این تجربه و وجدان سداد باین روش میشود که شخصی مؤمن
باشد و پنجاه سال از زمان تکلیف او گذشته باشد مثل ابو محمد آزارها میکشیده باشد
پیش ازین عمل و چون این عمل کند محفوظ شود از جمیع آزارها زیرا که آزارهای باقی
آن مؤمن علامت گناهانیست که بخشیده نشده چنانچه گفته در سوره شوری وما اصابکم

من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير و برطرف شدن آن آزارها بعد از اين عمل علامت بخشش
جميع گناهانست بسبب اين عمل شانزدهم اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله
عليه السلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اوى الى فراشه
قال اللهم باسمك احيى وباسمك اموت فاذا قام من نومه قال الحمد
لله احياني بعد ما اماتني واليه النشور شرح النشور بضم نون وضم شين
بانقط وسكون واو و را بى نقط مصدر باب نصر زنده شدن خلائق بعد از مردن است
وآن مبتدا است واليه خبرست مقدم شده براى حصر تر روايتست از عبد الله بن ميمون القداح
از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه عادت رسول الله صلى الله عليه وآله اين بود كه قرار ميگرفت در بستر
خود ميگفت كه خدايا بنام تو زندگى ميكنم و بنام تو ميميرم پس چون برميخواست از خواب خود
ميگفت كه سپاس الله راست كه زنده كرد مرا بعد از ميراندن من و مفوض بسوى اوست زنده
شدن خلائق در روز قيامت يا بيعنى كه قدرت بران و علم بخصوص وقت آن مخصوص باوست اصل
وقال قال ابو عبد الله عليه السلم من قرا عند منامه آية الكرسى ثلث
مرات والآية التي في آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة
وآية السخرة وآية آخر السجدة وكل به شيطانان يحفظانه من
مردة الشياطين شاءا او ابوا ومعهما من الله ثلثون ملكا يحمدون
الله عز وجل ويسبحونه ويهللونه ويكبرونه ويستغفرونه الى ان ينتبه
ذلك العبد من نومه وثواب ذلك له شرح آية السخرة بضم سين بى نقط وسكون
خا با نقط و را بى نقط در سوره اعراف است ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في
ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره

الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين در و آية آخر السجده منصوبست بعطف بر مفعول
واو مصاحبت آخر با خا بى نقطه همزه و الف و كسر خا با نقط و آن مضافست بالسجده و مراد آيتى است
كه اول آن متصل است بجزو آخر سجده چنانكه مراد بآية السجده آنست كه آخر آن متصلست
بجزو اول سجده و الف لام السجده براى عهد خارجيست مثل سوره السجده و مراد بسجده سوره
در سوره ايست كه بعد از سوره لقمان است و موخر از آن سجده آنست كه تتجافى جنوبهم
عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون شاءا او ابوا جمله
شرطيست نزد بعض كه مقدر ميدانند ان شاءا او ابوا و جمله حاليه است نزد بعضى ديگر كه شرط
نميكنند در حال ماضى قد را نه در ظاهر و نه در تقدير شرح و گفت ابن القداح كه گفت امام
جعفر صادق عليه السلم كه هر كه خواند نزد خواب خود آية الكرسى را كه مذكور شد در شرح حديث
چهارم سه بار و آيتى را كه در سوره آل عمرانست شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و
اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم و آية سخره را و آيه بعد از سجده را الم
تنزيل الكتاب موكل شد باو دو شيطان كه نگاه ميدارند او را از سركشان شياطين
خواستند آن شياطين محافظت آن دو شيطان را يا نخواستند مراد آنست كه
چون آن شياطين ملاحظه ميكنند كه حافظان او از جنس شياطين اند بيشتر غمناك ميشوند
و تهليل ميكنند او را و تكبير ميكنند او را و طلب آمرزش ميكنند از و تا وقتى كه بيدار شود
آن بنده از خواب خود و ثواب آن حمد و تسبيح و تهليل و تكبير و استغفار براى آن بنده است
كه باعث آنها شده باين عمل آيت آل عمران آنست كه گواهى داد الله بنصب شواهد ربوبيت
در آسمانها و زمينها باشد و مانند آنها بر آنكه شان او اينست كه نيست مستحق عبادتى يعنى
حاكمى در حلال و حرام آمرزش خود كه ببرد بى او بايد كرد ذكر او و گواهى دادند بران ملائكه با نزال

قرآن معجز که تبیان کل شی است با آن کمی الفاظ و مشتملست بر نهی صریح از خود رای و اختلاف
از روی ظن و گواهی دادند بران صاحبان علم باحکام الهی و متشابهات قرآن بر حالی
که آن علم وفا کند در جمیع مسایل مشکله غیر آن عدل که در محکمات قرآنست و آن نهی از خود
رای و اختلاف از روی ظن است بانمعنی که صاحبان آن علم در هیچ مسئله احتیاج بروی
ظن نداشته باشند بلکه عالم بجمیع مسایل و متشابهات بشند زیراکه این علم معجزاست و
صاحبش هرچه کوید حجت بست سخن عبادتی کرا وی تنکست بانمعنی که عذاب میکند هر کرا
که شریک شود با او در حکم از پیش خود بعنوان اصرار رعایت کننده مصلحت بانمعنی
که و خدا انست و غرض خود را در ضمن ادله عقلیه و کتاب معجز و امام معجز بروشنی صریح کرده
که خالی از معارضات و همیه و دواعی انکار بناشد تا فایده تکلیف و استحقاق ثواب
و عقاب بران مرتب شود مخفی نماند که این تقریر بنا برین است که فانما حال باشد از
العلم که مضاف الیه فاعلست **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال
ما من احد یقرأ اخر الکهف عند النوم الا تیقظ فی الساعة التی یرید
شرح تیقظ بیاء دو نقطه در پایین و قاف و ظاء با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب حسن
و علم است **ترجمه** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ یک که بخواند آخر
سوره الکهف را نزد خواب خود که قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا مگر آنکه بیدار میشود
در ساعت که قصد میکند **هیجدهم اصل** قال النبی صلی الله علیه واله من اراد
شیئا من قیام اللیل و اخذ مضجعه فلیقل اللهم لا تؤمنی مکرک
ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین اقوم ساعة کذا وکذا الا وکل

الله عز وجل به ملکا ینبهه تلک الساعة مستثنی منه در الا وکل محذوف بتقدیر
ما قاله الا وکل است اقوم بمعنی اقصد ان اقوم است **شرح** گفت نبی صلی الله علیه و اله که هر که
قصد کرد چیزی از شب خیزی را و فرا گرفت خوابگاه خود را پس باید که گوید که خدایا ایمن مکن مرا
از مکر تو که با مکر اما ان مکنی بنعمت و مهلت با وجود معاصی ایشان تا باعث خود پسندی
ایشان میشود و فراموش مساز مرا یاد تو یعنی یاد ربوبیت تو که مصداق آن بروی
محکمات قرآن و امام عالم بجمیع احکام و ترک خود رایی است و مکردان مرا از جمله
غافلان از ذکر تو اشارتست بآیت سوره اعراف که مذکور شد در حدیث هفدهم
باب بر می خیزم که بر میخیزم ساعت چنین و چنین بیان آنست که نکفت اینرا که مذکور
شد مگر آنکه موکل کرد الله عزوجل باو فرشته را **باب پنجاهم اصل باب الدعاء اذا خرج
الانسان من منزله شرح** این باب بیان دعاء است چون بیرون آمد آدمی از منزل خود
درین باب دوازده حدیث **اول اصل** عن ابی حمزة قال رأیت ابا عبد الله
علیه السلم یحرک شفتیه حین اراد ان یخرج وهو قائم علی الباب
فقلت له انی رأیتک تحرک شفتیک حین خرجت فهل قلت شیئا قال
نعم ان الانسان اذا خرج من منزله قال حین یرید ان یخرج الله اکبر
الله اکبر ثلثا بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله اتوکل ثلث مرات اللهم
افتح لی فی وجهی هذا بخیر واختم لی بخیر وقنی شر کل دابة انت
اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم لم یزل فی ضمان الله عزوجل
حتی یرده الی المکان الذی کان فیه **شرح** قال حین یخرج جمله حالیه است از فاعل
یخرج بتقدیر قد مثل جاؤکم حصرت صدورهم انت آخذ برای استیناف بیانی است با صفت

موضحه وابه است لم یزل جزای اذا خرج شرح روایت است از ابو حمزه گفت که دیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را که حرکت میداد دو لب خود را وقتی که اراده کرد که از منزل خود بیرون آید
و او ایستاده بود بر در منزل که میان درون و بیرون است پس گفتم او را که بدرستی که من دیدم
ترا که حرکت میدادی دو لب خود را وقتی که بیرون آمدی از درون منزل خود بر حال پس
آیا گفتی چیزی را گفت که آری که بدرستی که آدمی چون بیرون آمد از در منزل خود بر حالی که
گفت وقتی که اراده می کند که بیرون آید از در منزل خود که الله اکبر الله اکبر سه بار
بوسیله الکبری الله تعالی بیرون می روم و بوسیله الکبری الله تعالی داخل میشوم و بر الله تعالی
توکل میکنم سه بار خدایا ابتدا کن برای من در راه من که در پیش دارم بخیر و انتها کن
برای من بخیر و نگاهدار مرا از شر هر جنبنده و بیابان این آنکه تو گرفته بیشانی هر جنبنده
را یعنی که جمیع حیوانات در قبضه قدرت تست بدرستی که صاحب کل اختیار من
متوکل است بر راهی که راست است از جمله راهها یعنی که تو نمانی آنکه در راه راستند حفظ
می کند از آنچه شر ایشان در اوست و نفع ایشان می کند آنچه را که خیر ایشان در اوست
مانند کسی که موکل باشد بر راهی با اهل آن راه چیزی نرسد و بمطلب خود رسند همیشه
در حفظ الله عز و جل میباشند تا وقتی که برگرداند الله عز و جل او را بسوی مکانی که بود در آن
مکان دوم از اول عن ابی حمزة قال اتیت باب علی بن الحسین علیهما السلام
فوافقته حین خرج من الباب فقال بسم الله آمنت بالله و توکلت
علی الله ثم قال یا ابا حمزة ان العبد اذا خرج من منزله عرض له الشیطان
فاذا قال بسم الله قال الملکان کفیت فاذا قال آمنت بالله قالا
هدیت فاذا قال توکلت علی الله قالا وقیت فیتنحی الشیطان فیقول

بعضهم

بعضهم لبعض کیف لنا بمن هدی و کفی و وقی قال ثم قال اللهم ان عرضی لك
الیوم ثم قال یا ابا حمزة ان ترکت الناس لم یترکوك و ان رفضتهم لم
یرفضوك قلت فما اصنع قال اعطهم من عرضك لیوم فقرك و فاقتك
شرح مراد با شیطان جنس شیاطین است و لهذا مرجع ضمیر جمع شده العرض بکسر عین بینقط
و سکون را بینقط و ضاد بانقطه آنچه که بآن ممدوح توانند شد و عرضی لك یعنی آنست که
برای رضای تو از عرض خود گذشتم اگر مردمان عرض مرا نشناسند و مذمت من کنند صبر
میکنم رفضتهم برا بینقطه و فا و ضاد بینقط بصیغه ماضی معلوم با بینقطه است الرفض بضم را
و سکون فا و نوبت قرار دادن در ضیافت و مانند آن شرح روایت از ابو حمزه گفت
که آمدم بدر خانه امام زین العابدین علیه السلم پس موافق افتادم با او وقتی که بیرون آمد از در
خانه پس گفت که ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم بالله و توکل کردم بالله بعد از آن
امام گفت که ای ابو حمزه بدرستی که بنده چون بیرون آمد از منزل خود سر راه میگیرند
برای او جنس شیاطین پس چون گفت بسم الله گفتند دو فرشته که متوکل او یند که مهمانداری
کرده شدی پس چون گفت که آمنت بالله آن دو فرشته گفتند که راه نموده شدی
پس چون گفت که توکلت علی الله آن دو فرشته گفتند که نگاه داشته شدی از شر شیاطین
برای بعضی دیگر که چگونه معامله برای ما باشد با کسی که راه نموده شد و مهمانداری کرده شد و نگاه
داشته شد از شر ما ابو حمزه گفت که بعد از آن امام گفت که خدایا عرض من برای تست امروز
تا روز قیامت تسلیم من کنی بعد از آن امام گفت که ای ابو حمزه اگر واگذاری مردمان
مخالف را وا نمیگذارند ترا یعنی که اگر ساکت باشی از گفتگوی ایشان ساکت نمیشوند از
گفتگوی تو یعنی که غیبت تو و بهتان بر تو می کنند و قصد آزار تو میکنند و اگر معاشرت
با ایشان کنی معاشرت نمیکنند با تو گفتم که پس چه کار کنم

گفت که بده با ایشان چیزی از جمله عرض خود برای روز نیاز مندی و کمال حاجت تو که روز
قیامت است مراد اینست که ترک معاشرت ایشان کن و ساکت باش از گفتگوی ایشان
هر چند که ایشان بغیبت و بهتان عرض ترا ببرند سیوم اصل عن ابی حمزة قال
استاذنت علی ابی جعفر ع فخرج الیّ و شفتاه تتحرکان فقلت له
فقال افطنت لذلک یا ثمالی قلت نعم جعلت فداک قال انی
والله تکلمت بکلام ما تکلم به احد قط الا کفاه الله تعالی ما
اهمه من امر دنیاه و آخرته قال قلت له اخبرنی به قال نعم من قال
حین یخرج من منزله بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم
انی اسئلک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب
الآخرة کفاه الله ما اهمه من امر دنیاه و آخرته شرح روایتست از ابو حمزه
ثمالی گفت که طلب رخصت دخول بر مجلس امام محمد باقر علیه السلم کردم پس بیرون آمد بسوی من
و دو لب حرکت میکردند پس گفتم او را یعنی گفتم که دیدم که دو لب تو حرکت میکردند پس گفت
که آیا بفطانت و زیرکی دریافتی آنرا ای ثمالی مراد استفهام حقیقی نیست بلکه مراد
اظهار فطانت مخاطب و عدم غفلت اوست گفتم که آری قربانت شوم امام گفت
که بدرستی که من بخدا قسم که سخن گفتم بسخنی که سخن نگفت بآن هیچیک هرگز مگر آنکه ساخت
برای او الله تعالی هر چه را که بفکر انداخته او را از کاری دنیایی او و آخرت او ابو حمزه
گفت که گفتم او را که خبر کن مرا بآن سخن گفت که آری خبر میکنم هر که گفت وقتی که بیرون
می آید از منزل خود که ابتدا میکنم بنام خدا بس است مرا الله توکل کردم بر الله خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو خیر کارهای خود را بهمگی آنها و پناه میگیرم بتو از رسوایی دنیا و عذاب

آخرت

وعذاب آخرت ساخت برای او الله تعالی هر چه را که بفکر انداخته او را از کار دنیایی او
و آخرت او چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من قال حین یخرج من باب
داره اعوذ بما عاذت به ملائکة الله من شر هذا الیوم الجدید الذی
اذا غابت شمسه لم یعد من شر نفسی و من شر غیری و من شر الشیاطین
و من شر من نصب لاولیاء الله و من شر الجن و الانس و شر السباع
و الهوام و من شر رکوب المحارم کلها اجیر نفسی بالله من کل شر غفر الله
له و تاب علیه و کفاه الهم و حجزه عن السوء و عصمه من الشر شرح
ضمیر مستتر در لم یعد راجع بالیوم است من شر نفسی تا الشر بدل الفصل من شر هذا الیوم است
النصب بفتح نون و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب ضرب واداشتن و دشمنی
برای کسی الاولیاء الامام و دوستان الهوام جمع هامه جانوران که در اندوه اندازند
کسی را بگزیدن و مانند آن شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که گفت وقتی
بیرون آمد از در سرای خود که پناه میگیرم بآنچه پناه گرفتند بآن فرشتگان الله تعالی
از شر این روز تازه که چون فرو رفت آفتاب آن برنگشت آن روز از شر خودم و
از شر غیر خودم و از شر دیوان و از شر هر که وا داشت دشمنی را برای امامان الله تعالی
و از شر پریان و آدمیان و از شر درندگان و جانوران ضرر رساننده و از شر
ارتکاب محرمات بهمگی پناه میدهم خودم را بالله تعالی از هر شر بخشایش کرد الله تعالی
برای او و بازگشت رحمت کرد بر او و مهمات او کرد و در پرده کرد او را از بد و نگاه
داشت او را از شر پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا خرجت من منزلک فقل
بسم الله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسئلک

خَيْرَ مَا خَرَجْتُ لَهُ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَرَجْتُ لَهُ اَللّٰهُمَّ اَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ
وَاَتْمِمْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَاسْتَعْمِلْنِي فِي طَاعَتِكَ وَاجْعَلْ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ
وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم که چون بیرون آمدی از منزل خود پس بگو که بیرون آمدم بنام الله تعالی
توکل کردم بر الله تعالی نیست گردیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری
مگر بوسیلهٔ اکبری الله تعالی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خیر آنچه را که بیرون آمدم برای
آن و پناه میگیرم بتو از شر آنچه بیرون آمدم برای آن خدایا وسعت ده بر من از فضل
رحمت تو و تمام کن بر من نعمت ترا و بکار دار مرا در فرمان برداری تو و بگردان رغبت
مرا در ثوابی که نزد تست و بمیران مرا بر دین خود و دین رسول خود صلی الله علیه و آله که اسلام است
ششم اصل عَنْ اَبِي خَدِيجَةَ قَالَ كَانَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا خَرَجَ يَقُولُ
اَللّٰهُمَّ بِكَ خَرَجْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اَللّٰهُمَّ
بَارِكْ لِي فِي يَوْمِي هٰذَا وَارْزُقْنِي فَوْزَهُ وَفَتْحَهُ وَنَصْرَهُ وَطَهُورَهُ
وَهُدَاهُ وَبَرَكَتَهُ وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُ وَشَرَّ مَا فِيهِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي قَدْ خَرَجْتُ فَبَارِكْ لِي
فِي خُرُوجِي وَانْفَعْنِي بِهِ قَالَ وَاِذَا دَخَلَ فِي مَنْزِلِهِ قَالَ ذٰلِكَ
شرح روایتست از ابو خدیجه که عادت امام جعفر صادق علیه السلم این بود که چون بیرون می آمد
از منزل خود میگفت که خدایا بوسیلهٔ اکبری تو بیرون آمدم و برای تو انقیاد کردم و بتو
ایمان آوردم و بر تو توکل کردم خدایا برکت ده برای من درین روز من و روزی کن مرا مطلب
رسیدن درین روز و گشاد کارها درین روز و یاری کن از گناهان درین روز و راه نمایی کن

درین روز و برکت در رزق و مانند آن درین روز و برگردان از من شر این روز و شر آنچه را
که درین روز است بیرون آمدم بنام الله تعالی و بوسیلهٔ اکبری الله تعالی و الله تعالی بزرگتر است
از آنکه صفت کرده شود باسم جامع محض و سپاس الله تعالی راست که صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز است خدایا بدرستی که من بتحقیق بیرون آمدم چنانچه گفتم پس برکت ده برای من
در بیرون آمدن من و نفع رسان مرا بآن بیرون آمدن ابو خدیجه گفت که و چون داخل
میشد در منزل خود میگفت آنرا یعنی که آن مضمون را میگفت باندک تغییری مثل آنکه بجای خرجت
میگفت که دخلت **هفتم اصل** عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا
خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ
لَا بِحَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّتِي بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا لِرِزْقِكَ
فَاْتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ **شرح** باء در بالحول برای سببیت الحول تجدید عزم کسی از کاری و اضافه
آن بالله از قبیل اضافهٔ مصدر بوسیلهٔ ساز آنست و بر این قیاس است و قوته و نظایر اینها
و تکرار برای مبالغه در رد مذهب معتزله قدریه است که مجوس این امتند میگویند که افعال
عباد در تحت قضا و قدر الهی نیست و عباد مستقلند در قدرت بر افعال خود والتعرض مصدر
باب تفعل عرض کردن کسی خود را بر چیزی یعنی آنکه خود را در برابر آنچه در آورد تا ملاقات واقع شود
روایتست از امام رضا علیه السلم گفت که عادت پدرم این بود که چون بیرون می آمد
از منزل خود میگفت که ابتدا بخروج میکنم بنام الله که مدبر کل عالمست مهربان بمؤمنان است
بیرون آمدم بسبب گردیدن عزم من از سکون در منزل که از جانب وسیلهٔ اکبری الله تعالی است
و بسبب قوت عزم من در بیرون آمدن که از جانب وسیلهٔ اکبری الله تعالی است نه برگردیدن
عزم کسی از جانب وسیلهٔ اکبری من باشد و نه بقوت عزمی که از جانب وسیلهٔ اکبری من باشد بلکه بگردیدن عزمی

که از جانب تست و بقوت عزمی که از جانب تست ای صاحب کل اختیار من برحالی که خود را
در برابر رزق تو در آورده ام با من رسد پس برسان بمن آنرا در فراغت **هشتم** اصل قال
اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ حِینَ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ
عَشْرَ مَرَّاتٍ لَمْ یَزَلْ فِی حِفْظِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَکِلَائَتِهِ حَتّٰی یَرْجِعَ اِلٰی مَنْزِلِهِ
شرح الکلاء بکسر کاف والف ممدوده وگاهی بعد از الف ممدوده تاء تانیث نیز میباشد
مصدر باب منع نگاهبانی **ترجمه** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که خواند سوره قل هو الله احد را
وقتی که بیرون می آید از منزل خود ده بار همیشه در نگاهداری الله عز و جل و نگاهبانی اوست
تا برگردد بسوی منزل خود **نهم** اصل عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ قَالَ قَالَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِذَا اَرَدْتَ السَّفَرَ فَقِفْ عَلٰی بَابِ دَارِكَ وَاقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ اَمَامَكَ
وَعَنْ یَمِینِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَمَامَكَ وَعَنْ یَمِینِكَ وَعَنْ
شِمَالِكَ وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ اَمَامَكَ وَعَنْ
یَمِینِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ ثُمَّ قُلِ اللّٰهُمَّ احْفَظْنِی وَاحْفَظْ مَا مَعِی وَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ
مَا مَعِی وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ مَا مَعِی بَلَاغًا حَسَنًا ثُمَّ قَالَ اَمَا رَاَیْتَ الرَّجُلَ
یُحْفَظُ وَلَا یُحْفَظُ مَا مَعَهُ وَیُسَلَّمُ وَلَا یُسَلَّمُ مَا مَعَهُ وَیَبْلُغُ مَا مَعَهُ
شرح تقدیم قل اعوذ برب الناس بر قل اعوذ برب الفلق مشعر باینست که ترتیب بیان سوره
منظور نیست و لهذا در حدیث پانزدهم این باب قل هو الله احد بعد از معوذتین مذکورست
و شاید که جمع این سوره در هر یک از سه جانب نیز جایز و مجزی باشد البلاغ بفتح باء یکنقطه
اسم تبلیغ بمعنی رسانیدن اما رایت تا آخر بیان برای فایده ضم دعا برای ما معی است **ترجمه**
روایتست از صباح کفشگر که گفت امام موسی کاظم علیه السلم که چون اراده سفر کنی پس بایست

بر در سرای خود بعد از بیرون خروج از آن و بخوان سوره فاتحه را و بمقصدی که متوجه آن میشوی
و در روی جانب راست خود باین روش که بدن برحالت اول باشد و در روی جانب راست بجده
شود باین روش که بدن نیز بجده شود و در روی جانب چپ خود و سوره قل هو الله احد را و
مقصد خود و در روی جانب راست خود و در روی جانب چپ خود و سوره قل اعوذ برب الناس
را تا آخر که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من
الجنة والناس و سوره قل اعوذ برب الفلق تا آخر که من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب
و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و بمقصد خود و در روی جانب راست خود
و در روی جانب چپ خود بعد از آن بگو که خدایا نگاه دار از تلف شدن مرا و آنچه را که با منست
و سلامت دار از آفت مرا و آنچه را که با منست و برسان بمقصد مرا و آنچه را که با منست
رسانیدنی که خوب باشد و بعد از آن امام گفت که آیا ندیدی مردی را که محفوظ از تلف میشود
خودش محفوظ از تلف نمیشود آنچه با اوست و محفوظ از آفت میشود محفوظ از آفت
نمیشود و آنچه با اوست و بمقصد خود میرسد خودش و بمقصد نمیرسد آنچه با اوست مثل اینکه
یکی از رفقا یا چیزی از اسباب شخصی به تلف و به آفت باشد اما برای جزو زنی در راه توقف
کند تا آن شخص از آن سفر برگردد و همراه شود **دهم** اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ
کَانَ اِذَا خَرَجَ مِنَ الْبَیْتِ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ خَرَجْتُ وَعَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْتُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ **ترجمه** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که او چون بیرون میرفت
از خانه میگفت که بنام الله تعالی بیرون آمدم و بر الله تعالی توکل کردم نیست گردیدن از
عملی و وسعت در قدرت بر عملی مگر بوسیله الکبری الله تعالی **یازدهم** اصل عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ
عَنْ اَبِی عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ یَا صَبَّاحُ لَوْ کَانَ الرَّجُلُ مِنْکُمْ اِذَا اَرَادَ سَفَرًا قَامَ عَلٰی بَابِ دَارِهِ

تلقاء وجهه الذی متوجه له فقرء الحمد امامه و عن یمینه و عن شماله و
قل هو الله احد امامه و عن یمینه و عن شماله و آیة الکرسی امامه
و عن یمینه و عن شماله ثم قال اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلّمنی
و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغ الحسن الجمیل لحفظه الله
و حفظ ما معه و سلّمه و سلّم ما معه و بلّغه و بلّغ ما معه اما رأیت
الرجل یحفظ و لا یحفظ ما معه و یبلغ و لا یبلغ ما معه و یسلم و لا
یسلم ما معه شرح الف لام الرجل برای عهد ذهنی است اذا اراد سفرا تا الجمیل
خبر کان است قام تا الجمیل جزای اذا است لحفظه الله تا و بلغ ما معه جزای لو است
و مضمون این حدیث نیز و [illegible] مضمون حدیث نهم است تفاوت اینست که در نهم آیة الکرسی مذکور نبود
و اینجا هست و آیة الکرسی اینست الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم
له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما
خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما
و هو العلی العظیم الحدیث [illegible] عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا خرجت من
منزلک فی سفر او حضر فقل بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء
الله لا حول و لا قوة الا بالله فتلقاه الشیاطین فتنصرف و تنصرف
و تضرب الملائکة وجوهها و تقول ما سبیلکم علیه و قد سمّی الله و
آمن به و توکل علیه و قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
شرح ما شاء الله بتقدیر ما شاء الله کان است فا در فتلقاه برای [illegible] و ضمیر غایب
منصوب راجع بقائل این کلام است و مبنی بر التفات از خطاب بغیبت است برای اشارت

بینها

بآنکه آنچه مذکور میشود مخصوص مخاطب نیست حدیث روایت است از امام رضا علیه السلم یا امام موسی کاظم
علیه السلم گفت که چون بیرون آمدی از منزل خود خواه در سفر باشی و خواه در حضر باشی پس بگو
که ابتدا میکنم بنام الله مؤمن شدم بالله توکل کردم بر الله آنچه خواست الله تعالی
شد نیست پیچیده شدن عزم از کاری و نه قوت عزم بر کاری مگر بوسیله [illegible] الله تعالی
بیان آنکه برخورند قائل این کلام را شیاطین برای اضلال او پس بر میگردانند ملائکه
روهای شیاطین را چنانچه کسی بر روی دیگری زند تا روگردان شود و ملائکه میگویند شیاطین را
که چیست راه تسلط شما بر او و حال آنکه نام برد الله تعالی و مؤمن شد باو و توکل کرد براو
و گفت که آنچه خواست الله شد و نیست گردیدن از فعلی و نه قوت عزم فعلی مگر بالله تعالی
باب [illegible] قبل الصلوة
این باب بیان دعاست پیش از شروع
در نماز و درین باب یک حدیث است الحدیث الاول کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه
یقول من قال هذا القول کان مع محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اذا
قام من قبل ان یستفتح الصلوة اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل
محمد و اقدمهم بین یدی صلواتی و اتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم
عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین مننت علی بمعرفتهم
فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانها السعادة اختم لی
بها فانک علی کل شیء قدیر شرح مشار الیه هذا القول مجموع دو دعاست
اول دعای استفتاح دوم دعای انصراف که می آید در تتمه حدیث پس اذا برای محض
ظرفیت است و اذا قام تا الصلوة این حدیث بدل تفصیل قال هذا القول است و ضمیر مستتر
در قام راجع بمن است ظاهر اینست که مراد باستفتاح صلوة تکبیر احرام باشد پیش از آن

شش تکبیر مستحب است و موافق این می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است
و مصنف رحمه الله تعالی مانند این دعا را مذکور ساخته در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب
القول عند دخول المسجد که باب نوزدهم است اللهم با قدر مفعول به قال است که مذکور است
بتقدیر اذا قام من قبل ان یستفتح قال اللهم یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت
که هر که گفت این سخن را شد با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در سرای ایشان در بهشت
چون ایستاد بنماز پیش از آنکه ابتدا کند نماز را خدایا بدرستی که من رو می آورم بسوی
تو بوسیله محمد و آل محمد و پیش میدارم ایشان را در پیش نمازهای خود با آنچه که در سایل
نماز بردی فتواهای ایشان میکنم و نزدیکی میجویم بوسیله ایشان بسوی تو پس بگردان
مرا بوسیله ایشان نزد تو خوش رو در دنیا و آخرت و از جمله مقربانی که با محمد و آل محمد نه
در بهشت بیان این آنکه بتوفیق خود منت کردی بر من بشناخت امامت ایشان
پس ختم کن برای من عمر را بفرمان برداری ایشان و شناخت امامت ایشان و مدد
کردن ایشان چه بدرستی که آنها که مذکور شد و بس سعادت نه مال و جاه دنیا ختم کن
برای من عمر را با آنها که مذکور شد چه بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی پس میتوانی
که این توفیق کرامت کنی مرا **اصل** ثم تصلّی فاذا انصرفت قلت اللهم اجعلنی
مع محمد وآل محمد فی کل عافیة وبلاء واجعلنی مع محمد وآل محمد فی کل
مثوی ومنقلب اللهم اجعل محیای محیاهم ومماتی مماتهم
واجعلنی معهم فی المواطن کلها ولا تفرق بینی وبینهم ابدا انک
علی کل شیء قدیر **شرح** ثم بصیغه غایب میتواند بود و بصیغه مخاطب میتواند بود
بعنوان التفات از غیبت بخطاب و این جمله عطف بر اذا قام من قبل ان یستفتح الصلوة

اللهم این

اللهم این فقرات تتمه کلام امیر المؤمنین است فاذا انصرفت و قلت مشتمل است بر التفات
از غیبت بخطاب و معطوفست بر اذا قام چه بمعنی اینست که فاذا انصرف قال اللهم اجعلنی
تا آخر هر یک از مثوی و منقلب مصدر میمی است و اسم مکان میتواند بود و هر یک از محیی و ممات
نیز مصدر میمی است یا اسم مکان است بمعنی اعمال و اعتقاداتی که در آنها زندگی میشود یا مردن
واقع میشود **شرح** بعد از آن نماز میکند پس چون فارغ شدی گفتی که خدایا بگردان مرا با محمد
و آل محمد در هر فراغت و مصیبت و بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر ایستادن در حق
و در هر گردیدن از باطل خدایا بگردان زندگی مرا مانند زندگی ایشان و مردن مرا مانند
مردن ایشان و بگردان مرا با ایشان در محلهای توطن ایشان در بهشت همگی آنها
و جدایی مکن میان من و میان ایشان هرگز بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانایی
اصل من بعض اصحابنا رفعه قال تقول قبل دخولک فی الصلوة
اللهم انی اقدّم محمدا نبیک صلی الله علیه وآله بین یدی حاجتی
واتوجّه به الیک فی طلبتی فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین
اللهم اجعل صلواتی بهم متقبلة وذنبی بهم مغفورا ودعائی
بهم مستجابا یا ارحم الراحمین **شرح** روایت از بعض یاران ما راوی بالا برد
سند حدیث را تا امامی که روایت از وست گفت میگویی پیش از داخل شدن تو در نماز
که خدایا بدرستی که من پیش میدارم محمد پیغمبر ترا صلی الله علیه و آله پیش حاجت خود و رو می آورم
بوسیله او در مطلوب خود پس بگردان مرا بوسیله او خوش رو در دنیا و آخرت و از جمله
مقربانی که با او نیند در بهشت خدایا بگردان نمازهای مرا بوسیله مقربان بغایت مقبول و
گناه مرا بوسیله مقربان آمرزیده و دعای مرا بوسیله مقربان مستجاب ای رحم کنندگان

سیوم از اصول کافی شهدت اباعبد الله علیه السلم واستقبل القبلة قبل التکبیر وقال
اللهم لا تؤیسنی من روحك ولا تقنطنی من رحمتك ولا تؤمنی
مکرك فانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون قلت جعلت
فداك ما سمعت بهذا من احد قبلك فقال ان من اکبر الکبائر
عند الله الیاس من روح الله والقنوط من رحمة الله والامن
من مکر الله شرح لا تؤیسنی بهمزه و یا دو نقطه در پایین یا بواو و همزه و سین بی‌نقطه
بصیغه مخاطب باب افعال است و اشارت بآیت سوره زمر قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و سوره شوری وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا
وینشر رحمته فرق میان یاس و قنوط اینست که اول متعلق بروح میشود و دوم متعلق برحمت
میشود و فرق میان روح و رحمت اینست که اول راحت و نعمت علیحده است متضمن
بخشش گناه کار است مثل جمعی که بسبب گناه ایشان باران برده میشود و آنچه در سوره
یوسف است در حکایت یعقوب علیه السلم که بپسران خود گفت که یا بنی اذهبوا
فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیاسوا من روح الله انه لا ییاس من روح الله
الا القوم الکافرون و مبنی بر اینست که پیدا شدن یوسف و برادرش متضمن بخشش
گناه برادران دیگر او میشد یا مبنی بر ظاهر است چه برادران یوسف اعتراف بگناه
خود نکرده بودند در نوبت اول لا تؤمنی بسکون همزه و کسر میم و تشدید نون بصیغه مخاطب
باب افعال است فانه لا یامن تا الخاسرون اقتباس از سوره اعراف است شرح حاضر شدم
نزد امام جعفر صادق ع و رو بقبله کرد پیش از تکبیر اول الاذان گفت که خدایا ناامید مکن
مرا از بخشش تو و ناامید مکن مرا از بخشش خود و خاطر جمع مکن مرا از فریب تو ظاهرا نعمت

لا تقنطوا بفتح نون و کسر آن و ... از قنط بفتح نون ... و ... بصیغه مخاطب باب افعال است شرح

ومهلت چه بدرستی که خاطر جمع نمیشوند از فریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران گفتم
که قربانت شوم نشنیدم این دعا را از هیچ کس پیش از تو پس گفت بدرستی که از جمله بزرگتر
گناهان کبیره است نزد الله تعالی ناامید شدن از راحت الله تعالی و ناامید شدن از
بخشش الله تعالی و خاطر جمع شدن از فریب الله تعالی باب پنجاه و دوم اصل باب
الدعاء فی ادبار الصلوة شرح این باب بیان دعاست در عقبهای نمازها درین باب
دوازده حدیث ثبت است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه یقول اذا فرغ من الزوال اللهم انی اتقرب الیك بجودك
وکرمك واتقرب الیك بمحمد عبدك ورسولك واتقرب
الیك بملائکتك المقربین وانبیائك المرسلین وبك اللهم انت
الغنی عنی بی الفاقة الیك انت الغنی وانا الفقیر الیك اقلتنی
عثرتی وسترت علی ذنوبی فاقض الیوم حاجتی ولا تعذبنی
بقبیح ما تعلم منی فان عفوك وجودك یسعنی شرح فرق میان جود وکرم
مثل فرق میان روح و رحمت که در شرح حدیث سابق گذشت الا فالرفیع و سع و ما
ان العثرة بفتح عین بی‌نقطه و سکون ثاء سه نقطه و را بی‌نقطه و تاء و حدیث مصدر باب
نصر و ضرب و علم و حسن بسر در آمدن و مراد اینجا لغزش گناه است نسبت معصوم گناه را
بخود مبنی بر اینست که گناه شیعه خود را از خود شمرده یا از گناه تواضع روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که میگفت
چون فارغ میشد از نماز نافله ظهر که خدایا بدرستی که من نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله
بخشش تو و بخشش تو و نزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله محمد ص بنده تو و فرستاده تو

ونزدیکی میجویم بسوی تو بوسیله ملائکه تو که مقرب باشند وپیغمبران تو که فرستادگانند بوسیله
جودت خدایا توئی بی نیازی از من وبا منست حاجت بسوی تو توئی بی نیاز از هر چیز و
منم نیازمند بسوی تو فتح کردی لغزش مرا و پوشانیدی بر من گناهان مرا پس روا کن
امروز حاجت مرا و عذاب مکن مرا بسبب آنچه میدانی که از من صادر شده چه بدرستی
که بخشش تو و بخشش تو گنجایش میدارد مرا اصل قَالَ ثُمَّ یَخِرُّ سَاجِداً وَیَقُولُ
یَا أَهْلَ التَّقْوَى یَا أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَرُّ یَا رَحِیمُ أَنْتَ أَبَرُّ بِی مِنْ أَبِی
وَأُمِّی وَمِنْ جَمِیعِ الْخَلَائِقِ اقْلِبْنِی بِقَضَاءِ حَاجَتِی مُجَاباً دُعَائِی
مَرْحُوماً صَوْتِی قَدْ کَشَفْتَ أَنْوَاعَ الْبَلَاءِ عَنِّی شرح یخرّ و بانقطه و را بنقطه
بصیغه مضارع غایب باب ینصر و ضرب است یا اهل التقوی تا آخر اشارتست بآیت
سوره مدثر و مانند کردن الآن ثُ و الله هو اهل التقوی و اهل المغفرة و مراد بتقوی
نگاهداری ذاکران از فساد است یا مراد نگاهداری خود از خلاف رضای ایشانست
نظر قرات بعضی در آیت سوره فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء برفع الله و نصب
العلماء و مؤید این می آید در کتاب العشیه در حدیث پنجم باب ادب التجارة که باب
پنجاه و چهارم است که اتقی الله یا مراد پرهیزکاری مؤمنانست و آیت برای بیان
کمال کرم است ببیان اینکه بعضی مؤمنان را توفیق تقوی میدهد و بعضی دیگر را از ایشان
که عاصیانند مغفرت می کند مناسب آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم
باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب دهم است که انت اهل
لکل خیر و در حدیث ششم باب المشیة والارادة که باب بیست و ششم است که و
ذاک انی اولی بحسناتک منک و صاحب قاموس گفته که هو اهل التقوی ای اهل ان یتقی

عقابه و بیضاوی گفته که حقیق بان یتقی عقابه و این ملائم عطف اهل المغفرة نیست والله اعلم
یخر بفتح یا بی نقطه و تشدید را بی نقطه است اقلبنی بقاف و با یکنقطه بصیغه ارباب
ضرب است با و بقضا برای ملابست است و ظرف منصوب است مجابا و حالست
از مفعول اقلبنی فرق میان مجاب و مستجاب اینست که اجابت دادن مطلوب در
عاست و استجابت قبول دعاست که هر چند که بتاخیر کردن اثران باشد نسبت
مرحوم بصوت از قبیل مجاز است و مراد مرحوم بودن صاحب صوت بوسیله صوت
شرح امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلم گفت می افتاد
بسجده گناهان و میگفت که ای اهل نگاهداری ذاکران از فساد ای اهل بخشش گناهان
مؤمنان ای نیکوکار ای بخشایش کننده مؤمنان تو نیکوکارتری بمن از پدرم و مادرم
و از جمیع مخلوقات برگردان مرا از حالتی که برانم بحالی که بار واکردن حاجت من
باشد مجاب باشد دعای من بخشایش کرده شده باشد بتضرع و گریه من بتحقیق برطرف
کرده باشی اقسام بلا را از من دوم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
مَنْ قَالَ إِذَا صَلَّى الْمَغْرِبَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَلَا
یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ أُعْطِیَ خَیْراً کَثِیراً شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت که هر که گفت چون که از نماز مغرب راسه بار که سپاس الله راست که
میکند هر چه را که میخواهد و نمیکند هر چه را که میخواهد غیر او داده شد خیر بسیار
مراد بفقره دوم رفع ایجاب کلی است و خیر بسیار عبارت از ثواب آخرتست
با ذاعت دنیاست و اختصاص این بنماز مغرب باین اعتبار است که مؤمن هر روز
در کسب معاش و دعای مطلبی چند پیش نهاد خاطر خود میکند که آنها را برای خود خیر کثیر میشمرد

وچون الله تعالی میداند که خیر او در آنهاست بعضی آنها را حاصل میکند پس چون بعد از قضای
روز و ادای عبادت فریضه اعتراف این مضمون کند حاصل میشود برای او خیر بسیار عوض
مطالب او یا بنحوی که ثواب این اعتراف خیر بسیار است یا بنحوی که همین اعتراف
خیر بسیار است چه باعث اینست که دل فارغ شود از غم بود و نبود بوسیله معرفت حق
این نعمت زیرا که اگر هر چه کسی خواهد شود عالم خراب میشود بجهت حاسدان نعمت
و ظالمان بی مروت مخفی نماند که بنا بر آنچه می آید در حدیث نهم این باب میتواند بود که مراد
بخیر بسیار این باشد که هر حاجتی که بعد از آن خواهد روا شود سیزدهم ال عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ اَبِیهِ رَفَعَهُ قَالَ تَقُولُ بَعْدَ الْعِشَائَیْنِ اَللّٰهُمَّ بِیَدِکَ مَقَادِیرُ
اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَقَادِیرُ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمَقَادِیرُ الْمَوْتِ وَالْحَیَاةِ وَمَقَادِیرُ
الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمَقَادِیرُ النَّصْرِ وَالْخِذْلَانِ وَمَقَادِیرُ الْغِنَی وَالْفَقْرِ اَللّٰهُمَّ
بَارِکْ لِی فِی دِینِی وَدُنْیَایَ وَفِی جَسَدِی وَاَهْلِی وَوُلْدِی اَللّٰهُمَّ ادْرَأْ عَنِّی
شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَاجْعَلْ مُنْقَلَبِی اِلَی خَیْرٍ دَائِمٍ
وَنَعِیمٍ لَا یَزُولُ شرح روایتست از احمد بن محمد بن خالد از پدرش راوی بالا برد سند
حدیث را تا امامی گفت که باید که گوئی بعد از آنکه نماز شام و خفتن را کرده باشی که
خدایا بدست قدرت و قضا و قدر تست مقدارهای شبها و روزها و مقدارهای اعمالی
که برای نفع دنیاست و اعمالی که برای نفع آخرتست و مقدار مردن خلایق و از زنده شدن
ایشان در شکم مادران در هر روز و هر شب و مقدارهای آفتاب و ماه باعتبار کسوف
و خسوف و باعتبار حاجب شدن ابر و حاجب نشدن و باعتبار بدر و هلال و مانند
آنها در ماه و باعتبار بعد میان آفتاب و ماه بتربیع و تثلیث و مانند اینها و مقدارهای

مد و جزر و جریان و ترک مد ایشان و مقدارهای بی نیازی و نیازمندی خدایا برکت ده
برای من در اعمال باعث نفع آخرت من و اعمال باعث نفع دنیای من و در بدن من
بصحت و طول عمر و در اهل من و اولاد من خدایا دفع کن از من شر فاسقان عرب و عجم
را از جن و انس و بگردان انقلاب و رفتن مرا از دنیا بسوی خیری که دائمست
و نعمتی که بر طرف نشود مراد بهشت است چهاردهم ال رَفَعَهُ قَالَ مَنْ قَالَ بَعْدَ کُلِّ
صَلٰوةٍ وَهُوَ آخِذٌ بِلِحْیَتِهِ بِیَدِهِ الْیُمْنَی یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اِرْحَمْنِی مِنَ
النَّارِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ وَیَدُهُ الْیُسْرَی مَرْفُوعَةٌ بَطْنُهَا اِلَی مَا یَلِی السَّمَاءَ ثُمَّ
یَقُولُ اَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْاَلِیمِ ثُمَّ یَقُولُ یُؤَخِّرُ یَدَهُ عَنْ لِحْیَتِهِ ثُمَّ یَرْفَعُ
یَدَهُ وَیَجْعَلُ بُطُونَهُمَا مِمَّا یَلِی السَّمَاءَ ثُمَّ یَقُولُ اَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْاَلِیمِ
ثَلٰثَ مَرَّاتٍ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ غُفِرَ لَهُ وَرَضِیَ عَنْهُ
وَوَصَلَهُ بِالْاِسْتِغْفَارِ لَهُ حَتّٰی یَمُوتَ جَمِیعُ الْخَلَائِقِ اِلَّا الثَّقَلَیْنِ الْجِنَّ
وَالْاِنْسَ شرح در اینجا سه صورت دعاست یکی بعد از دیگری اول گذاشتن دست راست
بر ریش و برداشتن دست چپ و گردانیدن شکم آن بجانب آسمان دوم پایین آوردن
دست راست از ریش اولا و برداشتن آن و گردانیدن شکم آن بسوی آسمان مانند
دست چپ ثانیا سیوم گردانیدن شکمهای هر دو دست بسوی زمین اولا و گردانیدن
شکمهای آنها بسوی آسمان ثانیا پس قال مبتداست بتقدیر ارحمنی من برای تضمین معنی
دور کردن بطنها مبتداست الی ما یلی السماء خبر مبتداست ثم یقول و نظایر آن عطف
بر قال در من قال است و آوردن بصیغه مضارع بجای ماضی برای اشعار باینست که بجا آوردن
بعضی صورت اول از سه صورت دعا لازم دارد بجا آوردن تتمه دو صورت باقی را

واکتفا بصورت اول فصیح است و میتواند بود که ثم یقول و نظایر آن عطف باشد بر و یره البشری
اگر گویی که این قول مرفوعه که حال از فاعل قال در من قال است و در معنی آنست که دیر فع
به البشری اگر گوی که این قول مقارن قول اول نیست بلکه متصل بآنست گوییم که در حال
گاهی اتصال جاری مجرای مقارنت میشود و ایضا میتواند بود که حال مقدر باشد ثم نوح شروع
در بیان صورت دوم است و یقلب بقاف و با و کمنقط بصیغه مضارع معلوم غایب
باب ضرب یا باب تفعیل شروع در بیان صورت سوم است بطونها مبنی بر جواز استعمال
جمع در تثنیه است نظیر آنکه می آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحایض
والمستحاضة که سن لها الاقراء و ادناه حیضتان یا باعتبار اجزای هر کدام است
گذشت در باب پنجاه و ششم کتاب الحجة که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة است آنکه
روح مخلوقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و مخصوص محمد و آل محمد است و آن نوعی از بصیرت
و فهم و حفظ و عقل است که اعلای جمیع انواع آنست پس ورود بران با وجود آنکه
آن از غیر ذوی العقول است بمعنی رعایت جانب آن کحفظ آنست تا انقراض دنیا غفر
بصیغه مجهول خبر من قال است و رضی نیز بصیغه مجهول است و ظرف هر دو جا نایب فاعل است
و وصل بصیغه مجهول است ضمیر مستتر در یموت راجع بمن قال است جمیع نایب فاعل وصل است
الا الثقلین استثنا از جمیع الخلایق است مراد آنست که جمیع ملایکه استغفار می کنند
برای او و تعبیر ازین معنی باین عبارت برای اشعار بکثرت ملایکه و قلت مجموع جن و انس
در جنب ملایکه است چه غالب در استثنا آنست که مستثنی بسیار کمتر از باقی مستثنی
منه باشد الجن والانس منصوب و عطف بیان الثقلین است اطلاق ثقل بفتح ثاء بر انسان
برای سنگینی بمعنی کاهلی در فرمان الهی است شرح راوی بالا برساند حدیث را تا امامی که گفت

که هر که بجا آورد سه صورت دعا را شرح آنکه که گفت بعد از هر نمازی بر حالی که فرا گرفته باشد
ریش خود را بدست راست خود که ای صاحب بزرگی و گرامی کردن مؤمنان لحیه کل
کن مرا به ور کردن از آتش جهنم این بار سه بار گفت بر حالی که دست چپ او بر داشته
شده است شکم آن بسوی جانب آسمانست بعد از آن یکبار میگوید که پناه ده مرا از عذاب
دردناک که عذاب جهنم است شرح آنکه بعد از آن پایین می آورد دست راست خود را
از ریش خود بعد از آن برمیدارد دست راست خود را و میگرداند شکم آنرا جانب آسمان
تا مثل دست چپ شود بعد از آن میگوید که ای بی تنک ای بخشش کننده ای مدبر کل عالم ای
بخشش کننده با مؤمنان ۳ برمیگرداند هر دو دست را بآنچه که پشت هر دو دست را
بجانب آسمان می کند اولا و میگرداند شکمهای دو دست را بسوی جانب آسمان ثانیا
بعد از آن میگوید که پناه ده مرا از عذاب دردناک این را سه بار میگوید و یکبار میگوید
که درود کن بر محمد و آل محمد و ملایکه و روح امرزیده شده برای آنکس و راضی کرده شد
از و و پیوند کرده شد باستغفار برای او تا الظاهر او جمیع مخلوقان الله تعالی مگر دو طایفه
سنگین که جن و انس است اصل وَقَالَ اِذَا فَرَغْتَ مِنْ تَشَهُّدِكَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ
وَقُلِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً عَزْمًا لَا اُغَادِرُ ذَنْبًا وَلَا اَرْتَكِبُ بَعْدَهَا
مُحَرَّمًا اَبَدًا وَعَافِنِي مُعَافَاةً لَا اُبْلَى بَعْدَهَا اَبَدًا وَاهْدِنِي هُدًى لَا
اَضِلُّ بَعْدَهُ اَبَدًا وَانْفَعْنِي يَا رَبِّ بِمَا عَلَّمْتَنِي وَاجْعَلْهُ لِي وَلَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ وَارْزُقْنِي
كَفَافًا وَرَضِّنِي بِهِ يَا رَبَّاهُ وَتُبْ عَلَيَّ يَا اللهُ يَا اللهُ يَا اللهُ يَا رَحْمٰنُ
يَا رَحْمٰنُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ ارْحَمْنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ
السَّعِيرِ وَابْسُطْ عَلَيَّ مِنْ سَعَةِ رِزْقِكَ وَاهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِكَ

وَاعْصِمْنِی مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ وَاَبْلِغْ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنِّی تَحِیَّةً کَثِیرَةً
وَسَلَامًا وَاهْدِنِی بِهُدَاکَ وَاَغْنِنِی بِغِنَاکَ وَاجْعَلْنِی مِنْ اَوْلِیَاۤئِکَ الْمُخْلَصِینَ
وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ آمِینَ شرح اذا فرغت من تشهدک که مبنی بر امنیت که سلام
جز تشهد است و تتمه صلواة بر محمد و آل محمد است العزم بفتح عین بی نقطه و سکون زای
با نقطه مصدر ضرب کردن کاری یا قطع و فصل آن بر وجهی که بازگشتی از آن از رای
دیگر نباشد المغادره بغین با نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب مفاعله و ا
گذاشتن البلوی بفتح بای یکنقطه و سکون لام و فتح واو و الف از آن لام در لی برای
انتفاعست و علی در علی برای ضرر است و الکفاف بفتح کاف رزقی که با آن احتیاج
بخواستن چیزی از کسی نباشد الف یا رباه برای استغاثه است و الحاق ها برای اظهار حرف
مد است چون خفی است خصوصا الف و این ها ساکنه است در وقف و در وصل می افتد
و گاهی باقی می باشد و مکسوره است یا مضمومه است و نزد بعضی مفتوحه است نیز میباشد
من بتعفیه است الحی بکار آمدن و مراد اینجا محکم قرآنست که مکابره اختلاف در بعض
آن شده باشد نه متعلق باختلاف است و حقیقت آن بیان شد در کتاب التوحید در باب
بیست و پنجم و این منافات ندارد با محکم بودن اختلاف در حق المخلصین بفتح لام و کسر
لام جایز است یعنی و امام گفت که چون فارغ شدی از تشهد لم نماز خود پس بردار
دو دست خود را و بگو خدایا بیامرز مرا آمرزیدنی که قطع و فصل باشد و انگذارد آن
مغفرت گناهی را که آمرزیده نشده باشد و مرتکب نشوم بعد از آن مغفرت حرامی را
هرگز و فراغت ده مرا فراغت دادنی که آزاری نباشد بعد از آن هرگز و راهنمایی کن
مرا راه نمودنی که گمراه نشوم بعد از آن هرگز و منتفع کن مرا ای صاحب کل اختیار من بآنچه تعلیم

کردی مرا که محکمات قرآن و مانند آنست و بگردان آنچه را که تعلیم کردی نفع برای من
بتوفیق عمل بآن و بگردان آنرا ضرر بر من بجهة آن ترک عمل بآن و روزی کن مرا رزق
بقدر حاجت و راضی کن مرا بآن ای صاحب کل اختیار و بازگشت برحمت کن بر من
ای مستحق عبادت مشهور سه بار ای مدبر کل عالم سه بار ای بخشاینده مؤمنان سه بار
نجات بخش کن مرا به ور کردن از آتش صاحب زبانه و فراخ کن بر من از فراخی رزق
تو و راهنمایی کن مرا برای آنچه اختلاف در آن شده از جمله بکار آمدنی بر حقیت تو
و نگاهدار مرا از شیطان که ملعونست از هر طرف و برسان محمد را صلی الله علیه و آله
از جانب من درودی بسیار و سلامی و راهنمایی کن مرا براهنمایی تو و بی نیاز
کن مرا به بی نیازی تو و بگردان مرا از دوستان تو که خالص کرده شده از شرک
و معاصی یا خالص کنندگان عبادت خود اند از شائبه ریا و مانند آن و درود و
الله تعالی بر محمد و آل محمد مستجاب باد اصل قَالَ مَنْ قَالَ هٰذَا بَعْدَ کُلِّ صَلٰوةٍ
رَدَّ اللهُ عَلَیْهِ رُوحَهُ فِی قَبْرِهِ وَکَانَ حَیًّا مَرْزُوقًا نَاعِمًا مَسْرُورًا اِلَی
یَوْمِ الْقِیٰمَةِ شرح مشار الیه هذا اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی تا آخر است یعنی امام گفت
که هر که گفت این را بعد از هر نمازی برگرداند الله تعالی بر روح او را در قبرش
و شد زنده و رزق داده شده متنعم خوشحال کرده شده تا روز قیامت
رَفَعَهُ قَالَ تَقُولُ بَعْدَ الْفَجْرِ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِکَ
وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهٰی لَهُ دُونَ رِضَاکَ وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا اَمَدَ لَهُ
دُونَ مَشِیَّتِکَ وَلَکَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاۤءَ لِقَاۤئِلِهِ اِلَّا رِضَاکَ اَللّٰهُمَّ
لَکَ الْحَمْدُ وَاِلَیْکَ الْمُشْتَکٰی وَاَنْتَ الْمُسْتَعَانُ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَمَا اَنْتَ اَهْلُهُ

الحمد لله بمحامده كلها على نعمائه كلها حتى ينتهي الحمد الى حيث ما يحب
ربي ويرضى شرح منتهى مصدر میمی یا اسم مکان است دون بمعنی قدام است المحبة
خواهش و مراد اینجا تجویز و تکلیف المحامد بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع محمده بفتح
میم اول و کسر و فتح میم دوم که مصدر میمی است اقسام حمد حیث مبنی بر ضم است و گاهی
بر فتح و بر کسر نیز می باشد و نزد اکثر مضاف بغیر جمله نمیشود ما زایده است کتب مضاف الیه
حیث است و بنا بر مذهب بعضی که تجویز اضافه حیث بمفرد می کنند ما مصدریه است
و مصدر مضاف الیه است شرح راوی بالا بر دسند حدیث را تا امامی که گفت که
میگوی بعد از نماز صبح که خدایا تراست سپاس سپاسی که همشکلی است با همشکلی بودن ترا
سپاس سپاسی که امتدادی و استمراری هست آنرا ابتدایش از خواهش تو در تکلیف یا بمعنی
که داخل آن نشده قیدی که آنرا آنها شروع کند مثل حمد بر راضی بودن با امامت ائمه
ضلالت و نیز هست سپاس سپاسی که مزدی هست گوینده آنرا اگر راضی شدن تو خدایا
نیز هست سپاس و سوی نیست شکایت از ظالمان و نوبه طلب یاری کرده شد خدایا
نیز هست سپاس چنانچه ترا لایق است سپاس الله را با تمام سپاس او و همگی آنها بر نعمت
او و همگی آن تا آنکه رسد سپاس بجای که دوست میدارد صاحب کل اختیار من و راضی
میشود او از آن اکمل وتقول بعد الفجر قبل ان تتكلم الحمد لله ملاء الميزان
ومنتهى الرضا وزنة العرش وسبحان الله ملاء الميزان ومنتهى الرضا
وزنة العرش ولا اله الا الله ملاء الميزان ومنتهى الرضا وزنة
العرش والله اكبر ملاء الميزان ومنتهى الرضا وزنة العرش تعيد ذلك
اربع مرات ثم تقول اسئلك مسئلة العبد الذليل ان تصلي على محمد وآل

محمد وان تغفر لنا ذنوبنا وتقضي لنا حوائجنا في الدنيا والآخرة بيسر
منك وعافية شرح الملاء بکسر میم و سکون لام و همزه آخر بقدر پری ظرف باشد
و نصب آن بر مفعول مطلق است زیرا که گاهی غیر مصدر نایب مصدر میشود در مفعول مطلق
مثل کلمه کلام و عامل آن فعلیست که مفهوم میشود از سابق مثل احمد و اسبح و اکبر و
اهلل منتهی اسم مکانست یا مصدر میمی است الزنه بکسر زای با نقطه و نون هموزن
و سنجیدن اشارت بمعنای عرش شد در شرح حدیث پنجم باب سی و چهارم مشار الیه
ذلک ملاء المیزان و منتهی الرضا و زنة العرش تعید ذلک اربع مرات از قبیل
تاکید است تا کسی اکتفا بیکبار که در تحمیدات نکند و از قبیل تاسیس نیست تا مجموع سابق
را چهار بار باید گفت فی دره یسر بمعنی مع است شرح و میگویی بعد از نماز صبح پیش
از آنکه سخن گویی که سپاس الله راست بقدر پری ترازوی عمل و آخر رضای الهی
و هموزن عرش و تنزیه میکنیم تنزیه الله تعالی بقدر پری ترازو و آخر رضا و هموزن
عرش و نیست سخن عبادتی مگر الله بقدر پری ترازو و آخر رضا و هموزن عرش
و الله اکبر بزرگتر از آنست که ادراک کرده شود بقدر پری ترازو و آخر رضا و هموزن
عرش اعاده میکنی آنرا چهار بار بعد از آن میگوی که طلب میکنیم از تو طلب بنده خوار
و زار این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که آمرزی برای ما گناهان ما را و روا
کنی برای ما حاجتهای ما را در دنیا و آخرت با آسانی که از جانب تو باشد و فراغتی
اشارت باینست که گاهی حاجت کسی روا میشود و از آن آزار بسیار می کشد چنانچه
گفته در سوره بنی اسرائیل که وکان الانسان عجولا و نظر این می آید در سوره بنی اسرائیل که
وکان الانسان عجولا و نظر این می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب صلوة

صلواة الاستخاره که باب نود و سوم است ششم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ كَتَبَ اِلَيَّ
اَبُو جَعْفَرِ بْنُ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِهٰذَا الدُّعَاءِ وَعَلَّمَنِيهِ وَقَالَ مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ
صَلٰوةِ الْفَجْرِ لَمْ يَلْتَمِسْ حَاجَةً اِلَّا تَيَسَّرَتْ لَهُ وَكَفَاهُ اللّٰهُ مَا اَهَمَّهُ
شرح ظاهر اینست که کتب الی خوب نیست و بجای ان کتب لی می آید و ما اینچه را که اینجا
شرح میکنیم با در بهذا برای تقویت است مشار الیه هذا الدعا بسم الله تا العرش
العظیم است که مذکور میشود من قال بتقدیر من قاله است یعنی روایت است از محمد بن الفرج
بفتح فا و فتح را بی نقطه و جیم گفت که نوشت بسوی من امام محمد تقی علیه السلم این
دعا را و بعد از رسیدن بخدمت او تعلیم کرد مرا آن دعا باینمعنی که معانی الفاظ ان
و مقاصد تراکیب انرا بمن یاد داد و در بیان فایده و اثر ان دعا گفت که هر که
گفت ان دعا را در عقب نماز صبح طلب کرد حاجتی را مگر انکه میسر شد برای او و کفایت
کرد الله تعالی مهم او را اصل بِسْمِ اللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاُفَوِّضُ
اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ
مَا شَاءَ اللّٰهُ وَاِنْ كَرِهَ النَّاسُ حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ
مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ
حَسْبِي مُنْذُ قَطُّ حَسْبِيَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

شرح وافوض تا مکروا از سورهٔ مؤمن است و اول آن تا العباد تتمهٔ نقل کلام مؤمن آل فرعونست
و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن باقی اینجا برای حسن طلب مضمون آنست و معنی ان گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب نود و ششم که باب سلامة الدین است باین روش
که الله تعالی او را نگاه داشت از ضررهای دین باطل که آن قوم مکر برای ان میکردند اگر چه لفظ
الامر گذشته شد لا اله الا انت تا المؤمنین از سورهٔ انبیاست و اول آن تا الظالمین نقل دعای
یونس ع است که در شکم ماهی گفت وقتی که دانست خطا کرده در بیرون آمدن از میان قوم
و عود او بسوی ایشان نخواهد بود و خطا اگر چه از امت مرحومه مرفوع است اما از انبیا مرفوع
نیست باینمعنی که در دنیا معاتب بان میشوند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب
دویست و هشتم که باب عفو است پس منافات با عصمت ایشان ندارد و باقی کلام الله
تعالی است و ذکر ان اینجا برای حسن طلب مضمون آنست حسبنا تا سوء از سورهٔ آل
عمرانست و اول آن نقل کلام جمعی از مجاهدانست و باقی ان کلام الله تعالی است و ذکر
ان اینجا برای حسن طلب مضمون است ما شاء الله مبتدا است خبرش محذوف بتقدیر
ما شاء الله کان قط بفتح قاف و تشدید طاء بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است القط
بفتح قاف افزودن چیزی بجدا کردن مادهٔ آن از مادهٔ چیزهای دیگر یعنی ان دعا اینست
که ابتدا میکنیم بنام الله و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد و وامیگذارم کار خود را بسوی
الله تعالی باینمعنی که خود رای در احکام افعال و تروک خود نمیکنیم و پیروی حکم الله تعالی در
آنها میکنیم بدرستی که الله تعالی بیناست باحوال بندگان نیک و بد افعال و تروک ایشان پس
نگاه داشت مؤمن آل فرعون را الله تعالی از ضررهای انچه آل فرعون مکر کردند و ایمان او
محفوظ ماند نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم تنزیه تو بدرستی که من بودم در بیرون آمدن

از قوم خود از روی غضب اراده عدم عود بسوی ایشان از جمله سعی کنندگان که خطا کردند پس مستجاب کردم دعای او را برای او و نجات دادم او را از غم و چنان نجات میدهیم مؤمنان را چون این دعا می کنند پس است ما را الله تعالی و خوب وکیلی است پس باز گشت کردند با نعمتی که از جانب الله تعالی است و فضلی بیان این آنکه نرسید بایشان آزارهای آنچه خواست الله تعالی شد بیان این آنکه نیست پیچیدن عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیله الکبری الله تعالی که بلند مرتبه است و بزرگ مرتبه آنچه خواست الله تعالی شد نه آنچه خواستند مردمان آنچه خواست الله تعالی شد هر چند که نخواهند مردمان بس است ما را صاحب کل اختیار عوض کسانی که کل اختیار ایشان بدست دیگریست بس است مرا روزی رسان عوض روزی داده شدگان بس است مرا آنکه همیشه بس بوده مرا از وقتی که آفریدن مرا بس است مرا الله که نیست مستحق عبادت مگر او بر او توکل کردم و او صاحب تخت پادشاهی بزرگ است لکهل و تقال اذا انصرفت مِنْ صَلوٰةٍ مَکْتُوبَةٍ فَقُلْ رَضِیتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ مُحَمَّدٍ نَبِیًّا وَ بِالْاِسْلَامِ دِینًا وَ بِالْقُرْاٰنِ کِتَابًا وَ بِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ اَئِمَّةً اَللّٰهُمَّ وَلِیَّکَ فُلَانٌ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَامْدُدْ لَهُ فِی عُمْرِهِ وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِاَمْرِکَ وَالْمُنْتَظِرَ لِدِینِکَ وَاَرِهِ مَا یُحِبُّ وَمَا یُقِرُّ بِهِ عَیْنَهُ فِی نَفْسِهِ وَذُرِّیَّتِهِ وَفِی اَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِی شِیعَتِهِ وَفِی عَدُوِّهِ وَاَرِهِمْ مِنْهُ مَا یَحْذَرُونَ وَاَرِهِ فِیهِمْ مَا یُحِبُّ وَتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ وَاشْفِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ شرح ربا منصوبست بر تمیز از الله و از قسم تمیز از نسبت است و اصل آن رضیت برب الله بوده بتنوین رب و جر الله بر بدل یا عطف بیان چنانچه شیخ رضی رحمه الله در بحث تمیز شرح کافیه تصریح بمثل آن کرده در کفی زید رجلا

ایدی

و بر این قیاس است نظایر آن فلان و فلان عبارت از ائمه گذشته است مراد دومین فلان عبارت از امام زمانست که زنده است عن در عن یمینه مثلا اسم است بمعنی جانب و بتقدیر من عن یمینه است و صرف من برای کراهت اجتماع صورت دو حرف جر است و عدم ذکر عن در خلفه برای اینست که خلف عبارت از جانبی است بخلاف یمین چه آن عبارت از عضو است و اجعله القائم تا لفظ دعای حقیقی نیست بلکه خبر است و در صورت انشا است و مراد اینست که من راضیم بقائم بودن او و این جمع میشود با علم بعدم قائم بودن او با علم بقائم بودن او و نظیر اینست اللهم العن فلانا چه طلب لعن اگر با تجویز عفو است بخیلی است و اگر با عدم تجویز عفو است لغو است المنتظر بفتح ظاء و کسر ظاء میتواند بود و ما تقر عینه بقاف و تشدید را بنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال و نصب عینه است و در بعضی نسخ بجای آن و تقر به عینه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و ضرب و رفع عینه است مثل آنچه بعد از آنست یعنی و امام محمد تقی ع گفت که چون فارغ شدی از نماز واجبی پس بگو که راضی شدم بالله که صاحب کل اختیار باشد و بمحمد ص که پیغمبر باشد و بنفی شریک که دین باشد و بقرآن که کتاب شریعت باشد و بفلان و فلان تا آخر ائمه گذشته که ائمه باشند خدایا اولی بتصرف در مؤمنان از خود شان از جانب تو امروز فلان کس است پس نگاهدار او را از پیش او و از پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او و از بالای او و از پایین او و مدد کن برای او در عمر او بتطویل آن و بگردان او را استادگی کننده بکار تو که بر گردن زمین از عدلست و انتظار کشیده شده برای دین اسلام تو که مهدی موعود است و بنما باو آنچه شد دوست میدارد و آنچه روشن

می کند

جشم او را در خویش و در فرزندانش و در متعلقانش و مالش و در شیعه او و در دشمنان او و بنما
بدشمنان او از جانب او آنچه را که احتراز از آن میکنند و بنما باو در آن دشمنان آنچه
دوست میدارد و روشن میشود بآن جشم او و شفا از اندوه بده سینهای ما را و نهانست
جمعی مومنان را **اصل** قال وکان النبی صلی الله علیه وآله یقول اذا فرغ من
صلوته اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما
اعلنت واسرافی علی نفسی وما انت اعلم به منی اللهم انت المقدم والمؤخر
لا اله الا انت بعلمک الغیب وبقدرتک علی الخلق اجمعین ما
علمت الحیاة خیرا لی فاحینی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی اللهم
انی اسئلک خشیتک فی السر والعلانیة وکلمة الحق فی الغضب والرضا
والقصد فی الفقر والغنی واسئلک نعیما لا ینفد وقرة عین لا تنقطع
واسئلک الرضا بالقضا وبرکة الموت بعد العیش وبرد العیش بعد
الموت ولذة النظر الی وجهک وشوقا الی رؤیتک ولقائک
من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان
واجعلنا هداة مهدیین اللهم اهدنا فیمن هدیت اللهم انی
اسئلک عزیمة الرشاد والثبات فی الامر والرشد واسئلک شکر
نعمتک وحسن عافیتک واداء حقک واسئلک یا رب قلبا سلیما
ولسانا صادقا واستغفرک لما تعلم واسئلک خیر ما تعلم واعوذ
بک من شر ما تعلم فانک تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب
شرح نسبت معصوم گناه را بخود باعتبار امتست که گناه مومنان را گناه خود میشمرد واستغفار

مهتدین

ازان

ازان میکند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب نود و نهم است که باب نادر الصفات
الاسراف تجاوز از حدی که قرار یافته بعصیان الهی وتعدیه آن بعلی برای تضمین معنی
جرأت است چه عاصی بر خود ستم وجرأت میکند بعلمک متعلق است با حینی الغیب منصوب
ومفعول علمک است ما در ما علمت اسمیه شرطیه زمانیه است مثل فما استقاموا لکم
فاستقیموا لهم القرة بضم وفتح قاف وتشدید را بنقطه مصدر باب علم وضرب روشنی
جشم برؤیت محبوب و جهت عبارت از انبیا والاوصیاست یا عبارت از ثواب
اعمال صالحه است رو نیک عبارت از دیدن ملک الموت ومانند آنست لقاء ک عبارت
از حضور در دیوان بزرگ نیا است من غیر ضراء اشارتست بانکه بعضی مشتاق مرگ
خود میشوند برای شدت آزار یا برای خیال محال قبول طاعات ایشان بی معرفت امام زمان
که عالم بجمیع احکام الهی باشد و مانند این الضراء بفتح ضاد با نقطه وتشدید را بنقطه
والف ممدوده ضرر مضرة بصیغه اسم فاعل باب افعال برای مبالغه است الفتنة گمراهی
مضلة بصیغه اسم فاعل باب افعال برای مبالغه است ولا نعلم بصیغه مجهول مخاطب باب
تفعیل است **شرح** امام محمد تقی علیه السلم گفت که وعادت پیغمبر صلعم این بود که میگفت چون
فارغ میشد از نماز خود که خدایا بیامرز برای من گناهی که پیش کردم وگناهی را که پس
ازان کردم وگناهی را که پنهان کردم وگناهی را که آشکار کردم وستم مرا بر خودم
وگناهی را که تو داناتری بآن از من خدایا تو مقدم میکنی هر کرا تقدم او را خواهی مثل ائمه
حق و تو مؤخر میکنی هر کرا که تو تاخر او را خواهی مثل غاصب امام حق نیست مستحق عبادتی
مگر تو بدانستن تو غیب را وبتوانائی تو بر مخلوقان تو همگی هر گاه که دانستی زندگی را خیر
برای من پس زنده دار مرا و بمیران مرا چون دانستی مردن را خیر برای من خدایا بدرستی

که من طلب میکنم از تو توفیق ترس عذاب ترا در نهان و آشکار و توفیق سخن حق را در حالت
غضب بر کسی و راضی بودن از کسی و توفیق میانه خرجی را در نیازمندی و بی نیازی و طلب
میکنم از تو نعمتی را که بپایان نرسد و روشنی چشمی را که بریده نشود و طلب میکنم از تو
توفیق رضا بقضا را و نفع مردن بعد از زندگی را و خوشی زندگی بعد از مردن را و لذت
نظر در روی ترا و اشتیاق بسوی دیدن تو و ملاقات ترا بی ضرری که ضرر کننده باشد
و بی گمراهی که گمراه کننده باشد خدایا آرایش ده ما را بآرایش ایمان و بگردان ما را راهنمایان
راه نموده شده گان نه مانند جمعی که هدایت مردمان میکنند و خود راه نموده نشده اند
بلکه بخود را هی راه مینمایند دیگرانرا خدایا راهنمای کن ما را در جمعی که راه نمودی ایشانرا
خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق چه درستی را و توفیق باتی ماندگان در کار
تو و درستی را و طلب میکنم از تو خیر آنچه را که میدانی از احوال من و پناه میگیرم بتو از شر
آنچه میدانی از احوال من بدرستی که تو میدانی احوال مرا و تعلیم کرده مثنوی و تو بی عیبها
دانای عیبهای **هفتم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ جَاءَ جِبْرَائِیلُ ع
اِلَی یُوسُفَ ع وَهُوَ فِی السِّجْنِ فَقَالَ لَهُ یَا یُوسُفُ قُلْ فِی دُبُرِ صَلٰوةٍ اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْ لِی فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لَا اَحْتَسِبُ
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که آمد جبرئیل ع بسوی یوسف علیه السلم
بر حالیکه او در زندان مصر بود پس گفت او را که ای یوسف بگو در عقب هر نمازی که
خدایا بگردان برای من گشادی و بدر روی و روزی ده مرا از جایی که امید راه رزق تو
میبرم و از جایی که امید راه رزق تو نمیبرم **هشتم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِاللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ قَالَ هٰذِهِ الْکَلِمَاتِ عِنْدَ کُلِّ صَلٰوةٍ مَکْتُوبَةٍ حُفِظَ فِی نَفْسِهِ وَدَارِهِ وَمَالِهِ

کُل

و ولده

اُجِیرُ نَفْسِی وَمَالِی وَوُلْدِی وَاَهْلِی وَدَارِی وَکُلَّ مَا هُوَ مِنِّی بِاللّٰهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ
الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ وَاُجِیرُ نَفْسِی وَمَالِی
وَوُلْدِی وَکُلَّ مَا هُوَ مِنِّی بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ اِلٰی آخِرِهَا وَبِرَبِّ
النَّاسِ اِلٰی آخِرِهَا وَبِآیَةِ الْکُرْسِیِّ اِلٰی آخِرِهَا **شرح** در و برب الناس و در و
بآیة الکرسی اقتصاری هست و مراد امیت و اجیر را نانی اینجا نیز باید گفت آیة
الکرسی الی آخرها تعبیر است از الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی
السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما
وهو العلی العظیم و در وقت دعا الله را مرفوع میتوان خواند بحکایت و مجرور میتوان
خواند بحرف جر و قول امام که و بآیة الکرسی مؤید اولست و الا میگفت که و بالله لا اله الا
هو الحی القیوم الی آخرها و بر هر تقدیر داعی در وقت دعا نمیگوید بآیة الکرسی و شان
نزول آیة الکرسی می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الجلوس است
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که گفت این چند کلمه را نزد هر نماز
واجبی در تعقیب آن محفوظ میشود در حد ذات خود و سرای خود و مال خود و فرزندان
خود این کلمات است پناه میدهم خودم را و مالم را و فرزندانم را و متعلقان خود را
و سرای خود را و هر چه را که آن از منست بالله که یگانه است بی جزو بی قسمت محل
عرض حاجات است آنکه نزاید و زاده نشد و نبود او را همتا هیچیک و پناه میدهم خودم را
و مالم را و فرزندانم را و هر چه را که آن از منست بصاحب کل اضیا صبح کاذب از شر آنچه
آفریده بعد از آن در روز تاریک بوده که و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد

و من شر حاسد اذا حسد و از شر شب که تاریکست چون داخل شود چه ان وقتیست که جنود شیاطین
تباه کاری شروع در اضلال خلایق بکنند و از شر نفوس شریره که دمدمه و افسون می کنند در
اعتقادهای حق و نیتهای درست و بر میکردانند خلایق را از انها با وجود انکه چون دمه
ایشان خالی از علامات صدقست مانند دمیدن باد از دهن است و از شر رشک خور
چون رشک خورد و با تبعی که ظاهر سازد و بزبان و مانند ان حسد را اشارتست باینکه
هیچیک خالی از حسد نیست لیکن مؤمن بان عمل نمی کند و بصاحب کل اختیار مردم تا اخر
سوره که ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس پادشاه مردمان مستحق عبادت مردمان از شر وسوسه کننده پس
رونده باینمعنی که وسوسه او مخفی اواز و بی علامات صدقست چنانچه کفته که دجلب
علیکم بخیلک و رجلک انکه وسوسه می کند در سینهای مردمان برای فسخ اعتقاد حق
از جنیان و مردمان و باینکه الله نیست مستحق عبادت مراد او زنده است یا دکی کننده بکار خلایق
است نمیکیرد او را ماندکی و نه خواب ملک اوست هر چه در اسمانهاست و هر چه در زمین است
کیست که شفاعت کند نزد او کناهکار را مکر برخصت او میداند انچه را که در پیش مردمانست
و انچه را که در پس مردمانست و غیبست و احاطه نمیکنند بچیزی از علم غیب او مکر بچیزی
که خواسته باشد و بانبیا وحی کرده باشد کنجایش کرد احاطه علم او اسمانها و زمین را و سنکینی
نمیکند او را حفظ اسمانها و زمین از زوال و اوست بلند مرتبه بزرک مرتبه نهم اصل
عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ الْفَرِيضَةِ يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ أَحَدٌ غَيْرُهُ ثَلٰثًا ثُمَّ سَأَلَ أُعْطِيَ مَا سَأَلَ شرح روایتست از معویة
بن عمار که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است کفت که هر که کفت در عقب نماز

و ریضه که ای انکه هر چه را که میخواهد میکند هر چه را که میخواهد یکی غیر او سه بار بعد از ان طلب
کرد حاجت خود را داده شد انچه طلب کرد نزدیک باین مضمون بیان شد در شرح
حدیث دوم این باب دهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَلَّيْتَ
الْمَغْرِبَ فَأَمِرَّ يَدَكَ عَلَى جَبْهَتِكَ وَقُلْ بِسْمِ اللهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ اللّٰهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الْهَمَّ
وَالْحَزَنَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ شرح تقدیم غیب بر شهادت باعتبار ترقی است بلکه
اشارتست بحدوث عالم است چه بنا بر ان غیب بودن جمیع معلومات الله تعالی پیش
از شهادت بودن بعض انهاست اللهم اندوه بر مستقبل الحزن بضم حا و سکون زای
و بفتح حا و فتح زای ازردکی بر ماضی و حال ثلث مرات متعلق است بامر تا الفر یا متعلق است
بقل تا الخر یا متعلق است با اللهم تا الخر دوم کفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون کذاردی
نماز شام پس بمال دست خود را بر پیشانی خود و بکو که ابتدا میکنم بنام خدا انکه نیست
مستحق عبادتی مکر او دانای غایب و حاضر است مدبر کل عالمست بخشاینده مؤمنان است
خدایا برطرف کن از من اندوه را و ازردکی را سه بار یازدهم اصل كُنْتُ كَثِيرًا
مَا أَشْتَكِي عَيْنِي فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ ع فَقَالَ أَلَا أُعَلِّمُكَ
دُعَاءً لِدُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ وَبَلَاغًا لِوَجَعِ عَيْنِكَ قُلْتُ بَلٰى قَالَ
تَقُولُ فِي دُبُرِ الْفَجْرِ وَدُبُرِ الْمَغْرِبِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصَرِي وَالْبَصِيرَةَ
فِي دِينِي وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي وَالْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَالسَّلَامَةَ فِي نَفْسِي وَالسَّعَةَ
فِي رِزْقِي وَالشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي شرح کثیرا منصوبست بر ظرف زمان

قلت است نزد بعضی اکلی بصیغه متکلم وحده از باب افتعال

مازایده است برای ابهام یا برای مبالغه کثرت چنانچه در فقلیلا ما یومنون برای مبالغه
خبر کنت است یعنی بکسر نون و تخفیف یا مفعول اشتکی است و بلاغا عطف است بر لونیا
که صفت دعاست و میتواند بود که عطف بر دعا باشد علیک متعلق تجب است بتضمین معنی
واجب صلی تا آلفر استینافست و دلالت می کند بر اینکه حق محمد وال محمد درود الله تعالی است
بر ایشان واو در والشکر بمعنی مع است ابدا ظرف اجعل است و میتواند بود که ظرف الشکر باشد
ما در فیه مصدریه زمانیه است مثل مادمت حیا پس ما ابقیتنی یعنی زمان ابقایک ایای است
وان تاکید ابدا است البلاغ بفتح با رنکفیط و غنی با نقط آنچه بآن اکتفا توان کرد
بسیار درد چشم می کشیدم پس شکایت آنرا بردم بسوی امام جعفر صادق ع پس گفت
که آیا تعلیم نکنم ترا دعای که برای دنیای تو و آخرت تو باشد و کافی باشد برای درد چشم
تو گفتم بلی تعلیم کن گفت که میگوی در عقب نماز صبح و عقب نماز شام که خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بوسیله حق محمد وآل محمد در ترویج دین تو که آن حق واجب بر تو
که رعایت آن کنی مراد اینست که پیش از طلب حاجت خود از تو طلب آن حق میکنم
از تو بیان آنکه درود بر محمد وال محمد و بگردان روشنی را در چشم من و دیده وری را در دین من
یعنی که مراد دیده وری بدین اسلام و کمال اطمینان خاطر را بر اسلام در دل من و خالص
کردن از ریا و مانند آن را در عمل من و بی عیب بودن را در ذات من و فراخی را در رزق من با شکر آن
فراخی رزق برای تو همیشه چندانکه باقی داشتی مرا دوازدهم احدثنی رجل بالشام
یقال له هلقام بن ابی هلقام قال اتیت ابا ابراهیم علیه السلام فقلت له
جعلت فداک علمنی دعاء جامعا للدنیا والاخرة واوجز فقال قل فی دبر الفجر
الی ان تطلع الشمس سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واسئله من فضله قال

هلقام

هلقام لقد کنت من اسوا اهل بیتی حالا فما علمت حتی اتانی میراث من قبل
رجل ما ظننت ان بینی وبینه قرابة وانی الیوم ایسر اهل بیتی
وما ذلک الا بما علمنی مولای العبد الصالح علیه السلام شرح قریب
بمضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشه در حدیث چهل و هفتم باب النوادر للدنیا
صفت دیگر دعا است یا متعلق بجامعا است واوجز بجیم و زای با نقطه بصیغه امر
باب افعال است و عطف بر علمنی است یا بصیغه افعل التفضیل است و عطف بر جامعا است
سبحان الله بتقدیر اسبح سبحان الله است وبحمده بتقدیر وبحمده اسبح است و با برای
ملابست است و از قبیل عطف جمله بر جمله است و افاده این می کند که نفی صفات
ذم مجامع اثبات صفات مدحست ترجمه یعنی حکایت کرد مردی برای من در شام
که گفته می شد او را هلقام بن ابی هلقام بکسر ها و سکون لام و قاف و الف گفت
که آمدم نزد امام موسی کاظم ع پس گفتم او را که قربانت شوم تعلیم کن مرا دعای که جمع کننده
جمیع حاجتها باشد برای نفع دنیا و آخرت باشد و مختصر کن پس گفت که بگو در عقب
نماز صبح مکرر تا آنکه طلوع کند آفتاب که تنزیه از نقص و قبیح میکنم تنزیه الله تعالی و با حمد
او این تسبیح میکنم طلب آمرزش گناهان می کنیم از الله تعالی و طلب میکنیم از او که از فضل
رحمت خود انعام کند گفت هلقام که هر آینه تحقیق بودم از جمله بدتر قبیله خود باعتبار
حال دنیا پس خبردار نشدم از راه نجات خود از آن ورطه تا آنکه آمد نزد من بمیراث
از جانب شخصی که در جای دیگر فوت شده بود گمان نداشتم که میان من و میان او
خویشی باشد مراد اینست که اندوه بسیار از فوت او بمن نرسید و بدرستی که من امروز
از جمله مالدارتر قبیله خودم و نیست آن مگر بوسیله آنکه تعلیم کرد مرا امام من بنده صالح علیه السلام

باب بیست و ستوم اصل باب الدعاء للرزق شرح این باب دعاست برای فراخی رزق
درین باب سیزده حدیث است اول اصل سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع اَنْ یُعَلِّمَنِی دُعَاءً لِلرِّزْقِ
فَعَلَّمَنِی دُعَاءً مَا رَاَیْتُ اَجْلَبَ لِلرِّزْقِ مِنْهُ قَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی
مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ الطَّیِّبِ رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَیِّباً بَلَاغاً لِلدُّ نیا
وَالْآخِرَةِ صَبّاً صَبّاً هَنِیئاً مَرِیئاً مِنْ غَیْرِ کَدٍّ وَلَا مَنٍّ مِنْ اَحَدٍ مِنْ
خَلْقِکَ اِلَّا سَعَةً مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَاسْأَلُوا اللهَ مِنْ
فَضْلِهِ فَمِنْ فَضْلِکَ اَسْأَلُ وَمِنْ عَطِیَّتِکَ اَسْأَلُ وَمِنْ یَدِکَ الْمَلْأَی
اَسْأَلُ شرح البلاغ بفتح باء یکنقطه و غین بانقطه آنچه کافی باشد الصب بضم صاد بی‌نقطه
و تشدید با یکنقطه آنچه فرو ریخته شود از رزق و مانند آن و تکرار برای طلب کثرت و نعمت چنانکه
مشهور است که رزق روز بروز بهتر است در گوارائی از رزق کهنه الهنیئ بفتح ها و کسر نون
و تخفیف یاء دو نقطه در پائین ساکنه و همزه رزقی که دو دمعده رسد و در حلق نماند المری
بفتح میم و کسر را بی‌نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پائین و همزه آنکه زود بمعده رسد و گوارا باشد
در معده الا سعة منصوب استثنای منقطع است از من من احد الملأی بفتح میم و سکون
لام و فتح همزه و الف مؤنث ملآن بفتح میم و سکون لام و همزه و الف و نون یعنی
پر اشارتست بقول الله و لله ما فی السموات و ما فی الارض شرح طلب کردم از امام جعفر صادق ع
که تعلیم کند مرا دعای برای فراخی رزق پس تعلیم کرد مرا دعائی که ندیدم دعائی را که کشاینده
تر باشد رزق را از آن دعا گفت که بگو خدایا روزی کن مرا از نعمت تو که فراخست حلالست
پاکیزه است روزی که فراخ باشد حلال باشد پاکیزه باشد کافی باشد برای دفع حاجت در دنیا
و برای اعمال آخرت مثل حج بیکدیگر ریخته باشد بر من گلوگیر نباشد گوارا باشد بی‌تعبی که در تحصیل

آن بمن رسد و بی‌منتی باشد که یکی از مخلوقان تو باشد لیکن فراخی باشد از نعمت تو که فراخست
چه بدرستی که تو گفتی در سوره نسا که دعا کنید الله تعالی را از زیادتی رحمت او پس از زیادتی
رحمت تو طلب میکنم و از عطای تو طلب میکنم و از دست قدرت تو که پر است از
نعمتهای دنیا و آخرت طلب میکنم دوم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ ع لَقَدِ
اسْتَبْطَأْتُ الرِّزْقَ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ لِی قُلِ اللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَکَفَّلْتَ بِرِزْقِی وَرِزْقِ کُلِّ
دَابَّةٍ یَا خَیْرَ مَدْعُوٍّ وَیَا خَیْرَ مَنْ اَعْطَی وَیَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَیَا
اَفْضَلَ مُرْتَجًی اِفْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا شرح استبطات بباء یکنقطه و طاء بی‌نقطه
و همزه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب استفعالست الاستبطاء دیر شمردن
شرح گفتم امام جعفر صادق ع را که هر آینه بتحقیق که دیر و ناشتابان شمردم رزق
خود را پس غضبناک شد برای دلالت این کلام بر عدم رضای من بقضای الهی بعد از آن
گفت مرا که بگو که خداوندا بدرستی که ضامن شدی رزق مرا و رزق هر جنبنده را اشا
رتست بآیت سوره هود و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ای بهتر خوانده
شده و ای بهتر کسی که عطا داد و ای بهتر کسی که طلب حاجت از و کردند و ای فاضلتر
محل امید بکن با من چنین مطلب مرا دا نیست که هر مطلبی که داشته باشی بعد از این
کلمات طلب کن سیوم اصل اَبْطَأَ رَجُلٌ مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
عَنْهُ ثُمَّ اَتَاهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ص مَا اَبْطَأَ بِکَ عَنَّا فَقَالَ السُّقْمُ
وَالْفَقْرُ فَقَالَ لَهُ اَفَلَا اُعَلِّمُکَ دُعَاءً یُذْهِبُ اللهُ عَنْکَ بِالسُّقْمِ
وَالْفَقْرِ قَالَ بَلَی یَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ تَوَکَّلْتُ
عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ
فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ
وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً

فما لبث ان عاد الی النبی صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله قد اذهب الله عنی السقم
والفقر شرح الابطاء مصدر باب افعال ضد شتاب و تعدیه ان بعن برای تضمین
معنی تخلف است با در یک برای تعدیه است و همچنین با در بالسقم نذهب الله بنفد برید
هب الله به است الولی امامی که خلیفه الهی است در زمین و چون خلیفه کسی در اکثر از
روی خواری و عجز انکس از کاری می باشد تقیید شده بقول او من الذل و میتواند
بود ولی بمعنی ناصر باشد چنانچه گفته در سوره محمد که ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم
و کبره عطف بر ولی است تکبیرا مفعول مطلق برای نوع است پس این فقره جزو دعا نیست
بلکه امر است بتکرار آن کلمات که مذکور شد چنانچه تصریح بان می آید در حدیث سوم
باب آینده و میتواند بود که امر باشد بتعظیم علیحده و بعد از آنچه مذکور شد و اقسام
تعظیم بسیار است از انجمله آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب نهی ان دعا بفتح
همزه و تخفیف نون فاعل لبث است یا فاعل لبث ضمیر مستتر راجع بر جلیت و ان
دعا بتقدیر فی ان دعاست یعنی دیر کرد و باز ماند مردی از یاران نبی صلی الله علیه و آله
از و بعد از ان آمد نزد او پس گفت او را رسول صلی الله علیه و آله چه چیز باز داشت ترا از ما پس
امر د گفت که بیماری و تنگدستی از بیماری و تنگدستی را آمد گفت که بلی تعلیم کنم — پس رسول صلی الله علیه و آله گفت او را که اما تعلیم کنم ترا دعای که برطرف الله تعالی بوسیله آن
ای رسول الله پس رسول صلی الله علیه و آله گفت که بگو که نیست گردیدن از کاری و نه رغبت
در کاری مگر بوسیله انکبری الله تعالی توکل کردم بر زنده که نمیمرد و سپاس الله راست
که نگرفته برای خود فرزندی که از پیش خود حکم کند وا و هیچ نبوده وا و را هرگز نبوده
شریکی در پادشاهی و هرگز نبوده او را امامی از روی خواری عجز یا خواری تجویز
خود رای آن امام بلکه حکمت و مصلحت بینی تعیین ائمه از جنس بشر می کند و تجویز خود رای

ایشان

ایشان نمیکند و تعظیم کن الله تعالی را تعظیمی لایق پس درنگ آن مرد برگشت بسوی نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت که یا رسول الله بتحقیق برطرف کرد الله تعالی از من بیماری و تنگدستی را
چهارم اول عن ابی جعفر علیه السلام قال ادع فی طلب الرزق فی المکتوبة وانت
ساجد یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین ارزقنی وارزق
عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که دعا کن در طلب روزی در اثنای نماز فریضه در حالی که تو در سجده باشی
با این روش که ای بهترین جمعی که از ایشان طلب حاجت کنند وای بهترین جمعی که دهندگانند
روزی ده مرا و روزی ده عیال مرا از نعمت تو به درستی که تو صاحب نعمت بزرگی
پنجم اول شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام الحاجة و سألته ان یعلمنی
دعاء فی الرزق فعلمنی دعاء ما احتجت منذ دعوت به قال
قل فی صلوة اللیل وانت ساجد یا خیر مدعو و یا خیر مسؤل و یا او
سع من اعطی و یا خیر مرتجی ارزقنی واوسع علی من رزقک
وسبب لی رزقا من قبلک انک علی کل شیء قدیر شرح وانت ساجدا جمله
حالیه است میتواند بود که مراد تکرار دعا در هر سجده باشد و میتواند بود که یک سجده کافی
باشد هر کدام که باشد و میتواند بود که سجده دوم رکعت دوم باشد چنانچه
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی و ششم کر باب شدة الابتلاء المؤمن
است و می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و ششم شرح شکایت بردم بسوی
امام جعفر صادق علیه السلام از افلاس و طلب کردم از و که تعلیم کند مرا دعای برای رزق
پس تعلیم کرد مرا دعای که محتاج نشدم از انوقت که دعا کردم بان دعا گفت که بگو — در نماز شب در حالی که تو در سجده باشی

که ای بهتر خوانده شده وای بهتر طلب کرده شده وای توانا تر هر که چیزی داد وای بهتر امید
داشته شده و روزی ده مرا فراخ کن بر من از روزی تو و بوسیله حاصل کن برای من روزیرا
که از جانب تو باشد با نحوی که حلال طیب باشد بدرستی که تو بر همه چیز بغایت توانا **اصل**
جاءَ رَجُلٌ اِلَی النَّبِیِّ صلعم فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّی ذُو عِیَالٍ وَعَلَیَّ دَیْنٌ
وَقَدِ اشْتَدَّتْ حَالِی فَعَلِّمْنِی دُعَاءً اَدْعُو اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ لِیَرْزُقَنِی مَا
اَقْضِی بِهِ دَیْنِی وَاَسْتَعِینُ بِهِ عَلَی عِیَالِی فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم یَا عَبْدَ اللّٰهِ
تَوَضَّاْ وَاَسْبِغْ وُضُوءَكَ ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَیْنِ تُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ
ثُمَّ قُلْ یَا مَاجِدُ یَا وَاحِدُ یَا كَرِیمُ اَتَوَجَّهُ اِلَیْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّكَ نَبِیِّ
الرَّحْمَةِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ یَا مُحَمَّدُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْكَ بِكَ
اِلَی اللّٰهِ رَبِّكَ وَرَبِّی وَرَبِّ كُلِّ شَیْءٍ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَ
سْئَلُكَ نَفْحَةً كَرِیمَةً مِنْ نَفَحَاتِكَ وَفَتْحًا كَثِیرًا وَرِزْقًا وَاسِعًا اَلُمُّ بِهِ
شَعَثِی وَاَقْضِی بِهِ دَیْنِی وَاَسْتَعِینُ بِهِ عَلَی عِیَالِی **تر** الاسباغ بسین بی نقطه
و با یکنقطه و غین بانقطه مصدر باب افعال کامل کردن نعمت و مانند آن تتم بصیغه مضارع
مخاطب باب افعال حالست از ضمیر مستتر در صل و ماجد بجیم است و کاه بی نقطه میتواند بود
تا محمد تا کل شیء جمله معترضه است و از قبیل توسل و استمداد است در اثنای اجزای دعا
تا مدد اجابت شود بشفاعت ان تصلی بصیغه مخاطب و تتمه اجزای دعاست و مجرور
و بدل اشتمال محمد است و میتواند بود که بتقدیر لان تصلی باشد و ظرف متعلق با توجه باشد
النفحه بفتح نون و سکون فا و حاء بی نقطه و تاء وحدت مصدر باب منع رسانیدن
مشک و مانند آن بوی خوش خود را بکسی و اینجا استعاره شده برای نعمت دادن الم بتشدید ..

هم

هم بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است الشعث بفتح شین بانقطه و فتح عین بی نقطه و ثاء سه نقطه
مصدر باب علم پراکنده گی و مراد اینجا پراکنده است و اطلاق مصدر بر آن برای مبالغه است
و میتواند بود که بکسر عین و صفت مشبه باشد **تر** آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
گفت که ای رسول الله بدرستی که من عیالمندم و بر من قرضی هست و بتحقیق سخت شده
حال من پس تعلیم کن مرا دعائی که بخوانم الله عز و جل را بآن تا روزی کند مرا آنچه ادا
کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقه عیالم پس گفت رسول الله صلعم که ای بنده خدا
وضو بساز و کامل کن وضوی خود را باستعمال مستحبات وضو بعد از آن بگذار دو رکعت
نماز در حالی که کامل کنی رکوع و سجود را باستعمال مستحبات آنها بعد از آن بگو
که ای بزرگ ای دارای بخشنده رو بسوی تو می آورم بوسیله محمد پیغمبر تو پیغمبر رحمت صلعم
ای محمد ای رسول الله بدرستی که من رو می آورم بوسیله تو بسوی الله که صاحب کل اختیار
تو و صاحب کل اختیار من و صاحب کل اختیار همه چیز است اینکه درود کنی بر محمد و خانه
واده او و طلب میکنم از تو انعامی را از انعامهای تو و گشادی را که آسان باشد
و رزقی را که فراخ باشد جمع کنم بآن پراکندگی خود را و ادا کنم بآن قرض خود را
و مدد جویم بآن بر نفقه عیالم **تتمه اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
عَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم هٰذَا الدُّعَاءَ یَا رَازِقَ الْمُقِلِّینَ یَا رَاحِمَ الْمَسَاكِینِ یَا وَلِیَّ
الْمُؤْمِنِینَ یَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِینِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَارْزُقْنِی وَعَافِنِی
وَاكْفِنِی مَا اَهَمَّنِی **تر** المقل بضم میم و کسر قاف و تشدید لام اسم فاعل باب افعال
کم مال **تر** روایت است از امام جعفر صادق عم گفت که تعلیم کرد رسول الله این دعا را
برای رزق ای روزی دهنده مفلسان وای روزی دهنده مسکینان شکستگان

ای مددکار مؤمنان ای صاحب قدرت سخکم درود کن بر محمد و خانه واده او و روزی
ده مرا و فراغت ده مرا و کفایت مهم من کن بکارسازی من **اصل** نَظَرَ اَبُو جَعْفَرٍ ع
اِلَی رَجُلٍ وَهُوَ یَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ ع
سَاَلْتَ قُوتَ النَّبِیِّینَ قُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ رِزْقًا وَاسِعًا طَیِّبًا مِنْ
رِزْقِكَ **شرح** اضافه رزقک باعتبار انست که مراد در رزقیست که الله تعالی تجویز
تصرف دران کرده باشد الحلال بفتح حاء بنقطه مغضوب و مفعول لکست **یعنی**
نگاه کرد امام محمد باقر علیه السلام بسوی مردی بر حالی که او میگفت که خدایا بدرستی که من طلب میکنم
از تو از روزی حلال را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که طلب کردی قوت پیغمبران بگو که
خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو روزی فراخ را که باشد پاکیزه از جمله روزی که جایز
کردی تصرف در آنرا بر من اشارتست بانکه حلال از جمله رزق در اصل معنی امنت که بقدر
بجا آوردن قسم باشد و آنرا نخله و تحلیل نیز مینامند و هر دو بر وزن مصدر باب
تفعیلست و این الفاظ چون بی ذکر وسعت میشود در مقام مبالغه در کمی و مقصود است
که الله تعالی قسم خورده که روزی هر کسی را برسانند چنانچه گفته در سوره ذاریات و فی
السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ و قدر
بجا آوردن قسم قوت لایموت است چنانچه قوت پیغمبران بوده و من رزقکم در
کلام رجل این معنی اصلیست برای حلال **نهم اصل** قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ اُدْعُو اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ یَرْزُقَنِی الْحَلَالَ فَقَالَ اَتَدْرِی مَا
الْحَلَالُ قُلْتُ الَّذِی عِنْدَنَا الْكَسْبُ الطَّیِّبُ فَقَالَ كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَقُولُ الْحَلَالُ هُوَ قُوتُ الْمُصْطَفَیْنَ ثُمَّ قَالَ قُلْ اَسْئَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ

شرح اسئلک من رزقک الواسع دلالت بران میکند که راوی در دعا میگفته که اسئلک من رزقک
الحلال پس تقویت معنی اصلی حلال که در شرح حدیث سابق مذکور شد اینجا نیز هست الکسب بفتح کاف
و سکون سین بی نقطه و باء یکنقطه مصدر باب ضرب جمع مال و مراد اینجا مالیست که جمع کرده شده
باشد **یعنی** گفتم امام رضا ع را که قربانت شوم دعا میکنم الله عز و جل را که روزی کند مرا حلال
پس امام گفت که آیا میدانی که چیست معنی حلال گفتم که آنچه نزد ماست در معنی حلال کسب پاکیزه است
باین معنی که جایز است تصرف اینکس دران پس امام گفت که امام زین العابدین ع میگفت
که حلال قوت برگزیدگانست که پیغمبرانند توضیح این شد در شرح حدیث سابق بعد از آن امام
گفت که بگو که طلب میکنم از تو از رزق تو که جایز کردی تصرف مرا دران فراخ **دهم اصل**
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی وَامْدُدْ لِی فِی عُمْرِی
وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی **شرح** و اجعلنی ممن
ننتصر تا الخ اشارتست بقول الله تعالی در سوره توبه الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل
قوما غیرکم ولا تضروه شیئا و در سوره مایده یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که بگو خدایا
فراخ کن بر من در رزق را و مدد کن برای عمر من بتطویل آن و بگردان مرا از جمعی که نصرت
حاصل میکنی بایشان برای دین تو و بجای من قرار مده کسی را که حال او ضد حال من باشد در آنکه
من عاصی باشم و او مطیع باشد برای نصرت دین تو **یازدهم اصل** عَنْ اَبِی اِبْرَاهِیمَ ع
دُعَاءٌ فِی الرِّزْقِ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَیْكَ
عَظِیمٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَرْزُقَنِی الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِی مِنْ مَعْرِفَةِ
حَقِّكَ وَاَنْ تَبْسُطَ عَلَیَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِكَ **شرح** من در من موقوف حقک

بیانیه است المعروف مشهور در جمیع شرایع انبیا کو بی و آن منکر است که بمعنی مشهور نیست بدی آ
در جمیع شرایع انبیا و اضافه آن کفتک تتقدیر من بتغضیه است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا جنس
احکام الهی است که معلوم است از محکمات قرآن چنانچه کفته در سوره یونس و سوره و النجم که
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم دعای برای فراخی
روزی اینست یا الله سه بار طلب میکنم از تو بحق آنکه حق او بر تو بزرک است یا بنعمتی که بر خود
واجب کردی که هر که او را وسیله ساز د محروم نشود و این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را
که روزی کنی مرا عمل با نچه تعلیم کردی مرا آن مشهور حقوق نیست که در قرآنست مراد لمعروف
حقک مضمون محکماتیست که در آنها نهی صریح از پیروی ظن و دلالت صریح بر وجود امام
عالم بجمیع احکام در هر زمانه و وجوب سوال اهل الذکر هست چنانچه کفته در سوره آل عمران
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر و این را که بهن کنی بر من آنچه را که منع کردی
از من از جمله رزق تو که جایز کردی تصرف مراد را ان دوازدهم آل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمْ إِنَّا قَدِ اسْتَبْطَأْنَا وَيَا خَيْرَ مَنْ دَرَّ رِزْقًا كُلَّ دَابَّةٍ فَيَا خَيْرَ
مَنْ دُعِيَ وَسُئِلَ وَيَا خَيْرَ مَنْ أَعْطَى وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجًى إِفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا
مضمون این موافق حدیث دوم این بابست سیزدهم آل كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَمْ
يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الْمَعِيشَةِ مَعِيشَةً أَتَقَوَّى بِهَا
عَلَى جَمِيعِ حَوَائِجِي وَأَتَوَصَّلُ بِهَا فِي الْحَيَاةِ إِلَى آخِرَتِي مِنْ غَيْرِ أَنْ تُتْرِفَنِي فِيهَا
فَأَطْغَى أَوْ تُقَتِّرَ بِهَا عَلَيَّ فَأَشْقَى أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَأَفْضِلْ
عَلَيَّ مِنْ سَيْبِ فَضْلِكَ نِعْمَةً مِنْكَ سَابِغَةً وَعَطَاءً غَيْرَ مَمْنُونٍ ثُمَّ لَا تَشْغَلْنِي
عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ بِإِكْثَارٍ مِنْهَا تُلْهِينِي بَهْجَتُهُ وَتَفْتِنُنِي زَهَرَاتُ زَهْرَتِهِ وَلَا بِإِقْلَالٍ

عَلَيَّ مِنْهَا يَقْصُرُ بِعَمَلِي كَدُّهُ وَيَمْلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي غِنًى عَنْ شِرَارِ
خَلْقِكَ وَبَلَاغًا أَنَالُ بِهِ رِضْوَانَكَ شرح حسن بضم حا و سکون سین و فتح سین
میتواند بود و حاصل هر دو یکیست معیشه منصوب و عطف بیان حسن است یا مجرور عطف
بیان المعیشه است تترفنی بتاء دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع مخاطب
باب افعالست الاتراف دادن نعمت زیاده بر قدر حاجت بکسی اطغی بصیغه مضارع معلوم
باب علم است تقتر بقاف و تاء دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب
افعال یا باب تفعیلست الاقتار والتقتیر تنک کرفتن معاش بر کسی اشقی بصیغه مضارع معلوم
معلوم باب علم است در اتراف فیها مستعمل شده و در اقتار بها مستعمل شده برای آنکه در اول
ظرفیت ملحوظست چون مرجع ضمیر باقی مانده و وسیع شده و در دوم سببیت ملحوظست
چون مرجع ضمیر زایل شده و بجای آن تنکی آمده اوسع و افضل بصیغه امر باب افعالست السیب
بفتح سین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه مصدر باب ضرب روان شدن
بشتاب و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست لا تشغلنی بصیغه نهی باب منع یا باب افعالست
البهجه بفتح باء یکنقطه و سکون ها و جیم مصدر باب حسن خوش صورت بودن و مصدر باب
منع خوشحال کردن و مصدر باب علم خوشحال شدن و قیاس در این فتحه است مثل فرح تفتننی
بفاء و تاء دو نقطه در بالا و نون بصیغه مضارع مخاطب باب ضرب یا باب افعال یا باب
تفعیلست زهرات بفتح زای با نقطه و فتح ها و را بی‌نقطه جمع زهره بفتح زاء و سکون
و فتح ها شکوفها و اینجا استعاره شده برای لطیفها و مضافست الزهره بفتح و ضم زای
با نقطه و سکون ها و راء بی‌نقطه شادابی یقصر بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن است
یا در بعملی برای تعدیه است الکد بفتح کاف و تشدید دال بی‌نقطه مصدر باب نصر جهد در طلب

[illegible]

چیزی و سختی من در من ذلک برای به لیت بیت و مشار الیه ذلک اقلال است یا هر یک از اکثار و اقلال است

ع امام زین العابدین علیه السلم دعا میکرد باین دعا خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو خوبی معاش را معاشی که قوت گیرم بان بر جمیع حاجتهای خود و برسم بان در زندگی بسوی ثواب اخرت خود بی انکه زیاده دهی مرا در ان معاش پس تجاوز از حد کنم یا تنگ گیری عوض ان معاش بر من از شتابان نعمت تو نعمتی را از جانب تو که فراخ باشد و عطای را که بریده نشود بعد ازان باز داری مرا از شکر نعمت تو به بسیار دادن ازان نعمت که غافل کند مرا حسن آن اکثار و گمراه کند مرا شکوفهای شادابی ان اکثار و نه کم دادن و تنگ گرفتن بر من ازان نعمت که کوتاه کند عمل و عبادت مرا سعی آن اقلال و پر کند سینه مرا اندوه آن اقلال بده مرا عوض ان اقلال ای سختی عبادت من بی نیازی زیرا از بدان مخلوقان تو و روزی کافی را که در یابم بان روزی کافی رضای ترا اصل وَأَعُوذُ بِكَ يَا إِلَهِي مِنْ جنی
شَرِّ الدُّنْيَا وَشَرِّ مَا فِيهَا لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ سِجْنًا وَلَا فِرَاقَهَا عَلَيَّ حُزْنًا أَخْرِجْنِي مِنْ فِتْنَتِهَا مَرْضِيًّا عَنِّي مَقْبُولًا فِيهَا عَمَلِي إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ وَمَسَاكِنِ الْأَخْيَارِ وَأَبْدِلْنِي بِالدُّنْيَا الْفَانِيَةِ نَعِيمَ الدَّارِ الْبَاقِيَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَزْلِهَا وَزِلْزَالِهَا وَسَطَوَاتِ شَيَاطِينِهَا وَسَلَاطِينِهَا وَنَكَالِهَا وَمِنْ بَغْيِ مَنْ بَغَى عَلَيَّ فِيهَا ع الفتنه بکسر فا و سکون تا محنت بکلیف مانند آن عنها ب فاعل مرضیات است الازل بفتح همزه و سکون زای با نقطه تنگی و سختی النکال بفتح نون عقوبتی که بان مردمان عبرت گیرند و ترک باعث آن کنند بیخ و پناه میگیرم بتو ای مستحق عبادت من از شر دنیا و از شر انچه در انست بیان این انکه گردان بر من دنیا را زندان از بسیاری ازار و کمی معاش و نه مفارقت دنیا را اندوه در وقت مردن از بسیاری

اسباب دنیا و دلبستگی آن بیرون کن مرا از محنت دنیا در حالی که از من راضی باشی مقبول باشد در دنیا عبادت من بسوی سرای زندگی و جاهای نیکان و بعوض بده مرا از دنیای بی اعتبار نعمت سرای پایدار را خدایا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از تنگی دنیا و اضطراب دنیا و حملهای شیاطین دنیا و سلاطین دنیا و عقوبت دنیا و از زیاده روی کردن بر من در دنیا یا شخصی که زیاده روی او را بر طرف کن که دیگر نکند اصل اللَّهُمَّ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَمَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ وَفُلَّ عَنِّي حَدَّ مَنْ نَصَبَ لِي حَدَّهُ وَأَطْفِ عَنِّي نَارَ مَنْ شَبَّ لِي وَقُودَهُ وَاكْفِنِي مَكْرَ الْمَكَرَةِ وَافْقَأْ عَنِّي عُيُونَ الْكَفَرَةِ وَاكْفِنِي هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ هَمَّهُ وَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ الْحَسَدَةِ وَاعْصِمْنِي مِنْ ذَلِكَ بِالسَّكِينَةِ وَأَلْبِسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَاخْبَأْنِي فِي سِتْرِكَ الْوَاقِي وَأَصْلِحْ لِي حَالِي وَصَدِّقْ قَوْلِي بِفَعَالِي وَبَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَمَالِي ع الکید بفتح کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر معتل العین باب ضرب حیله کردن با کسی فل بضم فا و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب نصر است الفل رخنه کردن و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است الحد بفتح حای بی نقطه و تشدید دال تندی غضب و شمشیر و مانند اینها اطف بفتح همزه و سکون طای بی نقطه و کسر فا بصیغه امر باب افعال مهموز اللام است همزه منقلب بیا شده و بجزم افتاده الاطفاء خاموش کردن زبانه آتش و تعدیه آن بعن برای تضمین دفع است شب بشین با نقطه و تشدید بای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول از باب نصر است الشب بفتح شین و الشبوب بضم شین افروختن و افروخته شدن وقود بفتح واو منصوب یا مرفوع میتواند بود اکفنی بفا بصیغه امر حاضر معتل اللام باب ضرب است الکفایه بکسر کاف بسنده کی کردن بجای انکس مانند انچه وکیل میکند و آن متعدی میشود بدو مفعول بنفسه اما مفعول

اول باعتبار استعمال بر معنی مهمازی و اما مفعول دوم باعتبار استعمال بر معنی دفع مکروه چه مهمازی کسی دفع شفقت از آن کس می کند و گاهی متعدی میشود بمفعول دیگر بمن چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث هفتم باب بیناه و پنج اقتفا بقاء و فاف بصیغه امر باب منع است الفق بفتح فا و سکون قاف و همزه کندن چشم و تعدیه آن بمن برای تضمین دفع است اضافه در همتم من ازقبیل اضافه مصدر بباعث است و اضافه در همته اضافه مصدر بمحل میتواند بود مثل اینکه کسی افلاس داشته باشد و ظلم از دیگری مال کرد و او را صاحب افلاس کند و خود مالدار شود و این منافات ندارد با آنچه گذشت که انتقال عرض و ازقبیل اضافه مصدر بباعث میتواند بود حقیقت دروغ حصینه بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب جهل و هشتم خداوندا هر که جنگ کرد با من پس جنگ کن با او و هر که اراده جنگ من کرد پس اراده جنگ او کن و رخنه کن و دفع کن از من آتش کسی را که افروخته برای من هیزم خود را و دفع کن از جانب من مکر مکر کننده کار او بکن و دفع کن از من چشم کار از آن دو دفع کن از جانب من اندوه کسی را که داخل ساخت بر من اندوه خود را دفع کن از من شرها سه از آنگاه دار مرا از شر حسد خودم بوسیله آرام دل و بپوشان مرا زره تو که مستحکم است و زنده دار مرا در پرده تو که نگاهدار است و اصلاح کن برای من حال مرا و راست کن دعوی ایمان مرا بعملهای من و برکت ده برای من در متعلقان من و مال من باب بیناه و چهارم اول باب الدعا للدین شرح الدین بفتح دال منقوطه مالی که در ذمت کسی است و اجل دارد و آنچه اجل ندارد قرض است و هر کدام بجای دیگری مستعمل میشود و در قدر مشترک نیز مستعمل میشود و در این باب چهار حدیث است اول شَكَوْتُ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَيْنًا لِي عَلَى اُنَاسٍ فَقَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ لَحْظَةً مِنْ لَحَظَاتِكَ تُيَسِّرُ عَلَى غُرَمَائِي بِهَا

ازقبیل

القضاء

اَلْقَضَاءَ وَتُيَسِّرُ لِي بِهَا الْاِقْتِضَاءَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شرح لحظة منصوب بفعل محذوف است بتقدیر اطلب لحظه اللحظ بفتح لام و سکون حاء بی‌نقطه و ظاء با نقطه و تاء وحدت مصدر باب منع نگاه کردن بگوشه چشم از روی التفات و مراد اینجا انعام است الغرما بضم غین و فتح را بی‌نقطه طلبکاران دین و جمعی که از ایشان طلبیده میشود و مراد اینجا معنی دوم است ترجمه شکایت بردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام از دینی که مرا بود بر جمعی که میسر نبود ایشان را ادای آن دین پس گفت که بگو که طلب میکنم انعامی از انعامهای تو که آسان کنی بر قرضداران من بوسیله آن ادای حق مرا و آسان کنی برای من بوسیله آن طلب حق را بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی مخفی نماند که گرفتن کسی حق خود را از دیگری باسانی لذیذتر است از آنکه مالی علیحده که مساوی آن باشد بدست آن کس آید زیرا که شغل خاطر در این صورت برطرف میشود و لهذا اینجا امر بدعا برای غرما شد دوم اول عن اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله رَجُلٌ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ الْغَالِبُ عَلَيَّ الدَّيْنُ وَوَسْوَسَةُ الصَّدْرِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ قُلْ تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا قَالَ فَصَبَرَ الرَّجُلُ مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ مَرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَتَفَ بِهِ فَقَالَ مَا صَنَعْتَ فَقَالَ اَدْمَنْتُ مَا قُلْتَ لِي يَا رَسُولَ اللهِ فَقَضَى اللهُ دَيْنِي وَاَذْهَبَ وَسْوَسَةَ صَدْرِي شرح نفی صاحبه و ولد گذشت در شرح حدیث باب جهل و کم و کبره تکبیرا عطف بر قل است و داخل مقول نیست شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد نزد نبی مردی پس گفت که ای نبی الله آنچه مرا گرفتار کرده دین است و وسواس سینه است در قضا

و قدر الهی

پس گفت او را نبی ع که بگو توکل کردم بر زنده که هرگز نمیرد و سپاس الله را است که نگرفته برای خود
زنی و نه فرزندی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و نبوده او را امامی بر خلاف نبی از روی
خواری چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق و تکبیر کن الله تعالی تکبیری عظیم
مثل الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا امام گفت که پس صبر کرد آن مرد آنقدر که
خواست الله تعالی بعد از آن گذر کرد بر نبی ص پس نبی آواز زد باو باین روش که
گفت چه کردی پس آن مرد گفت که ورد کردم آنچه را که گفتی پس ادا کرد الله تعالی دین مرا
و بر طرف کرد وسواس سینه مرا **اصل سیوم** جَاءَ رَجُلٌ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ
فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ قَدْ لَقِیتُ شِدَّةً مِنْ وَسْوَسَةِ الصَّدْرِ وَاَنَا رَجُلٌ
مُدِینٌ مُعِیلٌ مُحْوِجٌ فَقَالَ لَهُ کَرِّرْ هٰذِهِ الْکَلِمَاتِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی
لَا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ
شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا فَلَمْ یَلْبَثْ
اَنْ جَاءَهُ فَقَالَ قَدْ اَذْهَبَ اللهُ عَنِّی وَسْوَسَةَ صَدْرِی وَقَضَی عَنِّی
دَیْنِی وَوَسَّعَ عَلَیَّ فِی رِزْقِی **شرح** مدین و معیل و محوج بصیغه اسم فاعل باب افعال است
یعنی صاحب دین و صاحب عیال و صاحب حاجت مضمون این نزدیک بتوست **اصل ۱۴**
عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ عَنْ اَبِی اِبْرٰهِیمَ ع قَالَ کَتَبَهُ لِی فِی
قِرْطَاسٍ اَللّٰهُمَّ ارْدُدْ اِلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ مَظَالِمَهُمُ الَّتِی قِبَلِی صَغِیرَهَا
وَکَبِیرَهَا فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَعَافِیَةٍ وَمَا لَمْ تَبْلُغْهُ قُوَّتِی وَلَمْ تَسَعْهُ ذَاتُ یَدِی
وَلَمْ یَقْوَ عَلَیْهِ بَدَنِی وَیَقِینِی وَنَفْسِی فَاَدِّهِ عَنِّی مِنْ جَزِیلِ مَا عِنْدَکَ مِنْ
فَضْلِکَ ثُمَّ لَا تُخْلِفْ عَلَیَّ مِنْهُ شَیْئًا تَقْضِیهِ مِنْ حَسَنَاتِی یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

شرح

شرح کتبه مشتمل بر اضمار قبل از ذکر هست زیرا که موسی این سخن را بعد از ذکر دعا گفته بوده
و عبد الله بشر از آن نقل کرده المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و کسر لام
حقهای مردمان که گرفته شده باشد از ایشان نظلم قبلی بکسر قاف و فتح باء یک نقطه صغیرها
منصوب و بدل تفصیل مظالم هست فی بمعنی مع ذات بذال با نقطه و الف و تاء دو نقطه
در باب المعنی حقیقت هست مأخوذ است از ذو که بمعنی صاحب هست چه حقیقت هر چیز آن
چیز را صاحب کرده یعنی آن حقیقت آنچه هست در ما هست و تذکیر تابع مضاف
الیه هست مثل ذات لیله و ذو صباح و ذات ید عبارت از مالیت که در تصرف باعتبار
آنکه گویا که دست پی آن مال هیچ است یا باعتبار آنکه دست مشتمل بر آنست چنانچه هر
شخص مشتمل بر حقیقت خود هست و یقینی عطف بر ذات ید هست الیقین کمال خاطر جمعی
و مراد اینجا کمال خاطر جمعی بدادن عوض و جبت النفس بفتح نون و سکون فا همت
لا تخلف بخاء با نقطه و فاء بصیغه نهی باب تفعیل است التخلیف وا گذاشتن چیزی بعد از بر طرف
شدن چیزی دیگر من در منه برای بدلیت هست و ضمیر راجع هست بما شیئا مفعول لا تخلف
است و عبارات از حق الله هست که بعد از بر طرف شدن حق الناس مانده باشد در ذمت
من تقضیه صفت شیئا است من در من حسناتی ابتدائیه هست **ترجمه** روایت است از
عبد الله بن مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت امام نوشت آن دعا را برای من در کاغذی خدایا بر گردان
بسوی جمیع مخلوقات تو مظالم ایشان را که بر منست یا بمعنی که توفیق ده مرا برای آنکه بر گردانم
آنها را کوچک آنها را و بزرگ آنها را آسانی که از جانب تو باشد و فراغتی و آنچه از مظالم
که نرسید بآن توانائی من و گنجایش نداشت آنرا مالی که در دست دارم و توانا نشد بر آن بدن من

وکمال خاطر جمعی و قصد من پس ادا کن ابرا

از نیز رکنی آنچه نزد تست از نعمت تو بعد از آن و امگذار بر من عوض آخر آنرا که طلب کنی از حسنات
من یا بنعمی که چیزی از حسنات مرا عوض آن کم کن ای بخشنده بر بخشندگان اصل اشهد
أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا شُرِعَ وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا وُصِفَ وَأَنَّ الْكِتَابَ
كَمَا أُنْزِلَ وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حُدِّثَ وَأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ذَكَرَ اللهُ
مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ بِخَيْرٍ وَحَيَّى مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَيْتِهِ بِالسَّلَامِ شرح كما شرع
بصیغه ماضی مجهول باب منع است و اشارتست بآیت سوره شوری شرع لکم من الدین ما وصی
به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی و بآیت سوره آل عمران
ان الدین عند الله الاسلام کما وصف بصیغه مجهول باب ضرب است و اشارتست به تتمه
آیت سوره شوری ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه انزل بصیغه ماضی مجهول باب افعالست
حدث بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها
او شریکی نیست او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست و آنکه دین چنانست
که مشترک شده میان جمیع انبیا که اسلام یعنی نفی شریک باشد و آنکه حقیقت اسلام چنانست
که تعبیر کرده شده با امر بتحصیل علم بدلیل و نهی از اختلاف از روی ظن و خود رای و آنکه
کتاب آسمانی چنانست که فرو فرستاده شده باین معنی که کتابی دیگر از جانب الله تعالی نخواهد
آمد که نسخ قرآن کند تجویز بر روی ظن و تفرق در مسایل و آنکه سخن رسول و اوصیای او
در تفسیر متشابهات قرآن و مانند آن چنانست که حدیث کرده شده باین معنی که سنت
دیگر نخواهد آمد از جانب رسول یا وصی رسولی که ناسخ احادیث رسول و اهل بیت او باشد
بتجویز بر روی ظن و تفرق در دین و آنکه الله تعالی اوست و بس بکار آمدنی ظاهر باین معنی که

که بروی

که بر روی طاغوت و ائمه ضلالت بکار نمی آید یاد کناد الله تعالی محمد ص را و اهل بیت او را بخوبی و
هدیه دهاد محمد را و اهل بیت او را بسلام باب نهم و چهلم اصل باب التوجه عند الکرب والغم
والخوف شرح الکرب بفتح کاف و سکون را و با نقطه اندوهی که راه نفس آدمی را
تنگ کند الغم بفتح ها و تشدید میم آنچه که آدمی از مکروه باشد این باب دعائیست برای
اندوه بسیار آنچه اهتمام بآن باشد و ترس از وقوع چیزی درین باب یک حدیث
اول ا عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا أَبَا حَمْزَةَ
مَا لَكَ إِذَا أَتَى بِكَ أَمْرٌ تَخَافُهُ أَنْ لَا تَتَوَجَّهَ إِلَى بَعْضِ زَوَايَا بَيْتِكَ
يَعْنِي الْقِبْلَةَ فَتُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ وَيَا أَسْمَعَ
السَّامِعِينَ وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَبْعِينَ مَرَّةً
كُلَّمَا دَعَوْتَ بِهٰذِهِ الْكَلِمَاتِ مَرَّةً سَأَلْتَ حَاجَةً شرح ما استفهامیه است
اذا برای محض ظرفیت است اتی بهمزه و نون و الف بصیغه ماضی معتل اللام باب ضربست
الانی بفتح همزه و سکون نون و یا بمعنی رسیدن و مراد اینجا فکر و ناملایمست با در بک
برای تعدیه است تخافه صفت امر است ان بفتح همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله
است بتقدیر انه است و اسم ان ضمیر محذوفست لا تتوجه بصیغه نفی مخاطب
باب تفعل مرفوع و خبر ان است یعنی القبلة کلام ابو حمزه است و ضمیر راجع بامام است
فتصلی عطف بر نفی در لا تتوجه است کلما منصوبست بنیابت ظرف زمان
و متعلقست بسالت که جمله حالیه است بتقدیر قد سالت و ما مصدریه است و مصادر
بجای زمان می باشد مثل رایته قدوم الحاج مرة منصوبست بمفعول مطلق دعوت است
بتقدیر دعوة مرة یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی که گفت که امام محمد باقر علیه السلم

که ای ابو حمزه چیست ترا که چون اندیشه ناک کرد ترا کاری که می ترسی از آن در آنکه این نمیکنی
که متوجه شوی بسوی بعضی کنجهای خانه خود امام ع میخواست بلفظ بعض زوایا بیتک تنبیه را
پس کذاری دو رکعت نماز را بعد از آن کوی که ای بیناتر بینندکان وای شنواتر شنوندکان
وای شتاباتر حساب کنندکان وای بخشاینده تر بخشایندکان هفتاد بار بر حالی که
هر وقت خواندن تو الله تعالی را باین کلمات یکبار طلب کرده باشی حاجتی را مراد است
که هر بار همان حاجت را بخواه اگر بسیط باشد و جزو از اجزا آنرا بخواه اگر مرکب باشد
دوم اصل قال رسول الله ص من اصابه غم او هم او کرب او بلاء
او لاواء فلیقل الله ربی لا اشرک به شیئا توکلت علی الحی الذی
لا یموت شرح غم و اندوه بر سبیل کذشته است و هم نکرد رسیده است برای خواص
شدن آن کرب کثرت اندوهست بلا آلت ضربست که قضا تعلق بآن کرفته و امضا تعلق
بآن نکرفته لاواء بفتح لام و سکون همزه و فتح واو و الف ممدوده بمعنی دشواری و تنگی
آنست یعنی کفت رسول ص که هر که برخورد او را اندوهی یا اهتمامی یا آزردگی یا بلای
یا تنگدستی پس باید که کوید که الله تعالی صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در
ربوبیت خبر را توکل کردم بر زنده که نمیرد هرکز سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا نزلت برجل نازلة او شدیدة او کربه امر فلیکشف عن
رکبتیه وذراعیه ولیلصقهما بالارض ولیلزق جؤجؤه بالارض
ثم لیدع بحاجته وهو ساجد شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
کفت که چون فرود آید بمرد آفتی که سماوی باشد یا سختی که از اهل زمین باشد یا بغالب
کند او را کاری که هنوز فرود نیامده باشد و خوف آن باشد پس باید که پوشش بردارد

از دو زانوی

از دو زانوی خود و ساعد خود و باید که متصل کند آنها را بزمین و باید که بچسباند سینه خود را
بزمین بعد از آن باید که دعا کند بحاجت خود بر حالی که او در سجده باشد چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما طرح اخوة یوسف فی الجب اتاه
جبرئیل فدخل علیه فقال یا غلام ما تصنع ههنا فقال ان اخوتی
القونی فی الجب قال فتحب ان تخرج منه قال ذاک الی الله عز و جل
ان شاء اخرجنی قال فقال له ان الله یقول لک ادعنی بهذا
الدعاء حتی اخرجک من الجب فقال له وما الدعاء فقال قل
شرح روایتست از امام جعفر صادق ع کفت که چون انداختند برادران یوسف یوسف ع
را در چاه آمد نزد او جبرئیل ع پس داخل شد بر او در چاه پس کفت که ای پسر چه میکنی
اینجا پس کفت یوسف که بدرستی که برادران من انداختند مرا در چاه جبرئیل کفت
که پس دوست میداری که بیرون روی از چاه یوسف کفت که این مفوض بسوی الله عز و جل است
اگر خواسته باشد بیرون می کند مرا امام کفت که پس جبرئیل کفت او را که بدرستی که الله
تعالی میکوید ترا که بخوان مرا باین دعا تا بیرون کنم ترا از چاه پس کفت او را که چیست
آن دعا کفت بکو اصل اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا
انت المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تجعل لی مما انا فیه فرجا ومخرجا قال ثم کان
من قصته ما ذکر الله فی کتابه شرح لام در لک الحمد برای ملکیت است و تقدیم ظرف
افاده اختصاص میکند و این کلام ابطال قول معتزله است که بنده کان را مستقل در قدرت
بر افعال خود میشمرند المنان مرفوع و خبر مبتدای محذوفست تقدیر انت المنان یعنی [illegible]

که من طلب میکنم از تو بوسیلهٔ اینکه ترا است و بس سپاس یعنی که کسی مستقل بقدرت بر فعلی که باعث سپاس باشد نیست مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو توئی بغایت بخشنده و اختراع کنندهٔ آسمانها و زمین بی ماده صاحب عظمت و گرامی کردن مؤمنان این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که گردانی برای من از آنچه من در آنم گشادی و بدر روی امام گفت که بعد از آن شد از حکایت یوسف عم آنچه ذکر کرد الله تعالی در کتاب خود در دروازه یوسف

نجم ال عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الَّذِي دَعَا بِهِ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع عَلَى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ حِينَ قَتَلَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ وَأَخَذَ مَالَ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لَا يُطْفَى وَبِعَزَائِمِكَ الَّتِي لَا تُخْفَى وَبِعِزِّكَ الَّذِي لَا يَنْقَضِي وَبِنِعْمَتِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي كَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسَى شرح

مراد بجبری که مفهوم است از ان الذی بالله حصر اول دعا است پس منافات ندارد با آنکه گذشت در حدیث پنجم باب سی و سیوم داود بن علی بن عبد الله بن عباس عم منصور حاکم مدینه بن محمد است که دوم خلفای بنی عباسیه است و بیکحساب سیوم است در زمان منصور حاکم مدینه شد و معلی بن خنیس از وکلا امام جعفر صادق علیه السلم بود لا یطفی بطا و بنقطه و فا و الف بصیغه مضارع معلوم باب علم است و اصل الف همزه بود ما لطفو بضم طاء و ضم فا و سکون واو و همزه خاموش شدن زبانهٔ آتش و مانند آن العزائم جمع عزیمه جدها در کارها و مراد اینجا مکتمات است که الله تعالی جد کرده در آنها بتصریح یعنی مراد از آنها لا تنقضی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است لا تحصی بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعال است بیو روایت از معویة بن عمار از احوال امام جعفر صادق ع

رانما

آنکه آنچه نفرین کرد بآن امام جعفر صادق علیه السلم بر داود بن علی وقتی که کشت معلی بن خنیس را و گرفت مال امام جعفر صادق علیه السلم را این بود که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بروشنی تو که فرو نمی نشیند مراد امام زمانست خواه نبی باشد و خواه وصی نبی و بآیات محکمات تو که پنهان نیست و بی تنگی تو که ازو نمیشود یعنی که هرگز راضی نخواهی شد که کسی با تو شریک در حکم شود بخود رای و بیروی ظن و تو این تنگ را بجور و قرار دهی که او را عذاب کنی و بنعمت تو که شمرده نمیشود و بپادشاهی تو که باز داشتی بآن شر فرعون را از موسی

نهم اول عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع فِي الْهَمِّ قَالَ تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَتَقُولُ يَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا فَرِّجْ هَمِّي وَاكْشِفْ غَمِّي يَا اللهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ اِعْصِمْنِي وَطَهِّرْنِي وَاذْهَبْ بِبَلِيَّتِي وَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ

شرح هم اندوه بر مستقبل است و غم اندوه بر واقع شده است اذهب بصیغه امر باب منع است با در ببلیتی برای تعدیه است المعوذتین بکسر واو مشدده است بیو روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در اندوه بر آینده گفت که غسل میکنی به نیت استحباب غسل طلب حاجت و دو رکعت نماز میگذاری و میگوئی که ای گشاد دهندهٔ اندوه بر مستقبل و ای برطرف کنندهٔ اندوه بر گذشته ای الله یگانه بی جزو و رکن محل عرض حاجتها آنکه نزاید و زاده نشد و نبود او را همتا هیچیک نگاهدار مرا و پاکیزه کن مرا و برطرف کن بلای مرا و بخوان آیة الکرسی و سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و سورهٔ قل اعوذ برب الناس را که مذکور شد در حدیث هشتم باب نود و دوم

نهم اول عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللهِ ع

ای برطرف کنندهٔ اندوه [illegible] و [illegible] ای [illegible] اندوه [illegible]

قال اذا خفت امراً فقل اللّهمّ انّك لا يكفي منك احد وانت تكفي من كلّ
احدٍ من خلقك فاكفني كذا وكذا شرح من در منك من كل براى بدليت است
و دو مفعول يكفي محذوفست بتقدير لا يكفي منك احداً احداً مؤنة چنانچه ظاهر شد در شرح
حديث سيزدهم باب پنجاه وسيوم روايتست از سماعه از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت
كه چون بترسيدى از كارى پس بگو كه خدايا بدرستى كه تو كفايت نميكند عوض تو هيچيك كسى را
مشقتى و تو كفايت ميكنى عوض هريك از مخلوقان كسى را مشقتى پس كفايت كن مرا چنين
مشقت و چنين مشقت هشتم اصل وفي حديث آخر قال تقول يا كافياً
من كلّ شيء ولا يكفي منك شيء في السموات والارض اكفني ما اهمّني
من امر الدنيا والآخرة وصلّى الله على محمّد وآله شرح من در من كلّ شيء
و در منك اينجا مثل حديث سابق براى بدليت است من در من امر بيانيه است وتقدير
من مؤنة امر است شرح و در حديث ديگر از امام جعفر صادق ع امنست كه گفت كه
بگوى كه اى كفايت كننده عوض هر چيز بر حاله كه كفايت نميكند عوض تو چيزى در
آسمانها و زمين كفايت كن مرا آنچه بفكر انداخته مرا كه مشقت كار دنيا و آخرت
است و درود كند الله تعالى بر محمد و آل او نهم اصل وقال ابو عبد الله ع
من دخل على سلطان يهابه فليقل بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمّد
صلّى الله عليه وآله اتوجّه اللّهمّ ذلّل لي صعوبته وسهّل لي
حزونته فانّك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك امّ الكتاب
وليقل ايضاً حسبي الله لا اله الّا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش
العظيم وامتنع بحول الله وقوّته من حولهم وقوّتهم وامتنع

برب

بربّ الفلق من شرّ ما خلق ولا حول ولا قوّة الّا بالله شرح وگفت امام جعفر صادق عليه السلم
كه هر كه اراده كرد كه داخل شود بر حاكمى كه ميترسد از وى پس بايد كه گويد كه يا الله طلب كشايش كار
ميكنم و بالله تعالى طلب رسيدن بمطلب ميكنم و بمحمد صلى الله عليه وآله متوجه اين حاكم ميشوم
خدايا رام كن براى من سركشى او را و هموار كن براى من ناهموارى او را چه بدرستى كه تو برطرف
ميكنى آنچه را كه ميخواهى برطرف شدن آنرا و اثبات ميكنى هرچه را كه ميخواهى ثبوت آنرا
و نزد تست اصل كتاب اين مضمون آيت سوره رعد است و بيان شد در كتاب التوحيد
در حديث سيوم باب البداء كه باب بيست و چهارم است و بايد كه گويد نيز كه بس است مرا الله
نيست مستحق عبادتى مگر او و بر او توكل كردم و او صاحب اختيار تخت پادشاهى بزرگست
و احتراز ميكنم به بيچيدگى عزمى كه بوسيله الكبرى الله تعالى است و قوت عزمى كه بوسيله
الكبرى الله تعالى است از بيچيدگى عزمى كه بوسيله الكبرى حاكم و تابعان اوست و احتراز
ميكنم بصاحب كل اختيار صبح كاذب از شر آنچه خلق كرده و نيست بيچيدگى عزم كسى از كارى
و نه قوت عزم كسى بركارى مگر بوسيله الكبرى الله تعالى مراد اينست كه سررشته كارها و تدبير
آنها بدست قدرت الله تعالى است نه بدست قدرت حاكم و تابعان او پس اگر ايشان
خواهند كه عزم كسى را بپيچانند از نفع رسانيدن بمن يا عزم كسى را قوى كنند بر ضرر
رسانيدن بمن نميتوانند بى خواهش الله تعالى و وسيله الكبرى او دهم اصل عن عدّة
رفعوه الى ابي عبد الله ع قال كان من دعاء ابي عليه السلم في الامر
يحدث اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد واغفر لي وارحمني وزكّ عملي
ويسّر منقلبي واهد قلبي وآمن خوفي وعافني في عمري كلّه وثبّت
حجّتي واغفر خطاياي وبيّض وجهي واعصمني في ديني وسهّل مطلبي ووسّع

عَلَیَّ بی بِرَبِّی نِاتی ضَعِیفٌ وَتَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئِی مَا عِنْدِی بِحُسْنِ مَا عِنْدَكَ
وَلَا تَفْجَعْنِی بِنَفْسِی وَلَا تَفْجَعْ لِی حَمِیمًا وَهَبْ لِی یَا اِلَهِی لَحْظَةً
مِنْ لَحَظَاتِكَ تَکْشِفُ بِهَا عَنِّی جَمِیعَ مَا بِهِ ابْتَلَیْتَنِی وَتَرُدُّ بِهَا عَلَیَّ مَا هُوَ
اَحْسَنُ عَادَاتِكَ عِنْدِی فَقَدْ ضَعُفَتْ قُوَّتِی وَقَلَّتْ حِیلَتِی وَانْقَطَعَ
مِنْ خَلْقِكَ رَجَائِی وَلَمْ یَبْقَ اِلَّا رَجَاؤُكَ وَتَوَکُّلِی عَلَیْكَ وَقُدْرَتُكَ
عَلَیَّ یَا رَبِّ اَنْ تَرْحَمَنِی وَتُعَافِیَنِی کَقُدْرَتِكَ عَلَی اَنْ تُعَذِّبَنِی وَتَبْتَلِیَنِی

شرح زکّ بزای با نقطه و تشدید کاف بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است
نقلش بمصدر میمی باب انفعالست ایمن کردن خوف از قبیل مجاز است و مراد ایمن کردن
خایف است لا تفجعنی بفا و جیم و عین بی‌نقطه بصیغه نهی باب منع یا باب تفعیلست اللحظ
بفتح لام و سکون حاء بی‌نقطه و ظاء با نقطه نگاه بگوشه چشم از روی التفات و مراد
اینجا انعام است از روی رضا و توکل عطف بر رجاؤک است و قدرتک مبتداست
علی بحرف جر و ضمیر متکلم است ان ترحمنی بفتح همزه و تخفیف نون بدل اشتمال ضمیر متکلم است
و همچنین است ان تعذبنی ترجمه روایتست از چند کس بالا برند سند حدیث را تا امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که بود از جمله دعای پدرم ع در کاری که حادث میشد اینکه
خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و بیامرز گناهانرا برای من و بخشایش کن با من و صاحب نمو
کن عمل مرا و آسان کن برگشتن مرا بسوی راحت و راهنمای کن دل مرا بسوی تدبیر کار
خود و ایمن کن ترس مرا و فراغت ده مرا در عمر من همگی آن و مستحکم کن حجت مرا
در روز قیامت و بشو خطاهای مرا و سفید کن مرا و نگاهدار مرا در اعمال من که برای
روز جزا بکنم و آسان مطلب مرا و فراخ کن بر من در روزی من چه بدرستی که من ناتوانم   وبگذار ازبد

آنچه نزد منست از اعمال بدی و آنچه نزد تست یعنی که عفو کن و انتقام مکش و آزرده مکن
مرا ببلای خودم و آزرده مکن ببلای من خویشی را از خویشان من و ببخش بمن ای مستحق عبادت
انعامی از انعامهای تو که برطرف کنی بآن از من آنچه را که بآن مبتلا کردی و او برگردانی
بآن بر من آنچه را که آن خوبتر عادت تست نزد من چه بتحقیق ناتوان شد قوت من
و کم شد تدبیر من و بریده شد از مخلوقان تو امید من و نماند مگر امید از تو و مگر توکل من بر تو
و توانای تو بر من ای صاحب کل اختیار من اینکه بخشایش کنی مرا و فراغت دهی مرا
مانند قدرت تست بر من اینکه عذاب کنی مرا و مبتلا کنی مرا اصل اِلَهِی ذِکْرُ عَوَائِدِكَ
یُؤْنِسُنِی وَالرَّجَاءُ لِاِنْعَامِكَ یُقَوِّینِی وَلَمْ اَخْلُ مِنْ نِعَمِكَ مُنْذُ خَلَقْتَنِی
وَاَنْتَ رَبِّی وَسَیِّدِی وَمَفْزَعِی وَمَلْجَئِی وَالْحَافِظُ لِی وَالذَّابُّ عَنِّی
وَالرَّحِیمُ وَالْمُتَکَفِّلُ بِرِزْقِی وَفِی قَضَائِكَ وَقَدَرِكَ کُلُّ مَا اَنَا فِیهِ
فَلْیَکُنْ یَا سَیِّدِی وَمَوْلَایَ فِیمَا قَضَیْتَ وَقَدَّرْتَ وَحَتَمْتَ تَعْجِیلُ
خَلَاصِی مِمَّا اَنَا فِیهِ جَمِیعِهِ وَالْعَافِیَةُ لِی فَاِنِّی لَا اَجِدُ لِدَفْعِ ذَلِكَ
اَحَدًا غَیْرَكَ وَلَا اَعْتَمِدُ اِلَّا عَلَیْكَ وَارْحَمْ تَضَرُّعِی وَاسْتِکَانَتِی وَضَعْفَ
رُکْنِی وَامْنُنْ بِذَلِكَ عَلَیَّ وَعَلَی کُلِّ دَاعٍ دَعَاكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
وَصَلَّی اللّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ شرح العواید بیاء جمع عایده بهمزه مهربانی و نفع و عطا
و پیوند یؤنسنی بهمزه و نون و سین بی‌نقطه بصیغه مضارع باب افعالست الذاب بذال
با نقطه و باء یک‌نقطه مشدده بصیغه اسم فاعل باب نصر دفع کننده حقیقت قضا و قدر
بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که بابست انه لا یکون شئ فی الارض ولا فی السماء
الا بسبعه است قدرت بصیغه ماضی مخاطب باب نصر و ضرب یا باب تفعیلست فلیکن دعای   ماضی

[illegible]

وبیان شد حقیقت صحت آن در حدیث بیست ویکم باب چهل وششم طلب رحم تضرع مجازاست
ومراد طلب برحم متضرعست ارکن بضم را وسکون کاف ونون آنچه ممکن باشد
که بان توانایی بهم رسد یعنی خدایا یاد مهربانی های تو آرام میدهد مرا وامید نعمت
دادن تو قوت میدهد مرا وخالی نبوده ام از نعمت تو از وقتی که آفریدی مرا وتو صاحب
کلی اختیار منی ومالک منی وگریزگاه منی وپناه منی ونگاه دارنی ودفع کننده
بلا از منی ومهربانی بمن وضامن رزق منی ودر حکم تو ونیز برتست هر آنچه من
درانم پس باید که باشد ای مالک من وولی نعمت من در جمله آنچه حکم کردی ونیز
کردی ولازم کردی شتابان کردی خلاصی من از بلایی که من درانم همگی آن
وفراغت برای من ازان بلا چه بدرستی که من نمی یابم برای دفع آن بلا هیچیک را
غیر تو واعتماد نمیکنم دران دفع بلا مگر بر تو پس باش ای صاحب بزرگی نزد خوشتر
گمان من بتو وخوشتر امید من برای تو یعنی که آن خوشتر گمان وامید را بی اثر
مکن وبخشایش کن زاری مرا وفروتنی مرا وناتوانایی الست توانایی مرا وانعام کن
بان رحم وتضرع واستکانت وضعف رکن ای بخشایش کننده ترین بخشایش کنندگان
ودرود فرستد الله تعالی بر محمد وال او بیست وهشتم عَنْ اِسْمٰعِیلَ بْنِ یَسَارٍ عَنْ بَعْضِ
مِنْ رَوَاهُ قَالَ قَالَ اِذَا اَحْزَنَكَ اَمْرٌ فَقُلْ فِي آخِرِ سُجُودِكَ يَا جَبْرَئِيلُ
يَا مُحَمَّدُ يَا جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ تُكَرِّرُ ذَلِكَ اِكْفِيَانِي مَا اَنَا فِيهِ فَاِنَّكُمَا كَافِيَانِ نے
وَاحْفَظَانِي بِاِذْنِ اللهِ فَاِنَّكُمَا حَافِظَانِ شرح اسمعیل بن یسار بیا ودو نقطه
در یا وتخفیف سین بی نقطه ودر بعض نسخ بیار بیک نقطه وتشدید شین با نقطه است از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلم است رواه بتشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر

راجع

راجع بمن است وضمیر منصوب راجع باسمعیل است اروه کسی را راوی حدیث کردن بنقل آن
حدیث برای او تا به دیگران نقل کند یا رواه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است وبتقدیر
روی عنه است وضمیر مستتر در روی راجع باسمعیلست وضمیر مجرور راجع بمن است وبر هر
تقدیر بعضی من رواه عبارتست از امام جعفر صادق علیه السلم است در بعض نسخ بجای فی سجودک
چنین است فی آخر سجودک وبنابرین مراد سجده آخر از سجده های نماز است یا مراد
بعد از فراغ از ذکر سجودک در هر سجده نماز که باشد خواه اول وخواه بیان وخواه آخر
تکرر ذلک داخل در امنیت وبرای تاکید است تا کسی بیکبار اکتفا نکند یا برای تاسیس است
باین معنی که زیاد بر دو بار هرچه میسر شود تکرار شود اکفیانی بصیغه امر تثنیه معتل اللام باب
ضرب است وحقیقت کفایت بیان شد در شرح اول باب پنجاه وسیوم کافیان
وحافظان بکسر نون است ودر بعضی نسخ کافیای وحافظای است وحقیقت اذن
بیان شد در کتاب التوحید در باب بیست وپنجم که بابی فی انه لایکون شیء فی الارض و
لا فی السماء الا بسبعة است شرح روایت است از اسمعیل بن یسار از بعض جمعی که راوی کردند
اسمعیل را اسمعیل گفت که گفت که چون اندوهناک کرد ترا کاری پس بگو در سجده خود
که ای جبرئیل ای محمد در حالی که تکرار کنی آنرا که مذکور شد کفایت کنید مرا ودفع کنید
آن اندوه را از من که درانم چه بدرستی که شما کفایت کنندگانید ونگاه دارید مرا
برخصت الله تعالی چه بدرستی که شما نگاهدارندگانید اصل كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِمَا السَّلٰمُ يَقُولُ مَا اُبَالِي اِذَا قُلْتُ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيَّ
الْجِنُّ وَالْاِنْسُ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمِنَ اللهِ وَاِلَى اللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَ
عَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَسْلَمْتُ نَفْسِي وَاِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي

وَجْهِي وَإِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَإِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ
الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي
وَمِنْ تَحْتِي وَمِنْ قِبَلِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ شرح اکثر این فقرات بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب
چهل و هشتم شرح امام زین العابدین علیه السلم میگفت که باک ندارم چون گفتم این کلمات
اگر جمع شوند بر من جن و انس بقصد ضرر آن کلمات اینست که ابتدا میکنم بنام خدا
و بوسیلهٔ الکبری الله تعالی و از جانب الله تعالی و بسوی الله تعالی و در راه الله تعالی و بر ملت
رسول الله که اسلام است خدایا بتو واگذاشتم خودم را و بسوی تو متوجه کردم روی
خود را و بسوی تو پناه دادم پشت خود را و بسوی تو واگذاشتم کار خود را خدایا
نگاهدار مرا چنانچه ایمان را نگاه داری از پیش من و از پس من و از جانب دست
راست من و از جانب دست چپ من و از بالای من و از پایین من و حفظ کن بحفظ
ایمان آنچه را که نزد منست و دفع کن از من ضرر را به تجدید که غمی که از جانب تست
چه بدرستی که نیست تجدید که غم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی در کاری مگر بوسیلهٔ الکبری تو
سیزدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ قَالَ لِي رَجُلٌ أَيَّ شَيْءٍ قُلْتَ حِينَ دَخَلْتَ
عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِالرَّبَذَةِ قَالَ قُلْتُ اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي
مِنْكَ شَيْءٌ فَاكْفِنِي بِمَا شِئْتَ وَكَيْفَ شِئْتَ وَمِنْ حَيْثُ شِئْتَ وَأَنَّى شِئْتَ
شرح ربذه بفتح را بی‌نقطه و فتح با یکنقطه و ذال بانقطه موضعی است میان مدینه و مکه
در چهار روزه مدینه در آنجاست قبر ابوذر غفاری رحمه الله تعالی و بنون و دال بی‌نقطه
موضعیست مودر طریق حاج بصره و گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیستم باب.

نعمت

شصت و هشتم که باب صلهٔ رحم است ظاهر اینست که بجای قال قلت چنین باشد که قلت بیان
حقیقت کفایت شد در شرح آخر باب پنجاه و سوم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت مرا مردی که چه چیز گفتی وقتی که داخل شدی بر منصور دوانیقی در ربذه گفتم
که گفتم که خدایا بدرستی که تو کفایت میکنی عوض هر چیز پس کفایت کن مرا بآنچه خواستی
و چنانکه خواستی و کفایت نمیکند عوض تو چیزی بر اهی که خواستی و هر جا که خواستی
چهاردهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُيَسِّرٍ قَالَ لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ
أَقَامَ أَبُو جَعْفَرٍ مَوْلًى لَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَقَالَ لَهُ إِذَا دَخَلَ عَلَيَّ فَاضْرِبْ
عُنُقَهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع أَنْظَرَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَأَسَرَّ شَيْئًا
فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ لَا نَدْرِي مَا هُوَ ثُمَّ أَظْهَرَ يَا مَنْ يَكْفِي خَلْقَهُ
كُلَّهُمْ وَلَا يَكْفِيهِ أَحَدٌ اكْفِنِي شَرَّ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِيٍّ شرح مولا یعنی ملازم مخصوص
است و نام آن مولی عبد الله بن علی بوده و امام علیه السلم باستنباط از قرآن که تبیان
کل شیء است تهدید میان منصور و مولی او دانسته بوده لا ندری بصیغهٔ معلوم متکلم مع
الغیر است و میتواند بود که بصیغهٔ مجهول غایب باشد حقیقت کفایت بیان شد
در شرح آخر باب پنجاه و سوم خلقه میتواند بود که مفعول اول باشد و مفعول دوم
محذوف باشد و میتواند بود که مفعول دوم باشد بتقدیر شر خلقه و مفعول اول محذوف
باشد و میتواند بود که بتقدیر من خلقه باشد و راجع شود بآنچه گذشت در حدیث سابق
و بر این تقدیر هر دو مفعول بواسطه محذوفست شرح روایتست از علی بن میسر
بضم میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی‌نقطه مشدده و را بی‌نقطه گفت که چون
آمد از مدینه امام جعفر صادق علیه السلم بربذه که منصور دوانیقی آنجا بود و داشت منصور ملازمی

که ازو بود بر سر خود وگفت او را که چون جعفر بن محمد داخل شد بر من پس بزن گردنش را
پس چون داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم در مجلس منصور زندیق نگاه کرد بسوی منصور ملعون
وپنهان گفت کلامی را که میان او ومیان خودش نمیدانیم که چیست آن کلام بعد از آن
ظاهر گفت این را که ای آنکه کفایت می کند مخلوقان خود را وکفایت نمیکند او را
هیچیک کفایت کن مرا شر عبد الله بن علی اصل قَالَ فَصَارَ أَبُو جَعْفَرٍ
لَا يُبْصِرُ مَوْلَاهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَقَدْ
عَنَّيْتُكَ فِي هَذَا الْحَرِّ فَانْصَرِفْ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ لِمَوْلَاهُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَفْعَلَ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ
مَا أَبْصَرْتُهُ وَلَقَدْ جَاءَ شَيْءٌ فَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
لَهُ وَاللَّهِ لَئِنْ حَدَّثْتَ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَداً لَأَقْتُلَنَّكَ ش علی بن منبر گفت
پس گردید منصور با این حال که نمیدید ملازم خود را وگردید ملازم او با اینحال که نمیدید امام
علیه السلم را پس گفت منصور که ای جعفر بن محمد هر آینه بتحقیق رنج دادم ترا درین گرما
که از مدینه طلب کردم ترا پس برگرد بسوی مدینه پس بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلم
از نزد منصور پس گفت منصور ملازم خود را که چه مانع شد ترا از اینکه بکنی آنرا که امر
کردم ترا بآن پس ملازم گفت که نه بخدا قسم که ندیدم او را وهر آینه بتحقیق آمد چیزی
پس حایل شد میان من ومیان او پس گفت منصور ملازم را که بخدا قسم که هر آینه
اگر حکایت کنی باین حکایت که با من کردی یکی را هر آینه می کشم ترا البته اصل
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ لِي أَلَا أُعَلِّمُكَ
دُعَاءً تَدْعُو بِهِ قُلْتُ بَلَى بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ قُلْ يَا كَائِناً

قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَيَا مُكَوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ وَيَا بَاقِياً بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا ش انا بفتح همزه بتقدیر الا انا است یا بکسر همزه استیناف بیانیست
برای تعلیل وصل هر دو یکیست اهل منصوب باختصاص است القبل بکسر قاف وفتح باء
یکنقطه طاقت مکوّن بضم میم وسکون کاف وکسر واو بصیغه اسم فاعل باب افعالست
برای تعریض واشارتست بآیت سوره انعام که یوم یقول کن فیکون ووقتی که میگوید
الله تعالی چیزیرا که بشو پس میشود وبیان این مجمل آنکه لفظ کن امر است وامر گاهی برای
ایجاب وگاهی برای اباحت میباشد ولفظ کن در افعال الهی استعاره از ایجاب
شده وایجاب مستلزمست برای اباحت منع شیء زاید ودر افعال بندگان خواه طاعت
وخواه عصیان استعاره از اباحت وبس ومراد بآیت انعام اینست که هیچ چیز
حتی کفر کافر از قضا وقدر الهی بیرون نیست پس اضطراب وتشویش بخاطر خود
نباید رسانید از دیدن معاصی بندگان وصاحب یقین یعنی کمال اطمینان خاطر
باید بود چنانچه در سوره انعام بعد ازین گفته وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض ولیکون من الموقنین وبیان شد در کتاب التوحید در حدیث
اول باب بیستم که باب العرش والکرسی است واین منافات ندارد با اینکه بندگان
فاعل افعال خود باشند باقی بودن الله تعالی بعد از هر چیز اشارتست بآنچه در نهج البلاغه
در خطبه که اولش اینست ما وحّده من کیّفه وانه سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده
لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها تا قول او که مذکور است ثم یعیدها بعد الفناء
یعنی روایتست از عبد الله بن عبد الرحمن از امام محمد تقی علیه السلم یا امام محمد باقر ع
راوی گفت که امام گفت مرا که آیا تعلیم نکنم ترا دعائی که دعا کنی بآن برای اینکه ما اهل بیت رسول

چون بغایت اند وهکین کند مارا کاری با بغایت برسیم از جانب پادشاه کاری را
که طاقت آن نداشته باشیم دعا کنیم بآن دعا گفتم که بلی تعلیم کن فدای تو باد پدرم
و مادرم ای پسر رسول الله گفت بگو که ای موجود پیش از هر چیز و ای صاحب اختیار
در صدور هر چیز که صادر شود از کسی و ای باقی بعد از هر چیز درود کن بر محمد و آل محمد و
و بکن با من چنین و چنین مراد اینست که حاجت خود را تفصیل کن اصل کتب محمد
بن محمد الغنوی الی یسألنی ان کتب الی جعفر علیه السلام فی دعاء
یعلمه یرجوا به الفرج فکتب الی اما ما سئل محمد بن حمزة من تعلیمه
دعاء یرجوا به الفرج فقل له یلزم یا من یکفی من کل شیء ولا یکفی منه
شیء اکفنی مما هو فیه فانی ارجوا ان یکفی ما هو فیه من الغم
ان شاء الله فاعلمته ذلک فما اتی علیه الا قلیل حتی خرج
من الحبس شرح نوشت بسوی ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام در دعا برای سببیت تعلیم از باب تفعیل است و ضمیر مستتر
راجع بامام است و ضمیر مستتر راجع در یرجو راجع بمحمد بن حمزه است و ضمیر به راجع بدعا
و جمله صفت دیگر دعاست یلزم بصیغه مضارع غایب یا مخاطب باب علم مرفوع است و بر
هر تقدیر خبر بمعنی امر است و داخل مقول قل است و بر هر تقدیر اول تغلیب حال امر
بر حال مامور به شده چنانچه می آید در حدیث بیستم که قل لها فلتقل صفت کفایت
بیان شد در شرح اول باب پنجاه و سوم من در ما فیه بیانیه است و این داخل دعا
منیت و مراد اینست که نام آن آزار که دارد در دعا مذکور سازد و در بعضی نسخ این لفظ
منیت یکفی بصیغه غایب مجهول است و ضمیر مستتر راجع بمحمد بن حمزه است و مفعول اول است
که نایب فاعل شده و یا مفعول دوم است اصل نوشت محمد بن حمزه غنوی بفتح غین با نقطه

منصوب راجع بمحمد بن حمزه است
و جمله صفت دعاست ضمیر

حمزه

و فتح نون بسوی من طلب بکرد از من این را که نویسم بسوی امام محمد تقی علیه السلام برای دعای که
تعلیم کند محمد بن حمزه را امیدوار شود محمد بن حمزه بآن دعا نجات از زندان پس چون
نوشت بسوی من که اما آنچه طلب کرد محمد بن حمزه که تعلیم او باشد دعای را که امیدوار باشد
بآن دعا نجات از زندان پس بگو او را که مداومت کند این را که ای آنکه کفایت میکند عوض
هر چیز و کفایت نمیکند عوض او چیزی کفایت کن مرا آن آزاری که مرا با ندوه انداخته
از آن آزار که او در آنست چه بدرستی که من امیدوارم که کفایت کرده شود آنچه
او در آنست از غم اگر خواسته باشد الله تعالی پس اعلام کرد محمد بن حمزه را آن دعا پس
نگذشت بر و مگر اندکی زمانی تا وقتی که بیرون آمد از زندان چهل و هشتم اصل سمعت
علی بن الحسین علیهما السلام یقول لابنه یا بنی من اصابه منکم مصیبة
او نزلت به نازلة فلیتوضأ ولیسبغ الوضوء ثم یصلی رکعتین
او اربع رکعات ثم یقول فی آخرهن یا موضع کل شکوی و یا سامع
کل نجوی و یا شاهد کل ملاء و یا عالم کل خفیة و یا دافع ما یشاء
من بلیة یا خلیل ابراهیم و یا نجی موسی و یا مصطفی محمد صلی الله
علیه وآله ادعوک دعاء من اشتدت فاقته وقلت حیلته و
ضعفت قوته دعاء الغریب الغریق المضطر الذی لا یجد لکشف ما
هو فیه الا انت یا ارحم الراحمین فانه لا یدعوا به احد الا
کشف الله عنه ان شاء الله شرح الشاهد گواه الملاء بفتح میم و فتح لام
و همزه مشورت جمعی یا بکدیگر و مراد اینجا سخن آشکار است انت در اصل ضمیر مرفوع
منفصل است و اینجا بجای ضمیر منصوب منفصل مستعمل شده چنانچه در قول حاتم هکذا فزدی

انه تاکید ضمیر مجرور متصل شده زای با نقطه در فرد؛ منقلب از صاد بی نقطه است و ما در انه برای
سکت است منقولست که شتری از شتران حاتم آزاری داشتند که محتاج بفصد بود
و کاتم گفتند آنرا فصد کن او آنرا برای مهمان نحر کرد با او گفتند میبایست
که فصد کنی گفت چنین است فصد من که منم شر شنیدم از امام زین العابدین علیه السلم
میگفت پسرش را که ای پسرک من هر که دریافت او را از شما مصیبتی یا فرود آمد با و
بلای که هنوز در نیافته او را و خوف دریافتن آن است پس باید که وضو سازد و باید
که کامل کند وضو را یا نیعنی که مستحبات وضو را بجا آورد و بعد از آن میگذارد دو رکعت
نماز را یا چهار رکعت بدو سلام را بعد از آن میگوید در آخر آنها که ای محل هر شکایت
وای شنوای هر راز وای گواه هر سخن ظاهر و دانای هر پنهان وای دفع کننده
آنچه میخواهد دفع آنرا از جمله بلای صاحب درونی ابراهیم ع وای اهم از موسی ع
وای برگزیننده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله طلب میکنم از تو طلب کسی که سخت شده حاجت او
و کم شده تدبیر او و نا توان شده توانایی او و طلب غریب فرو رفته بیچاره که نمیابد
برای برطرف کردن بلای که او در آنست مگر ترا ای بخشاینده ترکخشایندگان چه بدرستی
که دعا نمی کند بان دعا هیچکس مگر آنکه برطرف میکند الله تعالی از او بلا را اگر خواسته باشد
الله تعالی و انس قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْخُلُنِي نَعَمْ فَقَالَ
اَكْثِرْ مِنْ اَنْ تَقُولَ اللّٰهُ اللّٰهُ رَبِّي لَا اُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَاِذَا خِفْتَ
وَسْوَسَةً اَوْ حَدِيثَ نَفْسٍ فَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
وَابْنُ اَمَتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ عَدْلٌ فِيَّ حُكْمُكَ مَاضٍ فِيَّ قَضَاؤُكَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِكُلِّ اِسْمٍ هُوَ لَكَ اَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ اَوْ عَلَّمْتَهُ

احدا

اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ اَوِ اسْتَاْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ بَصَرِي وَرَبِيعَ قَلْبِي وَجَلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ
هَمِّي اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّي لَا اُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا شر گفتم امام جعفر صادق ع را که گاه
داخل دل من میشود اندوه از آزار انکلس و مانند آن پس گفت بسیار کن این را که گوی الله
صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را پس چون
ترسیدی از اینکه دیگری ترا وسوسه کند بباطل یا از اینکه خود بفکر باطل افتی که
جا این از او من برطرف شد پس بگو که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بوسیله
هر نامی که آن از تست نازل ساختی آنرا در کتاب خود یا تعلیم کردی آنرا به یکی از
مخلوقان خود بمنصب قبل عقلی بران یا اختصاص دادی خود را بان در علم غیب نزد
تو این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که گردانی قرآن را روشنی دیده بصیرت
من و بهار دل من و جلای اندوه من که از واقع بهم رسیده و برطرف شدن اندوه من
که از ترس وقوع بهم رسیده الله الله صاحب کل اختیار منست شریک نمیکنم با او
در الوهیت و ربوبیت چیزی را نوزدهم اجمل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ
دُعَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْاَحْزَابِ يَا صَرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ
وَيَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ وَيَا كَاشِفَ غَمِّي اِكْشِفْ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي
فَاِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي وَحَالَ اَصْحَابِي وَاكْفِنِي هَوْلَ عَدُوِّي شرح ليلة الاحزاب
شبیست که لحزاب یعنی ابو سفیان و لشکرهای بسیار که دور مدینه را احاطه کرده بودند
و خندق برای احتیاط بر دور مدینه کنده شده بود در آن شب گریختند از هجوم باد
و سرما الصریخ بفتح صاد بی نقطه و را بی نقطه و خا فریاد رس و داد خواه و مراد اینجا

معنی اولست کاشف غمهای اشارتست بمبارزت امیرالمومنین صلوات الله علیه با عمرو بن عبدود در
جنگ خندق و کشته شدن عمرو بیک ضربت امیرالمومنین علیه السلم حقیقت کفایت بیان شد
در شرح لغز باب پنجاه و سیوم ح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بود دعای نبی صم
در شب احزاب اینکه ای فریادرس بغایت اندوه ناکان وای حاجت روای بیچارگان
وای برطرف کننده غم من برطرف کن از من اندوه مرا که از وقوع مکروهست و اندوه
مرا که از ترس وقوع مکروهست و بغایت اند و هگین شدن مرا چه بدرستی که تو میدانی
حال من و حال یاران مرا کفایت کن مرا از ترس من از دشمنان من متن ح عَنْ
اِبْرَاهِیمَ بْنِ اَبِی اِسْرَائِیلَ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ خَرَجَ بِجَارِیَةٍ لَنَا
خَنَازِیرُ فِی عُنُقِهَا فَاَتَانِی آتٍ فَقَالَ یَا عَلِیُّ قُلْ لَهَا فَلْتَقُلْ یَا رَؤُوفُ
یَا رَحِیمُ یَا رَبِّ یَا سَیِّدِی تُکَرِّرُهُ قَالَ فَقَالَتْهُ فَاَذْهَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ
عَنْهَا قَالَ وَ قَالَ هٰذَا الدُّعَاءُ الَّذِی دَعَا بِهِ جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ
آتی عبارتست از فرشته است که در خواب یا بیداری برای تحدیث و تذکیر آمده بوده
نه برای تعلیم چه آن مخصوص انبیاست علی اسم امام رضا علیه السلم است فلتقل بصیغه امر
غایبه است و در اینجا تغلیب حال امر بر حال مأموریه است چه مأموریه در قل لها فقولی است
که بصیغه امر حاضره است و بر این قیاس است تکرره بصیغه غایبه بجای تکررینه بصیغه حاضره
تکرره حالست از ضمیر مستتر در فلتقل رؤوف مشتمل بر صیغه مبالغه است نسبت برحیم پس تقدیم
آن بر رحیم برای اشارت بآنست که اول النسبت باهل سبقت به بهشت است و دوم نسبت
بجمیع مکرمست از اهل بهشت ضمیر اول در قال و قال راجع بابراهیم است و ضمیر دوم راجع
بامام رضا علیه السلم است هذا الدعاء تا آخر برای نص برآنست که آن گفتن ملک برای تذکیر

بوده نه تعلیم جعفر بن سلیمان را برای خلاص از محبوس بودن و مانند آن مخفی نماند که اگر مراد
دفع خنازیر با آفتی و مرضی دیگر میبود این حدیث بباب آینده مناسب میبود نه این باب
ح روایتست از ابراهیم بن اسرائیل از امام رضا ع گفت که بیرون آمد در دختری از ما زخمی
و ماده چند که آنرا خنازیر مینامند در گردن او پس آمد نزد من آینده پس گفت ای علی
بگو آن دختر را که پس باید بگوید که ای بغایت مهربان نسبت بجمیع ای مهربان نسبت
بجمعی ای صاحب کل اختیار من ای مالک من بر حالی که تکرار میکرده باشد آنرا امام
گفت که پس گفت آن دختر آنرا پس برطرف کرد الله عزوجل آنرا از آن دختر ابراهیم گفت
که و امام گفت که این دعائیست که دعا کرد بآن جعفر بن سلیمان متن و بکم اصل
عَنِ الْحُسَیْنِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ ع دُعَاءً وَاَنَا خَلْفَهُ فَقَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِیمِ وَاسْمِكَ الْعَظِیمِ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِی لَا تُرَامُ وَ
بِقُدْرَتِكَ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ اَنْ تَفْعَلَ بِی كَذَا وَكَذَا ح خلفه بضم خا
با نقطه و فتح لام و فتح فا و تا تانیث صیغه مبالغه است بمعنی بغایت صاحب اسهال
ماخوذ است از خلفه بکسر خا و سکون لام که اسم اختلاف بمعنی تردد و آمد و رفتن است
به بیت الخلا و مانند آن وجهک بمعنی راه توست و عبارتست از انبیا و اوصیاست اسمک
بمعنی نام توست و عبارتست از ربوبیت است که مصداق آن تعیین انبیا و اوصیاست
ترام بر را بی نقطه و الف بصیغه مضارع مجهول غایبه باب نصر است از روم بفتح را و سکون واو
طلب چیزی ح روایتست از حسین بن سعید اهوازی گفت که طلب کردم از امام رضا ع
تعلیم دعای بر حالی که من بغایت صاحب اسهال بودم پس گفت که خدایا طلب میکنم از تو
براه تو که گرامیست و بنام تو که بزرگست و به تنگی تو که طلب کرده نمیشود با تیغ که

که دیگران مایوس‌اند از دریافتن آن مرتبه عزت و توانائی تو که سرباز می‌زند به هر چیز از آن
چیزی با بنعنی که متعلقست به هر چیز انکه کنی با من و چنین و چنین اصل تالی و کتب
الیّ رقعة بخطه قل یا من علا فقهر و بطن فخبر یا من ملک فقدر
و یا من یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر صلی علی محمد و آل محمد وا
فعل بی کذا و کذا ثم قل یا لا اله الا الله ارحمنی بحق لا اله الا
الله ارحمنی شرح و بعض این فقرات با اندک تغییری بیان شد در شرح حدیث هفتم
باب بیست و هفتم مخاطب در ارحمنی اول لفظ لا اله الا الله است که منادی شده چون در حکم
اسم است و مراد استمداد بوسیله آنست پس منافات ندارد با عدم شعور ان و مخاطب در
ارحمنی دوم الله تعالی است پس تقدیر این است که یا الله بحق لا اله الا الله ارحمنی بحق متعلق بارحمنی
دوم است و مضاف الیه حق لفظ لا اله الا الله است چون در حکم است چه غیر ظرف زمان
مضاف بجمله نمیشود یعنی چنین گفت که و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه بخط خود
که بگو که ای آنکه بلند است باعتبار مرتبه پس غالب است بر هر چیز و رسیده است بدرون هر چیز
پس خبردار است از هر چیز ای آنکه پادشاه است پس قادر است بر هر چیز و ای آنکه زنده
می‌کند مردگان را و او بر هر چیز بغایت تواناست درود کن بر محمد و آل محمد و بکن با من
چنین و چنین بعد از آن بگو که ای لا اله الا الله بخشایش کن مرا ای الله بحق لا اله الا الله
بخشایش کن مرا اصل و کتب الیّ فی رقعة اخری یأمرنی ان اقول
اللهم ادفع عنی بحولک و قوتک اللهم انی اسألک فی یوم هذا
و شهری هذا و عامی هذا برکاتک فیها و ما ینزل فیها من عقوبة
او مکروه و بلاء فاصرفه عنی و عن ولدی بحولک و قوتک انک علی کل شیء قدیر

را

شرح الحول بمعنی سستی عزم کسی از کاری القوة روزمندی عزم کسی بر کاری طلب دفع الله تعالی
اسهال را مثلا بوسیله حول و قوة الله تعالی عبارت از طلب دفع آنست بوسیله علاجی که در آن
علاج ترک مضرات و فعل نافعات باشد بوسیله الکبری الله تعالی برای آن ترک و برای آن فعل
و امام رضا علیه السلام نوشت بسوی من رقعه دیگر را امر میکرد مرا که گویم خدایا دفع کن
از من اسهال را بوسیله الکبری تو برای ترک مضرت و بوسیله الکبری تو برای فعل نافع
خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو درین روز من و درین ماه من و درین سال من
منفعتهای ترا که در اینها قضا و قدر میکنی و آنچه نازل شود در اینها از عذاب برای جمعی یا خلاف
طبعی برای جمعی یا محنتی برای جمعی پس برگردان آنرا از من و از فرزندان من بحول تو
و قوت تو بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی اصل اللهم انی اعوذ بک من
زوال نعمتک و تحویل عافیتک و من فجاءة نقمتک و من شر کتاب قد سبق
اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انک
علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا بعض
این فقرات بیان شد در شرح حدیث ششم دهم و سی ام باب چهل و هشتم شرح خدایا
بدرستی که من پناه میبرم بتو از برطرف شدن نعمت تو و برگردانیدن عافیت تو و از
ناگاه آمدن عذاب تو و از شر نوشته که بتحقیق گذشته خدایا بدرستی که من پناه میبرم
بتو از شر خودم مثل عصیان و مثل علاج مرض بمضرات و از شر هر جنبنده که تو بدست قضا
و قدر خود واگرفته پیشانی او را بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی و بدرستی که الله تعالی
بتحقیق فرو گرفته هر چیز را باعتبار علم یا بمعنی که احاطه بعلم باحوال هر چیز کرده و شمرده هر چیز را
باعتبار عدد یا بمعنی که عدد هر چیز را شمرده حدیث دوم اصل عن عمر بن یزید که نوشت با بی جعفر صادق

علیه السلام

یا حیّ یا قیّوم یا لا اله الّا انت برحمتک استغیث فاکفنی ما اهمّنی ولا
تکلنی الی نفسی تقوله مائة مرّة وانت ساجد شرح حقیقت کفایت
بیان شد در شرح اوّل باب پنجاه و سوم متن روایت است از عمر بن یزید که از اصحاب امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است در دعا برای دفع هم اینکه ای زنده ای ایستاده که
کننده بکار خلایق نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشایش تو زاری میکنم پس کفایت کن مرا و دفع
کن آنچه را که بفکر انداخته مرا و وامگذار مرا بسوی خودم میگویی آن دعا را صد بار در حالی
که تو در سجده باشی متن سوم اصل عن سماعة قال قال لی ابو الحسن علیه السلم اذا
کان لک یا سماعة الی الله عزّ وجلّ حاجة فقل اللّهمّ انّی اسئلک بحقّ محمّد
وعلیّ فانّ لهما عندک شأنا من الشّأن وقدرا من القدر فبحقّ ذلک
الشّأن وبحقّ ذلک القدر ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تفعل بی کذا
وکذا فانّه اذا کان یوم القیمة لم یبق ملک مقرّب ولا نبیّ مرسل
ولا مؤمن ممتحن الّا وهو محتاج الیهما فی ذلک الیوم شرح الشأن بفتح
با نقطه و سکون همزه و کاف منقلب بالف میشود کار بزرگ مثل امامت تنوین شأنا برای
تعظیم است و همچنین تنوین قدرا و اشارتست بعظمت روحی که بیان شد در کتاب الحجّة
در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدّد الله بها الائمّة علیهم السلم است فبحق یعنی بقدر
فاسئلک بحق است کذا وکذا کنایت از حاجتست که ذکر باید ساخت فانّه تا آخر داخل
دعا نیست بلکه برای بیان عظمت شان و قدر محمد و علی صلوات الله علیهما است یوم منصوب
بر ظرفیت و مرفوع بفاعلیت میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر در کان اسم انست و راجع
بعالم است و ظرف خبر آنست و بنا بر دوم کان تامه است متن روایت است از سماعه گفت

که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلم که چون باشد ترا ای سماعه بسوی الله عزّ وجلّ حاجتی پس بگو که خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدرستی که برای ایشانست نزد تو شأنی عظیم از جمله
شأن و منزلتی عظیم از جمله منزلت پس طلب میکنم از تو بحق آن شأن و بحق آن منزلت
این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که کنی با من چنین و چنین چه بدرستی که چون
شود در روز قیامت نماند فرشته مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمنی که آزموده شده باشد
مثل اوصیای انبیا و شیعه ایشان مگر در حالی که او محتاجست بایشان در آن روز در کار
های آن روز مثل طلب اذن در شفاعت برای رعیت خود یا متعلقان خود از الله تعالی
بوسیله ایشان متن و چهارم اصل لمّا بعث ابو الدوانیق الی ابی عبد الله
ع رفع یده الی السّماء ثمّ قال اللّهمّ انّک حفظت الغلامین بصلاح
ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمّد وعلیّ والحسن والحسین وعلیّ بن الحسین
ومحمّد بن علیّ اللّهمّ انّی ادرأ بک فی نحره واعوذ بک من شرّه ثمّ
قال للجمّال سر شرح الدوانیق جمع دانق بفتح دال بی نقطه و کسر نون و سکون
با دو نقطه در اینجا عبارتست از خست طبع در روزها نان جزئی خورند و در شب
در ماهتاب خورند بی چراغ تا کسی مطلع نشود و منصور که دوم یا سوم خلفای عباسیست
مسمی با ابو الدوانیق شده برای اشارت باینکه گویا که جمع خسیسان مر بابی تربیت او بند
واو بدر ایشانست و وجههای دیگر برای این تسمیه گفته اند حفظت الغلامین اشارت
است بآیت سوره الکهف واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته
کنز لهما وکان ابوهما صالحا ابویهما اشارتست باینکه خضر ع پدر ایشان کرده چون
در رعایت جانب ایشان کوشیده و لهذا امام حسن علیه السلم در جمله پدران شمرده با اشارت
است

باینکه مادر ایشان نیز صلاح داشته اگرچه در صریح قرآن مذکور نیست ادرا بدال بی‌نقط و را بی‌نقط
وهمزه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب منع است ومفعول آن محذوفست بتقدیر
ادرأه الدرء بفتح دال وسکون را وهمزه دفع چیزی با دیگری برای استعانتست ونحره
متعلقست بادرأ برای تعیین محل دفع است النحر بفتح نون وسکون حا بی‌نقط
ورا بی‌نقط بعض سینه که جای قلاده است ع وقتی که فرستاد منصور دوانیقی کسی را
بسوی امام جعفر صادق علیه السلم تا او را ببغداد آورد امام ع در وقت توجه بآن جانب
برداشت دست خود را بسوی آسمان بعد از آن گفت که خدایا بدرستی که تو نگاه داشتی
دو پسر را از ضرر بوسیله خوبی دو پدر ایشان پس نگاه دار مرا از ضرر بوسیله پدران من محمد
وعلی وحسن وحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی خدایا بدرستی که من دفع میکنم منصور را از خود
بمدد تو در سینه او وبانیغی که چنان دفع میکنم او را که گویا که شکسته سینه براو میزنم وپناه میبرم
بتو از شر منصور بعد از آن گفت شتردار را که روانه شو اصل فلما استقبل الربیع
بباب الی الدوانیق قال له یا ابا عبد الله ما اشد باطنه علیک ولقد
سمعته یقول والله لاترکن لهم نخلا الا عقرته ولا مالا الا انهبته
ولا ذریة الا سبیتها فالهمس بشیء خفی وحرک شفتیه شرح
ربیع بفتح را بی‌نقط وکسر با یک نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وعین بی‌نقط
حاجب منصور بوده ودر پنهان دوست امام علیه السلم بوده ما اشد بشین با نقطه صیغه
تعجب است حکایتی شبیه باین می‌آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء وآن
حکایت بعد از قتل منصور محمد وابراهیم پسران عبد الله بن الحسن را بوده وغضب منصور
بر جمعی از اهل مدینه بوده که مدد محمد وابراهیم کرده بوده اند نخل بفتح نون وسکون خا

بانقط

با نقط درخت خرماست ودر اینجا عبارتست از مردان اهل بیت رسول علیهم السلم است عقرت
بفتح عین بی‌نقط وقاف ورا بی‌نقط بصیغه ماضی متکلم وحده از باب نصر است العقر بریدن
سر درخت خرما که آن مانند آدمیست در اینکه همانا نیز خشک میشود الهمس بسین بی‌نقط
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الهمس آهسته کردن آواز خواه شنیده شود
وخواه دانسته شود وخواه نه خفی ضد از شنیده شدن ودانسته شدنست ع پس وقتی
که استقبال کرد امام ع را ربیع در در خانه منصور دوانیقی گفت او را که ای ابو عبد الله
بغایت غضبناکست باطن منصور بر تو هرآینه شنیدم از او که میگفت که بخدا قسم
که وا نخواهم گذاشت برای اهل بیت رسول درختی را مگر آنکه می‌برم سر او را ونه ملکی را
مگر آنکه غارت میکنم آنرا ونه فرزندانرا مگر آنکه اسیر میکنم ایشانرا راوی گفت که پس
آهسته تکلم کرد بسخنی پنهان وجنبانید دو لب خود را اصل فلما دخل سلم
وقعد فرد علیه السلم ثم قال اما والله لقد هممت ان لا اترک لکم
نخلا الا عقرته ولا مالا الا اخذته فقال ابو عبد الله علیه السلم
یا امیر المؤمنین ان الله عز وجل ابتلی ایوب فصبر واعطی داود فشکر
وقدر یوسف فغفر وانت من ذلک النسل ولا یاتی ذلک النسل
ولا یاتی ذلک الا بما یشبهه فقال صدقت قد عفوت عنکم شرح
قدر بقاف ودال بی‌نقط ورا بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است وظاهر اینست که
بمعنی اقدر بصیغه ماضی معلوم باب افعال باشد مثل خبر بمعنی اخبر مثل اینکه بعض مفسران گفته اند
در قول الله تعالی در سوره فرقان لولا نزل علیه است واین محتملست در سوره الاعلی والذی قدر
فهدی الاقدار توانا کردن واگر قدر از باب نصر یا باب ضرب یا باب علم باشد وزن سقم مرفوع ما

عطف با الله خواهد بود اشاره الیه ذلک النسل نسل ابراهیم علیه السلم است یا نسل هاشم است یا نسل
عباس است و در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء شبیه باین می آید و در آنجا
چنین است یا امیر المؤمنین ان داود اعطی فشکر وان ایوب ابتلی فصبر وان یوسف
عفا بعدما قدر فاعف فانک من نسل اولئک ح پس وقتی که داخل مجلس منصور شد
سلام کرد و نشست پس منصور جواب سلام او گفت بعد از آن منصور گفت که آگاه باش
بخدا قسم که بتحقیق قصد کردم که وا نگذارم برای شما مردی را مگر آنکه سرش را ببرم و نه مالی را
مگر آنکه بگیرم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای فلان بدرستی که الله عز وجل مبتلا گردانید
ایوب را پس صبر کرد بر بلا و نعمت داد داود را پس شکر نعمت کرد و وفا در کرد یوسف را
بر انتقام از برادران پس بخشش گناه ایشان کرد و تو از آن نسلی که ایوب و داود
و یوسف نیز از آن نسلند و نمیکند آن نسل مگر کاری را که مناسب آن نسل باشد پس منصور گفت
که راست گفتی بتحقیق گذشتم از گناه شما اصل فقال له یا امیر المؤمنین انه
لم ینل منا اهل البیت احد وما الا سلبه الله ملکه فغضب لذلک
واستشاط فقال علی رسلک یا امیر المؤمنین ان هذا الملک کان فی آل
ابی سفیان فلما قتل یزید حسینا سلبه الله ملکه فورثه آل
مروان فلما قتل هشام زیدا سلبه الله ملکه فاعطاکموه فورثه
مروان ابن محمد فلما قتل مروان ابراهیم سلبه الله ملکه فا
عطاکموه ترجمه اهل منصوب باختصاص است استشاط بشین با نقطه و الف و طاء بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب استفعال است از رسل بکسر راء بی نقطه و سکون سین بی نقطه آهستگی و
در علی رسلک منصوب است محلا و خبر فعل ناقص محذوف است بتقدیر کن علی رسلک فورثه بصیغه ماضی

معلوم باب تفعیل است و ما بعد آن منصوب است یا بصیغه معلوم باب علم است و ما بعد آن مرفوع است
ابراهیم مشترک است میان چند کس از آن جمله است ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب علیه السلم که برادر امام جعفر صادق ع بوده و ممتنع نبود که مراد ابراهیم بن عبد الله
بن حسن بن حسن بن ابی طالب باشد چه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب
هشتادم که او و برادرش محمد در زمان منصور کشته شده اند و چون بی ادبیهای بسیار
از ایشان صادر شده بوده نسبت بامام علیه السلم کشتن ایشان باعث زوال ملک منصور نشده
پس امام ع گفت منصور را که ای فلان بدرستی که دست نیافت از ما اهل بیت رسول صلعم
هیچیک از پادشاهان خونی را که بظلم و تعدی ریخته باشد مگر آنکه برطرف کرد از او و از
اولاد او الله تعالی پادشاهی او را پس منصور غضبناک شد برای آن سخن و افروخته شد
از کمال غضب بنحوی که شروع در تندی کرد پس امام علیه السلم گفت که بر آهستگی خود باش
ای فلان بدرستی که این پادشاهی که شما دارید بود در خانواده ابو سفیان صخر بن
حرب بن امیه پس چون کشت یزید بن معویه حسین بن علی بن ابی طالب را برطرف
کرد از او و اولاد او الله تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را بخانواده مروان
بن الحکم بن ابی العاص بن امیه پس چون کشت از روی ظلم و تعدی هشام بن عبد الملک
بن مروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را برطرف کرد از او و اولاد او
الله تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را بمروان بن محمد بن مروان الحکم تحقیق
نمانه که این بعد از آن بود که متصل بهشام ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان یکماه
و دوازده روز کرد و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان سه ماه یا کمتر
کرد پس چون کشت مروان ابراهیم را برطرف کرد از او و اولاد او الله تعالی پادشاهی او را

یکسال و دو ماه یا سه ماه پادشاهی کرد
و بعد از او یزید بن عبد الملک بن مروان

پس وادشمان آن پادشاهی را مخفی نماند که این منافات ندارد با کشتن هرون امام موسی کاظم علیه السلام را
وبقای این پادشاهی در او لا داوند مدتی زیرا که این برای قاعده کلیه نیست بلکه اخبار از
ماضی است برای تخویف منصور به پادشاهان از امثال آنها احتراز میکند اصل فقال صدقت
هات ارفع حوائجك فقال الاذن فقال هو في يدك متى شئت فخرج فقال
له الربيع قد امر لك بعشرة الاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذن
تغضبه فخذها ثم تصدق بها شرح هات بالف وکسر تاء دو نقطه در بالا اسم فعلست
بمعنی بده ومراد اینست که سخنی که داری بگو ارفع براء بی نقطه وفاء وعین بی نقطه بصیغه امر حاضر
باب منع است ایناف بیانی هات است الاذن منصوبست بفعل محذوف یعنی بده یا ارفع
لاذن یا اطلب الاذن عمل نصب میکند در مضارع بشرط آنکه آن مضارع برای استقبال باشد
تغضبه بغین با نقطه وضاد با نقطه وباء یک نقطه بصیغه مضارع باب افعال مرفوعست چون
بمعنی حالست مثل آنکه در جواب کسی که بگوید که رایت الجن گویی که اذن اظنك كاذبا
برفع اظنک این منافات ندارد بانکه منصور حاضر نباشد چه حال معنی میدارد و
میتواند بود که منصوب باشد وبمعنی استقبال باشد وجزا باشد باین معنی که اگر تکرار
این سخن کنی غضبناک میکنی او را وکتابت اذن بنون مؤید احتمال اولست نزد فراء
چه نزد او اگر اذن عمل نصب کند بالف نوشته میشود یعنی پس منصور گفت که راست گفتی
بگو عرض کن حاجتهای خود را تا روا کنم پس امام گفت که عرض میکنم رخصت را تا برگردم
بجای خود پس منصور گفت که رخصت در دست تست هر وقت که خواهی پس بیرون
رفت پس گفت امام را ربیع که بتحقیق فرمود برای تو که ده هزار درهم تسلیم کنم امام
گفت که نیست حاجتی مرا در آنها ربیع گفت که درین وقت غضبناک میکنی او را پس اگر آنها را

تصدق کن بآنها هشت وپنجم اصل كان علي بن الحسين صلوات الله عليه يقول
يا ابالي اذا قلت هذه الكلمات لو اجتمع علي الجن والانس بسم الله
وبالله والى الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه
وآله اللهم اليك اسلمت وجهي واليك الجأت ظهري واليك
فوضت امري اللهم احفظني بحفظ الايمان من بين يدي ومن خلفي
وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي ومن قبلي وادفع عني
بحولك وقوتك فانه لا حول ولا قوة الا بالله شرح مضمون این
موافق حدیث دوازدهم این بابست باب بیست وششم اصل باب الدعاء للعلل والامراض
شرح العلل بکسر عین بی نقطه وفتح لام جمع علة بکسر عین آفتی که به بدن رسد خواه مرض
که باعث تغیر مزاج میشود مثل تب وخواه غیر آن مثل جراحت یعنی این باب دعا برای
آفتهای بدن ومرضهاست درین باب نوزده حدیث است اول اصل عن بعض اصحابنا
عن ابي عبد الله عليه السلام كان يقول عند العلة اللهم انك عيرت
اقواما فقلت قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف
الضر عنكم ولا تحويلا فيا من لا يملك كشف ضري ولا تحويله
عني احد غيره صل على محمد وآل محمد واكشف ضري وحوله الى من يدعو
معك الها آخر لا اله غيرك شرح عیرت بعین بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین
وراء بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب باب تفعیل التعییر سرزنش اقواما اشارتست بانکه این
آیت جاریست در جمیع امثال مخاطبان با انقراض دنیا فادر فقلت برای بیان سرزنش
است ادعوا در حقیقت طلب نیست بلکه برای سرزنش است فادر فلا يملكون برای بیان

[illegible] سر نوشت فا در فبا من برای تفریع با برای تعقیب است واو در جمله
[illegible] میتوانند بود شرح روایت است از بعض یاران ما از امام رضا ع
یا امام جعفر صادق ع که امام [illegible] فرد آمنت بدین که خدا با بر ربستی که تو سرزنش کردی
جمعی چند را که بر روی فتواهای علمای خود میکنند بگمان اینکه آن علما وسیله اند میان ایشان
و رب ایشان و انتخاب میکنند میان آن علما نزد دیگر ایشان را بسوی رب و باین بر روی امید
رحمت الهی و خوف عذاب الهی دارند باین روش که گفتی در سوره بنی اسرائیل که بگو ای محمد
که بخوانید برای کشف ضر الجماعت را که گمان کردید که بر روی ایشان میتوان کرد
در فتواهای تا وسیله نجات شما باشند آنکه الله تعالی بوحی برسول خود در صفت دران بروی
داده باشد بیان این آنکه الجماعت نمیتوانند که برطرف کنند آزار را از شما با عدام
آن بالکلیه و نه گردانیدن آن آزار را از شما بسوی دیگران و هدایتست او هیچیک غیر او
درود کن بر محمد و آل محمد و برطرف کن آزار مرا یا برگردان آن آزار را بسوی کسی که میخواهد
با تو معبودی دیگر راست مستحق عبادتی غیر تو مخفی نماند که ظاهر من یدعون معک الها آخر است
که ادعو برای تغییر مخاطبانست در دعوتی که از ایشان صادر شده و میشود و مؤید است
ما بعد این ایت که اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و
یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا بنا بر آنکه اولئک مبتدا
باشد و شاره الیه اولئک هم مخاطبان در ادعوا باشند و الذین یدعون صفت
اولئک باشد تا دلالت کند بر آنکه امر در آیت سابقه برای تغییر در ضریست که واقعست
و عاید الذین ضمیر مستتر در یدعون باشد و مفعول یدعون محذوف باشد بتقدیر یدعون
الذین زعموا من دون الله چه ایت سابقه دلالت بران می کند و یبتغون خبر مبتدا باشد

وایهم اقرب مبتدا و خبر باشد بتقدیر قائلین ایهم اقرب [illegible]
و ضمیر ایهم راجع بالذین زعموا باشد که مفعول [illegible]
و بنا برین این آیت بضو [illegible] و تصحیح حال بروان قصت که بغیر اذن الله تعالی بر روی
روسای خود میکنند و ایشان را وسیله حاجات اخرویه و دنیویه خود میکنند و
انتخاب میکنند برای تقلید در میان روسای خود افضل و اصلح را باعتقاد خود چنانکه
حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه دران کارند و باین عمل امید ثواب دارند و
توقع نجات از عذاب دارند و غافلند از آنکه این عمل ابطال ثواب و الزام
عذاب میکند ثم اصل عَنْ دَاوُدَ ابْنِ زَرْبِیٍّ قَالَ مَرِضْتُ بِالْمَدِینَةِ مَرَضاً
شَدِیداً فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَیَّ قَدْ بَلَغَنِی عِلَّتُكَ
فَاشْتَرِ صَاعاً مِنْ بُرٍّ ثُمَّ اسْتَلْقِ عَلَى قَفَاكَ وَ انْثُرْهُ عَلَى صَدْرِكَ
كَیْفَمَا انْتَثَرَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی إِذَا سَأَلَكَ بِهِ
الْمُضْطَرُّ كَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ مَكَّنْتَ لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْتَهُ
خَلِیفَتَكَ عَلَى خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعَافِیَنِی
مِنْ عِلَّتِی ثُمَّ اسْتَوِ جَالِساً وَ اجْمَعِ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِكَ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ
وَ اقْسِمْهُ مُدّاً مُدّاً لِكُلِّ مِسْكِینٍ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ دَاوُدُ فَفَعَلْتُ
ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا نُشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ وَ قَدْ فَعَلَهُ غَیْرُ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ
شرح ظاهر فاشتر آنست که اگر کسی گندم داشته باشد بهتر آنست که گندم تازه
خریداری کند صاع در اصل جام آبخوریست و مراد اینجا پیمانه ایست که قدر چهار
مد است و مد بمعنی قدریست که زیاده بران نگنجد و در وسعت گنجیده متصل بکدیگر

ووزن آن مختلف میشود باختلاف اجناس فطره و اعلای آن که صاع خرماست موافق
هزار و صد و هفتاد مثقال شرعیست و هفت مثقال شرعی موافقست در وزن با ده درهم
شامی که آنرا درهم اموی نیز گویند و هر درهم شامی موافق چهل و هشت دانه جو میانه است
در وزن بیان اینها میشود و در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول باب سیوم که باب
العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است و در کتاب الصیام در شرح حدیث نهم باب
الفطره که باب هفتاد و پنجم است پس صاع جو و گندم و مانند آنها کمتر از اینست
در وزن و نظر در آنچه نقل کرده ابن بابویه که در فقیه در کتاب الزکوة در باب الاصناف
التی تجب علیها الزکوة در کلام خود گفته که والصاع اربعة امداد والمد وزن
مائتین و اثنتین و تسعین درهما و نصف اسم در سمک عبارت از ارحم الراحمین است
و اذا برای شرط نیست بلکه برای محض ظرفیت است مثل اذا رأوا تجارةً او لهوا
انفضوا الیها و المضطر عبارت از ایوبست و اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ
انبیا و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له
فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمةً من عندنا و ذکری للعابدین
و مکنت له فی الارض تفسیر رحمة من عندنا است و اشارتست بآنکه رحمة حالست از ضمیر
منصوب در آتیناه چه حاکم مستقل رحمت الهیست و جعلت خلیفته علی خلقک
تفسیر و ذکری للعابدین است و اشارتست بآنکه آن معطوف بر حال از ضمیر منصوب
در آتیناه است چه امام زمان تذکرهٔ ربوبیت الهست برای عابدان و ظاهر اینست — رب العالمین
که امامت ایوب بعد از نجات از بلیه حادث شده باشد نشطت بنون و شین
بانقط و طاء بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب ضرب است العقال بکسر عین — بی‌نقط

و قاف ریسمانی که بر دست شتر می‌بندند تا راه نرود یعنی روایتست از داود بن زربی بفتح
راء بی‌نقط و کسر زای بانقط و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که بیمار شدم در مدینه
بیماری سخت پس رسید خبر بیماری من بامام جعفر صادق ع پس نوشت بسوی من که تحقیق
رسید بمن کوفت تو پس خریداری کن صاعی را از گندم بعد از آن بر پشت بخواب
و پراکنده کن آن گندم را بهر روشی که پراکنده شود و بگو که خدایا بدرستی که من طلب
میکنم از تو بنام تو که وقتی طلب کرد از تو بآن نام بیچاره برطرف کردی
آنچه را که باو از ضرر و تمکین کردی برای او در زمین و گردانیدی او را امام
از جانب خود بر مخلوقان خود این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که عافیت
دهی مرا از کوفت من بعد از آن راست شو نشسته و جمع کن آن گندم را از دور
خود و بگو مثل آنرا که گفتی و قسمت کن آن گندم را بر مساکین مد مد برای هر
مسکینی یک مد با نحوی که همان وقت اینها را تسلیم چهار مسکین کن بالسویه و بگو
مثل آنرا که گفتی گفت داود که پس بجا آوردم آنرا پس گویا که بیرون آمدم
از بندی که بر من بود و بتحقیق بجا آوردند آنرا جمعی پس منتفع شدند بآن
سیم اصل عَنِ الحُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اشْتَکَی
بَعْضُ وُلْدِهِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ قُلِ اللّٰهُمَّ اَشْفِنِی بِشِفَائِکَ وَدَاوِنِی بِدَوَا — ءِکَ
وَعَافِنِی مِنْ بَلَائِکَ فَاِنِّی عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ ع روایتست از حسین بن نعیم
از امام جعفر صادق ع پس امام ع گفت او را که ای پسرک من بگو که خدایا شفا ده مرا
بشفای تو و دوا کن مرا بدوای تو و فراغت ده مرا از بلای تو چه بدرستی که بنده توام
و پسر بنده توام چهارم اصل عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

جعلت فداك هذا الذى قد ظهر بوجهى يزعم الناس ان الله عزوجل لم يبتل به عبدا له فيه حاجة فقال لى لا لقد كان مؤمن آل فرعون مكنع
الاصابع فكان يقول هكذا ويمد يده ويقول يا قوم اتبعوا
المرسلين شرح مضمون اين حديث در كتاب الايمان والكفر در حديث سى ام در باب صد و
ششم كه باب شدة ابتلاء المؤمن است وبعض اين مضمون در حديث دوازدهم آن باب
نيز گذشت وبيان شد در آنجا كه مؤمن آل فرعون كه در زمان موسى بوده و در سوره مؤمن و
سوره قصص مذكور است كه بغايت طويل العمر شده وهمان حبيب نجار است كه در زمان عيسى بوده
و در سوره يس مذكور است وگفتيم كه منافات ندارد با آنچه مى آيد در كتاب الروضه در ذيل حديث
ابى بصير مع المرأة اذا بلغ المؤمن اربعين سنة امنه الله من الادواء الثلثة البرص والجذام
والجنون زيرا كه اين درباره ضعيف الايمان است وآنچه در كتاب الروضه است در غالب
وضعيف الايمان است چنانچه اشعار بآن شده در حديث دوم باب صد و ششم كتاب الايمان
والكفر المكنع بتاء دو نقطه در بالا و غين بى نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل انگشتى كه
افتاده باشد بمرض خوره مفعول يقول در اول محذوف است و آن جارى مجراى فعل لازم است
امام در وقت گفتن هكذا انگشتان دست خود را فرا بنده بود تا مانند دست بى انگشتان
شود شرح روايت است از يونس بن عمار كه گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه قربان
شوم اين برصى كه بتحقيق نمايان شده بر روى من دعوى مى كنند مردمان كه الله عزوجل
نكرده بآن مبتلا بنده را كه براى الله تعالى در آن بنده حاجتى باشد يعنى كه داخل مؤمنان باشد
كه خلق اسماء ايشان وزمين بطفيل ايشان است پس امام گفت مرا كه نه چنانست كه مردمان گفتند
هر آينه بتحقيق بود حبيب نجار كه مؤمن آل فرعون است افتاده انگشتان بسبب خوره پس ميگفت

بجنى

همچنين و مى كشيد دست خود را و ميگفت كه اى قوم من تابع شويد رسولان را اصل قال ثم قال
اذا كان الثلث الاخر من الليل فى اوله فتوضأ وقم الى صلوتك التى تصليها
فاذا كنت فى السجدة الاخيرة من الركعتين الاولتين فقل وانت ساجد
يا على يا عظيم يا رحمن يا رحيم يا سامع الدعوات ويا معطى الخيرات
صل على محمد وآل محمد واعطنى من خير الدنيا والاخرة ما انت اهله
واصرف عنى من شر الدنيا والاخرة ما انت اهله واذهب عنى هذا الوجع
وسمه فانه قد غاظنى واحزننى والح فى الدعاء قال فما وصلت
الى الكوفة حتى اذهب الله به عنى كله شرح يونس گفت كه بعد از آن امام
گفت كه چون شد كار عالم در دو دانگ آخر از شب در اول آن دو دانگ پس وضو بساز و برخيز
بسوى نماز شب خود كه عادت دارى كه ميگذارى آن را پس چون شدى در سجده آخر از جمله
دو ركعت اول پس بگو در حالى كه تو در سجده باشى كه اى بلند مرتبه اى بزرگ مرتبه اى مدبر كل عالم
اى بخشايش كننده مؤمنان اى شنواى دعا و اى دهنده نيكوها درود كن بر محمد و آل
محمد وبده مرا از جمله نيك دنيا و آخرت آنچه را كه تو اهل دادنى آن نه ديگرى قادر بر آن نيست
و گردان از من از جمله بد دنيا و آخرت آنچه را كه تو اهل برگردانيدن آنى نه ديگرى قادر بر آن
نيست و برطرف كن از من اين آزار را و نام بر آن را يعنى كه بگو كه برطرف كن از من اين
برص را چه بدرستى كه آن بتحقيق خشمناك كرده و اندوهناك كرده مرا و الحاح كن در دعا
و زارى يونس گفت كه پس نرسيدم بسوى كوفه تا آنكه برطرف كرد الله تعالى بسبب آن دعا
از من همه آن برص را اصل عن ابى جعفر عليه السلم قال اذا رأيت الرجل
قد ابتلى بالبلاء فقل الحمد لله الذى عافانى مما ابتلاك به وفضلنى عليك

وَعَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ وَلَا تُسْمِعُهُ شرح این مضمون گذشت در کتاب الایمان والکفر در بعض
احادیث باب الشکر که باب چهل و هشتم است مر بصیغه ماضی معلوم باب نصر صفت الرجل است و الف
لام آن برای عهد ذهنیست پس در حکم نکره است به خبر مبتدا است البلاء مبتدا است و تقدیم
خبر برای حصر اضافیست یا بمعنی که آن بلا با تو منسوب و جمله مبتدا و خبر صفت دیگر الرجل است
و علی کثیر اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ بنی اسرائیل وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
ولا تسمعه بصیغه نهی حاضر باب افعالست و هاء مفعول اول منسوب و ضمیر راجع بالرجل است
شرح روایتست از امام محمد باقر ع گفت که چون دیدی مردی را که گذشت با او بلا
خواه بلای بدنی و خواه بلای نفسانی مثل مذمت باطل پس بگو که سپاس الله راست که فراغت
داده ما را از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و ترجیح داده مرا بر تو و بر بسیاری از مخلوقین او و مشنوان
آنچه گفتی آن مرد را ششم عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ تَضَعُ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ
الَّذِي فِيهِ الْوَجَعُ وَتَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللهُ اللهُ رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ
بِهِ شَيْئًا اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَلِكُلِّ عَظِيمَةٍ فَفَرِّجْهَا عَنِّي شرح حقا صفت مشبهه
و حال مؤکده است یا مصدر و مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر حق حقا الحق بکار آمدنی
و بکار آمدنی بود ضمیر لها راجع بوجع است باعتبار آنکه عظیمه است تا در عظیمه برای نقل است
از وصفیت باسمیت بمعنی بلای بزرگ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که میگذاری دست خود را بر جای از بدن که درد است در و میگوئی سه بار که الله الله صاحب
کل اختیار منست جهانش یک نمیکنم با او در ربوبیت چیزی را خدایا تو آماده برای دفع آنی
و آماده برای هر بلای عظیمی یا بمعنی که کسی دیگر از عهدهٔ دفع آن و امثال آن بر نمی آید
تا در وقت آنها پناه با کس برده شود پس گشاده کن آن را از من هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع

لِلْأَوْجَاعِ تَقُولُ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَغَيْرِ شَاكِرٍ مِنْ نِعْمَةِ اللهِ وَغَيْرِ شَاكِرٍ
وَغَيْرِ سَاكِنٍ عَلَى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَتَأْخُذُ لِحْيَتَكَ بِيَدِكَ الْيُمْنَى بَعْدَ صَلَاةٍ
مَفْرُوضَةٍ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّي كُرْبَتِي وَعَجِّلْ عَافِيَتِي وَاكْشِفْ ضُرِّي
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاحْرِصْ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَعَ دُمُوعٍ وَبُكَاءٍ کم برای
تکثیر است و مبتدا است من بیانیه است نعمة تمیز است که مجرور شده بمن الله نعمت است
نعمت و غیر خبر مبتدا است بیان شده در حدیث چهارم باب بیست هفتم که در بیان سی صد و
شصت رکعت نصف آنها ساکن است و نصف غیر ساکن علی عبد خبر دیگر مبتدا و تاخذ حال است
از فاعل تقول بسم الله و تقول عطف است بر تقول و جمله حالیه اینجا نیز ملحوظست و ثلث
مرات متعلق بمعطوفست نه بمعطوف علیه و بنا بر مذهب اکثر نحاة که جمله حالیه هرگاه مضارع
مثبت باشد بی واو میباشد واو تاخذ عاطفه است احرص بصیغه امر حاضر باب ضرب و علم است
شرح روایتست از امام جعفر صادق ع برای دفع دردها آنکه میگوئی که ابتدا میکنم بنام
الله تعالی مراد رب العالمین است و بوسیله الکبری الله تعالی بسا نعمت الهی در برگ
ساکن است و غیر ساکن است بر بنده شکر گذار و غیر شکر گذار است بر حالی که میگیری محاسن
خود را بدست راست خود بعد از نماز واجب و ایضا میگوئی بر این حال که خدایا گشاده
از من آزار مرا و تعجیل کن فراغت مرا و بر طرف کن ضرر مرا سه بار و سعی کن در آنکه باشد
آن با دمها با اشکها و گریه هشتم اصل عَنْ رَجُلٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَجَعًا بِي فَقَالَ بِسْمِ اللهِ ثُمَّ امْسَحْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَقُلْ أَعُوذُ
بِعِزَّةِ اللهِ وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللهِ وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللهِ وَأَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللهِ
وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللهِ وَأَعُوذُ بِرَسُولِ اللهِ وَأَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ

٤٥٦٧

وَمِنْ شَرِّ مَا اَخَافُ عَلٰی نَفْسِی تَقُولُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَفَعَلْتُ فَاَذْهَبَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ الْوَجَعَ عَنِّی شرح معنی جسیع گذشت در شرح حدیث سیزدهم باب چهل و ششم
اعیذ بجای بی‌نقطه و ذال با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب علم بتقدیر افعل زنهار
الحذر و اضطراب از بلایی که حادث شده باشد روایت از مردی گفت که داخل شدم
بر امام جعفر صادق ع پس شکایت بردم بسوی او از دردی که با من بود پس گفت که بگو که ابتدا میکنم
بنام الله تعالی بعد از آن بمال دست خود در آنجا که درد در آنست و بگو که پناه میبرم به
بزرگی الله تعالی و پناه میبرم بتوانایی الله تعالی و پناه میبرم به بی عیبی الله تعالی و پناه
میبرم بنیرزگی الله تعالی و پناه میبرم بفراهم آوردن الله تعالی جمیع اسماء حسنی را و پناه
میبرم برسول الله تعالی و پناه میبرم بنامهای الله تعالی از شر آن دردی که اضطراب میکنم
در آن و از شر آنچه نیز میترسم که بیاد ابر سر من آید میگویی این کلمات را هفت بار راوی گفت
که پس کردم آنچه را که فرمود پس برطرف کرد الله تعالی درد را از من نهم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَوْنٍ قَالَ اَمِرَّ يَدَكَ عَلٰی مَوْضِعِ الْوَجَعِ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا اَجِدُ ثُمَّ تُمِرُّ يَدَكَ الْيُمْنٰی
وَتَمْسَحُ مَوْضِعَ الْوَجَعِ عَلَيْهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ شرح عبد الله بن سنان از
اصحاب امام جعفر صادق ع بود و خازن منصور و مهدی و هادی از خلفای عباسیه بوده
پس میتواند بود که عون بفتح عین بی‌نقطه و سکون واو عبارت از امام علیه السلام است باشد
یعنی مددکار دین و این تعبیر برای تقیه باشد و میتواند بود که عبارت از دیگری باشد
و حدیث موقوف باشد و روایت حدیث کند و مؤید احتمال اول است محمد مرفوع باشد و کوی میتواند بود

ففعلت بهما

وبنابر دوم اینست که مراد بلا حول آخر لفظ باشد و این منافات ندارد با اینکه مفعول فعل می‌باشد لفظ
المسح بفتح میم و سکون سین و حاء بی‌نقطه مصدر باب منع قطع چیزی و مالیدن دست بر چیزی
برای برطرف کردن چیزی از آن و اول مراد است در اول و دوم در دوم الیمنی در اول نیز
مراد است لیکن اقتصار شده علی رعایه نهجه است و ضمیر راجع بمفعول ثم قل است شرح
روایت از عبد الله بن سنان از عون گفت بمال دست راست خود را بر جای درد
بعد از آن بگو که ابتدا میکنم بنام الله تعالی و بمدد الله تعالی و محمد که رسول الله تعالی است صلی الله علیه و آله
در نیست گردیدن غمی و نه قوت غمی مگر بوسیله الله که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است
خدایا برطرف کن از من دردی را که در خود می‌یابم بعد از آن بمالی دست راست خود را
بر همانجا بر نهج همان قول که مذکور شد سه بار یعنی که دو بار دیگر بمالی و بگویی تا مجموع
سه بار شود دهم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ تَضَعُ يَدَكَ عَلٰی مَوْضِعِ الْوَجَعِ
ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا اَجِدُ وَتَمْسَحُ الْوَجَعَ
ثَلٰثَ مَرَّاتٍ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ
بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمِّهٖ قَالَ قُلْتُ لَهٗ عَلِّمْنِي دُعَاءً اَدْعُو بِهٖ لِوَجَعٍ اَصَابَنِي
قَالَ قُلْ وَاَنْتَ سَاجِدٌ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَبَّ الْاَرْبَابِ وَاِلٰهَ الْاٰلِهَةِ
وَيَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ اِشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ
وَسُقْمٍ فَاِنِّي عَبْدُكَ اَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ شرح ضمیر قال راجع است بعم و ضمیر
له راجع با مامی است که اسم او صریح نشده آلهه اگر عبارت از جمعی است که اهل ضلالت
پیروی ایشان می‌کنند و آنها خوب می‌شمارند و آن پیروی عبادت ایشانست پس آله بمعنی مستحق

اطاعت حکم او و رضوان آنهاست

یا بمعنی غالب بر آنهاست در هر چه اراده در حق آنها کند شفا و ک عبارت از شفای کامل است
و خواه فعل عباد مثل ید و ترک بمعنی اینکه از الله هست فعل تو که از تو صادر و نازل شده
چون شیر از پستان و باران از ابر نازل میشود ؛ روایت از علی بن عیسی از عموی او گفت
که گفتم امام ع را که تعلیم کن مرا دعایی که دعا کنم بآن برای دفع دردی که برخورده
مرا امام گفت که بگو بر حالی که تو در سجده باشی که ای مستحق عبادت شهود ای مدبر کل عالم
ای صاحب کل اختیار صاحبان اختیار و مستحق عبادت جمعی که باعتقاد مردمان مستحق
عبادتند و ای پادشاه پادشاهان و ای مالک مالکان شفا ده مرا بشفای خود
از هر دردی و بیماری چه بدرستی که من بنده توام میگردم از حالی بحالی و از جایی بجایی
در قبضه قدرت تو دوازدهم اصل عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ اِذَا دَخَلْتَ
عَلَى مَرِيضٍ فَقُلْ اُعِيذُكَ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ
عِرْقٍ نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ شرح النعار بفتح نون
و عین بانقط و راء بی‌نقط صیغه مبالغه باب علم و ضرب و منع چیزی که درون آن
بغایت بجوش آمده باشد و بمعنی بی‌نقط رگی که خون از آن جهنده شود یا خون آن
بند نشود ؛ روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون
داخل شدی بر بیماری پس بگو که پناه میدهم ترا بالله که بزرگست صاحب کل اختیار
تخت پادشاهی بزرگست از شر هر رگی که خون در آن بغایت بجوش آمده باشد
و از شر گرمی آتش تب هفت بار بگو این را سیزدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِذَا اشْتَكَى الْاِنْسَانُ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ص
اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللّٰهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ شرح

و محمد مجرور و مرفوع میتواند بود چنانچه گذشت در حدیث نهم ؛ روایت از امام محمد باقر ع
گفت که چون گوشت ناک شد آدمی پس باید که گوید که ابتدا میکنم بنام الله و بالله
و محمد که رسول الله است صلی الله علیه و آله پناه میگیرم به بزرگی الله و پناه میگیرم بتوانایی
الله بر هر چیز که میخواهد از شر گوشتی که از خود می‌یابم چهاردهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَمُذْهِبَ الدَّاءِ اَنْزِلْ مَا بِي مِنْ دَاءٍ شِفَاءً
روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در دعاء طلب شفا که ای فرود آورنده شفا و
بر طرف کننده درد فرود آور بر آنچه با منست از درد شفای پانزدهم اصل شَكَوْتُ
اِلَى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع وَجَعًا بِي فَقَالَ اِذَا صَلَّيْتَ فَضَعْ يَدَكَ مَوْضِعَ
سُجُودِكَ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِشْفِنِي
يَا شَافِي لَا شِفَاءَ اِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سُقْمًا مِنْ كُلِّ دَاءٍ
وَسُقْمٍ شرح لا شفاء الا شفاؤک ~~شفاء لا یغادر سقما~~ اشارتست باینکه نافعی
که بعد از معالجه بدوا حاصل میشود فاعل آنها الله تعالی است بی‌واسطه و فاعل آنها
طبیعت دوا نیست چنانچه فلاسفه زنادقه خیال کرده اند پس استمرار بنابر اجرای
عادت الهیست برای نظام عالم شفا هر دو جا منصوبست و مفعول مطلق اشفنی است
و واسطه جمله معترضه است یا منصوبست بتقدیر اطلب شفاء ؛ شکایت بردم بسوی
امام جعفر صادق علیه السلم از دردی که با من بود پس گفت که چون نماز گذاردی پس
بگذار دست خود را در جایی که سجده بر آن کردی بعد از آن بگو که ابتدا میکنم بنام
الله محمد رسول الله است ص شفا ده مرا ای شفا دهنده نیست شفایی مگر شفای تو شفایی
بده که وا نگذارد بیماری را شفای بده از هر دردی و بیماری شانزدهم اصل عَنْ اَبِي

فالمرض علی صلوات الله فاتاه رسول الله صلی الله علیه وآله
فقال له قل اللهم انی اسئلک تعجیل عافیتک او صبراً علی بلیتک
او خروجاً الی رحمتک شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بیمار شد
علی صلوات الله علیه پس آمد نزد او رسول الله صلعم پس گفت او را که بگو که خدایا بدرستی
که من طلب میکنم از تو این را که زود بجا آوری فراغت مرا که از جانب تو باشد
یا توفیق صبر دهی مرا بر بلایی که از جانب تو مستمر شود یا بیرون بری مرا از دنیا
بسوی رحمت تو حدیث سیم عن ابی عبد الله ع ان النبی صلی الله علیه
وآله کان ینشر بهذا الدعاء تضع یدک علی موضع الوجع وتقول
ایها الوجع اسکن بسکینة الله وقر بوقار الله وانحجز بحاجز
الله واهدأ بهدأ الله اعیذک ایها الانسان بما اعاذ الله عز
وجل به عرشه وملائکته یوم الرجفة والزلازل تقول
ذلک سبع مرات ولا اقل من الثلث شرح ینشر بنون وشین با نقطه
وراء بی‌نقط بصیغه مضارع معلوم باب غایب باب تفعیل است النشر طلب صحت کسی
بچیزی که تاثیر طبیعت دران محتمل نیست مثل دعا و مثل مکتوب تضع بصیغه خطاب
کلام امام است ونقل نشر نبی علیه السلم است بالمعنی قر بکسر قاف وسکون راء
بی‌نقط بصیغه امر معتل الفاء واوی باب ضرب است و وقار بفتح واو است انحجز
بحاء بی‌نقط وجیم وزای با نقطه بصیغه امر باب انفعال است واهدأ بدال بی‌نقط وهمزه
بصیغه امر باب منع است هدأ بفتح هاء وفتح دال وهمزه مصدر باب منع است ما اعاذ
عبارت از قدرت وملکوت الله تعالی است وذکر ماضی بجای مضارع برای تحقق

وقوع

وقوع است اشارت بعظمت عرش شد در شرح حدیث پنجم باب سی و چهارم یوم الرجفة اشارتست
بآیت سوره والنازعات یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة وآیه سوره مزمل یوم
ترجف الارض والجبال والزلازل بصیغه جمع است برای مبالغه واشارتست بآیت
سوره حج ان زلزلة الساعة شیء عظیم وآیت اذا زلزلت الارض زلزالها
روایت است از امام جعفر صادق ع که نبی صلی الله علیه وآله عادتش این بود که تعویذ میکرد
مردم را باین دعا که میگذاری دست خود را بجای کوفت ومیگویی که ای کوفت آرام
گیر بآرامی که از جانب الله تعالی باشد وهموار باش بهمواری که از جانب الله تعالی باشد
ودور شو بدور شدنی که از جانب الله تعالی باشد پناه میدهم ترا ای آدمی
بملکوتی که پناه داد الله عز وجل بآن عرش خود را وفرشتگان خود را در روز حرکت زمین
وبسیاری اضطراب زمین میگویی آنرا هفت بار ونمی باشد کمتر از سه بار حدیث چهارم اصل
عن ابی عبد الله ع قال تضع یدک علی موضع الوجع وتقول اللهم
انی اسئلک بحق القرآن العظیم الذی نزل به الروح الامین وهو
عندک فی ام الکتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائک وتداوینی
بدوائک وتعافینی من بلائک ثلث مرات وتصلی علی محمد و
آله شرح القرآن العظیم عبارتست از محکمات که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است
زیرا که آنها ام الکتابست وهر متشابه از آنها معلوم میشود بتوسط دلالت آنها بر امام
عالم بجمیع متشابهات در هر زمان واشارتست بآیت سوره حجر ولقد آتیناک سبعاً من
المثانی والقرآن العظیم نزل به الروح الامین اشارتست بآیت سوره شعرا نزل به
الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین ودر این حدیث

اشارتست بآنکه ضمیر به راجع بالکتاب المبین است

که در اول سوره شعرا مذکور است وآن عبارتست از قرآن عظیم و مبین یعنی ظاهر کننده هر متشابهات
واین موافقت با آنچه می آید در حدیث بیستم باب آخر کتاب فضل القرآن که ظاهر کننده
زبانهاییست که در کتب سابقه است وآن زبانها ظاهر کننده آن هست ضمیر وهو راجعست
بالقرآن العظیم عندک فی ام الکتاب علی حکیم اشارتست بقول الله تعالی در سوره زخرف والکتاب
المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم معنی
کتاب مبین مذکور شد الحال ام الکتاب در سوره رعد و در سوره آل عمران نیز هست وآن عبارتست
از محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن واختلاف از روی ظن نیز هست و آنها
دالست بر بطلان امامت ائمه ضلالت واثبات امامت ائمه عالمین بجمیع متشابهات
کتاب الهی پس از آن محکمات ظاهر میشود جمیع کتاب الهی مانند مادری که ازو ظاهر شود
فرزند و باین اعتبار سوره فاتحه را نیز ام الکتاب می نامند و نیز برای ظرفیت باعتبار
اینکه مضمون آن آیات در زیر ادلین نیز بوده نزد ما نهای دیگر و آنها نیز ام الکتاب بوده
بنا آنچه در توراتست یعنی ام الکتاب هست و جزو در کل میباشد لدینا لعلی حکیم اشارتست
باینکه اکثر مردمان اعراض از مضمون آن آیات میکنند و جمعی که ایمان بآن آیات
می آورند نیز هراسان و لرزان میشوند و آنها از آنها چنانچه گفته در سوره الرعد ومن الاحزاب
من ینکر بعضه و در سوره الزمر الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه
جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله زیرا که احسن الحدیث
عبارتست از آن آیات ترجمه قسم بکتاب مبین بدرستی که ما گردانیدیم آن کتاب مبین را
قرآن موافق گفتگوی عرب در محاورات تا شاید که شما فهم کنید آنرا و بدرستی که آن کتاب
مبین در جمله کتابها همه از اتباع ظن نزد ما هر آینه عالیمرتبه هست مشتمل بر رعایت مصالح است

فرق میان شفا و مداوات اینجا اینست که اول شامل تشبیر است که در حدیث سابق مذکور شد و دوم
مخصوص ~~ازاله درد سر~~ دادن مسهل و مانند آنست یا اینست که اول مخصوص ازاله مرض است مثل تب
و دوم مخصوص ازاله درد سر و مانند آنست و فرق میان این دو و معافات اینست که آن دو
مخصوص ازاله علت بدنست مثل تب و درد سر و سیوم شامل ازاله اندوه است و گاهی هر یکی
بجای دیگری مستعمل میشود ترجمه روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که بگذاری دست خود را
بر جای کوفت و بگویی که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق قرآن بزرگ مرتبه که فرود آورد
آنرا جبرئیل بر دل رسول تو و آن در نزد تو در جمله محکمات نامها از اتباع ظن بلند مرتبه است
مشتملست بر رعایت مصالح آنرا ابطلبم که شفا دهی مرا بشفای تو و دوا کنی مرا بدوای تو
و فراغت دهی مرا از بلای تو سه بار بگویی این را و درود بکنی بر محمد و آل او در بار اول یا هر بار
نوزدهم اصل عن ابی حمزة قال عرض لی وجع فی رکبتی فشکوت ذلک الی ابی جعفر ع
فقال اذا انت صلیت فقل یا اجود من اعطی ویا خیر من سئل ویا ارحم
من استرحم ارحم ضعفی وقلة حیلتی واعفنی من وجعی قال ففعلته فعوفیت
شرح اعفنی بسین منقط و فا بصیغه امر حاضر باب افعالست الاعفاء رهای دادن
کسی از چیزی عوفیت بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب مفاعله است المعافات عافیت
دادن کسی را ترجمه روایتست از ابو حمزه گفت که عارض شد مرا درد زانوی پس نقل از آن را
بردم بسوی امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که چون تو نماز گذاردی پس بگو که ای کریمتر کسی که عطا
دادی و ای بهتر کسی که چیزی ازو طلبیده شد و ای مهربانتر کسی که طلب مهربانی ازو شد
مهربانی کن با بی قوتی من و کمی چاره من با نتیجه که مهربانی با من کن بوسیله عجز من و بیچارگی من
و معاف کن مرا از درد من ابو حمزه گفت که پس کردم آنرا که امام گفت پس عافیت بخشیده شدم

دربار نقط

باب بیست و هفتم اصل باب الحرز والعوذة شرح الحرز بکسر حاء بی‌نقط و سکون را بی‌نقط و زاء با نقطه دعای که بآن دفع حدوث ضرر کنند العوذة بضم عین بی‌نقط و سکون واو و ذال با نقطه دعای که بآن پناه جویند از حدوث ضرر و حاصل هر دو یکیست و میتواند بود که اول برای خود باشد و دوم برای دیگری باشد و فرق میان اینها و نشره که در حدیث هفدهم باب سابق مذکور شده است که اینها برای دفع ضرر است و نشره برای رفع ضرر است شرح این باب دعای احتراز از ضرر و پناه جستن از ضرر است درین باب چهارده حدیث است اول اصل عن ابن المنذر قال ذکرت عند ابی عبد الله علیه السلام الوحشة فقال الا اخبرکم بشیء اذا قلتموه لم تستوحشوا بلیل ولا نهار بسم الله وبالله توکلت علی الله انه من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم اجعلنی فی کنفک و فی جوارک واجعلنی فی امانک و فی منعک فقال بلغنا ان رجلا قالها ثلثین سنة وترکها لیلة فلسعته عقرب شرح اسم ابن المنذر جارود است و در بعضی نسخ ابو المنذر است و آن نیز صحیح است چه کنیت جارود بن المنذر ابو المنذر است الوحشة بفتح واو و سکون حاء بی‌نقط و شین با نقطه رمیدگی بسبب ترس حدوث ضرر و مترس است من یتوکل تا قدرا ماخوذ از سوره طلاق است الکنف بفتح کاف و فتح نون و فا جانب الجوار بکسر جیم مصدر باب مفاعله و گاهی بضم جیم میباشد همسایگی الامان بفتح همزه مصدر باب علم ضد خوف المنع بفتح میم و سکون نون و عین بی‌نقط نگاهداری کسی کردن بدفع ضرر از و یعنی روایت است از جارود بن المنذر گفت که یاد کردم نزد امام جعفر صادق علیه السلام رمیدگی را پس گفت که آیا خبر دار نکنم شما را بچیزی که چون گفتید آن را رمیده نگردید در شب و نه روز آن اینست که ابتدا میکنم بنام خدا و بوسیله خدا

اعتماد کردم بر الله براستی که شان اینست که هر که اعتماد کند بر الله پس الله بس است برای او براستی که الله کارسازی خود است تحقیق گردانید برای هر چیزی تدبیری را از جانب خود خدایا بگردان مرا در پهلوی تو و در همسایگی تو و بگردان مرا در ایمنی از جانب تو و در حفظ تو پس امام گفت که رسید بما اینکه مردی گفت آن کلمات را سی سال هر شب یکبار و ترک کرد آنها را در یک شب پس گزید او را عقرب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اعوذ بالله واعوذ بقدرة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بعظمة الله واعوذ بعفو الله واعوذ بمغفرة الله واعوذ برحمة الله واعوذ بسلطان الله الذی هو علی کل شیء قدیر واعوذ بکرم الله واعوذ بجمع الله من شر کل جبار عنید وکل شیطان مرید وشر کل قریب او بعید او ضعیف او شدید ومن شر السامة والهامة والعامة ومن شر کل دابة صغیرة او کبیرة بلیل او نهار ومن شر فساق العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس شرح فرق میان عفو و مغفرت و رحمت اینست که اول ترک مواخذه است چنانچه گفته در سوره نسا که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و رحمت بخشش بعنوان مهربانیست در دنیا و هم در آخرت و میتواند بود که رحمت عبارت از امام زمان باشد چنانچه گفته در سوره اعراف که رحمتی وسعت کل شیء و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة السامة بسین بی‌نقط و الف و تشدید میم نیازمندی که مخصوص بعض مردمان میباشد و مرگ و جانور زهردار و هم اینجا مناسبت الهامة به تشدید میم آنکه طلب آزار انکس کند

مثل دشمنان العامّة یعنی سقط والف و تشدید میم بتیه که فرو کیرد مردمان از مثل قحط و طاعون
فرق میان فساق و فسقه اینست که فعّال در جمع فاعل میباشد خواه از عاقل و خواه از غیر عاقل
و مراد اینجا غیر عاقلست باجرای نادان در مجرای حیوان بیعقل و فعله جمع فاعل از ذوی
العقولست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بکو برای ۹ زکه پناه میبرم
به نیکی الله و پناه میبرم بتوانائی الله و پناه میبرم بمبرا بودن الله از هر قبیح و نقصان
و پناه میبرم ببزرکی مرتبه الله و پناه میبرم بترک مواخذه الله در دنیا و پناه
میبرم بترک مواخذه الله در آخرت و پناه میبرم بترک مواخذه الله در دنیا و
آخرت و پناه میبرم بیاد دادن الله که او بر هر چیز بغایت تواناست و پناه میبرم
به بخشندکی الله و پناه میبرم بنکاهبانی الله از شر هر بغایت متکبر صاحب عناد
و هر شیطان صاحب جرات و از شر هر نزدیک یا دور یا پست و یا سخت و از شر فقر
و قصد از ار کننده و بلیه که فرا کیرنده باشد و از شر چرنده کوچک یا بزرک
در شب یا روز و از شر فاسقان نادان عرب و عجم و از شر فاسقان دانای جن و انس
سوم ۳ قالَ امیرُ المؤمنین صلوات الله علیه رقی النّبیُّ صلی الله علیه
وآله حسنًا و حسینًا فقال اُعیذکما بکلماتِ الله التّامّة و اسمائه الحسنی کافّة من شرّ السّامّة و الهامّة و من شرّ عین لامّة و من شرّ حاسدٍ اذا حسد
ثمّ التفت النّبیّ صلعم الینا فقال هکذا یُعوّذ ابراهیم اسحق
و اسمعیل علیهما السلام یعنی رقی برای سقط و قاف بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی
باب ضربت ماخوذ است از رقیه بضم را و سکون قاف بمعنی عوذه که در عنوان باب
مذکور شد عامّة بتشدید میم تاکید دوم هست و تفسیر سامّة و هامّة مذکور شد در شرح حدیث سابق

سکان

بردی

یعنی کفت امیر المؤمنین صلوات الله که تعویذ کرد نبی صلی الله علیه وآله حسن و حسین را باین روش که کفت
که پناه میدهم شما را بکلمات الله تعالی یعنی چیزی چند که برخود لازم کرده مثل آنکه کفته که هیچ زمانی
را خالی از امام دانا بجمیع احکام نکذارد و حشر کند مردمان را برای جزای عمل و بنامهای او که نهایت
ناپیدا نیست همه آنها جمیعا از شر فقر و طلب کننده آزار و از شر چشم در یابنده و از شر رشک خور
چون بعمل آورد رشک خوردن خود را بعد از آن رو آورد نبی صلی الله علیه وآله بسوی ما پس کفت
که همچنین تعویذ میکرد ابراهیم اسمعیل و اسحق را علیهم السلام چهارم ۴ عن سلیمان الجعفری
قال سمعتُ ابا الحسن علیه السّلام یقول اذا امسیتَ فنظرتَ الی الشّمس فی
غروبٍ و ادبارٍ فقل بسم الله و بالله و الحمد لله الّذی لم یتّخذ صاحبةً
صاحبةً و لا ولدًا و لم یکن و لم یکن له شریکٌ فی الملک و لم یکن له
ولیٌّ من الذّلّ و الحمد لله الّذی یصف و لا یوصف و یعلم و لا یعلم
و یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصّدور و اعوذ بوجه الله الکریم
و بسم الله العظیم من شرّ ما برأ و ذرأ و من شرّ ما تحت الثّری
و من شرّ ما بطن و ظهر و من شرّ ما وصفت و ما لم اصف و الحمد لله
ربّ العالمین شرح نزدیک باین فقرات کذشت در حدیث سیم باب جهل و ختم و راوی
الجا عموی راوی اینجاست پس ظاهر اینست که مراد با بو الحسن اینجا امام رضا علیه السلام میتواند
بود که امام موسی کاظم علیه السلام باشد اصل ذکر انّها امانٌ من کلّ سبعٍ و من الشّیطان
الرّجیم و ذرّیّته و کلّ ما عضّ او لسع و لا یخاف صاحبها اذا
تکلّم بها لصًّا و لا غولًا شرح اللّصّ بضم و فتح و کسر و تشدید صاد بی نقطه دزد
الغول بضم غین با نقطه و سکون واو ۶ امی که روی راست در بیابان تاراج می کند

وهلاک میکند شرح امام علیه السلم مذکور کرد که آن کلمات باعث ایمنی است از هر درنده و از شیطان
ملعون و فرزندان او و از هر جانوری که بدندان گزند و مردمان را شل مار یا بنیش گزند مثل
عقرب و نمیترسد دانای معنی آن کلمات چون تکلم کند بآنها از دزد و نه از حرامی اصل
قَالَ قُلْتُ اِنِّی صَاحِبُ صَیْدٍ لِسَبُعٍ وَ اَنَا اَبِیْتُ فِی اللَّیْلِ فِی الْخَرَابَاتِ
وَ اَتَوَحَّشُ فَقَالَ لِی قُلْ اِذَا دَخَلْتَ بِسْمِ اللهِ اَدْخُلُ وَ اَدْخِلْ رِجْلَکَ
الْیُمْنٰی وَ اِذَا خَرَجْتَ فَاَخْرِجْ رِجْلَکَ الْیُسْرٰی وَ سَمِّ اللهَ فَاِنَّکَ لَا تَرٰی
مَکْرُوهًا یعنی راوی گفت که گفتم امام ع را که بدرستی که من دارای صید مرد زننده را
بانیغی که شیر و گرگ و مانند آنها را شکار میکنم و من میمانم در شب در مواضع خراب
و در میدگی بهم میرسانم از تنهای آنجا پس امام گفت مرا که بگو چون داخل خرابه شدی
بگو که بنام الله داخل میشوم و داخل کن پای راست خود را پیش از پای چپ و چون بیرون آمدی
پس بیرون کن پای چپ خود را پیش از پای راست و بسم الله اخرج بگو چه بدرستی که تو نمی بینی
چیزی را که کره پنجم اصل عَلَّمَنِی اَبُوْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْ بِسْمِ اللهِ الْجَلِیْلِ
اُعِیْذُ فُلَانًا بِاللهِ الْعَظِیْمِ مِنَ الْهَامَّةِ وَ السَّامَّةِ وَ اللَّامَّةِ وَ الْعَامَّةِ
وَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ مِنْ نَفْثِهِمْ وَ بَغْیِهِمْ وَ نَفْخِهِمْ وَ
بِآیَةِ الْکُرْسِیِّ ثُمَّ تَقْرَأُهَا ثُمَّ تَقُوْلُ فِی الثَّانِیَةِ بِسْمِ اللهِ اُعِیْذُ فُلَانًا
بِاللهِ الْجَلِیْلِ حَتّٰی تَأْتِیَ عَلَیْهِ شرح سامّة و هامّة بیان شد در شرح حدیث دوم این باب
و مراد بلامّه چشم رساننده است چنانچه مذکور شد در حدیث سوم این باب النفث بفتح
نون و سکون فا و با ثا سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب یعنی انداختن چیزی از دهن و مستعمل میشود
یعنی افسونی که باعث بطلان اعتقادات شود و مراد اینجا شعر است چنانچه هروی گفته که تفسیره

انه الشعر و انما سمی نفثا لانه کالشیء ینفثه الانسان من فیه کالرقیة نفثهم اشارتست بآنکه
النفاثات در سوره الفلق و من شر النفاثات فی العقد عبارت از جماعت شاعران است
از جن و انس و از عرب و عجم و اشارتست بکمال شهرت شعر در میان اهل باطل که بآن مردمان را
گمراه میکنند لیس العقد جمع عقده بضم عین و سکون قاف یعنی اعتقادها که باطل میشود
بسبب مغاشعره البغی بیا یکنقطه و غین بانقطه و یا دو نقطه در پایین دروغ و ظلم و زیاده
روی و تجاوز از حد و هم اینجا مناسبت النقح بفتح نون و سکون قاف و حا بینقطه ابری
که بی باران است و در ثالبنا آنها میباشد و مراد اینجا موذی بوده است و در نسخ نفا و فا بانقطه
است و این تصحیف مینماید حتی تاتی علیه یعنی ضم من الهامة تا آخر است یعنی تعلیم کرد
مرا امام جعفر صادق علیه السلم در عوذه گفت که بگو که ابتدا میکنم بنام الله که مبرا از عیب
و نقصانست پناه میدهم فلان را بالله که بزرگست از قصد کننده آزار و فقر و چشم
بد و بلای که فرو گیرنده مردمان باشد از جن و انس و از عرب و عجم و از شعرای ایشان و دروغ
ایشان و از موذی بودن ایشان و بآیه الکرسی بعد از آن بخواند آیه الکرسی را که الله
لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم بعد از آن میگوید
در بار دوم که بسم الله اعیذ فلانا بالله الجلیل من الهامة تا آنکه تمام کنی عوذه را
ششم اصل عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ
فِدَاکَ اِنِّیْ اَخَافُ الْعَقَارِبَ فَقَالَ اُنْظُرْ اِلٰی بَنَاتِ نَعْشٍ الْکَوَاکِبِ
الثَّلٰثَةِ الْاَوْسَطِ مِنْهَا بِجَنْبِهِ کَوْکَبٌ صَغِیْرٌ قَرِیْبٌ مِنْهُ تُسَمِّیْهِ الْعَرَبُ
السُّهَا وَ نَحْنُ نُسَمِّیْهِ اُمَّ اَحَدٍ تَنْظُرُ اِلَیْهِ کُلَّ
لَیْلَةٍ
وَ تَقُوْلُ ثَلٰثًا

مَرّاتٍ اَللّهمّ یا رَبِّ اَسْلَمْ صَلِّ علی محمّدٍ وَآلِ مُحمّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَسَلِّمْنا قالَ اسحٰق
فَما تَرَکْتُهُ مُنْذُ دَهْرٍ اِلّا مَرّةً واحِدَةً فَضَرَبَتْنی العَقْرَبُ شرح نعش بفتح نون
و سکون عین بی‌نقطه و شین با نقطه با تنوین مجرور و مضاف الیه است الکواکب مجرور و بدل
کل یا عطف بیان نبات است و بنا بر آنکه نبات النعش مستعمل شده باشد در مجموع هفت
ستاره الکواکب بدل بعض خواهد بود و الثلثة مجرور و صفت الکواکب است الاوسط
مجرور بعض الکواکب است یا مرفوع و مبتدا است و جمله استیناف بیانی سابقست جمله جنبه
استیناف بیانی سابقست یا خبر مبتدا است السها بضم سین و فتح ها و الف مقصوره
آنکه از آن غافل توان شد از بی اعتباری اسلم ماخوذ است از فعل ماضی باب افعال الاسلام
کسی را با سلامت کردن اَحِدّ بفتح همزه و کسر حاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغه مضارع
باب افعالست و ذکر این برای آنست که تند چشم شکل می‌بیند و ضعیف چشم در اصل نمی‌بیند
یا نگاه تند کی‌باید آن برای او کافیست شرح روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم بدرستی که من میترسم از عقربها یا بعضی که عقرب
در منزل من بسیار است و میترسم که مرا بگزد پس امام ع گفت که نظر کن در بنات النعش
آن سه ستاره میانی آن سه ستاره بیان آنکه در پهلوی آن میانی ستاره است
کوچک نزدیک به نسبت بان میانی بینا مند عرب آنرا سها و ما اهل بیت رسول علیه السلم
مینامیم آنرا اسلم برای آنکه باعث سلامت است اسلم درود کن بر محمد و آل
محمد و شتابان کن ظفر ایشانرا و با سلامت دار ما را اسحق گفت که من ترک نکردم
آن حرز را در عمر خود مگر یکبار پس زد مرا عقرب متن عَنْ سَعْدِ الاِسْکافِ
قالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ قالَ هٰذِهِ الکَلِماتِ فَاَنَا ضامِنٌ لَهُ اَنْ لا تُصیبَهُ

عقرب

عَقْرَبٌ وَلا هامَّةٌ حَتّی یُصْبِحَ اَعُوذُ بِکَلِماتِ اللهِ التّامّاتِ الَّتی لا یُجاوِزُهُنَّ
بَرٌّ وَلا فاجِرٌ مِنْ شَرِّ ما ذَرَأَ وَمِنْ شَرِّ ما بَرَأَ وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّةٍ هُوَ آخِذٌ
بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ شرح سعد اسکاف بکسر همزه و سکون سین
بی‌نقطه یعنی خفاف از اصحاب امام محمد باقر ع است چنانکه می‌آید در سند حدیث اول کتاب
فضل القرآن و از امام جعفر صادق ع نیز روایت کرده و بعضی میگویند که ادراک
امام زین العابدین علیه السلم نیز کرده کلمات عبارت از خلفای اوست که گفته هرگز
زمانه را خالی از یکی از ایشان نگذارد اشارتست بقول الله تعالی در سوره انعام وتمت
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و بیان شد در کتاب الحجة در باب مولد الائمه
که باب نود و دوم است شرح روایتست از سعد که گفت که شنیدم از امام علیه السلم می‌گفت
که هر که گفت این کلمات را من ضامنم برای او که در نیابد او را عقربی و نه قصد کننده
آزار او و تا آنکه صبح کند اینها آنست که پناه میگیرم بکلمهای الله تعالی که علم آنها و
هر مختلف فیه وارد آن کلماتیست که در نمیگذرد از آنها یا بعضی که برهم نمیزند آنها را یا بر
روش که زمانه خالی از یکی از آنها شود و نیکوکار و نه بدکار از شر آنچه آفرید بعنوان
کثرت و از شر آنچه آفرید بعنوان مبرا بودن او از آفریده خود و از شر هر جنبنده
که او خوب و اگر فته پیشانی آنرا بدرستی که صاحب کل اختیار من موکلست بر راه
که راستست و نگاه میدارد اهل آن راه را از ضرر متن عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَبی حَمْزَةَ
عَنْ اَبِی الحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قالَ کانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی بَعْضِ
مَغازیهِ اِذْ شَکَوْا اِلَیْهِ البَراغیثَ اَنَّها تُؤْذیهِمْ فَقالَ اِذا اَخَذَ اَحَدُکُمْ
مَضْجَعَهُ فَلْیَقُلْ اَیُّهَا الاَسْوَدُ الوَثّابُ الَّذی لا یُبالی غَلَقاً وَلا باباً عَزَمْتُ

اِنّ لا تُؤْذینی وَ اَصْحابی اِلَی الکَهْفِ اَنْ یَذْهَبَ اللَّیْلُ وَ یَجیءَ الصُّبْحُ بِما جاءَ شرح
المغازی بفتح میم و غین بانقطه و الف و کسر زا بانقطه و تخفیف یا مناقب غازیان
و مواضعی که بغزاوت بتصرف درآمده باشد و مراد اینجا معنی دوم است الغلق بفتح غین
بانقطه و سکون لام و قاف مرد بزرگ العزم بفتح عین بی‌نقطه و زای بانقطه مصدر
باب ضرب قسم دادن و تعدیه آن بعلی برای اضطرار است ام الکتاب بیانش در شرح
حدیث هجدهم باب سابق با در بماجاء برای تعدیه است یا برای ملابست است
روایت است از علی بن حمزه از امام رضا ع گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله
در بعضی مواضعی که مفتوح شده بود ناگاه اصحاب شکایت بردند بسوی رسول ص
از کیکها اینکه ایشان آزار میکنند اصحاب را پس گفت که چون فرا گرفت یکی از شما
خوابگاه خود را پس باید که گوید که ای سیاه بغایت جهنده که بر وا ندارد بزرگیرا
و نه دری را قسم دادم بر تو بما در قرآن که آزار نکنی مرا و یاران مرا تا آنکه
رود شب و آورد صبح هرچه را که آورده باشد امر و الّذی نعرفه الی ان تؤوب
الصبح متی ما اب شرح مادر ما آب زاده است و آنکه ما میشناسیم اینست
تا آنکه برگردد صبح هر وقت که برگشته باشد چون علی بن ابی حمزه از واقفیه است
اعتراض بخاطرش رسیده است که بجای الی ان یذهب الی ان تؤوب تا آخر میباید
و این اعتراض نامعقولست چه اگر مراد بصبح وقت معین است متی ما آب خوب نیست
زیرا که وقت را وقتی دیگر نمیباشد و اگر مراد سفیدی افق در آنوقت است نیز خوب
نیست زیرا که متی را در جای استعمال میکنند که وقت جزئی معلوم نباشد و آن
سفیدی و در غیر وقت معین نمیباشد متن قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا

لَقیتَ السَّبُعَ فَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ دانیالَ وَ الجُبِّ مِنْ شَرِّ کُلِّ اَسَدٍ مُسْتَاْسِدٍ شرح
حکایت دانیال و چاهی که انداخت بخت نصر او را با ماده شیری و خوردن ماده شیر
گل چاه و خوردن دانیال شیر آن ماده شیر را و فرستادن الله تعالی ارمیای نبی را
با طعام و آشامیدنی بر سر آن چاه تا باو رسانند و دعا و حمد دانیال بر آن و عاقبت
کار بخت نصر مذکور است بتفصیل در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر سوره بقره در تفسیر آیت
او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها المستأسد بر وزن اسم مفعول باب
استفعال برانگیخته شده برای آزار کسی یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون
برخوردی درنده را پس بگو که پناه میگیرم بصاحب گل اضیار دانیال و چاهی که
دانیال آنجا بود از شر هر صاحب جرأت برانگیخته شده متن عَنْ صالِحِ بْنِ سَعْدٍ
عَنْ اِبْراهیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ هرونَ اَنَّهُ کَتَبَ اِلی اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ یَسْاَلُهُ عُوذَةً لِلرِّیاحِ
الَّتی تَعْرِضُ لِلصِّبْیانِ فَکَتَبَ اِلَیْهِ بِخَطِّهِ بِهاتَیْنِ العُوذَتَیْنِ وَ زَعَمَ صالِحٌ
اَنَّهُ اَنْفَذَهُما اِلی اِبْراهیمَ بِخَطِّهِ الریاح بکسر را بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین
و الف و حای بی‌نقطه جمع ریح بکسر را و سکون یا باد ها و مراد اینجا اقسام صرعست
که در اطفال بیشتر میباشد و آنرا ام الصبیان می‌نامند و ابن سینا در کلیات قانون
ارواح الصبیان نامیده چون بخیال عوام از تصرف جن در کسی بهم میرسد و جن جسم
هوائی متحرکست و ابن اثیر در کتاب نهایه در حدیث حمام انی اعالج من هذه الارواح
گفته که الارواح ههنا کنایة عن الجن سموا ارواحا لکونهم لا یرون بمنزلة الارواح
ترجمه روایت است از صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد بن هرون که ابراهیم نوشت بسوی
امام محمد باقر علیه السلام طلب میکرد از او تعویذی برای صرعهای که عارض میشود اطفال را

پس امام علیه السلم نوشت بسوی ابراهیم بخط خود این دو تعویذ را و دعوی کرد صالح بن سعید
که امام عمد فرستاد بدست ملازم خود آن دو تعویذ را بسوی ابراهیم بخط خود با منع
که نوشته خود را بملازم ابراهیم نداد و با ملازم خود فرستاد تا کسی در راه مطلع نشود

اصل الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله الله اکبر لا اله الا الله
ولا رب لی الا الله له الملک وله الحمد لا شریک له سبحان الله ما شاء الله
کان وما لم یشا لم یکن اللهم یا ذا الجلال والاکرام رب موسی وعیسی و
ابراهیم الذی وفی اله ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
لا اله الا انت سبحانک مع ما عددت من ایاتک وبعظمتک وبما
سالک به النبیون وبانک رب الناس کنت قبل کل شیء وانت بعد
کل شیء اسالک باسمک الذی تمسک به السموات ان تقع علی الارض
الا باذنک وبکلماتک التامات التی تحیی بها الموتی ان تجیر عبدک
فلانا من شر ما ینزل من السماء وما یعرج الیها وما یخرج من الارض
وما یلج فیها وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

شرح این عوذه او کت ابراهیم الذی وفی بیان شد در شرح حدیث سی و ششم باب چهل و
هشتم مع اسم است یعنی ظرف زمان یا بمعنی عند و هر دو یکیست و بر هر تقدیر مقصود
اینجا تعجب است عددت بعین بی نقطه و دو دال بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب با نقرات
من بیانیه است الآیات بهمزه و الف و با دو نقطه در پایین علامتهای جزئی و مراد
اینجا اسما و صفات الهی است و تعجب اینست که با وجود این کثرت اسما و صفات

لحصرانا

که حمل آنها بر ذات موافق نفس الامر باشد و اختراعی محض نباشد چون میشود که او منزه باشد
از غیر ذات خود و آن اسما و صفات باعث مقارنت آن ذات بجزئی نشود که تا ثابت
باشد در آن ذات ثبوت فی نفسه یا ثبوت رابطی حتی اینکه جمعی خیال کرده اند که اجرای
اسما و صفات بر الله تعالی مجاز است و این تعجب را برهان میخوانند و جواب ایشان
اینست که هر کس میداند که خبر از واحد یا بیکه نصف دو است و ثلث سه است و ربع
چهار است الی غیر النهایه صادق و موافق نفس الامر است و اگر موضع این قضایا اثنا نیز
سازیم همه کاذب و اختراعی محض میشود پس میگوییم که آیا در واحد پیش از توجه ذهنی
آیا اینها پیش از خبر با ازان مصداقات متعدده این قضایای غیر متناهیه است
یا نه بنا بر شق اول تسلسل در امور غیر متناهیه بالفعل لازم می آید و بنا بر شق دوم رفع
تعجب میشود فی الجمله چه میتواند بود که خصوصیت ذاتی که من بسیط جمیع الجهات
باشد مصداق قضایای غیر متناهیه لا نفی باشد بی ترکیب و بی مقارنت جزئی
و خصوصیت ذاتی دیگر مصداق آنها نباشد پس آن قضایا در اول موافق نفس الامر است
و در دوم اختراعی محض است واو در بعظمتک برای استیناف نحوی است و با برای
تعلیل مجازی است و ظرف متعلق به کنت است و مقصود اظهار محل تعجبی دیگر است
چنانچه گویا که بانضمام تعجب دوم تعجب اول کمتر شود العظمة بزرگی و مراد اینجا بزرگی آن
در ذهن عقلاست نه بذات و نه بخصوصیت صفات مثل خصوصیت اینکه چون پیش از
هر چیز بوده و چون بعد از هر چیز و پیش از اعاده آن چیزها خواهد بود پس اینکه استمراری
و زمانی و مکانی در آن سابق و در آن وسط باشد مادرما عبارت از اسم اعظم است
دیگر خصوصیت الناس برای اشارت باینست که افنای جمیع الناس لازم دارد افنای جمیع

ممکنات و همه بطفیل ایشان مخلوق شده در سورهٔ حج چنین است الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض
والفلک تجری فی البحر بامره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس
رؤف رحیم مراد بسما اینجا جسم علوی است و آن اعم از سموات سبع و باران
و ابر است چه امساک آن سموات سبع با وجود سنگینی معلوم خلایق است و در تحت
الم تر که در صدر آنست داخل میتواند بود بخلاف سموات سبع چه ثقل آنها معلوم
خلایق نیست بیش از اثبات صانع قادر پس مراد بسموات درین حدیث شامل باران
و مراد بامسک رؤف رحیم است کلمات تامات بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب
یحیی بصیغهٔ مخاطب باب افعال یا غایبه باب علم است احیای موتی اینجا عبارت از
زنده کردن زمینها بوسیلهٔ بارانست یا عبارت از تعلیم جاهلانست علم دین را یا عبارت
از حشر روز قیامت برای ثواب و عقاب و بنابراین اشارتست بانکه اگر کلمات
تامات نمیبود جزای عمل باطل میشد و خلق عالم عبث میشد مراد بالسماء در این حدیث
آسمانست یعنی الله تعالی بزرگست ازانکه مدرک بحس جایه محض شود و الله بزرگتر از
الله بزرگتر است کوایی میدهم که محمد صلعم رسول الله است الله بزرگتر نیست مستحق عبادتی
مگر الله و نیست صاحب کل اختیاری برای من مگر الله ازوست و مملوک اوست پادشاهی
و اوراست سپاس شریکی نیست او را در مالکیت پادشاهی و نه در مالکیت حمد باینمعنی که پادشاهی
دیگران عاریت است مملوک ایشان نیست و حمد دیگران نیز عاریت است چه باعث آن
توفیق الهی است برای فعل حسن که باعث استحقاق حمد میشود تنزیه میکنم تنزیه لایق الله
آنچه خواست الله شد و آنچه نخواست نشد خدایا ای صاحب عجب و گرامی کردن مؤمنان
صاحب کل اختیار موسی و عیسی و ابراهیم که به تمام بجا آورد معبود ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب

و سایر فرزندزادگان ابراهیم نیست مستحق عبادتی مگر تو تنزیه میکنم تنزیه تو از هر عارضی با وجود
آنکه شمردی که علامات ثبت و بزرگی خود و بآنچه طلب حاجت کردند از تو بوسیلهٔ آن
پیغمبران و بانکه تو صاحب کل اختیار مردمانی خواهی ابقا میکنی ایشانرا و خواهی افنای
بالکلیه میکنی ایشانرا بودی پیش از هر چیز و تو بعد از هر چیز خواهی بود طلب میکنم از تو
بنام تو که نگاه میداری بآن اجسام علویه ازینکه ساقط شود بر زمین مگر برخصت و بخواهش
تو و بکلمهای تو که بر وجه تمام است و مقتضای آنها از آنها جدا نمیشود که زنده میکنی
بآنها زمینهای مرده را بدادن گیاه که پناه دهی بندهٔ تو فلانکس را از شر آنچه فرود
می آید از آسمان از قضا و قدر و آنچه بالا میرود بسوی آن از اعمال خلایق و شر آنچه
بیرون می آید از زمین مثل گیاه و آنچه فرو میرود در زمین مثل آب باران و سلام باد
بر رسولان و سپاس از الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اصل
وَكَتَبَ اِلَيْدِ اَيْضًا بِخَطِّهِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَكَمَا شَاءَ اللّٰهُ وَاُعِيذُهُ
بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَجَبَرُوتِ اللّٰهِ وَقُدْرَةِ اللّٰهِ وَمَلَكُوتِ اللّٰهِ هٰذَا الْكِتَابُ مِنَ اللّٰهِ
شِفَاءٌ لِفُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَابْنِ اَمَتِكَ عَبْدِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ وَآلِهِ شرح این عوذهٔ دوم است هذا الملکوت من شفاء الله
تا آخر جمله خبریه است و معنی جملهٔ دعائیه است من الله متعلق بشفا ذاتست یعنی و نوشت
امام محمد باقر علیه السلم نیز بخط خود که ابتدا میکنم بنام الله و بمدد الله و بسوی الله باینمعنی که اگر
شروع در آن کنم بعد از توفیق نیز از قبضهٔ قدرت او بیرون نمیرود تا آخر آن فعل و چنانکه
خواست الله میشود و پناه میدهم فلانکس را به نیکی الله و کمال قدرت الله و توانایی الله
و کمال پادشاهی الله این مکتوب شفا باد از جانب الله تعالی برای فلانکس پسر فلان بندهٔ تو و پسر بندهٔ تو

ویسر کند تو و بمن الله تعالی درود کند الله تعالی بر رسول و آل او یازدهم اصل عن عبد الله
بن یحیی الکاهلی قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا لقیت السبع فاقرأ
فی وجهه آیة الکرسی وقل له عزمت علیک بعزیمة الله وعزیمة محمد
صلی الله علیه وآله وعزیمة سلیمان ابن داود علیهما السلام وعزیمة
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام والائمة الطاهرین من بعده
فانه ینصرف عنک ان شاء الله قال فخرجت فاذا السبع قد اعترض
فعزمت علیه وقلت الا تنحیت عن طریقنا ولم تؤذنا قال فنظرت
الیه قد طاطا رأسه وادخل ذنبه بین رجلیه وانصرف شرح
عزمت بعین بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است العزیمه بفتح عین
و کسر زای مصدر باب ضرب قسم دادن بر کسی الا تنحیت استثنا از مقدر است تقدیر الا اطلب منک
شیئا الا تنحیت ترجمه روایت از عبد الله بن یحیی کاهلی گفت که گفت امام جعفر صادق ع
که چون ملاقات کردی درنده را پس بخوان در روی او آیه الکرسی را که مذکور شد در حدیث پنجم
این باب و بگو او را که قسم دادم بر تو بقسم الله یعنی که ترا بالله قسم دادم و قسم محمد صلی الله
علیه و آله و قسم سلیمان بن داود علیهما السلام و قسم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
و امامان پاکیزه از رجس که بعد از او بند چه بدرستی که آن درنده برمیگردد از تو بوسیله این
اگر خواسته باشد الله تعالی عبد الله گفت که پس بیرون آمدم پس ناگاه درنده بتحقیق سر راه
گرفت پس قسم دادم برا او و گفتم که نمیطلبم از تو مگر این را که دور شوی از راه و آزار نکنی
ما را عبد الله گفت که پس نگاه کردم بسوی آن درنده بر حالی که پایین انداخت سرش را و داخل کرد
دم خود را در میان دو پای خود و برگشت دوازدهم اصل عن عبد الله ع قال من قال

فی دبر الفریضة استودع الله العظیم الجلیل نفسی واهلی وولدی ومن
یعنینی امره استودع الله المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته
کل شیء نفسی واهلی ومالی وولدی ومن یعنینی امره حف بجناح من
اجنحة جبرئیل علیه السلام وحفظ فی نفسه واهله وماله شرح مضمون
این ظاهر است از شرح حدیث ششم باب القول عند الاصباح والامساء که باب چهل و ششم است
اصل دفعه قال من بات فی دار او بیت وحده فلیقرأ آیة الکرسی
ولیقل اللهم آنس وحشتی وآمن روعتی واعنی علی وحدتی شرح راوی
بالا بر و سند حدیث تا امامی گفت که هر که در شب واقع شد در سرای یا در خانه تنهای خود
پس باید که بخواند آیه الکرسی را که مذکور شد در شرح حدیث پنجم این باب و باید که گوید خدایا
انس ده رمیدگی مارا و ایمن کن اضطراب مرا و مدد کن تنهایی مرا که تحمل آن توانم کرد
اصل عن بکیر قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول قال لی رسول الله
صلی الله علیه وآله یا علی الا اعلمک کلمات اذا وقعت فی ورطة
او بلیة فقل بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم فان الله عز وجل یصرف بها عنک ما یشاء من انواع البلاء
شرح بکیر بن اعین از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است پس امیر المؤمنین
مرفوع و مبتدا است یقول خبر مبتدا است و حکایت حال ماضیه است چنانکه میگویند والله تعالی
یقول کذا و مجموع مبتدا و خبر کلام امام محمد باقر یا امام جعفر صادق است و تصریح بذکر او نشده
الا اعلمک استفهام انکاری است و مراد امر است که تعلیم میکنم ترجمه روایت از بکیر گفت
شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام میگوید که گفت مرا رسول الله ص که ای علی تعلیم میکنم ترا با نام چند

کلمه چون واقع شدی در مهلکه که جان در خطر باشد یا در بلای مکر پس بگو که اجب امکنهم الله که مدبر کل عالم است مهربان بتو مناسبت منست بجهدن عزم کسی از کاری و نه فوت عزم کسی برکاری مگر بوسیله الکرنی الله که بلند مرتبه است بزرگست چه بدرستی که الله تعالی بر میگرداند بان چند کلمه از تو آنچه را که میخواهد و برگرداندن آنرا باین کلمات از جمله اقسام بلا

باب بیست و هشتم اصل باب الدعا عند قراءة القرآن شرح این باب بیان دعا است بعد از قرآن خواندن درین باب یکحدیث است اول اصل قال کان

أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُو عِنْدَ قِرَاءَةِ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْمُتَوَحِّدُ بِالْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ الْمَتِينِ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْمُتَعَالِي بِالْعِزِّ وَالْكِبْرِيَاءِ وَفَوْقَ السَّمٰوَاتِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْمُكْتَفِي بِعِلْمِكَ وَالْمُحْتَاجُ إِلَيْكَ كُلُّ ذِي عِلْمٍ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ بِمَا عَلَّمْتَنَا مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ الْمُبِينِ شرح ضمیر مستتر در قال راجع به بکیر است که در سند حدیث سابق بر این باب مذکور شد یعنی آن سند اینجا نیز ملحوظ است لام در لک برای ملکیت است و تقدیم ظرف افاده حصر میکند یا بنحوی که دیگران چون مستقل در قدرت بر فعلی که باعث استحقاق حمد شود نیستند مالک حمد نیستند اگرچه مستحق باشند انت المتوحد استیناف بیانیست برای توضیح اختصاص الله تعالی بمالکیت حمد المتین بغایت قوی و آن مرفوع و مجرور دوم انسب است مثل آیت سوره والذاریات ذو القوة المتین با مجرور وصف السلطان است العرش العظیم عبارت از مجموع جهانست یا عبارت از قرآنست والمحتاج مرفوعست بعطف بر المکتفی کل مرفوع و فاعل المحتاج است الآیات

عبارت است از قدر مشترک میان متشابهات و محکمات والذکر العظیم عبارت است از متشابهات قرآن که اکثر احکام شرع و حوادث از آنها مستنبط است نزد امام زمان و معنی ذکر بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمه علیهم السلام که باب بیستم است والقرآن العظیم المبین عبارت است از محکمات قرآن که صریح الدلاله است و احتمال نسخ در آنها نیست بما علمتنا اشارت است بقول الله تعالی الرحمن علم القرآن و در سوره جمعه یعلمهم الکتاب والحکمة و تفسیر حکمت بفهم و عقل گذشت در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و تفسیر آن بمعرفت امام و اجتناب از کبایر گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم و معنی مبین می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث بیستم باب چهاردهم ترجمه بکیر گفت که امام جعفر صادق علیه السلام چنین دعا میکرد بعد از خواندن کتاب الله عز و جل یعنی ختم قرآن که خدایا ای صاحب کل اختیار مملوک تست و بس سپاس بیان آنکه توئی بی یکتا بقدرت و سلطنت بغایت قوی و مملوک تست و بس سپاس بیان آنکه توئی بغایت بلند مرتبه در بزرگی و تکبر و مسلط بر آسمانها و تخت پادشاهی بزرگ ای صاحب کل اختیار ما و مملوک تست و بس سپاس بیان آنکه توئی اکتفا کننده بعلم خود است و توئی تست بر صاحب علمی اشارت است بانکه استحقاق مردمان حمد را موقوفست بر اختیاری بودن فعل ایشان و آن موقوفست بر علم بنفع و فاعل علوم خصوصا علم ضروریه که اصل هر علمیست الله تعالی است ای صاحب کل اختیار ما و مملوک تست و بس سپاس ای فرو فرستنده آیات قرآنیه و متشابهات قرآن ای صاحب کل اختیار ما و مملوک تست و بس سپاس بآنچه تعلیم کردی ما را که درست کردار است و محکمات قرآن که صریح

قوله اللهم انت علّمتناه قبل رغبتنا فی تعلیمه واختصصتنا به
قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا کان ذلک منّاً منک وفضلاً وجوداً
ولطفاً بنا ورحمةً وامتناناً علینا من غیر حولنا ولا حیلتنا ولا قوّتنا
اللهم فحبّب الینا حسن تلاوته وحفظ آیاته وایماناً بمتشابهه
وعملاً بمحکمه وسبباً فی تأویله وهدًی فی تدبّره وبصیرةً بنوره
شرح الرغبة بفتح راء بی‌نقط وسکون غین بانقط وبا یکنقطه مصدر باب علم خواهش
فی تعلیمه متعلق برغبتنا است الزغبة بفتح زای بانقط وسکون عین بی‌نقط وبا یکنقطه
مصدر باب منع پرشدن رودخانه آب بنفعه متعلق برغبتنا است مشارالیه ذلک
مصدر علّمتنا واختصصتنا است الحول بفتح حاء بی‌نقط وسکون واو مصدر باب نصر
پیچیده شدن عزم کسی از کاری الحیلة بکسر حاء بی‌نقط وسکون یا تدبیر خوب در کاری
القوة راستی ودرستی عزم برکاری فحبّب جزای اذاست وذکر اللهم تکرار است بعلت
برای کمال تضرع وایماناً بمتشابهه اشارت است بآیه سوره آل عمران والراسخون فی العلم
یقولون آمنّا به کلٌّ من عند ربّنا مخفی نماند که ظاهر سیاق این است که گوید که وحفظ
آیاته وعملاً بمحکمه وایماناً بمتشابهه وسبباً فی تأویل متشابهه وچنین نگفته برای اشارت
باینکه اگر امامی که عالم بتأویل جمیع متشابه است نباشد محکمات باطل میشود چه
آنها مشتملست بر نهی از اختلاف از روی ظن وچاره دران وقت
بغیر پیروی ظن نخواهد بود چنانچه گفته در سوره زمر که تقشعر منه جلود الذین یخشون
ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله وبیان شد در شرح حدیث
دوازدهم باب اول کتاب العقل پس امام چنانچه سبب تاویل متشابهات است سبب تاویل

محکمات نیز هست اگرچه حیثیت تاویل محکم غیر حیثیت تاویل متشابه است خدایا تو تعلیم کردی
ما را قرآن پیش از خواهش ما در تعلیم آن وبتوفیق خود ممتاز کردی ما را بقرآن پیش
از پرشدن ما بنفع قرآن خدایا چون بود آن تعلیم واختصاص عطایی از جانب تو
وزیادتی نعمتی وکرمی ومهربانی با ما وبخششی برای ما وابتدای نعمتی بر ما بی وسیلهٔ سستی
عزم ما از ضد آن ونه بوسیلهٔ تدبیر ما در تحصیل آن ونه بوسیلهٔ قوت عزم ما بر آن
خدایا پس محبوب کن نزد ما نیکی تلاوت قرآن را ونگاهداری آیات قرآن را وایمان
بمتشابه قرآن را یعنی گردیدن باینکه تاویل آن داخل غیب است ولیکن سببی مثل وحی برسول
وتعلیم رسول اوصیا را وتعلیم اوصیا رعیت را معلوم نمیشود یا بمعنی سخن گفتن تاویل
متشابه از روی علم چنانچه شنونده کان آن از غلط در آن تاویل قرآن مثل احادیث
اهل الذکر وجوابهای ایشان که بغیر تقیه باشد وراستی در فکر در قرآن بمعنی خوبی فکر
در تاویلهای ائمه متشابهات را ودیده وبر روشنی قرآن این رو میشود برجعی که از کمال
کجی فکر وکوری دل احادیث مرویه در کافی ومانند آن از کتب معتمد علیها را که در تفسیر آیات
واقع شده سلیقه خود نمی یابند ومع هذا اندیشه از قول الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه
ولما یأتهم تأویله ندارند وخود را متهم نمیکنند ووقتی که بسیار شفقت کنند میگویند
که راویان غلط نقل کرده اند وضعفای شیعه رحمهم الله که اهل تسلیمند چنانچه می آید
در حدیث اول کتاب فضل القرآن در امثال این اعتماد بر نقل مشایخ بیشتر از اعتماد
بر ذهن خود دارند زیرا که خود را مکرر آزموده اند وغلط خود را معلوم کرده اند پس در طلب
هدی در تدبر وبصیرت بنور نیز اصل اللهم وکما انزلته شفاءً لاولیائک
وشفاءً علی اعدائک وعمًی علی اهل معصیتک ونوراً لاهل طاعتک

وبعضی از [illegible] آیات [illegible] الائمه در [illegible]
سببی از اسباب بعضی از تاویل

اللهم فاجعله لنا حصناً من عذابك وحرزاً من غضبك وحاجزاً عن
معصيتك وعصمة من سخطك ودليلاً على طاعتك ونوراً يوم نلقاك
نستضيء به في خلقك ونجوز به صراطك ونهتدي به الى جنتك
شرح انزلته شفاءً اشارتست بآیت سورهٔ بنی اسرائیل وننزل من القرآن ما هو
شفاءٌ ونوراً الا لاهل طاعتك اشارتست بآیت سورهٔ شوری ولکن جعلناه نوراً
نهدی به من نشاء من عبادنا یعنی خدایا وچنانچه نازل کردی قرآنرا راحت
برای دوستان تو ورنج بر دشمنان تو وکوری دل بر اهل معصیت تو وروشنی دل برای
اهل طاعت تو خدایا پس بگردان قرآنرا برای ما حصاری که نگاه دارد از عذاب تو
وپناهی که نگاه دارد از غضب تو ومانعی که دور کند از معصیت تو در کبیره با اصرار و
نگاه دارنده از کبیره بی اصرار وصغیره که موجب نارضای تست وراهنمای بطاعت
تو وروشنی در روزی که ملاقات میکنیم با تو که در کمال روشنی شویم بآن در میان اهل عرصات
وبگذریم بآن از صراط تو وراه یابیم بآن بسوی بهشت تو اصل اللهم انا
نعوذ بك من الشقوة في حمله والعمى عن علمه والجور عن حكمه
والغلو عن قصده والتقصير دون حقه اللهم احمل عنا ثقله واو
جب لنا اجره واوزعنا شكره واجعلنا نراعيه ونحفظه
اللهم اجعلنا نتبع حلاله ونجتنب حرامه ونقيم حدوده
ونؤدي فرائضه شرح خدایا بر ما که پناه میبریم بتو از نا عاقبت نگری
در برداشتن قرآن یعنی که عمل از او در داشتن آن نباشد چنانچه گفته که کمثل الحمار
یحمل اسفاراً چه حمار را در برداشتن اسفار حظی از آن است نفعی نیست اصلا وپناه میبریم

بتو از

از غافل شدن از محکم قرآن که مقتضی علم است واز بیرون رفتن از جادهٔ مستقیم محکم قرآن واز تجاوز
از میانه روی آن واز کوتاهی نرسیده بآنچه لایق آنست خدایا بردار از ما سنگینی عمل بقرآنرا
وثابت کن برای ما ثواب عمل بقرآنرا ونصیب کن برا عضای ما شکر قرآنرا وبگردان ما را
بروشی که مراعات کنیم قرآنرا ونگاهداری کنیم قرآنرا خدایا بگردان ما را بروشی که پیش داریم
حلال قرآنرا واحتراز کنیم قرآنرا وبرپای داریم قراردادهای قرآنرا وبجا آوریم چیزی
چندرا که واجب لازم است در قرآن اصل اللهم ارزقنا حلاوة في تلاوته
ونشاطاً في قيامه ووجلاً في ترتيله وقوة في استعماله في آناء الليل
والنهار اللهم واشفنا من النوم باليسير وايقظنا في ساعة الليل
من رقاد الراقدين وانبهنا عند الاحايين التي يستجاب فيها
الدعاء من سنة الوسنانين شرح الاناء جمع انى بکسر وفتح همزه وفتح نون
والف عنها اشفنا بصیغهٔ امر معتل اللام یای باب ضرب است اضافه در ساعت
اللیل برای عهد خارجی است واشارتست باول ثلث آخر شب چنانچه گذشت در حدیث
چهارم باب پنجاه وششم واشارتست بسحر که مذکور است در سورهٔ حج وبالاسحار هم یستغفرون
وبیان میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث شانزدهم باب السجود والتسبیح والدعاء فیه
الانباه بنون وبا ونقطه وها رو مصدر باب انفعال بهوش آوردن بیهوش ما خوذ است
از نبه بضم نون وسکون با بمعنی فطانت الاحایین جمع احیان جمع حین بمعنی وقتی
که معین شده باشد برای چیزی السنه بکسر سین وفتح نون بیهوشی خواه از قبیل کودنی باشد
وخواه از مرضی باشد وخواه از پینکی بعد از بیدار شدن از خواب یا پیش از خواب باشد
شرح خدایا روزی کن ما را لذتی در خواندن وجلدی در برخیزی برای قرآن وترسی در شمرده

خواندن قرآن و قوت عزمی در کاری فرمودن قرآن در ساعات شب و روز خدایا تسکین کن
ما را از جمله خواب بانگ بیدار کن ما را در ساعت شب که افضل ساعات است از خواب
خواب کنندگان و بیهوشی آور ما را نزد اوقاتی که مستجاب میشود در آنها دعا از بیهوشی بیهوشان
خواه ان اوقات در روز باشد و خواه در شب اصل اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِقُلُوبِنَا
ذَكَاءً عِنْدَ عَجَائِبِهِ الَّتِي لَا تَنْقَضِي وَلَذَاذَةً عِنْدَ تَرْدِيدِهِ وَعَبْرَةً عِنْدَ
تَرْجِيعِهِ وَنَفْعًا بَيِّنًا عِنْدَ اسْتِفْهَامِهِ اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَخَلُّفِهِ
فِي قُلُوبِنَا وَتَوَسُّدِهِ عِنْدَ رُقَادِنَا وَنَبْذِهِ وَرَاءَ ظُهُورِنَا وَنَعُوذُ بِكَ
مِنْ قَسَاوَةِ قُلُوبِنَا لِمَا بِهِ وَعَظْتَنَا شرح الذکا بفتح ذال با نقطه والف ممدوده
مصدر باب نصر چیزی را خوش لذت یافتن الترديد مبالغه رد برگردانیدن چیزی چند بار مثل انکه
کسی یکوره را ده بار بخواند العبره بفتح عین بی نقطه و سکون با نقطه و را بی نقطه اشک
دادن چشم الترجیع برا بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را برگرداننده
کردن مثل انکه کسی از یاد لذت غافل باشد و قرآن او را برگرداننده او از آن غفلت
کنند مشتق است از رجع بفتح را و سکون جیم مصدر باب ضرب بمعنی برگردانیدن
ترجیعه اضافه مصدر بمفعولیت و بیان این می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم
و بیست و هم باب نهم که باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن است استفهامه اضافه مصدر
بمفعولیت التخلف بخا با نقطه و فا مصدر باب تفعل ضد تقدم مثل انکه قرآن در دل
کسی مؤخر شود و کتب فلاسفه مقدم شود تخلفه اضافه مصدر بفاعلیت التوسد بسین
بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب تفعل چیزی را زیر سر خود گرفتن در وقت خوابیدن
ماخوذ است از وساده بفتح و ضم و کسر واو بمعنی مخده توسده اضافه مصدر بمفعولیت

توسد قرآن کنایت است از انکه قرآن باعث بیداری کسی نشود در شب چه وساده باعث بیداری
کسی نمیباشد بلکه از اسباب طول خواب است پس میتواند بود که کنایه ازین باشد که قرآن
باعث طول خواب شب باشد بنا بر اعتماد بر ظاهر انکه نوم عالم بهتر است از عبادت جاهل الرقاد
بضم را بی نقطه خواب شب یا خواب مطلقا ترجمه خدایا بگردان برای دلهای ما زیرکی نزد
اسلوبهای غریب قرآن که کهنه نمیشود نکتهای انها مثل انکه در سوره یونس گفته که الذین امنوا
و کانوا یتقون چرا نگفته که الذین امنوا و اتقوا و مذکور شد در کتاب الحجه در شرح حدیث
هشتاد و سیوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است
و لذت دادن نزد تکریر ما قرآن را و اشک دادن چشمی نزد ترجیع دیگری قرآن را و نفعی
که ظاهر باشد نزد استعلام ما چیزها از قرآن خدایا بدرستی که ما پناه میگیریم بتو از تاخر
قرآن در دلهای ما و بالش خود کردن قرآن نزد خواب شب ما و انداختن قرآن
در پس پشتهای ما و پناه میگیریم بتو از نرم نشدن دلهای ما برای انچه بان وعظ کفته
ما را از قرآن اصل اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِمَا صَرَّفْتَ فِيهِ مِنَ الْآيَاتِ وَذَ
كِّرْنَا بِمَا ضَرَبْتَ فِيهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ وَكَفِّرْ عَنَّا بِتَأْوِيلِهِ السَّيِّئَاتِ وَضَاعِفْ
لَنَا بِهِ جَزَاءً فِي الْحَسَنَاتِ وَارْفَعْنَا بِهِ ثَوَابًا فِي الدَّرَجَاتِ وَلَقِّنَا بِهِ
الْبُشْرَى بَعْدَ الْمَمَاتِ شرح ما موصوله است و عاید ان محذوف چه صرفت
بتقدیر صرفته است ضمیر فیه راجع بقرآن است من تبعیضیه است و تصریف آیات
مذکور است در سوره انعام انظر کیف نصرف الآیات ثم هم یصدفون و در ان سوره
انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون و در ان سوره و کذلک نصرف الآیات
و لیقولوا درست و لنبینه لقوم یعلمون و در سوره احقاف و لقد اهلکنا ما حولکم من القری

وصرفنا الآيات لعلهم يرجعون التصريف تغيير خواه بتكرير يك مضمون بتقريرات مختلفه
چنانچه در آيات محكمات نا به ازير وی ظن شده و خواه بعدول از مقتضای ظاهر مثل آنکه
ظاهر شد در شرح فقرات سابقه براين فقرات و خواه بعدول از موافقت آيتی ديگر مثل
آنكه در سوره انعام يكجا گفته كه قل ارايتكم و در ديگری گفته كه قل ارايتم و در ديگری گفته
كه قل ارايتكم و خواه بعدول از موافقت صدر آيت مثل آنكه در سوره انعام گفته كه ما عليك
من حسابهم من شیء و ما من حسابك عليهم من شیء و موافق ظاهر سابق اينست كه گويد كه وما
عليهم من حسابك من شیء و مفسران در امثال اينها تغافل می كنند و ساكتند از نكته
و اگر در نادری سخنی گويند نظن خودی گويند نه آنكه پيروی راسخان در علم كرده باشند
وآن نامعقولست و انصاف اينست كه اين تغييرات برهانی واضح و حجتی لايح است
بر آنكه قرآن آشنای فهم رعيت نيست و فهم قرآن امام عالم بتصريف و بجميع متشا
بهاتست پس هر كه تصديق او بامام كرد منتفع شد بتصريف آيات والا فلا المثلات
بفتح ميم و فتح ثاء سه نقطه جمع مثله بمعنی تشبيه عجيب مانند آنكه در سوره عنكبوت
و سوره جمعه هست تاويله تاويلاتش رسنت بايت سوره آل عمران وما يعلم تاويله الا الله
تا آلخر و بيان شد در حديث اول باب هفدهم كتاب الايمان والكفر ضمير بهر سه جا
راجع بقرآنست يا راجع بتاويلست نصب ثوابا بر تمييز از نسبت در ارفعنا است
لقننا بفتح لام و كسر قاف مشدده و تخفيف نون ضمير متكلم مع الغير بصيغه امر حاضر
معتل اللام يائی باب تفعلت يعنی خدايا بهره مند كن ما را بوسيله آنچه تعبير دادی آنرا
در قرآن از جمله آيات و ياد آور حق كن ما را بوسيله آنچه زدی در قرآن از جمله مثلها
و برطرف كن از ما بوسيله تاويل قرآن يعنی تاويل متشابه قرآن كه ماخوذ از سنت بتوسط وحی

برسول تو گناهان ما را و مضاعف كن برای ما بوسيله قرآن اعمال حسنه را و بلند كن ما را بوسيله قرآن
باعتبار ثواب درجهها و مراتب جنت و برخوردار كن ما را بوسيله قرآن نو بر بعد از مردن
اصل اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا زَادًا تَقْوَيْنَا بِهِ فِي الْمَوْقِفِ وَفِي الْوُقُوفِ
بَيْنَ يَدَيْكَ وَطَرِيقًا وَاضِحًا نَسْلُكُ بِهِ إِلَيْكَ وَعِلْمًا نَافِعًا نَشْكُرُ
بِهِ نَعْمَاءَكَ وَتَخَشُّعًا صَادِقًا نُسَبِّحُ بِهِ أَسْمَاءَكَ اللّٰهُمَّ شرح
تقوينا بياء دو نقطه در پايين ساكنه بصيغه مضارع معلوم مخاطب معتل العين واللام باب تفعلت
يا بتاء دو نقطه در بالا مضمومه از باب نصرهست النعماء بفتح نون و سكون عين و الف ممدوده
نعمت و مراد اينجا عمده نعمتهاست كه امام زمان باشد اسماء عبارتست از صفات ذات
و صفات فعل الله تعالی است يا عبارتست از ائمه هدی است چنانچه گذشت در حديث چهارم
باب بيست و سوم كتاب التوحيد كه باب النوادر است كه نحن والله الاسماء الحسنی يعنی خدايا
بگردان قرآن را برای ما توشه كه قوت دهی ما را بآن توشه در عرصه قيامت پيش از
شروع در حساب من و در وقت ايستادن نزد تو برای حساب من و بگردان قرآن را راهی
آشكار كه روانه شويم بوسيله آن راه بسوی رضای تو و بگردان قرآن را برای ما بوسيله
دانشی بهره رسان كه شكر كنيم بوسيله آن دانش نعمت ترا و وسيله فروتنی بی ساختگی
كه تنزيه كنيم از نقص و قبح يا از جهل و معصيت بوسيله آن فروتنی نامهای ترا خدايا مخفی نماند
كه فروتنی بی ساختگی عبارتست از نيست كه در اسماء الهی تجاوز از قرآن نكنيم و بخود رای
سخن در آنها نگوييم چنانچه گذشت در باب دهم كتاب التوحيد كه باب النهی عن الصفة
بغير ما وصف به نفسه جل و تعالی است و مراد اينست كه تسبيح اسماء الهی بعض صفات ذاتست
و بعضی صفات فعل چنانچه گذشت در باب دوازدهم و سيزدهم و چهاردهم كتاب التوحيد

بی آن فروتنی بی ساختگی نمی شود

بلکه آنچه بآن حاصل شود الحاد در اسماء است مخفی نماند که این تقریر بنا بر وقف بر اللهم است
و میتواند بود که وقف بر اسماءک کنیم و اللهم متعلق بفعل آینده باشد اصل فَاِنَّكَ
اَتَّخَذْتَ بِهِ عَلَيْنَا حُجَّةً قَطَعْتَ بِهِ عُذْرَنَا وَاَصْبَغْتَ بِهِ عِنْدَنَا
نِعْمَةً قَصُرَ عَنْهَا شُكْرُنَا شرح فا برای تعلیلست و از قبیل تعلیل جزی ببرهان
انست و مقصود ذکر برهان برانست که تسبیح اسماء الهی بی تحنّع صادق نمیشود و جمله
قطعت استیناف بیانی است و میتواند بود که نعت حجت باشد و تذکیر ضمیر به باعتبار
آن باشد که حجت عبارت از امام بجمیع احکام باشد یعنی زیرا که بدرستی که تو قرآن را نیز
بقرآن برما برهانی که خود رای نکنیم بیان این انکه بریدی بوسیله قرآن عذر ما را در پیروی
ظن و خودرای و ساختی بوسیله دلالت قرآن نزد ما نعمتی را که امام عالم بجمیع محتاج
الیه در اسماء الهی و غیر آن باشد که کوتاه شد از آن نعمت شکر ما یعنی که ما از عهده
شکر آن نعمت بدر نمی آییم مخفی نماند که هر امامی از اوصیای رسول محتاجست بامام سابق
بر او تا تعلیم کند و شکر آن بر او واجبست اصل اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا وَلِيًّا
يُثَبِّتُنَا مِنَ الزَّلَلِ وَدَلِيلًا يَهْدِينَا لِصَالِحِ الْعَمَلِ وَعَوْنًا وَهَادِيًا يُقَوِّ
مُنَا مِنَ الْمَيْلِ وَعَوْنًا يُقَوِّينَا مِنَ الْمَلَالِ حَتَّى يَبْلُغَ بِنَا اَفْضَلَ الْاَمَلِ
شرح یثبتنا بثاء سه نقطه و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب باب
تفعیل یا باب افعالست التثبیت والاثبات پا برجا کردن و تعدیه آن بمن برای تضمین
معنی حفظ است و بر این قیاس است نظایر آن در نسخ و عونا اینجا نیز هست و ظاهر است
که از تصرف کاتبان باشد یقوّمنا بقاف بصیغه مضارع باب تفعیل است المیل بفتح میم و فتح
یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب کجی راسخ در چیزی یقوّینا بقاف و یاء دو نقطه

دربای

در پایین بصیغه مضارع باب تفعیل است الملل بفتح میم و فتح لام مصدر باب علم دلگیری و سستی عزم از کاری
با در بنا برای تعدیه است یعنی خدایا بگردان قرآن را برای ما کارسازی که پا برجا و محفوظ
دارد ما را از لغزش در فکر و در عمل و برهانی که برساند ما را به بی عیب از جمله عمل و راهنمای که راست
دارد و حفظ کند ما را از آنکه در ما راسخ شود و مددکاری که قوت عزم حق دهد و حفظ کند
ما را از سستی عزم حق تا برساند قرآن ما را به بهترین آرزو که بهشت و رضوان است
اصل اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا يَوْمَ اللِّقَاءِ وَسِلَاحًا يَوْمَ الْاِرْتِقَاءِ
وَحَجِيجًا يَوْمَ الْقَضَاءِ وَنُورًا يَوْمَ الظَّلْمَاءِ يَوْمَ لَا اَرْضَ وَلَا سَمَاءَ
يُجْزَى كُلُّ سَاعٍ بِمَا سَعَى شرح یوم عبارت از وقتست خواه در روز و خواه در شب
اللقاء بکسر لام و الف ممدوده مصدر باب مفاعله برخوردن و مراد اینجا مرگست موافق
من کره لقاء الله کره الله لقاءه و میتواند بود که مراد حضور در دیوان بزرگ آلهی
در روز قیامت باشد السلاح بکسر سین بی نقطه براقی که بآن دفع ضرر دشمن شود الارتقاء
براء بی نقطه و قاف و الف ممدوده مصدر باب افتعال بالا رفتن و مراد اینجا بیرون رفتن
از قبرهاست در روز حشر یا مراد بلند شدن درجات بهشتست و ذکر سلاح با ارتقا مبنی بر اینست
که در آنوقت ملائکه عذاب همراه ملائکه رحمت باستقبال می آیند تا کدام از ایشان بی نصیب
خود برگردند الحجیج بفتح حاء بی نقطه و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم بصیغه
فعیل یعنی فاعل باب نصر که برای غلبه در وقت مغالبه است غالب شونده بحجت بر خصم و ابن
اثیر در کتاب نهایه گفته که و فی حدیث الدجال ان یخرج و انا فیکم فانا حجیجه ای محاجّه
و مغالبه باظهار الحجة علیه و الحجة الدلیل و البرهان یقال حاجّه حجاجا و محاجّة فانا محاجّ
و حجیج فعیل یعنی مفاعل و این محل تامل است القضاء بفتح قاف و ضاد با نقطه الف ممدوده

دیوان کردن و مراد اینجا دیوان کردن بزرگ الله تعالی است که در روز قیامت است الظلماء بفتح
ظاء با نقطه و سکون لام والف ممدوده تاریک شدن یوم در یوم الارض ولا سماء مضاف
بجمله است ولا برای نفی جنس است و مراد اینست که نه روی زمین نمودار است و نه روی آسمان
نزد منافقان و کافران در روز قیامت از کمال تاریکی مقام ایشان یوم در یوم یجزی نیز
مضاف بجمله است ما در بما سعی مصدریه است یا موصوله است بحذف عاید بتقدیر بما سعی له و بر
هر تقدیر اشارتست بآیات سوره النجم وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم
یجزیه الجزاء الاوفی شرح خدایا بگردان قرآن را برای ما شفاعت کننده در وقت ملاقات
و برائتی که بآن دفع ضرر ملائکه عذاب کنیم در وقت بالا رفتن و غالب بحجه در روز دیوان
بزرگ قیامت و روشنی در وقت تاریکی اکثر عرصات قیامت وقتی که پیدا نیست
زمین و پیدا نیست آسمان از کمال تاریکی و وقتی که جزا داده میشود هر سعی کننده بوسیله سعی خود
اصل اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا رِیّاً یَوْمَ الظَّمَاءِ وَنُوراً یَوْمَ الْجَزَاءِ مِنْ نَارٍ
حَامِیَةٍ قَلِیلَةِ الْبُقْیَا عَلَی مَنْ بِهَا اصْطَلَی وَبِحَرِّهَا تَلَظَّی اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ
لَنَا بُرْهَاناً عَلَی رُؤُسِ الْمَلاءِ یَوْمَ تَجْمَعُ فِیهِ أَهْلَ الْأَرْضِ وَأَهْلَ السَّمَاءِ
اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَعَیْشَ السُّعَدَاءِ وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِیَاءِ
إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ شرح الری بکسر و فتح را بی نقطه و تشدید یا مصدر معتل العین
واوی و معتل اللام یائی باب علم سیراب شدن الظماء بفتح ظاء با نقطه والف ممدوده مصدر
مهموز اللام باب علم غایت تشنگی و بکسر ظاء و گاهی مضموم نیز میباشد جمع ظمآن بفتح ظاء
و سکون میم و همزه والف و نون تشنگان من نار متعلق بالجزاء است یا متعلق به یک از ریّا
و نورا است بتضمین معنی حفظ الحامیه بیا دو نقطه در پایین غضبناک و این کنایت از شدیدست

البقیا

البقیا بضم باء یک نقطه و سکون قاف و یاء دو نقطه در پایین والف مقصوره اسم ابقاء مصدر باب افعال
اصطلی بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است واو در بحرها حالیه است و عامل آن اصطلی است تلظی
بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است یک تاء محذوف شده الملاء بکسر میم و تخفیف لام والف
ممدوده جمع ملاء بفتح میم و فتح لام و همزه و جماعتها ذکر رؤس با ملاء کنایت از کمال
ظهور چنانچه آفتاب وقتی که در سمت رأس باشد کمال ظهور دارد فی در فیه برای تعلیل است
و ضمیر راجع بقرآن است چه مضاف الیه یوم خالی از عاید بآن میباشد شرح خدایا بگردان
قرآن را برای وسیله سیرابی در روز کمال تشنگی اشقیا و وسیله رسیدن بمطلوب در روز
جزای اشقیا از آتشی که غضبناکست بر اشقیا که کم ابقا میکند بر کسی که بآن خود را گرم
کرد در حالی که آن آتش با شدت گرمی خود زبانه میکشد احتراز است از حال ورود
سعدا از آن آتش چنانچه گفت در سوره مریم که وان منکم الا واردها و اشارتست بآنکه
در وقت اصطلای سعدا زبانه نمیکشد با گرمی خود خدایا بگردان قرآن را برای ما حجتی
بر سرهای جماعات در روزی که جمع میکنی برای قرآن تا ظاهر شود که عمل بآن کرده و که
نکرده اهل زمین را و اهل آسمان را در عرصه قیامت برای دیوان بزرگ خدایا روزی کن
ما را مراتب گواهان اعمال خلایق که ائمه معصومین باشند و زندگانی جمعی که عاقبت بخیرند
و همراهی پیغمبران بدرستی که تو بغایت شنوای دعای مؤمنانی باب پنجاه و نهم [illegible]
الدُّعَاءِ فِی حِفْظِ الْقُرْآنِ شرح این باب بیان دعاست برای حفظ قرآن در این
باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَلَمْ یُسْأَلِ
الْعِبَادُ مِثْلَکَ أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَرَسُولِکَ وَإِبْرَاهِیمَ خَلِیلِکَ

وَصَفِيِّكَ مُوسَى كَلِيمِكَ وَنَجِيِّكَ وَعِيسَى كَلِمَتِكَ وَرُوحِكَ شرح
روایت از عبد الله بن سنان از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق ع گفت که موسی
که خدایا من رسیده که من طلب میکنم از تو وطلب نکردند بندگان از کسی دیگر که مثل تو باشد
طلب میکنم بحق محمد پیغمبر تو وفرستادهٔ تو وبحق ابراهیم دوست درونی تو وبرگزیدهٔ تو
وبحق موسی همزبان تو وهمراز تو وبحق عیسی مصداق کلمهٔ تو که زمین را خالی از خلیفهٔ
خود نگذاری وباعث زندگی خلایق که تو باشی ان وادی دران زمان اشارتست
باینکه اگر زمانه خالی از امام باشد همه میمیرند بموت ظاهری یا همه گمراه میشوند بموت حقیقی
اصل وَأَسْأَلُكَ بِصُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَتَوْرَاةِ مُوسَى وَزَبُورِ دَاوُدَ
وَإِنْجِيلِ عِيسَى وَقُرْآنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِكُلِّ وَحْيٍ أَوْحَيْتَهُ
وَقَضَاءٍ أَمْضَيْتَهُ وَحَقٍّ قَضَيْتَهُ وَغَنِيٍّ أَغْنَيْتَهُ وَضَالٍّ هَدَيْتَهُ وَ
سَائِلٍ أَعْطَيْتَهُ شرح الوحی بفتح واو وسکون حاء بی نقطه مصدر باب ضرب شناسا
ومراد اینجا کلامیست که الله تعالی تعلیم کند کسی را بی توسط بشری دیگر ومقصود اینجا
ادخال امثال کتاب آدم ونوح است یعنی وطلب میکنم از تو بوسیلهٔ صحف ابراهیم و
توریه موسی وزبور داود وانجیل عیسی وقرآن محمد صلعم وبوسیلهٔ هر شناسانیدنی که شناسا
کردی آنرا وفرو فرستادی بسوی پیغمبران یا وصی وهر حکمی که امضا کردی آنرا
در شبهای قدر در کتاب محو واثبات چنانکه گفته در سورهٔ رعد که لکل اجل کتاب بیان
امضا شد در کتاب الحجه در حدیث هشتم باب جهل ویکم که باب شان انا انزلناه فی
لیلة القدر وتفسیر هاست که لا یستطیعون امضا شی منه حتی یؤمروا فی لیالی القدر
کیف یصنعون وهر مضمونی بکار آمدنی که حکم کردی آنرا در قرآن ومانند آن وهر بی نیازی
که بی نیاز

که بی نیازی کردی اورا وهر نادانی که راه نمودی اورا اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ
والضحی ووجدک ضالا فهدی ووجدک عائلا فاغنی وهر خواهانی که دادی مطلب اورا اصل
وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ
عَلَى النَّهَارِ فَاسْتَنَارَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ
وَدَعَمْتَ بِهِ السَّمَاوَاتِ فَاسْتَقَلَّتْ وَوَضَعْتَهُ عَلَى الْجِبَالِ فَرَسَتْ وَ
بِاسْمِكَ الَّذِي بَثَثْتَ بِهِ الْأَرْزَاقَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُحْيِي بِهِ الْمَوْتَى
وَأَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ
شرح مراد باسمک اینجا رحمن است یعنی تدبیر کنندهٔ هر ممکن برعایت حکمت دران مثل
تخصیص بعضی اجزا وهیئت چیزی که متصل ومتشابه الاجزاست در تمام حقیقت بحالتی
وبعضی دیگر را بحالتی دیگر چنانکه زمان متصل متشابه الاجزاست وبعض آن نسبت در روی
زمین با غروب آفتاب وبعضی دیگر آن روز است با طلوع آفتاب وعکس مست وتوضیح
این شد در احادیث باب اول کتاب التوحید الوضع کذاشتن ومراد اینجا گماشتن است
دعمت بدال بی نقطه وعین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب باب منع است الاستقرار
سکون ودر جایی بودن ومراد اینجا معنی دوم است الاستقلال بلند شدن مرغ
در پرواز ومانند آن رست براء بی نقطه وسین بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم غایبه معتل
اللام واوی باب نصر است تبتت بباء یکنقطه ودو ثاء سه نقطه بصیغهٔ ماضی مخاطب
معلوم باب نصر وضرب است المعاقد بفتح میم وعین بی نقطه وکسر قاف ودال بی نقطه
جمع معقد بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بصیغهٔ اسم مکان باب ضرب مواضع
بستن یمین هر دو جا برای تبعیض است عرش در اصل بمعنی تخت حکومت وپادشاهی است

واینجا عبارتست از قرآن باعتبار اینکه حکومت الهی در محکمات آن ظاهر است و معاقد
العز عبارتست از آیات محکماتی که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به پیروی علم واصل
علم صریح شده باعتبار اینکه از آنها معلوم میشود که الله تعالی عزیز حکیم است یا بنفعی
که پی شکست و رامی بخود رای خودرایان و پیروان ظن نیست یا باعتبار اینکه
آنها ظاهر است و سابق است در وجوب پیروی چنانچه گفته در سورهٔ زمر که بشر
عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه یا باعتبار اینکه از آنها ظاهر میشود
عزت ائمه هدی که عالمان بجمیع احکام شرعیه اند و ابن اثیر در نهایه گفته که
وفی حدیث الدعاء اسئلک بمعاقد العز من عرشک ای بالخصال التی استحق
بها العرش العز او بمواضع انعقادها منه و حقیقته بعز عرشک و اصحاب ابی حنیفه
یکرهون هذا اللفظ من الدعاء منتهی بصیغه اسم مکان باب افتعال است بمعنی انچه
موضع رسیدن علم یکی بان باشد از رحمه امام عالم بجمیع احکام الهیه چنانچه
گفته در سورهٔ آل عمران که وهب لنا من لدنک رحمة و در سورهٔ اعراف که ورحمتی
وسعت کل شیء و بیان شد در کتاب الحجه در حدیث شصت و سوم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است کتابک عبارت از قرآنست
باعتبار متشابهات آن منتهی الرحمه من کتابک عبارتست از مجموع معانی متشابهات
قرآن که امام زمان بعلم آن رسیده در شبهای قدر و مانند آنها و این منافات ندارد
با اینکه علم امام بمعانی متشابهات سال بسال زیاد شود بقدر حاجت رعیت بی وطلب میکنیم
از تو بوسیلهٔ رعایت حکمت تو که گماشتی آنرا بر جزوی از زمان که شب است پس تاریک شد
با غروب آفتاب و بوسیلهٔ رعایت حکمت تو که گماشتی آنرا بر روز پس روشن شد

با طلوع آفتاب

با طلوع آفتاب و برعایت حکمت تو که گماشتی آنرا بر زمین پس در یابس شد و ستون وادی
بان اسم آسمانها را یا بنفعی که با سمانها گفتی که در بالا آتش پس آسمانها در بالا شد
و گماشتی آنرا بر کوهها پس ساکن شد مخفی نماند که اگر هوا و آب دریای محیط زمین
دور کوهها را نمیداشت آنها ساکن نمیبود و زمین را ساکن نمیکرد پس عدم تکرار
اسمک درین فقرات برای نظام اجسام فوق مرکز عالم است در جانب ما و ظاهر این
است که آتش محلی علیحده که عنصر کلی آن در آن باشد نداشته باشد و میتواند بود
که چون کره ظاهر نیست اشارت بان نشده باشد و مؤید احتمال اول است آنچه می آید
در کتاب الصلوة در حدیث بیست و سوم باب التعقیب بعد الصلوة والدعاء که باب
که و سد الهواء بالسماء و بوسیلهٔ رعایت حکمت تو که پراکنده کردی بان روزیهای
حیوانات را که پراکنده اند در شهرها و صحراها و کوهها و دریاها و مانند اینها و
طلب میکنیم از تو بوسیلهٔ رعایت حکمت تو که زنده میکنی بان اموات را و طلب میکنیم
از تو بوسیلهٔ آیاتی که مواضع بستن عزت است از جمله قرآن تو و باخر آنچه
بان رسیده علم امام حق از جمله کتاب تو اسئل اسئلک ان تصلی علی محمد
وال محمد وان ترزقنی حفظ القرآن واصناف العلم وان تثبتها
فی قلبی وسمعی وبصری وان تخالط بها لحمی ودمی وعظامی ومخی
وتستعمل بها لیلی ونهاری برحمتک وقدرتک فانه لاحول ولا
قوة الا بک یا حی یا قیوم نسخ اصناف مجرور و معطوف بر القرآن است
و مراد بعلم مفید علم است و آن عبارتست از محکمات قرآن که بعبارتهای گوناگون
مذکور شده باد رتخالط بها برای تعدیه است و میتواند بود که برای الت باشد

چنانچه در تستعمل بهاست ومن الطلم و مانند ان عبارتست از کمال رضا از صاحب انها با
بیغ طلب میکنیم از تو انیکه درود بفرستی بر محمد و اهل بیت محمد و انیکه روزی کنی مرا نگاهداری
قران و اقسام ایات محکمات قران و انیکه بر جا کنی آن آیات را در دل من و گوش
من و چشم من و انیکه آمیخته کنی آن ایات را با گوشت من و خون من و استخوانهای
من و مغز من با نحویکه در بدن من چیزی نباشد که امتناع از ایات محکمات
داشته باشد و بکار در آوری ایات شب مرا و روز مرا بوسیله رحمت تو و قدرت تو
چه بدرستی که نیست سستی عزم کسی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله الکبری
تو ای زنده ای ایستاده بکار خلایق دوم اصل قال و فی حدیث اخر زیادة
وَ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی دَعَاكَ بِهِ عِبَادُكَ الَّذِیْنَ اسْتَجَبْتَ لَهُمْ وَ اَنْبِیَا
ؤُكَ فَغَفَرْتَ لَهُمْ وَ رَحِمْتَهُمْ وَ اَسْئَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ اَنْزَلْتَهُ فِی کُتُبِكَ
وَ بِاسْمِكَ الَّذِی اسْتَقَرَّ بِهِ عَرْشُكَ وَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الْفَرْدِ الْوِتْرِ
الْمُتَعَالِ الَّذِی یَمْلَأُ الْاَرْکَانَ کُلَّهَا الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ الْقُدُّسِ
الْحَیِّ الْقَیُّومِ نُوْرِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْکَبِیْرِ الْمُتَعَالِ وَ کِتَابِكَ
الْمُنْزَلِ بِالْحَقِّ وَ کَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ وَ نُوْرِكَ التَّامِّ وَ بِعَظَمَتِكَ وَ اَرْکَا نِكَ
شرح زیادة مرفوع و مضافست بمجموع ما بعد چه آن مجموع در حکم اسم است چون مراد
لفظ است و موضع این زیاده بعد از منتهی الرحمة من کتابک و پیش از اسئلک ان
تصلی علی محمد و آل محمد است و انبیاؤک عطف بر عبادک مراد بعرش اینجا کتاب الهی است
یا مراد مجموع مخلوقاتست و مراد بنامی که باعث استقرار عرش است حقست چنانچه
گفته که انزلناه بالحق گفته که ما خلقناهما الا بالحق اسم دوم باسمک الواحد بنا بر

ازذات

از ذاتست مراد بارکان دوازده رکن است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث اول
باب حدوث الاسماء که سه اسم آلهی ظاهر است و هر اسمی را چهار رکن است و منسوب به
رکنی سی اسم است مراد بر کردن رکن بودن با هر یکی از سی اسم منسوب بآن رکن است
الظاهر و نظایر آن منصوب و بدل تفصیل الارکانست والارض بتقدیر و نور الارض است
و رکنی علیحده است پس مجموع ارکان دوازده میشود و کتابک عطفست بر کل اسم کلمات
عبارتست از ایمه است و نورک عبارت از امام زمانست شرح عبد الله بن سنان گفت
که در حدیث دیگر است از امام جعفر صادق علیه السلم که راوی آن غیر ابان بن
تغلب است زیادتی انیکه و طلب میکنم از تو بنام تو که خواندند ترا بآن بندگان تو
که مستجاب کردی دعا را برای ایشان و پیغمبران تو پس امرزیدی لغزشها را برای
ایشان و رحم کردی ایشانرا و طلب میکنم از تو بهر نامی که فرو فرستادی آنرا
در کتابهای خود و بنام تو که قرار گرفت بآن تخت پادشاهی تو و بنام پنهان
تو که بی شریکیست بی جزو و قرین است جدا گانه از مخلوقین خود است یکتاست
بغایت بلند مرتبه است آنست که پر کرده دوازده رکن را همگی آنها که پاکیزه است
پاکیزگی دیگرانست مسمی باسماء کمالیه است چنانچه گفته که بورک من فی النار بغایت
منزه است زنده است ایستادگی کننده بکار خلایق است هادی اهل آسمانها ست و هادی
اهل زمین است مدبر کل عالم است مهربان بمؤمنانست بزرگست بغایت بلند مرتبه
است و طلب میکنم از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شده بحق و ایمه تو که نام
در شرع و طا اماممند و هادی تو که نام در شرع و طا امامست و به بزرگی تو یعنی فراهم
آوردن تو جمیع اسماء حسنی را و ارکان دوازده گانه اسمای تو سیوم اصل

وقال فی حدیث آخر قال رسول الله صلّی الله علیه وآله من اراد ان یوعیه
الله عزّ وجلّ القرآن والعلم فلیکتب هذا الدعاء فی اناء نظیف
بعسل ماذی ثمّ یغسله بماء المطر قبل ان یمسّ الارض ویشربه ثلاثة
ایّام علی الرّیق فانّه یحفظ ذلک ان شاء الله شرح الماذی بالف و ذال
بانقط و تشدید یا عسل تازه و عسل صاف و عسل خوب هر یک از نعیله و نیز به مجزوست
وعبد الله بن سنان گفت در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی ان
غیر راوی دو حدیث سابقست اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که خواسته باشد
که حافظ کند الله تعالی قرآن و علم یعنی قرآن را پس باید که نویسد این دعا را که مذکور شد
در حدیث اول یا در حدیث اول و دوم نیز در ظرفی پاکیزه بعسل سفید تازه بعد از ان
بشوید او را با آب باران پیش از آنکه ملاقات کند آب باران زمین را و آشامد
آنرا سه روز ناشتا چه بدرستی که آنکس حافظ میشود آنرا که مذکور شد اگر خواسته باشد
الله تعالی حدیث سیم یرفعه الی امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله ص
أعلّمك دعاء لا تنسى القرآن قل اللهمّ ارحمني بترك معاصيك
ابدا ما ابقيتني وارحمني من تكلّف ما لا يعنيني وارزقني حسن المنظر
فيما يرضيك عنّي والزم قلبي حفظ كتابك كما علّمتني وارزقني ان اتلوه
على النحو الذي يرضيك عنّي اللهمّ نوّر بكتابك بصري واشرح به صدري
وفرّح به قلبي واطلق به لساني واستعمل به بدني وقوّني على ذلك
واعنّي عليه انّه لا معين عليه الّا انت لا اله الّا انت شرح
لا تنسی بتقدیر ان لا تنسی است و حرف جر از آن و ان نیامده است پس بتقدیر لان لا تنسی است

سفید

ومیتواند

ومیتواند بود که لا تنسی بتقدیر لا تنسی معه باشد و جمله لغت دعا باشد یعنی راوی بالا برد سند آن
را تا امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که تعلیم میکنم ترا دعای برای
اینکه فراموش نکنی قرآن را بگو که خدایا رحم کن مرا بتوفیق ترک معاصی تو همیشه چندانکه باقی
داشتی مرا و رحم کن و نگاهدار مرا از تعب کشیدن آنچه در کار و ضرور نمیشود مرا و روزی
کن مرا اینکه خوب نظر در آنچه راضی میکند ترا از من و الزام کن مرا نگاهداری کتاب تو
چنانچه تعلیم کردی مرا و روزی کن مرا اینکه بخوانم کتاب ترا بران روش که راضی میکند
ترا از من خدایا روشن کن بکتاب تو چشم مرا و فراخ کن بکتاب تو سینه مرا و خوشحال
کن بکتاب تو دل مرا و روان کن بکتاب تو زبان مرا و بکار دار او را بکتاب تو بدن
مرا و توانایی ده مرا بر آنچه گفتم و مدد کن مرا بر آنچه گفتم بدرستی که نیست مددکاری بر
آنچه گفتم مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو باب شصتم اصل باب دعوات موجزات
بجمیع الحوائج الدنیا والآخرة شرح این باب بیان دعاهاییست که اندک لفظست
برای جمیع حاجتها برای دنیا و آخرت درین باب سی و شش حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قل اللهمّ اجعلني اخشاك كأنّي اراك
واسعدني بتقواك ولا تشقني بنشطي لمعاصيك وخر لي في قضائك
وبارك لي في قدرك حتّى لا احبّ تأخير ما عجّلت ولا تعجيل ما اخّرت
واجعل غناي في نفسي ومتّعني بسمعي وبصري واجعلهما الوارثين منّي
وانصرني على من ظلمني وارني فيه قدرتك يا ربّ واقرّ بذلك
عيني شرح النشط بفتح نون و سکون شین بانقط و طاء بی نقط مصدر باب ضرب از
جا در آمدن و در بعض نسخ بنشاطیست النشاط بفتح نون مصدر باب علم برانگیخته شدن

نفس نحو شحالی من در منی برای تبغیض است تعدیه انظر نی بعلی برای تضمین معنی تسلط است
از بصیغه امر حاضر مضاعف باب افعالست ع روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که بکو در طلب حاجات که خدایا بکردان مرا بر وشی که بترسم از تو چنانچه کویا که من می
بینم در برابر خود ترا و عافیت بخش کن مرا به پرهیزکاری و انقباض نفس من از معاصی تو و ثابت
بخیر مکن مرا با زجار و رامدن من با انبساط نفس من برای معاصی تو و برگزین برای من در
قضای تو بانیغی که واقع کن آنچه را که خیر من در آنست و مبارک کن برای من در قدر تو
بانیغی که ملفع کن آنچه را که خیر هست بهر آن نافع کن برای من آنچه را که تقدیر کنی پیش
از وقوع آن تاکیدی که دوست ندارم پس انداختن آنچه را که زود کردی و نه زود کردن
آنچه را که پس انداختی مراد آنست که اگر جمع قضا و قدر بر وفق مراد کسی باشد دست
نمیدارد تغییر آنرا و بکردان بی نیازی مرا در دل من اشارتست بانکه مالدار حریص همیشه
نیازمند هست و بی مال راضی بقضا همیشه بی نیاز است و بهره مند کن مرا بکوش و چشم
من و بکردان اینهارا دو وارث از جمله من بانیغی که باقی باشند بعد از معطل شدن
غیر اینها از جمله اعضای من چنانچه کویا که ایشان وارث باقی اعضا اند و یاری کن و مسلط
کن مرا بر کسی که ظلم کرد مرا و بنما بمن در آن ظالم اثر قدرت ترا بر انتقام ای صاحب
کل خدایا من و روشن کن بانچه کفتم چشم مرا اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ
علیه السلم یَقُولُ اَللّٰهُمَّ اَغِثْنِی عَلٰی هَوْلِ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَاَخْرِجْنِی مِنَ الدُّنْیَا
سَالِمًا وَزَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ وَاکْفِنِی مَؤُنَتِی وَمَؤُنَةَ عِیَالِی وَمَؤُنَةَ
النَّاسِ وَاَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ ع الحور بضم حا بی نقطه و سکون
واو و را بی نقطه جمع حورا بفتح حا و سکون واو و الف ممدوده زنانی که هر یک سیاهی چشم ایشان و سفیدی چشم ایشان

بودیکر

نهایت شدید العین بکسر عین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین جمع عینا بفتح عین و سکون
یا و الف ممدوده زنان فراخ چشم بیان الکفنی شد در آخر حدیث باب پنجاه و سیوم ع
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت که خدایا مدد کن مرا بر بیم روز قیامت و بیرون
کن مرا از دنیا صاحب سلامت از معاصی و جفت کن مرا با نسبت بحور عین و کفایت
کن مرا ثقل خود من و ثقل عیالم و ثقل مردمان و داخل کن مرا برحمت تو در بندکان تو
که صالح اند سیوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ
اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْئَلُکَ عَافِیَتَکَ فِی اُمُورِی کُلِّهَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ
الْاٰخِرَةِ ترجمه روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت که بکو در دعا که خدایا بدرستی که من
طلب میکنم نصیبی از هر عمل خیر که احاطه کرده شده بان علم تو که وحی کردی برسول در قرآن برای
امر خلایق و پناه میکیرم بتو از هر بدی که احاطه کرده بان علم تو که وحی کردی برسول در قرآن
برای نهی خلایق خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو فراغتی را که از جانب تست در کارهای
من بهمکی اینها و پناه میکیرم بتو از رسوایی و خواری در دنیا و از عذاب در آخرت
چهارم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ زِیَادٍ قَالَ کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ بَصِیرٍ یَسْئَلُهُ اَنْ یَکْتُبَ
لَهُ فِی اَسْفَلِ کِتَابِهِ دُعَاءً یُعَلِّمُهُ اِیَّاهُ یَدْعُو بِهِ فَیُعْصَمُ بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ
جَامِعًا لِلدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ فَکَتَبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیمِ یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ عَنِّی یَا کَرِیمَ
الْعَفْوِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ
یَا صَاحِبَ کُلِّ نَجْوٰی وَیَا مُنْتَهٰی کُلِّ شَکْوٰی یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ

يَا مُبْتَدِئ كُلِّ نِعْمَةٍ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا مَوْلَاهُ يَا غِيَاثَاهُ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي فِي النَّارِ ثُمَّ تَسْأَلُ مَا
بَدَا لَكَ شرح علی بن زیاد از اصحاب امام علی نقی علیه السلام است و علی بن بصره بباء یکنقطه
چنانچه در اکثر نسخ است و بیاء دو نقطه در میان صاد و راء در کتب رجال مذکور نیست و علی بن
نصر بنون و صاد و راء از اصحاب امام محمد نقی ع است پس ظاهر انست که چنین باید ضمیر
اسئلکنا به راجع بامام علیه السلم است و این قید برای طلب نوشتن تفصیل فضیلت دعاست
پیش از شروع در نوشتن دعا تعلمنا اباه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل صفت دعاست
وضمیر مرفوع مستتر راجع بامام علیه السلم است وضمیر منصوب متصل راجع بعلی است وضمیر منصوب
منفصل راجع بدعاست و مراد تعلیم تفصیل فضیلت ان دعاست در ابتدا مکتوب
بدعوا صفت دیگر دعاست با در به برای استعانت است جامعا صفت دیگر دعاست
بسط یدین استعاره تمثیلیه است و مراد دادن نعمتها بدوست و دشمن است در دنیا گویا
که دست راست را برای دوست گشوده و دست چپ را برای دشمن الصفح جانب دیگر داندن
رو از چیزی مثل ترک مواخذه بگناه و هر دو اینجا مناسب است الف و ها در سا که در
یا رباه و نظایر آن برای استغاثه است و ترجمه آن مذکور نمیشود و اسئلک از قبیل عطف خبر
بر انشا است چه بمعنی طلب عدم ادخال در نار است **یعنی** روایت است از علی بن زیاد گفت
که نوشت علی بن نصر طلب میکرد از امام محمد تقی ع اینکه نویسد برای او بعد از شرح در ذیل
مکتوب خود دعایی که امام تعلیم کند علی را فضیلت ان دعا علی طلب حاجت خود کند
بوسیله ان پس محفوظ شود بوسیله آن دعا از گناهان جمع کننده باشد آن دعا مر دنیا
و آخرت را پس نوشت امام علیه السلم بعد از نوشتن شرح این را که ابتدا میکنیم بنام آن مستحق

عبا

عبادت که مدبر کل عالم است رحیم بمؤمنانست ای انکه ظاهر ساخت نیکو را مثل ظاهر بدن
آدمی یا مثل روی آدمی و پنهان کرد بد را مثل انکه در درون بدن آدمی است یا مثل عورتین
آدمی که بلباس پنهان میشود و منکشف شدن آن نزد بیگانه عیب است و میتواند بود
که مراد باظهار جمیل و ستر قبیح آن باشد که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث
اول باب التوبه یا در حدیث اول باب الاستغفار و در معنی این منقولست که نامه اعمال
حسنه است و در دیگری اعمال قبیحه و چون داده شود بدست مؤمن در روز قیامت نامه
اعمال روی اعمال قبیحه در طرف خودش است و روی اعمال حسنه در طرف دیگر است تا دیگران
بر نیکی او مطلع شوند و بر بدی او مطلع نشوند و پاره نکرد پرده را از معاصی پنهان من
در دنیا ای گرامی بخشش ای خوب در گذشتن از گناه ای فراخ پوشانیدن گناه
ای گشاینده دو دست برحمت ای شنونده هر راز و ای مقصود در هر شکایت ای گرامی
جانب یا منفعت که هر که متوجه تو شود بهره مند میشود ای بزرگ عطا ای ابتدا کننده هر نعمت
پیش از استحقاق آن نعمت بعضی بشارتست باینکه بعضی نعمتها از قبیل چشم و گوش
و مانند اینهاست و پیش از عمل صالح آدمی است و بعضی از نعمتها در برابر عمل صالح است
و ابتدای اینها بتوفیق الهی در مقابل عمل صالح نیست ای صاحب کل اختیار ای مالک
ای کارساز ای فریادرس درود کن بر محمد و آل محمد و داخل مکن مراد در آتش بعد از ان
طلب مکنی انچه را که بخاطرت رسیده از حاجتها **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي
فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ وَ
تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذُلُ عَنْهُ الْقَرِيبُ وَيَشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتُعْيِينِي

يُعَيِّبُنِي

نبه الامور انزلته بک وشکوته الیک راغبا فیه عمن سواک ففرجته وکشفته وکفیتنیه فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حاجة ومنتهی کل رغبة فلک الحمد کثیرا ولک المن فاضلا شرح الکربه بضم کاف وسکون را و والکرب بفتح کاف وسکون را اندوه ومراد سبب اندوه است العدة بضم عین بنقطه آنچه آنرا حاضر کنند برای دفع هر حادثه که رو نماید کم خبریه است ومبتدا است من بیانیه است تضعف از باب حسن ونعم صفت کرب است تقل از باب ضرب است تخذل از باب نصر است الخذل بفتح خاء وسکون ذال کرکفتن نشمت از باب علم است یعنی بعین بنقطه ودو یا ودو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایبه یا غایب مثل العین اللام با یای باب افعال است الاعیاء حیران وماندهکردن ودر بعض نسخ عوض یا راول نون است واز مثل اللام با یای باب ضرب است العناء بکسر وفتح عین بنعم انداختن وحاصل درد دکی است فی در فیه برای ظرفیت است یا برای تعلیل است انزلته خبر مبتدا است ودرین فقرات لف ونشر مرتب است میان سه فقره که هر یک مشتمل بر سه ضمیر است پس ولی کل نعمة ناظر است بفرجته وآن ناظر است بانزلته وایضا صاحب کل حاجة ناظر است بکشفته وآن ناظر است بشکوته وایضا ومنتهی کل رغبة ناظر است بکفیتنیه وآن ناظر است براغبا فیه عمن سواک کثیرا اما یا مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حمدا کثیرا یا حال از الحمد است بنا بر آنکه حال از مبتدا جایز است یا بنا بر آنکه الحمد فاعل ظرف در لک است وبراین قیاس است فاضلا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در دعا که خدایا تو محل اعتماد منی در هر اندوهی ومحل امیدمنی در هر سختی وتو برای من در هر حادثه که فرود آمد بمن محل اعتمادی ومهیا برکارسازی ان یا سبب اندوه که ناخوش شد ازان دل وکم شد دران تدبیر

الکار

و بسیار گشت ازان آشنا وخوشحال شدند بان دشمن وماندهمیکرد مرا دران کارها بانحوی که هیچ تدبیری که از خودم باشد دفع آن بتوسط نمیکرد فرود آوردم ان سبب اندوه را بدرگاه تو بانحوی که دعا کردم ترا برای دفع آن وشکایت آنرا آوردم بسوی تو برجائی که رو آورده بسوی تو دران سبب اندوه روگردان از غیر تو بودم پس گشاد دادی آنرا در درگاه خود وبرطرف کردی آنرا وکفایت کردی مرا آن بانحوی که کافی شدی برای من در دفع آن وحاجت بغیر تو نشد پس تو دهنده هر نعمتی ومحل عرض هر حاجتی ومقصود هر روآوردنی پس تراست سپاس سپاسی بسیار وتراست عطا دادن عطا دادنی کامل ضم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قل اللهم انی اسألک بجلالک وجمالک وکرمک ان تفعل بی کذا وکذا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بگو در دعا که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو ببزرگی وبی نیکی تو که عذاب میکنی بان مشرکان را وبنیکی تو که ترحم میکنی بان بر مومنان وبخشندگی تو بهر کسی قدر لایق او را از عطا آنکه کنی با من چنین وچنین ضم اصل عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلم قال قال لی اکثر من ان تقول اللهم لا تجعلنی من المعارین ولا تخرجنی من التقصیر قال قلت اما المعارین فقد عرفت فما معنی لا تخرجنی من التقصیر قال کل عمل تعمله تزید به الله عز وجل فکن فیه مقصرا عند نفسک فان الناس کلهم فی اعمالهم فیما بینهم وبین الله عز وجل مقصرون شرح معار بضم عین بنقطه والف ورا بنقطه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب المعارین التقصیر کوتاه شمردن خود در عملی یعنی خوف کوتاهی خود دران عمل داشتن وکوتاه کردن خود در عملی ومعنی اول مراد است

درچهارم اگر الف لام الناس برای اشارت مردمان عالم باشد مثل انبیا و اوصیا و مانند ایشان
ومعنی دوم مراد است درچهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بمردمان کامل باشد
مثل مخالفان و مانند ایشان یعنی روایت است از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلم که گفت
که امام گفت مرا که بسیار بگو این را از ذکر که گوی که خدایا مگردان مرا از جمله جمعی که بعاریت
داده شده اند ایمان و در گذشت عمر از ایشان واپس گرفته میشود و بیرون مکن مرا
از تقصیر فضل گفت که گفتم که اما معارین پس بتحقیق شناختم معنی آنرا این چه معنی دارد
لا تخرجنی من التقصیر گفت که هر عملی که میکنی آنرا بر حالی که اراده میکنی بآن رضای
الله عز وجل را پس باش دران کوتاه شمرده خود نزد خودت باینمعنی که خود پسندی مکن
ودر خوف کوتاهی خود دران باش چه بدرستی الله عز وجل است باینمعنی که بی ریا است
کوتاه شمرندگان خود شان اند اشارت بقول الله تعالی در سوره مؤمنون والذین
یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة وبیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث پانزدهم
باب دویست وسیوم که بعد از باب الاستدراج است نهم اصل قال ابو جعفر علیه السلم
لقد غفر الله عز وجل لرجل من اهل البادیة بکلمتین دعا بهما قال اللهم
ان تعذبنی فاهل ذلک انا وان تغفر لی فاهل ذلک انت فغفر الله
له شرح البادیة بباء بی نقطه والف وکسر دال بی نقطه و همزه وگاهی همزه منقلب بیا میشود
جمع بادی گناهان کبیره که با اصرار است پس منافات بایمان ندارد و بباء بعد از
دال صحرای یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم که هر آینه بتحقیق بخشایش کرد الله عز وجل برای
مردی از اهل کبایر بی اصرار بدو سخن مختصر دعا کرد بآن دو سخن بیان این آنکه گفت
که خدایا اگر عذاب کنی مرا در دنیا یا آخرت پس اهل آن عذاب منم باینمعنی که ظلم نیست واز روی

استخفاف

واز روی استخفاف نیست و اگر بخشایش کنی برای من پس اهل آن بخشایش توئی باینمعنی که بفضل رحمت
نه بخوبی من پس بخشایش کرد الله تعالی برای او دهم اصل عن الرضا علیه السلم قال
یا من دلنی علی نفسه وذلل قلبی بتصدیقه اسألک الامن والایمان فی الدنیا
والآخرة شرح روایت است از امام رضا علیه السلم که گفت در دعا ای آنکه راهنمائی کرد مرا بخودش
باینمعنی که نصب شواهد ربوبیت کرد تا علم بربوبیت او بهم رسانندم یا باینمعنی که توفیق داد تا بعد از
علم بربوبیت تصدیق بربوبیت کردم و رام کرد بتوفیق خود دل مرا بتصدیق ربوبیت او طلب میکنم
از تو ایمنی از آفات را و ایمن کردن دیگران از اشفاعت در دنیا و آخرت یازدهم اصل
رایت علی بن الحسین علیهما السلم فی فناء الکعبة فی اللیل وهو یصلی فا
طال القیام حتی جعل مرة یتوکأ علی رجله الیمنی ومرة علی رجله الیسری
ثم سمعته یقول بصوت کأنه باک یا سیدی تعذبنی وحبک فی قلبی اما
وعزتک لئن فعلت لتجمعن بینی وبین قوم طال ما عادیتهم فیک شرح الفناء
بکسر فا و نون والف ممدوده فضای بیرون در خانه جعل از افعال مقاربه است بمعنی شرع
یتوکأ بهمزه بصیغه مضارع معلوم باب تفعل است کأنه باک صفت صوت است وضمیر راجع
بامام است و عاید محذوف است بتقدیر کأنه باک معه و میتواند بود که ضمیر راجع بصوت باشد و در
باک مضاف باشد محذوف بتقدیر صوت باک یا حمل باک بر ضمیر صوت بر سبیل مجاز باشد برای
مبالغه تعذبنی بتقدیر استفهام است اما بفتح همزه و تخفیف میم برای تاکید است چه مرکبست
از همزه که برای استفهام انکاریست و ما که برای نفی است و نفی نفی اثبات میشود و ما در طال
ما مصدریه است شرح دیدم امام زین العابدین علیه السلم را در پیش در کعبه در شب و او نماز میکرد
پس دراز کرد ایستادن را تا آنکه شروع کرد باری تکیه میکرد بر پای راست خود و باری بر پای چپ خود

بعد از ان شنیدم از و که میگفت باوازی که گویا که او گریه کننده بود که ای صاحب کل اختیار من
آیا عذاب میکنی مرا و حال آنکه دوستی تو در دل منست بتحقیق قسم بعزت تو که هر آینه اگر بجا آوردی
عذاب مرا هر آینه جمع میکنی البته در جهنم میان من و میان جمعی که دراز شد آنکه عداوت
میکردم با ایشان برای تو یازدهم اهل انی کنت اسمع ابا عبد الله علیه السلم
اکثر ما یلح به فی الدعاء علی الله بحق الخمسة یعنی رسول الله و امیر المؤمنین
و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم ع اکثر مرفوع و مبتداست
و جمله حال از ابا عبد الله است شل سمعه بقول ما موصوله است و مضاف الیه است یلح بجا و بنقطه
شده بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الالحاح مبالغه کردن در طلب چیزی از کسی علی الله
متعلق به یلح است بحق الخمسة خبر مبتداست و مراد این لفظست و معنی ان اینست که طلب
حاجت خود را از تو میکنیم بحرمت پنج کس یعنی با آخر کلام راویست یعنی براستی که من می شنیدم
از امام جعفر صادق ع بیان این آنکه بیشتر چون الحاح میکرد با ان در دعا بر الله تعالی
بحق الخمسة بود و میخواست بخمسه رسول الله را و امیر المؤمنین را و فاطمه زهرا را و حسن و حسین را
صلوات الله علیهم دوازدهم اهل علمنا ابو عبد الله علیه السلم دعاء و امرنا ان
ندعوا به یوم الجمعة اللهم انی تعمدت الیک بحاجتی و انزلت بک
الیوم فقری و مسکنتی فانا لمغفرتک ارجا منی لعملی و لمغفرتک و رحمتک
اوسع من ذنوبی فتول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک علیها و تیسیر
ذلک علیک و لفقری الیک فانی لم اصب خیرا قط الا منک و لم یصرف
عنی احد شرا قط غیرک و لیس ارجوا لاخرتی و دنیای سواک و لا لیوم
فقری یوم یفرد فی الناس فی حفرتی و افضی الیک یا رب بفقری ع التعمد یعنی

بنفقط

بنفقط و دال بنقطه مصدر باب تفعل توجه بسوی چیزی یا در کاری برای تعدیه است یا برای مصاحبت
لام در لمغفرتک در اول مکسور است و در دوم مفتوح است تول بفتح لام شده بصیغه امر حاضر
معتل اللام یائی باب تفعل است التولی بکسر لام شده بکردن خود گرفتن کاری بقدرتک متعلق
به تول است و تیسیر مصدر باب تفعیل عطف بر قدرتک است مشار الیه ذلک مصدر فتول است و الفقری
عطف است بر بقدرتک فا در فانی برای بیان و تعلیل تول است لم اصب بضم همزه و کسر صاد
بنقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از معتل العین باب افعال است غیرک مرفوع و مفعول مفتوح است
بود و اسم لیس ضمیر شان مستتر در انست و جمله خبر است یوم مجرور و بدل یوم فقر است و مضاف
بجمله یفرد فی بصیغه مضارع معلوم باب افعال است و افضی بفا و صاد بنقطه و الف بصیغه مضارع
مجهول متکلم وحده از معتل اللام واوی باب نصر یا باب تفعیلت الفضو جدا کردن و التفضه خالص
کردن یا بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الافضا خلاص شدن و منتواند
بود که بصاد با نقطه و صیغه مضارع مجهول باب افعال باشد و نظر این می آید در حدیث سی ام این
باب که و الفلوت الیک مفضاه و بر هر تقدیر تعدیه آن با الی برای تضمین معنی توجه است با در
نفقری برای مصاحبت است یعنی تعلیم کرد امام جعفر صادق علیه السلم دعائی و امر کرد ما را که دعا
کنیم بان در روز جمعه آن دعا اینست خدایا براستی که من متوجه کردم بسوی تو حاجت خود را
و فرو د آوردم بتو امروز نیازمندی خود و شکستگی خود را پس من برای آمرزش تو امیدوارترم
از خودم برای عمل صالح خود و هر آینه آمرزش تو و مهربانی تو فراختر است از گناهان من پس
خودت بجا آور روا کردن هر حاجتی را که آن از منست بتوانائی تو بر آن حاجت و آسانی آن
خود بجا آوردن بر تو و برای نیازمندی من بسوی تو چه براستی که من در نیافتم خیر را هرگز از تو
و بر نگردانید از من هیچیک بدی را هرگز غیر تو منست آنکه امیدوار شوم برای آخرت خود و دنیای
خود

غیر تو او نه اینکه امیدوار شوم غیر ترا برای روز نیازمندی من روزی که تنها بگذارند مرا مردمان در قبر من و جدا کرده شده و متوجه بسوی تو میشوم ای صاحب کل اختیار من با نیازمندی من

سیزدهم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ اُدْعُ اللّٰهَ لَنَا فَقَالَ اَللّٰهُمَّ اُرْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِیثِ وَاَدَاءَ الْاَمَانَةِ وَالْمُحَافَظَةَ عَلَی الصَّلَوَاتِ اَللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ اَحَقُّ خَلْقِكَ اَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمْ اَللّٰهُمَّ افْعَلْهُ بِهِمْ یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را که دعا کن الله تعالی را برای ما شیعه امامیه پس گفت که خدایا توفیق خود روزی کن ایشانرا راستی سخن و بجا رسانیدن امانت و نگاهداری فضیلت اوقات نمازها چنانچه کسی موکل بر چیزی باشد خدایا بدرستی که ایشان سزاوارتر مخلوقان تواند بآنکه بکنی آنچه را که طلب کردم با ایشان خدایا بکن آنرا با ایشان اشارتست بآنکه دیگران هر چند که صدق حدیث و ادای امانت و محافظت اوقات صلوات داشته باشند فایده ندارد

صبر ١١٤ كَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع یَقُولُ اَللّٰهُمَّ مُنَّ عَلَیَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَیْكَ وَالتَّفْوِیضِ اِلَیْكَ وَالرِّضَا بِقَدَرِكَ وَالتَّسْلِیمِ لِاَمْرِكَ حَتّٰی لَا اُحِبَّ تَعْجِیلَ مَا اَخَّرْتَ وَلَا تَاْخِیرَ مَا عَجَّلْتَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ ع مراد بامر اینجا قضاست حتی متعلق بتسلیم امرست یا متعلق بما قبل نیز هست و بر هر تقدیر منافات با استجابات دعا ندارد امیر المؤمنین علیه السلم میگفت در دعا که خدایا انعام کن بر من بتوفیق توکل بر تو و واگذاشتن کار خود بسوی تو و راضی شدن بتدبیر تو و گردن نهادن برای قضای تو تا بجایی که دوست ندارم پیش داشتن آنچه را که تاخیر کردی مثل اینکه کاش باران زود تر از آنوقت که باید ببارد تا ریع زراعات بیشتر شود و نه تاخیر آنچه را که پیش کردی مثل اینکه باران دیرتر از آن وقت که باید ببارد تا ریع زراعات بیشتر شود ای صاحب کل اختیار هر کس و هر خیر صبر ١١٥

عَنِ ابْنِ اَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ یَقُولُ وَهُوَ رَافِعٌ یَدَیْهِ یَدَهُ اِلَی السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَكِلْنِی اِلٰی نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَدًا وَلَا اَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ قَالَ فَمَا كَانَ بِاَسْرَعَ مِنْ اَنْ تَحَدَّرَ الدُّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا ابْنَ اَبِی یَعْفُورٍ اِنَّ یُونُسَ ابْنَ مَتّٰی وَكَلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلٰی نَفْسِهِ اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَیْنٍ فَاَحْدَثَ ذٰلِكَ الذَّنْبَ قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ كُفْرًا اَصْلَحَكَ اللّٰهُ قَالَ لَا وَلٰكِنَّ الْمَوْتَ عَلٰی تِلْكَ الْحَالِ هَلَاكٌ شرح رافع بالتنوین و یده منصوبست مثل و کلبهم باسط ذراعیه که حکایت حال ماضیه است یا رافع بی تنوین و یده مجرورست و مضاف الیه است طرفة منصوب بر ظرفیت است بتقدیر زمان طرفة ذکر ولا اکثر مبنی برآنست که مبتدا ورا از طرفة عین و اقل من طرفة عین آنست که منقطع الطرفین باشد و گاه میباشد که کسی کم را نمیخواهد و ابا از آن دارد اما بسیار را میخواهد و نظر آنست آیت سوره یونس و سوره سبا و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین اسم کان ضمیر مستتر راجع بمصدر منقول است تحدر بحای بی نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعلت متی بفتح میم و تشدید تا و دو نقطه در بالا و الف مقصوره است ضمیر مستتر در بلغ راجع بمصدر و کله است یا راجع بذلک الذنب است یا در به برای تعدیه است و ضمیر منصوب راجع بیونس است الهلاک بفتح ها مردن و مراد اینجا عم است چنانچه گفته در سوره انبیا و نجیناه من الغم شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در حالی که برداشته بود دست خود را بسوی آسمان که ای صاحب کل اختیار من وامگذار مرا بسوی خودم زمان بهم زدن چشم هرگز و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن راوی گفت که پس نبود آن قول شتابانتر از اینکه فرو

رکبت اشکها از اطراف

محاسن او وبعد ازان روا آورد برسر پس گفت که ای ابن ابی یعفور بدرستی که یونس ابن متی
واگذاشت اورا الله عز وجل سوی خودش یا نمیعنی که نگاه نداشت او را از خطا در کمتر از زمان
بهم زدن پس احداث کرد آن گناه را که در سورهٔ انبیا مذکور است وآن اینست
که از کمال غضب بر قوم خود گمان کرد که تقدیر نخواهد کرد الله تعالی بر او دوا نیز اگر رجوع کند
بقوم خود بسبب توبهٔ قوم او وقبول الله تعالی توبهٔ ایشان اگفتم که پس آیا رسانید آن
واگذاشتن یونس را بکفر نگاه دار او ترا الله گفت که نه ولیکن مردن بران حالت بی توبه ل
توبه غمی عظیم است برای انبیا ش نزدهم اَتَی جبرئیل علیه السلم اِلَی النبی صلعم
یوما فقال له اِنّ ربّک یقول لک اِذا اردت ان تعبدنی یوما
ولیلة حق عبادتی فارفع یدیک الیّ وقل اللهم لک الحمد حمدا
خالدا مع خلودک ولک الحمد حمدا لا اجزاء لقائله الا رضاک
ش ع لام لک در این چهار جا برای استحقاقست وتقدیم ظرف افادهٔ اختصاص میکند
ومیتواند بود که لام برای ملکیت باشد چنانچه در فقرات آینده است آمد جبرئیل ع
بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت او را که بدرستی که صاحب کل اختیار تو میگوید ترا
که چون اراده کردی که عبادت کنی مرا در روزی وشبی بکار آمدنی عبادت من یا بنیغنی
که کار کنی که بجای عبادت کامل متصل یکشبانه روز باشد در ثواب پس بردار دو دست
خود را بسوی من یا بنیغنی که بردار بسوی آسمان که بجای برداشتن بسوی منست چون اشرف
از جانب دیگر است وبگو که خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشگی باشد یا همیشگی
تو یا بنیغنی که همیشه از الله تعالی حوادث صادر خواهد شد باختیار وبرهر یک از آنها
مستحق سپاس است ودر نزد کسی نیز مستحق سپاس است چو آنها باختیار است ومبنی بر حکمت

چنانچه

چنانچه در دعا واقع شده که یا کریما فی اعطائه ومنعه وتراست سپاس سپاسی که کم نیست افزایش
از علم کم شدن علم بهرچه خواهد شد از افعال وترک آنها وهرچه شده از آنها چه جمیع آنها
اختیاریست وتراست سپاس سپاسی که آخری نیست افزایش را از آخر شدن نیست تو مراد
تدبیر تست که صادر شده از الله تعالی در وقت احداث آب که اول حوادث است وماده
هر فعل وترک آنهاست الی غیر النهایه در جانب ابد وآن تدبیر متعلق بغیر متناهی شده مانند
علم آلهی وتراست سپاس سپاسی که نیست جزای برای گوینده آن مگر راضی بودن تو از او
اصل اللهم لک الحمد کله ولک المن کله ولک الفخر کله ولک البهاء
کله ولک النور کله ولک العزة کلها ولک الجبروت کلها ولک العظمة
کلها ولک الدنیا کلها ولک الآخرة کلها ولک اللیل والنهار کله
ولک الخلق کله وبیدک الخیر کله والیک یرجع الامر کله علانیته
وسره ش ع لام در لک در این دوازده جا برای ملکیت است واختصاص ملکیت فهمیده
میشود از تقدیم ظرف وذکر کله برای عموم افراد واجزاء است تا کسی توهم خروج فردی
یا جزئی نکند ومیتواند بود که لام در بعض اینها مثل لک الجبروت برای استحقاق باشد ونمیتواند
بود که لام در جمیع اینها برای استحقاق باشد زیرا که عباد برای فعل اختیاری جمیل خود
مستحق حمد میشوند وچون آن فعل بقضا وقدر آلهی است وایشان مستقل در قدرت بران
فعل نیستند پس مملوک عباد نیست پس حمد بران نیز مملوک ایشان نیست وایضا منافات
دارد با قول الله تعالی در سورهٔ منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ودر سورهٔ نسا
وآتیناهم ملکا عظیما وامثال اینها از آیات المنّ بفتح میم وتشدید نون مصدر باب
نصر نعمت دادن الفخر بفتح فا وسکون وفتح خا ربا نقطه مصدر باب نصر خود نمایی با ظهار

كمال خود و مصدر باب منع تفضل کسی بر دیگری و هر دو اینجا مناسبت البهاء بفتح باء یکنقطه و الف
ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر و منع و علم و حسن خوبی الجبروت بفتح جیم و فتح باء
یکنقطه و ضم راء بینقطه مصدر باب نصر تکبر ضمیر کله در فقرهٔ یازدهم راجع بمجموع لیل و نهار است
یا راجع بکل واحد است الامر کار و امارت و هر دو اینجا مناسب است یعنی خدایا تراست
سپاس همه آن و تراست انعام همه آن و تراست خودنمائی آن و تراست خوبی همه آن
و تراست روشنی همه آن و تراست بی تنگی همه آن و تراست تکبر همه آن و تراست
بزرگی همه آن و تراست دنیا همه آن و تراست آخرت همه آن و تراست شب و روز
همه آن و تراست تدبیر همه آن و بدست قضا و قدرتست خوب همه آن و بسوی تو
برمیگردد کار خلائق همه آن خواه آشکار و کله خواه پنهان کار یا یعنی که دیوان جمع
آنها خواهی کرد در قیامت یا یعنی که ولی آن کارها در دنیا توئی پس تعیین اولو الامر
اختیار تست نه باختیار خلائق یا مراد امرست که بسوی تو برمیگردد امارت همه آن خواه
آشکار آن چنانچه در زمان رسول بود و خواه پنهان آن چنانچه در زمان تقیه است و حاصل
یعنی وم یکی است اصل اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا اَبَدًا اَنْتَ حَسَنُ الْبَلَاءِ جَلِيلُ
الثَّنَاءِ سَابِغُ النَّعْمَاءِ عَدْلُ الْقَضَاءِ جَزِيلُ الْعَطَاءِ حَسَنُ الْآلَاءِ اِلٰهٌ فِي
الْاَرْضِ وَ اِلٰهٌ فِي السَّمَاءِ شرح خدایا تراست سپاس سپاسی که همیشه است تو خوش تکلیفی
بزرگ ستایشی فراخ نعمتی در دنیا و بی افراط و تفریط حکمی در قیامت بسیار بخششی در بهشت
خوش نعمتهای در بهشت مستحق عبادت از انس و جن در زمین و مستحق عبادت از ملائکه در آسمان
بیان آیت سورهٔ زخرف وهو الذی فی السماء اله و فی الارض اله گذشت در کتاب التوحید
در حدیث دوازدهم باب نوادر دهم که باب الحرکة والانتقال است اصل اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

فِي السَّبْعِ الشِّدَادِ وَلَكَ الْحَمْدُ فِي الْاَرْضِ الْمِهَادِ وَلَكَ الْحَمْدُ طَاقَةَ الْعِبَادِ وَلَكَ
الْحَمْدُ سَعَةَ الْبِلَادِ وَلَكَ الْحَمْدُ فِي الْجِبَالِ الْاَوْتَادِ وَلَكَ الْحَمْدُ فِي اللَّيْلِ
اِذَا يَغْشٰى وَلَكَ الْحَمْدُ فِي النَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى وَلَكَ الْحَمْدُ فِي الْاٰخِرَةِ وَالْاُولٰى
وَلَكَ الْحَمْدُ فِي الْمَثَانِي وَالْقُرْاٰنِ الْعَظِيمِ شرح فی در این هفت جا برای سببیت
یا برای ظرفیت مجازیست و حاصل هر دو یکیست السبع شدادا اشارتست بآیت سورهٔ النبأ
و بنینا فوقکم سبعا شدادا الارض المهاد و الجبال اوتادا اشارتست بآیهٔ سورهٔ النبأ الم
نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا طاقة منصوب است بر نیابت مفعول مطلق و مضاف
محذوفست بتقدیر حمدا قدر طاقة و بر این قیاس است سعة فی اللیل اشارتست بآیت اول
سورهٔ اللیل و اتیان بلفظ مضارع در لیل و ماضی در نهار اشارتست باینکه زور پیش از شب
بهم رسیده الاخرة و الاولی اشارتست بآیهٔ سورهٔ اللیل و ان لنا للآخرة و الاولی و المثانی
اشارتست بآیت سورهٔ حجر و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم و بیان آن شد
در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب النوادر است القرآن العظیم
بیان شد در شرح حدیث هجدهم باب پنجاه و ششم یعنی خدایا تراست سپاس برای هفت
آسمان که با وجود از هم منبسط و لاخراب نشده و تراست سپاس برای زمین که فرش است
برای معاش خلائق و تراست سپاس بقدر توانائی بندگان و تراست سپاس بقدر وسعت شهرها
که بندگان در آنند و تراست سپاس برای کوهها که میخهای زمین است تا زمین بوزیدن
باد بر بناهای آن مثلا مضطرب نشود اشارتست باینکه اگر زمین فایده نمیکند هر گز
ثقل آن در میان آن باد حکم میخ آنست و تراست سپاس برای نشأهٔ آخرت و نشأهٔ
اولی که دنیاست و تراست سپاس برای آیاتی که مواضع ثنا بر الله تعالی است و برای قرآن بزرگ

زمین چون ساکن است با این همه اثر در زمین کوهها آنرا وردی بر آب و هوا و از آب در آن نمیشد

اصل وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ
السَّمٰوٰتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ اللّٰهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ سُبْحَانَ
اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ وَ
تَبَارَكْتَ وَتَقَدَّسْتَ شرح والارض تا یشرکون در سورهٔ زمر است کل شیء هالک الا وجهه در
سورهٔ قصص است یعنی و تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی را با سپاس او تسبیح میکنم یا بمعنی که تنزیه از
نقص و قبیح میکنم او را با اعتراف بصفات کمال او و زمین همگی را گرفته است در روز قیامت
بانمعنی که آن زمین برطرف میشود یا بانمعنی که هر جا که انسانی مدفون باشد مبعوث میشود در ان
روز برای دیوان بزرگ و جزای عمل و آسمانها پیچیده شده است بقدرت او بانمعنی که در قیامت
نورد دیده میشود چنانچه گفته در سورهٔ انبیا که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یا بانمعنی که در دنیا
این طبقات سموات مخلوق بقدرت اوست تسبیح میکنم تسبیح او بغایت بلند مرتبه است از اشراک
شرکان تسبیح میکنم تسبیح الله تعالی با سپاس او تسبیح میکنم هر را حق باطلست بکر راه تسبیح میکنم
تسبیح تو ای صاحب کل اختیار ما و بغایت بلند مرتبه شدی و بغایت متصف بصفات کمال
شدی و بغایت بری از نقص و قبیح شدی اصل خَلَقْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِكَ وَقَهَرْتَ
كُلَّ شَيْءٍ بِعِزَّتِكَ وَعَلَوْتَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ بِارْتِفَاعِكَ وَغَلَبْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِقُوَّتِكَ
وَابْتَدَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِحِكْمَتِكَ وَعِلْمِكَ وَبَعَثْتَ الرُّسُلَ بِكُتُبِكَ وَهَدَيْتَ
الصَّالِحِينَ بِاِذْنِكَ وَاَيَّدْتَ الْمُؤْمِنِينَ بِنَصْرِكَ وَقَهَرْتَ الْخَلْقَ بِسُلْطَانِكَ
شرح الخلق مصدر باب نصر تدبیر چیزی خواه با احداث آن چیز باشد و خواه با احداث مادهٔ
آن چیز باشد که معلومست که آن چیز از ان ماده حادث خواهد شد النبی چیز و این مفهوم برای
وتعبیر ازان با آنچه معلوم تواند شد برای بیان خاصیت آنست و مفهوم شیء افراد حقیقیه دارد

مثل واجب الوجود بالذات و ممکن الوجود در خارج بالذات و ممکن الوجود در ذهن و بس مثل
مفهوم اجتماع نقیضین و مفهوم ادخال آسمان در بیضه در خارج ذهن بی کوچک شدن
آسمان و بزرگ شدن بیضه و امثال آنها که فرد حقیقی ندارد و بس فرد حقیقی آنها داخل در شیء
نیست چه ممکن نیست تعلق علم بفرد چیزی که فرد ندارد و نخواهد داشت چنانچه گفته در سورهٔ
رعد که و جعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْاَرْضِ یا در بقدرتک
برای آلت مجازیست القدرة توانائی بر فعل چیزی و ترک آن چیز و این معنی بدیهی است
و تعبیر ازان بصحت فعل و ترک برای بیان خاصیت آنست اضافه در قدرتک برای
عهد خارجیست یعنی قدرتی که زاید بر ذات قادر نیست بانمعنی که در انتزاع آن از ذات
قادر احتیاج بحکم بوجود چیز غیر ذات قادر نیست پس خلقت کل شیء بقدرتک اشارت است
برهان عقلی بر آنکه واجب الوجودی بالذات غیر صانع عالم نیست و الا داخل شیء
خواهد بود و مخلوق قادر بالذات خواهد بود زیرا که چنانچه صانع عالم و تشخص او مختلف
نمیشود با ختلاف نسبت او با شیاء همچنین هیچیک از صفات ذات او که نفس ذات
اوست و تشخص اوست مختلف نمیشود باختلاف نسبت او باشیاء یعنی تدبیر کردی هر
چیز را در وقت احداث آب که اول حوادث است بتوانائی تو که عین ذات تست
و خوار کردی هر چیز را بعزتمندی تو که عین ذات تست و بلند شدی بالای هر چیزی
بسابق بودن تو که نفس ذات تست و غالب شدی هر چیز را بکمال قدرت تو و اختراع
بی مادهٔ سابق کردی هر چیز را برعایت مصلحت تو و علم غیب تو بیان ابتداع هر چیز
در وقت احداث آب شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب جهل و بیستم که باب
نادر فیه ذکر الغیب است و برانگیختی رسولان را با کتابهای تو و راه نمودی جمعی را که قابل

دخول جنتند بتمکین تو ایشانرا از پیروی امام عالم بجمیع احکام بیان صالحان شد در کتاب
الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است و بیان حقیقه اذن
گذشت در کتاب التوحید در باب بیست و پنجم که باب انه لا یکون شیء فی الارض ولا فی السماء
الا بسبعة است و مدد کردی مؤمنان کامل الایمانرا بمددکاری تو در روز بدر و مانند آن
و ذلیل کردی مخلوقانرا که مشرکان روز بدر و مانند ایشان باشند بپادشاهی تو اصل
لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لا نعبد غيرك ولا نسأل
الا اياك ولا نرغب الا اليك انت موضع شكوانا ومنتهى رغبتنا
والهنا ومليكنا شرح نیست مستحق عبادتی مگر تو تنهای تو نیست شریکی در استحقاق عبادت
برای عبادت نمیکنیم غیر ترا و طلب حاجت نمیکنیم مگر از تو و عرض حاجت از روی تضرع
نمیکنیم مگر بسوی تو تو جای شکایتهای ما در هر مشکل و مقصود تضرعهای مائی در هر حاجت
و معبود مائی و پادشاهی مائی حدیث عن معوية بن عمار قال قال لي ابو
عبد الله ع ابتداء منه يا معاوية اما علمت ان رجلا اتى امير المؤ
منين صلوات الله عليه فشكا اليه الابطاء في الجواب في دعائه
فقال له فاين انت عن الدعاء السريع الاجابة فقال له الرجل ما
هو شرح ابتدا از باب مفعول مطلق یا حال است بحذف مضاف یا بحذف موصوف بتقدیر قول
ابتدا یا بتقدیر قولا ابتداء عن الدعاء متعلق است باین باعتبار تضمین معنی بعد و اشارت
است بآیه سوره اعراف ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و گذشت در کتاب التوحید در حدیث
چهارم باب بیست و سوم که باب النوادر است که نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله
من العباد عملا الا بمعرفتنا ف روایتست از معویه بن عمار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ع

کفتن

کفتن ابتداء از جانب او بی طلب من که ای معاویه آیا نه دانستی که مردی آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلم
پس شکایت برد بسوی او دیر کردن الله تعالی را در اجابت دعاء او پس گفت او را که پس
کجایی تو که دوری از دعاء زود اجابت پس گفت او را آن مرد که چیست آن دعای زود
اجابت اصل قال قل اللهم اني اسألك باسمك العظيم الاعظم الاجل
الاكرم المخزون المكنون النور الحق البرهان المبين الذي هو
نور مع نور ونور من نور ونور في نور ونور على نور ونور فوق
كل نور ونور يضيء به كل ظلمة ويكسر به كل شيطان مريد وكل
جبار عنيد شرح اسم بمعنی علامت است و مراد باسمک امام عالم بجمیع احکام است
در هر زمان که باشد خواه نبی و خواه وصی نبی چه وجود او علامت ربوبیت رب العالمین است
و تصدیق بامامت او معیار تصدیق بربوبیت رب العالمین است العظیم الاعظم تا آخر
عبارت از بی اغراز مانست و این مبنی بر خلطا و لیا بالله تعالی است چنانچه گذشت
در کتاب التوحید در بعض احادیث باب بیست و سوم که باب النوادر است مثل حدیث
یازدهم آن باب که ولکنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولایتنا ولایته نور در اصل
بمعنی روشنی است و استعاره اینجا برای راهنمای مثل آنکه گذشت در کتاب التوحید در
حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء واشتقاقها است که سألت الرضا ع
عن قول الله ع و جل الله نور السموات والارض فقال هاد لاهل السموات وهاد لاهل
الارض المبین بضم میم و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در اینجا ظاهر و ظاهر کننده
و هر دو اینجا مناسبت مع نور اشارتست باینکه امیر المؤمنین علیه السلم نور است و شمشیر در
میدان جهاد مددکار اوست چنانچه گویا که پناه اوست از جهتی و این منافات ندارد

بانکه تابع او باشد از جهتی دیگر چنانچه در آیت سوره اعراف است که والنور الذی انزل معه
وبیان شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلم نور الله
عزوجل است که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة صلوات الله علیهم من نور اشارتست
بانکه ابراهیم ع نور است ونبی صلی الله علیه وآله ازو حاصل شده فی نور اشارتست بانکه
او در حجر تربیت ابوطالب بزرگ شده وابوطالب نور است بنا برانکه از اوصیای
عیسی است با اشارتست بانکه او در میان اوصیای عیسی واوصیای خود واسطه است
وایشان بهمگی نورند علی نور اشارتست بانکه جمیع کمالات ابراهیم در او هست
وزیاده بران نیز هست نور فوق کل نور اشارتست بانکه او افضل است از جمیع انبیا
واوصیا یعنی امیر المؤمنین علیه السلم گفت که بگو که خدایا طلب میکنم از تو بوسیله نام تو
که بزرگست ظاهر تر است که امین است محفوظ است برای شفاعت روز قیامت
در پرده است از دیده دلها فقان را نهاست بکار آمدنی حجت واضح است
آنکه نوریست با نور ونوریست از نور ونوریست در نور ونوریست بر نور ونوریست
بر روی نور ونوریست که روشن میشود بان هر تاریکی جهل که در دل شیعه امامیه باشد
وشکسته میشود بان هر سختی کافران وشکسته میشود باو هر گمراه کننده سرکش وشکسته
میشود باو هر متکبر صاحب عناد متن لا یقر به ارض ولا یقوم به سماء ویا من
به کل خائف ویبطل به سحر کل ساحر وبغی کل باغ وحسد کل
حاسد ویتصدع لعظمته البر والبحر ویستقل به الفلک حین
یتکلم به الملک فلا یکون للموج علیه سبیل وهو اسمک الاعظم الا
عظم الاجل الاجل النور الاکبر الذی سمیت به نفسک واستویت به

به علی عرشک واتوجه الیک بمحمد واهل بیته اسئلک بک وبهم ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یعنی لا تقربفاف وتنذر را بنقط
بصیغه مضارع غایبه یا غایب باب ضرب یا باب علم است واشارتست بآیت سوره احزاب
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا وگذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم باب صد و
هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که هی الولایة امیر المؤمنین علیه السلم است
یعنی قرار نمیگیرد بتحمل مرتبه او وجانشینی او زمینی ومنتظم نمیشود باو هر نیرسان از غلط
در تاویل متشابهات قرآن ومانند آن وباطل میشود باو ساختگی کننده که کلاش
در تاویل متشابهات قرآن ومانند آن نموده بوده است وباطل میشود باو زیاده اوی
هر زیاده رو ورشک هر رشک خور اشارتست بآیت سوره نسا ام یحسدون الناس
علی ما آتیهم الله من فضله وبیان شد در کتاب الحجة در باب شانزدهم که باب ان الائمة
علیهم السلم ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عزوجل است واز
هم میپاشد برای بزرگی تحمل مرتبه او وجانشینی او صحرا ودریا این نیز اشارتست بآیت
سوره احزاب وراست می ایستد باو کشتی در دریا وقتی که نام او برد فرشته که موکل است
بر کشتی پس نمیباشد برای موج دریا بر آن کشتی راهی که غرق کند بان راه کشتی را او
نام تست که بزرگتر بزرگتر است ظاهر تر ظاهر تر است آن راه نمای بزرگتر است که نشان
کردی باو خودت را بانمعنی که اطاعت او را اطاعت خود کردی بخلط او بخود چنانچه
گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر در تفسیر آیت من یطع الرسول فقد
اطاع الله وراست ایستادی باو بر عرش خودت بانمعنی که جمیع مخلوقات را بطفیل

آوا فریدی چنانچه منقولست در حدیث قدسی که لولاک لما خلقت الافلاک درود می آورم بسوی تو
بوسیلهٔ محمد و خاندان او که ائمهٔ معصومین اند طلب میکنم بوسیلهٔ تو و بوسیلهٔ ایشان این را
که درود کنی بر محمد و آل محمد و انرا کنی با من چنین و چنین باینچه که حاجتهای خود را در اینجا
عرض میباید کرد ترجمه اول أَمْلَىٰ عَلَيَّ هٰذَا الدُّعَاءَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُوَ جَامِعٌ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَقُولُ بَعْدَ حَمْدِ اللّٰهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ
أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَأَنْتَ اللّٰهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفَّارُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الشَّدِيدُ الْمِحَالِ
وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ تر خواند برای من تا نوشتم
این دعا را امام جعفر الصادق علیه السلام و آن دعا جمع کننده است مر حاجات عمدهٔ دنیا
و آخرت را میگوید بعد از سپاس الله تعالی و ستایش بر او که خدایا تو آن مستحق
عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بردباری بخشش کننده و تو آن مستحق عبادتی
معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو چیرگی رعایت کننده رعایت کننده مصالحی
و تو آن مستحق عبادت معلوم نیست مستحق عبادتی مگر تو یکتایی خوار کننده و تو آن
مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو پادشاهی منکری و تویی آن مستحق عبادتی
مگر تو مستحکم کیدی و تویی آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بزرگی
بغایت بلند مرتبه ترجمه وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَأَنْتَ
اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنِيعُ الْقَدِيرُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ
الشَّكُورُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ

الغفور

الْغَفُورُ الشَّكُورُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ وَأَنْتَ اللّٰهُ الْغَفُورُ
الْوَدُودُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ
إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الدَّيَّانُ شرح المنیع بضم میم و کسر نون و سکون یا دو نقطه
در پایین و عین بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل معتل العین واوی باب افعال کسی که بحکمت خود
هر یک از مخلوقات را خاصیتی دهد تا اصناف و انواع مختلفه بهم رسد با اختیار او
نه بایجاب و بفتح میم بصیغهٔ فعیل بمعنی فاعل کسی که هیچ کس را بر او راه تسلط نیست نه با دراک
ذات او و نه بصرف مشیت او و هر دو اینجا مناسبت غفور در اول نسبت بمومنان
کاملست و در دوم نسبت بصالحانست که گناه بسیار کرده اند اما از قابلیت دخول
بهشت بیرون نیستند چنانچه گفته در سورهٔ مؤمن که و من صلح من آبائهم و ازواجهم
و ذریاتهم الودود بفتح واو دوست دار پنهانی و دوست داشته شده پنهانی و هر دو
اینجا مناسبت شرح و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بغایت
شنوای بغایت بینای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو نوع
نوع کننده خلایق بغایت توانای و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی
مگر تو بخشایش کننده بی ادبی مومنان یاداشت دهنده شکر مومنانی و تو آن
مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ستایش کرده شده ای در جمیع افعال
و نزدیک بزرگ مرتبه و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشایش کننده
گناهان صالحانی دوستدار صالحانی در پنهان و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق
عبادتی مگر تو بغایت مهربانی با مومنان در هر زمان بغایت عطا دهنده مومنانی در زمان
ظهور قایم در آخر الزمان و در آخرت و تو آن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو گذراننده

گناه فاسقانی در دنیا بغایت جزا دهنده ایشانی در آخرت

اصل وَاَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْجَوادُ الْماجِدُ وَاَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْواحِدُ الْاَحَدُ وَاَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغائِبُ الشّاهِدُ وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الظّاهِرُ الْباطِنُ وَاَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ يعني و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت مگر تو بخشنده ای بزرگ منشی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت مگر تو یگانه ای بانجمعی که هیچ کس در روز میثاق انکار ربوبیت تو نکرد با وجود انکار بعضی رسالت و امامت را چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب شانزدهم که باب المعانی الاسماء و اشتقاقها است بی جزء او فرینی و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت مگر تو عالم هر غیبی عالم هر شهادتی بانجمعی که علم داری بهر چیز پیش از حدوث آن و بعد از حدوث آن و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت مگر تو ظاهری نزد هر کس باعتبار ظهور برهان بر وجود تو و پنهانی از هر کس باعتبار ذات چون هیچکس ادراک ذات تو نکرده و نمیتواند کرد و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت مگر تو بهر چیزی بغایت دانای اصل تَمَّ نُورُكَ فَهَدَيْتَ وَبَسَطْتَ يَدَكَ فَاَعْطَيْتَ رَبَّنا وَجْهُكَ اَكْرَمُ الْوُجُوهِ وَجِهَتُكَ خَيْرُ الْجِهاتِ وَعَطِيَّتُكَ اَفْضَلُ الْعَطايا وَاَهْنَاُها تُطاعُ رَبَّنا فَتَشْكُرُ وَتُعْصى رَبَّنا فَتَغْفِرُ لِمَنْ شِئْتَ تُجيبُ الْمُضْطَرِّينَ وَتَكْشِفُ السُّوءَ وَتَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَتَعْفُو عَنِ الذُّنُوبِ لَا تُجازى اَياديكَ وَلَا تُحْصى نِعَمُكَ وَلَا يَبْلُغُ مِدْحَتَكَ قَوْلُ قائِلٍ

شرح نورک عبارت از کتاب الهی است که قرآنست چه در آن محکمات است که دلالت بر امام عالم بجمیع احکام الهی میکند و جهتک عبارت از امام است که الله تعالی تعیین کرده

و عالم بجمیع احکام الهیست خواه رسول و خواه وصی رسول چه او آینه رونمای ربوبیت الله تعالی است چنانچه امام ضلالت آینه رونمای ابلیس است و شاید که حمل بر این توان کرد آنکه را که گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب یازدهم که باب الاخلاص است که انما هو الله و الشیطان جهتک عبارت از بردی آن امام است الایادی جمع ایدی جمع که در اصل ید بود بفتح یا و فتح دال بوده احسانهای بسیار یعنی تمام شد قرآن تو پس نمودی خلایق را بحق و گشودی دست کرم را پس عطا دادی ای صاحب کل اختیار ما روی کرامتر روهاست و راه تو بهتر راههاست و عطای تو فاضلتر عطاست و گواراتر عطاست فرمان برده میشوی ای صاحب کل اختیار ما پس یاد داشت میدهی و نافرمانی کرده میشوی ای صاحب کل اختیار ما پس بخشایشی گناه را میکنی برای هر که خواستی حاجت روا میکنی بیچارگان را که دعا کنند ترا و بر طرف میکنی آزار را و قبول میکنی بازگشت از گناهها و درمیگذری از گناهان و یاد داشت داده نمیشود از کمال کثرت نعمتهای تو و نمیرسد بنوعی از مدح که لایق تو باشد سخن هیچ سخنوری که در پیش خود مدح کننده از قرآن

اصل اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَرَوْحَهُمْ وَراحَتَهُمْ وَسُرُورَهُمْ وَاَذِقْني طَعْمَ فَرَجِهِمْ وَاَهْلِكْ اَعْداءَهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَآتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ وَاجْعَلْنا مِنَ الَّذينَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ وَاجْعَلْني مِنَ الَّذينَ صَبَرُوا وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَثَبِّتْني بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ شرح الروح بفتح را بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه اسم فتح و ظفر و بفتح واو وسعت در کار و هر دو در اینجا مناسبت

حسنه دنیا عبارت از معاش و حسن خلق است و حسنه آخرت عبارت از رضای الله تعالی و بهشت
موافق آنچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الاستعانة بالدنیا علی الآخرة که باب
سیوم است و میتواند بود که حسنه دنیا و حسنه آخرت عبارت باشد از فضیلت برابر امام
در دنیا و آخرت نظیر آنچه بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و سیوم باب فیه
نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است واو در وعلی حالیه است و ظرف
متعلق به متوکلون است و تقدیم ظرف برای حصر است با در بالقول برای سببیت و این
اشارتست بآیت سوره ابراهیم و بیان میشود در کتاب الجنائز در حدیث اول باب ان المیت
یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته فی الحیوة متعلق به اثابت است یعنی خدایا درود کن
بر محمد و آل محمد و شناسا بان کن کشاد ایشانرا و بخشم فرست دشمنان ایشانرا از جن و انس
و بده ما را در دنیا حال نیکو و در آخرت حال نیکو و نگاهدار ما را از عذاب آتش جهنم
و بگردان ما را از آن جماعت که نه ترسی است بر ایشان و نه ایشان غمگین میشوند و بگردان
ما را از آن جماعت که صبر کردند بر بی مالی و تقیه و مانند آنها بر حالی که بر صاحب کل اختیار
شان و بس توکل می کنند باعتراف بآنکه آنچه بقضا و قدر خود بر سر ایشان آورد
خیر ایشانست و پا بر جا کن ما را در آنچه محبوب مرضی منست بوسیله سخن پا بر جا در زندگی
دنیا و آخرت **اصل** وَبَارِكْ لِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَالْمَوْقِفِ وَالنُّشُورِ
وَالْحِسَابِ وَالْمِيزَانِ وَأَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَلِّمْنِي عَلَى الصِّرَاطِ وَأَجِزْنِي
عَلَيْهِ وَارْزُقْنِي عِلْماً نَافِعاً وَيَقِيناً صَادِقاً وَتُقًى وَبِرّاً وَوَرَعاً وَخَوْفاً
مِنْكَ وَفَرَقاً يُبَلِّغُنِي مِنْكَ زُلْفًى وَلَا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَأَحْبِبْنِي وَلَا تُبْغِضْنِي
وَتَوَلَّنِي وَلَا تَخْذُلْنِي وَأَعْطِنِي مِنْ جَمِيعِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ

اعلم

أَعْلَمْ وَأَجِرْنِي مِنَ السُّوءِ كُلِّهِ بِحَذَافِيرِهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ **شرح** محیی بفتح میم و سکون حاء
بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف مصدر میمی باب علم است ممات بفتح میم مصدر میمی باب نصر است
موقف بفتح میم باب نصر است و سکون واو و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است النشور بضم نون
و ضم شین و سکون واو و راء بی نقطه مصدر باب نصر پراکنده شدن و مراد اینجا پراکنده شدن
نامهای اعمالست در روز قیامت حساب مصدر باب مفاعله است المیزان ترازو و مراد اینجا
عدالت الله تعالی در حکم بجنتی بودن و جهنمی بودن است اجزنی بجیم و زای با نقطه بصیغه امر
معتل العین باب افعالست التقی بضم تاء دو نقطه در بالا که منقلب از واو است و فتح قاف
و الف مصدر معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب حذر کردن از چیزی و مراد اینجا
حذر کردن از پیروی ظن در احکام عبادات چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و
سیوم باب صد و هفتم که متقون یعنی ولایة غیر الامام و طاعته و البر بکسر باء یک نقطه است
الورع بفتح واو و فتح و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب حسب و علم و حسن پرهیزکاری
از معاصی جوارح است مثل زنا و دزدی الفرق بفتح فاء و فتح راء بی نقطه و قاف مصدر باب
علم اضطراب دل از ترس یبلغنی بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب افعالست و ضمیر مستتر
راجع بفرق است منک متعلق بزلفی است که مفعول دوم یبلغنی است الزلفی بضم زای با نقطه
و سکون لام و فاء و الف مقصوره مصدر باب نصر نزدیک و مقرب شدن بنسبت بکسی و لا
یباعدنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع بفرق است احببنی بصیغه
امر مضاعف باب افعالست و لا تبغضنی بصیغه نهی باب افعالست و تولنی بصیغه امر معتل اللام
یائی باب تفعل است و لا تخذلنی بصیغه نهی باب نصر است الخذل بفتح خاء با نقطه و سکون
ذال با نقطه و الخذلان بکسر خاء و سکون ذال ترک نصرت کسی من در من جمیع برای تبعیض است

العین

ما منصوبست محلا و مفعول دوم اعطنی است علمته بصیغه متکلم است ضمیر منه راجع بر خیر است
واجرنی بجیم و را بی نقطه بصیغه امر معتل اللام باب افعالست من برای بعد و مجاوزتست الجذافیر
بفتح جا بی نقطه و ذال با نقطه و الف و کسر فا و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه
جمع جذفور بضم جا یا جمع جذفار بکسر جا جوانب چیزی و ذکر آن بعد از کله برای بیان
احاطه جمیع افراد است بعد از بیان احاطه جمیع اقسام زیرا که اگرچه طلب جمیع افراد
خیر قبیح است و لهذا آنجا بتعقبه مذکور است اما طلب پناه از جمیع افرادش حسن است
ما موصوله مجرور است محلا و بدل السوء است علمت بصیغه مجرد متکلم است ترجمه و بهره رسان
باش برای من در زندگی و در مردن و در ایستادن روز قیامت برای حساب و در
متفرق شدن صحایف اعمال مردمان تا هر کدام بصاحبش رسد بدست راست یا دست
چپ و در حساب اعمال و در عدالت بعد از حساب و در هولناکیهای روز قیامت
و با سلامت دار مرا بر صراط تا در جهنم و بگذران مرا بر صراط تا بسیار توقف نکنم
و روزی کن مرا در دنیا علمی که نفع رسان باشد و اطمینان خاطری که با خشنکی
و دروغ باشد احتراز است از حال اهل مذاهب باطله که دعوی یقین میکنند و مع هذا
یقین ندارند زیرا که باطل همیشه مضطربست در ذهن صاحبش و روزی کن مرا
نگاهداری خود از عبادت طاغوت و نیکوکاری و پرهیزکاری از معاصی مثل نا
و سرفه و بیمی از عذاب تو و اضطرابی از ترس تو که آن اضطراب سازد مرا نزدیکی
بنسبت بتو و دور کند آن اضطراب مرا از تو احتراز است از اضطرابی که نزدیک
کند از جهتی و دور کند از جهتی دیگر چنانچه کار بعضی عابدان بجایی میرسد که خود را
صاحب تقصیر نمیشمرند و خودپسندی میکنند و دوست مرا دشمن مدار مرا احتراز است

از دوستی

از دوستی از جهتی و دشمنی از جهتی دیگر و کارسازی کن مرا بتوفیق و خذلان مکن مرا ترک احتراز است از
از توفیق از جهتی و خذلان از جهتی دیگر و بده مرا از جمله جمیع اقسام خیر دنیا و آخرت
آنچه را که دانستم که خیر است از جمله آن خیر و آنچه را که ندانستم که خیر است و پناه ده مرا
از بد کل اقسام آن بهمگی افراد آن خواه آنچه دانستم بدی آن را و خواه آنچه ندانستم
نوزدهم اصل قُلتُ لِاَبی عَبدِ اللهِ ع اَلا تَخُصُّنی بِدُعاءٍ قالَ بَلی قُل یا وا
جِدُ یا ماجِدُ یا اَحَدُ یا صَمَدُ یا مَن لَم یَلِد وَلَم یُولَد وَلَم یَکُن لَهُ
کُفُواً اَحَدٌ یا عَزیزُ یا کَریمُ یا حَنّانُ یا سامِعَ الدَّعَواتِ یا اَجوَدَ
مَن سُئِلَ وَیا خَیرَ مَن اَعطی یا اَللهُ یا اَللهُ یا اَللهُ قُلتَ وَلَقَد
نادانا نُوحٌ فَلَنِعمَ المُجیبُونَ ترجمه گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا
ممتاز و سرافراز نمیکنی مرا بدعای که تعلیم کنی مرا تا در حاجتهای خود آن را گویم گفت
که بلی ممتاز کنیم بگو که ای یابنده آنچه اراده کند ای بزرگ منشی ای بی جفت ای قرین
ای مقصود در هر حاجت اهل حاجت ای آنکه نزاییده و زاده نشد و نبود او را هرگز
همتا ای بی نیاز ای بخشنده ای بغایت مهربان با مؤمنان ای شنوای دعاها ای بخشنده
ترکسی که طلب کرده شد از وی چیزی وای بهتر کسی که عطا داد ای مستحق عبادت معلوم
ای مستحق عبادت معلوم ای مستحق عبادت معلوم گفتی در سوره صافات که بتحقیق ندا
کرد ما را نوح پس هر آینه ما خوب اجابت کنندگان ندا و دعاییم اصل ثُمَّ قالَ
اَبُو عَبدِ اللهِ ع کانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یَقُولُ نِعمَ
لَنِعمَ المُجیبُ اَنتَ وَنِعمَ المَسؤُولُ اَسئَلُکَ بِنُورِ وَجهِکَ وَاَسئَلُکَ
بِعِزَّتِکَ وَقُدرَتِکَ وَجَبَرُوتِکَ وَاَسئَلُکَ بِمَلَکُوتِکَ وَدِرعِکَ

الحصنة وبجمعك وارکانك کلها وبحق محمد وبحق الاوصياء بعد محمد
ان تصلی علی محمد واله وان تفعل بی کذا و کذا الخ مقصود در
اینجا اینست که متصل بفقرات سابقه اسئلک بنور وجهک تا آخر مینوان گفت واگر کسی در میان
آن واین کوید آنچه که رسول صلعم میکفت بهتر است نعم بفتح نون وفتح عین منقطه حرف تصدیق
است لنعم بفتح لام وکسر نون وسکون عین وفتح میم بلام تاکید وفعل مدح است وجهک عبارت
از امامی است که الله تعالی تعیین کرده چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق ونور او وهدایت
او وعلم او ومقصود بودن اوست بیان در علک الحصنة وجمعک شد در شرح حدیث سیزدهم
باب چهل وهشتم وبیان ارکانک شد در شرح حدیث دوم باب سابق یعنی بعد از ان کفت
امام جعفر صادق علیه السلم که عادت رسول الله صلعم این بود که میکفت بعد از خواندن آیت
صافات یا بعد از فقرات سابقه که آری هر آینه خوب مجیبی تو وخوب طلب کرده شده
برای حاجات طلب میکنیم از تو بوسیله نیکی تو وتوانائی تو وتکبر تو وطلب میکنیم از تو بوسیله
تمامت پادشاهی تو ودوازده نور که متکلم است وبوسیله ذات هم اوردن تو جمیع اسماء حسنی را
وبوسیله ارکان دوازده گانه اسماء تو همه آنها وبوسیله حق محمد وبوسیله حق اوصیا که بعد از
محمد اند این را که درود کنی بر محمد وال محمد واین را که کنی با من چنین وچنین یا بمعنی که حاجات
خود را اینجا عرض میباید کرد هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم علمنی دعاءً
ادعو به فقال نعم قل یا من ارجوه لکل خیر ویا من امن سخطه عند
کل عثرة ویا من یعطی بالقلیل الکثیر یا من اعطی من سأله تحننا منه
ورحمة یا من اعطی من لم یسأله ولم یعرفه صل علی محمد وال محمد
واعطنی بمسألتی من جمیع خیر الدنیا وجمیع خیر الاخرة فانه غیر منقوص

ما اعطیتنی

ما اعطیتنی وزدنی من سعة فضلك یا کریم یعنی انحنی برحم ومراد
اینجا کرم است من در من جمیع برای تبعیض است وتوضیح این شد در شرح حدیث
هجدهم ما اعطیتنی عبارت از صلواة بر محمد وآل محمد است یعنی معرفت حق ایشان
ووسیله دعای خود کردن ایشان من در من سعة بیانیه است که در تمیز میباشد
مثل غر من قائل من سعة تمیز از نسبت در زدنی است اگرچه مجرور شده بحرف جر
کفتم امام جعفر صادق ع را که تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم بان برای حاجتها
خود پس کفت که آری تعلیم میکنم بکو که ای آنکه تعلیم میکنم امید میدارم او را
برای هر خیر دنیا وآخرت وای آنکه ایمن میباشم از غضب او نزد هر لغزش از من
یعنی اینکه میدانم که در خطا ونسیان غضب بر من نمیکند وای آنکه عطا میکند
بسبب عبادت کم ثواب بسیار را ای آنکه داد هر که طلب کرد از او از کرمی که از او
ورحمتی ای آنکه داد کسی را که طلب نکرد از او ونشناخت او را باین صفت که قاضی
الحاجات اوست درود کن بر محمد وآل محمد وبده مرا بوسیله طلب من از جمله جمیع
خیر دنیا وجمیع خیر آخرت چه بدرستی که شان اینست که کم نخورده شده است آنچه
دادی مرا از وسیله اجابت دعا وزیاده کن مرا باعتبار وسعت فضل تو ای کریم
منتم ۴۲ رفعه الی ابی جعفر علیه السلم انه علم اخاه عبد الله بن
علی هذا الدعاء اللهم ارفع ظنی صاعدا ولا تطمع فی عدو ا
ولا حاسدا واحفظنی قائما وقاعدا ویقظانا وراقدا اللهم
اغفر لی وارحمنی واهدنی سبیلك الاقوم وقنی حر جهنم وحطط
عنی المغرم والمأثم واجعلنی من خیار العالم الخ المغرم بضم میم وسکون غین

بانقط و فتح را بنقط آنچه لازم باشد ادای آن از حقوق الناس و مانند آن یعنی راوی بابا بر
سند حدیث را تا امام محمد باقر ع که او تعلیم کرد برادر خود عبد الله بن علی بن الحسین را
این دعا که خدایا بالا بر امید مرا بفضل رحمت تو بر حالی که باسمان رسد با تبعی که امید مرا
رد مکن و بقطع مینداز در پس دشمنی را و نه رشک خوری را با تبعیتی که مرا ضعیف مکن و نگاه دار
مرا خواه بر حالی که ایستاده باشم و خواه نشسته و خواه بیدار و خواه در خواب خدایا
بیامرز مرا و رحم کن مرا و راهنمای کن مرا براه تو که مستقیم ترست و نگاه دار مرا از گرمی
جهنم و فرو گذار از من غرامت را و گناه را و بگردان مرا از جمله خوبان عالم
سمعت ابا عبد الله ع يقول ارحمني مما لا طاقة به ولا صبر لى عليه
شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت در دعا که رحم کن مرا و دور کردن از آنچه
تاب نیست مرا آن و صبر نیست مرا بان مراد خوابست چنانچه ظاهر میشود در کتاب الجهاد
در باب كراهة التعرض لما لا يطيق حديث دوم عن محمد بن مسلم قال قلت
له علمني دعاء فقال فاين انت عن دعاء الالحاح قال قلت وما دعاء
الالحاح فقال اللهم رب السموات السبع وما بينهن ورب العرش العظيم
ورب جبرئيل وميكائيل ورب القرآن العظيم ورب محمد خاتم النبيين
انى اسألك بالذي تقوم به السماء وبه تقوم الارض وبه تفرق بين
الجمع وبه تجمع بين المتفرق وبه ترزق الاحياء وبه احصيت عدد
الرمال ووزن الجبال وكيل البحور ثم تصلي على محمد وآل محمد
ثم تسأله حاجتك والحّ في الطلب شرح روایت است از محمد بن مسلم که از رواة
امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع گفت که گفتم امام ع را که تعلیم کن مرا دعای پس گفت که پس

کجای تو که دوری از دعای الحاح راوی گفت که گفتم که چیست دعای الحاح پس گفت امام
که خدایا ای صاحب کل اختیار آسمانها هفتگانه و آنچه در میان آنهاست از ملائکه
و صاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ که قرآن و مانند آنست و صاحب کل اختیار جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و صاحب کل اختیار قرآن بزرگ و صاحب کل اختیار محمد که پیغمبر آخر الزمانست
بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق آنکه باو بپا میایستد آسمان و باو بپا میایستد زمین
و باو تفرق میکنی میان جماعتی که تفرقه آنرا خواهی و باو جمع میکنی میان متفرقی
که جمع آنرا خواهی و باو روزی میدهی زندگانرا و باو شمردی عدد ریگها را و سنگینی کوهها
و پیمانه دریاها را با تبعی که باو افزودی آنها را بعد از آن درود میکنی بر محمد و آل محمد
اشارتست بآنکه آنها که مذکور شد همه بطفیل امام رحمتست که محمد و آل محمد باشد
و اگر یکی از ایشان نباشد عالم باین نظام نمیماند و اگر ایشان مخلوق نمیشدند هرگز
بیابان مخلوق نمیشد و نه چیزی دیگر پس آنچه عبارت از ایشانست بعد از آن
طلب میکنی از الله تعالی حاجت خود را و الحاح کن در طلب حاجت و طریق الحاح مذکور شد
در حدیث یازدهم این باب حديث چهارم عن ابي عبد الله عليه السلام
انه كان يقول اللهم املأ قلبي حبا لك وخشية منك وتصديقا
وايمانا بك وفرقا منك وشوقا اليك يا ذا الجلال والاكرام اللهم حبب
الي لقاءك واجعل لي في لقائك خير الرحمة والبركة والحقني
بالصالحين ولا تؤخرني مع الاشرار والحقني بصالح من مضى واجعلني
مع صالح من بقي وخذ بي سبيل الصالحين واعني على نفسي بما تعين به
الصالحين على انفسهم ولا تردني في شر استنقذتني منه يا رب العالمين

اسألك ايمانا لا اجل له دون لقائك تحييني وتميتني وتبعثني عليه اذا بعثتني

وَاَبْرِئْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالشَّكِّ فِي دِينِكَ يعني روايت است از امام جعفر صادق
عليه السلم كه او ميگفت در دعاى سحر كه خدايا پر كن دل مرا از دوستى من ترا و ترس من از تو و كرويدن
بربوبيت تو و ايمان بتو كه عبارت از جميع فرايض است و اضطراب از ترس تو و كمال ميل بسوى تو
اى صاحب بزرگى و گرامى داشتن مؤمنان خدايا محبوب كن بسوى من ملاقات ترا كه عبارت
از مرگ است و بگردان براى من در ملاقات تو بهترين رحمت و بركت را و الحاق كن مرا بصالحان
و واپس مدار مرا بايشان و الحاق كن مراد رفت مرگ بصالحى جمعى كه رفتند از دنيا و بگردان
مراد در دنيا با صالح جمعى كه باقى ماندند در دنيا و سكون فرما مراد در راه صالحان و مدد كن مرا
بر نفس من كه مى لغزد هواى آن كنم بانچه مدد ميكنى بآن صالحانرا بر نفسهاى ايشان و ميگردان مرا
در بدى كه خلاص دادى مرا از آن مثل انكه بر روى ظن شود بعد از اعتراف بوجود امام مفترض
الطاعة در هر زمان و اين اشارتست بايت آل عمران رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ
هَدَيْتَنَا اى صاحب كل اختيار عالميان طلب ميكنم از تو ايمانى را كه انقضا نباشد براى
آن پيش از ملاقات با تو بيان انكه زنده دارى مرا و بميرانى مرا بران ايمان و بر انگيزانى
مرا با آن ايمان چون بر انگيختى مرا از قبر و برى كن دل مرا از فعلى كه در آن نمودن بمردمان
باشد و از قولى كه در آن شنوانيدن بمردمان باشد با نحوى كه اخلاص در آن فعل و قول نباشد
و از اضطراب خاطر كه صد يقين بثواب اجر است در عبادت تو ال اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي
نُصْرَةً فِي دِينِكَ وَقُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ وَفَهْمًا فِي خَلْقِكَ وَكِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ
وَبَيِّضْ وَجْهِي بِنُورِكَ وَاجْعَلْ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ وَتَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ
عَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ رَسُولِكَ ع خدايا بده مرا مدد كردنى در دين تو كه اسلام است
مراد مدد متكلم است يا مراد مدد مخاطبست و بر هر تقدير اشارتست بايت سورة محمد ان تنصروا الله

ينصركم ويثبت اقدامكم و بده مرا قوت عزمى و نشاطى در عبادت تو و فهمى كه در تدبير تو
با نحوى كه راضى باشم بقضا و قدر تو در تمكين ظالمان در ازمنه متطاوله و دوام كه ضرر
مؤمنان در آنست و بده مرا دو نصيب از رحمت تو و روشن كن روى مرا بروشنى تو
اشارتست بايت سورة حديد اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل
لكم نورا تمشون به و گذشت در كتاب الحجة در حديث سوم باب سيزدهم كه باب ان
الائمة عليهم السلم نور الله عزوجل است كه يعنى اماما و تمشون به و بگردان شوق در ثواب
كه نزد تست و بستان مرا از دنيا در راه رضاى تو بر طريقت تو و طريقت رسول تو
كه ولايت امام عالم بجميع احكام است اصل اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ
وَالْهَرَمِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالْعِزَّةِ وَالْفَتْرَةِ وَ
الْمَسْكَنَةِ وَاَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ
دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَمِنْ صَلٰوةٍ لَا تَنْفَعُ وَاُعِيذُ بِكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَذُرِّيَّتِي
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ع الكسل بفتح كاف و فتح سين بى نقطه مصدر باب علم كاهلى
در رفتار بسبب بسيارى پيرى و مانند آن و كاهلى در جهاد و مانند آن و هر دو اينجا مناسب
است الهرم بفتح ها و فتح را بى نقطه مصدر باب علم بغايت پير شدن و بفتح زا با نقطه
مصدر باب علم كاهلى در جهاد و مانند آن و هر دو اينجا مناسبست العزة بكسر عين با نقطه
و تشديد را بى نقطه جرات بسبب غفلت و مراد اينجا خود پسنديست و در بعضى نسخ بفتح
فا و سكون تا دو نقطه در بالا و را بى نقطه است يعنى فاصله ميان دو چيز مثل انكه
كسى مدتى ترك عبادتى كند يعنى خدايا بدرستى كه من پناه ميگيرم بتو از سستى در رفتار
و از منتهاى پيرى و از ترسناك شدن و از خود دارى آزادى حق و از غافل بودن از حق

وار تنگی دل و از خودپسندی و از شکستگی در معاش و پناه بسکرم بتوای صاحب کمال متیار من از
نفسی که سیر نشود بسبب کمال حرص دنیا و از دلی که زاری نکند در عبادت و از دعای
که مستجاب نشود بسبب عدم توجه و از نمازی که فایده نرساند بسبب عدم استجماع شروط
و پناه میدهم بتو خودم را و اهل بیت خود و اولاد خود را از شر شیطان ملعون
اصل اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا یُجِیرُنِی مِنْكَ اَحَدٌ وَلَا اَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحَدًا
فَلَا تَخْذُلْنِی وَلَا تَرُدَّنِی فِی هَلَکَةٍ وَلَا تَرُدَّنِی بِعَذَابٍ اَسْئَلُكَ الثَّبَاتَ
عَلٰی دِینِكَ وَالتَّصْدِیقَ بِکِتَابِكَ وَاتِّبَاعَ رَسُولِكَ اَللّٰهُمَّ اذْکُرْنِی
بِرَحْمَتِكَ وَلَا تَذْکُرْنِی بِخَطِیئَتِی وَزِدْنِی مِنْ فَضْلِكَ اِنِّی اِلَیْكَ رَاغِبٌ
شرح لا یجیرنی تا ملتحدا اشارتست باین سوره جن قل لن یجیرنی من الله احد و لن
اجد من دونه ملتحدا و در ایت بعد از آن چنین است الا بلاغا من الله و رسالاته
و ترک ذکر این اشارتست باینکه استثنا منقطع است بیان اینکه ملتحد امستثنی منه
است و بلاغ عبارت از قران است باعتبار اینکه آنچه دران مذکور است کافیست در
کار دین و مراد برسالاته تحدیثهای ملایکه و روح است در شب قدر و مانند آن برای استنباط
امام احکام حوادث را از قران پس اگر مراد بمن دونک من دون وحی تست و منک
است استثنا متصل است فلا تخذلنی و لا تردنی فی هلکة از قبیل ایت سوره آل عمران است
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و ناظر است به و لا اجد من دونک ملتحدا و لا تردنی
بعذاب ناظر است به لا یجیرنی منک احد اسالک تا آخر استیناف بیانی فلا تخذلنی و لا تردنی
فی هلکة است فضلک عبارت از لحوق بائمه هدی بمعرفت حق ایشانست که مذکور است در سوره
جمعه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی خدایا بدرستی که شان اینست که پناه نمیدهد مرا از عذاب تو هیچیک

و یمنبایم بی انزال تو وحی را یا ملایکه و روح را ستندی در حکم آنچه اختلاف میکا بره دران رود
پس بی توفیق مکن مرا و برمگردان مرا از این اعتقاد در هلاکت که اعتقاد وجدان ستندی
دیگر است چنانچه بیروان ظن دارند و برمگردان مرا بعذابی که هیچیک پناه نمیدهد مرا از آن
و لازم هلکه است بیان این آنکه طلب میکنم از تو باقی ماندن بر دین تو و گرویدن بقرآن
تو و تابع شدن رسول ترا خدایا یاد بود کن مرا در دنیا برحمت تو که پیروی امام حق است
و یاد مکن مرا بگناه من که باعث نقصان پیروی امام حق باشد و زیاده بمن از فضل تو بدرستی
که بسوی تو ویس صاحب توجهم اصل اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ ثَوَابَ مَنْطِقِی وَثَوَابَ
مَجْلِسِی رِضَاكَ عَنِّی وَاجْعَلْ عَمَلِی وَدُعَائِی خَالِصًا وَاجْعَلْ ثَوَابِیَ الْجَنَّةَ
بِرَحْمَتِكَ وَاجْمَعْ لِی جَمِیعَ مَا سَئَلْتُكَ وَزِدْنِی مِنْ فَضْلِكَ اِنِّی اِلَیْكَ رَاغِبٌ
شرح خدایا بگردان ثواب گفتگوی مرا و ثواب نشستن مرا برای دعا راضی بودن تو از من و بگردان
عبادت مرا و دعای مرا بیغش برای تو و بگردان ثواب مرا بهشت بوسیله رحمت تو که امام
حقست و جمع کن برای من جمیع آنچه را که طلب کردم از تو و زیاده ده مرا از فضل تو بدرستی که
من بسوی تو ویس صاحب توجهم اصل اَللّٰهُمَّ غَارَتِ النُّجُومُ وَنَامَتِ الْعُیُونُ
وَاَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لَا یُوَارِی مِنْكَ لَیْلٌ سَاجٍ وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ اَبْرَاجٍ وَلَا اَرْضٌ
ذَاتُ مِهَادٍ وَلَا بَحْرٌ لُجِّیٌّ وَلَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ تُدْلِجُ الرَّحْمَةَ عَلٰی
مَنْ تَشَاءُ مِنْ خَلْقِكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ شرح تدلج بصیغه
مضارع مخاطب باب افتعالست و دال دوم منقلب از تا است الادلاج بتشدید دال مکسوره
سیر در اول شب یا از باب افعالست الادلاج بتخفیف دال ساکنه سیر در تمام شب الرحمة منصوبست
بر مفعول له و مفعول له گاه معرفه میباشد مثل حذر الموت و باقی ظاهر است از شرح حدیث.

دوازدهم باب چهل و نهم اصل اَشْهَدُ بِمَا شَهِدْتَ بِهِ عَلٰى نَفْسِكَ وَشَهِدَتْ مَلٰئِكَتُكَ
وَاُولُوا الْعِلْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ عَلٰى مَا شَهِدْتَ
عَلٰى نَفْسِكَ وَشَهِدَتْ مَلٰئِكَتُكَ وَاُولُوا الْعِلْمِ فَاكْتُبْ شَهَادَتِي مَكَانَ
شَهَادَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ اَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
اَنْ تَفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ شرح با در بما شهدت برای ملابست است و ما موصوله
عبارت از نهج شهادت که عنوان تروج حقیت و اشارت است بایت سوره ال عمران
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکه واولوا العلم تا لفظ علی در علی ما شهدت نهجیه است
و ما مصدریه است و علی در علی نفسک هر دو جا صله شهدت است السلام بفتح سین بی نقطه
آنچه از جانب آن ضرری نباشد و اگر ضرری بوسیله آن بکسی رسد از مخالفت آن
باشد مثل عدالت و مثل عهد الهی چنانچه می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب التسلیم
که افشوا السلام فان سلام الله لا ینال الظالمین و چون محمول شود بر شخص مراد
اینست که صاحب اقوی مراتب عدالتست و چون محمول شود بر فعلی مراد اینست
که مشتملست بر عدالت و اول مراد است در اول و ثانی مراد است در ثانی کواهی
میدهم که کواهی دادی بان نهج بر خودت و کواهی دادند فرشتگان تو و صاحبان علم
نسبت بتحقیق عبادت مگر تو تو بی شریکی عاجز کننده مصالح و هر که کواهی نداد بنهج کواهی
تو بر خودت و کواهی فرشتگان تو و صاحبان علم با نحوی که کواهی نداد اصلا یا
با کواهی داد اما بنهج نفاق پس بنویس کواهی مرا بجای کواهی او و خدایا توی و پس
صاحب اقوای مراتب عدالت و از تست و پس عدالت با نحوی که احکام حلال و حرام
نمیشود مگر بوحی تو با نبیا طلب میکنم از تو ای صاحب عظمت و کرامی داشتن آیات خود

کواهی دادم

که ایشه هری انرا که رهایی دهی مرا از آتش جهنم که برای منکران آیات تست سیم و نهم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ اِنَّ اَبَا ذَرٍّ اَتٰى رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَمَعَهُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَةِ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ وَقَدِ
اسْتَخْلَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ ص فَلَمَّا رَآهُمَا انْصَرَفَ عَنْهُمَا وَلَمْ يَقْطَعْ
كَلَامَهُمَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ هٰذَا اَبُو ذَرٍّ قَدْ مَرَّ بِنَا وَلَمْ يُسَلِّمْ
عَلَيْنَا اَمَا لَوْ سَلَّمَ لَرَدَدْنَا عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ لَهُ دُعَاءً يَدْعُو
بِهِ مَعْرُوفًا عِنْدَ اَهْلِ السَّمَاءِ فَاسْأَلْهُ عَنْهُ اِذَا عَرَجْتُ اِلَى السَّمَاءِ
شرح دحیه بکسر و فتح دال بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین ابن خلیفه
فروه بن فضاله بن زید بن امری القیس بن الطرح الکلبی بفتح کاف و سکون لام
و باء یک نقطه از جانب رسول صلعم میرفته نزد پادشاهان برای پیغام و لهذا جبرئیل ع
کاهی بصورت او می آمده برای رعایت ادب رسول علیه السلام جمله و قد استخلاه راجع بدحیه
ضمیر مستتر در راهما راجع بابوذر است و ضمیر بارز راجع برسول و جبرئیلست یعنی
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که بدرستی که ابو ذر غفاری آمد نزد رسول الله ص
بر حالی که با او بود جبرئیل ع در صورت دحیه کلبی بر حالی که در خلوت خوانده بود
او را رسول الله ص پس چون ابو ذر دید ایشان را و گردان شد از ایشان و نبرید
سخن ایشانرا پس گفت جبرئیل علیه السلم که ای محمد این ابو ذر است بتحقیق گذشت بما
و سلام نکرد بر ما آگاه باش اگر سلام میکرد بر ما هر آینه جواب سلام او میگفتیم
و بنفع او را دعائی میبود که بدرستی که او را دعائیست که دعا میکند بان مشهور است
نزد ملائکه که در آسمانند پس سوال کن او را از آن دعا که کدامست چون بالا روم بسوی آسمان

فَلَمَّا جَبْرَئِیلُ علیه السّلم جاءَ ابو ذرٍّ اِلَی النَّبِیِّ ص فقالَ له رسولُ اللهِ ص
ما مَنَعَکَ یا اَبا ذَرٍّ اَنْ تَکُونَ سَلَّمْتَ عَلَیْنا حِینَ مَرَرْتَ بِنا
فَقالَ ظَنَنْتُ یا رَسُولَ اللهِ اَنَّ الَّذِی کانَ مَعَکَ دِحْیَةُ الْکَلْبِیُّ
قَدِ اسْتَخْلَیْتَهُ لِبَعْضِ شَأْنِکَ فَقالَ ذاکَ جَبْرَئِیلُ ع یا اَبا ذَرٍّ
قَدْ قالَ اَما لَوْ سَلَّمَ عَلَیْنا لَرَدَدْنا عَلَیْهِ فَلَمّا عَلِمَ ابو ذَرٍّ اَنَّهُ
کانَ جَبْرَئِیلُ ع دَخَلَهُ مِنَ النَّدامَةِ حَیْثُ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیْهِ ما
شاءَ اللهُ شرح پس چون بالا رفت جبرئیل علیه السلم آمد ابوذر بسوی نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت اورا رسول الله ص که چه مانع شد ترا ای ابوذر از اینکه سلام میکردی بر ما وقتی
که گذشتی بما پس ابوذر گفت که گمان کردم ای رسول الله آنکه بود با تو دحیه کلبی است بتحقیق
بخلوت خواندی او را برای بعضی از راز تو مثل بعاملی که بپادشاهی از پادشاهان روی
زمین کو بد پس رسول علیه السلم که او جبرئیل علیه السلم بود ای ابوذر و بتحقیق گفت که آگاه
باش اگر ابوذر سلام میکرد بر ما هر آینه جواب سلام او میدادیم پس چون دانست
ابوذر اینرا که او بود جبرئیل ع داخل او شد از پشیمانی از راه آنکه سلام نکرد بر او آنچه
خواست الله تعالی یعنی که بغایت پشیمان شد اصل فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ما هذَا الدُّعاءُ الَّذِی تَدْعُو بِهِ فَقَدْ اَخْبَرَنِی
جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّ لَکَ دُعاءً تَدْعُو بِهِ مَعْرُوفاً فِی السَّماءِ فَقالَ
نَعَمْ یا رَسُولَ اللهِ اَقُولُ اللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ الْاَمْنَ وَالْاِیمانَ بِکَ
وَالتَّصْدِیقَ بِنَبِیِّکَ وَالْعافِیَةَ مِنْ جَمِیعِ الْبَلاءِ وَالشُّکْرَ عَلَی
الْعافِیَةِ وَالْغِنی عَنْ شِرارِ النّاسِ شرح پس گفت ابوذر رسول را ص که حست

این دعا

این دعا که دعا میکنی بآن بیان اینکه بتحقیق خبر داد مرا جبرئیل ع که ترا دعائیست که دعا میکنی
بآن مشهور است در آسمان پس ابوذر گفت که آری دعای دارم ای رسول الله میگویم
که خدایا طلب میکنم از تو ایمن بودن از شر شیطان را و گرویدن بربوبیت ترا و راستگو
داشتن پیغمبر ترا و خلاص از جمیع بلا را و توفیق شکر بر آن خلاص را و بی نیازی از بدان
مردمان را بیت ششم اصل عَنْ اَبِی حَمْزَةَ قالَ اَخَذْتُ هذَا الدُّعاءَ مِنْ
اَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ قالَ وَکانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
یُسَمِّیهِ الْجامِعَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللهِ
وَبِجَمِیعِ رُسُلِهِ وَبِجَمِیعِ ما اَنْزَلَ بِهِ عَلی جَمِیعِ الرُّسُلِ وَاَنَّ وَعْدَ اللهِ
حَقٌّ وَلِقاءَهُ حَقٌّ وَصَدَقَ اللهُ وَبَلَّغَ الْمُرْسَلُونَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ
الْعالَمِینَ شرح باء در ما انزل به موصوله است و عبارت از نهی از اختلاف از روی
در سبیل است و جمیع آن عبارت از نهی از اختلاف از روی ظن در اصول دین و نهی از آن
در اصول فقه و نهی از آن در فروع فقه است انزل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر
مستتر راجع بالله تعالی است و مفعول انزل محذوف است برای عموم بتقدیر انزل با دریه
برای سببیت است و ضمیر راجع بما موصوله است و این فقره اشارتست بامثال قول الله
تعالی و مفعول در سوره نساء و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله تعالی تا قول او که
فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
و یسلموا تسلیما وعد الله اشارتست بوعده جمع خلایق در قیامت چنانکه در سوره آل عمران
که ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد لقاءه عبارت از حساب

اعمال خلایق است در قیامت

شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت که فرا گرفتم این دعا را از امام محمد باقر علیه السلم ابو حمزه
گفت که امام محمد باقر علیه السلم میفرمایند آن دعا را جمع کننده آداب وانواع دعا ابتدا
میکنم بنام الله که تدبیر کننده کل عالمست مهربان بمؤمنانست گواهی میدهم که نیست مستحق
عبادتی مگر الله تنهایی او شریکی در استحقاق عبادت نیست او را و گواهی میدهم که محمد
نبی اوست و رسول اوست گرویدم بالله و بجمیع رسولان او و بجمیع آنچه فرو داورده
الله تعالی احکام حلال و حرام را برای آن بر جمیع رسولان از آدم تا خاتم و گرویدم
بانکه وعده الله تعالی حقست و ملاقات خلایق با الله تعالی لحساب اعمال انسان حقست
و راست گفت الله تعالی و رسانیدند گفته او را رسولان و سپاس الله راست که صاحب
کل اختیار هر کس و هر خیرست اصل وَسُبْحَانَ اللّٰهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللّٰهَ شَيْءٌ
وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ
يُحْمَدَ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ
أَنْ يُهَلَّلَ اللّٰهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللّٰهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ يُكَبَّرَ شرح
و تسبیح میکنم الله را چندانکه تسبیح کرد الله را چیزی و چنانچه دوست میدارد الله تسبیح کرده شود
و حمد میکنم الله را چندانکه حمد کرد الله را چیزی و چنانچه دوست میدارد الله که حمد کرده شود
و تهلیل میکنم الله را چندانکه تهلیل کرد الله را چیزی و چنانچه دوست میدارد الله که تهلیل کرده
شود و تکبیر میکنم الله را چندانکه تکبیر کرد او را چیزی و چنانچه دوست میدارد الله که تکبیر کرده
شود اصل اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَفَاتِيحَ الْخَيْرِ وَخَوَاتِيمَهُ وَسَوَابِغَهُ
وَفَوَائِدَهُ وَبَرَكَاتِهِ وَمَا بَلَغَ عِلْمَهُ عِلْمِي وَمَا قَصُرَ عَنْ إِحْصَائِهِ حِفْظِي اَللّٰهُمَّ
اِنْهَجْ لِي أَسْبَابَ مَعْرِفَتِهِ وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَهُ وَغَشِّنِي بَرَكَاتِ رَحْمَتِكَ وَمُنَّ عَلَيَّ

انعمك

بِعِصْمَةٍ عَنِ الْإِزَالَةِ عَنْ دِينِكَ وَطَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الشَّكِّ وَلَا تَشْغَلْ قَلْبِي بِحِفْظِ
دُنْيَايَ وَعَاجِلِ مَعَاشِي عَنْ آجِلِ ثَوَابِ آخِرَتِي وَاشْغَلْ قَلْبِي بِحِفْظِ
مَا لَا تَقْبَلُ مِنِّي جَهْلَهُ وَذَلِّلْ لِكُلِّ خَيْرٍ لِسَانِي وَطَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ
وَلَا تُجْرِهِ فِي مَفَاصِلِي وَاجْعَلْ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ شرح المفاتیح جمع مفتاح
کلیدها و مراد اینجا توفیقات الخیر بهتر و مراد اینجا جنس عمل صالحست الخواتیم جمع خاتم
بفتح تا و دو نقطه در بالای چیزی چند که بانها مهر کنند چیز را و مراد اینجا قبولهای الله
تعالی اعمال صالحه راست که بر و شنی که حاجت باعاده انها نباشد السوابغ بسین بی نقطه
و با یکنقطه و غین با نقطه جمع سابغه فراخها و مراد اینجا انواع بهتر از جمله عمل صالحست
الفواید جمع فایده نفعی که صریح باشد در ترتب بر چیزی البرکات جمع برکه نفعی که غیر
صریح باشد در ترتب بر چیزی ما در و ما بلغ موصوله است و عبارت از خیرست علمه بنصبست
رسیدن علم کسی بعلم چیزی عبارت از ترقی علم انکس است تا حصول علم بان چیز برای
انکس انهج بنون و جیم بصیغه امر باب افعال یا باب منع است الانهاج والنهج
واضح ساختن چیزی ضمیر معرفته و ضمیر ابوابه راجع بما قصرست رحمتک عبارت
از امام زمانست لا تشغل بصیغه نهی باب منع است و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی
اعراض است و لا تجره بجیم و را بی نقطه بصیغه نهی معتل اللام باب افعال تعرض است
بر جمعی که خیال میکنند که ریا ندارند و حال آنکه در جمیع بندهای بدن ایشان جاری
و مستحکم شده یعنی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو کلیدهای بهتر را و عاقبتهای
آنرا و فراخیهای آنرا و فایدهای آنرا و برکتهای آنرا و آنچه را از جمله بهتر که رسید علم
من بعلم آن چیز و آنچه را از جمله بهتر که کوتاهی کرد از شمردن آن حفظ من مراد طلب پیدا ساختن

عمل صالحی است که فراموش شده بسبب آن بجانمی آید یا مراد طلب تعلیم عمل صالحی است که مجهول
مانده و برای آن بجانمی آید خدایا واضح ساز برای من شناخت آنرا و بگشا برای من درهای
آنرا و محیط کن بر من برکتهای رحمت ترا و انعام کن بر من نگاه داشتن تو مرا از کینها و زیدن
شیاطین مرا از دین تو و پاک کن دل مرا از اضطراب در دین و مشغول مکن دل مرا
بدنیای من و حاضر معاش من بروشی که اعراض کند از آینده ثواب آخرت من و مشغول
دل بهتر زبان مرا و پاک کن دل مرا از خودنمای و ویران مکن خودنمایی را در هر خدمتی
و بگردان عمل مرا خالص برای تو که از شایبه ریا مبرا باشد اصل اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ وَاَنْوَاعِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا ظَاهِرِهَا وَبَاطِنِهَا وَغَفَلَا
تِهَا وَجَمِيعِ مَا يُرِيدُنِي بِهِ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ وَمَا يُرِيدُنِي بِهِ السُّلْطَانُ
الْعَنِيدُ مِمَّا اَحَطْتَ بِعِلْمِهِ وَاَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى صَرْفِهِ عَنِّي شرح
الغفلات بفتح غین با نقط و فتح فا جمع غفل بفتح غین و فتح فا که باعث غفلت بر خی شود
مثل مال دنیا و وسعت عیش و شهوت و مانند اینها از داعیهای که مردمان را بضلالت میخوانند و بضم
غین و سکون فا جمع غفل بضم غین و سکون فا شعری که قایل آن معلوم نباشد و هر دو اینجا
نامناسبت و بنا بر دوم مراد حکم از روی ظن است یعنی خدایا بزرگی که من پناه میبرم بتو از عملی
که به شر باشد و از اقسام زشتها همه اینها خواه ظاهر اینها مثل ائمه ضلالت و خواه پنهان اینها
مثل تابعان ائمه ضلالت و از داعیهای ایشان و از جمیع داعی که اراده میکند مرا بآن دام یاد شیطان
مکر حق دانسته از جمله اینکه احاطه کردی بعلم آن و تو توانای بر برگرداندن آن جمیع
از من اصل اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنْ طَوَارِقِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَزَوَابِعِهِمْ
وَبَوَائِقِهِمْ وَمَكَائِدِهِمْ وَمَشَاهِدِهِمْ الْفَسَقَةِ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَاَنْ اُسْتَزَلَّ

عن دینی

نَتَفْسَدَ عَلَيَّ آخِرَتِي وَاَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ مِنْهُمْ ضَرَرًا عَلَيَّ فِي مَعَاشِي اَوْ يَعْرِضَ
بَلَاءٌ يُصِيبُنِي مِنْهُمْ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى احْتِمَالِهِ فَلَا تَبْتَلِيَنِّي
يَا اِلٰهِي بِمُقَاسَاتِهِ فَيَمْنَعَنِي ذٰلِكَ عَنْ ذِكْرِكَ وَيَشْغَلَنِي عَنْ عِبَادَتِكَ
اَنْتَ الْعَاصِمُ الْمَانِعُ الدَّافِعُ الْوَاقِي مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ شرح
الطوارق بفتح طا بی نقط و کسر را بی نقط جمع طارق بکسر را بمعنی آینده بشب و مراد
اینجا کسی است که فاسق باشد و نیز دانکسی آید بنا بر تشبیه فاسق بغیر ذوی العقول الزوابع
بفتح زای با نقط و کسر بای یکنقطه و عین بی نقط جمع زوبعه بفتح زای و سکون واو
و فتح با گردبادها و مراد اینجا سرداران فاسقانست که کمتر از جای بجای حرکت میکنند
و باد غرور پیچاپیچ در سر دارند مانند گردبادها و بان مکر و تدبیر کار ضلالت میکنند
ضمیر زوابعهم راجع بطوارقست و ضمیر بوائقهم و مکایدهم راجع بمجموع طوارق
و زوابع است اگرچه اول ناظر است باول و دوم بدوم و میتواند بود که اینها نیز راجع
بطوارق باشد و حاصل هر دو یکیست البوائق بفتح بای یکنقطه و کسر یای دو نقطه و بعد یای
و قاف جمع بائقه بلاها المکاید بفتح میم و کسر یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه جمع
مکیده بفتح میم و کسر کاف و سکون یا مصدر میمی باب ضرب مکرها و حیلهها برای
بازی دادن المشاهد جمع مشهد جاهای حضور فاسقان و مانند ایشان استزل
بزای با نقط و تشدید لام بصیغه مضارع متکلم وحده از مضاعف باب استفعال
الاستزلال لغزیدن خود کردن بی باعث شدن دیگری اشاره ذلک در اول مصدر
اعوذ است یا اعاذه است که مدلول و مطلوب اعوذ است و هر دو یکیست منهم حال
از ضرر است مقدم بر آن شده اشاره ذلک در دوم ابتلا مذکور در ضمن فلا تبتلینی است

یعنی خدایا بزرگی که من پناه میبرم بتو از شر آیندگان نزد من که بی عقل باشند از جمله جن و انس و از شر دسیسهای ایشان و از شر بلاهای ایشان و از شر مکرهای ایشان و از شر اینکه من روم بجاهای حضور رفاسقان از جمله جن و انس و از شر اینکه بی آمدن ایشان نزد من و رفتن من نزد ایشان لغزیده شوم از دین خود پس ضایع شود بر من آخرت من و از شر اینکه باشد آن پناه گرفتن و پناه دادن باعث ضرری از فاسقان بر من در معاش من مثل غصب مال و مانند یا اینکه بهم رسد بلایی که بر خورد مرا از آن چیزی که توانای نباشد مرا بآن و صبر نباشد مرا بر تحمل آن مثل دشنام و مانند آن پس مبتلا نکن البته مرا ای معبود من بکشیدن آن بلا که مانع میشود مرا آن بلا از یاد تو و مشغول میکند و میگرداند مرا از عبادت تو توی نگاهدار و مانع و دافع و واقی از آنها همه آنها مخفی نماند که عاصم ناظر است بطوارق و مانع ناظر است بزوابع و دافع ناظر است بنزلال و واقی ناظر است بضرر و بلا اصل أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الرَّفَاهِيَةَ فِي مَعِيشَتِي مَا أَبْقَيْتَنِي مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَى طَاعَتِكَ وَأَبْلُغُ بِهَا رِضْوَانَكَ وَأَصِيرُ بِهَا إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ غَداً وَلَا تَرْزُقْنِي رِزْقاً يُطْغِينِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِفَقْرٍ أَشْقَى بِهِ مُضَيَّقاً عَلَيَّ أَعْطِنِي حَظّاً وَافِراً فِي آخِرَتِي وَمَعَاشاً وَاسِعاً هَنِيئاً مَرِيئاً فِي دُنْيَايَ وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ سِجْناً وَلَا تَجْعَلْ فِرَاقَهَا عَلَيَّ حُزْناً أَجِرْنِي مِنْ فِتْنَتِهَا وَاجْعَلْ عَمَلِي فِيهَا مَقْبُولاً وَسَعْيِي فِيهَا مَشْكُوراً اصل المعیشة بفتح میم و کسر عین بی نقطه زندگانی و آنچه بآن زندگانی کنند و اول با دوم مراد است در دوم یا معنی ما دام است معیشة منصوب و بدل از رفاهیة است علی تشدید یا و مفتوحه نایب مفعول فاعل مضیقا است المعاش بفتح میم

آنچه بآن زندگانی کنند و زندگانی و اول مراد است اینجا الهنی بفتح ها و کسر نون و سکون یا و همزه آنچه بی مشقت تصرف آید المری بفتح میم و کسر را بی نقطه و یا و همزه طعام گوارا که از نهاد ول آن ضرری بهم نرسد یعنی طلب میکنم از تو خدایا فراغت را در زندگانی چندانکه باقی داری مرا روزی را میطلبم که توانا شوم بآن بر طاعت تو و برسم بآن بر رضای تو و روم بآن بسوی بهشت که سرای زندگانی جاودانی است در فردای قیامت و روزی مکن مرا روزی که صاحب طغیان و تجاوز از حد و شرع کند مرا و مبتلا مکن مرا به نیازمندی که آزار کشم بآن بر حالی که تنگ گرفته شده بر من باشد و بده مرا نصیب زیاده در آخرت من و معاشی که بی مشقت بدست آید گوارا باشد در دنیای من و مگردان دنیا را بر من زندان از کثرت آلام و اسقام و مگردان مفارقت دنیا را بر من اندوه از کثرت فراغت و دلبستگی بدنیا پناه ده مرا به دور کردن از فتنه دنیا مرا و بگردان عمل مرا در دنیا مقبول و سعی مرا در دنیا یاد داشت داده شده اصل اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ بِمِثْلِهِ وَمَنْ كَادَنِي فِيهَا فَكِدْهُ وَاصْرِفْ عَنِّي هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ هَمَّهُ وَامْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِي فَإِنَّكَ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وَافْقَأْ عَنِّي عُيُونَ الْكَفَرَةِ الظَّلَمَةِ وَالطُّغَاةِ الْحَسَدَةِ ضمیر مثله راجع بمن است یا راجع بسوء است فرق میان کید و مکر اینست که اول ضرر رسانیدن مرکبست و دوم ضرر رسانیدن بعنوان بازی دادن است افقأ بفا و قاف و همزه بصیغه امر باب منع است الفقء بفتح فا و سکون قاف و همزه چشم کندن و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی دفع است خدایا و هر که اراده من کرد ببدی پس اراده کن او را بمثل خودش در قصد بد و هر که بدی صریح کرد

بامن در دنیا پس بری صرح کن با او و برگردان از من اندوه کسی را که اندوه ناک کرد
مرا و ضرر غیر صرح برسان بکسی که ضرر غیر صرح رساند بمن چو بدرستی که تو بهتر ضرر رسانند
کان غیر صرح و بکن و دفع کن از من چشمهای کافران که بیجا کنند کانند و طاغیان
را که رشک خوار اند اصل اللّهمّ وَأَنزِلْ عَلَيَّ مِنْكَ سَكِينَةً وَأَلْبِسْنِي
دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَاحْفَظْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي وَجَلِّلْنِي عَافِيَتَكَ النَّا
فِعَةَ وَصَدِّقْ قَوْلِي وَفِعَالِي وَبَارِكْ لِي فِي وُلْدِي وَأَهْلِي وَمَالِي
شرح درعک الحصینه بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب جهل و هشتم السّتر بکسر
سین بی‌نقطه پرده الفعال بفتح فا عمل خوب یعنی خدایا و فرود آور بر من از جانب
تو آرامی و بپوشان مرا زره تو که مستحکم است و نگاه دار مرا پرده تو که نگاه دارنده است
و مانند آنست و فرو گیران مرا عافیت تو که نفع رساننده است و راست آور سخن مرا مثل
گفتن لا اله الا اللّه بانیتی که محض زبان نباشد و راست آور عبادت مرا مثل نماز
بانیتی که باطل نباشد و برکت ده برای من در اولاد من و در اهل بیت من و در مال من
اصل اللّهمّ ما قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَغْفَلْتُ وَمَا تَعَمَّدْتُ
وَمَا تَوَانَيْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ فَاغْفِرْهُ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين
شرح ما همه جا موصوله است بقرینه فا الاغفال بغین بانقطه و فا مصدر باب افعال
ترک چیزی از روی غافل شدن یعنی خدایا آنچه پیش داشتم و پس بیبایست و آنچه
پس داشتم و پیش میبایست و آنچه ترک از روی غفلت کردم و آنچه دانسته کردم
از افعال و ترک قبیحه و آنچه کاهلی در آن کردم از افعال واجبه و آنچه آشکار کردم
از قبیح و آنچه پنهان کردم از قبیح پس بیامرز آنرا برای من ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان

کریم

بیست و ششم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَامْدُدْ لِي
فِي عُمُرِي وَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي
غَيْرِي شرح مضمون این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث دهم باب بیست و سوم
که باب الدعاء للرزق است بیست و هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ يَا مَنْ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اغْفِرْ لِي
الذُّنُوبَ الَّتِي ذَهَبَتْ لَذَّتُهَا وَبَقِيَتْ تَبِعَتُهَا شرح التبعه بفتح تا و دو نقطه
در بالا و کسر با یکنقطه و عین بینقطه باز خواست گناه یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم که او میگفت در دعا که ای آنکه پاداش میدهد عبادت کم را و در
میگذرد از گناه بسیار و او است بخشایش کننده رحم کننده بخشایش کن برای من
گناهانی را که رفت لذت آنها و باقی ماند باز خواست آنها بیست و هشتم اصل مَنْ
يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ يَقُولُ
يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ اِ
غْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُحِلُّ النِّقَمَ
وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَجِّلُ
الْفَنَاءَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي
تُظْلِمُ الْهَوَاءَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطَاءَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّ نُوبَ
الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ غَيْثَ السَّمَاءِ شرح
یقول اکر بیا یکنقطه حرف جر و صیغه مصدر است ظرف متعلق بدعاست و اشارتست
بانکه صدور این قسم دعا از معصوم محض ظاهر لفظ است پس یا از قبیل تواضع و تعلیمست

یا برای شیعه خود است و گناه شیعه را بخود نسبت داده در ظاهر لفظ و بر این تقدیر ما نور نا آخر
مرفوع و اسم کان است زیرا که در حکم مفرد است چون مراد از آن لفظ است یا طلب مغفرت
یعنی استغفار است چنانچه مذکور شد در حدیث دوم باب صد و نود و هفتم کتاب الایمان
والکفر که باب فی تفسیر الذنوب است و اگر بیاء دو نقطه در یاء بصیغه مضارع غایب مرفوع
یا منصوب است بتقدیر ان ناصبه است با اهمال آن یا با اعمال آن و بر این تقدیر اسم کان است
و یا نور نا آخر منصوب و مفعول یقول است تفسیر بعض این گناهان گذشت در کتاب
الایمان والکفر در باب فی تفسیر الذنوب شرح روایتست از یعقوب بن شعیب
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که بود از جمله دعای او بلفظ هر لفظ ای راهنمای
اهل آسمانها و زمین ای بغایت پاکیزه از هر نقصان و قبیح ای موجود پیش از پیشینیان
وای موجود بعد از پیشینیان اشارتست بآنچه در نهج البلاغه در خطبه که اولش اینست
ما وحده من کیفه مذکور است و ان سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه تا قول او ثم
یعیدها بعد الفناء ای مدبر کل عالم ای مهربان بمؤمنان بیامرز برای من گناهانی را
که تغییر میدهد نعمتها را آنها زیاده روی بر مردمانست و بیامرز برای من گناهانی را
که فرود می‌آورند عقوبتها را آنها ظلم است و بیامرز برای من گناهانی را که پاره می‌کنند
پرده‌ها را آنها شرب خمر است و بیامرز برای من گناهانی را که زود می‌آورند بلاها را
آنها زنا بزای بانقطه و نون باشد که باعث زلزله میشود و بیامرز برای من گناهانی
که دولت میدهد دشمنان را آنها نقض عهد است و بیامرز برای من گناهانی را که شتاب
می‌کنند مرگ را آنها قطع رحم است و بیامرز برای من گناهانی را که قطع امید می‌کنند
شاید که آنها خون ناحق باشد که قطع امید جلوه در آنست و باعث پشیمانی است و بیامرز

برای من گناهانی را که تاریک میکند فضا را یا بمعنی که آدمی سرگردان می‌کنند آنها عقوق
والدین است و بیامرز برای من گناهانی را که برمیدارند پرده را از عیبها و رسوائی کنند
شاید که آنها غیبت و افترا و سخن چینی باشد و بیامرز برای من گناهانی را که برمیگردانند
دعا را آنها نیز عقوق والدین است و بیامرز برای من گناهانی را که برمیگرداند باران
ابر را آنها جور در حکم است شروع از ال عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع یَا عُدَّتِی فِی کُرْبَتِی
وَیَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی یَا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی وَیَا غِیَاثِی فِی رَغْبَتِی شرح العده
بضم عین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه آنچه مهیا کرده شود برای حوادث زمانه الکربه بضم کاف
و سکون راء بی‌نقطه و باء یکنقطه اندوه فراوان الرغبه بضم راء بی‌نقطه و سکون غین
بانقطه و باء یکنقطه و بفتح راء و فتح غین زاری کردن ت روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم ای مقدمه دعاهای مهیا کرده شده من در اندوه فراوان من وای همراه من
در سختی من وای کارساز من در نعمت من وای فریادرس من در زاری من ال
قَالَ وَکَانَ مِنْ دُعَاءِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ کُتِبَتِ الْآثَارُ
وَعَلِمْتَ الْاَخْبَارَ وَاطَّلَعْتَ عَلَی الْاَسْرَارِ فَحُلْتَ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقُلُوبِ
فَالسِّرُّ عِنْدَکَ عَلَانِیَةٌ وَالْقُلُوبُ اِلَیْکَ مُفْضَاةٌ وَاِنَّمَا اَمْرُکَ
لِشَیْءٍ اِذَا اَرَدْتَهُ اَنْ تَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَقُلْ بِرَحْمَتِکَ لِطَاعَتِکَ
اَنْ تَدْخُلَ فِی عُضْوٍ مِنْ اَعْضَائِی وَلَا تُفَارِقَنِی حَتّٰی اَلْقَاکَ وَقُلْ بِرَحْمَتِکَ
لِمَعْصِیَتِکَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْ کُلِّ عُضْوٍ مِنْ اَعْضَائِی فَلَا تَقْرَبَنِی حَتّٰی اَلْقَاکَ
وَارْزُقْنِی مِنَ الدُّنْیَا وَزَهِّدْنِی فِیهَا وَلَا تَزْوِهَا عَنِّی وَتُرَغِّبْنِی فِیهَا
یَا رَحْمٰنُ شرح کتبت اشارتست بآیت سوره یس و نکتب ما قدموا و آثارهم

علمت از باب تفعیل واشارتست بتتمه آن آیت وکل شیء احصیناه فی امام مبین
وبیان شد در شرح حدیث چهارم باب شصت ویکم کتاب الحجه که باب ان الائمه علیهم السلم
لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعهد من الله عز وجل وامر منه لا یتجاوزونه است
فا در فحلت برای تعقیب است وانجمله اشارتست بایت سوره انفال واعلموا ان
الله یحول بین المرء وقلبه وابن بابویه در کتاب التوحید در باب السعادة والشقاوة
نقل کرده در تفسیر این که یحول بینه وبین ان یعلم ان الباطل حق فا در فالتبر برای
تفریع است مفضاة بفا وضاد با نقطه والف بصیغه اسم مفعول باب افعالست
الافضا بیرون آوردن چیز اندرونی بفضا واینجا بر سبیل استعاره است واتما
امرک اشارتست بایت سوره یس با در برحمتک هر دو جا برای الت است ومراد
برحمت توفیق است واشارتست بانکه طاعت وترک معصیت فعل بواسطه الله تعالی
نیست وترغبنی بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعال منصوبست بتقدیر ان
ناصبه وواو بمعنی مع است یا حالیه است که داخل جمله اسمیه میشود غالبا وبنا بر
دوم مضارع در اینجا در حکم مفردی است که مبتدا واقع شده وخبرش محذوفست
وجوبا بتقدیر وترغیبک ایای فیها ثابت ومحتمل بود بنا بر دوم انکه ترغبنی
مرفوع باشد لیکن این احتمال متروکست زیرا که واو اینجا مشتبه میشود بواو استیناف
نحوی باشد واگر برای استیناف نحوی فعل مضارع بمعنی امر خواهد بود وافاده
طلب ترغیب خواهد بود چنانچه نحاة تجویز رفع کرده اند در لا تاکل السمک وتشرب
اللبن بنا بر انکه مراد امر بشرب لبن باشد بعد از نهی از اکل سمک لهذا گویند
واوی را که فعل مضارع بعد از ان منصوب میباشد واو الصرف مینامند یعنی امام

جعفر

صادق علیه السلم گفت که بود از جمله دعای امیر المومنین علیه السلم خدایا تو شستی در نامه اعمال
خلایق چیزهای را که باعث این شدند که بعد از این اثبات نتیجه آمد مثل بدعتهای که
معمول میشود ودر هر عملی واضع آن بدعت داخل است وتعلیم کردی جمیع چیزها را
برسول واوصیای او در قران که تبیان کل شیء است واگاه شدی بر رازهای درونهای
خلایق پس ازان مانع شدی برای اتمام حجت تو بر مشرکان میان ما ومیان دلهای
ما نتوانیم که حجت کننده بمذهب باطل کنیم دلهای خود را مانند علم اینها بمذهب
حق پس راز درون دل نزد تو آشکار است ودلهای بسوی تو بیرون آورده شده است
بفضا وحکم این نیست که کار تو برای وجود چیزی چون اراده کنی آن چیز را نیست
که گویی آنرا که بشو پس میشود بانتیجه که کار تو از قبیل افعال انس یا جن یا ملک نیست
که محتاج بحرکت خود شا نست زیرا که مجردی غیر الله تعالی نمیباشد نزد اهل اسلام
پس بکو بوسیله توفیق تو طاعت ترا انکه داخل شود در هر عضوی از اعضای من وانکه
جدا نشود از من تا وقتی که ملاقات کنم ترا در روز مرگ یا روز حساب وبکو بوسیله
توفیق تو معصیت ترا انکه بیرون رود از هر عضوی از اعضای من پس ازان نزد یک
من نشود تا وقتی که ملاقات کنم ترا وروزی ده مرا از دنیا بقدر کفاف وبی
حرص کن مرا در دنیا وبازگیر دنیا را از من بر حالی که حرص بسکرده باشی مرا در ان
ای مدبر کل عالم سی ویکم عن ابن محبوب عن العلاء بن رزین عن
عبد الرحمن بن سیابة قال اعطانی ابو عبد الله علیه السلم هذا الدعاء
الحمد لله ولی الحمد واهله ومنتهاه ومحله اخلص من وحده واهتدى
من عبده وفاز من اطاعه وامن المعتصم به شرح روا ابن الحسن بن محبوب

از علاء بن رزین از عبد الرحمن بن سیابه گفت که دادمرا امام جعفر صادق علیه السلم یا تعلیم
کرد این دعا را تا بعمل آوردم و ممکنست که امام نیز دعا را کرده باشد باعتبار
آنچه مذکور شد در شرح حدیث بیت و نهم این باب سپاس الله راست که صاحب اختیار
سپاس است و اهل آنست و اخر آنست یا بمعنی که استحقاق دیگران سپاس را
با او برسد زیرا که بتوفیق اوست وجای فرودآمدن آنست یا بمعنی که بعد از رسیدن
با و از و تجاوز نمیکند بیالانر عبادت خالص از عیب کرد کسی که بی شریک کرد
در عبادت خود او را و راه نجی یافت کسی که عبادت او کرد و بمطلوب خود رسید
کسی که فرمان برداری او کرد و ایمن از شر شیطان شد کسی که پناه برنده با اوست
اَللّٰهُمَّ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالثَّنَاءِ الْجَمِيلِ وَالْحَمْدِ أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ
مَنْ خَضَعَ لَكَ بِرَقَبَتِهِ وَرَغِمَ لَكَ أَنْفُهُ وَعَفَّرَ لَكَ وَجْهَهُ وَذَلَّلَ
لَكَ نَفْسَهُ وَفَاضَتْ مِنْ خَوْفِكَ دُمُوعُهُ وَتَرَدَّدَتْ عَبْرَتُهُ
وَاعْتَرَفَ لَكَ بِذُنُوبِهِ وَفَضَحَتْهُ عِنْدَكَ خَطِيئَتُهُ وَشَانَتْهُ
عِنْدَكَ جَرِيرَتُهُ فَضَعُفَتْ عِنْدَ ذَلِكَ قُوَّتُهُ وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ
وَانْقَطَعَتْ عَنْهُ أَسْبَابُ خَدَائِعِهِ وَاضْمَحَلَّ عَنْهُ كُلُّ بَاطِلٍ وَأَلْجَأَتْهُ
ذُنُوبُهُ إِلَى ذُلِّ مَقَامِهِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَخُضُوعِهِ لَدَيْكَ وَابْتِهَالِهِ
إِلَيْكَ شرح الثنا بکسر ثا سه نقطه و فتح ثا [و] سع بیش رخانه و نفع تا ء
وصف کسی بعنوان مدح یا خواه بعنوان مدح و خواه بعنوان ذم الحمد ستایش
و مراد اینجا فعل باعث استحقاق ستایش است رغم برا بی نقطه و غین با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل است الترغیم پست کردن و خوار شمردن و تعلق آن بانف

باعتبار اینست که متکبر بینی خود را بالا می کند عفر بعین بی نقطه و فا و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است العبره بفتح بی نقطه و سکون با یک نقطه و را بی نقطه گریه که در سینه و گلو
پیچیده باشد شانته بشین با نقطه والف و نون است الجریره بفتح جیم و کسر را
بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه گناه بزرگ که کسی دانسته مرتکب
آن شده باشد خدایعه بهمزه بعد از الف است المقام بضم میم مصدر میمی باب افعال
ماندن در جای و بفتح میم مصدر باب نصر ایستادن و بر هر تقدیر نسبت ذل بمقام
نسبت مجازیست و مراد نسبت ذل بصاحبش است و خضوعه عطف بر ذل است
یا عطف بر مقام است و همچنین وابتهاله یعنی خدایا ای صاحب کرم و بزرگی و در
گاه و ستایش طلب میکنم از تو طلب کسی که فروتنی کرد برای تو بگردن کردن
خود و پست کرد برای تو بینی خود را و بخاک مالید برای تو روی خود را و خوار کرد
برای تو خویشتن را و روان شد از ترس تو اشکهای او و آمد و رفت کرد در سینه
و گلوی او گریه کرده شده او و اعتراف کرد نزد تو بگناهان او و رسوا کرد او را
خطای او و زشت کرد او را نزد تو گناه دانسته او پس ناتوان شد نزد آنچه
مذکور شد از اعتراف و رسوای و زشتی قوت گفتار او و کم شد تدبیر کار او در عذر
خواهی و بریده شد از و سببهای فریبهای شیطان او را و برطرف شد از و هر
بکار نیامدنی که شیطان او را بآن میخواند و ملجاء کرد او را گناهان او بسوی خوار
ماندن او نزد تو و فروتنی او نزد تو و زاری او بسوی تو ١٢ اَسْأَلُكَ اَللّٰهُمَّ
سُؤَالَ مَنْ هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ أَرْغَبُ إِلَيْكَ كَرَغْبَتِهِ وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ
كَتَضَرُّعِهِ وَأَبْتَهِلُ إِلَيْكَ كَأَشَدِّ ابْتِهَالِهِ اَللّٰهُمَّ فَارْحَمْ اِسْتِكَانَةَ مَنْطِقِي

وَذُلِّ مُقَامِي وَمَجْلِسِي وَخُضُوعِي اِلَيْكَ بِرَغْبَتِي **شرح** الرغبة بضم را بنقط
وسکون غین غین با نقط و با کنقط و بفتح را و فتح غین زاری کردن منطق بفتح
میم وکسر طا بنقط ومقام بضم یا بفتح میم ومجلس بفتح میم وسکون جیم وکسر لام
مصادر میمیه است **یعنی** طلب میکنم از تو خدایا طلب کسی که او بمرتبه انکس است
که فقد کورشدا حوال او زاری میکنم بسوی تو مانند زاری او و فروتنی میکنم بسوی
تو مانند فروتنی او بغایت زاری میکنم بسوی تو مانند نحن زاری بغایت خدایا
پس رحم کن فرو نشستن سخنوری من و خواری ماندن من ونشستن من و
فروتنی من بسوی تو بکج کردن خود را **اصل** اَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ الْهُدىٰ
مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْبَصِيرَةَ مِنَ الْعَمىٰ وَالرُّشْدَ مِنَ الْغَوَايَةِ وَاَسْئَلُكَ
اللّٰهُمَّ اَكْثَرَ الْحَمْدِ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَاَجْمَلَ الصَّبْرِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَاَفْضَلَ
الشُّكْرِ عِنْدَ مَوْضِعِ الشُّكْرِ وَالتَّسْلِيمَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَاَسْئَلُكَ
الْقُوَّةَ فِي طَاعَتِكَ وَالضَّعْفَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَالْهَرَبَ اِلَيْكَ مِنْكَ
وَالتَّقَرُّبَ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضىٰ وَالتَّحَرِّيَ لِكُلِّ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي فِي اِسْخَاطِ
خَلْقِكَ الْتِمَاسًا لِرِضَاكَ **شرح** من هم جا برای بدلست یا صله هدی و
نظایر آنست بتضمین معنی بعد **یعنی** طلب میکنم از تو خدایا توفیق راه یافتن بدل
گمراهی و دیده وری بدل کوردلی و راست روی بدل کجروی و طلب میکنم از تو
خدایا توفیق بیشتر سپاس نزد فراغت و بهتر صبر نزد مصیبت و فاضلتر شکر نزد
نعمتی که جای شکر است و قبول سخن او لیای تو نزد شبهها ی زنادقه و امثال
ایشان و طلب میکنم از تو توفیق قوت عزم در طاعت تو وسستی عزم از معصیت تو

وگریز

وگریز بسوی رحمت تو از عذاب تو و نزدیکی جستن بسوی تو ای صاحب کل اختیار من
تا راضی شوی و توفیق انتخاب برای هرچه راضی میکند ترا از من **اصل** رَبِّ
مَنْ اَرْجُوهُ اِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي اَوْ مَنْ يَعُودُ عَلَيَّ اِنْ اَقْصَيْتَنِي اَوْ مَنْ
يَنْفَعُنِي عَفْوُهُ اِنْ عَاقَبْتَنِي اَوْ مَنْ اٰمُلُ عَطَايَاهُ اِنْ حَرَمْتَنِي
اَوْ مَنْ يَمْلِكُ كَرَامَتِي اِنْ اَهَنْتَنِي اَوْ مَنْ يَضُرُّنِي هَوَانُهُ اِنْ اَكْرَمْتَنِي
شرح ای صاحب کل اختیار من کرا امیدوار باشم اگر رحم نکنی مرا یا که بر میگردد
بر سر من برای مهربانی اگر دور کنی مرا از خود یا که نفع میرساند مرا بخشایش او
اگر عذاب کنی مرا یا کرا امیدوار بخششهای او باشم اگر محروم کنی مرا از بخشش خود
یا که صاحب اختیار میشود عزت مرا اگر خوار کنی مرا یا که ضرر میرساند مرا خواری او
که با من کند اگر عزیز کنی مرا **اصل** رَبِّ مَا اَسْوَاَ فِعْلِي وَاَقْبَحَ عَمَلِي وَاَقْسىٰ
قَلْبِي وَاَطْوَلَ اَمَلِي وَاَقْصَرَ اَجَلِي وَاَجْرَاَنِي عَلىٰ عِصْيَانِ مَنْ خَلَقَنِي
شرح ما اسوا و نظایر آن برای تعجب است و ما بعد آن منصوبست بمفعولیت
زیرا که در اصل بمعنی استفهام بوده یا بمعنی که چه چیز عظیم زشت کرده عمل مرا **الخ**
ای صاحب کل اختیار من چه زشتست فعل من و چه قبیح است عمل من و چه سختست
دل من و چه دراز است آرزوی من و چه کوتاه است اجل من و چه صاحب جرأتم
بر عصیان آنکه آفریده مرا ارب **اصل** وَمَا اَحْسَنَ بَلَاءَكَ عِنْدِي وَاَظْهَرَ
نَعْمَاءَكَ عَلَيَّ كَثُرَتْ عَلَيَّ مِنْكَ النِّعَمُ فَمَا اُحْصِيهَا وَقَلَّ مِنِّي الشُّكْرُ
فِيمَا اَوْلَيْتَنِيهِ فَبَطِرْتُ بِالنِّعَمِ وَتَعَرَّضْتُ لِلنِّقَمِ وَسَهَوْتُ عَنِ الذِّكْرِ
وَرَكِبْتُ الْجَهْلَ بَعْدَ الْعِلْمِ وَجُزْتُ مِنَ الْعَدْلِ اِلَى الظُّلْمِ وَجَاوَزْتُ

الَتي اِلَى الاِثمِ وَصِرتُ اِلَى اللّهوِ مِنَ الخَوفِ وَالحُزنِ فَما اَصغَرَ حَسَناتي
وَاَقَلَّها في كَثرَةِ ذُنُوبي وَما اَكثَرَ ذُنُوبي وَاَعظَمَها عَلى قَدرِ صِغَرِ
خَلقي وَضَعفِ رُكني شرح البلاء بفتح باء یکنقطه والف ممدوده امتحان بنعمت
یا آزار و مراد اینجا امتحان بنعمت است النعماء بفتح نون وعین بی‌نقطه ساکنه
والف ممدوده نعمت الابلاء مصدر معتل الفاء واوی ومعتل اللام یایی باب افعال
کسی را صاحب اختیار هنری کردن بطرب بباء یکنقطه وطاء بی‌نقطه وراء بی‌نقطه
بصیغه ماضی متکلم باب علم است البطر بفتح باء وفتح طاء از جا در آمدن بکمال خوشحالی
النقم بکسر نون و فتح قاف وبفتح نون وکسر قاف جمع نقمه بفتح نون وکسر قاف
وبکسر وفتح نون وسکون قاف عذابهایی که برای انتقام است یعنی ای صاحب کل
اختیار من وچه نیکوست امتحان تو بنعمت نزد من وچه آشکار است نعمت تو بر من
بیان این آنکه بسیار شد بر من از جانب تو نعمتها پس نمیتوانم که بشمار در آورم
آنها را وکم شد از جانب من شکر در آنچه بمن دادی از آن پس از جا در آمدم بسبب
نعمتها و خود را در عرصه عذابها در آوردم وغافل شدم از وعظ که در کتاب الهی است
وکردم جاهلی و ناخردمندی را بعد از علم من با آنچه در کتاب الهی است از وعظ و در
گذشتم از میانه روی بسوی بجا کردن وترک کردم نیکو کاری را پس متوجه گناه شدم
وگردیدم بسوی بازیچه اعراض کردم از ترس عذاب آخرت واندوه برای عذاب
پس چه کوچک است حسنات من وچه کم است آنها در جنب بسیاری گناهان من
وچه بسیار است گناهان وچه بزرگست آنها پس بر مقدار کوچکی جثه من وناتوانی
آنچه باعث قوت منست از طاعات ومانند آنها اصل رَبِّ وَما اَطوَلَ اَمَلي في قِصَرِ

اجلی

اَجَلي وَاَقصَرَ اَجَلي في بُعدِ اَمَلي وَما اَقبَحَ سَريرَتي في عَلانِيَتي شرح ای
صاحب کل اختیار من وچه درازست آرزوی من در جنب کوتاهی عمر من وچه کوتاهست
عمر من در جنب درازی آرزوی من وچه بدست نهان من در جنب آشکاری من
باین معنی که در ظاهر مردمان مرا بسیار خوب میدانند و در باطن بسیار بدم اصل
رَبِّ لا حُجَّةَ لي اِن احتَجَجتُ وَلا عُذرَ لي اِذا اعتَذَرتُ وَلا شُكرَ
عِندي اِن اُبليتُ وَاُولِيتُ اِن لَم تُعِنّي عَلى شُكرِ ما اُولِيتُ وَلا شُكرَ
شرح عندی در حکم جزای ان ابلیت واولیت است واین دو فعل بصیغه ماضی
مجهول متکلم باب افعالست ومجموع این شرط وآنچه در حکم جزای است در حکم
جزای ان لم تعنی است لم تعنی بضم تاء وکسر عین بی‌نقطه وتشدید نون مکسوره
ویاء متکلم بصیغه مضارع مخاطب معتل العین باب افعالست شرح ای صاحب کل معتل
اختیار من نیست برهانی مرا که طلب برهانی کنم تا از عذاب خلاص شوم ونیست
عذری مرا که طلب عذری برای خود کنم تا از عذاب خلاص شوم ونیست شکری نزد من اگر
امتحان کرده شوم بنعمت وداده شوم نعمت اگر اعانت نکنی مرا بر شکر آنچه داده شدم
از نعمت اصل رَبِّ ما اَخَفَّ ميزاني غَداً اِن لَم تُرَجِّحهُ وَاَزَلَّ لِساني
اِن لَم تُثَبِّتهُ وَاَسوَدَ وَجهي اِن لَم تُبَيِّضهُ شرح المیزان وزنه ترازو
ومراد اینجا معنی اولست مثل آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث سیزدهم باب فضل
الصلوة من و في اِستوفی تثبته بثاء سه نقطه وباء یکنقطه وتاء دو نقطه در بالا میزان
بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل یا باب افعالست اسود مانند نظیران از باب افعلست
پس تخفیف دالست یعنی ای صاحب کل اختیار من چه سبک است عمل صالح من

که وزنه ثواب است زاد ای قیامت اگر سبکی بکنی آنرا بتفضل خود وچه لغزانست
زبان عذر خواهی من دران روز اگر پابرجا بکنی آنرا بتفضل خود وچه سیاه است
روی من دران روز اگر سفید بکنی آنرا بتفضل خود اصل رَبِّ کَیْفَ لِی بِذُنُوبِی
بِالَّتِی سَلَفَتْ مِنِّی قَدْ هُدَّتْ لَهَا أَرْکَانِی شرح هدت بتشدید دال بنقطه
بصیغه ماضی مجهول مضاعف باب نصر یا باب ضرب یا باب علم است الهد سست
کردن الارکان جمع رکن بضم را و سکون کاف اعضائی که قوی تر از باقی اعضاست
یعنی ای صاحب کل اختیار من چه حال خواهد بود برای من با گناهانی که در زمان گذشته
سرزده از من تحقیق است کرده شده برای آنها قوی ترهای اعضای من با بمعنی
که ترس و غم آنها اعضای مرا سست کرده اصل رَبِّ کَیْفَ أَطْلُبُ شَهَوَاتِ
الدُّنْیَا وَأَبْکِی عَلَی خَیْبَتِی فِیهَا وَلَا أَبْکِی وَتَشْتَدُّ حَسَرَاتِی عَلَی عِصْیَانِی
وَتَفْرِیطِی شرح خیبتی بفتح خا بنقطه و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و فتح با یکنقطه و تا از نامنث است یعنی ناامیدی من و تشتد منصوبست بواو
و حرف چون بعد از استفهام است و واو صرف بیان شد در شرح حدیث
سابق یعنی ای صاحب کل اختیار من چون طلب کنم لذتهای دنیا را و گریه کنم
بر مرگ محبوب من در دنیا و گریه نکنم با سختی حسرتهای من بر عصیان من و تقصیر
در زمان برداری اصل رَبِّ دَعَتْنِی دَوَاعِی الدُّنْیَا فَأَجَبْتُهَا سَرِیعًا
وَرَکَنْتُ إِلَیْهَا طَائِعًا وَدَعَتْنِی دَوَاعِی الْآخِرَةِ فَتَثَبَّطْتُ عَنْهَا
وَأَبْطَأْتُ فِی الْإِجَابَةِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَیْهَا کَمَا سَارَعْتُ إِلَی دَوَاعِی
الدُّنْیَا وَحُطَامِهَا الْهَامِدِ وَهَشِیمِهَا الْبَائِدِ وَسَرَابِهَا الذَّاهِبِ

شرح تثبطت بثا سه نقطه و با یکنقطه و طا بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم باب تفعل است
التثبط سر پیچیدن از کاری و المسارعة مجرور و معطوف بر الاجابة است و ابطا
در مسارعه عبارت از ترک مسارعه است الحطام بضم حا بی‌نقطه و طا بی‌نقطه و الف
آنچه ریزه و پراکنده شود از اطراف چیزی که خشک باشد و اینجا استعاره شده
برای لذتی که بغایت بی اعتبار است الهامد بدال بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر
کهنه و سیاه شده الهشیم بفتح ها و کسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین گیاه خشک شده ریزه شده البائد بباء یکنقطه و الف و همزه و دال
بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب ضرب آنچه رود و اثری از آن نماند سراب بفتح سین
بی‌نقطه و را بی‌نقطه و الف و با یکنقطه آنچه مانند آب مینماید در میان روز
یعنی ای صاحب کل اختیار من خواندند مرا خوانندگان دنیا مثل هوای نفس
اماره و رفیقان نامناسب و استادان گمراه پس بطرف آنها رفتم شتابان
و میل کردم بسوی آنها از روی اختیار و خواندند مرا خوانندگان آخرت مثل رسولان
و اوصیا و مواعظ قرآن پس سر پیچیدم از آنها و سستی کردم در رفتن بطرف
آنها و در شتاب بسوی آنها چنانچه شتاب کردم بسوی خوانندگان دنیا
و متاع دنیا که کهنه بی اعتبار است و گیاه خشک دنیا که زایل بی اثر است و
سراب آن که زود روانست اصل رَبِّ خَوَّفْتَنِی وَشَوَّقْتَنِی وَ
احْتَجَجْتَ عَلَیَّ وَکَفَلْتَ لِی بِرِزْقِی فَأَمِنْتُ خَوْفَکَ وَتَثَبَّطْتُ
عَنْ تَشْوِیقِکَ وَلَمْ أَتَّکِلْ عَلَی ضَمَانِکَ وَتَهَاوَنْتُ بِاحْتِجَاجِکَ
شرح خدایا ترسانیدی مرا در قرآن از جهنم و رغبت فرمودی مرا در قرآن در بهشت

وافامت برهان کردی بر من نفرستادن رسولان واوصیا وکلمات کتاب آسمانی
وضامن شدی برای من بروزی من در قرآن پس ازان ایمن شدم ترس ترا
بانچه که ترس تو ورزیدم وسر پیچیدم از رغبت نمودن تو واعتماد کردم
برضامنی تو رزق را بانچه که حرص در طلب مال دنیا ورزیدم وسهل انکاری کردم
باقامت برهان تو اصل اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ اَمْنی مِنْكَ فی هٰذِهِ الدُّنْیا
خَوْفاً وَحَوِّلْ تَنَشُّطی شَوْقاً وَتَهاوُنی بِحُجَّتِكَ تَحَرُّزاً مِنْكَ ثُمَّ اَرْضِنی
بِما قَسَمْتَ لی مِنْ رِزْقِكَ شرح خدایا بنا برین اعتراف من بگردان ایمن
بودن مرا از عذاب تو درین دنیا ترس وبرگردان سرپیچیدن مرا از رغبت وسهل
انکاری مرا ببرهان تو اضطراب از ترس تو بانچه که آن صفات ذمیمه را
ازمن برطرف کن وبجای آنها این صفات حمیده بده وبعد ازان راضی کن مرا
بانچه نصیب کردی برای من از رزق تو اصل یا کَریمُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الْعَظیمِ رِضاكَ عِنْدَ السَّخْطَةِ وَالْفُرْجَةَ وَالنُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ
وَالْبَصیرَةَ عِنْدَ تَشَبُّهِ الْفِتْنَةِ شرح تفسیر اسمک العظیم گذشت در شرح
حدیث هفدهم این باب یعنی ای صاحب کرم طلب میکنم از تو بحق نام تو
که بزرگست راضی شدن ترا از من نزد غضب تو بر عاصیان وگشادگی مرا
نزد اندوه وفرو ماندن من وروشنی را نزد تاریکی قبر ومانند آن ودیده وری را
بمحکمات قرآن که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن شده نزد
مشتبه ساختن امتحان مثل انکه امتحان الله تعالی بتمکین او ظالمانرا در سالهای
دراز بلشکر واموال واسباب وترویج مشهوران بعلم ومصنفان وقاریان قرآن

که هواخواهان ایشانند باعث اشتباه حق بباطل میشوند نزد جمعی که کور باطنند اصل رَبِّ
اجْعَلْ جُنَّتی مِنْ خَطایایَ حَصینَةً وَدَرَجاتی فِی الْجِنانِ رَفیعَةً وَاَعْمالی
کُلَّها مُتَقَبَّلَةً وَحَسَناتی مُضاعَفَةً زاکِیَةً شرح الجنة بضم جیم سپر وتعلق
من خطایای بجنة باعتبار تضمین معنی حفظ است الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم
بهشتها متقبلة بصیغه اسم مفعول باب تفعل برای مبالغه است یعنی ای صاحب کل ضیاع
من بگردان در قیامت سپر مرا که نگاه دارد از شر خطاهای من که کرده ام مستحکم
ومراتب مرا در بهشتها بلند وعملهای من همه آنها را بغایت مقبول واعمال خیر مرا
چندین برابر کرده شده پاکیزه اصل اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتَنِ کُلِّها ما ظَهَرَ
مِنْها وَما بَطَنَ وَمِنْ رَفیعِ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَما اَعْلَمُ وَمِنْ شَرِّ ما لا
اَعْلَمُ شرح پناه میگیرم بتو از امتحانها همه آنها خواه آنچه ظاهر شد از جمله امتحانها — من شر
مثل لشکرها واموال واسباب ظالمان وخواه آنچه باطن شد مثل ترویج مشهوران
بعلم ومصنفان ائمه ضلالت در سالهای دراز وپناه میگیرم بتو از شر بلند مرتبه
طعام وشراب که در مجلس اهل ضلالت صرف میشود که مبادا از آنها جمعی را از
مؤمنان فریفتگی بهم رسد وپناه میگیرم بتو از شر آنچه میدانم که فریبنده است واز
شر آنچه نمیدانم که فریبنده است از اسباب ضلالت اهل ضلالت اصل
وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَشْتَرِیَ الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ وَالْجَفاءَ بِالْحِلْمِ
وَالْجَوْرَ بِالْعَدْلِ وَالْقَطیعَةَ بِالْبِرِّ وَالْجَزَعَ بِالصَّبْرِ وَالْهُدیٰ بِالضَّلالَةِ
وَالْکُفْرَ بِالْاِیمانِ شرح در نسخ والهدی بالضلالة است واین از غلط کاتبانست
والضلالة بالهدی میباید وپناه میگیرم بتو از اینکه خریداری نمایم بروی ظن را

بعلم محکمات قرآن که وراءانها نهی از جهالت باشعنی که عمل بمحکمات بکنیم وبر روی ظن کنیم
ودرشتی را توبکار وتمکین وبی راهبرا بمیانه روی وقطع صله امام را با قطع صله مادر
وپدر را با قطع صله رحم مطلقا را به نیکوی با ایشان واضطراب را بصبر وگمراهی را براست
رفتن وکفر را با یمان متن دوم اصل ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ اَنَّهُ ذَكَرَ
اَيْضاً مِثْلَهُ وَذَكَرَ اَنَّهُ دُعَاءُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَزَادَ
فِي اٰخِرِهِ اٰمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ شرح ضمیر انه راجع بامام موسی کاظم علیه السلم است
یا راجع بامام جعفر صادق ع انرا که امام موسی کاظم ع نیز ذکر دمثل ان دعا را که امام
جعفر صادق ع ذکر کرد وامام موسی کاظم ع ذکر کرد که آن دعای امام زین العابدین است
صلوات الله علیهم وامام موسی کاظم زیاد کرد در اخر ان دعا انرا که مستجاب کن ای
صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز متن سوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اُدْعُ بِهٰذَا الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي لَا تُنَالُ مِنْكَ
اِلَّا بِرِضَاكَ وَالْخُرُوجِ مِنْ جَمِيعِ مَعَاصِيكَ وَالدُّخُولِ فِي كُلِّ مَا يُرْضِيكَ
وَالنَّجَاةِ مِنْ كُلِّ وَرْطَةٍ وَالْمَخْرَجِ مِنْ كُلِّ كَبِيرَةٍ اَتَى بِهَا مِنِّي عَمْداً اَوْ زَلَّ
بِهَا مِنِّي خَطَاءً اَوْ خَطَرَ بِهَا عَلَيَّ خَطَرَاتُ الشَّيْطَانِ شرح با در برحمتک
زایده برای تقویت مناسب ومیتواند بود که از غلط کاتبان باشد بقرینه ذکر منی وبا بر
این النجاة منصوب ومعطوف بر رحمتک است وهمچنین والمخرج ومیتواند بود
که با برای الت باشد وذکر منی بر سبیل مثال باشد والنجاة مجرور بعطف بر رضاک
باشد وهمچنین والمخرج الورطه بفتح واو وسکون را بی نقطه وطا بی نقطه مشکلی که نجات
ازان باسانی میسر نشود المخرج بفتح میم مصدر میمی است منت ایشان بمعنی بعید نسبت مجاز

بعض

ومقصود نسبت آن بعامدات وهمچنین نسبت زلت بخطا وهمچنین نسبت خطور بخطرات
با در اتی بها برای تعدیه است بمعنی حالت از عمد واز خطا با در زل بها برای الت
ودر خطر بها برای تعدیه است خطر بخا با نقطه وطا بی نقطه ورا بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر
وضرب است الخطور رسیدن چیزی بدل کسی بعنوان قصد کردن آن علی حرف جر
ویا متکلم است ودر بعض نسخ منت الخطرات بفتح خا وفتح طا جمع خطره بفتح خا
وسکون طا ودر یافتنهای جن کسی را بی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دعا کن باین دعا خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو رحمت ترا که در
یافته نمیشود از تو مگر براضی بودن تو از کسی وبیرون آمدن آنکس از جمیع مخالفتهای تو
وداخل شدن آنکس در هر چه راضی میکند ترا ازو وطلب میکنم از تو نجات از هر مشکل را
وبیرون آمدن از هر گناه کبیره که کرده باشم آنرا از جانب من عمدی بالغزیره باشد
بوسیله آن از من خطای باز رساینده باشد آنرا بردل من بعنوان قصد من آنرا
بی انکه کرده باشم انرا ودر یافتنهای شیطان مرا متن اصل اَسْئَلُكَ خَوْفاً تُوقِفُنِي
بِهِ عَلٰى حُدُودِ رِضَاكَ وَتَشْعَبُ بِهِ عَنِّي كُلَّ شَهْوَةٍ خَطَرَ بِهَا هَوَايَ
وَاسْتَزَلَّ بِهَا رَأْيِي لِيُجَاوِزَ حَدَّ حَلَالِكَ شرح توقفنی بقاف وبصیغه
مضارع مخاطب باب افعالست تشعب بشین بانقطه وعین بی نقطه وبا یکنقطه
بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع است الشعب متفرق کردن با در خطر بها
برای تعدیه است ودر استزل بها برای الت استزل بزای بانقطه وتشدید لام
بصیغه ماضی معلوم باب استفعالست بجاوز مصدر باب تفاعلست شرح طلب میکنم
از تو ترسی را که واداری مرا بوسیله آن بر منتهای رضای تو وپراکنده کنی بان از من هر میلی را

که بدل من رسانید از اجزای نفس و لغزید بوسیلهٔ آن و دمن برای قصد در گذشتن از سهای
حلال بسوی حرام اصل اَسْئَلُكَ اَللّٰهُمَّ الْاَخْذَ بِاَحْسَنِ مَا نَعْلَمُ وَتَرْكَ شَرِّ
كُلِّ مَا نَعْلَمُ اَوْ اُخْطِئُ مِنْ حَيْثُ لَا اَعْلَمُ اَوْ مِنْ حَيْثُ اَعْلَمُ شرح نعلم هر دو جا بصیغه
تکلم مع الغیر مجرد اشارتست بمسئله که ضروری دین اسلام یا دین امامیه است اخطی بصیغه
تکلم وحده از باب افعال منصوبست بتقدیر ان ناصبه و اعمال ان یا مرفوعست بتقدیر
ان ناصبه و اهمال ان و بر هر تقدیر معطوفست بر شتی و ترک احد الامرین راجع بترک کل امر
بشود بنظر اینکه منطقیان گفته اند نقیض موجبه جزئیه سالبه کلیه است اعلم هر دو جا بصیغه
مضارع تکلم وحده از مجرد اشارتست بمسائل غیر ضروریه دین یعنی طلب میکنم از تو خدایا
عمل کردن مرا بهتر آنچه میدانم آنرا بخوبی و ترک فرد شر که بیان دو جز اول هر چه میدانم
آنرا بدی دوم آنکه خطا کنم از راهی که ندانم نیکی و بدی جز برا یا از راهی که دانم نیکی
و بدی را و مخالفت کنم اصل اَسْئَلُكَ السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَالزُّهْدَ فِي الْكَفَافِ
وَالْمَخْرَجَ بِالْبَيَانِ مِنْ كُلِّ شُبْهَةٍ وَالصَّوَابَ فِي كُلِّ حُجَّةٍ وَالصِّدْقَ فِي جَمِيعِ
الْمَوَاطِنِ السَّخَطِ وَاِنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي فِيمَا عَلَيَّ وَلِيَ وَالتَّذَلُّلَ فِي اِعْطَاءِ
النَّصَفِ مِنْ جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ السَّخَطِ وَالرِّضَا وَتَرْكَ قَلِيلِ الْبَغْيِ وَكَثِيرِهِ فِي الْقَوْلِ
مِنِّي وَالْفِعْلِ وَتَمَامَ نِعَمِكَ فِي جَمِيعِ الْاَشْيَاءِ وَالشُّكْرَ لَكَ عَلَيْهَا لِكَيْ تَرْضَى
وَبَعْدَ الرِّضَا وَاَسْئَلُكَ الْخِيَرَةَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ فِيهِ الْخِيَرَةُ بِمَيْسُورِ الْاُمُورِ
كُلِّهَا لَا بِمَعْسُورِهَا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ شرح مراد بوسعت در رزق
آنست که کمتر از قدر کفاف نباشد فی در فی الکفاف برای ظرفیت است صله زهد نیست
و مراد وقت بهم رسیدن کفافست الکفاف بفتح کاف رزقی که باز دارد کسی را از طلب رزق

دمر

و مانند آن المخرج بفتح میم و فتح را مصدر میمی باب نصر است هر یک از بالبیان و من کل متعلق
بالمخرج است الانصاف برابر کردن کسی را با خود یعنی دادن حق کسی بالتمام در غایت
عدالت با او نصف بفتح نون و فتح صاد اسم انصاف است من در من جمیع بمعنی
فی است الخیره بکسر خا با نقطه و فتح و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه برگزیده
هر یک از میسور و معسور مانند محصول است در آنکه گاهی مفعول بمعنی فاعل است و گاهی
مصدر است فرق آنست که اول از باب ضرب است و دوم از باب علم و حسن است و سوم
از باب نصر است و بر هر تقدیر ظرف در بمیسور متعلق بالخیره اولست و با برای ملابست
یا برای آلت و مقصود طلب دادن برگزیده است بر دنی که آسان باشد چنانچه
در دعای استخاره واقع شده است که اللهم خر لی فیه برحمتک خیرة فی عافیة یعنی
و طلب میکنم از تو وسعت در رزق او بی حرص را در وقت بهم رسیدن رزقی که کافیست
و خروج بوسیلهٔ واضح ساختن را از هر شبهه و راست رو بر او در هر برهان و راست
گویی را در جمیع جاها و برابر کردن مردمانرا با خود از جانب خودم بی حاجت بحکم
حاکمی دیگر خواه در آنچه حق مردمان بر گردن من باشد خواه در آنچه حق من در گردن
مردمان باشد و فروتنی را در دادن انصاف در جمیع جاها خواه ناراضی باشم از
صاحب حق و خواه راضی باشم و واگذاشتن زیاده روی را بر مردمان خواه
کم و خواه بسیار خواه در سخنی که از من سر زند و خواه در کار و کامل بودن نعمتهای
ترا در جمیع چیزها و شکر را برای تو بر نعمتها تا بحدی که راضی شوی از من و بعد از
راضی شدن نیز و طلب میکنم از تو برگزیده را در هر چه میباشد در آن برگزیده یا نیکی
که تفاوت در خوبی در آن میباشد با آسان کرده شده کارها نه بدشوار کرده شده

کارها ای کریم ای کریم ای کریم

٣٢ ل وَافْتَحْ لِي بَابَ الْأَمْرِ الَّذِي فِيهِ الْعَافِيَةُ وَالْفَرَجُ وَافْتَحْ لِي بَابَهُ وَيَسِّرْ لِي
مَخْرَجَهُ وَمَنْ قَدَّرْتَ لَهُ عَلَيَّ مَقْدُرَةً مِنْ خَلْقِكَ فَخُذْ عَنِّي سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ
وَلِسَانَهُ وَيَدَهُ وَخُذْهُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَمِنْ قُدَّامِهِ
وَامْنَعْهُ أَنْ يَصِلَ إِلَيَّ بِسُوءٍ عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاءُ وَجْهِكَ وَلَا
إِلَهَ غَيْرُكَ أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ شرح مضمون بعض این فقرات بیان
شد در شرح حدیث هجدهم باب جهل و هشتم باء در سمعه زایده است برای تقویت
یا در بسوء برای تعدیه است یا برای ملابست است الثنا بکسر ثاء سه نقطه و تخفیف
نون والف و همزه منقلب از یا فضای وسیع که در پیش درگاه خانه میباشد و نفتح ثاء
اسم مصدر باب افعال یا باب تفعیل ستایش الوجه جانب و ذات و بنا بر اول مراد اینجا
اوصیاست چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب النوادر که باب بیست
و سیوم است که نحن وجه الله ترجمه و بگشا برای من در بهارگی را که در آن است فراغت
و گشاد کار و بگشا برای من در آنرا و آسان کن برای من محل خروج آنرا که دایم که نه از آن
در آن میشود و نه تنگ گرفتن و هر که قرار داده باشی بقضا و قدر خود برای او بر من قدرتی
را با تیغی که تواند که ضرری بر من وارد سازد یعنی خوب واگیر از من آلت شنوایی
او را و آلت بینایی او را و زبان او را و دست او را و فراگیر او را از جانب دست راست
او و از جانب دست چپ او و پشت او و از جانب پیش او و منع کن او را از اینکه برساند
بسوی من بدی را عزیز است پناه آورنده تو و بزرگست درگاه امام تو یا تیغی که پناه است
مرجوع کل خلایق با آنجا برای مشکلات ایشان دارد و نیست مستحق عبادتی غیر تو تو صاحب
کل اختیار منی و من بنده توام ۳۳ ل اللَّهُمَّ أَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ كَرْبَةٍ وَأَنْتَ

ثقتي

ثِقَتِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ وَتَعْيَى فِيهِ الْأُمُورُ أَنْزَلْتُهُ
بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَاغِباً إِلَيْكَ فِيهِ عَمَّنْ سِوَاكَ قَدْ فَرَّجْتَهُ وَكَفَيْتَهُ
فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَاجَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ فَلَكَ الْحَمْدُ
كَثِيراً وَلَكَ الْمَنُّ فَاضِلاً شرح مضمون این ظاهر است از شرح آنچه گذشت در
حدیث پنجم این باب و تفاوت سهل است از الجمله اینکه قد فرجته خبری دیگر برای
مبتداست یا استیناف بیانی انزلته است که خبر مبتداست یا بتقدیر عاطف بر
خبر مبتداست و از الجمله اینکه و کفیته اینجا مذکور نیست پس لف و نشر مرتب اینجا نیست
و از الجمله اینکه در کفیته مفعول اول محذوفست سی و چهارم ۳۴ ل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع
قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَعَمَلَهُمْ وَنُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَصِدْقَهُمْ
وَنَجَاةَ الْمُجَاهِدِينَ وَثَوَابَهُمْ وَشُكْرَ الْمُصْطَفَيْنَ وَنَصِيحَتَهُمْ وَعَمَلَ الذَّاكِرِينَ
وَيَقِينَهُمْ وَإِيمَانَ الْعُلَمَاءِ وَفِقْهَهُمْ وَتَعَبُّدَ الْخَاشِعِينَ وَتَوَاضُعَهُمْ
وَحُكْمَ الْفُقَهَاءِ وَسِيرَتَهُمْ وَخَشْيَةَ الْمُتَّقِينَ وَرَغْبَتَهُمْ وَتَصْدِيقَ
الْمُؤْمِنِينَ وَتَوَكُّلَهُمْ وَرَجَاءَ الْمُحْسِنِينَ وَبِرَّهُمْ شرح الایمان امن کردن
و گرویدن و بنا بر اول مراد اینجا حکمیست که از روی ظن نباشد بلکه از روی علم باشد الفقه
دانش دانستن مسایل باستنباط از دلایل ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بگو در دعای سحر که خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو توفیق گفتار رغبت باز
گشت کنندگان از معاصی را و عمل ایشانرا در طاعات و روشنی گفتار پیغمبران را
و راستی گفتار ایشانرا و نجات از شرک جهاد کنندگانرا و ثواب ایشانرا و شکر
برگزیدگانرا و خالص گفتگوی ایشانرا و عمل یاد آورندگان ربوبیت را و اطمینان

وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ فَكَمْ مِنْ كَرْبٍ
يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ

خاطر ایشانرا بر ثواب آخرت وایمن کردن علمای کسی را از غلط در حکم ایشان ودر آن دقایق
ایشانرا و مبالغه در عبادت رعایت کنندگان ادب را در آواز و نگاه و مانند آنها
وفروتنی ایشانرا در بدن واعضا وحکمت دانشوران دقایق را وروش سلوک ایشانرا
در خلاص از شبهات و مانند آن و ترس پرهیزکاران از عبادت طاغوت
ومانند آنرا وتضرع ایشانرا و درست کوشمردن گروندگان خدا و رسولرا و واگذاشتن
ایشان کار خود را او رسول وامید نیکوکاران را ونیکی ایشانرا اصل اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْأَلُكَ ثَوَابَ الشَّاكِرِينَ وَمَنْزِلَةَ الْمُقَرَّبِينَ وَمُرَافَقَةَ النَّبِيِّينَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَامِلِينَ لَكَ وَعَمَلَ الْخَائِفِينَ مِنْكَ
وَخُشُوعَ الْعَابِدِينَ لَكَ وَيَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَتَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ
بِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ بِحَاجَتِي عَالِمٌ غَيْرُ مُعَلَّمٍ وَاَنْتَ لَهَا وَاسِعٌ غَيْرُ مُتَكَلِّفٍ
وَاَنْتَ الَّذِي لَا يُحْفِيكَ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ وَلَا يَبْلُغُ مِدْ
حَتَكَ قَوْلُ قَائِلٍ اَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا نَقُولُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرَجًا
قَرِيبًا وَاَجْرًا عَظِيمًا وَسِتْرًا جَمِيلًا شرح معلم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعال
است کفیک بجا ء بنقطه وفا و بار دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب باب افعال
و در این مواضع ضمیر مخاطب قایم مقام ضمیر غایب وعاید موصول شده انال بنون والف
وهمزه آنکه دریابد کسی را از عطا وآنکه دریابد عطا را وهردو اینجا مناسبت المدح بکسر میم
نوعی مدح از کما تقول بصیغه مخاطبت فوق منصوبست بظرفیت مانقول بصیغه متکلم
مع الغیرست یعنی خدایا بدرستی که من طلب میکنم از تو ثواب شکرگذاران نعمتهای
ترا و مرتبه مقربان درگاه ترا و رفاقت پیغمبران ترا در بهشت خدایا بدرستی که من طلب میکنم

از تو

توفیق ترس عمل کنندگان برای رضای ترا و عمل ترسناکان از عذاب ترا و رعایت ادب
عبادت کنندگان بر بوبیت ترا خدایا بدرستی که تو بحاجت من بغایت دانایی تعلیم
کرده شده نیستی و تو برای آن حاجت صاحب وسعت در قدرتی زحمت کننده
در روا کردن آن نیستی و تو آن کسی که بی چیز نمیکند ترا طلب کار حاجتی و کم
خزینه نمیکند ترا عطایی و نمیرسد بنوعی از مدح که لایق تو باشد گفتار سخنوری
که بیش از مدح تو کند بیان این آنکه تو چنانی که میگویی در مدح خود در قرآن
و در بالای آنی که ما میگفته باشیم در مدح تو از پیش خود خدایا بگردان برای من گشادی
که نزدیک باشد و ثوابی که بزرگ باشد و پرده برعیبها که خوشنما باشد اصل اَللّٰهُمَّ
اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنِّي عَلَى ظُلْمِي لِنَفْسِي وَاِسْرَافِي عَلَيْهَا لَمْ اَتَّخِذْ عَلَيْكَ ضِدًّا
وَلَا نِدًّا وَلَا صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا تُغَلِّطُهُ الْمَسَائِلُ يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ
شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ وَلَا سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ وَلَا بَصَرٌ عَنْ بَصَرٍ وَلَا يُبْرِمُهُ
اِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ اَسْأَلُكَ اَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي فِي سَاعَتِي هٰذِهِ مِنْ حَيْثُ اَ
حْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ اِنَّكَ تُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ
وَاِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شرح علی ظلمی متعلق بمنفی در لم اتخذ است وعلی برای
علاوه است الاسراف تجاوز از حد و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی جنایت
وضررست تفسیر صاحب و ولد گذشت در شرح حدیث اول باب جهل وبکم
ترجمه خدایا بدرستی که تو میدانی که من بر بالای ظلم من برای خودم و تجاوز از حد
در جنایت بر خودم در اگر فتنم برای تو شریکی را که اراده او برخلاف اراده
تو باشد و نه شریکی را که اراده موافق اراده تو باشد و نه جفتی و نه فرزندی را آنکه

نغلط نمی اندازد او را طلبهای خلایق حاجات خود را ازو یا بمعنی که کثرت طلب
باعث غفلت او از بعضی نمیشود ای آنکه وا نمیدارد او را کردن چیزی از کردن چیزی
دیگر و نه شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر و نه دیدن چیزی از دیدن چیزی دیگر
و ملول نمیکند او را الحاح کنندگان در طلب حاجاتی که مصلحت در تاخیر اجابت
آنهاست طلب میکنیم از تو آنرا که گشاده هی از غم مرا در این ساعت که در آنم
از راهی که گمان در می آورم که راه گشاده است و از راهی که گمان در نمی آورم که
راه گشاده است یا بمعنی که از هر کدام این دو راه که خواهی گشاده بیان
قدرت تو بر گشادن از هر راهی ازین دو راه آنکه بدرستی که تو زنده مسکینی انچه آنهاست
هر دگان از هر حالی که آنها بوده است بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانای
اتصل يَا مَنْ قَلَّ شُكْرِي لَهُ فَلَمْ يَحْرِمْنِي وَعَظُمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي
وَرَآنِي عَلَى الْمَعَاصِي فَلَمْ يَجْبَهْنِي وَخَلَقَنِي لِلَّذِي خَلَقَنِي لَهُ فَضَيَّعْتُ
الَّذِي خَلَقَنِي لَهُ فَنِعْمَ الْمَوْلَى أَنْتَ يَا سَيِّدِي وَبِئْسَ الْعَبْدُ أَنَا وَجَدْتَنِي
وَنِعْمَ الطَّالِبُ أَنْتَ رَبِّي وَبِئْسَ الْمَطْلُوبُ أَلْفَيْتَنِي عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ
ابْنُ أَمَتِكَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَا شِئْتَ صَنَعْتَ بِي ع الجبه بفتح جیم و سکون
با یکنقطه و ها مصدر باب منع بد برخوردن با کسی و برگرداندن کسی را فضیعت
بضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پایین مشدده بصیغه ماضی متکلم وحده از باب
تفعیل است و در بعضی نسخ بجای فضیعت الذی فضعت غیر الذی بصاد بی نقطه
و نون بصیغه متکلم وحده از باب منع است و وجدتنی بجیم و دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم
وحده از باب ضرب است و نون برای وقایه است و یا ضمیر متکلم و مفعول اول و جملت

واز خصا

و از خصائص افعال قلوب اینست که جایز است که فاعل آنها و مفعول اول آنها دو ضمیر متصل
باشد که عبارت از یک چیز باشد و مفعول دوم ان بئس العبد انا ست و هم که مقدم
شده برای افاده حصر یا بمعنی که هیچ وقتی خوبی ندارم و مضمون جمله انشائیه جایز است
که مفعول دوم واقع شود مثل وجدت الناس اخبر تقله یا بمعنی که یافتم مردمان را آزموده کن
تا واگذاری و ها برای سکت است و بر این قیاس است الفیتنی بفا و یاء دو نقطه
بصیغه متکلم وحده از باب افعال فرق اینست که مخصوص بذم در اول مذکور است و در
اینجا محذوفست بتقدیر و بئس المطلوب انا الفیتنی و حذف آن با امن الالتباس
جایز است نظر فنعم الماهدون طلب اینجا بمعنی امر است یا مطلوب یعنی مطلوب بسته است
الا لقاء یافتن که از افعال قلوب است تمتر ای آنکه کم شد شکر من برای او پس
ازان محروم نکرد مرا از نعمت خود و بزرگ شد گناه من پس ازان رسوا نکرد مرا و دید مرا
بر گناهان پس ازان رو بر پیشانی من نکشته است و آفرید مرا برای عبادتی که آفرید
مرا برای آن چنانچه گفته در سوره الذاریات که و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس ازان ضایع کردم آنرا که آفرید مرا برای
آن پس خوب آقای توای پادشاه من و یافتم خود را که بد بنده ام من و پس
خوب طلب کاری توای صاحب کل اختیار من و یافتم خود را که بد ماموردم و پس بنده
تو پسر بنده تو پسر کنیز تو نزد تست انچه خواهش کردی با من خواه قبول دعا
و بخشایش گناه و خواه رد دعا و مواخذه بگناه و خواه غیر آنها اتصل اَللّٰهُمَّ
هَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ وَسَكَنَتِ الْحَرَكَاتُ وَخَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ
وَخَلَوْتُ بِكَ أَنْتَ الْمَحْبُوبُ إِلَيَّ فَاجْعَلْ خَلْوَتِي مِنْكَ اللَّيْلَةَ الْعِتْقَ

مِنَ النَّارِ

شرح خدایا فرو نشست آوازهای اکثر خلایق و ساکن شد حرکتهای اکثر خلایق و خلوت کردند هر دوستی با دوست خود مثل دو مصاحب و مثل شوهر و زن و مانند ایشان و خلوت کردم با تو تویی محبوب بسوی من پس بگردان جزای خلوت کردن مرا از جانب تو امن آزادی از آتش جهنم

اصل یا مَنْ لَیْسَتْ لِعَالِمٍ فَوْقَهُ صِفَةٌ یا مَنْ لَیْسَ لِمَخْلُوقٍ دُونَهُ مَنْعَتُهُ یا اَوَّلَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ یا آخِرَ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ یا مَنْ لَیْسَ لَهُ عُنْصُرٌ وَ یا مَنْ لَیْسَ لِآخِرِهِ فَنَاءٌ وَ یا اَکْمَلَ مَنْعُوتٍ وَ یا اَسْمَحَ الْمُعْطِینَ وَ یا مَنْ یَفْقَهُ بِکُلِّ لُغَةٍ یُدْعیٰ بِهَا وَ یا مَنْ عَفْوُهُ قَدِیمٌ وَ بَطْشُهُ وَ مُلْکُهُ مُسْتَقِیمٌ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی شَافَهْتَ بِهِ مُوسیٰ یا اَللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیمُ یا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصَّمَدُ اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ

شرح عالم بکسر لام است فوقه منصوب بر ظرفیت است و ظرف مستقر است و نعت عالم است الصفة آنچه محمول بر غیر شود خواه بحمل مواطاة مثل عالم و قادر و خواه بحمل اشتقاق مثل علم و قدرت و خواه ثبوتی باشد مثل آنچه گذشت و خواه سلبی مثل غنی و غنا اگر گویی که مفهوم عالم فوقه و مفهوم لیس له صفة نیز صفتی است پس این کلام مشتمل بر تناقض است گوییم که این شبهه نظیر شبهه در المجهول المطلق لا یخبر عنه است و جواب هر دو اینست که مفهوم عالم فوقه و مفهوم المجهول المطلق تحقق ندارد و در غیر ذهن و بر چیزی محمول نشده و مراد بصفت و خبر صفتی و خبریست که در غیر قضیه طبیعیه باشد و این دو قضیه طبیعیه است دونه منصوبست بر ظرفیت و ظرف لغو است و متعلق بلیس است بلکه نعت مخلوق نیست و نمیتواند بود که مستقر و نعت مخلوق باشد زیرا که حضرت عزت در الله تعالی

واثبات آن برای دیگری بتوفیق الله تعالی منافات باهم ندارد و لهذا گفته در سوره منافقین که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و نگفته و لله و لرسوله و للمؤمنین العزة المنع بفتح میم و فتح و سکون نون و عین بی‌نقطه مصدر باب حسن عزتی که بوسیله هوا خواهان بهم رسد اول منصوبست چون منادای شبه مضافست و حذف تنوین برای آنست که غیر منصرفست بسبب وزن الفعل و وصفیت مثل احمر و اصل واو دوم نزد بعضی همزه است و ماخوذ است از وال بفتح واو و سکون همزه مصدر باب ضرب بمعنی مبادرت و جایز است منصرف بودن اول در مقامی که ملحوظ ظرفیت آن باشد مثل لقیته عاماً اولاً یعنی عاماً قبل عامنا و اینجا جایز نیست زیرا که در منادی ظرفیت نمیباشد النعص بفتح عین بی‌نقطه و سکون نون و فتح و ضم صاد بی‌نقطه اصل مثل فاعل ضری یا ماده جزی لاخره بکسر خاء با نقطه و اضافه بضمیر است و عبارت است از آفریده بار دوم باعتبار اختلاف در بعضی اجزای یا از آفریدن بار دوم و اشارتست بآنچه گذشت در حدیث پانزدهم باب پنجاه و پنجم که جهان باری دیگر حادث میشود و عدم صرف و اسطه است بفقه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است قدیم اینجا ضد تازه است نه بمعنی اصطلاحی متکلمان شافهت اشارتست بقول الله تعالی در سوره نمل نودی ان بورک من فی النار و من حولها یا ایها الفربا الله یا انت ندای اسماء الهی است برای استمداد و توسل بآنها و بعضی آنها بعنوان مفرد است مثل الله و رحمن و رحیم و بعضی دیگر بعنوان جمله است مثل لا اله الا انت یعنی ای آنکه نیست برای دانایی که در بالای او است دانا تر از و باشد صفتی ای آنکه نیست برای آفریده شده بی توفیق او عزتی ای اول

پیش از هر چیز و ای آخر بعد از فنای هر چیز که اوّلاً مخلوق شده ای آنکه نیست او را فاعلی
و نه مادّه و ای آنکه نیست نشأه آخرت او را فنای و ای کامل وصف کرده شده
بصفات کمال و ای کرم دهنده کان و ای آنکه خوب دانا میباشد بهر زبانی که دعا
کرده میشود بآن و ای آنکه بخشش او کهنه و مکرر نیست نادر نیست و عذاب او سخت است
و پادشاهی او بی کجی است طلب میکنیم از تو بنام تو که بواسطه فرشته تکلم کردی
بآن با موسی این نام الله ای نام رحمن ای نام رحیم ای نام لا اله الا الله
الا انت خدایا تو مقصود در حاجات طلب میکنیم از تو که درود کنی بر محمد و آل
محمد و آنکه داخل کنی مرا در بهشت برحمت تو حدیث چهل و نهم قُلتُ لِلرِّضا عَلَیهِ السَّلام
عَلِّمنی دُعاءً وَ اَوجِز فَقالَ قُل یا مَن دَلَّنی عَلی نَفسِهِ وَ ذَلَّلَ قَلبی
بِتَصدیقِهِ اَسأَلُکَ الاَمنَ وَ الایمانَ ترجمه گفتم امام رضا علیه السلام را که مرا
تعلیم کن دعای و مختصر کن پس گفت که بگو بانی ظاهر است از شرح حدیث پنجم
ابن بابویه حدیث پنجاهم عَن اَبی عَبدِ اللهِ ع اَنَّ رَجُلاً اَتی امیرَ المؤ
مِنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ فَقالَ یا امیرَ المؤمنینَ کانَ لی مالٌ وَرِ
ثتُهُ وَلَم اُنفِق مِنهُ دِرهَماً فی طاعَةِ اللهِ تَعالی ثُمَّ اکتَسَبتُ مالاً
فَلَم اُنفِق مِنهُ دِرهَماً فی طاعَةِ اللهِ فَعَلِّمنی دُعاءً یُخلِفُ عَلَیَّ ما
مَضی وَ یَغفِرُ لی ما عَمِلتُ اَو عَمَلاً اَعمَلُهُ فَقالَ قُل قالَ وَ اَیَّ شَیءٍ اَقولُ
یا امیرَ المؤمنینَ قالَ قُل کَما اَقولُ شرح یخلف که با نقطه و با صیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر مجزوم است در جواب امر الخلافه بفتح خا جانشین شدن
چیزی او میتواند بود که از باب افعال باشد الاخلاف جانشین دادن چیزی را و بیا ر

اول

اول اراده مالی که عوض رفته باشد نیست و بنابر دوم هست و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
علی بحرف جر و ضمیر متکلم متعلق به یخلف است و یغفر بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
مجزوم و معطوف بر یخلف است و میتواند بود که هر یک از یخلف و یغفر مرفوع باشد و ضمیر
مستتر راجع بر دعا باشد و جمله صفت دعا باشد و نسبت مجازی باشد ترجمه روایت است از امام
جعفر صادق ع که مردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین
بود برای من مالی که بمیراث گرفته بودم و صرف نکردم از آن یک درهم را در فرمان
برداری الله تعالی با نیتی که هم را ضایع کردم در معاصی بعد از آن کسب کردم مالی
پس صرف نکردم از آن یک درهم را در فرمان برداری الله تعالی بهمان معنی پس
تعلیم کن مرا دعای که خلیفه شود الله تعالی بر من آنچه را که رفت از دست من مراد
اینست که عوض رساند الله تعالی آنچه را که رفت از دست من و آمرزش کند برای
من گناهی را که کردم یا تعلیم عملی کن که کنم آن را مثل نمازی یا روزه برای آنچه گفتم
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بگو آن را گفت که و چه چیز را بگویم ای امیر المؤمنین ع
گفت که بگو چنانچه من میگویم ظاهر این است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از گفتن
قل اندکی ساکت شده باشد تا آن مرد مهیای موافقت در دعا شود برای آنکه آن مرد نمیتوا
نسته که بیکبار آن دعا را از بر کند پس اندک اندک امیر المؤمنین ع میگفت و او موافقت
میکرده تا از بر کند اصل یا نوری فی کُلِّ ظُلمَةٍ وَ یا اُنسی فی کُلِّ وَحشَةٍ
وَ یا رَجائی فی کُلِّ کُربَةٍ وَ یا ثِقَتی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَ یا دَلیلی فی الضَّلالَةِ شدیده
اَنتَ دَلیلی اِذا انقَطَعَت دَلالَةُ الاَدِلّاءِ فَاِنَّ دَلالَتَکَ لا تَنقَطِعُ
وَ لا یَضِلُّ مَنِ اهتَدَیتَ اَنعَمتَ عَلَیَّ فَاَسبَغتَ وَ رَزَقتَنی فَوَفَّرتَ وَ غَذَ

یتنی

فأحسنت غذائي وأعطيتني فأجزلت عطائي بلا استحقاقٍ لذلك بفعلٍ
مني بي ولكن ابتداءً منك لكرمك وجودك فتقويت بكرمك
على معاصيك وتقويت برزقك على سخطك وأفنيت عمري فيما لا
تحب **شرح** ولکن بتخفیف نون است وابتداء مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر
ولکن هو ابتداءٌ مثل ولکن کانوا هم الظالمین و براین تقدیر لکن نزد بعضی کلمه برای
محض استدراکست وعاطفه نیست ونزد بعضی دیگر عاطفه جمله بر جمله است یا ابتداء مجرور است
ودران کلمه را چهار مذهبست اول آنکه معطوف بر لا استحقاقست بعطف مفرد
بر مفرد و عاطف آن لکن است و واو زایده لازمست دوم آنکه واو زایده غیر لازمست
سوم آنکه عاطف آن واو است ولکن برای محض استدراکست چهارم آنکه عاطف
واو است واز قبیل عطف جمله بر جمله است بتقدیر ولکن اجزلت عطائی ابتداءً پس جر آن
بجار مقدر است وجایز است ابقاء عمل عامل محذوف برای قوت دلیل بران باعتبار
تقدم ذکر آن در جمله معطوف علیها منک صفت ابتداء است لام در لکرمک برای تعلیل است
یا برای تقویت نسبت مثل لام در لذلک کرمک مفعول بواسطه ابتداء است الجود بضم جیم
سخاوت و بفتح جیم باران بسیار و اینجا استعاره شده برای رزق وسیع السخط بضم
سین وفتح خاء با نقطه وطاء بی نقطه جمع سخطه بضم سین وسکون خاء وطاء
یعنی آنکه بغضب آرد کسی را واصل آن مصدر است بمعنی غضب مثل قربه بضم قاف
وسکون راء بی نقطه و باء یک نقطه و قُرَب **لغیره** دعا امینه ای روشنی من در هر تاریکی وای
آرام من در هر دلگیری از تنهای وای امید من در هر اندوه وای اعتماد من در هر سختی
وای راهنمای من در راه گم کردن نور راهنمای نبی وانبیاء المرسلین چون بریده شود راهنمای

راهنمایان چه بدرستی تو راهنمای که بریده نمیشود وگمراه نمیشود کسی که تو راهنمای
کردی او را انعام کردی بر من در شکم مادر بدادن دست وپا و چشم
وگوش و مانند آنها باین روش که فراخ کردی وروزی دادی مرا از پستان
مادر باین روش که دراز کردی و طعام دادی مرا بجلدی بعد از آن
از پدر مثلا باین روش که بزرگ کردی عطای مرا بی استحقاق من
آنرا که بوسیله کاری باشد که از من صادر شده باشد ولیکن آنچه مذکور
شد ابتدای بود از جانب تو بسبب گرامی بودن تو وسخاوت تو
پس قوت گرفتم بکرم تو و قوت گرفتم بر رزق تو بر افعالی که
باعث غضب میباشد وصرف کردم عمر گذشته خود را در آنکه دوست
نمیداری **اصل** فلم يمنعك جرأتي عليك وركوبي
لما نهيتني عنه ودخولي فيما حرّمت عليّ أن عدت
عليّ بفضلك ولم يمنعني حلمك عني وعودك عليّ
بفضلك أن عدت في معاصيك فأنت العوّاد
بالفضل وأنا العوّاد بالمعاصي **شرح** ان بفتح همزه
وتخفیف نون هر دو جا بتقدیر عن ان است وظرف متعلق
بلم یمنعک است **لغیره** پس مانع نشد ترا دلیری من بر تو وارتکاب
من چیزی را که نهی کردی مرا از آن وداخل شدن من در آنچه
حرام کردی بر من از اینکه بازگشت کردی بر من بتفضل تو بنعمتها
ومانع نشد مرا گذرانیدن تو از من وبازگشت تو بر من بتفضل تو

از آنکه بازگشت کردم در معصیتهای تو پس تو بغایت بازگشت کننده
بتفضیلی من بغایت بازگشت کننده ام بمعصیتها **اصل**
يا اكرم من اُقِرّ له بذنبٍ واعزّ من خُضِع
له بالذلّ لِكرمك اَقررتُ بذنبي ولعِزّك
خضعتُ بذلّي فما انت صانعٌ بي في كرمك
واقراري بذنبي وعزّك وخضوعي بذلّي افعَل بي ما
انت اهله ولا تفعل بي ما انا اهله **شرح**
من موصوله و مضاف اليه است اقرّ و خضع بصيغه مجهول است له
نايب فاعلست با در بذنب صله اقرارست و در بالذل براى ملا
بست است و در بعض نسخ بذلّي بى الف لام است لكرمك
متعلق باقررت است و لعزك متعلق بخضعت است ما استفهاميه است
في بمعنى مع است كرمك واقرارى بذنبي ناظر است به لكرمك اقررت
بذنبي و عزك وخضوعي بذلى ناظر است به لعزك خضعت بذلى **يعنى**
پس اى كريمتر كسى كه اقرار كرده شد براى او بگناهى و عزيزتر كسى كه فروتنى
كرده شد براى او با خوارى براى كرم تو اقرار كردم بگناه خود و براى
عزت تو فروتنى كردم با خوارى خود پس چه خواهى كرد با من با وجود كرم
تو و اقرار من بگناهان من و با وجود عزت تو و فروتنى من با خوارى من بكن
با من آنچه را كه تو لايق آنى كه كرم و عفو باشد و مكن با من

آنچه را كه من لايق آنم كه عدل و عذاب باشد **اصل** تمّ كتاب الدعاء
ويتلوه كتاب فضل القرآن **شرح** تمام شد كتاب الدعا
وبعد از آن متصل است كتاب فضل القرآن تمّ
الشارح الفقير خليل بن الغازي القزويني
عفا الله عنهما شرح كتاب الدعا في يوم
الخميس السابع من شهر رجب
المرجب سنه ١٠٩٠

هزاران درود و هزاران سلام

كتابخانه آستان قدس

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلم علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن
الغازی القزوینی مامور شد بتصنیف شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی
وبانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب
الدعا شروع نمود در شرح کتاب فضل القرآن شرح این کتاب ششم است از سی وسه یا سی و
چهار کتابی که جزء کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است فضل
بفتح فا وسکون ضاد با نقطه است ... این کتاب بیان فضیلت وشرف قرآنست
بدانکه در اینجا اقتصاری شده وتقدیر اینست که کتاب القرآن باب فضل القرآن ومقصود
در این باب بیان فضیلت وشرف کل قرآنست بعنوان اجمال نه بعنوان بیان
منافع خصوص آیات یا سورها آن می آید در باب سیزدهم ودر فهرست شیخ طوسی از
جمله کتب کافی فضایل القرآنست در این کتاب چهارده باب است اول آنکه مذکور شد
دوم باب فضل حامل القرآن سوم باب من یتعلم القرآن بمشقة چهارم باب من حفظ
القرآن ثم نسیه پنجم باب فی قرائته ششم باب البیوت التی تقرأ فیها القرآن
هفتم باب ثواب قراءة القرآن هشتم باب قراءة القرآن فی المصحف نهم باب
ترتیل القرآن بالصوت الحسن دهم باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن یازدهم باب

بقر القرآن وبختم دوازدهم باب ان القرآن یرفع کما انزل سیزدهم باب فضل القرآن ۱۴
باب النوادر بدانکه تعریف سوره وتعریف آیت مذکور میشود در شرح حدیث دوم
باب پنجم در باب اول چهارده حدیث است اول عن سعد الخفاف عن ابی
جعفر ع قال یا سعد تعلموا القرآن فان القرآن یأتی یوم القیمة
فی احسن صورة نظر الیها الخلق والناس صفوف عشرون ومائة
الف صف ثمانون الف صف امة محمد واربعون الف صف
من سائر الامم شرح جمله نظر الیها الخلق صفت صورة است جمله والناس صفوف
حال از فاعل یأتی است الصفوف بضم صاد بی نقطه و دو فا جمع صف بفتح صاد
وتشدید فا است ومراد صف دور است چنانچه در روز دیوان پادشاهان
دنیا خلایقی که دیوان ایشان باید کرد احاطه مجلس دیوان می کنند چندین صف
بقدر مراتب ایشان وسوای ایشان دو صف دیگر میباشد یکی متصل بمجلس دیوان
وایشان نوکرانند که مهیای اجرای حکم پادشاهند برای دیوان ایشان ودر
اینجا ملائکه مانند نوکرانند ودیگری نزدیک بمجلس دیوان وایشان کرامان ووزرانند
واینجا انبیا ورسل مانند ایشانند بقر روایتست از سعد که گفت شنیدم از امام محمد باقر ع
علیه السلم گفت ای سعد یاد گیرید معانی قرآن را باینمعنی که فکر در محکمات آن کنید
ویاد گیرید وسوال کنید اهل ذکر را از متشابهات آن چه بدرستی که قرآن
می آید در روز قیامت در بهترین صورتی که دیده باشند آنرا مخلوقان بر حالی که مردمان
چندین صف باشند صد وبیست هزار صف هشتاد هزار صف امت محمد ند
وچهل هزار از باقی امتها اند مخفی نماند که ظاهر حدیث دوم باب چهارم اینست که آمد

قرآن عبارت از آمدن مخلوقیست علیحده که از جنس انس و جن و ملایکه نیست و اگر بوجود
کمال قرآن جوهر میبود بصورت او میبود و اگر بر فرض کمال سخن قرآن بزبان
حال سخن بزبان قال و با وا میبود چنان میگفت که آن مخلوق میگوید و از این
ظاهر میشد که ضروریست حمل آمدن قرآن و تتمه آنچه مذکور میشود در این حدیث
بر استعاره تمثیلیه و بر هر تقدیر لازم نمی آید انقلاب عرض بجوهر و نه اتحاد عرض
و جوهر در ذات اصل فيأتي على صف المسلمين في صورة رجل فيسلم
فينظرون اليه ثم يقولون لا اله الا الله الحليم الكريم
ان هذا الرجل من المسلمين نعرفه بنعته و صفته غير انه كان
اشد اجتهادا منا في القرآن فمن هنالك اعطي من البهاء
والجمال والنور ما لم نعطه شرح اتیان چون متعدی بعلی شود
بمعنی گذر کردنست و مراد اینجا گذر کردن بر هر یک از اجزای صف المسلمین
در اول عبارت از جمعیست از عوام امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل
نکرده بوده اند و بر اقل مراتب ایمان بوده اند و در دوم اعم از آنست لیکن از
امت محمد است صلی الله علیه و آله نه صورت رجل در مقابل نه صورت ملک است
که می آید در تتمه این حدیث یسلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع بقرآنست میتواند بود که یقولون اینجا و نظایر اینجا بمعنی
یظنون باشد و از قبیل حدیث نفس باشد و میتواند که بزبان باشد النعت بفتح
نون و سکون عین و تا و دو نقطه در خوش صورت بودن غیر منصوبست مانند
مستثنای منقطع یا مبنی بر فتح است یعنی پس قرآن می آید و گذر میکند بر یک یک از صف مسلمانان

ادی

مردی پس سلام میکند بر ایشان پس نظر میکنند بسوی قرآن بعد از آن میگویند از روی
تعجب که نیست مستحق عبادتی مگر الله که گذرانندهٔ بدیهای بندگانست بخشنده است
بدرستی که این مرد از مسلمانانست میشناسیم او را بخوبی صورت او و حال او مگر آنکه
او بوده صاحب جد بیشتر از ما در ترویج قرآن پس از اینجا داده شده از خوشی صورتی
و خوشی صفتی و روشنی قدری که داده نشدیم آن قدر اصل ثم يجاوز حتى يأتي
على صف الشهداء فينظر اليه الشهداء ثم يقولون لا اله الا
الله الرب الرحيم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته و
صفته غير انه شهداء البحر فمن هنالك اعطي من البهاء و
الفضل ما لم نعطه شرح مجاوزت اینجا عبارت از گذشتن از موضع
بسوی موضع دیگرست مانند بر فی الشهداء در اول عبارت از جمعیست از عوام مسلمین
امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل کرده بوده اند و بر اقل مراتب شهادتند
و ایشان جمعیند که در صحرا جهاد کردند با مشرکان بامر امام حق و کشته شده اند
و در ثانی اعم از آنست یعنی بعد از آن قرآن گذر میکند تا گذر کند بر صف شهیدان
پس نظر میکنند بسوی او شهیدان بعد از آن میگویند از روی تعجب نیست مستحق
عبادتی مگر الله که صاحب کل اختیار است بخشندهٔ مؤمنانست بدرستی که این مرد
از شهیدانست می شناسیم او را بصورت او و حال او مگر آنکه او از شهیدان دریاست
پس از اینجا داده شد از خوشی صورتی و شرف قدری که داده نشدیم آن قدر
اصل ثم يجاوز حتى يأتي على صف شهداء البحر في صورة شهيد
فينظر اليه شهداء البحر فيكثر تعجبهم و يقولون ان هذا

مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَصِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّ الْجَزِيرَةَ الَّتِي أُصِيبَ فِيهَا
كَانَتْ أَعْظَمَ هَوْلًا مِنَ الْجَزِيرَةِ الَّتِي أُصِبْنَا فِيهَا فَمِنْ هُنَالِكَ
أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ وَالنُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ شرح شهداء البحر
عبارت از جمعی است از عوام مسلمین امت محمد که اطلاع بر دقایق قرآن حاصل نکرده
بوده اند و در دریا شهید شده اند تنوین شهید برای تعظیم است الجزیرة موضعی
بلند در میان دریا که آب دریا از آن بریده شده باشد و جزیره هرگاه در تصرف
مشرکان باشد جهاد اهل اسلام با ایشان مشکلتر خواهد بود از جهاد با مشرکان
صحرا امام گفت پس قرآن میگذرد تا گذر کند بر صف شهیدان دریا در صورت
شهیدی بغایت عالی مرتبه پس نظر میکنند بسوی و شهیدان دریا پس بسیار میشود
تعجب ایشان و میگویند به درستی که این از شهیدان دریاست میشناسیم او را بصورت
او و حال او مگر آنکه جزیره که کشته شده در آن هولناکتر از جزیره که کشته
شدیم در آن پس از اینجاست که داده شد از خوش رویی و شرف و روشنی
قدری که داده نشدیم آن قدر را اصل ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَأْتِيَ صَفَّ النَّبِيِّينَ
وَالْمُرْسَلِينَ فِي صُورَةِ النَّبِيِّ مُرْسَلٍ فَيَنْظُرُ النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ
إِلَيْهِ فَيَشْتَدُّ لِذَلِكَ تَعَجُّبُهُمْ وَيَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ
الْكَرِيمُ إِنَّ هَذَا النَّبِيَّ مُرْسَلٌ نَعْرِفُهُ بِصِفَتِهِ وَسَمْتِهِ
غَيْرَ أَنَّهُ أُعْطِيَ فَضْلًا كَثِيرًا شرح مراد بالنبيين والمرسلين انبیا
ما عدای شش رسول است که هر یکی صاحب شریعت علیحده است و ایشان آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم اند چه این شش رسول با وصیای خود در محل دیوانند

که صفوف بر در آنست یعنی بعد از آن قرآن گذر میکند تا آید نزد صف پیغمبران غیر مرسل
و پیغمبران مرسل در صورت نبی مرسل پس نظر میکنند انبیا و رسولان بسوی او پس سخت
میشود برای آنچه دیدند تعجب ایشان و میگویند از روی تعجب نیست مستحق عبادتی
مگر الله که حلیم کریم است به درستی که این هر آینه پیغمبر مرسل است میشناسیم او را
بجمال او و صورت او مگر آنکه او داده شده فضیلت و شرف بسیار اصل قَالَ
فَيَجْتَمِعُونَ فَيَأْتُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْأَلُونَهُ
وَيَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا فَيَقُولُ لَهُمْ أَوَمَا تَعْرِفُونَهُ فَيَقُولُونَ
مَا نَعْرِفُهُ هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَغْضَبِ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ
هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ فَيُسَلِّمُ شرح همزه در او ما تعرفونه برای استفهام
تعجبی است و واو برای عطف بر محذوف است بتقدیر انکرتم انبیاء و مرسلین ناظرین
الی سمته و صفته و لا تعرفونه و مراد آنست که چون اهل فهم و فطانت و صاحب
نفس قدسیه اید میبایست که بعلامات او را بشناسید لم يغضب بعین
بی‌نقطه و ضاد با نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب باب ضرب است الغضب
بفتح عین و سکون ضاد و سرزنشی که بوسیله خلاف آداب باشد مثل مخالفان در
تخطئة الانبیاء تفضیل داده اند در کتب خود و این کلام از انبیا از روی قرینه است
یعنی امام گفت پس جمع میشوند پیغمبران و رسولان پس می آیند نزد رسول الله صلی الله علیه
و آله یعنی که محل دیوان که صفوف بر در آنست می آیند نزد او پس سوال می کنند
او را و میگویند ای محمد کیست این پس میگوید ایشان را که آیا هنوز نمی شناسید او را
پس میگویند نمی شناسیم این از جماعتی است که سرزنش نکرده الله تعالی بر او یعنی که خبری

از خلاف آداب از و سر نزده تا سرزنشی بر او شده باشد پس میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله
این حجة الله است بر مخلوقان او پس سلام می کند قرآن ٣١ ثم یجاوز حتی
یاتی علی صف الملائکة فی صورة ملک مقرب فینظر الیه الملائکة
فیشتد تعجبهم و یکبر ذلک علیهم لما راوا من فضله و یقولون
تعالی ربنا و تقدس ان هذا العبد من الملائکة نعرفه بسمته
و وصفه غیر انه کان اقرب الملائکة الی الله عز و جل مقاما
فمن هناک البس من النور و الجمال ما لم تلبس شرح و مراد بملائکه
اینجا غیر حاملان وحی قرآن از جمله ملائکه است یعنی بعد از آن میگذرد تا گذر کند
بر صف فرشتگان در صورت فرشته مقرب پس نظر میکنند بسوی او فرشتگان پس
سخت میشود تعجب ایشان و مشکل میشود آنچه دیدند بر ایشان بسبب آنچه دیدند از
فضیلت او و میگویند بعنوان تعجب بغایت عالیمرتبه است صاحب کل اختیار
ما و بغایت منزه از نقصان و قبح است بدرستی که این بنده از فرشتگانست میشناسیم
او را بصورت او و حال او مگر آنکه او بوده نزدیکتر فرشتگان بسوی الله عز و جل
باعتبار مرتبه پس از اینجاست که پوشانیده شده از روشنی و خوبی قدری که
پوشانیده نشدیم آن قدر را ٣١ ثم یجاوز حتی ینتهی الی رب العزة
تبارک و تعالی فیخر تحت العرش فینادیه تبارک و تعالی یا حجتی
فی الارض و کلامی الصادق الناطق ارفع راسک و سل تعط و اشفع
تشفع فیرفع راسه فیقول الله تبارک و تعالی کیف رایت
عبادی فیقول یا رب منهم من صاننی و حافظ علی و لم یضیع شیئا و منهم

من ضیعنی

ضیعنی و استخف بحقی و کذب بی و انا حجتک علی جمیع خلقک فیقول الله
تبارک و تعالی و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لاثیبن علیک الیوم
احسن الثواب و لاعاقبن علیک الیوم الیم العقاب شرح بعد از آن قرآن
میگذرد تا میرسد بسوی رب العزة تبارک و تعالی یا بمعنی که داخل محل دیوان الهی میشود که جای
نشستن رسول صاحب شریعت علیحده و اوصیای ایشانست و شهادت ایشان برای
ثواب و عقاب جاریست بر هر یک از خلایق بعد از حساب اعمال او پس می افتد بسجده
در پایین حکومت تخت الهی یا بمعنی که بسجده او برای حکومت الهیست در حق
مطیعان او و عاصیان او پس ندا می کند او را الله تبارک و تعالی چنانچه در طور با موسی
و در معراج با محمد کرد که ای حجت من در زمین و سخن من که راستست تصریح کننده است
بهر حکمی از احکام بتوسط اشتمال بر محکماتی که راه علم متشابهات است بوسیله
تصریح بوجود امام عالم بجمیع آنها در هر زمانی از زمانهای تکلیف بردار سر خود را
و طلب کن آنچه را که خواهی تا داده شوی و شفاعت کن هر کرا که خواهی تا مقبول
الشفاعة شوی پس قرآن بر میدارد سر خود را پس میگوید الله تبارک و تعالی که چون
دیدی بندگان مرا در دنیا پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من بعضی بندگان
کسی است که رعایت جانب من کرد و پاسبانی کرد بر من و ضایع نگذاشت چیزی را
از من و بعضی بندگان کسی است که ضایع گذاشت مرا و سبکی کرد با حکم من و دروغ
شمرد مرا و حال آنکه من بوسیله اشتمال بر محکم حجت توام بر جمیع مخلوقان تو پس
میگوید الله تبارک و تعالی قسم به بی نکی خودم و بزرگی خودم و بلندی مرتبه خودم
که هر آینه ثواب خواهم داد البته برای تو امروز بهترین ثواب کسی را که رعایت جانب

تو کرد

[illegible] در حدیث [illegible] که غرائب بی [illegible] که مانع [illegible]

[illegible] قال ابو جعفر [illegible] في صورة اخرى [illegible] فتقلب له بالا

حتى [illegible] صورة رجل شاحب [illegible] فيأتي [illegible]

من شيعتنا الذي كان يعرفه ويجادل به اهل الخلاف فيقوم بين

يديه فيقول ما تعرفني فينظر اليه الرجل فيقول ما اعرفك يا عبد الله

شرح [illegible] و [illegible] مفتوحه است و در بعضی نسخ جیم است که گوئی

[illegible] در اول [illegible] است و [illegible] دوم بصیغه غائب معلوم باب

ضرب است متعدی است و رجع بفتح را و سکون جیم بر گردانیدن و مراد اینجا برگر

دانیدن سر از موضع سجده است [illegible] سر بر آن و متغیر شدن صورت

[illegible] حصول [illegible] و خوف در وقت [illegible] عظمت [illegible]

[illegible] است و [illegible] سبب آن خوف و فی صورة [illegible] القرآن است [illegible]

حال است [illegible] و [illegible] است و متعدی است و [illegible] بود که لازم

[illegible] بصیغه [illegible] باب [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] متغیر شده [illegible] آفتاب و مانند آن و [illegible] از [illegible]

[illegible] در حدیث سیوم باب دوم و مراد اینجا مطلق [illegible] است

[illegible] از عوام شیعه اند پس مراد آنست [illegible]

[illegible] از معانی قرآن و حسن نظم و صورت آن [illegible] سؤال

[illegible] موافق آن صورت بیند میشناسد که قرآنست

چون به غیر موافق آن صورت بیند نمی‌شناسند الجمع بهم آوردن الله تعالی [illegible]

و آخرین را موافق آنکه می‌آید در حدیث چهاردهم این باب که اذا جمع [illegible] و [illegible]

یعنی امام گفت بیان این آنکه بر میدارد قرآن از سجده سر خود را بر حالی که در صورتی [illegible]

سعید گفت پس گفتم او را که ای ابو جعفر در کدام صورت بر میگردد از سرش از سجده

بر داشت گفت در صورت مردی میانه که متغیر شده باشد و رنگ او را اهل جمع [illegible]

پس می‌آید نزد مردی از شیعه ما که در دنیا میشناخت او را [illegible] مر این [illegible]

می‌کند بسوی او آنمرد پس میگوید نمیشناسم ترا ای بنده خدا اصل قال فيرجع في

صورته التي كانت في الخلق الاول فيقول ما تعرفني فيقول نعم

فيقول القرآن انا الذي اسهرت ليلك وانصبت عيشك

وسمعت الاذى ورجمت بالقول في الا وان كل تاجر قد استوفى

تجارته وانا وراءك اليوم شرح رجع بصیغه معلوم باب ضرب

است و لازم است مراد آنست که از پس او مردد و بر میگردد بر حالی که در صورت

اولست و لهذا الی صورته نگفت بجای فی صورته نعم اینجا یعنی بلی مستعمل شده است

اسهرت و انصبت بصیغه متکلم وحده است و تعلق اسهار بلیل و انصاب

بعیش مجازیست و سمعت بصیغه مخاطب معلوم است الاذی بفتح همزه و فتح

ذال با نقطه و الف مکسوره و رجمت بر انیقط و جیم بصیغه مخاطب مجهول باب

نصر است فی بتشدید یا مفتوحه است و فی برای تعلیلست و ذلک بتقدیر فی

ورا انجا رکت است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم باب دوم و گذشت در

کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول و دوم باب شصت و دوم که پیش از باب

القناعة است و در حدیث دوم باب صد و سی و هفتم که باب اتباع الهوی است

لیث منه

و هر آینه عذاب خواهم کرد البته برای تو امروز دردناک عذاب کسی را که ضایع کرداشت
ترا اصل قَالَ فَيَرْفَعُ الْقُرْآنُ رَأْسَهُ فِي صُورَةٍ أُخْرَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا
جَعْفَرٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ رَجُلٍ شَاحِبٍ مُتَغَيِّرٍ يُنْكِرُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ فَيَأْتِي الرَّجُلَ
مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَيُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ
يَدَيْهِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَ
اللَّهِ شرح فیرفع برا بنقطه و فا و عین بنقطه است و در بعضی نسخ جیم است بجای
و بر هر تقدیر فا در اولش برای بیانست و بنا بر دوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است متعدی است الرجع بفتح را و سکون جیم بر گردانیدن و مراد اینجا بر گر
دانیدن سر از موضع سجده است بعد از نهادن سر بر آن و متغیر شدن صورت
اشارتست بحصول کمال رعب و خوف در وقت ملاحظه کمال عظمت عرش الله
تعالی است و سجده بسبب آن طرف و فی صورة حال القرآن است و میتواند بود که
حال اسم باشد یرجع در کلام سائل بجیم است و متعدی است و میتواند بود که لازم
باشد الشاحب بشین بانقطه و حا بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه فاعل باب نصر و منع و کرم
ساذی که رنگ متغیر شده باشد از آفتاب و مانند آن و گاهی رنگ ساز را نیز شاحب
میگویند چنانچه می‌آید در حدیث سیوم باب دوم و مراد اینجا مطلق مسافر است
الذی کان یعرفه برای احتراز است از عوام شیعه امامیه پس مراد امینست داشته
در دنیا بر قدر معتدبه از دقایق قرآن و حسن نظم و صورت آن بوسیله سؤال
اهل الذکر و مانند آن پس اگر شخصی را موافق آن صورت بیند میشناسد که قرآنست
و چون بر غیر موافق ان صورت بیند نمیشناسند الجمع بهم آوردن الله تعالی اولین

و آخرین را موافق آنچه می‌آید در حدیث چهاردهم این باب که اذا جمع الله الاولین والاخرین
یعنی امام گفت بیان این آنکه بر میدارد قرآن از سجده سر خود را بر حالی که در صورتی دیگر است
ابو سعید گفت پس گفتم او را که ای ابو جعفر در کدام صورت بر میگرداند سر خود را از سجده
برداشت گفت در صورت مردی مسافر که متغیر شده باشد او را اهل جمع قیامت
پس می‌آید نزد مردی از شیعه ما که در دنیا میشناخت آیا نمیشناسی مرا پس نظر — نمیشناسند
می‌کند بسوی او آن مرد پس میگوید نمیشناسم ترا ای بنده خدا اصل قَالَ فَيَرْجِعُ فِي
صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ نَعَمْ
فَيَقُولُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَأَنْصَبْتُ عَيْشَكَ
وَسَمِعْتَ الْأَذَى وَرُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ أَلَا وَإِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفَى
تِجَارَتَهُ وَأَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ شرح یرجع بصیغه معلوم باب ضرب
است و لازم است مراد اینست که از پیش او میرود و بر میگردد بر حالی که در صورت
اولست و لهذا الی صورته نگفت بجای فی صورته نعم اینجا بمعنی بلی مستعمل شده است
اسهرت و انصبت بصیغه متکلم وحده است و تعلق اسهار بلیل و انصاب
بعیش مجازیست و سمعت بصیغه مخاطب معلوم است الاذی بفتح همزه و فتح
ذال بانقطه و الف مکروه طبع رجمت برا بی‌نقطه و جیم بصیغه مخاطب مجهول باب
نصر است فی بتشدید یا مفتوحه است و فی برای تعلیلست و ذلک بتقدیر فی
و را انکار تست چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم باب دوم و گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث اول و دوم باب شصت و دوم که پیش از باب
القناعة است و در حدیث دوم باب صد و سی و هفتم که باب اتباع الهوی است

یعنی امام گفت پس میگردد قرآن بر حالی که در صورت اوست آن صورتی که بر آن
صورت بود در آفریدن اول مراد احسن صورتست چنانکه مذکور شد در صدر این حدیث
پس قرآن میگوید آیا میشناسی مرا پس آنمرد میگوید بلی میشناسم اشارتست باین که
آنچه گذشت درین حدیث که رسول علیه السلم میگوید که هذا حجة الله علی خلقه مسموع
و مفهوم اهل جمع میشود پس میگوید قرآن که منم که بیدار کردم شب ترا و بتعب
انداختم زندگانی ترا و شنیدی سخن مکروه طبع را و از هر طرف غیبت کرده
شدی بوسیلهٔ من آگاه باش و برسی که هر سوداگر بتحقیق تمام در یافت سوداگری
خود را اشارتست باینکه در روز قیامت دیوان امم سابقه پیش از دیوان امت رسول
آخر الزمان میشود و این سخن بعد از فراغ از دیوان امم سابقه است بامعنی که هر کسی
از امم سابقه تمام عمل خود را داده تمام ثواب آنرا گرفت بوساطت کتابی از
کتب سابقه و من در پی سوداگری خودم توام امروز بامعنی که عمل ترا من بعد هم
و ثواب آن عمل را برای تو من میگیرم **اصل** فَاَنْطَلِقُ بِهِ اِلَی رَبِّ الْعِزَّةِ
تَبَارَکَ وَتَعَالَی فَیَقُولُ یَا رَبِّ عَبْدُکَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ قَدْ کَانَ
نَصِبًا بِی مُوَاظِبًا عَلَیَّ یُعَادِی بِسَبَبِی وَیُحِبُّ فِیَّ وَیُبْغِضُ فَیَقُولُ
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَدْخِلُوا عَبْدِی جَنَّتِی وَاکْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ
وَتَوِّجُوهُ بِتَاجٍ فَاِذَا فُعِلَ بِهِ ذَلِکَ عُرِضَ عَلَی الْقُرْآنِ فَیُقَالُ لَهُ
هَلْ رَضِیتَ بِمَا صُنِعَ بِوَلِیِّکَ فَیَقُولُ یَا رَبِّ اِنِّی اَسْتَقِلُّ هَذَا لَهُ
فَزِدْهُ مَزِیدَ الْخَیْرِ کُلِّهِ **شرح** و انت اعلم به جملهٔ معترضه است النصب بفتح
نون و کسر صاد بی‌نقطه و با یکنقطه تعب کشنده بمعنی بصیغهٔ مضارع معلوم باب

مقابله شد

مفاعله است المعاداة مجادله و مباحثه با کسی در مسئلهٔ فعل عرض و ضع بصیغهٔ مجهول مجرد است
مزید مصدر مسمی است و منصوبست بر مفعول مطلق برای نوع **یعنی** امام گفت پس میبرد
قرآن آنمرد را بسوی رب العزة یعنی جای دیوان که در آنجا رسول و اهل بیت علیهم السلم حاضرند
پس میگوید ای صاحب کل اختیار من بندهٔ تو و تو دانا تری بحال او بتحقیق بود در دنیا
تعب کشنده بوسیلهٔ من مداومت کننده بر من بیان آنکه مباحثه میکرد با مردمان
بسبب من و دوست میداشت مطیع مرا برای من و دشمن میداشت منکر مرا برای
من پس میگوید الله عز و جل ملائکه که داخل کنید بندهٔ مرا در بهشت من و بپوشانید
او را جامه از جامهای بهشت و بر سر او گذارید تاج کرامت را پس چون کرده
شود باان مرد آنچه مذکور شد عرض کرده میشود آنمرد بر قرآن پس الله تعالی میگوید
قرآن را که آیا راضی شدی بآنچه کرده شد با دوست تو پس قرآن میگوید ای صاحب
کل اختیار من بدرستی که من میشمرم آنرا برای او پس زیاده بده او را از یاد
دادن خیر همگی آن **اصل** فَیَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَعِزَّتِی وَجَلَالِی وَعُلُوِّی
وَارْتِفَاعِ مَکَانِی لَاَنْحَلَنَّ لَهُ الْیَوْمَ خَمْسَةَ اَشْیَاءَ مَعَ الْمَزِیدِ لَهُ
وَلِمَنْ کَانَ بِمَنْزِلَتِهِ اَلَا اِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا یَهْرَمُونَ وَاَصِحَّاءُ
لَا یَسْقَمُونَ وَاَغْنِیَاءُ لَا یَفْتَقِرُونَ وَفَرِحُونَ لَا یَحْزَنُونَ
وَاَحْیَاءُ لَا یَمُوتُونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ لَا یَذُوقُونَ فِیهَا
الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولَی **شرح** انحلن بنون و حاء بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع
متکلم وحده از باب منع است مؤکد بنون تاکید ثقیله شده و الف لام المزید
برای عهد خارجیست و اشارتست بمزید الخیر کله لکرامست برای عطف و لمن کان

بران پس متعلقست به لا نخلق شباب بفتح شین با نقطه و تخفیف باب جمع شاب
است نه در فیها برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و ضمیر راجع بجنة است
و الا برای استثنای متصل است شرح پس میگوید عز و جل قسم به بی تنگی من و بزرگی
من و بلندی من و بالای مرتبه من که هر آینه می بخشم برای او امروز پنج چیز را با آن
زیاد کردن که طلب کرد مراد آنست که زیاد کرد نزد او نمی سکنم برای او و نه منقطع
برای او بخشم و برای هر که شد در مرتبه او آگاه باش بدرستی که ایشان جوانانند
پیر نمیشوند و تندرستانند بیمار نمیشوند و بی نیازانند نیازمند نمیشوند و خوش
حالانند اندوهگین نمیشوند و زنده‌اند نمی میرند بعد از آن امام علیه السلم خواند
این آیت را از سوره دخان که اهل تقوی نمی چشند برای بهشت مگر مرگ
اول را که در دنیا واقع میشود اصل قال قلت یا ابا جعفر و هل یتکلم
القرآن فتبسم ثم قال رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم اهل
تسلیم ثم قال نعم یا سعد و الصلوة تتکلم و لها صورة
و خلق یأمر و ینهی شرح انهم اهل التسلیم اشارتست بآیت سوره نساء و یسلموا
تسلیما و آیت سوره احزاب و سلموا تسلیما الخلق بضم خا با نقطه و سکون و ضم
لام و قاف طبیعت و عادت و انسانیت و مراد اینجا حقیقت یأمر و ینهی بصیغه
غایب و ضمیر راجع بخلق است و میتواند بود که بصیغه غایبه و ضمیر راجع بالصلوة
باشد یعنی سعد گفت که گفتم بر سبیل تعجب ای ابوجعفر آیا سخن میگوید قرآن
پس لب خنده کرد و بعد از آن گفت رحمت کناد الله تعالی عوام را از جمله شیعه ما
یعنی جمعی که خود را از احادیث ما عاجز میشمرند و بخود جزم نسپرده اند بدرستی که ایشان

اهل قبولند

اهل قبولند میدانند که آنچه ما میگوییم البته حقست هر چند که موافق رای ایشان نباشد
بعد از آن گفت آری قرآن سخن میگوید ای سعد و نماز نیز سخن میگوید و برای نماز
صورتیست که منتشر کند در معرفت آن صورت جمیع اهل قبله و حقیقتیست که
معرفت آن مخصوص شیعه امامیه است که مخالفان ایشان معرفت آن ندارند
و آن حقیقت امر میکند مردمان را به پیروی امام حق و نهی میکند از پیروی امام باطل
اصل قال سعد فتغیر لذلک لونی و قلت هذا شیء لا
استطیع ان اتکلم به فی الناس فقال ابو جعفر علیه السلام و هل الناس
الا شیعتنا فمن لم یعرف الصلوة فقد انکر حقنا شرح گفت سعد
پس دیگرگون شد برای آنچه مذکور کرد که نماز نیز حقیقتی دارد که امر میکند و نهی
میکند رنگ من و گفتم این چیزیست که نمیتوانم که تکلم کنم بآن در میان مردمان
پس گفت ابوجعفر علیه السلم و آیا مردمان میباشند مگر شیعه ما مراد آنست
که مخالفان ما مانند ستورانند بلکه گمراه‌تر بیان این آنکه هر که نشناخت حقیقت
نماز را پس تحقیق منکر شد حق امامت ما را مراد آنست که کسی که نشناخته
باشد از نماز مگر صورتی را چون تواند بود که داخل آدمیان باشد در غیر صورت
پس میان آدمیان میتوان گفت که نماز سخن میگوید و آنرا حقیقتیست
که امر و نهی میکند اگر چه میان ستوران نمیتوان گفت اصل ثم قال
یا سعد اسمعک کلام القرآن قال سعد فقلت بلی صلی الله
علیک فقال ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله
اکبر فالنهی کلام و الفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر الله

وَلَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ یعنی اهمّ است بتقدیر استفهام است و چون استفهام طرف نفی دارد
چنانکه طرف اثبات دارد بلی بجای نعم مستعمل شده از جمله اسماء سوره فاتحه صلوة است
چنانکه شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره بیان کرده و بنا بر این نهی صلوة
از فحشا و منکرات راست باشد چنانکه بیان شد در شرح اول خطبه مصنف و بنا بر
آنکه مراد بصلوة معنی دیگر باشد میگوییم که در سوره عنکبوت چنین است مَثَلُ الَّذِینَ
اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَاِنَّ
اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ اِنَّ اللهَ یَعْلَمُ
مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَتِلْکَ الْاَمْثالُ
نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَما یَعْقِلُها اِلَّا الْعالِمُونَ خَلَقَ اللهُ السَّمٰواتِ
وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ اُتْلُ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ
مِنَ الْکِتابِ وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ
وَلَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ وَاللهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ شرح تدعون در قراءت
نافع و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و کسائی بخطابست و در قراءت عاصم و ابو
عمرو بغیبت و تنکیر است من شیء برای تعمیم است مثل طایر یطیر بجناحیه و من بیانیه
یا تبعیضیه است ترجمه حال عجیب جمعی از اهل کتاب که فرا گرفتند برای خود بعد از
انبیای خود ولی از اذن الله تعالی اما مانند حال عجیب کارتن است که فرا
گرفت برای خود خانه باینمعنی که قواعد اهل ضلالت که برای اثبات امامت
ائمه خود بنا نهاده اند مانند تارهای کارتن است و بدرستی که ضعیفتر خانه‌ها
هر آینه خانه عنکبوت میبود اگر آن جماعت از اهل علم در بعضی قواعد مخصوصه باین

میبودند باینمعنی که چون ایشان از اهل علم در هیچ قاعده خودشان نیستند خانه که ایشان
بنا کرده اند ضعیفتر است از خانه کارتن و از اینجا ظاهر میشود که تشبیه حال ایشان
بحال کارتن از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است پس لازم نیست که مشبه به اقوی
باشد در وجه شبه بلکه محض اظهر بودن در بعض اعتبارات کافیست بدرستی که الله
تعالی میداند آنچه را که امام خواهند کرد ای اکثر اهل اسلام بعد از رسول هرچه باشد
باینمعنی که تا آخر الزمان ائمه ضلالت معلوم الله تعالی اند و اوست بی شک رعایت
کننده مصالح و آن مثلها را میزنیم برای مردمان که معبودان جاهلان خواهند شد
نه برای بت سنگ و مانند آن و نمیفهمند آن مثلها را چنانچه باید مگر دانایان عیار
سخن بلیغ یا مراد جمعیست که از چهار دلیل که مذکور خواهد شد علم و اعتراف بامام
حق حاصل می کنند دلیل اول آفرید الله تعالی آسمانها و زمینها را نه ببازیچه بلکه برای تکلیف
و جزای خیر و شر در قیامت بدرستی که در آن آفریدن بحق هر آینه دلیلی است
برای مؤمنان بر امام حق که منصوب از جانب الله تعالی باشد و عالم بجمیع احکام
الهی باشد تا مردمان خود رای کنند دلیل دوم بخوان بر مردمان آنچه را که وحی
شده بسوی تو از جمله قرآن باینمعنی که بخوان محکمات را که بمحض خواندن معنی آنها
معلوم مستمعان میشود چه در آن محکمات نهی از خودرایی و اختلاف از روی ظن
صریح شده و آن دلیل امام حق است دلیل سوم و دایم دار نماز را در میان امت
خود که باقی باشد تا انقراض دنیا بیان این آنکه بدرستی که نماز نهی میکند مردمان را از
امامی که صاحب خصلت رسواست و آن اختلاف از روی ظن و خودرایی و بازیچه است
باعتبار آنکه صاحب آن امروز حکمی می کند و فردا حکم بنقیض آن می کند بسبب تغییر اجتهاد

ودرهردو ور اظهار کمال جد می کند و از امامی که صاحب نا معروفست بانبعی که قول
وفتوای او چون از روی علم نیست بلکه از روی جهل وظن است افاده علم نمی کند
اشارتست بانکه خاتمه هر نماز وعمده اجزای ان که نسبت ان بباقی اجزاء مانند
نسبت نتیجه بمقدمات ونسبت ثمره بشجر است ونماز مسمی باسم ان شده درود
بر محمد وسلام برانست ودر بعضی نمازها که مرکب است از فرض اصلی وفرض الحاقی
چنانچه بیان شد از کتاب الحجة در حدیث چهارم باب پنجاه ودوم که باب التفویض
الی رسول الله صلی الله علیه واله والی الائمة علیهم السلم فی امر الدین است دو بار درود
بر محمد وآل محمد خاتمه شده واین کامنیت در معرفت امام حق بعد از رسول علیه السلم

فصل از عجایب حماقت علمای مخالف انکه فضایل واثبات می کنند برای کفتن اللهم
صلی علی محمد وآل محمد باتباع ملة ابرهیم وفکر نمیکنند که امتیاز این دو نبی صاحب شریعت
علیحده از انبیای دیکر که صاحب شریعت علیحده بودند وچهار کسند آدم ونوح وموسی
وعیسی بانکه صلوات بر آل آن دو میباید کرد بعنوان تشبیه وبر آل آن چهار کس
نمیباید کرد ونبی اخر الزمان که افضل انبیاست مامور باتباع ملت ابراهیم شده
نه باتباع ملت انبیای دیکر چه وجه دارد غیر انکه ذریت آدم ونوح امتیازی نداشتند
اصلا چه بعد از ایشان غیر ذریت ایشان کسی نماند تا احتمال امامت ووصیت
در و باشد ووصایت موسی بیوشع بن نون رسید وبعد از او باولاد هرون رسید
ووصایت عیسی در حواریین وبعضی عرب بود چنانچه کذشت در کتاب الحجة در
شرح حدیث دهم باب شصت وچهارم که باب ما نص الله ورسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا
فواحدا پس نسل در آل وذریت موسی وعیسی امامت نبود پس تشبیه باعتبار اینست که

و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وآل ابراهیم وملاحظه می کنند در قرآن
که نبی امام مامور شده

اهلبیت

که وصایت وامامت بعد از این دو نبی مخصوص ذریت ایشانست بخلاف سایر
انبیا وامر باتباع یعنی امر بتعیین اوصیا از ذریت خود است تا شرک خود را که
و بر روی ظن برطرف شود از میان امت ووصایت ابرهیم در ذریت
اوست باتفاق مخالف وموافق وذریت نبی اخر الزمان منحصر است بعد از و
بکدختر زادکان ومعلوم است که چون دختر امامت را نشاید زوج او
بجای ذریت است خصوصا وحی لحمک لحمی ودمک دمی وامثال این در
حق او وارد شده باشد وبعد از و امامت ووصایت در دختر زادکان است
نقل است که سلطان غازان با علمای پای تخت خود از شافعیه وحنفیه در
مجلس وعظی حاضر بود وواعظ فضایل اللهم صلی علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وآل ابراهیم را بیان میکرد سلطان بواعظ کفت ساکت باش وخطاب
بعلما کرد که این دو نبی چه امتیاز دارند وچرا تشبیه بانبیای دیکر که صاحبان
امت وخلفا اند نشده ایشان در جواب عاجز شدند **دلیل چهارم** وهیرانست
قرآن یعنی امام که عالم باشد بجمیع قرآن وجمیع احکام الهی واحتیاج نباشد
او را بحکم از روی ظن بزرکتر است باعتبار نهی از فحشاء ومنکر از نماز
بوسیله انکه بزرکتر است از انکه اشتباهی باشد میان او ومیان همچنان
او والله تعالی میداند همچنان قرار که شما میازید در هر زمان بدعوای اجماع وامثال
آن تا ظهور مهدی بانبعی که میداند که در هر زمان مانند جاهلی را مجتهد خود
ساخت که جاهل باحکام الهی بود واصلا طرف نسبت ائمة هدی نباشد مخفی
نماند که بزرکتر بود امام عالم بقرآن از نماز در نهی بسبب اینست که نهی نماز مخصوص

خلفای ثلاثه و امثال ایشانست که از آل رسول علیه السلم نیستند و در ظاهر نیز روشن مثل از
نهی ائمه زیدیه و امثال ایشان میت و نهی امام عالم بجمیع قرآن شامل جمیع زمانها
و جمیع ائمه ضلالتست بالسبب اینست که نهی نماز بزبان حالست و نهی
امام بزبان حال و قال هر دوست بدانکه مراد بذکر الله اینجا سبب علم در جمیع
احکام الله تعالی است و آن سه قسم است چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة
در شرح حدیث اول باب ششم که باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم
هم الائمة علیهم السلم است و آنست که مذکور است در سورهٔ زمر الله نزل احسن
الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له
من هاد و بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل یعنی بعد از آن
گفت ای آیا بشنوانم گوش هوش ترا سخن قرآن گفت سعد که پس گفتم آری
درود کند الله تعالی بر تو پس امام گفت که بدرستی که نماز نهی می کند مردمان را از امام
رسوا و نامعروف و هر آینه قرآن بزرگتر است از نماز در نهی از فحشا و منکر
به تحقیق قسم علم و عالم بمعجز و خارق عادتست بیان این آنکه نهی که منسوب
بصلوة و بذکر الله شده سخنی است و فحشا و منکر عبارت از مردانیست که ائمهٔ
ضلالتند بانضمامی که تعبیر از اهل فحشا و منکر شده بفحشا و منکر بنا بر آنکه این
دو وصف بر وجه کمال مجتمع است در هر یک از ایشان و ما قرآنیم بانضمامی که تعبیر از ما
بقرآن شده و الا دلیل چهارم عین دلیل دوم میشود و ما بزرگتریم از نماز باعتبار
نهی از فحشا و منکر مراد اینست که بدر روش که نهی را درین آیت بمعنی کلام قرآن را

در

در قیامت آن روش ذاکر و چنانچه اهل فحشا و منکر را فحشا و منکر میتوان گفت
و اهل الذکر را ذکر میتوان گفت و نسبت سخن با آن میتوان داد همچنان در قیامت
کسی قرآن خواهد بود و سخن خواهد گفت مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر میشود که امام
علیه السلم نگفت اسمعک کلام القرآن و الصلوة برای آنکه درین آیت قرینه بر آنکه
مراد بصلوة عارفان بکیفیت صلوة باشد و مراد بنهی کلام لفظی باشد ظاهر نیست
مگر بتوسط نسبت نهی بقرآن علیحده بعد از امر بتلاوت آنکه وحی شده از
کتاب و میتواند بود که ترک صلوة برای اقتصار باشد چنانچه قول امام فمن لم یعرف
الصلوة فقد انکر حقنا اشعار بآن دارد دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ وَاَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَالسَّيْرُ
بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَاَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ
كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَاْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَاَعِدُّوا
الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ شرح الهدنه بفتح ها و سکون دال بی نقطه و بای یک نقطه
و نا او حدت نوعی مصدر باب ضرب قسمی از شتاب در رفتار که لازم آنست
قطع مسافت بسیار و اینجا استعاره شده برای مبالغه در عبادت و بریده
شدن از لذت تعلق دنیا ظهر بفتح ظا با نقطه و سکون ها و را بی نقطه مضاف
است بسفر و ظهر سفر مانند جناح سفر بفتح جیم و نون و الف و حا بی نقطه استعاره
میشود برای اشراف بر سفر با در بکم برای تعدیه است و ظرف لغو است یا برای ملابست
است و ظرف مستقر و صفت مستقر یا حال السیر است چه واو در والشمس بمعنی مع است

ضمیر یبلیان راجع باللیل و النهار است

الابلا کهنه کفن الجهاز بکسر و فتح جیم و زای با نقطه براق مسافر و مانند مسافر المجاز بفتح
میم و جیم و الف و زای با نقطه مسافت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
از پدرانش علیهم السلم امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای مردمان بدرستی
که شما در سرای تجلید و شما مشرف بر سفر آخرتید و بردن شما در ان سفر از عقبه
بسوی عقبه تا عرصه که محل دیوان بزرگ آلهی است شتابانست و تحقیق دیدید
روز و شب را با آفتاب و ماه که کهنه می کنند هر نو را و نزدیک می کنند هر دور را
و می آورند هر وعده را پس مهیا کنید براق سفر آخرت را برای دوری مسافت
آخرت اصل قَالَ فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْاَسْوَدِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ
وَمَا دَارُ الْهُدْنَةِ قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَانْقِطَاعٍ فَاِذَا الْتَبَسَتْ عَلَیْکُمُ
الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ فَاِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ
وَمَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَمَنْ جَعَلَهُ اَمَامَهُ قَادَهُ اِلَی الْجَنَّةِ وَمَنْ جَعَلَهُ
خَلْفَهُ سَاقَهُ اِلَی النَّارِ شرح چون هدنه مشترکست میان چند معنی یکی که
مذکور شد و دیگری بریدن و دیگری اصلاح جزئی و دیگری پاکیزه کردن گندم و مانند
ان و دیگری صاف کردن و بنابر هر معنی استعاره نیز میشود این سوال واقع
شده البلاغ بکسر بای بی نقطه و غین با نقطه مصدر باب مفاعله چه در عبادت فاذا در
فاذا التبست فا برای تعقیب است و بر هر تقدیر چون مبالغه در عبادت بعد از آن
که علم بمسایل متعلقه بان حاصل شود و التباس و اشتباه در ان مسایل بسبب اختلاف
آرا بسیار واقع میشود این قاعده بیان شد برای خلاص از مهلکه مشفع بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل است الماحل بحای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و علم و حسن واو خواه نزد باد

یعنی امام جعفر صادق علیه السلم گفت پس برخواست مقداد بن الاسود پس گفت ای رسول الله
چیست مراد از هدنه گفت برای مبالغه در طاعت و بریده شدن از لذت تعلق
بدنیا پس چون مشتبه شود بر شما اختلافات آرا مانند پارهای شب تاریک پس
بر شما باد که ملازم قرآن باشید چه بدرستی که قرآن شفاعت کننده ایست مقبول
الشفاعة برای ملازمان خود و شکایت کننده ایست راست گو شمرده شده
برای بیگانگان خود بیان این آنکه هر که گرداند قرآنرا در پیش خود و تابع ان شود
میکشد قرآن او را بسوی بهشت و هر که گرداند قرآنرا در پس خود میراند قرآن
او را بسوی آتش جهنم اصل وَهُوَ الدَّلِیلُ یَدُلُّ عَلَی خَیْرِ سَبِیلٍ وَهُوَ کِتَابٌ
فِیهِ تَفْصِیلٌ وَبَیَانٌ وَتَحْصِیلٌ وَهُوَ الْفَصْلُ لَیْسَ بِالْهَزْلِ وَلَهُ ظَهْرٌ
وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُکْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ اَنِیقٌ وَبَاطِنُهُ
عَمِیقٌ لَهُ نُجُومٌ وَعَلَی نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَی عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَی
غَرَائِبُهُ فِیهِ مَصَابِیحُ الْهُدَی وَمَنَارُ الْحِکْمَةِ وَدَلِیلٌ عَلَی الْمَعْرِفَةِ
لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ شرح الف لام الدلیل برای حصر است با این معنی که هرچه در
قرآن هست بکار آید فی هست التفصیل در رشته کشیدن مروارید بروشی که در
میان دانهای ان مهره فاصله باشد و چون در میان محکمات قرآن متشابهات
فاصله شده مشتبه بان شبه بیان در محکمات هست و تحصیل در متشابهات
چه انها روشنی هست که بعد از سوال اهل الذکر و مکرر در آن لفظی و تناسب بعضی
با بعضی معنی آنها معلوم میشود بتدریج و شفقت ظهر عبارت از محکمات است
و بطن عبارت از متشابهات است الحکم بضم حای بی نقطه و سکون کاف قطع و فصل

معامله بروشنی که اشتباهی دران نمانده و باطنه علم است بانکه متشابهات تبیان
کل شیء است نجوم اول و دوم عبارت از محکماتست که مانند ستارهای آسمان راهنمائی
می‌کند هر کرا که نظر در انها کند و نجوم سیوم یعنی ائمه است علی برای استعلامات
بانمعنی که پاسبان و حافظ محکمات ائمه اند زیرا که اگر ایشان نباشند محکماتی
که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده باطل میشود لا تحصی و لا تبلی بصیغه مجهول غایب
باب افعال است الصفة بیان چیزی و مراد اینجا لفظی است که برای بیان خبری است
و قرآنست و بس راهنما لحق بیان این آنکه راهنمای میکند بر بهتر راه که راه
شیعه امامیه است که دران راه بسؤال اهل الذکر معلوم میشود هر مشکل و آن
راه بهشت و قرآن کتابیست که دران تفصیل محکم و متشابه است و دران
و دران بیانست و تحصیل علم کیفیت بمشقت و آنست جدیت باز یچه
و انزا ظاهر و باطن بیان این آنکه ظاهر آن قطع و فصلست و باطن آن
علم بجمیع مشکلات است ظاهران خوش آینده است و باطن ان بغایت
دور از فهم رعیت است بی استعانت بسؤال اهل الذکر معلوم ایشان
نمیشود قرانرا ستارهاست و نوکلند بران ستارهای قرآن ستارهای
که عالمند بمعانی متشابهات و بجمیع احکام الهی شمرده نمیشود عجایب قرآن
از بسکه بسیار است و کهنه کرده نمیشود غرایب قرآن باعتبار انکه ائمه
استنباط حوادث ازان در هر شب قدر و مانند آن می‌کنند تازه بتازه
تا آخر زمان و قرآنست چراغهای روشنی و جای نوری که راهنمای می کند
بحکمت و مصلحت اندیشی در قول و فعل و در قرآنست دلیل بر شناخت معنی متشابهات

برای نحو شناسی که شناخت کیفیت سخن بلیغ را و علم بقواعد عربیت و عیار سخن بلیغ بهر بشر
۲۱ فَلْيَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ وَلْيُبْلِغِ الصِّفَةَ نَظَرَهُ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ وَيَتَخَلَّصْ
مِنْ نَشَبٍ فَاِنَّ التَّفَكُّرَ حَيٰوةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ
بِالنُّورِ فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّةِ التَّرَبُّصِ شرح فلیجل بفتح یای مضارعه
و سکون جیم و ضم لام بصیغه امر غایب معتل اللام واوی باب نصر است بصره منصوب
و مفعولست و لیبلغ بیای منقوطه و عین بی نقطه بصیغه امر غایب باب نصر است الصفة
منصوب و مفعولست نظره مرفوع و فاعلست ینج بنون و جیم بصیغه مضارع مجزوم
معتل اللام واوی باب نصر است العطب بفتح عین بی نقطه و فتح طای منقوطه و بای منقوطه
هلاکت النشب بفتح نون و فتح شین با نقطه و بای منقوطه دامی که خلاصی ازان مشکل است
فان تعلیل تخلص است کما یمشی برای تشبیه تخلص کسی از شبهات بوسیله تفکرات
بتخلص ستیز از ظلمات بوسیله نور یعنی پس باید که جلا دهد جلا دهنده دیده دل خود را
و باید که رساند ببیان الهی بالفاظ قرآن فکر او تا نجات یابد از هلاکت در جهنم
و خلاص شود از دام شبهات مخالفان در ترویج باطل چه بدرستی که فکر زندگی
دل و دیده ورست چنانچه میرود کسی که مشعلی فرا گرفته برای خود در تاریکیها بوسیله آن
مشعل پس بر شما باد که خوب خلاص شوید از شبهات و کم درنگ کنید در انها
حدیث اول قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ
وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ فِيهِ خَبَرُكُمْ وَخَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ
وَخَبَرُ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلَوْ اَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذٰلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ
شرح گفت امام جعفر صادق ع بدرستی که بی تنگ بغایت دلنواز فرو فرستاد بر شما

کتاب خود را او است پس راستگوی صاحب احسان دران کتاب است بیان حال شما
و بیان حال هر که پیش از شماست و بیان حال هر که بعد از شماست و بیان حال آسمان
و زمین و اگر می آمد نزد شما قائم آل محمد که خبردار کند شما را از تفصیل آنچه مذکور شد که هر کدام
از آنها از کدام آیت مستنبط میشود هر آینه تعجب میکردید از لطف اشارات قرآن
و علم الله تعالی و قدرت او برا اثبات جمیع آنها در قرآن چنانچه گفته در سوره حدید
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها
ان ذلک علی الله یسیر و بیان شد در شرح حدیث سوم باب صد و نود و نهم کتاب
الایمان والکفر و گفته در سوره زخرف وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم
و بیان شد در شرح حدیث هجدهم باب پنجاه و ششم کتاب الدعا و گفته در سوره
نحل و نزلنا علیک تبیانا لکل شیء و مکرر بیان شد از الجمله در باب بیست و یکم
کتاب العقل چهارم ال قال رسول الله ص انا اول وافد علی العزیز الجبار
یوم القیمة و کتابه و اهل بیتی ثم امتی ثم اسألهم ما فعلتم بکتاب
الله و اهل بیتی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله من اول واردم بر پیشگاه
بغایت دلنواز در روز قیامت باین معنی که اول کسی که حاضر میشود در محل دیوان
بزرگ الله تعالی در عرصات قیامت منم و کتاب الله تعالی و اهل بیت من که اوصیای
منند بعد از آن امت من وارد میشوند بعد از آن سوال میکنم امت را که چه کردید
با کتاب الله تعالی و با اهل بیت من چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال ان
هذا القرآن فیه منار الهدی و مصابیح الدجی فلیجل جال بصره
و یفتح للضیاء نظره فان التفکر حیوة قلب البصیر کما یمشی المستنیر

فی الظلمات بالنور شرح الدجی بضم دال منقطه و جیم و الف جمع دجیه بفتح دال و سکون
جیم تاریکیها الضیاء جمع ضوء مثل سیاط و سوط و مراد بغایت روشن است چنانچه گویا
که روشنیها بر روی هم است چنانچه گفته در سوره یونس هو الذی جعل الشمس ضیاء
والقمر نورا و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب ششم اصل
و کان فی وصیة امیر المؤمنین علیه السلام لاصحابه اعلموا ان القرآن
هدی النهار و نور اللیل المظلم علی ما کان من جهد و فاقة
شرح علی برای استعلاست ما موصوله است من بیانیه است یا تبعیضیه است
الجهد بفتح جیم و سکون هاء و دال منقطه شقت یعنی بود در سفارش امیر المؤمنین علیه السلام
برای یاران خود اینکه بدانید که قرآن راهنمودن روز است باین معنی که در معاملات
میان خلایق بغایت راهنماست کتی و روشنی شب تاریک است باین معنی که چنانکه
چراغ باعث انس میشود تلاوت آن باعث انس است در شب تاریک بر روی
آنچه بوده باشد از مشقت و نیازمندی باین معنی که قرآن جمیع آنها را میپوشاند
و اهل قرآن یکی از آنها ندارند و صبر میکنند بر آنها آسانست چنانچه گفته
در سوره یونس فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون هفتم اصل عن ابی
عبد الله ع عن آبائه ع قال شکی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله
وجعا فی صدره فقال ص استشف بالقرآن فان الله عز و جل
یقول و شفاء لما فی الصدور شرح روایت است از امام جعفر صادق ع
از پدرانش علیهم السلام گفت شکایت برد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله از دردی
که در سینه داشت مثل سرفه و سل و ذات الصدر پس گفت رسول ص طلب شفا کن بوسیله قرآن

مثل اینکه کسی گوید اللهم اجعل القرآن شفاء صدری چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ
یونس یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی
و رحمة للمؤمنین ای مردمان بتحقیق آمد نزد شما کتابی که جامع چهار صفت است
اول اینکه پندیست از جانب صاحب کل اختیار شما باعتبار اشتمال بر احوال امم
سابقه و عذابهای ایشان و واضحهای ایشان دوم اینکه باعث شفاء است برای
هرچه در سینهاست از امراض نفسانی مثل بخل و حسد و جسمانی مثل سل اشارت
باینکه ما برای عموم است پس شامل مرض جسمانی نیز هست یا باینکه مرض جسمانی سینه
بسبب مرض نفسانی میباشد سوم اینکه راهنمائیست بدرحق و دفع شبهات
از هر حق چهارم اینکه بخشش کاملست برای مؤمنانی که متوسل بآن شوند
هشتم اصل قال ابو عبد الله ع لا و الله لا یرجع الامر و الخلافة
الی آل ابی بکر و عمر ابدا و لا الی بنی امیة ابدا و لا فی ولد طلحة
و الزبیر ابدا و ذلک انهم نبذوا القرآن و ابطلوا السنن
و عطلوا الاحکام شرح لا در لا و الله برای ابطال خام طمعی جمعی است از اولاد
اهل ضلالت و برای اشارت برجوع سوی آل علی علیه السلم است رجوع در دو جا
مستعمل بالی شده برای اشارت باینکه گویا که در ایشان بوده چون در پدران
ایشان بوده و در یکجا مستعمل بفی شده برای تضمین معنی حدوث و اشارت باینکه
در ظاهر ایشان و پدران ایشان نبوده اصلا گرچه هر یک از طلحه و زبیر در وقت لشکرکشی
بصره و جنگ جمل دعوی کرد برای خود و ذلک انهم از قبیل استدلال امنیت تا وارد آید
که گاهی بند قرآن و ابطال سنن و تعطیل احکام از جمعی صادر میشود و حکومت و خلافت

راجع باولاد ایشان و حادث در اولاد ایشان میشود بلکه از قبیل قول الله تعالی است
در سورهٔ سبا ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور و مراد بیان سبب
در خصوص مادهٔ رسول علیه السلم است که بنای کج نهادند و اشارت باشند لال میشود
در تتمهٔ کلام که و تبیان من العمی یعنی گفت امام جعفر صادق ع نه بخدا قسم
که برنمیگردد حکومت و خلافت بسوی اولاد ابی بکر و عمر هرگز و نه بسوی اولاد
عثمان و سایر بنی امیه هرگز و حادث نمیشود در اولاد طلحه و زبیر هرگز و آن سبب
اینست که ایشان انداختند قرآن را و باطل کردند طریقهای رسول را و معطل کردند
حکمهای الهی را از حدود و قصاصات اصل و قال رسول الله صلی الله
علیه و آله القرآن هدی من الضلالة و تبیان من العمی و استقالة
من العثرة و نور من الظلمة و ضیاء من الاحداث و عصمة
من الهلکة و رشد من الغوایة و بیان من الفتن و بلاغ
من الدنیا الی الآخرة و فیه کمال دینکم و ما عدل احد
عن القرآن الا الی النار شرح و قال حالست بتقدیر قد و میتواند بود
که استیناف و کوی باشد یعنی کلامی علیحده پس در القرآن مواضع یعنی عن است
و افادهٔ بعد و مجاوزت میکند مثل قد کنا فی غفلة من هذا و در من الدنیا
برای ابتداست فرق میان هدی بضم ها و فتح دال و الف و میان رشد بضم
را و سکون شین و دال منقوطه اینست که اول راه نمودن به اعتقاد صحیحست
و دوم راه نمودن بر عمل صحیح است و فرق میان ضلالت و میان غوایت اینست
که اول گمراهی در اعتقاد است و دوم گمراهی در عمل است و فرق میان نور و ضیا ظاهر است

آنرا که گذشت در شرح حدیث پنجم این باب و بنیان من العمی اشارت بآیت
سوره نحل است که تبیانا لکل شیء است الاحداث جمع حدث بفتح حا و فتح دال مهملتین
البلاغ بفتح با یک نقطه و غین با نقطه آنچه بوسیله آن توان رسید از چیزی بسوی چیز
و حاصل آنکه گفت رسول الله ص قرآن راهنمائیست از مذهب باطل یا بمعنی که
باعث دوری از آن میشود و بیان واضح هر ضربیست از احکام و حوادث از جهل
در هم زدنست از بسر در آمدن در گناهان و روشنی است از تاریکی عقاید باطله
و بصیرتهاست از بدعتها در اعمال شرعیه و نگاه داشتنست از جهنمی بودن و دلالت
از ناشروعات و بیانیست از اختلافات آراء و رساننده است از اعمال
دنیا بسوی عمل آخرت و در قرآنست تمام دین شما و عدول نکرد هیچیک از قرآن
مگر بسوی آتش جهنم سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع یَقُولُ اِنَّ الْقُرْآنَ
زَاجِرٌ وَ آمِرٌ یَأْمُرُ بِالْجَنَّةِ وَ یَزْجُرُ عَنِ النَّارِ شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که قرآن نهی کننده است و امر کننده است
امر میکند بکار بهشت و نهی از کار آتش جهنم قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اُعْطِیتُ السُّوَرَ الطِّوَالَ مَکَانَ التَّوْرٰیةِ وَ
اُعْطِیتُ الْمِئِینَ مَکَانَ الْاِنْجِیلِ وَ اُعْطِیتُ الْمَثَانِیَ مَکَانَ
الزَّبُورِ وَ فُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ ثَمَانٌ وَ سِتُّونَ سُورَةً وَ هُوَ مُهَیْمِنٌ
عَلٰی سَائِرِ الْکُتُبِ فَالتَّوْرٰیةُ لِمُوسٰی وَ الْاِنْجِیلُ لِعِیسٰی وَ الزَّبُورُ لِدَاوُدَ ع
شرح الطوال بکسر طاء بی نقطه و فتح واو و الف جمع طویله بفتح طا و کسر واو و
یاء دو نقطه در پایین و تا زا تانیث است و در بعض روایات طول بضم طا و فتح واو

با الف

با الف است و آن جمع طولی بضم طا و سکون واو و فتح لام و الف است که مؤنث
اطول بصیغه افعل التفضیل است و بر هر تقدیر مراد سوره چند است که عدد آیات هر یک از آنها
بسیار بیشتر است از صد و جمعی میگویند مراد هفت سوره است که اول آنها سوره بقره است
و آخر آنها مجموع انفال و برائت است چون برائت نزد ایشان سوره علیحده
نیست مئین بکسر میم و کسر همزه و یاء دو نقطه در پایین که علامت نصب است
جمع مائه بکسر میم و فتح همزه و تا زا تانیث است بر غیر قیاس بنا بر اجرای مؤنث
غیر عاقل در مجرای مذکر عاقل برای تلافی لام الفعل محذوف مثل سنین و عضین زیرا که
اصل مائه بکسر میم و فتح همزه و تاء تانیث مائیة بکسر میم و فتح همزه و یاء دو نقطه
در پایین است بر وزن فرده و در کتابت بعد از همزه یا نوشته میشود تا اشارت
باین باشد که از مهموز العین معتل اللام یائی است و آنها چند سوره است که عدد آیات
آنها صد است یا اندکی کمتر یا اندکی بیشتر و جمعی میگویند مراد سوره چند است که بعد از
هفت سوره طوالست و منفصل از آنهاست و آخر آنها سوره مؤمنونست المثانی
بفتح میم و ثاء سه نقطه و الف و نون و تخفیف یاء آیات بسیار که حاصل مضمون
آنها یکیست و تکرار بسیار برای تاکید و الزام حجت بر منکران مضمون آنهاست
که اختلاف از روی ظن میکنند چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث
سیوم باب النوادر که باب بیست و سیوم است و چون داود صاحب شریعت
علیحده نبود احکام مذکوره در زبور برای تاکید و تکرار احکام مذکوره در توریه بوده
از قبیل مثانی بوده فضلت بفاء و ضاد با نقطه بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده باب
تفعیل المفصل بضم میم و فتح فاء و تشدید صاد بی نقطه مفتوح بصیغه اسم مکان

باب تفضیلت و تذکیر برای امت که موصوف ان کتابست زیرا که اشارتست بقول الله تعالی
در سوره مایده و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب
و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و فرو فرستادیم بسوی تو پیش از نزول
سوره مایده کتاب را با آنچه بکار آمده نمی باشد برحالی که تصدیق کننده است برای آنچه
پیش از ان بر انبیای سابق نازل شده از جمله کتاب و شاهد برانست بانمعنی
که اگر کسی تحریف در آنها کند از این کتاب ظاهر میشود پس حکم کن میان اهل کتابهای
انبیای سابق با آنچه فرو فرستاده الله تعالی در هر کتابی از ان کتابها بانمعنی که جزوه
از آنها اگرچه منسوخ شده باشد تا معجز صدق رسالت تو باشد و جمعی میگویند که مراد
بمفصل سوره چند است که از بسکه آنها کوچک است ذکر بسم الله الرحمن الرحیم
یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله داده شدم سوره های دراز بجای توراة اشارتست بانکه
چنانچه توراة یکبار نازل شده و اسفار توراة دراز است این سوره های نیز هر یک
یکبار نازل شده و این معجز است از کسی که احوال و مضبوط باشد و علوم بشر که از بر
بکرده و داده شدم سوره های صده بجای انجیل اشارتست بانکه سوره های انجیل
نیز صده است و این نیز معجز است از کسی که احوال و مضبوط باشد که از بر نمیکند چیزی را
و داده شدم آیاتی که مثانی است بجای زبور و ترجیح کرده شدم بر انبیای سابق
بمفصل که شصت و هشت سوره است خواه جمیع آنها مکیه باشد و خواه بعض آنها
مدنیه باشد و ان مفصل شاهد است بر بانکه کتابهای الهی که غیر قرآنست بانمعنی
که مشتملست بر مضمون آنها پس توریة برای موسی مانده است و انجیل برای عیسی
مانده است و زبور برای داود مانده است علیهم السلام مراد آنست که قرآن مشتملست

[illegible]

بر جمیع

بر جمیع کتب سابقه مع شیء زاید و امام این امت در هر زمانی عالم بجمیع قرآنست پس شیعه
را در استنباط برجوع بان کتابها منشور و اصلا اگر شیعه خالص باشند و التزام سؤال اهل الذکر
کنند و آنچه ندانند و موافق امت روایت مخالفان در کتب خود که و کان علی
اعلم بالمهیمنات و تفسیر هروی در غریبین و ابن اثیر در نهایه مهینات را بالقضایا غلط
مینماید زیرا که ظاهر است سوره مایده و مهیمنا علیه است که مهینات عبارت از این
شصت و هشت سوره باشد یازدهم اصل عن ابی جعفر ع قال یجیء القرآن
یوم القیمة فی احسن منظور الیه صورة فیمر بالمسلمین فیقولون
هذا رجل منا فیجاوزهم فیقولون هو منا فیجاوزهم الی الملائکة
المقربین فیقولون هو منا حتی ینتهی الی رب العزة عز
و جل فیقول یا رب فلان ابن فلان اظمأت هواجره و اسهرت
لیله فی دار الدنیا و فلان ابن فلان لم اظمئ هواجره و لم
اسهر لیله فیقول تبارک و تعالی ادخلهم الجنة علی منازلهم
فیقوم فیتبعونه فیقول للمؤمن اقرأ و ارقه قال فیقرأ و یرقی
حتی یبلغ کل رجل منهم منزلته التی هی له فینزلها شرح
ینتهی منصوبست فیقول مرفوع و معطوف بر یجیء است الهواجر جمع هاجره میانهای
روزها که وقت شدت گرماست و تعلق اظمأت بان مجاز است و همچنین است
تعلق اسهرت بلیل ارقه بصیغه امر معتل اللام یا باب علم و ها سکت است یبلغ منصوبست
ینزلها مرفوع و معطوف بر یقرأ است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت میآید قرآن در روز قیامت در بهتر مقبولان باعتبار صورت پس گذر میکند

مسلمانان پس میگویند این مرد بیست از ما پس در میگذرد از ایشان بسوی پیغمبران پس میگویند
او از ماست پس در میگذرد از ایشان بسوی پیغمبران و فرشتگان مقرب پس میگویند
او از ماست تا رسد بسوی پیغمبر حضرت رب العزة عز و جل بیان اینها شد در حدیث
اول این باب پس میگوید ای صاحب کل اختیار من فلان مؤمن پسر فلان تشنه
کردم میانهای روزها او را بروزه داشتن نافله او و بیدار گردم شبها او را بنماز شب
او در سرای دنیا و فلان مؤمن پسر فلان تشنه نکردم میانهای روزها او را
و بیدار نکردم شبها او را پس میگوید الله عز و جل تبارک و تعالی داخل کن ایشان را در بهشت
بر قدر مراتب ایشان پس برخیزد قرآن پس تابع او میشوند آن مؤمنان پس
میگوید مؤمن را که بخوان آیتی از قرآن را و بالا رو و امام گفت پس میخواند مؤمن
و بالا میرود تا رسد هر مردی از ایشان بمرتبه خودش که آن مرتبه لایق اوست
پس فرود می آید در آن مرتبه شانزدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع إِنَّ الدَّوَاوِينَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثَلٰثَةٌ دِيوَانٌ فِيهِ النِّعَمُ وَدِيوَانٌ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَدِيوَانٌ
فِيهِ السَّيِّئَاتُ فَيُقَابَلُ بَيْنَ دِيوَانِ النِّعَمِ وَدِيوَانِ الْحَسَنَاتِ فَتَسْتَغْرِقُ
النِّعَمُ عَامَّةَ الْحَسَنَاتِ وَيَبْقَى دِيوَانُ السَّيِّئَاتِ شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلم گفت بدرستی که دفترها در روز قیامت سه است دفتری که در آنست
نعمتهای الله تعالی که در دنیا به بندگان مؤمن خود داده و دفتری که در آنست حسنات
بندگان مؤمن و دفتری که در آنست گناهان بندگان مؤمن پس مقابله کرده میشود
میان دفتر نعمتها و دفتر حسنات پس فرو میگیرد نعمتها جمیع حسنات را و میماند
دفتر گناهان بی معارض اصل فَيُدْعَى بِابْنِ آدَمَ الْمُؤْمِنِ لِلْحِسَابِ فَيَتَقَدَّمُ

القرآن

الْقُرْآنُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَهٰذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ
وَقَدْ كَانَ يُتْعِبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي وَيُطِيلُ لَيْلَهُ بِتَرْتِيلِي وَ
تَفِيضُ عَيْنَاهُ إِذَا تَهَجَّدَ فَأَرْضِهِ كَمَا أَرْضَانِي شرح پس خوانده میشود
فرزند آدم که مؤمن باشد برای حساب پس پیش می افتد قرآن برابر او در بهتر
صورتی پس قرآن میگوید ای صاحب کل اختیار من من قرآنم و این بنده
تو که مؤمنست بتحقیق که آزار میداد خودش را بخواندن من و دراز میکرد
شب خود را بتامل و تانی در وقت خواندن من اشارتست بآنکه کسی که
تهجد در شب او دراز مینماید در نظر او و اشک میداد دو چشم او چون نماز
شب میکرد پس راضی کن او را چون راضی کرد مرا در دنیا مخفی نماند که این
سخن قرآن بعنوان شفاعتست نه بعنوان دعوی حق آنکس پس منافات
ندارد با آنکه نعمتهای آنرا نیز مستغرق کرده باشد اصل قَالَ فَيَقُولُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَبْدِي ابْسُطْ يَمِينَكَ فَيَمْلَأُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللّٰهِ
الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ وَيَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ ثُمَّ يُقَالُ هٰذِهِ الْجَنَّةُ
مُبَاحَةٌ لَكَ فَاقْرَأْ وَاصْعَدْ فَإِذَا قَرَأَ آيَةً صَعِدَ دَرَجَةً
شرح یمین اینجا عبارت از دفتر حسنات است که آنها را نوشته دست
راست نوشته و شمال عبارت از دفتر سیئات که آنها را نوشته دست چپ
نوشته بیان امام گفت پس میگوید به بنده بغایت دلنواز که ای بنده من
بگشا دفتر دست راست خود را پس پر میکند آن دفتر را از رضای که بغایت
بغایت دلنوازست باین معنی که جایزه رضا در جمیع آنها مینویسد و پر میکند

دفتر دست چپ را از جنبش الله تعالی کنایه از این معنی که علم عفو بر جمیع اهالی
بعد از آن گفته میشود که این بهشت بی‌مانع است برای تو پس بخوان قرآن را
و بالا رو و در درجات بهشت پس چون خواند آیتی را بالا رفت یک درجه

سیزدهم اصل قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَوْ مَاتَ
مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ
مَعِي وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَرَأَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ يُكَرِّرُهَا حَتَّى
كَادَ أَنْ يَمُوتَ شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام اگر بمیرند جمیع
آدمیانی که میان مشرق و مغرب‌اند هرآینه دیگر از تنهایی نمی‌ترسیدم بعد از آنکه
باشد قرآن با من مراد اینست که اهل عمل بقرآن راضی میباشند بقضای
الهی هرچه باشد و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون میخواند
مالک یوم الدین را مکرر میکرد آنرا از روی اضطراب ترس روز قیامت
برای گناهکاران مؤمنان تا آنکه نزدیک بود که بمیرد

چهاردهم اصل قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ
وَالْآخِرِينَ إِذَا هُمْ بِشَخْصٍ قَدْ أَقْبَلَ لَمْ يُرَ قَطُّ أَحْسَنُ صُورَةً
مِنْهُ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ وَهُوَ الْقُرْآنُ قَالُوا هَذَا مِنَّا
هَذَا أَحْسَنُ شَيْءٍ رَأَيْنَا فَإِذَا انْتَهَى إِلَيْهِمْ جَازَهُمْ ثُمَّ يَنْظُرُ
إِلَيْهِ الشُّهَدَاءُ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى آخِرِهِمْ جَازَهُمْ فَيَقُولُونَ
هَذَا الْقُرْآنُ فَيَجُوزُهُمْ كُلَّهُمْ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى الْمُرْسَلِينَ فَيَقُولُونَ
هَذَا الْقُرْآنُ فَيَجُوزُهُمْ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُونَ هَذَا

القرآن

الْقُرْآنُ فَيَجُوزُهُمْ ثُمَّ يَنْتَهِي حَتَّى يَقِفَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ
وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَأُكْرِمَنَّ الْيَوْمَ مَنْ أَكْرَمَكَ
وَلَأُهِينَنَّ مَنْ أَهَانَكَ شرح جمله و هو القرآن حالیست از ضمیر الیه و مراد
اینست که آشنا در نظر ایشان بنماید چون نمونه قرآنست که با ایشان انس
داشته‌اند اضافه احسن شیء از قبیل اضافه در زید احسن الناس است پس مضاف
داخل در مضاف الیه است و از قبیل یوسف احسن اخوته نیست رأینا بتقدیر
رأیناه است و صفت شیء است و مقصود اظهار اینست که این در دنیا مرئی ما شده
و بعد از مرئیات ماست انتهی هم جا بنون بصیغه ماضی معلوم معتل اللام باب
انفعالست ضمیر مجرور در الیهم راجع بشهداست و آخرهم عبارت از صف
دور از محل دیوانست باعتبار آنکه مرتبه ایشان پست‌تر از مرتبه صفهای
دیگر شهداست پس کسی که بمحل دیوان الهی میرفته باشد اول بآن صف
می‌رسد پیش از صف دیگر ضمیر منصوب در جازهم و ضمیر مرفوع در یقولون
راجع باخرهم است باعتبار آنکه مشتمل بر جماعتست فیقولون هذا القرآن در سه
جا منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که آنچه گذشت
قبل از تفتیش و سؤال است و آنچه اینجاست بعد از آنست ضمیر منصوب
در یجوزهم و مجرور در کلهم راجع شهداست حتی ینتهی بسکون نون و فتح تا دو نقطه
در بالا و کسر ها مخفف و یا بصیغه مضارع غایب باب افتعال مرفوع برفع تقدیری
و منصوب میتواند بود ثم ینتهی بفتح تا دو نقطه در بالا و فتح با یک نقطه و تشدید
ها مفتوحه و الف بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعل است برای تدریج انتهی ص

حسن شدن مرتبه مرتبه

نقیض مرفوع و منصوب میتوانند بود **متن** گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون
جمع کرد الله عز و جل در عرصهٔ قیامت پیشینیان و پسینیان را ناگاه ایشان
از دور نظر شخصی کردند که بتحقیق روآورد دیده نشده هرگز خوشتر صورت تر از او
پس چون نظر کردند بسوی او مؤمنان از دور و حال آنکه او قرآنست گفتند
این از ماست این بهترچیزیست که دیده ایم او را در دنیا پس چون رسید بسوی
ایشان گذشت از ایشان بعد از آن نظر میکنند بسوی او شهیدان پس چون
رسید بسوی صف آخر ایشان گذشت از صف آخر ایشان بعد از آن پس میگویند
صف آخر ایشان که این قرآنست پس در میگذرد از صفهای شهیدا همگی ایشان
تا چون رسید بسوی رسولان پس رسولان میگویند که این قرآنست پس در میگذرد
از گذشتگان بعد از آن دمیدم حسن و نور و ضیاء او زیاد میشود تا آنکه
می ایستد در جانب دست راست محل دیوان و تخت پادشاهی آلهی که جای
شش رسول صاحب شریعت علیحده و اوصیای ایشان علیهم السلم پس میگوید
قادر کن فیکون و فاعل بی چرا و چون که قسم بعزت من و بزرگی من و بلندی
مرتبهٔ من که هر آینه گرامی و عزیز میکنم البته امروز کسی را که گرامی کرد ترا در دنیا
و هر آینه خوار میکنم البته کسی را که خوار کرد ترا در دنیا **باب دوم اصل باب**
فضل حمل القرآن شرح اصل بکسر حاء بی نقطه و کسر میم بردارنده و مراد اینجا
عزیز دارنده است باعتبار اینکه عزیز داشتن چیزی از خاک مذلت برداشتن
آنست **یعنی** این باب بیان فضیلت عزیز دارندهٔ قرآنست بعمل محکمات
آن و سؤال اهل الله گراز متشابهات آن و سکوت از تفسیر مشکلات آن بی سؤال

و مانند اینها در این باب یازده حدیث است **اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم اِنَّ
اَهْلَ الْقُرْاٰنِ فِیْ اَعْلٰی دَرَجَةٍ مِنَ الْاٰدَمِیِّیْنَ مَا خَلَا النَّبِیِّیْنَ وَ
الْمُرْسَلِیْنَ فَلَا تَسْتَضْعِفُوْا اَهْلَ الْقُرْاٰنِ حُقُوْقَهُمْ فَاِنَّ لَهُمْ
مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْجَبَّارِ لَمَکَانًا عَلِیًّا **یعنی** در من الادمیین بمعنی
فی است یا برای تبعیض است بتقدیر من درجة الادمیین و بر هر تقدیر ظرف
صفت درجه است ما خلا استثنا از آدمیین است اگر گویی این استثنا افاده
میکند که از اوصیای افضل باشد گوییم این افاده ممنوعست چه میشاید که خروج
اوصیا مفهوم باشد بطریق اولی زیرا که مرتبهٔ امامت فوق مرتبهٔ نبوت و رسالت
است چنانکه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب طبقات الانبیاء و الرسل
و الائمة علیهم السلم که باب دوم است و ایضا میشاید که انبیای سابق رسل یا انبیا
باشند و اوصیای رسول آخر الزمان داخل حاملان قرآن اند اگر گویی بنا بر این لازم
می آید که اوصیای این امت افضل از انبیا و مرسلین سابق باشند گوییم
که لازم نمی آید زیرا که مراد باستثنا رفع ایجاب کلی است بامعنی که هر یک از اهل
قرآن افضل از انبیا و مرسلین باشد باطلست و این منافات ندارد با اینکه
بعض افضل باشد از ایشان حقوقهم منصوب و بدل اشتمال اهل است من در من الله
برای ابتدای مجازیست یا برای تعلیلست گفت رسول الله صلعم بدرستی که حاملان
قرآن نیستند و مع هذا جمیع حاملان قرآن افضل از ایشان نیستند پس ضعیف
مشمرید حاملان قرآن را و حقوق ایشان را چه بدرستی که ایشان را نسبت بالله تعالی که
قادر کن فیکون و فاعل بی چرا و چون است هر آینه مرتبهٔ عالی است **دوم اصل**

در بلندتر مرتبه اند که در آدمیانست مگر پیغمبران
و رسولان امم سابقه که حاملان قرآن

عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ اَلْحَافِظُ لِلْقُرْاٰنِ اَلْعَامِلُ بِهِ مَعَ
السَّفَرَةِ الْکِرَامِ الْبَرَرَةِ شرح در سوره عبس مذکور است با دی سفره کرام برره
والسفرة بفتح سین بنقطه و فتح فا و را بنقطه جمع سافر واضح کنند کان مشکلات
و جماعت نورانی علی بن ابراهیم در تفسیر گفته که عبارت از ائمه است الکرام بکسر کاف
جمع کریم عزیزان که آل هاشمند البررة بفتح با یکنقطه و فتح را بنقطه و را بنقطه دیگر
جمع بار است و بعضی گفته اند جمع بر بفتح با و تشدید را است بر غیر قیاس و بر بهر تقدیر
بمعنی نیکوکاران فرمان بردار است که معصومند یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت نگاهدار قرآن که عمل بآن می کند با ائمه است که واضح کنندگان آن و عزیزان و
فرمان بردارانند سیوم ا‍ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَعَلَّمُوا الْقُرْاٰنَ
فَاِنَّهُ یَاْتِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ صَاحِبَهُ فِی صُوْرَةِ شَابٍّ جَمِیْلٍ شَاحِبِ اللَّوْنِ
فَیَقُوْلُ لَهُ اَنَا الْقُرْاٰنُ الَّذِی کُنْتُ اَسْهَرْتُ لَیْلَکَ وَاَظْمَاْتُ هَوَا
جِرَکَ وَاَجْفَفْتُ رِیْقَکَ وَاَسَلْتُ دَمْعَتَکَ اَؤُلُ مَعَکَ حَیْثُ
مَا اُلْتَ وَکُلُّ تَاجِرٍ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَتِهِ وَاَنَا لَکَ الْیَوْمَ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ
کُلِّ تَاجِرٍ وَسَیَاْتِیْکَ کَرَامَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَاَبْشِرْ شرح صاحبه منصوب
و مفعول یاتی است الشاحب بشین بانقطه و کسر حا بنقطه و با یکنقطه زنگی که متغیر
باشد بسبب سفر و مانند آن از نظر این فقرات که مذکور شد در حدیث اول باب اول
ظاهر شود فا در فیقول برای تراخی باشد یعنی اسهار بلیل و اظما بهواجر و اجفاف
بر یق مجاز است الهواجر بجیم جمع هاجره بمعنی روزها که گرم باشد اول بفتح همزه اول
و ضم همزه ثانیه و سکون واو بصیغه مضارع متکلم وحده از مهموز الفا معتل العین واوی

بلاذن

باب نصر است الت بضم همزه و سکون لام و فتح تا بصیغه ماضی مخاطب همان باب است
من هر دو جا بمعنی بنده است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد گیرید قرآن را برای عمل
بآن چه بدرستی که قرآن می آید در روز قیامت نزد کسی که عمل بآن کرده باشد در صورت
جوانی خوش صورت گردیده رنگ پس می گوید او را که من آن قرآنم که بیدار میداشتم
شبها ترا تشنه میداشتم با بهنهای روز ترا و خشک میداشتم آب دهن ترا
و روان میداشتم اشک ترا میکردم با تو هر جا که گردیدی و هر سوداگر از مؤمنان
امم سابقه در پی سوداگری خود است بتوسط کتابی از کتب الهی که بآن عمل کرده
و من برای تو امروز در پی سوداگری هر سوداگرم یعنی که آنقدر نفع بهم میرسانم
که برابر جمیع نفعهای سوداگران امم سابقه باشد و زود باشد که آید نزد تو
عزت الله تعالی جو دیوان تو باشد پس صاحب بشارت باش یعنی که مژده
در باب آن مژدگانه که گفتم ا‍ل فَیُؤْتَی بِتَاجٍ فَیُوْضَعُ عَلَی رَاْسِهِ
وَیُعْطَی الْاَمَانَ بِیَمِیْنِهِ وَالْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِهِ وَیُکْسٰی حُلَّتَیْنِ
ثُمَّ یُقَالُ لَهُ اِقْرَاْ وَارْقَ فَکُلَّمَا قَرَاَ اٰیَةً صَعِدَ دَرَجَةً وَیُکْسٰی اَبَوَاهُ
حُلَّتَیْنِ اِنْ کَانَا مُؤْمِنَیْنِ ثُمَّ یُقَالُ لَهُمَا هٰذَا لِمَا عَلَّمْتُمَاهُ
الْقُرْاٰنَ شرح یوتی بضم یا دو نقطه در پایین و سکون همزه و تا دو نقطه
در بالا و الف بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب است با در بتاج برای تعدیه است
و ظرف نایب فاعلست الامان و الخلد عبارت از رضوان و رحمت است که مذکور
شد در حدیث دوازدهم باب بنی و راجع میشود برود داخل بهشت شدن
بی ضرر معاصی و درنگ در میان طوایف اهل حجاب که هفت طایفه اند و مذکور شد

مفصلا در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم و در تفسیر آیات سوره اعراف
و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال هر یک از الامان و الحلة منصوب و مفعول دوم
یعطیست و مفعول اول آن ضمیر مستتر راجع بصاحبست و نایب فاعلست و بر این
قیاس است حتی یلبس الحلة بضم حا بی نقطه و تشدید لام برد یمنی و مانند آن از جامه
نفیس که بزرگان عرب دو تای از ان بعنوان تشریف و خلعت میداده اند
یکی را برای ازار و دیگری برای ردا و جامه دوخته که آستر دارد صعد بصاد
بی نقطه و عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است شرح پس چون
دیوان او شود آورده میشود تاجی پس گذاشته میشود بر سر او و داده میشود نامه خط
ایمن بودن از فنا و عبادت و از آتش جهنم بدست راست او و همیشگی در بهشتها
بی اضمحلال او بدست چپ او پوشیده میشود آن صاحب قرآن و خلعت بعد از آن
گفته میشود او را بخوان قرآن را و بالا رو پس هر بار که خواند آیتی را که عمل بان کرده
بالا میرود در یک پایه را در بهشت و پوشیده میشوند پدر و مادر را دو خلعت برای
هر دو یا برای هر یکی که باشند مؤمنان یا یعنی که صالح باشند اگر چه در مرتبه حاملان
قرآن نباشند بعد از آن گفته میشود آن مادر و پدر را که این کرامت برای
اینست که تعلیم کرده اید او را قرآن یا عمل کردن بان حدیث سوم عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من قرأ القرآن و هو شاب مؤمن اختلط القرآن
بلحمه و دمه و جعله الله عز و جل مع السفرة الکرام البررة
و کان القرآن حجیزا عنه یوم القیمة یقول یا رب ان
کل عامل قد اصاب اجر عمله غیر عاملی فبلغ به اکرم عطائک

شرح السفرة الکرام البررة بیان شد در شرح حدیث دوم این باب الحجز بفتح
حاء بی نقطه و کسر جیم و زای با نقطه فعیل بمعنی فاعل دفع کننده حرزی بلغ بصیغه
امر باب تفعیل برای کثرت یا در بر برای تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که هر که خواند قرآن را در حالی که او جوان مؤمن است مخلوط
شد قرآن بگوشت او و خون او یا یعنی که عمل کرد بان و باقی مانده تا زمان التحمل کهن
در او تا دم مرگ او و گردانید او را الله تعالی با ائمه معصومین علیهم السلم و شد
قرآن دافع حرز او و در روز قیامت میگوید قرآن در آنروز که ای صاحب
کل اختیار من هر عمل کننده بتحقیق رسانید ثواب عمل خود را غیر عمل کننده من
پس بسیار برسان عمل کننده مرا بعزیزترین بخشش توان اشارتست بانکه
دیوان اهل کتب بعضی پیش از دیوان امت محمد علیه السلم و اهل قرآن
میشود باعتبار ترتیب زمان تکلیف ایشان و این سخن قرآن بعد از
فراغ از دیوان امم سابقه است اصل قال فیکسوه الله العزیز
الجبار حلتین من حلل الجنة و یوضع علی راسه تاج الکرامة
ثم یقال له هل ارضیناک فیه فیقول القرآن یا رب قد کنت
ارغب له فیما هو افضل من هذا فیعطی الامن بیمینه و
الخلد بیساره ثم یدخل الجنة فیقال له اقرأ و اصعد درجة
ثم یقال له هل بلغنا به و ارضیناک فیقول نعم شرح یدخل بصیغه
مضارع مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی امام گفت پس میپوشاند
عامل قرآن را الله تعالی که بی شکست قادر کن فیکون و بی جدایی دوست

و خلعت از خلعتهای بهشت و کذاشته میشود بر سر او تاج عزت بعد از ان کفته میشود
قرآنرا که آیا راضی کردیم ترا در عمل کننده بتو پس میکوید قرآن که ای صاحب کل اختیار
من تحقیق رغبت بیدا شتم برای او در ثوابی که فی صغیر از این ثواب باشد پس داده
میشود حامل قرآن ایمنی از ف دعبادات او و از آتش جهنم بدست راست او
و همیشه بودن در بهشت با جزر معاصی او بدست چپ او بعد ازان داخل میشود
در بهشت پس کفته میشود حامل قرآنرا که بخوان آیتی را و بالا رو و پایه را بعد ازان
کفته میشود قرآنرا که آیا رسانیدم او را و آیا کرم عطای خود و راضی کردم ترا پس قرآن میکوید
آری اصل قال ومن قرأه کثیرا وتعاهده بمشقة من شدة حفظه اعطاه
الله عز وجل اجر هذا مرتين ترجمه امام کفت و هر که خواند قرآنرا بسیار و وا رسید
آنرا بدشواری بسبب سختی حفظ او باین معنی که کم حافظ بود و بر حفظ کرد قرآنرا
داد او را الله عز وجل ثواب این عمل قرآنرا که مذکور شد دو برابر ثواب دیگران
از عاملان قرآن اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان
احق الناس بالتخشع فی السر والعلانية بالصلوة والصوم
لحامل القرآن وان احق الناس ثم نادی باعلی صوته یا حامل
القرآن تواضع يرفعك الله ولا تعزز به فيذلك الله
يا حامل القرآن تزين به لله يزينك الله به ولا تزين
به للناس فيشينك الله به ترجمه کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بدرستی که سزاوارترین مردمان بفروتنی در پنهان کار خود و در آشکار کار
خود همراه عمل کننده قرآنست و بدرستی که سزاوارتر مردمان در پنهان کار خود

و در آشکار کار خود بنماز و روزه همراه عمل کننده قرآنست بعد ازان رسول
علیه السلم فریاد زد ببلندتر آواز خود که ای عمل کننده قرآن فروتنی کن در دنیا
بقرآن تا رفعت دهد ترا الله تعالی در آخرت یا در دنیا برای عمل کننده بقرآن
آرایش کن خود را بقرآن برای رضای الله تعالی تا آرایش کند ترا الله تعالی
بقرآن در آخرت و آرایش مکن خود را بقرآن برای مردمان تا مباد که
زشت کند ترا الله تعالی بقرآن در آخرت یا در دنیا نیز اصل من ختم
القرآن فكانما ادرجت النبوة بين جنبيه ولكنه لا
يوحى اليه ومن جمع القرآن فنوله لا يجهل مع من يجهل
عليه ولا يغضب فيمن يغضب ولا يحد فيمن يحد ولكنه
يعفو ويصفح ويغفر ويحلم لتعظيم القرآن ومن اوتي
القرآن فظن ان احدا من الناس اوتي افضل مما اوتي
فقد عظم ما حقر الله وحقر ما عظم الله ترجمه جمع بصيغه معلوم
باب منع است القرآن مرفوع و فاعلست فنوله بفتح نا ف وضم با دکمنقط
وضمیر راجع بمن منصوب و مفعولست القبول پسندیده از جمله صفات
مثل کرم و شجاعت و عفو اسم مصدر است و فعل مستعمل نشده لا یجهل هر دو جا
و لا یغضب هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است ضمیر علیه راجع بمن
جمع است لا یحد یا منقط و دال منقط شده هر دو بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب اضافه در تعظیم القرآن اضافه مصدر بفاعل است یا
اضافه بمفعولست ترجمه هر که تمام کند علم قرآنرا چنانکه در اوصیای رسول است

پس گویا که پیچیده شده پیغمبری در میان دو پهلوی او یا یعنی که مانند امینست که نبوت
پنهان باشد در سینهٔ او مانند جامه که پیچیده و گذاشته شده باشد ولیکن وحی کرده
نمیشود بسوی او و مراد آنست که اگرچه وحی بسوی او نمیشود ولیکن باستنباط در سینهای
قدر و مانند آن علم بحوادث بهم میرسانند بتحدیث ملائکه و آن شبیه وحی بانبیاست
و هر که جمع کرد قرآن صفات پسندیدهٔ او را یعنی که او را مجموعهٔ خصال حمیده
کرد درشتی نمیکند با کسی که درشتی میکند بر او و غضبناک نمیشود در جملهٔ جمعی که غضبناک
میشوند بر مردمان یا یعنی که داخل آن جماعت نمیشود تا او نیز مانند ایشان شود
و تندی نمیکند در جملهٔ جماعتی که تندی می‌کنند با مردمان ولیکن او عفو میکند بی ادبی
مردمان را با او و میگرداند از خطای مردمان و بخشش می‌کند گناه مردمان را
و بردباری می‌کند برای بزرگ کردن قرآن او را یا برای بزرگ شمردن او
قرآن را و هر که داده شد قدری از علم قرآن پس گمان کرد که یکی از مردمان که ازین
علوم غیر قرآن مثل علوم فلاسفه رفته اند داده شده پس بتحقیق عظیم شمرده
آنچه را که حقیر شمرده آنرا الله تعالی و حقیر شمرده آنچه را که عظیم شمرده آنرا
الله تعالی اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ النَّاسُ اَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هُمْ فَقَالَ رَجُلٌ
اُوتِيَ الْاِيمَانَ وَلَمْ يُؤْتَ الْقُرْاٰنَ وَرَجُلٌ اُوتِيَ الْقُرْاٰنَ وَلَمْ يُؤْتَ
الْاِيمَانَ وَرَجُلٌ اُوتِيَ الْقُرْاٰنَ وَاُوتِيَ الْاِيمَانَ وَرَجُلٌ لَمْ يُؤْتَ
الْقُرْاٰنَ وَلَا الْاِيمَانَ شرح روایتست از ابان بن تغلب از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت مردمان چهار قسمند پس گفتم قربانت شوم و کیا‌اند ایشان

پس گفت

پس گفت مردی که داده شد ایمان و داده نشد قدر معتدبه از علم قرآن و عمل بآن
مثل عوام شیعهٔ امامیه و مردی که داده شد قدر معتدبه از علم قرآن و عمل بآن
و داده نشد ایمان مثل علما و زهاد مخالفان شیعهٔ امامیه و مردی که داده شد
قرآن و داده شد ایمان مثل علما و زهاد و شیعهٔ امامیه و مردی که داده نشد
قرآن و نه ایمان مثل عوام مخالفان شیعهٔ امامیه اصل قَالَ قُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسِّرْ لِي حَالَهُمْ فَقَالَ اَمَّا الَّذِي اُوتِيَ الْاِيمَانَ
وَلَمْ يُؤْتَ الْقُرْاٰنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ حُلْوٌ وَلَا رِيحَ لَهَا
وَاَمَّا الَّذِي اُوتِيَ الْقُرْاٰنَ وَلَمْ يُؤْتَ الْاِيمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْآسِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ الْقُرْاٰنَ وَالْاِ
يمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْاُتْرُجَّةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَاَمَّا الَّذِي لَمْ
يُؤْتَ الْاِيمَانَ وَلَا الْقُرْاٰنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ
وَلَا رِيحَ لَهَا شرح الآس بفتح همزه و الف و سین بی نقطه درخت
مورد و مراد اینجا میوه آنست الاترجه بضم همزه و سکون تا و نقطه
در بالا و ضم را بی نقطه و تشدید جیم و تا و حدت یک ترنج یعنی ابان گفت
که گفتم قربانت شوم بیان کن برای من حال قسمی را از ایشان پس امام گفت
اما آنکه داده شد ایمان و داده نشد قرآن پس حال او مانند حال یک خرماست
مزهٔ آن شیرینست و بوی خوشی ندارد و اما آنکه داده شد قرآن و داده نشد
ایمان پس حال او مانند حال میوهٔ درخت موردست یعنی آن پاکیزه است
و مزهٔ آن تلخست و اما آنکه داده شد قرآن و ایمان پس حال او مانند حال

یک ترنج است

بوی آن پاکیزه است مزهٔ آن پاکیزه است و اما آنکه داده نشد ایمان و نه قرآن
پس حال او مانند یک حنظل است مزهٔ آن تلخست و بوی خوشی ندارد هفتم اصل
قُلْتُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اَیُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ قَالَ الْحَالُّ
الْمُرْتَحِلُ قُلْتُ وَمَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ قَالَ فَتْحُ الْقُرْآنِ وَخَتْمُهُ
کُلَّمَا جَاءَ بِاَوَّلِهِ ارْتَحَلَ فِی آخِرِهِ شرح الحال بحاء بی‌نقطه و تشدید
لام تاجری که متاع خود را گشوده باشد در بازاری از بازارهای روزهای هفته
چنانکه متعارفست در میان عرب و عجم در بعض شهرها و دهها برای طلب نفع
و فروختن آن بخریداران بازار و مضاف محذوفست بتقدیر عمل الحال
المرتحل برای بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه و تخفیف لام بصیغهٔ اسم فاعل باب افتعال تاجری
که متاع گشوده خود را در بازاری برهم بندد و بعد از تمامی نفعی که میسرش شده
باشد تا در بازاری دیگر وا کند یعنی گفتم امام زین العابدین علیه السلام را
کدام عملها فاضلتر است گفت عمل کسی بنده بار کننده گفتم و چیست عمل
کسی بنده و بار کننده گفت گشودن قرآن یعنی ابتدا کردن بقرآن
برای طلب نفع آخرت و آخر کردن قرآن بیان این آنکه هر بار که آورد
اول قرآن را بار کرده در آخر قرآن مراد اینست که نه چنین باشد که ابتدا کند
قرآن را و دیگر تغافل کند و ختم نکند زیرا که این شخص مانند تاجریست که
متاع خود را در بازاری وا کرده باشد و همچنان وا کرده گذاشته باشد
و آن متاع در عرضهٔ تاراج حادثات شده باشد مخفی نماند که تشبیه حال بقرآن
بتاجر مفهوم میشود از آنچه گذشت در حدیث سوم این باب و بنابرین افضل بود

حال مرتحل راجع میشود بافضل بودن و رسیدن بجمیع قرآن تا باعث معرفت محکمات
آن شود و از آنها معرفت امام زمان که عالم بجمیع متشابهات و جمیع احکام
الهیست حاصل میشود باعتبار اشتمال آنها بر نهی از اختلاف از روی ظن و خود
رای چنانچه منقول شد در خطبهٔ مصنف رحمه الله تعالی که من لم یعرف امرنا
من القرآن لم یتنکب الفتن و بی معرفت امام حق نماز و روزه و جهاد
و سایر عبادات باطلست و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته وفیه انه
سئل ای الاعمال افضل فقال الحال المرتحل قیل وما ذاک قال الخاتم الحال
المفتتح و در تفسیر این گفته هو الذی یختم القرآن بتلاوته ثم یفتتح التلاوة
من اوله شبهه بالمسافر یبلغ المنزل فیحل فیه ثم یفتتح سیره ای یبتدئه و
لذلک قراء اهل مکة اذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتدؤا وقرؤا
الفاتحة وخمس آیات من اول البقرة الی قوله واولئک هم المفلحون ثم
یقطعون القرآن ویسمون فاعل ذلک الحال المرتحل ای انه ختم القرآن وابتدا
باوله ولم یفصل بینهما وقیل اراد بالحال المرتحل الغازی الذی لا یغفل عن غزو
الاعقبه باخر انتهی و مخفی نماند که بنابراین تکرار قرائت قرآن با جهاد
افضل اعمال خواهد بود و این مشکلست بنابر آنکه مفهوم میشود از احادیث
باب اول کتاب الدعا که دعا افضل از قرائت قرآن بعنوان تکرار است
و معلوم است که ایمان افضل از جهاد است اصل وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ اَعْطَاهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَرَاَى اَنَّ رَجُلاً
اُعْطِيَ اَفْضَلَ مِمَّا اُعْطِيَ فَقَدْ صَغَّرَ عَظِيمًا وَعَظَّمَ صَغِيرًا شرح مضمون این

موافق اخر حدیث پنجم این باب **متن اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِیٌّ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ وَاِلَّا مَا بِهِ غِنًی **شرح**
مراد بقرائت قرآن واصل رسیدن بجمیع است تا محکمات آن ممتاز شود از متشابهات
ومعرفت امام زمان حاصل شود وضمیر بعده راجع بمصدر قرا یا راجع بقرآنست
وحاصل هر دو یکیست الا مرکب ازان شرطیه ولا نافیه است که برای نفی نفی
فقرست وراجع باثبات فقر میشود ما نافیه است با در به برای ملابست است
وضمیر راجع بمن موصوله است **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دا
رسید قرآنرا اینس او بی نیاز است از علومی که در غیر قرآنست مثل علوم فلاسفه
اشارتست باینکه قرآن تبیان کل شیء است باینمعنی که هر محتاج الیه خلایق
خلایق دران هست پس منافات ندارد با این که بعد از قرائت قرآن
حاجت بنبت رسول یا امام زمان باشد برای تعلیم احکامی که در متشابهات
قرآنست ونمیباشد نیازمندی بعد از قرائت قرآن واگر کسی را نیازمندی
باشد بعد از قرائت قرآن نخواهد بود یا انکس بی نیازی اصلا مراد اینست
که انکس حریص در علم خواهد بود و هرگز سیر نخواهد شد چنانچه بیان شد در کتاب
العقل در حدیث اول باب پانزدهم که باب المستاکل بعلمه والمباهی به است
که منهومان لا یشبعان طالب دنیا وطالب علم **اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صلعم
یَا مَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِیمَا حَمَّلَکُمْ مِنْ کِتَابِهِ
فَاِنِّی مَسْؤُولٌ وَاِنَّکُمْ مَسْؤُولُونَ اِنِّی مَسْؤُولٌ عَنْ تَبْلِیغِ الرِّسَالَةِ وَاَمَّا
اَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِنْ کِتَابِ اللهِ وَسُنَّتِی **شرح** حملکم بکاء منقط

بعض

ماضی معلوم باب تفعیل است ومفعول دوم محذوفست وآن ضمیر راجع بما است
بتقدیر حملکم ایاه والتحمیل بار کردن چیزی بر کسی بعنوانی که علم با نجز در آنکس
بهم رسیده باشد وبنابرین من هر دو جا بتبعیضیه است واشارتست بمحکمات
کتاب الهی وسنتی عطفست بر ما حملکم حملتم ومیتواند بود که مراد تحمیل بار کردن
بعنوان تکلیف باشد خواه بعنوانی که علم بهم رسیده باشد وخواه نه ومن بیانیه
باشد وبنابرین وسنتی عطف بر کتاب الله است وذکر وسنتی در آخر
با وجود ترک آن در اول واکتفا بمن کتابه اشارتست باینکه سنت رسول
برای تصریح باحکامیست که در متشابهات است وغیر کتاب نیست در حقیقت
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروههای قاریان قرآن
پرهیز کنید از عذاب الله عز وجل در آنچه علم آنرا بار کرده بر شما از جمله کتاب
خود چه بدرستی که من پرسیده میشوم در روز قیامت وبدرستی که شما نیز پرسیده
میشوید دران روز بیان این آنکه بدرستی که من پرسیده میشوم از اینکه آیا
تبلیغ رسالت کردم یا نه واما شما پس پرسیده میشوید از آنچه معلوم شما
شد از جمله کتاب الله تعالی که آیا عمل بآنها کردید یا مانند یهود شدید چنانچه
در سوره جمعه است مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
وپرسیده میشوید از طریقت من در بیان متشابهات که معلوم شما نشده **اصل**
عَنْ حَفْصٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لِرَجُلٍ
اَتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِی الدُّنْیَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَلِمَ قَالَ لِقِرَاءَةِ
قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فَسَکَتَ عَنْهُ **شرح** این رجل کوفی بود از شیعه امامیه

که از سور قرآنیه که بعد از فاتحه در نماز ها میخوانند غیر سوره قل هو الله را نمیدانسته
و سواد قرآن نداشته و برای بی سوادی بسیار مشکلست حفظ قرآن از بر و امام
علیه السلم برای ترغیب او و یاد گرفتن باقی قرآن اشارت باین کرد
که لذت عمر در قرائت قرآنست و او چون سزاوار این نصیحت امام
علیه السلم ساکت شده و اظهار امیدواری برای او کرده چنانچه در فقرات
آینده است **بغ** روایتست از حفص گفت شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم
میگفت مردی را که دوست میداری عمر را از درهم و دینار ابس آنمرد گفت آری پس امام
گفت و چرا دوست میداری و حال آنکه بعضی از سواد قرآن نداری که از عمر خود
محظوظ شوی بقرائت قرآن آنمرد گفت برای خواندن سوره قل هو الله احد
پس امام ساکت شد از جواب او **اصل** فَقَالَ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ
مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْ
فَعَ اللهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ
الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ اقْرَأْ وَارْقَ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى **شرح** با در به برای
تفوقست و ضمیر راجع بمن مات است من برای بعد و مجاوزتست درجه
عبارتست از عدم احسان قرائت و میتواند بود که با در به برای آلتست و ضمیر راجع
بتعلیم باشد و من اسم یعنی بعض است و مفعول یرفع است و درجه عبارتست از مرتبه
او در بهشت باشد و بر درج بعض درجه کنایت از بعض رفع درجه باشد یعنی رفعی
که نه بسیار باشد و نه کم **بغ** پس برای اظهار رحمت ادراک درجات برای آنمرد
گفت مرا بعد از ساعتی ای حفص هر که مرد از دوستان ما و پیروان ما یعنی جمعی که عمل بمضمون

محکمات قرآن کرده اند و فی الجمله عمل بمضمون متشابهات قرآن کرده اند بعد از سؤال اهل الذکر
و خوب نمیدانست الفاظ قرآنرا تعلیم کرده شد آنکس قرآنرا که عمل بمضمون آن کرده
در قبر او تا بالا کند الله تعالی او را از مرتبه او که نادانی قرآن بشرح هر رستی که مراتب
بهشت بر قدر آیات قرآنست گفته میشود آنکس را که تعلیم در قبر گرفته که بخوان و بالا
رو پس میخواند بعد از آن بالا میرود **اصل** قَالَ حَفْصٌ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا
أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا أَرْجَى لِلنَّاسِ
مِنْهُ وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ حَزَنًا فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطِبُ إِنْسَانًا
شرح حزن بفتح حای بی نقطه و سکون زای با نقطه و نون مصدر باب نصر کسی را بفکر
چیزی انداختن و زمین ناهموار را نیز حزن میگویند و بر هر تقدیر در مقابل و زینت
که در شعر و مانند آن منظور است و فا در فاذا بیانیه است و توضیح این میشود در حدیث
اول و دوم باب نهم **بغ** گفت حفص پس ندیدم هیچیک را که سخت تر باشد
باعتبار ترس عذاب بر خودش از موسی بن جعفر علیه السلم و نه امیدوارتر برای
مردمان از و و بود قرائت او قرائت اندوهناک بیدار کردن دل از غفلت بیان
آن آنکه چون قرائت قرآن میکرد پس گویا که او گفتگو و نصیحت میکرد آدمی را
اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ
أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْمُجْتَهِدُونَ قُوَّادُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالرُّسُلُ سَادَةُ
أَهْلِ الْجَنَّةِ **شرح** العرفاء بضم عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا و الف ممدوده
جمع عریف بفتح عین و کسر را رئیس جمعی از لشکر که سردار لشکر احوال آن جمع را
خواهد که معلوم کند از و معلوم کند و او را نقیب نیز میگویند المجتهدون بصیغه اسم

فاعل باب افتعال جمعی که سعی در رواج دین خود کنند از علما، و مراد جاهلانی که بر وی ظن و
خود رای می کنند منت زیرا که آن موافق اصطلاح اصولیین اعاده است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل کنندگان بقرآن نقیبان اهل جنتند و ساعیان
در رواج عمل بقرآن و هر خوش کردگان و سرداران اهل جنتند و رسولان پادشاهی
اهل جنتند **باب سیوم اصل باب من یتعلم القرآن بمشقة شرح** این باب
بیان حال کسی است که یاد میگیرد قرآن را بحفظ در خاطر یا تحصیل سواد آن بدشواری
درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول ان الذی یعالج القرآن و یحفظه بمشقة منه و قلة
حفظ له اجران **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
شنیدم ازو میگفت بدرستی که آنکه بشوخی کند قرآن را یا بتحقیق که اوقات بسیار
صرف قرآن کند و حفظ کند قرآن را بدشواری که از جانب الکنی و کمی حفظ او
را باشد برای الکن دو برابر ثواب دیگرانست در حفظ قرآن **[illegible]** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول من شدد علیه فی القرآن کان
له اجران و من یسر علیه کان مع الاولین **شرح** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که سخت کرده شد برو در حفظ قرآن یا بتحقیق که
حفظ قرآن بمشقت کرد برای دو برابر ثواب کسی که آسان کرده شد برای او و هر که
آسان کرده شد برای او و حفظ شد در روز قیامت با سابقان این است
مراد سفره کرام برره است که مذکور شد در حدیث دوم و چهارم باب بن
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی

یتعلم

یتعلم القرآن او ان یکون فی تعلمه **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت سزاوار است برای مؤمن کم حافظه که سعی کند در حفظ قرآن تا نمیرد مگر آنکه
یاد گرفته باشد قرآن را یا اگر اجل او در رسد در اثنای یاد گرفتن قرآن و مشغول
بودن بآن میرد تا ثواب یادگیرنده بمشقت را دریابد و دو برابر ثواب دیگرانست
باب چهارم اصل باب من حفظ القرآن ثم نسیه شرح این باب بیان
حال کسی است که حفظ کرده در خاطر قرآن را بعد از آن فراموش کرد آنرا درین باب
شش حدیث است **اول اصل** عن یعقوب الاحمر قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک انی کنت قرأت القرآن فتفلت منی
فادع الله عز و جل ان یعلمنیه قال فکانه فزع لذلک فقال
علمک الله و ایانا جمیعا قال و نحن نحو من عشرة **شرح**
ظاهر است که این گفتگوی یعقوب بعد از آنچه می آید در حدیث سیوم و ششم بوده و آنچه
در حدیث **سیوم** است پیش از حدیث ششم بوده فتفلت بفا و تشدید لام و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است **شرح** روایت از یعقوب احمر است که
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را فدایت شوم بدرستی که من خواندم قرآن را
از بر پس گریخت از من یا بتحقیق که واگذاشتم خواندن آنرا تا آنکه جمیع آن سوای
آنکه در نماز واجبست از یاد فراموش شد پس دعا کن الله عز و جل را که تعلیم کند مرا از آن
یا بتحقیق که توفیق حفظ آن بدهد او مر من برای آن باری دیگر ده یعقوب گفت
پس گویا که امام مضطرب شد برای آنچه گفتم پس گفت توفیق حفظ دهد ترا الله تعالی و ما جماعت را
همگی یعقوب گفت و ما نزدیک ده کس بودیم در آن مجلس مراد اینست که این دعا برای

جماعت بود

وحوش او اهل کرد از باب رعایت آداب اصل ثُمَّ قَالَ السُّورَةُ تَكُونُ
مَعَ الرَّجُلِ قَدْ قَرَأَهَا ثُمَّ تَرَكَهَا فَتَأْتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ
وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَتَقُولُ أَنَا سُورَةُ كَذَا وَكَذَا فَلَوْ
أَنَّكَ تَمَسَّكْتَ بِي وَأَخَذْتَ بِي لَأَنْزَلْتُكَ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ فَعَلَيْكُمْ
بِالْقُرْآنِ شرح در نسخ ترکها بصیغه ماضی هست و اله اعلم که بجای آن
ترکها بصیغه مضارع غایب باشد و معطوف بر یکون باشد و قد قراها استیناف
بیانی یکون الرجل باشد یعنی امام گفت سوره گاهی میباشد با مردی بیان این آنکه
تحقیق مگر خوانده آنرا تا حفظ کرده از بر یا عمل آن کرده بعد از آن ترک می کند
آن سوره را و مداومت بآن را وا میگذارد تا فراموش میشود یا عمل بآن نمیکند پس
می آید آن سوره نزد آنمرد در روز قیامت در بهترین صورتی باینمعنی که می آید در ضمن
مخلوقی دیگر که صورت و نمونه آنست و جسم هست و صاحب شعور و افعال
اختیاریه هست و سلام میکند بر آن مرد پس آنمرد میگوید چه کسی تو پس میگوید
که من سوره چنین و چنینم باینمعنی که نمونه آنم پس اگر اینکه تو نگاه میداشتی مرا
و عمل بمن میکردی هر آینه جا میدادم ترا درین مرتبه مراد اینست که اشارت
بمرتبه عالیه از مراتب بهشت میکند در وقت گفتن این پس لازم باشید قرآن را
اصل ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ فُلَانٌ
قَارِئٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَنْتَفِعَ بِهِ فِي صَلَوَاتِهِ وَلَيْلِهِ
وَنَهَارِهِ شرح بعد از آن برای اشارت باینکه یاد گرفتن و قتی نافع است
که برای عمل بآن بقصد رضای الهی باشد گفت از جمله مردمان کسی هست که میخواند قرآنرا

لِيَطْلُبَ بِهِ الدُّنْيَا لَا الْآخِرَةَ وَذٰلِكَ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ

تا گفته شود که فلان قاری قرآنست مراد اینست که مقصودش محض تعریف مردمان
او راست و از جمله مردمان کسی هست که میخواند قرآنرا تا طلب کند بآن مال دنیا را
بحسن صوت چنانچه می آید در حدیث ششم و بیست و چهارم در کلفت دراینجه
مذکور شد از دو قسم و از جمله مردمان کسی هست که میخواند قرآنرا تا نفع گیرد
بر دبآن در نماز خود و در شب خود و روز خود در غیر نماز نیز دوم اصل قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ نَسِيَ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ مُثِّلَتْ لَهُ فِي صُورَةٍ
حَسَنَةٍ وَدَرَجَةٍ رَفِيعَةٍ فِي الْجَنَّةِ فَإِذَا رَآهَا قَالَ مَا أَنْتِ
مَا أَحْسَنَكِ لَيْتَكِ لِي فَتَقُولُ أَمَا تَعْرِفُنِي أَنَا سُورَةُ كَذَا
وَكَذَا وَلَوْ لَمْ تَنْسَنِي لَرَفَعْتُكَ إِلَى هٰذَا شرح مثلت بثاء سه نقطه
شده بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است التمثیل و انمودن چیزی در ضمن جسمی
که نمونه و صورت آنست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که فراموش کرد
صورتی را از قرآن و انموده شد برای او صورتی برای آنکس در صورتی نیکو و مرتبه عالیه
در بهشت که آن صورت در آن مرتبه باشد پس چون آنکس دید آن صورت را
از دور گفت چه چیزی تو چه زیبای تو کاش تو برای من میبودی پس آن صورت
میگوید آیا نمیشناسی مرا من سوره چنین و چنینم و اگر فراموش نمیکردی مرا در دنیا
هر آینه بالا می آوردم ترا تا اینجا اشارت بمرتبه بالاتر است چنانچه ظاهر میشود
از حدیث چهارم و ششم اصل عَنْ يَعْقُوبَ الْأَحْمَرِ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَلَيَّ دَيْنًا كَثِيرًا وَقَدْ دَخَلَنِي مَا
كَادَ الْقُرْآنُ يَتَفَلَّتُ مِنِّي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُرْآنَ الْقُرْآنَ

إِنَّ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ

کە بهشت یک هزار درجه است بیشتر از هزار درجه است

وَالسُّورَةَ لَتَجِيءُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حَتّٰى تَصْعَدَ أَلْفَ دَرَجَةٍ يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ
فَتَقُولُ لَوْ حَفِظْتَنِي لَبَلَغْتُ بِكَ هٰهُنَا شرح ما موصوله عبارت
از انه وهست و عاید ان محذوفست بتقدیر تفلّت منّی به القران منصوب ما اغرا است
بتقدیر الزم القرآن و تکرار برای تاکیدست تصعد از باب علم منصوب و مرفوع میتواند
بود الصعود بالا رفتن و مراد اینجا بالا بودنست زیرا که مجی اینجا عبارت از نزدیک
شدن بکسی است بعنوان فرود آمدن از بالا ترجمه دو هزار درجه یعنی در الجنة کلام
راویست بلغت بصیغه متکلم وحده از باب نصر است و با برای تعدیه است شرح
روایتست از یعقوب احمر گفت گفتم امام جعفر صادق ع را بدرستی که بر من قرض بسیاری است
و تحقیق داخل شده مرا اندوهی که نزدیکست که قرآن کریزد از یاد من بسبب اندوه
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم ملازم باش قرآن را بتحقیق که از آن جدا شو
نا فراموش نشود بیان این انکه بدرستی که آیتی از قرآن که از کسی فراموش شده باشد و سوره
از قرآن که از کسی فراموش شده باشد هر آینه فرود می آید در روز قیامت تا شود
نسبت بآنمرد بالا هزار پایه میخواهد امام پایه را که در بهشت است نه در عرصه قیامت
پس آن آیت و آن سوره میگوید فراموشکار خود را که اگر حفظ من میکردی در دنیا
هر آینه میرسانیدم ترا اینجا اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ اِنَّ الرَّجُلَ اِذَا كَانَ
تَعَلَّمَ السُّورَةَ ثُمَّ نَسِيَهَا اَوْ تَرَكَهَا وَدَخَلَ الْجَنَّةَ اَشْرَفَتْ عَلَيْهِ مِنْ فَوْقٍ
فِي اَحْسَنِ صُورَةٍ فَتَقُولُ تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ لَا فَتَقُولُ اَنَا سُورَةُ كَذَا وَكَذَا
لَمْ تَعْمَلْ بِي وَتَرَكْتَنِي اَمَا وَاللهِ لَوْ عَمِلْتَ بِي لَبَلَغْتُ بِكَ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ
وَاَشَارَتْ بِيَدِهَا اِلٰى فَوْقِهَا ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی

کە مرد چون در دنیا یاد گرفته باشد سوره را بعد از آن فراموش کرده باشد آنرا یا ترک کرده
باشد مداومت آنرا و داخل بهشت شده باشد می آید آن سوره بر سر او از بالا
در بهترین صورتی پس میگوید آیا میشناسی مرا پس آنمرد میگوید نه پس میگوید من سوره
چنین و چنینم عمل نکردی بمن و ترک کردی مرا آگاه باش بخدا قسم که اگر
عمل بمن میکردی هر آینه میرسانیدم ترا باین مرتبه و اشارت میکند آن سوره
بدست خود بسوی بالای خود که از آنجا فرود آمده تا انکه نزدیک شود بآنمرد
پنجم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَرَاَ الْقُرْاٰنَ
ثُمَّ نَسِيَهُ فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَلٰثًا اَعَلَيْهِ حَرَجٌ قَالَ لَا شرح فیه
پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که خواند قرآن را تا آنکه حفظ کرد آنرا از خاطر
بعد از آن فراموش کرد قرآن را بسبب ترک تلاوت بران پس تکرار کردم این
سوال را بر آن و هر بار میگفتم آیا بر آن مرد در آن فراموش کردن عذابی است
گفت در بار آخر که نه مخفی نماند که این تاخیر جواب از وقت حاجت نیست
زیرا که امام ع میدانسته که او مکرر خواهد پرسید و آخر جواب خواهد شنید و مقصود
ازین اظهار اینست که اگرچه عذاب ندارد اما از فضیلت بغایت محروم میشود و مانند
آنست که عذاب داشته باشد ششم اصل عَنْ يَعْقُوبَ الْاَحْمَرِ قَالَ
قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّهُ اَصَابَتْنِي هُمُومٌ
وَاَشْيَاءُ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ اِلَّا وَقَدْ تَفَلَّتَ مِنِّي مِنْهُ طَائِفَةٌ
حَتَّى الْقُرْاٰنِ لَقَدْ تَفَلَّتَ مِنِّي طَائِفَةٌ مِنْهُ قَالَ فَفَزِعَ عِنْدَ ذٰلِكَ
حِينَ ذَكَرْتُ الْقُرْاٰنَ ثُمَّ قَالَ اِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْسَى السُّورَةَ مِنَ الْقُرْاٰنِ

حَتّٰی تُشْرِفَ عَلَیْهِ مِنْ دَرَجَةٍ مِنْ بَعْضِ الدَّرَجَاتِ فَتَقُولُ السَّلَامُ عَلَیْكَ
فَیَقُولُ وَعَلَیْكَ السَّلَامُ مَنْ اَنْتَ فَتَقُولُ اَنَا سُورَةُ كَذَا وَكَذَا ضَیَّعْتَنِی
وَتَرَكْتَنِی اَمَا لَوْ تَمَسَّكْتَ بِی بَلَغْتُ بِكَ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ ثُمَّ اَشَارَ بِاِصْبَعِهِ
ثُمَّ عَلَیْكُمْ بِالْقُرْاٰنِ فَتَعَلَّمُوهُ فَاِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَعَلَّمُ الْقُرْاٰنَ لِیُقَالَ
فُلَانٌ قَارِیٌ وَمِنْهُمْ مَنْ یَتَعَلَّمُهُ فَیَطْلُبُ بِهِ الصَّوْتَ فَیُقَالُ فُلَانٌ
حَسَنُ الصَّوْتِ وَلَیْسَ فِی ذٰلِكَ خَیْرٌ وَمِنْهُمْ مَنْ یَتَعَلَّمُهُ فَیَقُومُ بِهِ فِی لَیْلِهِ
وَنَهَارِهِ لَا یُبَالِی مَنْ عَلِمَ ذٰلِكَ وَمَنْ لَمْ یَعْلَمْهُ شرح تشرف بصیغهٔ مضارع
غائبه باب افعال منصوب و مرفوع میتواند بود من درمن درجة و در من بعض ابتدائیه است
و میتواند بود که بمعنی فی باشد من بعض بدل من درجه است و ظاهر حدیث ستوم
اینست که بعض عبارت از هزار پایه باشد الف لام الدرجات برای خارجیت
یعنی مجموع درجات آن سوره و اشارتست بانکه آن سوره از مرتبهٔ اعلی مثل دو هزار پایه
فرو می‌آید تا نزدیک او شود دو هزار پایه مثلا و این سخن را گوید و باز بالا رود و در
دو هزار پایه قرار گیرد ثم اشار باصبعه کلام راویست و ضمیر راجع بامام علیه السلم
و این اشارت حکایت اشارت سوره است بدرجه که بالاترست از آن درجه
که در آنجا این سخن میگوید فتعلموه بصیغهٔ مضارع مخاطب باب افتعال منصوبست زیرا که
بعد از فاء سببیت است که در جواب امر واقع شده علیکم اسم فعلست بمعنی الزموا
و باء در بالقرآن برای تقویت است الاعلام است خود را علامت حرب نهادن مثل
انکه پشم رنگین بران می‌آویزند در روز جنگ و اینجا استعاره شده برای حرب
با ابلیس بسبب قرآن من بفتح میم در من علم و در من لم یعلمه استفهامیه است

یعنی روایتست از یعقوب احمر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم
بدرستی که شان اینست که برخورد مرا اندوهها و چیزهای که باعث اندهاست
مثل قرضها بیان این آنکه نماند چیزی از مستحبات مگر بر حالی که تحقیق که رفت
از من از جملهٔ آن بعضی حتی قرآن بیان این آنکه تحقیق که رفت از من بعضی از
قرآن یعقوب گفت پس امام ع مضطرب شد نزد آن سخن که گفتم وقتی که
ذکر کردم قرانرا بعد از آن امام گفت بدرستی که مرد هر آینه گاهی فراموش می‌کند
سوره از جملهٔ قرانرا پس آن سوره فرود می‌آید بجانب او مرد در روز قیامت تا
مشرف شود براو از پایه از مجموع پایهای که آن سوره راهست پس آن سوره میگوید
سلام بر تو باد پس آن مرد میگوید بر تو نیز سلام باد چه کسی تو پس میگوید من سوره
چنین و چنینم بانمعنی که نام من آنست ضایع گذاشتی مرا و واگذاشتی مرا آگاه
باش اگر میچسبیدی بمن میرسانیدم ترا این درجه بعد از آن امام علیه السلم اشارت
کرد بانگشت خود بطرف بالا بعد از آن امام علیه السلم گفت ملازم قرآن باشید
در شب و روز تا علامت جنگ با ابلیس نهاده باشید قرانرا چه بدرستی
که بعض مردمان کسی است که یاد میگیرد قرانرا تا گفته شود که فلان قاری قرآنست
و بعضی ایشان کسی است که یاد میگیرد قرانرا پس طلب می‌کند بان اظهار آواز
خود را پس گفته میشود که فلان خوش آواز است بانمعنی که او را طلب می‌کنند
در مجالس و باین سبب کسب مال میکند و نیست در آنچه مذکور شد از دو قسم
چیزی و بعضی مردمان کسی است که یاد میگیرد قرانرا پس عمل باین می‌کند در شب
خود و روز خود باکی ندارد که داند آن عمل او را و که نداند **باب بیست و پنجم**

اصل فی باب فی قرائته شرح این بابست در بیان آداب خواندن قرآن و درین باب دو حدیث است اول عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَلْقُرْاٰنُ عَهْدُ اللهِ اِلَی خَلْقِهِ فَقَدْ یَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ اَنْ یَنْظُرَ فِی عَهْدِهِ وَاَنْ یَقْرَأَ مِنْهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسِیْنَ اٰیَةً شرح العهد بفتح عین بی‌نقطه و سکون ها و دال بی‌نقطه نامه که پادشاهان برای اجرای احکام خود می‌نویسند و بوالیان می‌دهند و ایشان را امیر ساختند تا بر خلایق بخوانند قد اینجا برای تحقیق است با وجود آنکه بر فعل مضارع داخل شده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قرآن نامهٔ الله تعالی است که فرستاده سوی مخلوقان خود پس تحقیق سزاوار است برای مرد مسلمان آنکه نظر کند در نامهٔ الله تعالی و آنکه بخواند از آن نامه در هر روز پنجاه آیت اصل سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ یَقُوْلُ اٰیَاتُ الْقُرْاٰنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةٌ یَنْبَغِی لَکَ اَنْ تَنْظُرَ مَا فِیْهَا شرح شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام می‌گفت آیات خزینه‌های علم الهیست پس هرگاه که گشودی در خزینه را باین معنی که تلاوت کردی آیتی را سزاوار است برای تو نظر کنی که چیست در آن خزینه یعنی آیت در لغت بمعنی علامت و بمعنی شخص است و اطلاق آن بر آیهٔ قرآن برای اینست که علامت بر ربوبیت رب العالمین است باعتبار اشتمال بر حکمتها و اسرار الهی علیحده و باین اعتبار جدا کرده شده از سابق و لاحق و در حکم شخص علیحده شده و از مصنفان علماء کلامی منقح در تعریف آیت در اصطلاح بنظر نرسیده و ظاهر آنچه هست اینست که آیت بعضی است از سوره که آن بعض اختصاص داشته باشد بفایدهٔ عظیمه از علم الهی و برای این جدا کرده شده باشد از سابق و لاحق توضیح این آنکه چون

قرآن

قرآن تبیان کل شیء است و جمیع حوادث از آن مستنبط می‌شود و اسرار الهی در آن بسیار است بعضی کلمات و مفردات آن جدا کرده شده از بعضی دیگر هرچند که در ظاهر گفتگو یکیست مثل اینکه مستثنی منه در آیتیست و استثنای در آیتی دیگر است برای اشارت باینکه از جملهٔ اسرار الهی فایدهٔ عظیمه در هر یکی علیحده است و علم جمیع اینها نزول اهل الذکر علیهم السلام است و رفع این تعجب می‌شود بنظر در شعر عرب که گاهی بعضی کلمه داخل مصرعیست و بعضی آن داخل مصرعی دیگر است برای حصول وزن شعر و فایدهٔ اسرار علم الهی کمتر از فایدهٔ وزن شعر نیست و سوره در لغت بمعنی یک حصار شهر و مانند آنست و ظاهر بعض آیات اینست که تعریف سوره در اصطلاح این باشد که سوره طایفه از قرآنست که یکدفعه بر رسول نازل شده باشد مثل قول الله تعالی در سورهٔ توبه یَحْذَرُ الْمُنَافِقُوْنَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُوْرَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوْبِهِمْ و در سورهٔ توبه وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ اَیُّکُمْ زَادَتْهُ هٰذِهٖ اِیْمَانًا و موافق اینست آنچه بیان شد در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان و الکفر که و سورهٔ النور انزلت بعد سورة النساء و تصدیق ذلک انّ فی ... و ایضا موافق اینست آنچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب بیست و یکم که باب قراءة القرآنست که اول کتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحیم فاذا قرأت بسم الله الرحمن الرحیم فلا تبالی ان لا تستعیذ و ایضا موافق اینست کلام هروی و صاحب قاموس گفته و السورة المنزلة من القرآن لانها منزلة بعد منزلة مقطوعة عن الاخری و عامهٔ مفسران منکر این تعریف اند و می‌گویند گاهی بعض یک سوره در مکه نازل شده و بعض دیگر آن در مدینه و بعضی از مصنفان شیعه

تیز از این در نگاه هر سو از نقصان سپرده اند

وشاید که قصد آن بعضی این باشد که این ضم مختلف از جامعان قرآن بعد از رسول علیه السلم
ناشی شده و این منافات ندارد با آنچه گفته اگر گویی بنابرین می بایست که دو آیت
که یکی منسوخ به دیگری باشد مجتمع در یک سوره نشود و حال آنکه شده بنا بر تفسیر مفسران
مشهور مثل آنکه گفته اند که در سورهٔ مجادله آیت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان
الله غفور رحیم منسوخست بآیت بعد ازان و متصل با آن که ءا اشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة
و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون گوییم ازین دو جواب است
اول آنکه بنا بر آنچه علی بن ابراهیم در مقدمات تفسیر خود گفته تغییر و تبدیل در آیات
قرآن از بعض اصحاب شده و مؤید این می آید در حدیث بیست و سوم و بیست
هشتم با آخر ابواب دوم آنکه اعتمادی بر تفسیر مفسران مشهور نیست و حق آنست
که در تفسیر ائمه معصومین علیهم السلم است باب ششم اصل باب البیوت التی یقرأ
فیها القرآن شرح این باب بیان فضیلت خانهاییست که خوانده میشود
در آنها قرآن درین باب سه حدیث است اول اصل قال النبی صلی الله علیه
وآله نوّروا بیوتکم بتلاوة القرآن ولا تتخذوها قبورا کما
فعلت الیهود والنصاری صلّوا فی الکنائس والبیع وعطّلوا
بیوتهم فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره
واتسع اهله واضاء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل
الدنیا شرح بیوت بضم باست تلاوت بکسر باست صلوة بفتح لام مشدده است

بلی

کنایس جمع کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است
و آن عبادتخانهٔ بزرگ یهودی و نصاری است که نظیر مسجد جامع اهل اسلام است
بیع بکسر باء یکنقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع بیعه بکسر باء و سکون یاست
و آن عبادتخانهٔ کوچک یهود و نصاری است که نظیر مسجد اهل اسلام است و جوهری
در صحاح گفته الکنیسة للنصاری و ایضا گفته للنصا و این مبنی بر عدم اعتبار
البیعة
یهود است و صاحب قاموس گفته الکنیسة متعبد الیهود او النصاری او الکفار
و ایضا گفته البیعة بالکسر متعبد النصاری الاتساع بتشدید تاء دو نقطه در بالا
مصدر معتل الفاء واوی باب افتعال فراخ شدن چیزی باعتبار کثرت خوبیش
یا کثرت مالش و بنا بر اینجا اعتبار از زمین و حوالی است شرح گفت نبی صلی الله
علیه و آله روشن کنید خانهای خود را بخواندن قرآن در نماز نافله و مانند آن
و فرا مگیرید خانهای خود را قبرها از رهگذر آنکه غافل از ذکر الهی مانند
مردگان است چنانچه کردند جهودان و ترسایان نماز کردند در عبادتخانهای
بزرگ خود و عبادتخانهای کوچک خود و خالی کردند خانهای خود را از تلاوت
کتاب الهی چه بدرستی که خانه چون بسیار شود دران خواندن قرآن بسیار
میشود برکت آن و بسیار میشوند یا مالدار میشوند اهل آن و روشنی میدهد برای اهل
آسمان چنانچه روشنی میدهد ستارهای آسمان برای اهل زمین دوم اصل
عن ابی عبد الله ع قال ان البیت اذا کان فیه المسلم یتلو القرآن
یتراءاه اهل السماء کما یتراءی اهل الدنیا الکوکب الدری
فی السماء شرح یتراءاه بفتح یاء مضارعه و فتح یاء دو نقطه در بالا و فتح راء بی نقطه

دالف بفتح همزه والف وضمیر راجع به بیت بصیغه مضارع غایب باب تفاعل است التزای
دیدن چیزی بعنوان استمراز و مبالغه الدری بضم و فتح وکسر دال بنقطه و تشدید را و
بی نقطه و تشدید یا ستاره تابان شرح روایت است از امام جعفر صادق ع کفت بدرستی
که خانه چون باشد دران مسلمانی که تلاوت کند قرآنرا بسیار نظر دران می کنند
اهل آسمان چنانکه بسیار نظر می کنند اهل زمین در ستارهای تابان در آسمان
سیوم اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْبَیْتُ الَّذِی یُقْرَاُ فِیهِ الْقُرْاٰنُ
وَیُذْکَرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِیهِ تَکْثُرُ بَرَکَتُهُ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِکَةُ وَتَهْجُرُهُ
الشَّیَاطِینُ وَیُضِیءُ لِاَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا یُضِیءُ الْکَوْکَبُ لِاَهْلِ الْاَرْضِ
وَاِنَّ الْبَیْتَ الَّذِی لَا یُقْرَاُ فِیهِ الْقُرْاٰنُ وَلَا یُذْکَرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
فِیهِ تَقِلُّ بَرَکَتُهُ وَتَهْجُرُهُ الْمَلَائِکَةُ وَتَحْضُرُهُ الشَّیَاطِینُ شرح
کفت امیر المؤمنین علیه السلم خانه که خوانده میشود دران قرآن و یاد کرده میشود الله عز و جل
دران بصفات ربوبیت بسیار میشود برکت آن و حاضر میشوند دران فرشتکان
و ترک می کنند انرا شیاطین و روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانکه روشنی میدهد
ستاره برای اهل زمین و بدرستی که خانه که خوانده نمیشود دران قرآن و یاد کرده
نمیشود الله عز و جل دران کم میشود برکت آن و ترک می کنند انرا فرشتکان و حاضر
میباشند دران شیاطین باب ششم اصل باب ثواب قراءة القرآن شرح
این باب بیان ثواب خواندن قرآنست درین باب هفت حدیث است اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَرَاَ الْقُرْاٰنَ قَائِمًا فِی صَلٰوتِهِ کَتَبَ اللّٰهُ
لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَمَنْ قَرَاَهُ فِی صَلٰوتِهِ جَالِسًا کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ

حرف

حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ شرح روایت است از امام جعفر صادق ع کفت که هر که خواند قرآن را
ایستاده در نماز خود نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی صد حسنه و هر که خواند در نماز خود
نشسته نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی پنجاه حسنه و هر که خواند در غیر نماز خود
نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَا یَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْکُمُ الْمَشْغُولَ فِی سُوقِهِ اِذَا رَجَعَ اِلٰی مَنْزِلِهِ
اَنْ لَا یَنَامَ حَتّٰی یَقْرَاَ سُورَةً مِنَ الْقُرْاٰنِ فَیُکْتَبَ لَهُ مَکَانَ کُلِّ
اٰیَةٍ یَقْرَاُهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَیُمْحٰی عَنْهُ عَشْرُ سَیِّئَاتٍ شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چه چیز منع می کند سوداکر از جمله شمارا که
مشغولست در بازار خود با نیغفی که فرصت خواندن قرآن در بازار ندارد چون
برکردید بسوی منزل خود از انکه نخوابد تا انکه خواند سوره را از قرآن پس نوشته
شود برای او بجای هر آیتی که میخواند انرا ده حسنه و محو کرده شود از و بآن
آیت ده کناه سیوم اصل عَنْ بِشْرِ بْنِ غَالِبٍ الْاَسَدِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ
عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَرَاَ اٰیَةً مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی صَلٰوتِهِ قَائِمًا
یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَةُ حَسَنَةٍ فَاِذَا قَرَاَهَا فِی غَیْرِ صَلٰوةٍ کَتَبَ
اللّٰهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَاِنِ اسْتَمَعَ الْقُرْاٰنَ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ
بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً شرح روایت است از بشر بکسر با بی نقطه و سکون شین
با نقطه و را بی نقطه ابن غالب اسدی از امام حسین بن علی علیهما السلم کفت هر که خواند
آن آیتی را از کتاب الله عز و جل در نماز خود ایستاده نوشته میشود برای او
بهر حرفی صد حسنه چون خواند آیت را در غیر نماز نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی

ده حسنه

واگر گوش انداخت بقرآن نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی یک حسنه **اصل** وان ختم
القرآن لیلا صلت علیه الملئکة حتی یصبح وان ختمه نهارا صلت
علیه الحفظة حتی یمسی وکانت له دعوة مجابة وکان خیرا له مما
بین السماء الی الارض **شرح** مراد بختم اینجا قرائت جزء قرآنست بعد از آنکه اجزاء
دیگر را خوانده باشد در روزها یا شبهای گذشته چنانچه ظاهر حدیث ششم این
باب است کانت تامه است دعوة مرفوع و فاعلست فرق میان اجابت واستجابت
اینست که اجابت دادن اثر دعاست واستجابت قبول دعاست خواه بدادن
اثر آن وخواه بتأخیر اثر آن برای آخرت و مانند آن الی الارض ظرف مستقرست
وبرای تعیین حد ما بین السماء است نظیر اینست الی المرافق در آیت وضو بنا بر آنکه
الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نباشد بدلیلی که ظاهر میشود از شرح حدیث چهارم
این باب فرق اینست که الی در الی الارض بمعنی مع نمیتواند بود ودر الی المرافق
میتواند بود چنانچه بیان در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هجدهم که باب
ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها است **یعنی** واگر تمام کرد قرآن را در شب
درود کردند ملائکه در آن شب تا آنکه بصبح رسد واگر تمام کرد قرآن را در روز درود
کردند بر او ملائکه تا آنکه بشام رسد وحاصل شد برای او یک دعای اجابت کرده شده
و شد آن عمل برای او بهتر از هرچه میان آسمانست و زمین **اصل** قلت هذا
لمن قرأ القرآن فمن لم یقرأ فقال یا اخا بنی اسد ان الله جواد
ماجد کریم اذا قرأ ما معه اعطاه الله ذلک **شرح** گفتم این ثواب
برای کسی است که خواننده باشد قرآن را بنحوی که تواند که تمام کند قرآن را نه کسی که قدرت

بران نداشته باشد مثل عوامی که قرائت مصحف نمیتوانند کرد چونست حال او گفت ای مرد
قبیله بنی اسد بدرستی که الله تعالی بخشنده است بزرگست وصاحب کرمست چون
خواند آنچه را که قدرت بران دارد داد او را الله تعالی آن ثواب که مذکور شد
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من ختم القرآن بمکة من جمعة
الی جمعة او اقل من ذلک او اکثر وختمه فی یوم جمعة کتب له من
الاجر والحسنات من اول جمعة کانت فی الدنیا الی آخر جمعة تکون
فیها وان ختمه فی سایر الایام فکذلک **شرح** مراد بختم اینجا خواندن
بعض قرآنست بقصد تمام کردن و با تمام کردن چه من برای ابتدای غایت است والی
برای انتهای غایت است و هر دو ظرف لغو است و فعلی که متعلق این دو است
می باید که مکرر شود بعد از ابتدا و قبل از انتها و خواندن مجموع قرآن قبل از وصول
بانتها بفعل نمی آید **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که خواند بعنوان
ورد قرآن را در مکه از آدینه تا آدینه دیگر یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و تمام کرد آنرا
در روز آدینه نوشته شد برای او از ثواب و مراتب عالیه از اول آدینه که شد در دنیا
تا آخر آدینه که میشود در دنیا بمعنی که ثواب کسی باو میدهند که فرضا از اول دنیا
تا آخر دنیا مشغول بقرائت قرآن باشد واگر تمام کند قرآن را در باقی ایام نیز همچنان
بمعنی که مانند اینست اگرچه کمتر از آن باشد **پنجم اصل** قال رسول الله ص من
قرأ عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین ومن قرأ خمسین آیة
کتب من الذاکرین ومن قرأ مائة آیة کتب من القانتین ومن
قرأ مائتی آیة کتب من الخاشعین ومن قرأ ثلثمائة آیة من الفائزین

وَمَنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَمَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ
مِنْ بِرٍّ الْقِنْطَارُ خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ
قِيرَاطًا أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ وَأَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
شرح قنطار بکسر قاف و سکون نون و طاء بی‌نقطه و الف و راء بی‌نقطه بقدری که
مسک گاو پر کند از طلا و مراد اینجا سیصد و چهل و چهار قراط است بکسر راء
یکنقطه و تشدید رای بی‌نقطه است القنطار تا قراطا جمله معترضه است برای بیان عدد
قراریط قنطار طلا تا بران قیاس شود عدد قراریط قنطار حسنه باین روش که سیصد و
چهل و چهار است ضمیر اصغرها و اکبرها راجع بقراریط است باعتبار آنکه از برات
قنطار مذکور میشود و نیز در حدیث نهم باب سیزدهم و قراط مذکور میشود و نیز در کتاب
الحنا نیز در باب چهل و سوم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خواند ده آیت
از قرآن در شبی نوشته نشود در آن شب از غافلان یعنی که واسطه است میان
غافل و ذاکر و هر که خواند پنجاه آیت نوشته شد از ذاکران یعنی یاد آورندگان
ربوبیت رب العالمین و هر که خواند صد آیت نوشته شد از پایداران در عبادت
و هر که خواند دویست آیت نوشته شد از فروتنی کنندگان در عبادت
و هر که سیصد آیت نوشته شد از رسیدگان بمقصود خود و هر که خواند پانصد
آیت نوشته شد از ساعیان در رواج دین حق مانند علماء و هر که خواند هزار
آیت نوشته شد برای او قنطاری از نیکی یعنی حسنه هشت قنطار در عرف
اهل حساب پانزده هزار مثقال از طلاست مثقالی در عرف اهل حساب بیست
چهار قراط است کوچکتر قراطهای حسنه که آنکس که هزار آیت خواند مثل کوه احد است

در عظم

در عظمت و بزرگترها نها بقدر میان آسمان و زمین است در عظمت ششم سهل عن منصور
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ وَقَدْ رُوِيَ هَذَا
الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَسَنَةً وَمَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ
لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ نَظَرًا مِنْ غَيْرِ صَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً
وَمَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً شرح ضمیر قال اول راجع است بمنصور و
میتواند بود که راجع بمحمد باشد و بر هر تقدیر روی بصیغه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر
راجع بمحمد است و بر تقدیر دوم تغلیب حال حکایت بر حال محکی شده هذا الحدیث
منصوب و مفعول روی است و مراد اینست که محمد این حدیث را از علی بن الحسین باین
روش نقل کرد که گفت از امام جعفر صادق علیه السلم شنیدم که او گفت که علی بن الحسین
این را گفته ضمیر قال در دوم راجع بابی عبد الله یا بعلی بن الحسین علیهما السلم و مؤید
احتمال اولست قال قلت جعلت فداک تا آخر من غیر قراءة اشارتست بانکه
در وقت قراءة دیگری قرآن را نشنید انکس قراءت آنکس خوب بیشتر نظرا حالست
از فاعل قرأ و مصدر یعنی اسم فاعلست یا منصوبست بنیابت ظرف زمان مثل رایته قدوم
الحاج من غیر صلوة اشارتست بانکه در نماز قراءت از مصحف خوب نیست حسنه منافات ندارد
با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که در حرفی ده حسنه است چه مراد اینجا بیان ثواب نظر
در مصحف است پس مجموع ثواب یازده خواهد شد هفتم روایت است از منصور از محمد بن بشیر از امام زین
العابدین علیه السلم منصور گفت که بتحقیق روایت کرده این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم
کرا و نسبت بخود داد گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که گوش را بحرف را از قرآن

بآنکه خود قاری آن باشد نوشت الله عزّ و جلّ برای او یک درجه در بهشت و هر که خواند قرآن را هر جای
که نظر کند در مصحف بی آنکه نماز کرده باشد نوشت الله تعالی برای او بهر حرفی حسنه و بر طرف
کرد از وی یک گناه و بالا برد برای یک درجه در بهشت اصل وَمَن تَعَلَّمَ مِنهُ حَرفاً
ظَاهِراً كَتَبَ اللهُ لَهُ عَشرَ حَسَنَاتٍ وَمَحَا عَنهُ عَشرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ
عَشرَ دَرَجَاتٍ قَالَ لَا أَقُولُ بِكُلِّ آيَةٍ وَلَكِن بِكُلِّ حَرفٍ بَاءٍ أَو تَاءٍ أَو
شِبهِهِمَا شرح ظاهرا احتراز است از محذوف باعلال و مانند آن مثل یاء متکلم
در ربّ که بتقدیر ربّی است و لا اقول تا آخر اشارتست باینکه گاهی حرف مستعمل میشود
بمعنی آیات اما اینجا مراد آن نیست با با الف ممدوده مجرور و مثل حرفست
و هر که یاد گرفت از قرآن حرفی را که بتلفظ در آید نوشت الله تعالی برای ده حسنه و بر طرف
کرد از وی ده گناه و بر داشت برای او ده درجه در بهشت امام گفت نمیگویم که بهر آیتی
و لیکن میگویم بهر حرفی که با یا تا یا مانند اینها باشد اصل قَالَ وَمَن قَرَأَ حَرفاً
وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَلَوتِهِ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِهِ خَمسِينَ حَسَنَةً وَمَحَا عَنهُ خَمسِينَ
سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ خَمسِينَ دَرَجَةً وَمَن قَرَأَ حَرفاً وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَوتِهِ
كَتَبَ اللهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ
شرح مضمون این گذشت در حدیث اول این باب اصل وَمَن خَتَمَهُ كَانَت
لَهُ دَعوَةٌ مُستَجَابَةٌ مُؤَخَّرَةٌ أَو مُعَجَّلَةٌ قَالَ قُلتُ جُعِلتُ فِدَاكَ
خَتمَهُ كُلَّهُ قَالَ خَتمَهُ كُلَّهُ شرح مراد بختم اینجا خواندن همه قرآنست بقصد اتمام
آن چنانچه اهل ورد می کنند کانت نامه است کانت له بتقدیر کانت له فی ختمه است
زرق بیان استجابت و اجابت بیان شد در شرح حدیث سوم این باب ختمه هر دو جا

بفتح خاء و سکون تاء و ضمیر راجع بمن است و میتواند بود که راجع بقرآن باشد و بر هر تقدیر
مصدر است و نصب آن بنیابت ظرف زمانست مثل آتیه قدوم الحاج و در اول
استفهام مقدر است کلّه منصوب و تاکید ضمیر است و ضمیر راجع بختم است شرح و هر که
خواند بعضی قرآن را بعنوان ورد و بقصد تمام کردن حاصل میشود برای او در آن خواندن
یک دعای مستجاب خواه مؤخّر باشد از آن و خواه تعجیل کرده شده باشد محمد بن بشیر
گفت که گفتم قربانت شوم آیا در هر خواندن او بعنوان ورد این دعا مستجاب
حاصل میشود علیحده امام گفت در هر خواندن او بعنوان ورد حاصل میشود علیحده هفتم اصل
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ خَتمُ القُرآنِ إِلَى حَيثُ تَعَلَّمَ
شرح تعلّم بصیغه ماضی معلوم باب غایب باب تفعّلست و میتواند بود که بصیغه مضارع
غایب مجهول یا معلوم مجرد باشد و بر تقدیر اول و سوم و ضمیر مستتر راجع بتوانست
و فاعل محذوف قاریست که مفهوم میشود از سابق و بر تقدیر دوم و چهارم
ضمیر مستتر راجع بقاریست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تمام کردن قرآن
تا جائیست که قاری آنرا یاد گرفته اشارتست باینکه ثواب تمام کردن قرآن حاصل
میشود برای کسی که تمام نکند قرآن را اما تمام کند آنچه را از قرآن که یاد گرفته چنانکه گذشت
در حدیث سوم این باب که اتی الله جوادا تا آخر باب [illegible] باب القراءة القرآن
فی المصحف شرح این باب بیان فضیلت خواندن قرآن در مصحف است و درین باب
پنج حدیث است اول اصل رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبدِ اللهِ ع قَالَ مَن قَرَأَ
القُرآنَ فِي المُصحَفِ مُتِّعَ بِبَصَرِهِ وَخُفِّفَ عَن وَالِدَيهِ وَإِن كَانَا كَافِرَينِ
شرح متّع بتاء دو نقطه در بالا و عین مشدده بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است ببصره باء

فاعلت یا با ب فاعل ضمیر مستتر است و بصره ظرف لغو است خفف بصیغه ماضی مجهول ات
تفعلت عن والدیه یا باب فاعلت شرح راوی بالا بر سند حدیث از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خواند قرآن را در مصحف نفع رسانیده شد بچشم خود یا بمعنی
که باعث صحت چشم و طول بقای انست یا بمعنی که همین عمل ثواب عظیم دارد و بوسیله
چشم باو رسیده و سبک کرده شد از پدر و مادر او یا بمعنی که بار ایشان سبک کرده شد
هر چند که بوده باشند دو کافر و بار ایشان عذاب جهنم باشد دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ
اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ عَنْ اَبِیهِ ع قَالَ اِنَّهُ لَیُعْجِبُنِی اَنْ یَکُونَ فِی الْبَیْتِ مُصْحَفٌ
یَطْرُدُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الشَّیَاطِینَ شرح یطرد بطا بی نقطه و را بی نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مضارع باب نصر صفت مصحف است و احتراز است از مصحفی که خوانده نشود چنانکه
می اید در حدیث آینده و میتواند بود که استینافیه بیانی باشد بنا بر انکه با وجود شکایت
بودن آن بهتر از نبودن باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم از پدر پس
گفت بدرستی که شان اینست که خوش می اید مرا اینکه باشد در خانه مصحفی که دور کند او را
الله عزوجل با مصحف شیاطین را از ان خانه سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ
قَالَ ثَلٰثَةٌ یَشْکُونَ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا یُصَلِّی فِیهِ اَهْلُهُ
وَعَالِمٌ بَیْنَ جُهَّالٍ وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَیْهِ الْغُبَارُ لَا یُقْرَاُ فِیهِ
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سه چیز شکایت می برند بسوی الله عزوجل
اول مسجدی که خراب باشد یعنی بی رونق که نماز نگذارند دران اهل آن یعنی نزدیکان
آن دوم دانای که در میان نادانان باشد یعنی که قدر او را نشناسند سیوم
مصحفی که آویخته باشد بتحقیق نشسته باشد بر آن گرد خوانده نشود دران چهارم اصل عَنْ اَبِی

عبد الله

عَبْدِ اللهِ ع قَالَ قِرَاءَةُ الْقُرْاٰنِ فِی الْمُصْحَفِ یُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَیْنِ
وَلَوْ کَانَا کَافِرَیْنِ شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
پنجم اصل عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ
جُعِلْتُ فِدَاکَ اِنِّی اَحْفَظُ الْقُرْاٰنَ عَلٰی ظَهْرِ قَلْبِی فَاَقْرَاُهُ عَلٰی ظَهْرِ
قَلْبِی اَفْضَلُ اَوْ اَنْظُرُ فِی الْمُصْحَفِ قَالَ فَقَالَ لِی بَلْ اِقْرَاْهُ وَانْظُرْ
فِی الْمُصْحَفِ فَهُوَ اَفْضَلُ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ النَّظَرَ فِی الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ شرح
روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم او را قربانت
شوم بدرستی که نگاه میدارم قرآن را بر فوت دل خود پس بخوانم آنرا از روی فوت
دل خود بهتر است یا اینکه نظر کنم در مصحف اسحق گفت پس امام گفت مرا که بلکه بخوان
آنرا و نظر کن در مصحف چه آن بهتر است آیا ندانستی که نظر در مصحف عبادتست
باب نهم اصل ترتیل القرآن بالصوت الحسن شرح الترتیل بتای بی نقطه و تای دو نقطه
در بالا مصدر باب تفعیل شمرده و ظاهر گفتن سخن یا در بالصوت برای ملابست یعنی
این باب بیان اینست که شمرده خواندن قرآن باواز خوب کدامست در این باب
سیزده حدیث اول اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ عَنْ قَوْلِ اللهِ
عَزَّوَجَلَّ وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِیلًا قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ بَیِّنْهُ
تِبْیَانًا وَلَا تَهُذَّهُ هَذَّ الشِّعْرِ وَلَا تَنْثُرْهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلٰکِنْ اَفْزِعُوا
قُلُوبَکُمُ الْقَاسِیَةَ وَلَا یَکُنْ هَمُّ اَحَدِکُمْ اٰخِرَ السُّورَةِ شرح الترتیل
سنجیده خواندن ترتیلا مفعول مطلق برای نوعیت یعنی سنجیده خواندنی که برای آگاه
نیدن دل باشد ولا تهذه یا الظ برای تبیانا است که آن مفعول مطلق برای نوعیت است برای

وبرای تفسیر ترتیلا است ومقصود بیان خصوصیت آن نوع تبیانست مذ بفتح ها وتشدید
ذال با نقطه بصیغه مصدر باب نصر مفعول مطلق برای نوعست یعنی شتاب در خواندن
جزی لا تنثره بنون وثا سه نقطه ورا بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب نصر وضرب است
از نثل بفتح را بی نقطه وفتح ثا آنچه زینت کنند تخت را یا حصیر آبان از جواهری
که متفرق باشد وباران که قطرهای آن کم ومتفرق باشد وهر دو مناسبت واین لفظ
می آید در کتاب الصلوه در حدیث چهاردهم باب ما یسجد علیه وما یکره که باب سیب وهفتم
است از قرع افعا ودرا با نقطه وعین بی نقطه بصیغه امر باب افعالست الافزاع
در جزع وزاری انداختن کسی را ومراد اینجا نرم نرم ونازک وگریان وترسان گردانیدن است
چنانچه می آید در باب دهم القاسیه بقاف وسین بی نقطه وبا دو نقطه در پایین جمع
قاسی دلهای سخت مخفی نماند که ذکر صیغ جمع بعد از ذکر صیغه مفرد اشارتست بانکه
خطاب در آیت متوجه رسولست اما مراد امتست لاکن بصیغه نهی غایب بتقلیل الفعل باب
نصر است شرح پرسیدم امام جعفر صادق را علیه السلم از قول الله عز وجل در سوره مزمل و
سنجیده کوان قرآنرا نوعی از سنجیده خواندن گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم در تفسیر
این آیت که ظاهر سازید آنرا نوعی از ظاهر ساختن وبشتاب مخوان آنرا مثل شتاب
خواندن شاعر شعر را که برای رعایت وزن وآرایش محض لفظ میباشد ومپراکنده مکنید
حروف قرآنرا در خواندن مثل پراکنده کردن جوهر در زینت دادن سپر ولیکن
نرم کنید دلهای خود را که سختست وباید که نباشد مقصود هیچ از شما در وقت خواندن
قرآن آخر سوره بانبیعی که ملول شوید از قرائت قرآن که فکر کنید که کی تمام میشود
دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ اِنَّ الْقُرْاٰنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ

فَاقْرَؤُهُ بِالْحُزْنِ شرح الحزن بفتح حا بی نقطه وسکون زای با نقطه بیان شد در شرح حدیث
دهم باب دوم بیان روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که قرآن نازل
شده بروشی که شنونده را بفکر وحزن اندازد ومنظور موزون بودن آن باشد پس بخوانید
آنرا بآن روش چنانچه گویا که با دیگری سخن میگوید سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِقْرَؤُا الْقُرْاٰنَ بِاَلْحَانِ الْعَرَبِ وَاَصْوَاتِهَا
وَاِیَّاکُمْ وَلُحُونَ اَهْلِ الْفِسْقِ وَاَهْلِ الْکَبَائِرِ فَاِنَّهُ سَیَجِیءُ مِنْ بَعْدِی
اَقْوَامٌ یُرَجِّعُونَ الْقُرْاٰنَ تَرْجِیعَ الْغِنَاءِ وَالنَّوْحِ وَالرَّهْبَانِیَّةِ
وَلَا یَجُوزُ تَرَاقِیَهُمْ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ یُعْجِبُهُ شَاْنُهُمْ
شرح باء در بالحان برای ملابست الالحان بفتح همزه وحا بی نقطه جمع لحن بفتح لام
وفتح حا مصدر باب علم زیرکی ومراد اینجا لغت است یعنی لهجه که مختلف میشود بسبب
اختلاف مردمان هر ناحیه با اهل ناحیه دیگر در اخراج حروف از مخرج آنها ولهذا
اگر کسی از عجم الفاظ عرب را یاد گیرد وتکلم بآن کند عربان میدانند که او عجم است
وهمچنین است عکس این العرب بفتح عین بی نقطه وفتح را بی نقطه جمع عربی جماعتی که
صحیح می کنند حروف الفاظ خود را ومسامحه در آن ندارند وگاهی مستعمل میشود در اهل
حضر ایشان واهل بادیه را اعراب مینامند اصواتها عبارتست از غنه ومد متصل
ومد منفصل واماله واشمام ومانند اینهاست که عرب اینها را در اثنای سخن گفتن با یکدیگر
بفعل می آورند وایاکم تا آخر اشعار بانست که امر در سابق محمول بر استحبابست وظاهر
میشود از آنچه می آید در حدیث اول باب دوازدهم اللحون بضم لام وضم حا بی نقطه وسکون
واو جمع لحن بفتح لام وسکون حا زمزمه یعنی برگردانیدن آواز لفظ مانند آواز

منفصل و
نه مانند مد منفصل زیرا که اذا برکرداندن آواز نمی باشد و در نسخ الفسق بکسر فا و سکون سین بی نقطه
است و الکبایر بفتح کاف و با بی نقطه و الف و همزه و را بی نقطه است و ابن اثیر در کتاب
نهایه گفته و فیه اقرؤا القرآن بلحون العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و
لحون اهل الکتابین اللحون و الالحان جمع لحن و هو التطریب و ترجیع الصوت و تحسین
القراءة و الشعر و الغناء و یشبه ان یکون اراد هذا الذی یفعله قراء الزمان من اللحون التی
یقرؤن بها النظائر فی المحافل فان الیهود و النصاری یقرؤن کتبهم کوا نحو ذلک
انتهی و بنابر این العشق بکسر عین بی نقطه و سکون شین با نقطه است و الکتابین بکسر
کاف و تا دو نقطه در بالا و الف و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون است
الترجیع برا بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعیل جز برا برگرداندن کسی از غفلت
کردن بس الخ هم راجع خواهد بود و هم مرجع بفتح جیم شده و مشتق است از رجع
بفتح را و سکون جیم مصدر باب ضرب یعنی برگرداندن ترجیع مفعول مطلق برای
نوعیت الغنا بکسر غین با نقطه و نون و الف ممدوده سرود که از روی خوشحالی
و عمده آن التذاذ بخوشحالی است نه بمضمون که خوانده میشود و لهذا در تکرار آواز
بی لفظ و در بسیار زمان نیز بفعل می آید حقیقت غنا بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح
عنوان باب الغنا که باب سی و ششم است النوح بفتح نون و سکون واو و حا بی نقطه
مصدر باب نصر مویه کردن در ماتم الرهبانیه ریاضت کشی و مراد اینجا خواندنی که ریاضت
کشان ترسا یافتند و آن طرز را در این زمان صوفیانه بنا نهند و اهل هر کدام از این
سه قسم طرزی و مقاماتی مناسب حال خود اختیار می کنند و مقید بخصوص مضمون
نمیشوند در ترجیع و قلوب منصوب است و واو بمعنی مع است یا مرفوع است و واو برای عطف

یعنی لعنت رسول الله صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را بلهجهای عرب در کلام خودشان یا یعنی
که رعایت مخارج حروف و صفات حروف و کیفیت تلفظ بهر کلمه و وقف بر هر فقره
مانند عرب باشید و با آوازهای ایشان در مد متصل و مانند آنها و در وا میدارند که بگرد خود را
و زمزمهای اهل سرکشی از فرمان الهی و گناهان کبیره را چه بدرستی که شان این است
که رو دهند که آیند بعد از من جمعی چند که برگردانند سکنند قرآن را مانند برگردانیده
کردن سرود و مویه و صوفیانه تجاوز نمیکنند قرآن از حنجرهای گردنهای ایشان
یا یعنی که مقبول درگاه الهی نمیشود دلهای ایشان سرنگون است یا دلهای کسی که خوش
آید او را کار ایشان حاصل اینست که عمده ترجیع میباید که متعلق بمضمون قرآن شود
نه بحسن صوت چنانچه قرآن نزد عجمی که قرآن را نمیفهمد خوانده شود یا واز خوش یا او
محظوظ میشود گذشت در حدیث ششم باب چهارم که در منهم من یتعلمه فیطلب به
الصوت فیقال فلان حسن الصوت و لیس فی ذلک خیر و این منافات ندارد
با اینکه ترجیع فی الجمله متعلق با واز نیز شود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب
اصل حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
ذَكَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ فَقَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ
يَقْرَأُ فَرُبَّمَا مَرَّ بِهِ الْمَارُّ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ وَإِنَّ الْإِمَامَ
لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ قُلْتُ وَلَمْ
يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَيَرْفَعُ
صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ
يُحَمِّلُ النَّاسَ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ شرح حکایت کرد ابن علی بن محمد

از امام علی نقی علیه السلم گفت مذکور کردم او از از نزد امام علیه السلم پس گفت بدرستی که امام زین العابدین ع
قراءت قرآن میکرد پس بسا که گذشت با و راهگذاری پس بیهوش شد از خوش آوازی او
و بدرستی که امام زمان اگر ظاهر میکرد از آن آواز خوش خود در قرائت چیزی را هر آینه
تاب نمی آوردند آنرا مردمان از کمال خوبی آن گفتم ایا و نبود اینکه رسول الله صلی الله
علیه و آله نماز میکرد با مردمان و بر میداشت آواز خود را بقرائت قرآن پس امام
گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بار میکرد بر مردمان از پس او نماز میکردند
آنچه را که تاب می آوردند یعنی که جمیع خوش آوازی خود را ظاهر نمیکرد اگر گوئی که این
منافات دارد با آنچه می آید در باب دهم گوئیم منافات ندارد زیرا که آنچه می آید محمول
بر اکثر است و خبر از حال جمعی است که عادت خود کرده اند این شیوه را برای ان که می‌
سازند مثل صوفیه و رب اینجا برای تقلیل است و بیان نظر این شد در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث اول باب نود و نهم که باب المؤمن و علاماته و صفاته است
والف اگر رب اینجا برای تکثیر باشد اینجا لت مخصوص حالت استماع از امامت و امام
هرگز دلسته اظهار آن نمیکند چنانچه لو امتناعیه در لو اظهر دلالت بران دارد
و آنچه در باب دهم هر جا است که منظوری باشد از لذات دنیا پنجم اصل عَنْ أَبِی
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ أَعْرِبِ الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ عَرَبِیٌّ شرح الاعراب مصدر باب
افعال عربانه سخن گفتن یعنی صحیح ساختن حروف در اخراج آنها از مخارج با صوت ب
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت عربانه بخوان قرآن را از جهة بدرستی که قرآن بزبان عرب است که در هم زبانی با هم
سکوید ششم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَی إِلَی

بْنِ عِمْرَانَ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَفْتَ بَیْنَ یَدَیَّ فَقِفْ مَوْقِفَ الذَّلِیلِ الْفَقِیرِ وَإِذَا قَرَأْتَ
التَّوْرَاةَ فَأَسْمِعْنِیهَا بِصَوْتٍ حَزِینٍ شرح موقف بفتح میم و کسر قاف همی واسم
مکان میتواند بود اسمعنیها بصیغه امر باب افعالست شنوانیدن کسی الله تعالی را چیزی
عبارت از استماع شد و طاقبول الله تعالی آنکه راست مثل سمع الله لمن حمده یا عبارت
از خواندنست بروشی که دیگری بشنود یا آهسته خواندن یا در خلوت خواندن یا در
بصوت برای الت است صوت بی تنوین و مضافست الحزین بفتح حا بی نقطه و کسر
زا با نقطه اندوه ناک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله
عز و جل بواسطه رسانید سوی موسی بن عمران علیه السلم که چون ایستادی نزد من برای
نماز و مانند آن پس بایست ایستادن خوار نیازمند چون خواندی توراة را
در آن ایستادن و غیر آن پس بشنوان مرا آن توراة با آوازی که اندوهناک باشد
از غم لعزت نه کسی که اندوه را بر خود بسته باشد مثل رهبانه که در حدیث سوم
این باب گذشت اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَمْ یُعْطَ
أُمَّتِی أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثٍ الْجَمَالِ وَالصَّوْتِ الْحَسَنِ وَالْحِفْظِ شرح لم یعط بصیغه
مضارع معتل اللام مجهول باب افعالست امتی مفعول اول و نایب فاعلست اقل منصوب
و مفعول دویست الجمال بفتح جیم و تخفیف میم خوبی آدمی در صورت و در طبیعت
آن مجرور و بدل تفصیل ثلث است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله داده نشده
است من کمتر از سه خصلت یعنی که در هر زمانه امامی از اوصیای من در امت من
هست که جامع سه خصلت باشد حسن صورت و سیرت چنانچه گذشت در کتاب
التوحید در حدیث پنجم باب بیست و سیوم که باب النوادر است که ان الله خلقنا فاحسن خلقنا

وصوتها فاحسن صوتها دوم واز خوب در قرائت قرآن چنانکه گذشت در حدیث چهارم
این باب سیوم حفظ جمیع معانی قرآن خواه محکم وخواه متشابه وحفظ جمیع احکام
الهی از روی علم نه ظنی اصل قال النبی صلی الله علیه وآله ان من اجمل الجمال الشعر
الحسن للمرء ونغمة الصوت الحسن شرح اضافه اجمل بجمال بانکه وصف
صاحب جمالت برای مبالغه است مثل اغنی الغنی الغنوع وافقر الفقر الخضوع الشعر بفتح
شین بانقطه وفتح وسکون عین بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر وحسن زیرکی
مثل دریافتن دقایق اشارت قرآن در وقت قرائت ومانند آن النغم بفتح
نون وسکون غین بانقطه مصدر باب نصر وضرب وعلم آهستگی آواز یعنی
توسط آن در میان افراط جهر وتفریط آن در وقت قرائت قرآن ومانند آن
ومیانه خوب آن در وقت سیزدهم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
هر چیزی که بیند جمله صاحب حسن ترحسن است شعور نیکو و آهستگی آواز خوب در وقت
قرائت قرآن اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لکل شیء حلیة وحلیة القرآن الصوت الحسن ش گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله برای هر چیزی زیوریست وزیور قرآن آواز خوش است
یعنی اصوات عرب بعد از رعایت الحان ایشان چنانکه بیان شد در حدیث سیوم
این باب اصل عن ابی عبد الله ع قال ما بعث الله نبیا الا
حسن الصوت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرستاده
الله تعالی پیغمبری مگر خوش آواز در کتابی که در آن زمان بود یعنی صوت حزین چنانکه
گذشت در حدیث ششم این باب اصل عن ابی عبد الله ع قال کان علی

بن الحسین صلوات الله علیه احسن الناس صوتا بالقرآن وکان السقاؤون
یمرون فیقفون ببابه یسمعون قراءته شرح باور بالقرآن بمعنی فی است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت بود امام زین العابدین صلوات الله علیه نیکوتر
مردمان باعتبار آواز در قرائت قرآن وسقایان می گذشتند از در خانه او پس می ایستادند
با وجود بارهای گران بر دوش می شنیدند قرائت او را دوازدهم اصل قال ابو عبد الله ع
یکره ان یقرأ قل هو الله احد بنفس واحد شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم مکروهست که خوانده شود سوره قل هو الله احد بیک نفس مراد کراهت شتاب
در قرائت است ومیتواند بود که ذکر آن بر سبیل مثال باشد ومقصود بیان کراهت
شتاب در قرآن باشد بروشی که مقدار آن سوره بیک نفس خوانده شود سیزدهم
اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلم اذا قرأت القرآن فرفعت
به صوتی جاءنی الشیطان فقال انما ترائی بهذا اهلک والناس
قال یا ابا محمد اقرأ قراءة ما بین القراءتین تسمع اهلک ورجع
بالقرآن صوتک فان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یرجع
به ترجیعا شرح قرائت منصوب منون است ما زایده برای ابهامست بین
القراءتین تعبیر از منهم است تسمع بصیغه مخاطب باب افعال جمله حالیه است اهلک منصوب
ورجع بصیغه امر باب تفعیل عطف بر اقرأ است الترجیع چیزی را راجع یعنی برگرداننده
کسی از غفلت کردن باور بالقرآن یعنی مع است پس دلالت می کند بر آنکه راجع کردن
صوت تابع وضمیمه راجع کردن قرائت نظر آنکه اگر لا در وایدیکم الی المرافق
یعنی مع باشد افاده این می کند که غسل ید بعد از غسل مرفق وضمیمه است یرجع بصیغه مجهول

غایب باب تفعلت و ضمیر مستتر که نایب فاعلست ترجیعا مفعول مطلق برای نوعست یعنی ترجیعا قویا شرح روایتست از ابو بصیر که گفت دیگر او ابو محمد است گفت گفتم بامام محمد باقر علیه السلم را چون زیارت کردم قرآن را پس بلند کردم بقرائت قرآن آواز خود را آمد نزد من شیطان پس گفت خوانا میست در خود نمایی میکنی باین اهل خود را و مردمان را امام گفت ای ابو محمد بخوان خواندنی متوسط که میانه باشد نه بسیار بلند باشد و نه بسیار پست میشنوانی اهل خود را و برگردانیده کن با قرآن آواز خود را یعنی که ترجیع آواز را ضم کن بر ترجیع قرآن تا ترجیع قرآن قوی تر شود چه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد آواز خوب را که راجع کرده شود قرآن بآن آواز و از نوعی از راجع کردن که قوی تر باشد اشارتست بآنکه راجع عمده قرآنست و حسن صوت نیز اگر چه راجع است چنانچه رجع بالقرآن صوتک دلالت بران می کند اما چون ضمیمه است و مقصود و عمده نیست پس گویا که راجع نیست بلکه آلت ترجیع است زیرا که اگر عمده در نظر قاری حسن صوت باشد قبیح میشود چنانچه گذشت در حدیث سیوم این باب

باب دهم اصل باب فیمن یظهر الغشیة عند القرآن شرح این بابیست در بیان حال کسی بسا ختگی اظهار می کند بیهوشی را نزد قرآن خواه خود خواند و خواه از دیگری شنود

درین باب یکحدیث است اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ قُلْتُ اِنَّ قَوْمًا اِذَا ذُكِّرُوا شَيْئًا مِنَ الْقُرْاٰنِ اَوْ حُدِّثُوا بِهِ صَعِقَ اَحَدُهُمْ حَتّٰى يُرٰى اَنَّ اَحَدَهُمْ لَوْ قُطِعَتْ يَدَاهُ اَوْ رِجْلَاهُ لَمْ يَشْعُرْ بِذٰلِكَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ ذٰلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا بِهٰذَا نُعِتُوا اِنَّمَا هُوَ اللِّيْنُ وَالرِّقَّةُ وَالدَّمْعَةُ والوجل شرح روایتست از جابر از امام محمد باقر ع جابر گفت که گفتم بدرستی که چون جمعی چون مذکور کردند

چیزی از قرآن را یا حکایت کرده شدند بچیزی از قرآن بیهوش میشود که از ایشان تا بحدی که گمان میشود که یکی از ایشان اگر بریده شود دو دستش یا دو پای او شعور بهم نمیرساند بآن پس امام ع گفت از روی تعجب سبحان الله ان از جانب شیطانست باین منعوت نشده اند جمهور مؤمنان در قرآن جز آنکه منعوت بآن شده اند در قرآن مگر نرم دل و ناز کردن اشک چشم و ترس عذاب الهی اشارتست بآیات از الجمله در سوره مایده و اذا سمعوا ما انزل الیهم الی الرسول ترا اعینهم من الدمع و دفع منافات میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب نود و نهم مذکور شد در شرح حدیث چهارم باب سابق باب یازدهم اصل باب فی کم یقرأ القرآن و یختم شرح باب بی تنوین و مضافست و مضاف الیه آن در حکم اسمیست چه مراد لفظ فی کم یقرأ القرآن و یختم و مانند آن از الفاظیست که بمعنی آنست و مقصود تفسیر این لفظ نیست بلکه مقصود بیان جواب این سؤالست زیرا که فی متعلق به یقرأ است کم استفهامیه است و غیر ظرف زمان مضاف بجمله میشود شرح این باب بیان اینست که در چند وقت خوانده میشود قرآن و تمام کرده میشود یا یعنی که این باب بیان جواب این سؤالست درین باب پنج حدیث است اصل قُلْتُ لِاَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ ع اَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ فِيْ لَيْلَةٍ قَالَ لَا يُعْجِبُنِيْ اَنْ تَقْرَاَهُ فِيْ اَقَلَّ مِنْ شَهْرٍ شرح گفتم امام جعفر صادق ع را آیا بخوانم قرآن را در یک شب امام گفت که خوش نمی آید که بخوانی آنرا در کمتر از یکماه مراد غیر ماه رمضانست چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل دَخَلْتُ عَلٰى اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ ع فَقَالَ لَهُ اَبُوْ بَصِيْرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِيْ لَيْلَةٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَفِيْ لَيْلَتَيْنِ قَالَ لَا قَالَ فَفِيْ ثَلٰثٍ قَالَ هَا

وَاَشَارَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ

اِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَحُرْمَةً لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ مِنَ الشُّهُورِ وَکَانَ اَصْحَابُ
مُحَمَّدٍ ص یَقْرَأُ اَحَدُهُمُ الْقُرْاٰنَ فِی شَهْرٍ اَوْ اَقَلَّ شرح ها با الف مقصوره و با لف
ممدوده و فتح همزه اسم فعلست بمعنی خذ یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
پس گفت او را ابو بصیر گفت پس بخوانم قرآن را در یک شب پس امام گفت نه ابو بصیر گفت
پس بخوانم آنرا در سه شب امام گفت ها اگر با نیمه که بخوانی در سه شب و امام اشارت
کرد بدست خود و مراد او اشاره رضا است که رای ما که بجوهر باشد یا برای اظهار عظمت ماه رمضان
باشد بعد از آن امام گفت ای ابو محمد بدرستی که برای رمضان حقی و حرمتی هست بیان آنکه
مانند نمیشود آنرا چیزی از ماهها مراد آنست که بیداری همه شب و ترک اشتغال دنیا در همه
روز در ماه رمضان مستحب است پس گنجایش قرائت کل در سه شب آن هست پی
هر زمانه بخلاف ماههای دیگر و عادت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله این بود که میخواندند یکی از ایشان
در غیر ماه رمضان قرآن را در ماهی یا کمتر دوم اصل اِنَّ الْقُرْاٰنَ لَا یُهَذُّ یُقْرَأُ
هَذْرَمَةً وَلٰکِنْ یُرَتَّلُ تَرْتِیْلًا فَاِذَا مَرَرْتَ بِاٰیَةٍ فِیْهَا ذِکْرُ الْجَنَّةِ فَقِفْ
عِنْدَهَا وَاسْئَلِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ وَاِذَا مَرَرْتَ بِاٰیَةٍ فِیْهَا ذِکْرُ النَّارِ
فَقِفْ عِنْدَهَا وَاسْئَلِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ وَاِذَا مَرَرْتَ وَتَعَوَّذْ بِا
للّٰهِ مِنَ النَّارِ شرح الهذرمة بفتح ها و سکون ذال با نقطه و فتح را بی نقطه بشتاب
خواندن و نصب آن بر مفعول برای نوعست یعنی بدرستی که قرآن خوانده نمیشود خواندن
بشتاب و لیکن شمرده خوانده میشود نوعی از شمرده خواندن چنانکه بیان شده در حدیث
اول این باب پس چون گذشتی بآیتی که در آن ذکر جنت است پس توقف کن نزد آن آیت
و طلب کن بدل یا بزبان از الله عز و جل جنت را و چون گذشتی بآیتی که در آن ذکر آتش جهنم است

پس توقف کن نزد آن آیت و طلب پناه کن از الله تعالی از آتش جهنم سیوم اصل
عَنْ حُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ فِیْ کَمْ اَقْرَأُ
الْقُرْاٰنَ فَقَالَ اِقْرَأْهُ اَخْمَاسًا اِقْرَأْهُ اَسْبَاعًا اَمَا اِنَّ عِنْدِیْ مُصْحَفًا
مُجَزًّا اَرْبَعَةَ عَشَرَ جُزْءًا شرح الف لام القرآن برای عهد خارجیست یعنی
قرآنی که در مصاحف مشهوره است مقصود حسین سوال از قدر قرائتی است که موافق قدر
قرائت امام در هر روز باشد در غیر ماه رمضان و حاصل سوال آنست که اگر خواهم که مطابق
تو خوانم چند بخوانم اخماسا حال از ضمیر منصوب در اقرأه است و همچنین اسباعا و الاخماس
جمع خمس بضم خا با نقطه و الاسباع جمع سبع بضم سین بی نقطه و مراد بقرائت
قرآن اخماسا آنست که در پنج روز یک ختم قرآن شود و مراد بقرائت قرآن اسباعا
آنست که در هفت روز یک ختم قرآن شود اما ان عندی تا آخر بیان آنست
که مقرر قرائت من موافق قرائت اخماس است باعتبار عدد آیات و موافق قرائت
اسباع است باعتبار عدد حروف و چون جمع میان هر دو یک قرائت نمیتوان
کرد گاهی اخماس بخوان و گاهی اسباع و این ظاهر میشود که اگر کسی خواهد که رعایت
هر دو جانب در یک قرائت کند اینست بخواند چنانکه می‌آید در حدیث پنجم این باب
تفصیل این مجمل آنکه می‌آید در حدیث آخر باب النوادر که قرائت در نزد اهل البیت علیهم السلم
هفده هزار آیت است و آیات قرآن مشهور شش هزار و کسری است و آن کسر دویست و
سی و شش آیت است بنا بر آنکه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل اتی ذکر کرده و بعضی
اندکی بیشتر و بعضی اندکی کمتر گفته‌اند پس اگر قرائت این مشهور در پنج روز واقع شود
قرائت هر روز تقریبا بقدر قرائت هر شبانه روز امام میشود قرآن خود را که در چهارده روز

تمام می‌کند در عدد آیات زیرا که در چهارده یک هفده هزار یکهزار و دویست کسری است
و همچنین نیم یک ششهزار و کسری یکهزار و دویست کسری است و چون آیات متفاوت
در طول و قصر میباشد و عدد حروف قرآن امام دو برابر عدد حروف قرآن مشهور است
تحقیقاً یا تقریباً پس اگر قرائت این قرآن مشهور در هفت روز واقع شود قرائت
هر روز بقدر قرائت هر روزه امام میشود در عدد حروف **شرح** روزنست از حسین
بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم حسین گفت گفتم امام را در چند روز بخوانم این قرآن را
پس امام گفت بخوان بنج روز بنج روز بخوان هفت روز هفت روز بدرستی که نزد من
مصحفی است که تقسیم کرده شده چهارده قسم یا بمعنی که هر روز چهارده یک هفده هزار
آیت را بخوانم که یکهزار و دویست و چهارده است و دو سبع آنی میشود **اصل**
عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
إِنَّ أَبِي سَأَلَ جَدَّكَ عَنْ خَتْمِ الْقُرْآنِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ كُلِّهِ فِي لَيْلَةٍ فَقَالَ
لَهُ جَدُّكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَقَالَ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ
فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُ أَبِي نَعَمْ مَا اسْتَطَعْتُ **شرح** علی بن مغیره
بن سعید در اول زیدی بوده و پدرش ملقب بابتر است و بتریه از زیدیه منسوب باو اند
و مردمان در اول خروج محمد بن عبد الله بن حسن که از ائمه زیدیه است و لطف کشته شده
دعوت میکرده بسوی محمد بن عبد الله بن حسن و مغیره روایت از امام محمد باقر علیه السلم
میکرده و دروغ بر او می‌بسته و شاید که این نقل از این قبیل باشد و بر تقدیر وقوع میگوئیم
تکرار امام کلام سائل را فی کل لیلة برای تعجب و انکار است و همچنین تکرار فی شهر رمضان
و بر این تقدیر نعم ما استطعت برای اظهار امنت که انکار تو من حرز بر سانند و بر هر تقدیر نعم

بکسر نون

بکسر نون و سکون عین و فتح میم از افعال مدح است و فاعل آن ضمیر مبهم مستتر در آنست
بمعنی نعم الشیء و ما موصوله است و مخصوص بمدحست و استطعت بصیغه متکلم است و عاید بما
محذوفست بتقدیر استطعته و در تحلیل این ترکیب اختلاف بسیار نقل کرده شیخ رضی رحمه الله
تعالی در شرح کافیه و آنچه گفتیم اقرب بصواب مینماید از جمیع آنها **نقل** روایت از علی
بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که گفتم او را بدرستی که پدرم پرسیده جد تو امام
محمد باقر علیه السلم را از قرائت جمیع قرآن در هر شب پس گفت او را جد تو که در هر شب
پس گفت او را پدرم که در ماه رمضان جمیع پس گفت او را جد تو که در هر ماه رمضان
پس گفت او را پدرم خوب خبر نیست آنچه استطاعت دارم از آیا بمعنی که آنچه من
میکنم در باب قرائت قرآن که چهل ختم قرآن باشد خوبست **اصل** فَكَانَ أَبِي
يَخْتِمُهُ أَرْبَعِينَ خَتْمَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ خَتَمْتُهُ بَعْدَ أَبِي فَرُبَّمَا
زِدْتُ وَرُبَّمَا نَقَصْتُ عَلَى قَدْرِ فَرَاغِي وَشُغْلِي وَنَشَاطِي وَكَسَلِي
فَإِذَا كَانَ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
خَتْمَةً وَلِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُخْرَى وَلِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُخْرَى وَلِلْأَئِمَّةِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْكَ فَصَيَّرْتُ لَكَ وَاحِدَةً مُنْذُ صِرْتُ
فِي هٰذِهِ الْحَالِ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي بِذٰلِكَ قَالَ لَكَ بِذٰلِكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ لِي بِذٰلِكَ قَالَ نَعَمْ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ **شرح**
بجای معنا معهم با ضمیر معهم راجع بجمعی باشد که همراه در قرائت قرآن می‌کنند
و ترتیل نمیکنند و ایشان مخالفان اند و شاید که راوی خیال کرده باشد که راجع برسول
و علی و ائمه علیهم السلم است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون عین میم حرف تصدیق است

لی خبر مبتدای محذوفست یعنی مقدر هو لی پس عادت مردم این بود که ختم میکرد قرآن را چهل ختم
در ماه رمضان باینمعنی که در هر شب یک ختم میکرد و ده ختم دیگر در روزها میکرد و بعد از آن
ختم میکردم قرآن را بعد از مردم پس گاه که زیاد بر چهل ختم کردم وگاه که کم کردم از چهل ختم
بر قدر فارغ بودن من و مشغول بودن من و رغبت من و کاهلی من پس چون شد کار عالم
در روز عید فطر کردانیدم برای رسول الله صلعم ثواب یک ختم قرآن را از جمله آنکه در مدت
ماه رمضان خواندم و برای علی علیه السلام ختمی دیگر را و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر را بعد از آن
برای ائمه علیهم السلام هر یک ختمی تا رسیدم بسوی تو پس کردانیدم برای تو یک ختم را از وقتی
که کردیدم در اینحال یعنی حالت استطاعت آن خواندن بسیار را یعنی اعتقاد امامت
تو را آیا برای تو پس چه چیز برای منست بسبب این عمل گفت برای تست بسبب این عمل آنکه
باشی با ایشان در روز قیامت گفتم بر سبیل تعجب الله اکبر آن بودن با ایشان
جزای منست بسبب این عمل امام سه بار گفت آری **نهم اصل** سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ
فَقَالَ لَا فَقَالَ فِي لَيْلَتَيْنِ فَقَالَ لَا حَتَّى بَلَغَ سِتَّ لَيَالٍ فَأَشَارَ بِيَدِهِ
فَقَالَ هَا أَنْتُمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ وَأَقَلَّ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا
يُقْرَأُ هَذْرَمَةً وَلَكِنْ يُرَتَّلُ تَرْتِيلًا وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ
وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ **شرح** این سوال مثل سوال
حدیث سیوم است این باب سوال از قدریست که مطابق قدر قرائت امامست و بهذا
بعد از بیان آن اشعار نهی از آنشده و در حق غیر امام و ترغیب در قرائت بکماه و مانند

وماند آنشده و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سیوم بیان شد در شرح حدیث سیوم و حاصل آنست
که اگر موافقت قرائت امام طلب کند و ملتزم یک قرائت باشد اسداس اولیست و اگر
تغییر قرائت دهد گاهی اخماس و گاهی اسداس اولیست و این در غیر ماه رمضانست و مضمون
باقی این حدیث ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **اصل** فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ
أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ فَقَالَ لَا فَقَالَ فِي لَيْلَتَيْنِ فَقَالَ
لَا فَقَالَ فِي ثَلَاثٍ فَقَالَ هَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقَالَ نَعَمْ شَهْرُ رَمَضَانَ لَا
يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ لَهُ حَقٌّ وَحُرْمَةٌ أَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ مَا اسْتَطَعْتَ
شرح نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست و شهر مبتداست
لا یشبهه خبر مبتداست یا نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم از افعال مدحست
و فاعل آن ضمیر مبهم مستتر است و شهر رمضان مخصوص بمدحست چنانچه نظر این گذشت
در شرح حدیث ثانی و جمله لا یشبهه استیناف بیانیست اکثر بصیغه امر باب افعالست
بمعنی با دوام یا مصدریه است و مصدر نایب مفعول مطلقست استطعت بصیغه خطابست
و مضمون این حدیث نزدیک بمضمون حدیث اول این بابست **باب دوازدهم اصل**
ان القرآن یرفع کما انزل شرح این باب بیان اینست که قرآن بالا برده میشود باینمعنی که
مقبول درگاه الهی میشود از جمعی شیعه که لهجه ایشان موافق لهجه عرب نیست چنانچه فرود
آمده یعنی آنکه لهجه عرب بالا برده میشود درین باب دو حدیثست **اول اصل** قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِعَجَمِيَّتِهِ
فَتَرْفَعُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّتِهِ **شرح** گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که مرد عجمی
از امت من هر آینه میخواند قرآن را بعجمی بودن قرآن یا بنحوی که بلهجه عجم که در زبان خود

بان لهجه گفتگو می کنند میخوانند چون استطاعت غیر آن ندارند پس بالا میبرند آن قرآن را ملائکه بر لهجه عرب با بودن قرآن بانمعنی که ملائکه که در وقت عرض بلهجه عرب میخوانند و مجری می کنند بامر الله تعالی و ملتفت لهجه او نمیشوند **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَسْمَعُ الْآيَاتِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ هِيَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا وَلَا نُحْسِنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَغَنَا عَنْكُمْ فَهَلْ نَأْثَمُ فَقَالَ لَا اقْرَءُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يُعَلِّمُكُمْ **یعنی** روایت است از محمد بن سلیمان کاتب از بعضی یاران او از عجم از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم ما میشنویم از شما بانمعنی که لهجه قرائت ما موافق لهجه قرائت شما و موافق الحان عرب که در حدیث سوم باب نهم مذکور شد نیست و خوب نمیتوانیم که بخوانیم آن ایت را چنانچه رسیده بما از شما پس ایا گناه کار میشویم بسبب این پس امام گفت نه گناهکار نمیشوید بخوانید بان لهجه که در طفولیت یاد گرفتید پس زود باشد که آید نزد شما شیعه امامیه کسی که تعلیم کند شما را مراد اینست که در قبور شما کسی تعلیم می کند شما را الحان عرب و لهجه موافق لهجه ما ما در بهشت که مامور شوید که اقرا وارقه چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب اول درست نوانید خواند **باب سیزدهم اصل باب فضل القرآن شرح** فضل اینجا بضم فا و فتح ضاد با نقطه مخففه است و آن جمع فضلی بضم فا و سکون ضاد و الف است که مونث افضل است که افضل التفضیل است و موصوف آن سوره و آیاتست **شرح** این باب بیان سوره و آیاتست که فاضلترهای قرآنست درین باب سی و چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِهِ وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ بُورِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِهِ وَعَلَى جِيرَانِهِ وَمَنْ قَرَأَهَا اثْنَيْ عَشَرَ مَرَّةً بَنَى اللَّهُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ قَصْراً فِي الْجَنَّةِ فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ اذْهَبُوا بِنَا إِلَى قُصُورِ أَخِينَا فُلَانٍ فَنَنْظُرَ إِلَيْهَا وَمَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدِّمَاءَ وَالْأَمْوَالَ وَمَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ كَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعِمِائَةِ شَهِيدٍ كُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَأُرِيقَ دَمُهُ وَمَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّةٍ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ أَوْ يُرَاهُ **شرح** با در بنا برای تعدیه است ننظر بصیغه متکلم مع الغیر منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از امر عقر بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است العقر زخم کردن اسب و مانند آن بروشی که باعث هلاک آن باشد الجواد بفتح جیم اسب نفیس اریق برا و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول باب افعالست بجای و لیلة در بعضی نسخ او لیله است حتی یری بصیغه مضارع مهموز العین باب منع است همزه آن افتاده او یراه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر در آن نایب فاعلست و ضمیر بارز منصوب مفعول دوم است و راجع بمقعد است و مراد شق اول اینست که خود بکمال فطانت بی دلالت فرشته داند که آن جای او است و مراد شق دوم اینست که بدلالت فرشته از اداند و میتواند بود که او برای شک راوی باشد و این لفظ از راوی باشد چه امام برای تقدیر حتی یری مقعده فی الجنة بصیغه مجهول گفته و راوی بجای مقعده ضمیر آورده تا کتابت آن بالف شود و معلوم شود که بصیغه مجهولست **یعنی** روایت است از محمد بن مروان از امام محمد تقی یا امام محمد باقر علیهما السلم گفت هر که خواند سوره قل هو الله احد را یکبار برکت فرود آورده شد

ادا

واله

وهر که خواند اورا دو بار برکت فرود آورده شد بر او و بر اهل بیت او وهر که خواند اورا سه بار
برکت فرود آورده شد بر او و بر اهل بیت او و بر همسایگان او وهر که خواند آنرا دوازده
بار بنا کرد الله تعالی برای او دوازده کوشک در بهشت پس میگویند ملائکه که حافظان عمل
اویند بملائکه که موکلند در بهشت که ببرید مارا بسوی کوشکهای برادر ما فلان تا نظر
کنیم بسوی آنها وهر که خواند آنرا صد بار آمرزیده شد برای گناهان بیست و پنج ساله او
سوای خونهای ناحق و مالهای مردمان که غصب کرده وهر که خواند آنرا چهار صد بار
شد برای او ثواب چهار صد شهید که هر یک از ایشان بتحقیق جراحت کرده شده باشد
اسب نفیس او در ریخته شده باشد خون او وهر که خواند اورا هزار بار در روز و شب
نمیرد تا بیند در وقت سکرات موت که وی خود جای خود را در بهشت یا بنمایند
شود باو جای او در بهشت نمودن و شستن آنرا باو **اصل** عن ابی عبد
الله علیه السلام قال لما امر الله عزّ وجلّ هذه الآیات ان یهبطن
الی الارض تعلّقن بالعرش وقلن ای ربّ الی این تهبطنا
الی اهل الخطایا والذنوب فاوحی الله عزّ وجلّ ان اهبطن
فو عزّتی وجلالی لا یتلوکنّ احد من آل محمّد وشیعتهم
فی دبر ما افترضت علیه الّا نظرت الیه بعینی المکنونة
فی کلّ یوم سبعین نظرة سبعین حاجة وقبلته علی ما فیه
من المعاصی وهی امّ الکتاب وشهد الله انّه لا اله الّا هو والملائکة
واولوا العلم وآیة الکرسی وآیة الملک **شرح** نسبت امور بود
وتعلّق وقول وامثال آنها بآیات میتواند بود که بر سبیل استعاره تمثیلیه باشد وبتواند

که مراد نسبت بشخصی که مخلوق بر صورت آنهاست چنانچه بیان شد در باب اول و باب چهارم
وبنا بر دوم تعلّق بعرش عبارت از عرض حاجت خود در درگاه الهی است ربّ مبنی
بر ضم بنا دای مفرد معرفه است یا بکسر با است بتقدیر یا متکلم و منصوبست بتقدیر او
اشارتست باینکه هر کدام علیحده گفتند ذکر آل محمّد وشیعه ایشان برای اینست که دیگران
چون منکرند جواب امام عالم بجمیع احکام در هر زمان را ونشناخته اند طریق سؤال
اهل الذکر را در معانی متشابهات قرآن معنی این آیات را نمیفهمند و تلاوت آنها
چنانچه حق تلاوتست نمیکنند المکنونه بفا و را منقوطست و در بعضی نسخ بنون
پیش از واو ونون بعد از واو است و بر هر تقدیر یعنی مستوره است واضمار است
از نظر التفات ظاهر وبنا که دادن مال دنیا و امثال است نظرة بفتح نون و سکون
طا مصدر برای مرة است جمله اقتضی صفت نظره است و در حاجتان وضع ظاهر در
در موضع ضمیر شده وقبلته عطف بر نظرت است **نص** روایتست از امام جعفر صادق
گفت چون امر کرد الله عزّ وجلّ این چهار آیت را که فرود آیند بسوی زمین
چسبیدند بپایه تخت پادشاهی الله تعالی بسوی آن آیات که پایین روید بسوی
زمین چه قسم بعزت من و بزرگی من که نمیخوانند شمارا یکی از آل محمّد وشیعه ایشان
در عقب آنچه فرض کردم بر وی مثل نماز صبح مگر آنکه نظر کردم بسوی او بچشم التفات
من که پنهانست در هر روز هفتاد نظر که بر می آورم برای او در هر یک نگاه التفات
هفتاد حاجت او را و مگر آنکه قبول کردم او را با وجود هر چه در وی باشد از گناهان
اول آیت ام الکتاب است که در سوره آل عمران است **نص** هو الّذی انزل علیک
الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب واخر متشابهات

وگفتند ای صاحب کل اختیار بکجا میفرستی مارا
آیا بسوی اهل خطاها و گناهها پس وحی کرد الله تعالی

فَاَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
وَابْتِغَاءَ تَاْوِيلِهِ اِلَّا اللّٰهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ
كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ بيان اين آيت شد در كتاب عِنْد
العقل در حديث دوازدهم باب اول و در كتاب الحجة در حديث دوم باب بيست و دوم
و حديث چهاردهم باب صد و هفتم در كتاب الايمان والكفر در حديث اول باب
هفدهم و بعضى ميگويند مراد بام الكتاب درين حديث سوره فاتحة الكتاب است
و اطلاق ام الكتاب بر سوره فاتحه مى آيد در كتاب الصلوة در حديث دوم باب قراءة
القرآن كه باب بيست و يكم است و اطلاق ام القرآن بران سوره مى آيد ايضا در كتاب
الصلوة در حديث دوم باب التهوين القراءة كه باب سى و پنجم است و اين خلاف
ظاهر است زيرا كه اگر چنين بود و هن ام الكتاب ميگفت با ضمير راجع بمجموع آيات
باشد و عطف در و شهد الله و نظائر آن عطف بر عطف در شهد الله انتخاب باشد
و انى و هى ام الكتاب گفته و ضمير راجع با آيت است كه مفرد آيات و قدر مشترك
ميان آنهاست پس عطف در دو آيت ديگر نيز شده ٢ در سوره رعد وَلَقَدْ
اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ
لِرَسُولٍ اَنْ يَاْتِىَ بِآيَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ
وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ و بيان شد در كتاب التوحيد در شرح حديث سوم
باب البداء ٣ در سوره زخرف وَاِنَّهُ فِى اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ و بيان
شد در كتاب الدعا در حديث پنجم باب الدعاء للعلل والامراض پس ١٦ المحول بر آيت
آل عمران شد كريمه براى اينكه آن مقدم است در ترتيب مصحف پس ينبغى در هست بذهن والفا

يعنى

در تعيين معنى مراد بام الكتاب و محكمات از آن دو آيت در دلالت بر امام عالم بجميع
متشابهات در هر زمان و ما در تجويز حمل هر يكى ازين دو آيت بر قدر مشترك ميان اين سه آيت
يا بر سوره فاتحه مضايقه نميكنيم و آيت دوم در سوره آل عمران است شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
وَالْمَلَائِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و بيان شد در حديث اول
باب نود و دوم كتاب الحجة و آيت سيم آية الكرسى است كه در سوره بقره است اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ لَا تَاْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِى السَّمٰوَاتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِى
يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِىُّ الْعَظِيمُ و بيان شد در كتاب
در شرح حديث هشتم باب پنجاه و دوم و شان نزول آن مى آيد در كتاب العشرة
در حديث پنجم باب بيست و يكم كه باب الجلوس است و آيت چهارم آيت الملك است
كه در سوره آل عمران است قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ
شَىْءٍ قَدِيرٌ سيم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ قَرَاَ الْمُسَبِّحَاتِ جَعْفَر
كُلَّهَا قَبْلَ اَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتّٰى يُدْرِكَ الْقَائِمَ وَاِنْ مَاتَ كَانَ
فِى جِوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِىِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح المسبحات بكسر با منقطه شده
آياتى كه در آنها تسبيح مذكور است و بعضى گفته اند كه مراد بمسبحات پنج سوره است كه در اول
بعضى آنها سبح لله است مثل سوره حديد و سوره حشر و سوره صف و در اول بعضى آنها
يسبح لله است مثل سوره جمعه و سوره تغابن و اگر سوره سبح اسم ربك الاعلى را داخل كنيم
شش ميشود و اگر سوره سبحان الذى اسرى بعبده ليلا را داخل كنيم هفت ميشود و بنابرين ميتواند بود

که مراد بتوارث آنها قرائت اول آنها باشد و مراد بقایم امام دوازدهم علیه السلم و میتواند
بود که مراد اعم از و باشد بنابر آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب صد و هشتم
ششم که باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله و هادون الیه علیهم السلم است که
کلنا قائم بامر الله و بر هر تقدیر مراد ادراک او در وقت سکرات موت است و بر
هر تقدیر اول ادراک قائم پیش از وجود او در عالم ابدان ممکنست زیرا که ارواح
ائمه پیش از ابدان ایشان مخلوقست و ادراک مؤمن روح او را در وقت سکرات
میسر است ان در ان باب بمعنی اذ است و برای محض ظرفیت است مثل [illegible]
در زیارت که و انا ان شاء الله بکم لاحقون و می آید در کتاب الجنائز در حدیث
هفتم و هشتم باب زیارت القبور که باب هشتاد و پنجم است شرح شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلم میگفت که هر که خواند مسبحات از جمله قرآن را همگی آنها پیش از آنکه
خواب کند نمیرد تا آنکه ملاقات کند قائم آل محمد علیه السلم را و وقتی که مرد باشد در همسایگی
محمد که پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
مَن قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یأخذ مضجعه غفر الله له ذنوب
خمسین سنة شرح این مضمون با تتمه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث پانزدهم باب
الدعاء عند النوم والانتباه که باب چهل و نهم است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که جا میگیرد خوابگاه خود را آمرزد الله تعالی
برای او گناهان پنجاه سال را اگر پنجاه سال بر و گذشته باشد و اگر کمتر گذشته بطریق اولی
پنجم اصل قال رسول الله صم من قرأ اربع آیات من اول البقرة وآیة
الکرسی وآیتین بعدها وثلث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئا

یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن یعنی مراد بقرائت از روی فهمیدن است
و مراد بقرائت اربع آیات قرائت چهار آیت بعد از قرائت بسمله و الم است
و بنابر آنکه الم آیت علیحده است نزد کوفیین یا بعد از قرائت بسمله است بنابر آنکه
الم آیت علیحده نیست نزد بصریین و حجازیین و شامیین من در من اولها و من در من آخرها
برای تبعیض است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که از روی فهمیدن خواند چهار آیت را
از اول سوره بقره و آیة الکرسی را و دو آیت را بعد از آیة الکرسی و سه آیت را از آخر
سوره بقره نبیند در خود و در مال خود چیزی که نخواهد آنرا و نزدیک او نمیشود شیطان و فرا
موش نمیکند قرآن را بانمعنی که مداومت باین آیات بجای مداومت قرآنست
یا بانمعنی که اگر چیزی از قرآن را فراموش کند ضرر با و نمیکند با مداومت این آیات
یا بانمعنی که آنها عمده محکمات ناهیه از پیروی ظن و اتباع ائمه ضلالت است
پس با مداومت آنها مضمون محکمات هرگز فراموش نمیشود بدانکه چهار آیت
از اول سوره بقره که بنابر مذهب کوفیین است اینست اول ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین دوم الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم
ینفقون سوم والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالاخرة هم
یوقنون ۴ اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون وآیة الکرسی
مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب و دو آیت بعد از آیة الکرسی اینست ۵
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم اول الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم

من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون بیست و سه آیت از سورهٔ بقره
آیت لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحا
سبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر دوم
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله
لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر
سیم لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ششم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ مَنْ قَرَاَ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ یَجْهَرُ بِهَا صَوْتَهُ کَانَ کَالشَّاهِرِ
سَیْفَهُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَمَنْ قَرَاَهَا سِرًّا کَانَ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
وَمَنْ قَرَاَهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ اُمِرَتْ لَهُ عَلٰی مَحْوِ اَلْفِ ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ
شرح مراد بقراءت در اول و دوم تعلیم دیگران و دفع مذاهب مخالفانست بتفسیر
این سوره بتفسیری که گذشت در کتاب الحجه در باب جهل و یکم که باب شان انا انزلنا
فی لیلة القدر و تفسیر است و اول در زمان غیر تقیه است و دوم در زمان تقیه است
و مراد بقراءت در سیوم باب تلاوت از روی فهمیدنست الشاهر بشین با نقطه
و را بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب منع است المتشحط بشین با نقطه و حا بی نقطه و طا
بی نقطه بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعل است امرت بصیغهٔ ماضی غایبه باب تفعیل است امتا مر
مسلط کردن امری بر قومی و مانند آن و نسبت امارت بسوره باعتبار صورت است

چنانچه

چنانچه مذکور شد در احادیث باب اول یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند
بر مردمان و فهماند سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بر جائی که بلند کند آواز بآن سوره بعنوان
تعلیم آواز خود را باشد مانند کشنده بر مشرکان شمشیر خود را در راه الله تعالی برای جهاد
و هر که خواند بر مردمان و فهماند از ایشان پنهانی باشد مانند کسی که آلوده بخون شده میطپید در راه
الله تعالی در جهاد اشارتست بآنکه تعلیم در زمان تقیه اگر با رعایت حدود تقیه باشد
افضلست از تعلیم بی تقیه و هر که خواند از روی فهمیدن آن سوره را مسلط کرده شد
صورت آن سوره در روز قیامت برای دفع محو هزار گناه از گناهان او هفتم اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ اَبِی صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ یَقُولُ
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ثُلُثُ الْقُرْاٰنِ وَقُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ رُبُعُ الْقُرْاٰنِ
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم صلوات الله علیه امام محمد باقر علیه السلام
میگفت ثواب سورهٔ قراءت قل هو الله احد یکبار از روی فهمیدن و تامل در معنی آن چنانچه
شمه ازان مذکور میشود در شرح حدیث نهم این باب برابر ثواب قراءت دو دانگ
قرآنست بی فهمیدن و ثواب سورهٔ قراءت قل یا ایها الکافرون از روی فهمیدن برابر
ثواب قراءت یک دانگ نیم قرآنست بی فهمیدن مخفی نماند که مخالفان مثل ابن اثیر
در کتاب نهایه و بیضاوی در تفسیر خود توجیه ثلث بر وجهی دیگر کرده اند که قابل نقل
نیست و بنابران از توجیه ربع عاجز شده و ساکت شده اند هشتم اصل عَنْ
رَجُلٍ سَمِعَ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَنْ قَرَاَ اٰیَةَ الْکُرْسِیِّ عِنْدَ مَنَامِهِ
لَمْ یَخَفِ الْفَالِجَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَمَنْ قَرَاَهَا فِی دُبُرِ کُلِّ فَرِیضَةٍ
لَمْ یَضُرَّهُ ذُو حُمَةٍ وَقَالَ مَنْ قَدَّمَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بَیْنَهُ وَبَیْنَ جَبَّارٍ

تَنْعَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ يَقْرَأُهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَ
عَنْ شِمَالِهِ فَاِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ رَزَقَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ خَيْرَهُ وَ مَنَعَهُ شَرَّهُ
وَقَالَ اِذَا خِفْتَ اَمْرًا فَاقْرَأْ مِائَةَ اٰيَةٍ مِنَ الْقُرْاٰنِ مِنْ حَيْثُ
شِئْتَ ثُمَّ قُلِ اللّٰهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ شرح
روایت از مردی که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم که میگفت هر که خواند آیة
الکرسی را که مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب نزد خواب خود نترسد از مرض
فالج اگر خواسته باشد یعنی که اگر الله تعالی قبول زیارت او کرده باشد یا بفالج گرفتار
نمیشود و هر که خواند آیة الکرسی را در عقب هر نماز فریضه ضرر نرساند او را جانور صاحب
زهر و امام گفت هر که پیش گیرد سوره قل هو الله احد را میان خود و میان ملاقات
ظالمی نگاه دارد او را الله عز و جل از شر آن ظالم بیان این آنکه میخواند آن سوره را
از پیش خود و از پس خود و از جانب دست راست خود و از جانب دست چپ خود
پس چون کرد آنرا روزی کرداند الله عز و جل خیر آن ظالم و نگاه داشت او را
از شر آن ظالم و امام گفت چون ترسیدی از کاری پس بخوان صد آیت را
از قرآن از هر جای قرآن که خواستی بعد از آن بگو که خدایا برطرف کن از من این بلا را
این دعا را سه بار بگو نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ قَالَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ
اٰيَةٍ يُصَلِّي بِهَا فِي لَيْلَةٍ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا قُنُوتَ لَيْلَةٍ وَمَنْ قَرَأَ
مِائَتَي اٰيَةٍ فِي غَيْرِ صَلٰوةٍ لَمْ يُحَاجَّهُ الْقُرْاٰنُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَةِ
اٰيَةٍ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فِي صَلٰوةِ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي اللَّوْحِ
الْمَحْفُوظِ قِنْطَارًا مِنْ حَسَنَاتٍ وَالْقِنْطَارُ اَلْفٌ وَمِائَتَا اُوقِيَّةٍ وَالْاُوقِيَّةُ

اَعْظَمُ مِنْ جَبَلِ اُحُدٍ شرح لوح محفوظ عبارتست از ام الکتاب که مذکورست در آیه
رعد و عنده ام الکتاب و بیان شد در شرح حدیث سوم باب مشیت و چهارم کتاب
التوحید که باب المبدا است آنکه جمیع حوادث در آن ثابت است و آن تفصیل مجمل
آنست و نازل خواهد شد بعنوان تحدیث ملائکه و روح در شب قدر بر مهدی آل
محمد علیه السلم بیان قنطار گذشت در حدیث پنجم باب هفتم الوقیة بضم واو و کسر قاف
و تشدید یا دو نقطه در پایین بیست مثقال است یعنی او است از امام جعفر صادق ؑ
گفت که هر که خواند صد آیت بر جایی که نماز کند با نها در شبی نوشت الله عز و جل برای او
بسبب آن آیات ثواب جد در عبادت یکشب را و هر که خواند دویست آیت را
در غیر نماز خصومت نمیکند با او قرآن در روز قیامت و هر که خواند پانصد آیت
در روزی و شبی در نماز روز و شب نوشت الله عز و جل برای او در لوح محفوظ قنطاری
از حسنات و قنطار هزار و دویست وقیه است و وقیه این ثواب بزرگتر است
از کوه احد دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَضٰى بِهِ
يَوْمٌ وَاحِدٌ فَصَلّٰى فِيهِ بِخَمْسِ صَلَوٰتٍ وَلَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِقُلْ هُوَ اللّٰهُ
اَحَدٌ قِيلَ لَهُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ لَسْتَ مِنَ الْمُصَلِّينَ شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلم هر که گذشت با او یکروز بابن روش که نماز کرد در آن روز پنج
نماز فریضه و نخواند در هیچکدام از آنها فاتحه را با سوره قل هو الله احد گفته شد او را از
جانب ملائکه حافظان اعمال که ای بنده الله تعالی نیستی از جمله نماز گذاران بدانکه
بطلان نماز میتواند بود که برای جمعی از منوبان اسلام باشد که اجتناب از مذاهب یهود و فلاسفه
زنادقه و ثنویه و قدریه کرده اند و مضمون آن سوره قایل نیستند زیرا که جمعی کثیر از اهل طلقانی

كولات

كفت

عبادته

و تابعان ایشان اختیار مذهب یهود و زنادقه کرده میگویند که تخلف معلول از علت تامه ممتنع است و هر فاعلی موجبست پس مستحق حمد نیست چه جای استحقاق عبادت پس فاعل اجسام الله بمعنی مستحق عبادت هر کس نخواهد بود و فاعل تحت فلک قمر والد مولود است و قرین در قدم دارد چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در احادیث باب هفتم که باب النسبة است و در حدیث ششم باب یازدهم که باب النهی عن الجسم والصورة است و در حدیث اول باب هفدهم که باب الکون و هو من باب الاولیت و اشاعره نیز اختیار مذهب ثنویه کرده اند میگویند خالق اجسام قرین دارد چه هفت صفت را موجود زائد بر نفس و حال در و میشمارند پس احدیت و تنزیه نخواهد بود و معتزله اختیار مذهب قدریه کرده اند و میگویند که ما مستقل در قدرتند و فعل ایشان بمشیت و ارادت و قدر و قضا و اذن الهی نیست پس اگر کسی خواهد که سافر او مثلا زود خود کند حاجت روای او الله تعالی نیست پس صمد بمعنی روا کننده هر حاجتی نخواهد بود و ایضا جمعی کثیر اختیار مذهب زنادقه کرده میگویند فاعل ما تحت فلک قمر دو قسم دارد یکی آنچه در مرتبه وجود او نیست و آن فلک قمر است دیگر آنکه مانند او قدیم و مجرد و ممکن بالذات است و آن نه عقل سابق بر اوست و نفوس ناطقه است یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدَعْ أَنْ يَقْرَأَ فِي دُبُرِ الْفَرِيضَةِ بِقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَغَفَرَ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَمَا وَلَدَا شرح فلا یدع مجزوم و مرفوع میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که ایمان داشته باشد بالله تعالی و روز قیامت پس باید

که واگذارد

که واگذارد این را که نخواند در عقب نماز فریضه تعقیب خود را با سوره قل هو الله احد چه بدرستی که شان اینست که هر که خواند آن سوره را جمع کرد الله تعالی برای او خیر دنیا را باعتبار نجات از عقاید اهل ضلالت که مذکور شد در شرح حدیث ثانی و آخرت را باعتبار ثواب و بخشش گناهان کرد برای او و برای مادر و پدر او و برای هر که زایدند مثل برادر و خواهر او و اولاد او و اولاد برادر و خواهر او دوازدهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ سُورَةَ الْأَنْعَامِ نَزَلَتْ جُمْلَةً شَيَّعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى أُنْزِلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَظِّمُوهَا وَبَجِّلُوهَا فَإِنَّ اسْمَ اللهِ فِيهَا فِي سَبْعِينَ مَوْضِعاً وَلَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي قِرَاءَتِهَا مَا تَرَكُوهَا شرح بنا بر آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم باب پنجم هر سوره جمله نازل شده پس تخصیص ذکر سوره انعام در اینجا برای طول آن سوره و بیان معجز در القای جمیع آن یکبار بخلاف آیات خصوصا در مکه که اهل کتاب آنجا نبوده اند در آن وقت سبعون از کثرت است مثل ان تستغفر لهم سبعین مرة پس منافات ندارد با آنکه اسم الله در سوره انعام از هشتاد نیز زیاده است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که سوره انعام نازل شد یکبار مشایعت کردند آن سوره را برای تعظیم آن سوره هفتاد هزار فرشته و برای مبالغه در تعظیم برنگشتند از مشایعت تا آنکه فرود آورده شد بر محمد صلی الله علیه و آله پس تعظیم کنید آن سوره را و مبالغه در تعظیم کنید چه بدرستی که نام الله تعالی در این سوره هست در هفتاد جا و اگر میدانستند مردمان آنچه را که در قرائت آن سوره هست از منافع دنیا و آخرت ترک نمیکردند آن سوره را اشارتست بآنکه سوره انعام پیش از این بوده و بعضی ساقط شده و اسقاط بعضی قرآن مذکور میشود در حدیث شانزدهم باب النوادر و میتواند بود

که مراد ترک مداومت بر قرائت آن سوره باشد

سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان النبی صلی الله علیه واله صلی علی
سعد بن معاذ فقال لقد وافی من الملائکة سبعون الفا وفیهم جبرئیل علیه السلم
یصلون علیه فقلت له یا جبرئیل بما استحق صلوتکم علیه فقال بقراءته
قل هو الله احد قائما وقاعدا وراکبا وماشیا وذاهبا وجائیا شرح
سعد بن معاذ بضم میم وعین بنقطه والف وذال با نقطه از انصار است و در بدر و احد
حاضر شده و واقعه برکت و اوست که حکم بر یهود بنی النضیر کرد بقتل رجال و سبی و نساء و ذراری
و اخذ اموال و در روز خندق تیری خورد و بان سبب وفات یافت در شوال یا ذی القعده
سال پنجم هجری در مدینه و سن او سی و هفت سال بود و در بقیع مدفون شد یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که نبی صلی الله علیه وآله نماز کرد بر سعد بن معاذ پس
از آن نبی علیه السلم گفت همراه آمدند فرشتگان هفتاد هزار و در میان ایشان
بود جبرئیل علیه السلم نماز میکردند بر سعد پس گفتم او را که ای جبرئیل بچه چیز مستحق میشود سعد نماز
شما را او پس جبرئیل گفت بخواندن او سوره قل هو الله احد را ایستاده و نشسته
و سواره و پیاده و رونده و اینده مخفی نماند که این اهتمام برای ابطال مذهب اهل
ضلالت چنانکه مذکور شد در شرح حدیث دهم این باب چهاردهم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه واله من قرا الهیکم التکاثر عند النوم وقی فتنة
القبر یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه واله هر که خواند سوره الهیکم التکاثر وقت اراده خوابیدن
نگاه داشته از عذاب قبر پانزدهم اصل قال ما قرئت الحمد علی
وجع سبعین مرة الا سکن شرح راوی بالا بر و سند حدیث را امام می گفت
که خواندی الحمد را بر دردی هفتاد بار مگر آنکه درد ساکن شد مراد اینست که اگر خوانده

ساکن شود ان شاء الله تعالی شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو قرات
الحمد علی میت سبعین مرة ثم ردت فیه الروح ما کان ذلک عجبا
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر بخوانی سوره الحمد را بر مرده
هفتاد بار بعد از آن برگردانیده میشد در او روح و نمیبود آن برگردیدن روح عجب
اگر گوئی لو امتناعیه دلالت بر عدم وقوع این صورت می کند پس اگر واقع میشد بسیار
عجب میبود اگر گوییم امثال این از قبیل کنایتست برای اظهار کمال نفع سوره الحمد در صحت
بیمار نظر آنکه میگویند فلان طویل النجاد برای اظهار قامت او هرچند که اصلا نجاد
یعنی بند شمشیر که حمایل کنند نداشته باشد هفدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلم
قال سمعته یقول ما من احد فی حد الصبی یتعهد فی کل لیلة
قراءة قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کل واحدة
ثلث مرات و قل هو الله احد مائة مرة فان لم یقدر فخمسین
الا صرف الله عز وجل عنه کل لمم او عرض من اعراض الصبیان
والعطاش وفساد المعدة وبدور الدم ابدا ما تعوهد
بهذا حتی یبلغ الشیب فان تعهد نفسه بذلک او تعوهد
کان محفوظا الی یوم یقبض الله عز وجل نفسه شرح الحد بفتح حا
بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مصدر فعل باب ضرب تندی کار و مانند آن الصبی
بکسر صاد بی نقطه و فتح با یک نقطه و الف مصدر فعل اللام واوی باب نصر جهل جوانی
و مراد اینجا جوانیست یتعهد بعین بی نقطه و تشدید ها و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غایب باب تفعلست التعهد محافظت چیزی بو ارسیدن بان اللهم بفتح لام و فتح میم

گناه کبیره که بعد از ان استغفار باشد و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در باب الهم العرض
بفتح عین بی نقطه وفتح را بی نقطه وضاد با نقطه بلائی که حادث میشود در کسی مثل بیماری وتضیع
عمر ومانند اینها العطاش بفتح عین بی نقطه وطا بی نقطه والف وشین با نقطه کوفتی که صاحبش
سیراب نمیشود المعده بکسر میم وسکون عین و بفتح میم وکسر عین موضع اجتماع
طعام در بدن آدمی البدور بضم بای بی نقطه وضم دال بی نقطه وسکون واو ورا
بی نقطه مصدر باب نصر آمدن چیزی بی خواهش انکس ابداً متعلق بید وراست ما مصدریه
زمانیه است یعنی مادام تعوید بضم عین بی نقطه وکسر ها و دال بی نقطه بصیغه ماضی
مجهول غایب باب تفاعلت التعاهد کسی را تفقد کردن و نگاه داشتن برای محافظت
چیزی نکته در عدول از فعل معلوم باب تفعل سوی مجهول باب تفاعل در اینجا اشعار
بانست که جوانان این عمل را به سفارش پدر یا استاد یا ناصحان دیگر تکرار میکنند
نفسه مرفوع و فاعل تعهد است یا نائب برای شبب است و ضمیر راجع به ذلک استمرار
عمل مذکور است تا بلوغ شیب یقبض از باب ضرب است نفسه منصوب ومفعول
یقبض است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم راوی گفت شنیدم ازو که
میگفت هیچیک که در تندی جوانی محافظت کند در هر شبی خواندن سوره قل
اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس را هر یکی را سه بار و محافظت کند
سوره قل هو الله احد را صد بار پس اگر شب نتوانایی نداشته باشد پس پنجاه بار مگر آنکه
برمیگرداند الله عز و جل از و هر آلوده که بگناه کبیره را یا بلیه از بلاهای که جوانان را
بیشتر وقوع می کند مرض عطاش را و فساد معده را و آمدن خون ظلمی باد ماغ
و مانند اینها همیشه را چند انکه سفارش مرتب و اد اشته شود بان عمل تا وقتی که رسد باو پیری

در محاسن او پس اگر محافظت کند آن عمل را خودش بی سفارش خودش مرتب و اداشته
بان عمل محفوظ میشود از آنها که مذکور شد تا روزی که قبض کند الله عز و جل روح او را
اصل سَمِعْتُ اَبَا اِبْرَاهِيمَ ع يَقُولُ مَنِ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ
مِنَ الشَّرْقِ اِلَى الْغَرْبِ كُفِيَ اِذَا كَانَ بِيَقِينٍ شرح استکفی بصیغه معلوم
باب استفعال است شرق وغرب بمعنی مشرق ومغرب است وه ودو مضاف مقدراست
کفی بصیغه مجهول باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت هر که طلب حفظ کرد بآیتی از قرآن از شر اهل مغرب و مشرق محفوظ شد چون
بوده باشد آن نه استکفا با اطمینان خاطر بکار سازی الله تعالی برای مومنان
نوزدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع فِي الْعُوذَةِ قَالَ تَأْخُذُ قُلَّةً جَدِيدَةً
فَتَجْعَلُ فِيهَا مَاءً ثُمَّ تَقْرَأُ عَلَيْهَا اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ثَلَاثِينَ
مَرَّةً ثُمَّ تُعَلِّقُ وَتَشْرَبُ مِنْهَا وَتَتَوَضَّأُ وَتَزْدَادُ فِيهَا مَاءً اِنْ شَاءَ
الله شرح القلة بضم قاف وتشدید لام خم اعم از بزرگ کوچک وگاهی مستعمل در خم
بزرگ و در کوزه نیز میشود وهم مناسبت اینجا تعلق بعین بی نقطه وقاف بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعل است یعنی در بگیری یعنی روایت است از امام
جعفر صادق ع در تعوید امام گفت کسی که قصد تعوید خود از بلاها کند فرا میگیرد
خم خمی را که نو باشد پس میکرده اند در آن آبی بعد از ان میخوانند بر ان خم سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر را سی بار و بعد از ان در آویزانی بوشانند و می آشامد
از ان خم و وضو میسازد از ان خم و زیاد می کند در ان خم آبی اگر خواهد مراد
اینست که آب انرا بالکلیه برطرف نمیکند بلکه مایه وا میگذارد و چون کم میشود

آب بازه داخل ان می کند اصل عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام

یا مفضل احتجز من الناس کلهم ببسم الله الرحمن الرحیم و بقل

هو الله احد اقرأها عن یمینک و عن شمالک و من بین یدیک

و من خلفک و من فوقک و من تحتک و اذا دخلت علی سلطان

جائر فاقرأها حین تنظر الیه ثلث مرات و اعقد بیدک

الیسری ثم لا تفارقها حتی تخرج من عنده شرح عن یمینک بتقدیر

من عن یمینک است و عن اسم است بمعنی جانب بقرینه اینکه گاهی ذکر من میشود

مثل قول شاعر و لقد ارانی للرماح دریة عن یمینی مرة و امامی و در اکثر محذوف میباشد

برای کراهت اجتماع دو حرف جر بحسب صورت و براین قیاس است عن شمالک

و تخصیص ذکر عن در این دو جا برای اینست که یمین و شمال دو عضو مخصوص است

بخلاف بین یدین و نظایر آن چه اینها اسم جانب مخصوص است من برای ابتداء

با ابتدائیه است بنابر اول التفات بجوانب در وقت قراءت ضرور نیست

و بنابر دوم ضرور است شرح روایت است از مفضل بن عمر گفت که گفت امام جعفر

صادق علیه السلم ای مفضل پناه گیر از شر مردمان جمیع ایشان بقراءت بسم الله

الرحمن الرحیم و بقراءت سوره قل هو الله احد باین معنی که این سوره را بعد بسمله

بخوان بخوان آن سوره را از جانب دست راست تو و بجانب دست

چپ تو و از پیش تو و از پس تو و از بالای تو و از پایین تو و چون داخل شدی

بر حاکمی که ظالم باشد پس بخوان آن سوره را هنگامی که نظر میکنی بسوی او سه بار

و گره کن انگشتان خود را بدست چپ خود و بعد از آن وا مکن انگشتان را تا وقتی

کویدن

۲۶۳

کویدن روی از نزد او بیرون آید اصل عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین

صلوات الله علیه و آله انه قال و الذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق

و اکرم اهل بیته ما من شیء تطلبونه من حرز من حرق او غرق او سرق

او افلات دابة من صاحبها او ضالة او آبق الا و هو فی القرآن

فمن اراد ذلک فلیسألنی عنه شرح هر یک از سرق و غرق و حرق بفتح را نقطه

مصدر باب علم است شرح روایت است از اصبغ بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح

باء یک نقطه و غین با نقطه ابن نباته بضم و فتح نون و باء یک نقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا

از امیر المؤمنین صلوات علیه و آله اینکه او گفت قسم باینکه فرستاد محمد را با قرآن و گرامی

کرد اهل بیت او را بنزول آیات در بیان شرف ایشان و باحاطه علم ایشان بقرآن

که نیست هیچ چیز که طلب میکنید آنرا که پناه برای سوخته شدن یا غرق شدن یا دزدیده

شدن یا گریختن اسبی از صاحبش یا گم شده خواه جاندار و خواه بی جان یا بنده که گریخته

باشد مگر برهانی که آن پناه در قرآن هست پس هر که خواهد آن پناه را پس باید

که سوال کند مرا از آن پناه اصل قال فقام الیه رجل فقال یا امیر المؤمنین

اخبرنی عما یؤمن من الحرق و الغرق فقال اقرأ هذه الآیات الله الذی نزل

الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره الی قوله سبحانه

و تعالی عما یشرکون فمن قرأها فقد امن من الغرق و الحرق قال

فقرأها رجل و اضطرمت النار فی بیوت جیرانه و بیته وسطها

فلم یصبه شیء شرح ذکر این آیات با وجود آنکه مذکور است اینجا بعض

دو آیت است اشارت است باینکه آیت اول را تا آخر سوره اعراف که مجموع یازده آیت شود

بانضمام آیت ثانیه دوازده آیت شود و خوانده میشوانند بود که جمع در معنی تثنیه مستعمل شده
باشد در سورهٔ اعراف چنین است ان ولیّ الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین
بدرستی که کارساز من الله است که فرو فرستاد قرآن را و او کارسازی می کند صالحان را
بیان صالحان شد در کتاب الحجه در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است
و در سورهٔ زمر چنین است وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون شبهه برد و قسمند و هر دو مشرک کنند هر چند که در ظاهر
تصدیق برسالت کرده باشند اول مجسمه دوم یهود و تابعان ایشان که مانند فلاسفه
زنادقه قایلند باین که هر فاعل موجب است و از واجب الوجود بالذات بیواسطه عقل اول
صادر شده و از و عقل دوم و فلک اول صادر شده و همچنین تا آنکه از عقل عاشر نفوس ناطقه
مجرده و ماتحت فلک قمر صادر شده و جمیع اینها شریک الله تعالی است در اینکه قدیم و ممتنع
الزوال است پس قایلند بانکه زمین باعتبار ماده و آسمانها باعتبار ماده و صورت ممتنع الزوال اند
و آن آیت سورهٔ زمر او برد و قسم است و ذکر جمیعا بعد از ارض و ترک آن بعد از سموات
اشارتست باینکه مساحت و اجزای ارض بیشتر از مساحت اجزای سموات بنا بر اینکه
ارض شامل این زمین و هر چه در پایین افق حقیقی کعبه باشد است چنانچه بیان شد در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول یا اشارتست بابطال قول یهود و فلاسفه
چون میگویند که مادهٔ این زمین ممتنع الزوالست و آسمانها خواه باعتبار ماده و خواه
باعتبار صورت ممتنع الزوالست القبضه آنچه در مشت کسی باشد و مراد اینجا مقبوض یعنی
معدوم کرده شده است مطویات اشارتست بآیت سورهٔ انبیا یوم نطوی السماء کطی السجل
دست راست و مراد اینجا کمال قدرتست ترجمه و بنده کان اندازه نکرده اند الله تعالی را بکار آمدنی

اندازه

اندازه کردن او بمعنی موافق ربوبیت او و حال آنکه زمین بهمگی خواه اجزای صوریه و خواه اجزای
مادیه گرفته شدهٔ اوست در روز قیامت و آسمانها در آن روز در نوردیده شده است بکمال
قدرت او باینمعنی که آنمضمون در تورات هم گفته شده منزه و مبراست او از شرک بندگان
اصبغ گفت پس برخاست و متوجه بسوی او شد مردی پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا
از آنچه ایمن می کند از سوخته شدن و غرق شدن پس گفت بخوان این دو آیت را
از سورهٔ اعراف و زمر بیان این آنکه هر که خواند آنها را پس بتحقیق ایمن شد از سوخته شدن
و غرق شدن اصبغ گفت پس خواند آنها را پس بتحقیق ایمن شد از سوخته شدن و غرق
شدن اصبغ گفت پس خواند آنها را مردی و افروخته شد آتش در خانهای همسایگان
او و خانهٔ او در میان آنها بود پس در نیافت خانهٔ او را چیزی از آتش اصل
ثُمَّ قَامَ اِلَیْهِ آخَرُ فَقَالَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اِنَّ دَابَّتِی اسْتَصْعَبَتْ عَلَیَّ
وَاَنَا مِنْهَا عَلَی وَجَلٍ فَقَالَ اقْرَأْ فِی اُذُنِهَا الْیُمْنَی وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی
السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَاِلَیْهِ یُرْجَعُونَ فَقَرَأَهَا فَذَلَّتْ
لَهُ دَابَّتُهُ شرح بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین
بدرستی که اسب من سرکشی می کند بر من و من از آن هراسانم پس گفت بخوان
در گوش راست آن از سورهٔ آل عمران آنرا که و برای الله تعالی فروتنی می کند
هر که در آسمانهاست و زمین است خواه از روی خواهش خودش مثل آنچه در عبادات
مؤمنانست و خواه از روی کراهت خودش مثل آنچه در بیماری و مردن مردمان
و مانند آنهاست و بسوی الله تعالی برگردانیده میشوند برای حساب و ثواب و عقاب
پس خواند آنمرد آن کلمات را پس رام شد برای او اسب او اصل وَقَامَ اِلَیْهِ

رجل آخر فقال يا امير المؤمنين انّ ارضي ارض مسبعة وانّ السباع
تغشى منزلي ولا تجوز حتى تأخذ فريستها فقال اقرأ لقد جاءكم
رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين
رؤف رحيم فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم فقرأهما الرجل فاجتنبته السباع

شرح و برخاست بسوی او مرد دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین که بدرستی که زمین من زمینی
است که درندگان دران بسیار است و بدرستی که درندگان می آیند بمنزل من و در
نمیگذرند مگر آنکه بگیرند شکار خود را از گوسفند و گاو و مانند اینها پس امیر المؤمنین علیه السلم
گفت بخوان این دو آیت را از سوره توبه که هر آینه آمده نزد شما رسولی از جنس
خودتان یا بمعنی که از جنس بشر است یا از عرب است یا از قریش است شاقست
بر او آنکه فاسد شده حریص است بر صلاح شما نسبت بمؤمنان مشفق مهربانست
پس اگر روگردان شوند جمعی که مخاطب باین خطاب شده اند پس بگو بس است مرا
الله نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار رخت بادشاهی
بزرگست که قرآن باشد یا مجموع مخلوقات بشد پس خواند آن دو آیت را
آن مرد پس دوری کردند از منزل او درندگان **اصل** ثم قام اليه
رجل آخر فقال يا امير المؤمنين انّ في بطني ماء اصفر فهل من شفاء
فقال نعم بلا درهم ولا دينار ولكن تكتب على بطنك آية الكرسي
وتغسلها وتشربها وتجعلها ذخيرة في بطنك فتبرأ باذن
الله عز وجل ففعل الرجل فبرأ باذن الله **شرح** بکتب بصیغه مخاطب معلوم باب

افعال

افعالست الاکتاب گفتن چیزی تا دیگری نویسد و مراد اینجا اعم از آن و از نوشتن است
تبرا بصیغه مخاطب معلوم باب منع است و از باب نصر و علم و حسن نیز آمده الاذن بکسر همزه
و سکون ذال رخصت دادن و اینجا ماخوذ است زیرا که مستعار شد برای فعل الهی
یا برای مشیت الهی و حاصل هر دو یکیست **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس
گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که در شکم من زرداب است پس آیا هیچ شفایی هست پس
امیر المؤمنین علیه السلم گفت آری بی خرج درهمی و نه دیناری ولکن بنویس بر شکم
خود از سوره بقره آیة الکرسی را و بشوی آنرا و بیاشامی آنرا و بگردانی آیة الکرسی را
ذخیره در شکم خود یا بمعنی که مگر بنویس آنرا بر شکم خود تا آنکه نشسته نشوی بشوی آنرا و آب
پس صحیح شوی بشفای الله عز وجل پس کرد آن مرد پس صحیح شد بشفای الله عز وجل **اصل**
ثم قام اليه آخر فقال يا امير المؤمنين اخبرني عن الضالة فقال اقرأ
يس في ركعتين وقل يا هادي الضالة رد علي ضالتي ففعل فرد الله
عليه ضالته **شرح** بعد از آن برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده
مرا از گم شده که چه باید کرد تا پیدا شود پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت بخوان سوره یس را در دو
رکعت خواه بروش قرائت نصفی در رکعت اول بعد از فاتحه و نصفی در رکعت دوم
بعد از فاتحه باشد و خواه بروش قرائت مجموع در هر رکعتی بعد از فاتحه باشد و بگو بعد از
فراغ از قرائت در وقت قنوت یا بعد از فراغ از نماز که ای راهنمای گم شده یعنی راهنمای
مردمان بسوی گمشده برگردان بر من گمشده مرا پس کرد آن مرد پس گردانید الله تعالی
بر او گمشده او را **اصل** ثم قام اليه آخر فقال يا امير المؤمنين اخبرني
عن الابق فقال اقرأ او كظلمات في بحر لجي يغشاه موج من فوقه

مَوْجٌ اِلَى قَوْلِهِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ فَقَالَهَا الرَّجُلُ ثُمَّ رَجَعَ
اِلَيْهِ الْاٰخَرُ شرح بعد ازان برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین
خبر ده مرا از بنده گریخته که چه باید کرد تا باز گردد پس امیر المؤمنین ع گفت که آن از
سوره نور این آیت را فا صرا مینت مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وبیان شد در کتاب الحجة در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب
ان الائمة علیهم السلم نور الله عز وجل است پس گفت آن آیت را آن مرد پس برگشت
بسوی او گریخته شرح اصل ثُمَّ قَامَ اِلَيْهِ الْاٰخَرُ فَقَالَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَخْبِرْنِي عَنِ
السَّرَقِ فَاِنَّهُ لَا يَزَالُ قَدْ يُسْرَقُ لِيَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ لَيْلًا فَقَالَ لَهُ اِقْرَاْ
اِذَا اَوَيْتَ اِلَى فِرَاشِكَ قُلِ ادْعُوا اللهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اِلَى قَوْلِهِ وَكَبِّرْهُ
تَكْبِيرًا شرح بعد ازان برخاست بسوی او دیگری پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده
مرا از دزدیده شدن چیزی که چه باید کرد تا دفع شود چه بدرستی که همیشه تحقیق دزدیده
میشود از من چیزی بعد از چیزی در شب پس گفت او را بخوان چون قرار گرفتی در
خوابگاه خود از سوره بنی اسرائیل این دو آیت را اول قل ادعو الله او ادعوا الرحمن
ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك
سبيلا دوم وقل الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولدا ولم يكن له شريك في الملك
ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا صدر آیت اول بیان شد در کتاب التوحید در حدیث
اول باب پانزدهم که باب حدوث الاسماء است وبیان معنی صلواة شد در کتاب الدعا
در شرح عنوان باب بیستم ومعنی جهر وتخافت بصلوة می آید در کتاب الصلوة در حدیث یکم
وبیست وهشتم باب قراءة القرآن که باب بیست ودوم است وما اینجا احتمال دیگر اظهار میکنیم که بنده

زیرا که بطون قرآن بسیار است ترجمه این بکند روش مخلّت از الجمله اینست بگو خواه بخوانید الله را
وخواه بخوانید الرحمن را هر کدام را که بخوانید پس او راست اسمای بهتر بانیجه که این دو نام
مانند نامهای دیگر اوست وهیچکدام انها علم او نیست چنانچه بعض حشویه توهم کرده اند
که هر یک از الله والرحمن از قبیل اعلام است وآشکارا مکن صلواة بر محمد وآل محمد را که نماز
برای آن واجب شده بحیثیتی که راه وسوسه شیطان نماند اصلا وپنهان مکن آنرا
بروشی که اهل انصاف وطالبان راه حق سرگردان شوند ونداند حقیقت آنرا ولازم
خود انشناسد پس الحاد در اسما الحسنى کنند وطلب کن میان آنچه مذکور شد راهی که نه
تکلیف وامتحان باشد وبگو سپاس الله راست که نگرفت برای خود فرزندی که فرزند زاده
او باشد وهرچه نطفه خود گوید او گذارند چنانچه مخالفان شیعه امامیه توهم کرده اند ونبوده
برای او شریکی در پادشاهی چنانچه بروان زنادقه توهم کرده اند که فاعل با عقل عاشر است
واو شریکی دارد ونبوده او را خلیفه در روی زمین از روی خواری او باین روش که خود ش
عاجز باشد با خلیفه او خود رایی کند بخیال این که جمیع احکام را او نگفته ودین او ناقص مانده
بلکه از روی مصلحت بنی تعیین خلیفه می کند وخلیفه او از روی علم باحکام او حکم می کند وتعظیم
کن الله تعالى را تعظیم بلیغ اصل ثُمَّ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ بَاتَ
بِاَرْضٍ قَفْرٍ فَقَرَاَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ اِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ اِلَى قَوْلِهِ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
حَرَسَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَبَاعَدَتْ عَنْهُ الشَّيَاطِينُ قَالَ فَمَضَى الرَّجُلُ فَاِذَا
هُوَ بِقَرْيَةٍ خَرَابٍ فَبَاتَ فِيهَا وَلَمْ يَقْرَاْ هٰذِهِ الْاٰيَةَ فَتَغَشَّاهُ الشَّيَاطِينُ
فَاِذَا هُوَ اٰخِذٌ بِخَطْمِهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ اَنْظِرْهُ وَاسْتَيْقَظَ الرَّجُلُ فَقَرَاَ الْاٰيَةَ

فقال الشيطان لصاحبه ارغم الله انفك احرسه الان حتى يصبح فلما
اصبح رجع الى امير المؤمنين عليه السلام فاخبره وقال له رايت في كلامك
الشفاء والصدق ومضى بعد طلوع الشمس فاذا هو باثر شعر الشيطان
مجتمعا في الارض شرح این آیت از سوره اعراف است وآیه التخره بمعنا بند
بضم سین بانقطه وسکون خا با نقطه و را بی نقطه یعنی آنکه در فرمان در آورده شده باشد
فاصله انت یعنی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق
والامر ترجمه بدرستی که صاحب کل اختیار شما الله است که آفرید آسمانها و زمین را در مقدار
شش روز بعد از ان راست نشست بر تخت حکومت پادشاهی بیان این آنکه میپوشاند
شب را لباس روز چنانچه از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و طلب می کند آفتاب و ماه
و ستارگان را در حالی که بفرمان در آورده شده کانند بامر او و آگاه باشید او راست و بس به هر
بعنوان امر بعاملت کشانیده و نفع است الله که صاحب کل اختیار هر کس و هر ضرر است
بیان این آیت گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب الفصل بین دعوی المحق
والمبطل فی امر الامامه که باب شصادم است هو ضمیر شانست احد مبتدا است ونکره محضه
نیست زیرا که مراد احد من الشیاطین است تخطیه بخای با نقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
غایب باب تفعیل است یا باب ضرب است و ضمیر راجع بالرجل است التخطیه والخطم کشیدن
بینی حیوان برای گذاشتن مهار بران انظره بنون و ظا با نقطه و را بی نقطه بصیغه امر
باب افعالست ارغم جمله خبریه است و میتواند بود که دعائیه باشد احرسه بحای بی نقطه و را
بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعالست برای تعریف وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
الا کرسی که را در عرصه محروس بودن کردن بگماشتن پاسبان برا و این شیطان نبی را

که هنوز ملائکه که حارسانند نیامده بوده اند و میتواند بود که احرس بصیغه امر حاضر باب نصر باشد
مناسب آنچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث شانزدهم باب جهل و نهم که باب الدعا
عند النوم والانتباه است یعنی بعد از ان گفت امیر المؤمنین علیه السلام آمرزد خدا را
هر که در شب خوابد در زمینی که آباد نباشد با هر وحش که پیش از خوابیدن خواند
این آیت را که مذکور شد پاسبانی کردند او را ملائکه و بغایت دور شدند از و شیاطین
راوی گفت پس رفت آمرزد از حر پس ناگاه او رسید بدهی که خراب بود پس خوابید
در ان ده و نخواند این آیت را پس فرو گرفتند او را شیاطین پس ناگاه شان
این بود که یکی از شیاطین بینی او را می کشید که مهار بران گذارد پس گفت آن شیطان را
دیگر که همراه او بود مهلت ده او را و بیدار شد آمرزد چون مهلت یافت پس خواند
آن آیت را پس گفت شیطان همراه خود را که بخاک مالید الله تعالی بینی ترا آنکه
در عرصه محروس بودن بملائکه کرد او را الحال تا آنکه بصبح برسد چون بصبح رسید آمرزد
برگشت بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس خبر داد او را و گفت دیدم در سخن تو شفا و راستی را
و رفت بهمان ده خراب بعد از طلوع آفتاب پس ناگاه رسید او باثر موی شیطان
سبب آن مخفی نماند که کنده شدن موی شیطان بسبب اینست که ملائکه موی
سر او را گرفته اند برای آنکه بینی او را بر خاک مالند و ظهور آن در نظر آمرزد خارق عادت
برای اظهار کرامت امیر المؤمنین علیه السلام متن دو و صد سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء شرح لم یبرء بیا بی نقطه و را بی نقطه بصیغه
مضارع معلوم معتل اللام باب افعالست ولام الفعل آن در اصل همزه بوده یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که شفا از مرض جهالت و مانند آنها نداد او را سوره فاتحه شفا نمیدهد
آن

او را هیچ چیز از آنست که سوره فاتحه

عمده محکمات است که مرحکت درنهی از اختلاف از روی ظن واهل ظن که نواصب ومستضعفانند
وامر به پیروی علم واهل علم که صدیقان وصالحان اند وایشان در این امت ائمه اهل
البیت ومتعلمان از ایشانند زیراکه این سوره در اول قرآنست ومعلوم است که هیچ
صراطی مستقیم نیست از علم باحکام الهی وعمل بآنها وهیچ صراطی کج تر نیست از ظن که مشتمل
میباشد بر غلط ورجوع واضطراب وعمل بظن که مخالفان آنرا کمال خود شمرده اند
وباین اعتبارست که اسم این سوره ام الکتاب شده زیراکه ازان معلوم میشود امام مفترض
الطاعه وازو معلوم میشود متشابهات قرآن اگر تصدیق او کنند وسوال کنند ومیتواند
بود که مراد این باشد که این سوره بالاتر از جمیع دواهاست اگر دانسته شود خوانده
حدیث سیوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ إِذَا أَوَى
إِلَى فِرَاشِهِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ كَتَبَ
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ الشِّرْكِ شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم که او گفت هر که فهمیده خواند چون رفت بسوی جامه خواب سوره قل یا ایها
الکافرون وسوره قل هو الله احد را نوشت الله عز وجل برای او بری بودن از شرک
حدیث چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَمَلُّوا مِنْ قِرَاءَةِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِهَا فِي نَوَافِلِهِ
لَمْ يُصِبْهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِزَلْزَلَةٍ أَبَدًا وَلَمْ يَمُتْ بِهَا وَلَا بِصَاعِقَةٍ
وَلَا بِآفَةٍ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُوتَ شرح باء در بها برای ملابست است
وظرف خبر کانت است وفی نوافله متعلق این ظرفست وباء در بزلزلة برای تعدیه
بمفعول دوم است آفات الدنیا عبارت از آفاتیست که اکثر امت که بسیار میمانند

وآنهارا

وآنهارا آفات مزمنه میباشند واین اهتمام باین سوره برای اینست که دران سوره
خبر از وقایع زمان قائم آل محمد علیه السلم است وسوره اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها یومئذ
تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره درین سوره چند احتمالست
از انجمله مناسب این حدیث اینکه اذا منصوب ومفعول به فعل محذوف باشد بتقدیر
اذکر اذا ومراد بزلزال لرزه زمین در وقت ظهور قائم علیه السلم است ومراد
باثقال جمعی اند از اموات که بزرگ بوده اند در ایمان یا در کفر پس اوساط الناس
بیرون نمی آیند از قبور خود در انوقت الانسان عبارت از قائم آل محمد علیهم السلم
ما در مالها استفهامیه است والغای عمل قال کرده است پس مفعول قول نیست تحدث
بصیغه مخاطب خطاب بارسولست ضمیر اخبارها راجع بارض است واخبارها عبارت
از لوح محفوظ است که جمیع حوادث مثبت در انست وآن بیان مدلولات قرآنست
که تبیان کل شیء است باء در بان برای سببیت است وظرف متعلق بتحدث است واشارت
بفرق میان الوهیت ونبوت وماسوای آن دو یا بر وحی که علم کسی بغیب است اینکه
آنکس مختص وشرف بر موت شود بر سه قسم است اول آنچه بی توسط است
وآن مخصوص الله تعالی است دوم آنچه بکسی رسد بتوسط امامی توسطی آدمی دیگر وآن
از قبیل نبوت است سیوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی دیگر وآن در غیر الله تعالی وغیر
نبی میباشد مثل آنچه بامام رسد باستنباط از قرآن بمدد ملائکه وروح در شب قدر
وآن از قبیل تحدیث است ومثل آنچه برسالت جن از جانب امامی باشد چنانچه گذشت

در کتاب الحجة در احادیث باب نود و هفتم که باب ان الجن یاتیهم است و ثلث الحجة در احاد
رعیت بهم میرسد باستنباط از محکمات قرآن و ایضا اشارتست بانکه نسبت تحدیث
برسول با وجود انکه فاعل آن ملائکه و روح در شب قدر و مانند آنست باعتبار اینست
که رسول واسطه است و اگر وحی قرآن باو نمیبود این تحدیث میسر نبود لام در لها
برای سببیت است و ضمیر راجع باخبار است و مراد اینست که آن اخباری که در زمین
واقع میشود خبرهائیست که وحی قرآن برسول برآنها نازل شده الناس عبارت
از اشقیاهاست اشتاتا یعنی اضداد است زیرا که جمعی که در آنوقت راجع میشوند
بدنیا جمعی اند که با یکدیگر کمال دشمنی داشته اند مراد باعمال عداوتهای اهل خیر با اهل
و اهل شر با اهل خیر است نه مطلق اعمال زیرا که دیوان آنها در روز قیامت میشود
یعنی ای محمد یاد کن وقتی را که لرزانیده شود زمین لرزیدنی که مقرر شده در قضا و قدر
برای زمین و بیرون آورد زمین سنگینهای خود را اثقل شهدای کربلا و لشکر یزید
و گوید قائم آل محمد که چیست زمین را با نیحیی که اسرار آن لرزه را بیان کند ای محمد در آن
روز حکایت میکنی برای مردمان خبرهای زمین را که واقع شده است در زمین بوسیله
آنکه صاحب کل اختیار تو وحی کرده است قرآن را بیان آن اخبار در آن روز بیرون
می آیند از قبرها آن مردمان که مذکور شد بر جائی که اضداد یکدیگر باشند تا نموده شوند
عملها خود پس هر که می کند از جمله اثقال هموزن ذره از ترویج مذهب حق می بیند اثر آنرا
در مقرب برد قائم علیه السلم میشود بقدر آن و هر که می کند از جمله اثقال هموزن ذره
از ترویج مذهب باطل می بیند اثر آنرا بانتقام قائم ع از و بعد از ان یعنی
روایتست از امام جعفر صادق ع که او گفت ملول مشوید از خواندن سوره اذا زلزلت

الارض

الارض زلزالها چه بدرستی که شان اینست که هر که قرائت او باشد ان سوره در نمازهای
نافله او با نحوی که آن سوره را فهمیده خواند هرگز نرنجانید او را الله عز و جل زمین لرزه
هرگز و نمرد بآن زمین لرزه و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا که باعث سوای
تا آنکه میرد باجل مسمی که الله تعالی برای هر نفسی قرار داده اصل فاذا مات
نَزَلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ کَرِیمٌ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ فَیَقْعُدُ عِنْدَ رَاْسِهِ فَیَقُولُ
یَا مَلَکَ الْمَوْتِ اُرْفُقْ بِوَلِیِّ اللهِ فَاِنَّهُ کَانَ کَثِیرًا مَا یَذْکُرُنِی
وَیَذْکُرُ تِلَاوَةَ هٰذِهِ السُّورَةِ وَتَقُولُ لَهُ السُّورَةُ مِثْلَ ذٰلِکَ
وَیَقُولُ مَلَکُ الْمَوْتِ قَدْ اَمَرَنِی رَبِّی اَنْ اَسْمَعَ لَهُ وَاُطِیعَ
وَلَا اُخْرِجَ رُوحَهُ حَتّٰی یَاْمُرَنِی بِذٰلِکَ فَاِذَا اَمَرَنِی اَخْرَجْتُ
رُوحَهُ وَلَا یَزَالُ مَلَکُ الْمَوْتِ عِنْدَهُ حَتّٰی یَاْمُرَهُ بِقَبْضِ رُوحِهِ
اِذَا کُشِفَ لَهُ الْغِطَاءُ فَیَرَی مَنَازِلَهُ فِی الْجَنَّةِ فَیُخْرِجُ رُوحَهُ مِنْ
اَلْیَنِ مَا یَکُونُ مِنَ الْعِلَاجِ ثُمَّ یُشَیِّعُ رُوحَهُ اِلَی الْجَنَّةِ سَبْعُونَ
اَلْفَ مَلَکٍ یَبْتَدِرُونَ بِهَا اِلَی الْجَنَّةِ شرح ملک بکسر لام است و
سکون لام نیز جایز است و عبارت از قائم آل محمد علیهم السلم است و حضور او
بصورت مثال اوست خواه پیش از تولد او از مادر و پدرش باشد و خواه بعد از ان
باشد می تواند بود که بفتح لام باشد و مثال قائم از قبیل ملائکه باشد من در من عند ربه
صفت ملک است یا متعلق بنزل است و بنابر اول ضمیر ربه راجع بملک است
و بنابر دوم راجع بمرجع ضمیر علیه میتواند بود ارفق بصیغه باب امر حسن و علم
و نصر است با در یبتدرون بها برای تعدیه است یعنی پس چون مشرف بر مردن

میشود

اینجا قرآن محفوظ نزد ائمه علیهم السلم است که هفده هزار آیت است و مراد بقرآن در دو حدیث
آینده قرآن مشهور است که بعض قرآن محفوظ نزد ائمه علیهم السلم است و توضیح می یابد
در حدیث آخر این باب پس منافات نیست میان این حدیث و دو حدیث آینده و مراد
بسنن طریقهای پسندیده است و مراد با مثال طریقهای موجودان و آینده گانست
بغ شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلم میگفت فرود آمدن قرآن سه حصه برابر یک ثلث
در مدح ما اهل البیت علیهم السلم و بیان امامت ما و مذمت دشمنان ما اهل البیت
البیت و ابطال طریقه ایشانست و ثلثی طریقهای پسندیده و مثلهای آنهاست
که طریقهای مردمان موجود و آینده است و ثلثی فرایض و احکام اصلیه و فرعیه فقهیه است
سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قَالَ اِنَّ الْقُرْاٰنَ نَزَلَ اَرْبَعَةَ اَرْبَاعٍ
رُبْعٌ حَلَالٌ وَ رُبْعٌ حَرَامٌ وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ اَحْكَامٌ وَ رُبْعٌ خَبَرُ مَا كَانَ
قَبْلَكُمْ وَ نَبَاُ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ **شرح** مراد بحلال اینجا
بیروی اهل البیت علیهم السلم است و مراد بحرام پیروی دشمنان ایشانست بقرینه اینکه
احکام علیحده مذکور است و بقرینه اینکه در حدیث آینده بجای سنن فرایض است
بغ روایت از امام جعفر صادق ع گفت فرود آمد این قرآن مشهور میان مردمان
چهار حصه برابر ربعی در امامت امام حقست و ربعی در بطلان امامت دشمنان
امامان حقست و ربعی فرایض و احکام است و ربعی خبر آنکه بود پیش از شما و خبر آنکه
میباشد بعد از شما و قطع فصل آنکه میان شما است **اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع
قَالَ نَزَلَ الْقُرْاٰنُ اَرْبَعَةَ اَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبْعٌ
سُنَنٌ وَ اَمْثَالٌ وَ رُبْعٌ فَرَائِضُ وَ اَحْكَامٌ **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع

گفت فرود آمد قرآن مشهور میان مردمان چهار حصه برابر ربعی در امامت ماست
و ربعی در بطلان امامت دشمنان ماست و ربعی طریقهای پسندیده و مانند آنهاست
و ربعی فرایض و احکام است **اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع قَالَ اَوَّلُ مَا نَزَلَ
عَلٰى رَسُولِ اللهِ ص بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
وَ اٰخِرُهُ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ **بغ** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که اول
آنکه نازل شد بر رسول ص سوره علق است و بسمله جزو سوره است و آخر آن سوره
نصر است **شرح** شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تعالی در مجمع البیان در تفسیر سوره فاتحه گفته
که فاتحة الکتاب مکیة عن ابن عباس و قتاده و مدنیة عن مجاهد و قیل انزلت مرتین
مرة بمکة و مرة بالمدینة و در تفسیر سوره هل اتی گفته که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار
الحسینی القاینی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحکانی قال حدثنا ابو نصر المفسر
قال حدثنی عمی ابو حامد املاءً قال حدثنی الفزاری ابو یوسف یعقوب بن محمد المقری
قال حدثنا محمد بن یزید السلمی قال حدثنا زید بن ابی موسی قال حدثنا عمرو بن هرون
عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس قال اول ما انزل بمکة اقرأ باسم ربک
ثم نون والقلم ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک
الاعلی ثم واللیل اذا یغشی ثم والفجر ثم والضحی ثم الم نشرح ثم والعصر ثم والعادیات
ثم انا اعطیناک الکوثر ثم الهیکم التکاثر ثم ارایت ثم الکافرون ثم الم تر کیف
ثم قل اعوذ برب الفلق ثم قل اعوذ برب ثم قل هو الله احد ثم والنجم ثم عبس ثم
انا انزلناه ثم والشمس ثم البروج ثم والتین ثم لایلاف ثم القارعة ثم القیمة
ثم همزة ثم والمرسلات ثم قاف ثم البلد ثم الطارق ثم الساعة ثم ص ثم الاعراف

ثم قل اوحی ثم یس ثم الفرقان ثم الملائکة ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل
ثم القصص ثم بنی اسرائیل ثم یونس ثم هود ثم یوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم الصافات
ثم لقمن ثم سبا ثم الزمر ثم حم المومن ثم حم السجده ثم حم عسق ثم حم الزخرف ثم الدخان
ثم الجاثیه ثم الاحقاف ثم الذاریات ثم الغاشیة ثم الکهف ثم النحل ثم نوح ثم
ابرهیم ثم الانبیا ثم المومنون ثم التنزیل ثم الطور ثم الملک ثم الحاقة ثم ذو المعارج
ثم عم یتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنکبوت
ثم المطففین فهذه ما انزلت بمکة وهی خمس وثمانون سوره ثم انزلت بالمدینة
البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت
ثم الحدید ثم سوره محمد صلی الله علیه وآله ثم الرعد ثم سوره الرحمن ثم هل اتی ثم الطلاق
ثم لم یکن ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادله ثم الحجرات
ثم لم تحرم ثم الجمعه ثم التغابن ثم سوره الصف ثم سوره الفتح ثم سوره المائده ثم سوره
التوبه ثم فهذه ثمانیه وعشرون سوره وقد رواه بالاسناد احمد الزاهد باسناده
عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس فی کتاب الایضاح وزاد فیه وکانت
اذا نزلت فاتحة سوره بمکة کتبت بمکة ثم یزید الله فیها ما یشاء بالمدینة وباسناده
عن عکرمه والحسن عن ابی الحسن البصری ان اول ما انزل الله من القرآن بمکة علی
الترتیب اقرا باسم ربک ون والمزمل الی قوله وما نزلت بالمدینة ویل للمطففین
والبقرة وآل عمران والاحزاب والمائده والممتحنة والنساء واذا زلزلت والحدید
وسوره محمد ص والرعد والرحمن وهل اتی علی الانسان الی آخره وباسناده عن سعید
بن المسیب عن علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلم انه قال سالت النبی صلی الله علیه وآله وسلم

عن ثواب القرآن فاخبرنی بثواب سوره سوره علی نحو ما نزلت من السماء فاول ما
نزل علیه بمکة فاتحة الکتاب ثم اقرا باسم ربک ثم ن الی ان قال واول ما انزل
بالمدینة سوره البقره ثم الانفال ثم ال عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم
النبا ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سوره محمد ص ثم الرعد ثم سوره الرحمن ثم هل اتی علی الانسان
الی قوله فهذا ما انزلت بالمدینة ثم قال النبی ص جمیع سوره القرآن مایة واربع
عشر سوره وجمیع آیات القرآن ستة آلاف آیه ومائتا آیه وست وثلثون
آیه وجمیع حروف القرآن ثلثمائة الف حرف وواحد وعشرون الف حرف
ومائتان وخمسون حرفا لا یرغب فی تعلمه الا السعداء ولا یتعهد قراءته الا اولیاء الرحمن
بدانکه بنابراین میگوییم اولا که ممکنست جمع میان این حدیث واین روایات باینکه
سوره فاتحه دوبار نازل شده باشد یکبار در مکه مقدم بر سایر سور مکیات وباری دیگر
در مدینه مقدم بر سوره بقره برای اینکه اشارت باشد به ذلک الکتاب لاریب فیه شود ودلالت
کند بر اینکه آن نص است بر امامت ائمه هدی عالمین بجمیع احکام الله تعالی تا انقراض
دنیا چنانچه بیان شد در شرح اول خطبه مصنف وترک ذکر آن در این حدیث
ودر بعض روایات سابقه مبنی بر اینست که آن از جنس سایر سور نیست زیرا که
الله تعالی تکلم بآن نیست بلکه تلقین آن کرده برای اینکه بندگان تکلم بآن شوند
زیرا که استعانت الله تعالی باسم خود عبادت او خود را معقول نیست پس بسمله
جزء سوره فاتحه است البته ومیگوییم ثانیا که در این حدیث ذکر بسمله در سوره اقرا وترک
آن در سوره اذا جاء شاید که مبنی بر این باشد که ظرف در بسمله سوره اقرا متعلق
باقرا باشد وباسم ربک بدل بسم الله باشد پس بسمله در سوره اقرا از جنس بسمله در سایر

سور نباشد زیرا که تکلم

بان سوره اقرا الله تعالی است و در سایر سور مثل سوره فاتحه است در انکه از باب التقیبات است
و بر هر تقدیر صرف آن جایز نیست والله اعلم **ششم اصل** عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شَهْرُ رَمَضَانَ
الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَإِنَّمَا أُنْزِلَ فِي عِشْرِينَ سَنَةً بَيْنَ أَوَّلِهِ
وَآخِرِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ
إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ نُزِّلَ فِي طُولِ عِشْرِينَ سَنَةً **شرح** وانما انزل جمله کالیه آیات
و عامل ان قول الله است نه سالته ابن جوزی در تنقیح کفته که سوره نفر در سال آخر
زمان نبوت نازل شده و بنابران کل قرآن در بیست و سه سال نازل شده زیرا که
رسول ص بعد از بعثت سیزده سال در مکه بوده و ده سال در مدینه بوده پس میکوییم
در رفع منافات که الف لام القرآن درین حدیث برای عهد خارجیست و عبارتست
از قرآنی که در شهر رمضان نازل شده و آن ثانیست که بیان شد در کتاب التوحید
در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب النوادر است جمله واحده فی عشرین
سنة اشارتست بتفسیر سوره بنی اسرائیل و قرآنا فرقناه لتقراه على الناس على
مكث و نزلناه تنزيلا بنابر انکه و قرانا ما اضمر عامله على شريطة التفسير و عبارت
از ثانی باشد پس این آیت اشارت باشد بانکه آن قرآن جمله واحده بوده
و متفرق شده البیت المعمور خانه ایست در آسمان چهارم در برابر کعبه و در اینجا است
لوح محفوظ ثم برای تراخیست بنابر انکه نزول بسوی بیت معمور در اول
شهر رمضان بوده موافق آنچه می آید در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب دوم
که باب فضل شهر رمضانست و نزول اول ثانی بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله در شب

بکویم

سیوم شهر رمضان بوده موافق آنچه می آید در تتمه این حدیث **بدانکه** چنانچه مندفع میشود
بآنچه کفتیم دو منافات مندفع میشود دو اشکال دیکر اول انکه نسبت خارج
از متبیین نباشد زیرا که این آیت مشتمل است بر نسبت نزول بکل قرآن
نظر بانچه در شبهه کل کلامی کاذب مشهور است دوم انکه اخبار از نزول
کل قرآن بلفظ ماضی غلط خواهد بود **یعنی** روایتست از حفص بن غیاث
از امام جعفر صادق ع راوی کفت که پرسیدم امام ع را از کفته الله عز و جل
در سوره بقره ماه رمضان آنست که فرو فرستاده شد در بیست سال میان اول
نزول و آخر نزول پس کفت امام جعفر ع که فرود آمدن قرآن بیکبار در ماه
رمضان بسوی بیت معمور بعد از ان نازل شد در مدت بیست سال **اصل**
ثُمَّ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص نَزَلَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
وَأُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ لِسِتٍّ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ
الْإِنْجِيلُ لِثَلَاثَ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ
الزَّبُورُ لِثَمَانَ عَشَرَ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْقُرْآنُ
فِي ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ **شرح** بنابر آنچه مذکور شد در شرح
فقره سابعه منافات نیست میان و انزل الانجیل لثلث عشر لیله و میان آنچه
می آید در کتاب الصیام در حدیث پنجم باب لیلة القدر که باب شصت و نهم است
که و نزل الانجیل فی اثنتی عشر لیلة مضت من شهر رمضان و ایضا منافات نیست
میان انزل القرآن فی لیلة ثلث و عشرین و میان آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث
اول باب دوم که نزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان **یعنی** بعد از ان امام کفت

که گفت نبی صلی الله علیه و آله که نازل شد صحف ابراهیم در اول شبی از شبهای ماه رمضان
و فرو فرستاده شد تورته در شش شب که گذشته بود از ماه رمضان مراد اینست
که در روز ششم ماه رمضان نازل شد و فرو فرستاده شد انجیل در سیزده شب
که گذشته بود از ماه رمضان و فرو فرستاده شد زبور در هیجده شب که گذشته
بود از ماه رمضان و فرو فرستاده شد قرآن یعنی مثانی در شب بیست سیوم
از ماه رمضان اشارتست بانکه لیلة القدر برای این شب بیست و سیوم ماه
رمضان المبارکست هفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا انْتِفَالَ
بِالْقُرْآنِ شرح لا انتفال بفا و همزه بصیغه نهی حاضر معلوم و بصیغه نفی غایب
مجهول باب تفعل میتواند بود و اصل همزه و کمیت انتفال فال کسر الفال بسکون
همزه و در اکثر منقلب بالف میشود انچه طلب آن کنند برای انبساط یا انقباض
نفس در کاری بسبب مضمون آن خبر و اما انتفال یعنی فالگیری برای معرفت
واقعات در زمان مستقبل مثل انچه رمالان می کنند پس منهی عنه است خواه
بقرآن باشد و خواه بغیر قرآن لا یعلم الغیب الا الله و شاید که وجه نهی از تفال
بقرآن این باشد که باعث ابتذال قرآن و گردانیدن آن بجای سهام قرعه
و مانند آن میشود و شان قرآن اجل و اعلی از انست نظر و لا تجعلوا الله عرضة
لایمانکم و ایضا باعث تفسیر قرآن برای میشود و در اکثر شرح در بعضی نسخ کتاب
تهذیب الاحکام در باب زیادات کتاب الصلوة در باب سنن الصلوات
المرغب فیها چنین است قلت لابی عبد الله ع ارید الشیء فاستخیر الله فیه فلا یوفق
فیه الرای افعله او ادعه فقال انظر الی قلبک اذا قمت الی الصلوة فان الشیطان

نهی عن انتفال بالقرآن

ابو

ابعد ما یکون من الانسان اذا قام الی الصلوة ای شیء یقع فی قلبک فخذه و افتح المصحف
فانظر الی اول ما تری فیه فخذه ان شاء الله مخفی نماند که فقره و افتح المصحف فانظر فخذه
موجود نیست در نسخه که از روی خط مصنف کتاب تهذیب الاحکام شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله تعالی نوشته شده و نزد فقیر است شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت که در مقام استخاره فالگیری مکن بقرآن هشتم اصل عَرَضْتُ عَلَی اَبِی
عَبْدِ اللهِ ع کِتَابًا فِیهِ قُرْآنٌ مُخَتَّمٌ مُعَشَّرٌ بِالذَّهَبِ وَ کُتِبَ
فِی آخِرِهِ سُورَةٌ بِالذَّهَبِ فَاَرَیْتُهُ اِیَّاهُ فَلَمْ یَعِبْ فِیهِ شَیْئًا
اِلَّا کِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ وَ قَالَ لَا یُعْجِبُنِی اَنْ یُکْتَبَ الْقُرْآنُ
اِلَّا بِالسَّوَادِ کَمَا کُتِبَ اَوَّلَ مَرَّةٍ شرح مختم بضم میم و فتح خا با نقطه و تشدید
تا و دو نقطه در بالا مفتوحه صفت قرآنست یعنی علامت آخر شدن گذاشته شده
برای هر آیت معشر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید شین با نقطه مفتوحه علامت
آخر شدن ده آیت گذاشته شده بالذهب متعلق بهر یک از مختم و معشر است ضمیر منصوب
در اریته راجع بامام است و ضمیر ایاه راجع باخره است یعنی نمودم بامام جعفر صادق ع
کتابی را که در آن بود قرآنی که نشان سر آیت و سر عشر کرده شده بود بطلا و نوشته
شده بود در آخر آن سوره بطلا پس نمودم بامام ع آن قرآن را پس مذمت نکرد در آن کتاب
چیزی را مگر کتابت آنرا بطلا و گفت خوش نمی آید مرا اینکه نوشته شود قرآن مگر بسیاهی
چنانچه نوشته شده اول بار در زمان رسول ص نهم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ
قَالَ تَاْخُذُ الْمُصْحَفَ فِی الثُّلُثِ الثَّانِی مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَتَنْشُرُهُ وَ
تَضَعُهُ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ تَقُولُ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِکِتَابِکَ الْمُنْزَلِ وَ مَا فِیهِ

وَفِيهِ اِسْمُكَ الْاَعْظَمُ الْاَكْبَرُ وَاَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُرْجَى
اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عُتَقَائِكَ مِنَ النَّارِ وَتَدْعُوا بِمَا بَدَا لَكَ مِنْ حَاجَةٍ
شرح زراره از راویان امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع است بیان اسم اعظم
شد در کتاب الدعا در حدیث هفدهم باب شصتم که باب دعوات موجزاتست و بیان
اسما حسنی شد در کتاب توحید در حدیث دوم باب پانزدهم و در حدیث چهارم
باب بیست و سیوم که باب النوادر است یعنی روایتست از زراره گفت که امام گفت
میگیری مصحف را در دو دانگ دوم از ماه رمضان پس میگشائی آنرا و میگذاری آنرا پیش خود
و میگوئی خدایا بدرستی که طلب میکنم از تو بکتاب تو که فرو فرستاده شده است و با آنچه
در انست و در انست نشان تو که بزرگتر بزرگترست و نامهای تو که بهترین نامهاست
و در انست آنچه از ان ترسیده میشود که امام باطل و جهنم باشد و آنچه امید داشته
میشود که امام حق و جنت باشد اینکه ابتدا طلبم که گردانی مرا از جملهٔ آزادان تو از آتش
جهنم و دعا میکنی با آنچه بخاطرت رسید از حاجت دهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ
لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَرَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ یعنی روایتست از امام
جعفر صادق ع گفت هر چیز را بهاری هست که نشو و نما در ان بیشتر میکند و بهار قرآن
ماه رمضانست باینمعنی که نشو و نمای قرآن در ان ماه بیشتر از اوقات دیگر است
باعتبار ثواب یا باینمعنی که در ان ماه قرائت مؤمنان آنرا بیشتر از اوقات دیگر است
یازدهم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع عَنِ الْقُرْآنِ وَالْفُرْقَانِ اَهُمَا شَيْئَانِ
اَوْ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَقَالَ ع الْقُرْآنُ جُمْلَةُ الْكِتَابِ وَالْفُرْقَانُ الْمُحْكَمُ الْوَاجِبُ
الْعَمَلُ بِهِ شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از لفظ قرآن و لفظ فرقان آیا آنها

دو معنی دارد یا یک معنی پس گفت امام ع قرآن بمعنی مجموع کتاب الهیست باینمعنی که اعم از محکم
و متشابه است یا باینمعنی که مجموع من حیث المجموع است و فرقان بمعنی آنست که واجبست
بر هر که لغت عرب را فهمد اینکه عمل کند بآن دوازدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ اِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلٰكِنَّ الْاِخْتِلَافَ
يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ شرح الواو بكانه که بنظر باشد ان القرآن واحد نزل من
عنده واحد اشارتست بدو برهان بر ابطال دعوی تواتر هر یک از قراءت سبع
برهان اول اینکه قرآن بی نظیرست باینمعنی که معجز است پس میگوئیم که تواتر قراءت از
دو شق خالی نیست شق اول اینکه جبرئیل هفت قراءت آورده باشد باینمعنی که هفت
بار خوانده باشد شق دوم اینکه یک قراءت آورده باشد و رخصت داده باشد که رسول الله
و اهل بیت از پیش خود قراءت دیگر که موافق زبان بعض طوایف عرب باشد قراءت کنند
شق اول باطلست باجماع و شق دوم مستلزم اینست که قرآن نظیر داشته باشد چه
تغیر جزو جزوی مستلزم تغییر کل است پس عرب قادر بوده اند بر مثل قرآن و این محال
محال از جمعی باشد که نمیدانند که قرآن تبیان کل شیء است و هر حرفی و حرکتی در این
فهم کلامی برای استنباط معنی یا حدوث حادثه پس اگر وضع لفظی در موضع
لفظی دیگر که مرادف آنست شود آن مقصود حاصل نشود و برهان دوم اینکه محالست که
در مقام واحد از متکلم واحد که عالم بجمیع جهات آن مقام باشد دو کلام مطابق مقتضای
حال باشد و اصلا احدهما بر دیگری ترجیح نداشته باشد و تجویز این مانند تجویز اینست که وجود
زید و عدم او من جمیع الجهات مساوی باشد پس قادر مختار نتواند که زید را موجود کند
و نه اینکه معدوم کند چه ترجیح بلا مرجح محالست شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم

گفت بدرستی که قرآن بی نظیر است در میان کلام نازل شده از متکلمی که یگانه است در میان
متکلمان باینمعنی که اختلاف در قرائت آن نمیرود و لیکن اختلاف بهم رسد از جانب
راویان قرآن سیزدهم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع اِنَّ النَّاسَ یَقُولُونَ
اِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلٰی سَبْعَةِ اَحْرُفٍ فَقَالَ کَذَبُوا اَعْدَاءُ اللّٰهِ وَلٰکِنَّهُ نَزَلَ
عَلٰی حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ شرح الاحرف جمع حرف الفاظ لغات
مثل لغت قریش و لغت هذیل و لغت هوازن و لغت اهل یمن و مراد اینجا هفت
قرائتست که مشهور است نزد مخالفان و اختلاف میان اینها بسیار است و چون این
اختلاف میان اهل یک لغت میباشد اختلاف راویان هر یک از هفت قاری سبعه مقرر
شده میان مخالفان و این منافات ندارد با آنکه نزد مخالفان در بعضی الفاظ
زیاده بر هفت قرائت هست چنانچه ابن اثیر در نهایه و صاحب قاموس توهم کرده
کذبوا بصیغه امر باب تفعیل و نصب اعداء است یا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب
ضرب است و اعداء الله مرفوع و بدل ضمیر کذبوا است یا منصوب باختصاص است
برای زیادتی بیان یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی
که قرآن نازل شده بر هفت قرائت مشهور که هر یک موافق لغتیست از هفت لغت
در میان عرب که اختلاف میان آنها بسیار است پس امام گفت تکذیب کنند دشمنان
الله تعالی را یا مراد اینست که تکذیب کردند الله تعالی را در دعوی آنکه قرآن نظیر ندارد
آن دشمنان الله تعالی که اینجا دانسته بهانه کرده اند برای اظهار عدم اعجاز قرآن
و خود اعتقاد این ندارند یا مراد اینست که دروغ گفتند درین دعوی و لیکن قرآن
نازل شد بر یک قرائت از نزد یگانه توضیح این شد در شرح حدیث ثانی چهاردهم اصل

بیست و سوم باب الدعابة والضحک ۲ چهارم باب حق الجوار ۳ ... باب حد الجوار ۴ ... باب حسن الصحابة
و حق الصاحب فی السفر ۲ ... باب التکاتب ۲ ... باب النوادر ۲ ... باب ... باب ...
در اینجا نیز آنچه میگوییم در توضیح آیات متشابهات محض اظهار ضلالت اهل ازدیگریست و همچنین در احادیث
متشابهات باب اول اصل باب ما یجب من المعاشرة شرح یجب بجیم و تخفیف بار کنقط بصیغه مضارع
معلوم الفاء واوی باب ضرب است این باب بیان قدریست که لازم میشود از جمله برخوردن
مردمان باهم باینمعنی که از آداب ضروریه است برای دفع ضرر دنیا اگرچه در ترک آن عذاب
اخروی نباشد درین باب پنج حدیث است اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع عَلَیْکُمْ بِالصَّلٰوةِ فِی
الْمَسَاجِدِ وَحُسْنِ الْجِوَارِ لِلنَّاسِ وَاِقَامَةِ الشَّهَادَةِ وَحُضُورِ الْجَنَائِزِ اِنَّهُ
لَابُدَّ لَکُمْ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اَحَدًا لَا یَسْتَغْنِی عَنِ النَّاسِ حَیٰوتَهُ وَالنَّاسُ
لَابُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ شرح گفت امام جعفر صادق ع بر شما باد که نماز در مساجد
کنید و همسایگی را خوب رعایت کنید برای مردمان و ادای شهادتی که نزد شماست کنید در مجلس
حکام و حاضر شوید بر جنازه های آشنایان بدرستی که شان اینست که چاره نیست شما را از معاشرت
مردمان بدرستی که هیچیک مستغنی از معاشرت مردمان نمیشود در مدت زندگی خود و مردمان را
چاره نیست بعضی ایشان را از بعضی مراد اینست که اگر احمقی کنید و ترک معاشرت مردمان کنید در وقت
درماندگی ایشان نیز ترک شما میکنند و بیچاره میشوید اصل عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ
وَهْبٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع کَیْفَ یَنْبَغِی لَنَا اَنْ نَصْنَعَ فِیمَا بَیْنَنَا
وَبَیْنَ قَوْمِنَا وَفِیمَا بَیْنَنَا وَبَیْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ قَالَ فَقَالَ تُؤَدُّونَ
الْاَمَانَةَ اِلَیْهِمْ وَتُقِیمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَیْهِمْ وَتَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَ
تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ شرح روایت است از معویة بن وهب گفت گفتم امام جعفر صادق ع را

چون سزاوار است که بجا آوریم در میان ما و میان قبیله و همسایگان ما و در میان ما و میان همکاران
ما در زراعت و تجارت و رفاقت سفر و مانند آنها معویه گفت که پس امام گفت میرسانند
بسوی آن جماعت را بسوی ایشان و اقامت شهادتی که نزد شما است می کنید خواه نفع ایشان باشد
و خواه ضرر ایشان باشد و عیادت بیماران ایشان می کنید و حاضر میشوید بر سر جنازه های ایشان
سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْاِجْتِهَادِ وَاشْهَدُوا
الْجَنَائِزَ وَعُودُوا الْمَرْضَى وَاحْضُرُوا مَعَ قَوْمِكُمْ مَسَاجِدَكُمْ وَاَحِبُّوا لِلنَّاسِ
مَا تُحِبُّونَ لِاَنْفُسِكُمْ اَمَا يَسْتَحْيِي الرَّجُلُ مِنْكُمْ اَنْ يَعْرِفَ جَارُهُ حَقَّهُ وَلَا
يَعْرِفَ حَقَّ جَارِهِ ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد پرهیزکاری از معاصی
و جد در طاعات و حاضر شوید بر سر جنازه های آشنایان و عیادت کنید بیماران آن آشنایان را و حاضر شوید
با قبیله و همسایگان شما در مساجد شما و دوست دارید برای مردمان آنچه را که دوست میدارید برای
خودهای خود اشارت است بآنکه اگر ملایمت با ایشان کنید میتواند بود که باعث هدایت و دخول
بهشت شود برای ایشان چنانچه برای خود میخواهید آیا شرم نمیکند مردی از شما از آنکه رعایت
کند همسایه او حق همسایگی او را و رعایت نکند حق همسایه خود را اشارت است بآنکه اگر کسی
ترک معاشرت با مردمان کند بالکلیه غالب است که بعضی همسایگان بر بازرسانند و او حق
آنها را رعایت نکند اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا
اَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَيْسُوا
عَلَى اَمْرِنَا قَالَ تَنْظُرُونَ اِلَى اَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ
مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللهِ اِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ
وَيُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَيُؤَدُّونَ الْاَمَانَةَ اِلَيْهِمْ ترجمه روایت است از معویه

بلغ

بن وهب که از اصحاب امام جعفر صادق ع و امام موسی کاظم علیهما السلام بود گفت گفتم امام ع را چون
سزاوار است برای ما که بجا آوریم در معاشرتی که میان ما و میان قبیله و همسایگان ما و میان
همکاران ما از جمله این مردمان از جمله مردمانی که نیستند بر کار و مذهب ما امام گفت نظر می کنید بسوی
امامان خود که پیروی ایشان می کنید پس بجا می آورید آن معاشرت را که ایشان بجا می آورند
بیان این آنکه بخدا قسم که بدرستی که آن امامان هر آینه عیادت بیماران آن مردمان
می کنند و حاضر میشوند بر سر جنازه های ایشان و اقامت می کنند شهادتی را که نزد خود است
خواه آن نفع آن مردمان باشد و خواه ضرر ایشان باشد و میرسانند امانت آن مردمان را
بسوی ایشان اصل عَنْ اَبِي اُسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ قَالَ لِي اَبُو عَبْدِ اللهِ ع
اِقْرَاْ عَلَى مَنْ تَرَى اَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَاْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ وَاُوصِيكُمْ
بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَالْاِجْتِهَادِ لِلهِ وَصِدْقِ
الْحَدِيثِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ وَطُولِ السُّجُودِ وَحُسْنِ الْجِوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح تقوی الله عبارت از نگهداشتن روز قیامت و عذاب
فاجران و ثواب صالحان است ورع عبارت از ترک فجور است و تقلید آن بدینکم برای اشارت
بآنست که در دین مخالفان فرض اطاعت امام نیست و پیروی ظن خود را تجویز می کنند
اجتهاد عبارت از امر بمعروف و نهی از منکر است فا در فبهذا برای بیان است و با برای
تعدیه است و حصر مفهوم از تقدیم ظرف باعتبار آنست که آنچه مذکور شد مجمل جمیع احکام
است یا باعتبار آنست که عمده احکام است یا اضافیست و قیاس بقصد آنست بنابر
تعریض بجمعی که قصد آنرا بالعمل می آورند چنانچه گویا که مامورند بقصد آن ترجمه روایت است
از ابو اسامه زید پینه فروش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ع که بخوان بر هر که بینی

که فرمان برداری من می‌کند و عمل بسخن من می‌کند از جمله جمعی که خود را شیعه ما می‌شمرند سلام
مرا و سفارش میکنم شما شیعه را بترس عذاب الله عز و جل و بپرهیزکاری از معاصی در دین شما
و جد در طاعات برای رضای الله تعالی و راستی سخن و رسانیدن امانت بصاحبش و درازی
سجده نماز و خوبی همسایگی چه اینها آورد محمد ص **اصل** أَدُّوا الأَمانَةَ إِلى مَنِ
ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْها بَرًّا أَوْ فاجِراً فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ص كانَ يَأْمُرُ بِأَداءِ
الخَيْطِ وَالمَخِيطِ صِلُوا عَشائِرَكُمْ وَاشْهَدُوا جَنائِزَهُمْ وَعُودُوا
مَرْضاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ **شرح** برسانید سپرده را بسوی آنکس که امین کرده
شما را بران خواه آنکس صالح باشد و خواه فاسق چه بدرستی که رسول الله ص امر میکرد
اصحاب خود را بواپس دادن تاری که بآن چیزی دوخته میشود و سوزن پیوند کنید
با جمعی که معاشرت با ایشان می‌کنید خواه همقبیله و خواه همسایه و خواه آشنایان
دیگر و حاضر شوید بر سر جنازه‌های ایشان و عیادت کنید بیماران ایشان را و رعایت
کنید حقوق ایشان را بادای امانت و مانند آن بسوی ایشان **اصل** فَإِنَّ الرَّجُلَ
مِنْكُمْ إِذا وَرِعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الحَدِيثَ وَأَدَّى الأَمانَةَ وَحَسُنَ خُلُقُهُ
مَعَ النّاسِ قِيلَ هذا جَعْفَرِيٌّ فَيَسُرُّنِي ذلِكَ وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ
وَقِيلَ هذا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَإِذا كانَ عَلى غَيْرِ ذلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بَلاؤُهُ
وَعارُهُ وَقِيلَ هذا أَدَبُ جَعْفَرٍ **شرح** فان تعلیل است برای مجموع آنچه سابقا
مذکور شد یعنی چه بدرستی که مردی از شما شیعه امامیه چون پرهیزکار از معاصی باشد در دین
خود و راستی کند در سخن و رساند امانت را بصاحبش و خوب باشد خوی او با مردمان
گفته شود در میان مردمان مخالفان ما که این مرد خوب خوی است پس خوشحال می‌کند مرا آن سخن

مخالفان

مخالفان و داخل میشود بر من بسبب آن مرد از شیعه امامیه خوشحالی و گفته میشود در میان مخالفان
ما که این روش سلوک جعفر است که این مرد خوب یاد گرفته و اگر بوده باشد مردی از شما شیعه
امامیه بر ضد آنچه مذکور شد داخل میشود بر من آزار او و گفته میشود در میان مخالفان ما که این روش
سلوک جعفر است که این مرد بد یاد گرفته **اصل** فَوَاللهِ لَحَدَّثَنِي أَبِي ع أَنَّ الرَّجُلَ
كانَ يَكُونُ فِي القَبِيلَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَيَكُونُ زَيْنَها آداهُمْ
لِلأَمانَةِ وَأَقْضاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ إِلَيْهِ وَصاياهُمْ وَوَدائِعُهُمْ
تُسْأَلُ العَشِيرَةُ عَنْهُ فَتَقُولُ مَنْ مِثْلُ فُلانٍ إِنَّهُ لَآدانا لِلأَمانَةِ وَأَصْدَقُنا
لِلْحَدِيثِ **شرح** بیان اینکه بخدا قسم که هر آینه حکایت کرد مرا پدرم امام محمد علیه السلام باقر
که مردی از شیعه امیر المؤمنین ع میبود در قبیله و باقی آن قبیله مخالف بودند پس آن مرد
زینت آن قبیله بود ادا کننده‌تر ایشان بود مر امانت را و بجا آورنده‌تر
ایشان بود حقوق معاشران خود را و راستگوتر ایشان بود در سخن را بسوی او
بود پس وصایای اموات ایشان و سپردهای مسافران ایشان پرسیده میشدند
جمعی که با او معاشرت داشتند از احوال او که فلان چون مردیست پس آن جمع
می‌گفتند کیست مثل فلان یا نیست که هیچکس از ما در خوبی او نمیرسد بدرستی که او هر آینه
ادا کننده‌تر ماست امانت را و راستگوتر ماست سخن را مراد آنست که آنچه مشهور است
که هر کدام از شیعه امیر المؤمنین ع که در شهری یا قبیله ساکن میشدند آهسته آهسته اهل
آن شهر یا قبیله بدین حق می‌آمدند جمیعا یا اکثر مبنی بر اینست که آن مرد متصف بصفات
کمال بوده و آنکه مردمان بسخن شما براه نمی‌آیند برای اینست که شما بر ضد آن صفات اید
باب دوم اصل باب حسن المعاشرة شرح این باب بیان کیفیت خوبی معاشرت و فضیلت آنست

بعمهم

در باب نحو حدیث اول اصل قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ ع مَنْ خَالَطْتَ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ
اَنْ تَكُونَ يَدُكَ الْعُلْيَا عَلَيْهِمْ فَافْعَلْ العلیا بضم لعین منقوط و سکون لام و با
دو نقطه در پایین والف مقصوره مونث اعلی خبر یکون است علیهم متعلق بعلیا است شرح گفت
امام محمد باقر ع هر جمعی که معاشرت کردی با ایشان پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی
انکه باشد دست عطای تو بالاتر بر ایشان پس بجا آور آنرا دوم اصل دَخَلْتُ عَلَى اَبِي عَبْدِ
اللهِ ع وَالْبَيْتُ غَاصٌّ بِاَهْلِهِ فِيهِ الْخُرَاسَانِيُّ وَالشَّامِيُّ وَمِنْ اَهْلِ الْآفَاقِ
فَلَمْ اَجِدْ مَوْضِعًا اَقْعُدُ فِيهِ فَجَلَسَ اَبُو عَبْدِ اللهِ ع وَكَانَ مُتَّكِئًا
ثُمَّ قَالَ يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ اِعْلَمُوا اَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عِنْدَ
غَضَبِهِ وَمَنْ لَمْ يُحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَهُ وَمُخَالَقَةَ مَنْ خَالَقَهُ وَمُرَافَقَةَ
مَنْ رَافَقَهُ وَمُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ وَمُمَالَحَةَ مَنْ مَالَحَهُ يَا شِيعَةَ آلِ
مُحَمَّدٍ اِتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ شرح
ضمیر مستتر در من صحبه و نظایر آن راجع بمن اولست و ضمیر منصوب باز راجع بمن دوم است
و عکس ممکنست می وره بکار منقوط است بمعنی همراه بنی و در بعض نسخ بحیم است بمعنی همسایکی
الممالحه بحا منقوط نمکخوارگی و خوش طبعی یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و خانه
پر بود با اهل آن خانه در آنخانه بود خراسانی و شامی و از اهل اطراف روی ای بانجمعی
که مردمان بسیار از اطراف نیستی غیر ان دو موضع نیز که مذکور شد بود پس نیافتم جای
که بنشینم دران با انجمعی که ایستاده ماندم تا سخن امام را بشنوم پس راست نشست
امام جعفر صادق ع و تکیه کرده بود بسبب آزاری و مرضی که بدن مبارکش را طاری بود
بعد ازان گفت ای شیعه آل محمد بدانید که نیست از ما یا بمعنی که از شیعه متقرب یا منت انکه صاحب

نزد غضب او وکی که خوب بجا نیاورد همصحبتی کسی را که همصحبتی کرد در مجلس با او و همواری کسی را
که همواری کرد با او مقصود از همواری بی نفاق است در غیر صورت تقیه و همراهی کسی را
که همراهی کرد در سفری یا راهی با او و همزبانی کسی را که همزبانی کرد با او و نمکخوارگی کسی را
که نمکخوارگی کرد با او ای شیعه آل محمد پرهیز از عذاب الهی کنید بترک معاصی چندانکه وسعت
در قدرت داشته باشد و منت نمیدید کی عزم کی از کاری و نه قوت عزم کسی بر کاری
مگر بوسیله الکبری الله تعالی اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
اِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ كَانَ يُوَسِّعُ الْمَجْلِسَ وَيَسْتَقْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ
وَيُعِينُ الضَّعِيفَ شرح انا نریک من المحسنین در دو موضع از سوره یوسف هست
و مناسب این حدیث موضع اولست که دو کس در زندانی که یوسف آنجا بوده اظهار
کرده اند که هر کدام خوابی دیده تاویل آنرا از وطلبیده آنرا گفته اند یعنی روایتست از امام
جعفر صادق ع در قول الله عز و جل در حکایت کلام بعض اهل زندان با یوسف بدرستی
که ما می بینیم ترا از جمله نیکوکاران در معاشرت امام گفت عادت یوسف در زندان
این بود که اگر جای نشستن بر کسی که در پهلوی او بود تنگ بود فراخ میکرد آنرا بجمع
کردن خود و قرض میطلبید از غنی اهل زندان برای محتاج اهل زندان و مدد میکرد بقوت
بدنی یا بنفقه خود ضعیف اهل زندان از اثقل بیمار و مریض قوت یا مثل کسی که کمان مالی نکرد
ندهنت تا قرض کند با امداد اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ كَانَ
اَبُو جَعْفَرٍ ع يَقُولُ عَظِّمُوا اَصْحَابَكُمْ وَوَقِّرُوهُمْ وَلَا يَتَهَجَّمْ بَعْضُكُمْ
عَلَى بَعْضٍ وَلَا تَضَارُّوا وَلَا تَحَاسَدُوا اِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ كُونُوا عِبَادَ اللهِ
الْمُخْلَصِينَ شرح التوقیر بقاف و را منقوط بارگران بر کسی نهادن و مراد اینجا تعلیم

مسایل بسیار است التنجیم بجیم مصدر باب تفعیل داخل کردن چیزی بر کسی ناگاه و بعنوان مبالغه
ومراد اینجا تکلیف مالایطاق است در اثنای تعلیم مسایل مثل اینکه مبتدی بر تعلیم مسایل دقیقه
کنند بی تمهید مقدمات هر یک از لا تقصار و او لا تحاسدوا و بفتح تاء دو نقطه در بالا
بصیغه نهی باب تفاعل است و یکنایحذف شده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت بکفت امام محمد باقر ع شیعه خود که بزرگ شمرید همسایان خود را و بیبار کنیدشان را
تعلیم مسایل دین و باید که بعنوان مبالغه ناگاه داخل مکنید مسایل را بعضی شما بر بعضی
وضرر مرسانید یکدیگر را و حسودی مکنید یکدیگر را و دور دارید از یکدیگر خود را و بخیلی در
مال و در تعلیم و مانند آن باشید مانند بندکان الله تعالی که مبغض کرده شده اند اصل
عَنْ اَحَدِهِمَا ع قَالَ اَلْاِنْقِبَاضُ مِنَ النَّاسِ مَكْسَبَةٌ لِلْعَدَاوَةِ شرح
روایتست از امام محمد باقر ع یا امام جعفر صادق ع کفت خود داری از معاشرت مردمان را
برای صاحب آن خصلت مراد غیر مواضع نهی از منکر و مانند آنست باب سیم اصل
باب ما یجب من مصادقه ومصاحبه شرح یجب بکار منقط بصیغه مضارع مجهول باب اولست
واز باب ضرب یا درست شرح این باب بیان کسی است که مطلوبست دوستی با او و همراهی
با او و در این باب شش حدیث است اول اصل قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَمُ لَا عَلَيْكَ
اَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَاِنْ لَمْ تَحْمَدْ كَرَمَهُ وَلٰكِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَاحْتَرِزْ
مِنْ سَيِّئِ اَخْلَاقِهِ وَلَا تَدَعَنَّ صُحْبَةَ الْكَرِيمِ وَاِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ
وَلٰكِنِ انْتَفِعْ بِكَرَمِهِ بِعَقْلِكَ وَافْرِرْ كُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْاَحْمَقِ
شرح ان تصحب تقدیر من ان تصحب است العقل زیرکی خواه طبعی باشد و خواه
تجربت احوال و کار حاصل شده باشد و صاحب آن در وقت مشورت بکار مردم می آید

وضدان

وضدان حمق بضم حاء و سکون میم است و کاهی عقل مستعمل میشود در پیروی حق چنانچه کذشت
در کتاب العقل و مراد اینجا معنی اولست چه معنی دوم از اقسام کرم است لم تحمد بصیغه مخاطب
معلوم باب افعال است الاحماد پسندیدن چیزی بروشی که باعث حمد صاحبش بران شود
یا بمعنی که بقدر معتد به باشد الکرم بفتح کاف و فتح راء خوی خوب مثل تقوی و بخشش کناه
و زهد در مال دنیا و مانند آنها و ضد آن لوم بضم لام و سکون همزه است الکریم کسی که
کرم او بقدر معتد به باشد این حدیث دلالت برینکه صحبت کریم بسیار بهتر است از صحبت
عاقل اکر معارضه واقع شود زیرا که اخلاق ذمیمه بسیار زود سرایت است بخلاف حمق
یعنی کفت امیر المؤمنین ع باکی نیست بر تو در اینکه مصاحبت کنی با صاحب زیرکی هر چند
که نه پسندی خوی خوب او را چنانچه قابل حمد بران باشد و لیکن بهره مند شو بزیرکی او و دور
شو از تنها و مانند آنها و پرهیز کن از بد خوهای او که مبادا که سرایت کند و وامگذار
البته مصاحبت خوشکوار هر چند که بهره مند نشوی از زیرکی او و لیکن بهره مند شو بخوی
خوب او بوسیله زیرکی خودت تا سرایت کند بتو و بکریز هر چند انکه توانی از بد خوی کودن
دوم اصل عَنْ اَبِي الْعُدَيْسِ قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ يَا صَالِحُ اِتَّبِعْ
مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ
وَسَتَرِدُونَ اِلَى اللهِ جَمِيعًا فَتَعْلَمُونَ شرح عدیس بضم عین بی نقط و فتح دال
بی نقط و یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقط است اتبع بتاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه
و عین بی نقط بصیغه امر باب علم است ستردون بصیغه مضارع مخاطب مجهول مضاعف باب
تفعیل یا معلوم معتل الفاء باب ضرب است یعنی روایتست از ابی العدیس که نام او صالح
بن سهل است کفت که کفت امام محمد باقر ع ای صالح همراه باش کسی را که بکریه آورد ترا بر حالی

که او برای تو بغش باشد و همراه مباش کسی را که کشنده آورد تر ابر حالی که او برای تو صاحب غش باشد
و دوست دارد که برگردانیده شوید بسوی الله تعالی بحکمی شما در روز حساب قیامت پس دانید حقیقت
آنچه را که گفتیم **سیوم اصل** قَالَ اَمیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیهِ وَآلِهِ اُنظُرُوا مَن تُحَادِثُونَ فَاِنَّهُ لَیسَ مِن اَحَدٍ یَنزِلُ بِهِ المَوتُ
اِلَّا مُثِّلَ لَهُ اَصحَابُهُ اِلَی اللّٰهِ اِن کَانُوا خِیَارًا فَخِیَارًا وَاِن کَانُوا
شِرَارًا فَشِرَارًا وَلَیسَ اَحَدٌ یَمُوتُ اِلَّا تَمَثَّلتُ لَهُ عِندَ مَوتِهِ **شرح**
الی الله بتقدیر الا حاب الله است وظرف متعلق بمثل است اگر تمثلت بصیغه مخاطب است
جمله ولیس احد تا آخر کلام امیر المؤمنین ع است و اگر تمثلت بصیغه متکلم است میتواند بود
که جمله ولیس احد تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و میتواند بود که کلام رسول علیه السلام باشد
و ذکر عند موته اشارتست بانکه این تمثال تیز داو باقی نمی ماند تا قیامت **یعنی** گفت امیر المؤمنین ع
که گفت رسول الله صلعم وا رسید کسی را که با او مصاحبت و همزبانی میکنید چه بدرستی که شان این است
که نیست هیچ یک که فرود آید باو مرگ مگر آنکه بصورت تمثالی در آورده میشوند برای او مصاحبان
او تا روز حساب الله تعالی بانمعنی که آن صورتها همراه اوست پیش از قبر و در قبر تا روز قیامت
اگر بودند آن مصاحبان نیکان پس صورتهای ایشان خوب میشود و اگر بودند بدکاران
پس صورتهای ایشان بد میشود و نیست هیچ کس از مؤمنان با سلام که بمیرد مگر آنکه بصورت
تمثالی در می آیم برای او نزد مردن او تا اگر مؤمنست خوشحال شود و اگر منافقست حسرت خورد
چهارم اصل قَالَ اَبُو عَبدِ اللّٰهِ ع عَلَیکَ بِالتِّلَادِ وَاِیَّاکَ وَکُلَّ مُحدَثٍ
لَا عَهدَ لَهُ وَلَا اَمَانَ وَلَا ذِمَّةَ وَلَا مِیثَاقَ وَکُن عَلَی حَذَرٍ مِن اَوثَقِ النَّاسِ
عِندَکَ **شرح** علیک اسم فعلست یعنی الزم باد و با التلاد زیاده شده در مفعول به برای التقویت
الثلاّ

التلاد بفتح تا و دو نقطه در بالا و تخفیف لام و الف و دال بی نقطه مصاحب قدیم که آزموده شده باشد
المحدث بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که کلام قبیح گوید مثل فحش جمله لا عهد له استیناف بیانست
هر یک از عهد و امان و ذمه و میثاق بمعنی همان است و ذکر امور مترادفه برای مبالغه است
شرح گفت امام جعفر صادق ع مصاحب باش آشنایی قدیمی را و دور دار از یکدیگر خود را
و هر قباحت نافهم را خواه آشنای قدیم باشد و خواه نه زیرا که پیمان نمیباشد او را اصلا
بانمعنی که این قسم کسی اگر پیمان کند رعایت آن اصلا نمیکند و احتیاط کن از اعتماد
بر مردمان نزد تو بانمعنی که اعتماد بر آشنای قدیم و آزمودن مکن تا ترک رعایت آداب
مصاحبت که منجر بکلفت میشود مخفی نماند که میتواند بود که محدث بصیغه اسم مفعول بمعنی
ضد تلاد باشد و بر این تقدیر جمله لا عهد له صفت محدث باشد بهتر است از آنکه استیناف
بیانی باشد **اصل** رَفَعَهُ اِلَی اَبِی عَبدِ اللّٰهِ ع قَالَ اَحَبُّ اِخوَانِی اِلَیَّ مَن اَهدَی
اِلَیَّ عُیُوبِی **یعنی** راوی بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق ع امام گفت
محبوبتر برادران مؤمن بسوی من کسی است که بهدیه فرستاد بسوی من عیبهای مرا بانمعنی که
ترک خوش آمد کرده عیبهای مرا صریح کرد نزد من و این صریح کردن هدیه فرستادنیست بهتر
از هدیه فرستادن مال **اصل** عَن اَبِی عَبدِ اللّٰهِ ع قَالَ لَا تَکُونُ الصَّدَاقَةُ
اِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَن کَانَت فِیهِ هٰذِهِ الحُدُودُ اَو شَیءٌ مِنهَا فَانسُبهُ اِلَی
الصَّدَاقَةِ وَمَن لَم یَکُن فِیهِ شَیءٌ مِنهَا فَلَا تَنسُبهُ اِلَی شَیءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ
فَاَوَّلُهَا اَن تَکُونَ سَرِیرَتُهُ وَعَلَانِیَتُهُ لَکَ وَاحِدَةً وَالثَّانِیَةُ اَن
یَرَی زَینَکَ زَینَهُ وَشَینَکَ شَینَهُ وَالثَّالِثَةُ اَن لَا یُغَیِّرَهُ عَلَیکَ وِلَایَةٌ
وَلَا مَالٌ وَالرَّابِعَةُ اَن لَا یَمنَعَکَ شَیئًا تَنَالُهُ مَقدِرَتُهُ وَالخَامِسَةُ وَهِیَ

جمع هذه الخصال الاربع لا یتیسر عند الکثیر

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نمی باشد حقیقت دوستی مگر باطراف آن یعنی
لوازم کمال آن بیان این آنکه هر که شد در وی این اطراف دوستی یا چیزی از آنها پس نسبت
ده او را بسوی دوستی خود بقدر تحقق آن اطراف و هر که نشد در وی چیزی از آنها پس نسبت
مده او را بقدری از دوستی باینمعنی که دوستی او حقیقتی ندارد و محض ظاهر است بیان این آنکه
اول آن اطراف اینست که باشد نهان او و آشکار او برای تو یکسان باینمعنی که غایبانه
و حاضرانه نیکو خواه تو باشد و دوم آنکه خوشی حال ترا خوشی حال خود شمرد و زشتی حال ترا
زشتی حال خود شمرد و سیوم آنکه تغییر سلوک او با تو نکند حکومتی و نه مالی که حادث شود
در او و چهارم آنکه باز ندارد از تو چیزی را که دست رسی بران داشته باشد و تو محتاج
آن باشی و پنجم که جامع آن چهار خصلت سابق می باشد باینمعنی که لازم دارد آنها
غالبا اینست که وا نگذارد ترا نزد بلاهای بزرگ که دوستان رسمی کسی او را ترک
می کنند در آنها مثل صورت کثرت دشمنان و هجوم ایشان باب چهارم [illegible]
مس نکرده مجالسته و مرافقه شرح این باب بیان کسی است که ناخوش شمرده میشود
همنشینی و همراهی او و درین باب پانزده حدیث اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ
الْكِنْدِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَجَنَّبَ مُوَاخَاةَ
ثَلَاثَةٍ الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْكَذَّابِ فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ فَيُزَيِّنُ
لَكَ فِعْلَهُ وَ يُحِبُّ أَنَّكَ مِثْلُهُ وَ لَا يُعِينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ
وَ مُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَةٌ وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَيْكَ شرح
مضمون مجموع الحدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب صد و شصت و سیوم

تجنب

تجنب بجیم و نون و با منقوطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلت و در بعضی نسخ
از باب افتعالست مواخاة بهمزه بعد از میم و بواو بعد از میم میتوانند بود الماجن بالف
و جیم و زا منقوطه بصیغه اسم فاعل باب علم است المجن بفتح جیم و فتح میم بر شدن شکم
کسی از آب بی سیراب شدن مثل حال کسی که آب دریای شور تلخ بسیار آشامد
و اینجا استعاره شده برای کسب علوم هرزه خواه از غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه
و خواه از علوم دین باشد و عمل بآنها نشود و در بعضی نسخ بنون بعد از جیم است یعنی بی شرم
الفاجر بفا و الف و جیم و را منقوطه بصیغه اسم فاعل باب نصر کسی که عدول از آنچه
نگاه را باید کند الکذاب بغایت دروغگو و مراد اینجا کسی است که بی مضایقه دروغ
گفتنی است زیرا که این قسم کسی دروغ محض میگوید تا کسی که راست را نیز مخلوط
بدروغ می کند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم و چهاردهم
باب الکذب تحب بحا منقوطه و تشدید با منقوطه بصیغه مضارع می طلب باب افعلت
المقاربه بیا منقوطه نزدیکی و مراد اینجا ادراک معانی دقیقه است و ضمیر راجع بماجن
فاجر است شرح روایت است از محمد بن سالم کندی بکسر کاف و سکون نون و دال منقوطه
از کسی که حکایت کرد او را از امام جعفر صادق ع که گفت عادت امیر المؤمنین صلوات
علیه این بود که چون بالا منبر میرفت میگفت سزاوار است برای مسلمان آنکه دوری
کند از مصاحبت سه کس اول عالم علوم هرزه که ترک کرده علم حق را و دوم کودن
و سیوم بغایت دروغگو بیان این آنکه اما عالم هرزه که تارک حق است پس زینت
میدهد برای تو کار خود را و دوست میداری این را که تو مثل این باشی در زیرکی و حاضر
جوابی و حال آنکه مدد نمیکند ترا بر کار طاعت تو بدلالت بخیر و در آخرت تو شفاعت

ونزدیکی او باد راک معانی دقیقه دوری از حق است وفادت قلب است نه لطافت قلب
وامده ورفت نزد او ننگست بر تو **اصل** وَأَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ
بِخَيْرٍ وَلَا يُرْجَى لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْكَ وَلَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَرُبَّمَا أَرَادَ
مَنْفَعَتَكَ فَضَرَّكَ فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ
وَبُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ **شرح** واماکودن پس هر سخنی که او در وقت مشورت
ومانند آن دلالت نمیکند ترا بخوبی وامید داشته نمیشود برای برگردانیدن مکروه
از تو هر چند که سعی کند و بسا که خواسته باشد نفع ترا در سخنی پس ضرر رساند بتو
پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی او و بر تقدیر زنده ماندن او ساکت
بودن او در مشورت ومانند آن بهتر است برای تو از گفتن او و بر تقدیر گفتن
او دوری تو از محل شنیدن از او بهتر است از نزدیک بحل او شدن مخفی نماند
که اگر مراد بموت وبعد دوری از خودش ونزدیکی خودش میبود این فقره مقدم
می بود بر سکوته خیر من نطقه **اصل** وَأَمَّا الْكَذَّابُ فَإِنَّهُ لَا يَهْنِئُكَ
مَعَهُ عَيْشٌ يَنْقُلُ حَدِيثَكَ وَيَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ كُلَّمَا أَفْنَى أُحْدُوثَةً
مَطَّهَا بِأُخْرَى مِثْلِهَا حَتَّى أَنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصَدَّقُ وَيُفَرِّقُ
بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِي الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ وَانْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ **شرح** لا یهنئك بکسر نون وضم همزه
بصیغه مضارع معلوم مهموز اللام باب ضرب است جمله بفعل استیناف بیانی است
جمله کلما استیناف بیانی است الاحدوثه بضم همزه وسکون حاء بی نقطه
وضم دال بی نقطه وسکون واو وتاء سه نقطه حکایتی که غریب باشد ومراد اینجا دروغ محض است

مطرها بطاء بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است المطر بفتح میم وسکون طاء رسیدن
بچیزی باتصال آن بچیز چنانکه میگویند مطرنی بخیر اصابنی بخیر باء در باخری برای تعدیه بمفعول
دوم است انه بکسر همزه وفتح همزه میتواند بود یصدق بصیغه معلوم باب نصر است باینمعنی
که دروغ در میان سخن راست می کند تا غریب نماید یفرق بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل عطف بر ینقل است ومقصود بیان باعثی دیگر برای ناگواری عیش است با او
التفریق جدایی انداختن ومراد اینجا باعث شدن ترک دید و وادید یاران است
فا در فینبت برای تعقیب است زیرا که زدایندن کینها بمحض ترک دید و وادید نمیشود بلکه
بانضمام نقلی چند دیگر حاصل میشود ینبت بنون یا بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه
در بالا بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است **یعنی** واما بی مضایقه دروغ پس
هر سخنی که گوار نمیشود ترا با او زندگانی بیان این آنکه سخن ترا جا بجا نقل می کند و سخن
دیگران را هر بار که آخر گردد دروغی محض را متصل بان کرده سخن دیگر را که مثل آنست در دروغ
بودن تا بجایی که گاهی حکایت می کند براستی پس دروغ در میان آن می کند تا غریب
نماید ومجموع من حیث المجموع آن دروغ میشود وجدایی می اندازد میان مردمان
بدشمنی مراد مردمانیست که باهم دید و وادید دارند پس از آن میرویانند مستحکم می کند
کینها در سینهای ایشان بنقلهای دیگر پس پرهیز کنید از عذاب الله عز وجل که گفته ان
جا که بیان شد نبینوا و فکری برای خود کنید باینمعنی که عداوت وکینه موزید سخن
آنمرد که اگر اندک فکر کنید فساد آن ظاهر میشود **دوم اصل** وَفِي رِوَايَةِ
عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۴
لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ

أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ وَلَا يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهُ وَلَا أَمْرِ مَعَادِهِ وَمَدْخَلُهُ الْبِدْعَةُ
مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ شرح وفی روایة عبدالاعلی کلام محمد بن سالم است
که مذکور شد در حدیث سابق یعنی اینجا بصیغه غایب است مکون نیز بصیغه غایب است
دنیاه اینجا و دینه در حدیث سابق راجع بیک معنی میشود چه مراد طاعتی است که در دنیا
واقع شود الشین بفتح شین بانقط و سکون یا دو نقطه در پایین عیب مضمون این
ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَنْبَغِي
لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ شرح این ظاهر است
از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ قَالَ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يُعْدِي وَقَرِينَ السَّوْءِ يُرْدِي فَانْظُرْ
مَنْ تُقَارِنُ شرح صاحب الشر عبارت از کسی است که بدعت در وی مستحکم شده
و او انرا رواج دهد مثل باجو و فاجر که در حدیث اول ظاهر شد یعدی بعین بی‌نقطه
و دال بی‌نقطه و یا دو نقطه در زیر بصیغه مضارع معلوم معتل اللام واوی باب افعال است الاعدای سرایت
نمودن عیب از خود بهمراه خود و ان دو مفعول میدارد و هر دو اینجا محذوف است
تقدیر یعدیک الشر مقارنه السوء بفتح سین و سکون واو و همزه مصدر باب نصر آزرده
کردن و بضم سین اسم مصدر است لیکن در صورتی که مضاف الیه معروض خود شود مفتوح میباشد
مثل ما کان ابوک امرء سوء و مراد بقرین السوء مصاحبی است که نالایق باشد یردی برا
بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و یا دو نقطه در زیر بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب افعال است الارداء
انداختن بچاه و مراد اینجا رسانیدن کسی است بمجلس صاحب الشر یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام
یا امام موسی الکاظم علیه السلم گفت گفت عیسی بن مریم علیهما السلم بدرستی که صاحب بدعت سرایت میفرماید

بدعت خودرا

بدعت خود را بدیگران که مجلس او حاضر شوند و مصاحب نالایق بچاه می‌اندازد مصاحب
خود را پس وا رس که مصاحبت میکنی ۱ اصل عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَمَّارُ إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَتِمَّ لَكَ
النِّعْمَةُ وَتَكْمُلَ لَكَ الْمُرُوءَةُ وَتَصْلُحَ لَكَ الْمَعِيشَةُ فَلَا تُشَارِكِ
الْعَبِيدَ وَالسَّفِلَةَ فِي أَمْرِكَ فَإِنَّكَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ وَإِنْ
حَدَّثُوكَ كَذَبُوكَ وَإِنْ نُكِبْتَ خَذَلُوكَ وَإِنْ وَعَدُوكَ
أَخْلَفُوكَ شرح تستتم بتاء دو نقطه در بالا و تشدید میم بصیغه مضارع غایبه مجهول
باب استفعال است النعمة مرفوع و نایب فاعلست تکمل بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر و علم و حسن یا مجهول باب افعالست المروءة بضم میم و ضم را بی‌نقطه و سکون
واو و همزه آدمیت و مراد گرامی بودنست چنانکه گفته و لقد کرمنا بنی آدم و معیار
آن تقوی است چنانکه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم تصلح بصیغه مضارع غایبه
معلوم باب منع و حسن یا مجهول باب افعالست السفلة بفتح سین بی‌نقطه و کسر فا و
تخفیف لام و بکسر سین و سکون فا جمعی که بیمروت باشند مثل فساق و سه طایفه که
در حدیث اول این باب مذکور شدند نکبت بنون و با یک نقطه بصیغه ماضی مجهول مخاطب
باب نصر است النکب بر خوردن سنگ بپای کسی و مراد منکوب شدن ببلای افلاس
و مانند آنست یعنی روایت است از عمار بن موسی که گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلم
ای اگر میخواهی که باقی گذاشته شود برای تو تا آخر عمر نعمت و کامل شود برای تو
آدمیت و بی عیب شود برای تو زندگانی پس شریک مکن غلامان را و جمعی که نسبت
فطرتند در کار خود چه بدرستی که تو اگر امین کنی ایشان را خیانت می‌کنند با تو و اگر حکایت

کنند با تو دروغ می‌گویند با تو و اگر پای تو بسنگ آید و امیکذارند ترا و اگر وعده کنند با تو
خلف وعده با تو می‌کنند مراد اینست که اکثر چنین است و کلمه تخلف بعضی صور نیافت
با این مدار و **ششم اصل** قَالَ وَسَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ حُبُّ الأَبْرَارِ
لِلأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلأَبْرَارِ وَحُبُّ الفُجَّارِ لِلأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلأَبْرَارِ
وَبُغْضُ الفُجَّارِ لِلأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلأَبْرَارِ وَبُغْضُ الأَبْرَارِ لِلفُجَّارِ
خِزْيٌ عَلَى الفُجَّارِ **شرح** عمار گفت و شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت
دوستی صالحان مر صالحان را علامتی ثوابی است برای صالحانی که دوستدار اند و دوستی فاسقان
مر صالحان را دلیل کمالیت برای صالحان با نتیجه که دلیلیست بر آنکه کمال ایشان بحدی رسیده
که فاسقان نیز منکر شش نمیتوانند شد مؤید این آنکه مخالفان ما میگویند ما علی و اولاد او را
بیش از شما دوست میداریم و دشمنی فاسقان مر صالحان را علامتی آرایشی است برای
صالحان که کرفتار زشتی اختلاط با آن فاسقان نمیشوند و دشمنی صالحان مر فاسقان را
علامت رسوایی و خواریست در دنیا و در آخرت که کاشته شده و میشود بر فاسقان
مؤید این آنکه مخالفی گفت آنکه میگویند که علی ع با خلفای ثلثه دشمن بوده ما قبول نداریم
و چون از مشکوه و کتاب مسلم احادیث خود نشان از عداوت دیدند رسوای معلوم
او شد و خوار شد **هفتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ لِي
أَبِي عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَا بُنَيَّ أُنْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ
وَلَا تُحَادِثْهُمْ وَلَا تُرَافِقْهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ يَا أَبَهْ مَنْ هُمْ
عَرِّفْنِيهِمْ قَالَ إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الكَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ
يُقَرِّبُ لَكَ البَعِيدَ وَيُبَعِّدُ لَكَ القَرِيبَ **شرح** مجموع این حدیث گذشت در کتاب

الایمان والکفر

الایمان والکفر در حدیث هفتم باب صد و شصت و سوم که باب مجالسة اهل المعاصی است و در آنجا
مذکور شد که مراد بکذاب در این حدیث تجویز کننده فتوی از روی ظن است و او مانند سراب است
که خود را آب و باعث حیوة و اسنماید و عاقل التفات بآن و انمودن نمی‌کند **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر ع گفت که گفت مرا پدرم امام زین
العابدین صلوات الله علیه ای پسرک من و ارس نخلی را بی همنشینی مکن با ایشان و هم سخنی
مکن با ایشان و همراهی مکن با ایشان در راهی پس گفتم ای پدر کیانند ایشان بشناسان
بمن ایشان را گفت و دور دار از یکدیگر خود را و همنشینی بغایت دروغگوی بر خدا
و رسول را چه بدرستی که او مانند سراب است که در صحرا خود را آب باعث حیوة
و اینماید اما عاقل التفات بو انمودن آن نمیکند بیان تحقق وجه شبه اینجا آنکه
آن کذاب نزدیک بعقل و اینماید برای تو و دور از عقل را مثل احادیث موضوعه در مدح
بروی ظن و دور از عقل و اینماید برای تو نزدیک بعقل را مثل محکمات قرآن که در آنها
نهی از پیروی ظن صریح شده **اصل** وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الفَاسِقِ فَإِنَّهُ
بَائِعُكَ بِأُكْلَةٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ البَخِيلِ فَإِنَّهُ
يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ
الأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ **شرح** مراد بفاسق بفا و الف
و سین بی نقطه فاجر فاجر است که بیان شد در حدیث اول این باب اکله بضم همزه
و سکون کاف و کسر لام و ضمیر راجع بفاسق است الاکل یضب کی از مال دنیا
یعنی و دور دار از یکدیگر خود را و مصاحبت فاجر فاجر را که عدول از علم دین کرده
و معاصی بی نام شده چه بدرستی که او میفروشد ترا بنصیب مال دنیا برای خود دشمن تا کم از آن

شل کفش آوازه و دور دار از کفه مرخود را و مصاحبت کسی را چه مرتبی که او را کاهی نخواهد که نفع برساند
بتو و رنجی که میکوید بین ضرر برساند بتو اصل وایاک ومصاحبة القا
طع فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز وجل فی ثلثة مواضع
قال الله عز وجل فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم الله واعمی
ابصارهم شرح ودور دار از کفه مرخود را و مصاحبت کسی را که قطع رحم خود کند چه بدرستی
که من یافتم او را ملعون در قرآن در سه جا بیان آن اینکه کفته الله عز وجل در سوره محمد صلی الله
علیه واله پس آیا از شما امید هست اگر متولی امارت شوید و غصب امارت اولی الامر
کنید انکه فساد کنید در زمین بتجویز اختلاف از روی ظن که باعث کارزارها باشد اهل اسلام
میشود و پاره پاره کنید رحمهای خود را چنانکه بنی امیه با بنی هاشم در کربلا
کردند و بنی عباس بودند آن جماعت که افساد و قطع ارحام می کنند آن جمعی اند که
لعنت کرده است ایشانرا الله تعالی پس کر کرده ایشانرا از شنیدن آیات محکمات
قرآن و کور کرده دیدههای دلهای ایشانرا اصل وقال عز وجل الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل و
یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار شرح
وکفته الله عز وجل در سوره رعد آن جماعت که بر هم میزنند پیمان الله تعالی را در نهی از اختلاف
از روی ظن و قول علی الله بغیر علم بعد از استحکام آن در محکمات بسیار قرآن
و میبرند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و فساد می کنند در زمین بتجویز اختلاف
در احکام شریعت ایشان جمعی اند که برای ایشانست لعنت و برای ایشانست بدی

سرای آخرت اصل وقال فی البقرة الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک
هم الخاسرون شرح وکفت در سوره بقره آن جماعت که بر هم میزنند پیمان الله تعالی را
بعد از استحکام آن بمحکمات قرآن و میبرند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل
آن و فساد می کنند در زمین بتجویز اختلاف از روی ظن ایشان جمعی اند که
ایشان اند زیانکاران که ملعونانند اصل قال رسول الله ص ثلثة
مجالستهم تمیت القلب الجلوس مع الانذال والحدیث مع ا
النساء والجلوس مع الاغنیاء شرح جلوس بر دو جا بفتح جیم است
و مبالغه جالس است یعنی کسی که عادت خود کرده باشد نشستن را الانذال و نون
و ذال با نقطه جمع نذل بفتح نون و سکون ذال جنبیان شل جمعی که مذکور شده اند
در حدیث باقی الحدیث بکسر حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و ثاء سه نقطه کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی را شرح کفت رسول الله ص سه کسند
که همنشینی و مصاحبت ایشان میمیراند دل را اول کسی که عادت خود کرده باشد نشستن
با جنبیانرا و دوم کسی که عادت خود کرده همزبانی را با زنانرا و سیوم کسی که عادت
خود کرده باشد نشستن با مالداران را اینست باینکه همنشینی با آن سه جماعت
خود شان بطریق اولی دل را میمیراند مخفی نماند که اکر جلوس بضم جیم و حدیث بفتح حا
و تخفیف دال باشد میتواند بود که محذوف باشد بتقدیر اهل جلوس و اهل الحدیث
اصل من بعد قال لقمن لابنه یا بنی لا تقرب فیکون ابعد
لک ولا تبعد فتهان کل دابة تحب مثلها وان ابن آدم

يحب مثله ولا تنشر تركَ الا عند باغيه كما ليس بين الذيب والكبش خلة كذلك ليس بين البار والفاجر خلة من يقترب من الزفت يعلق به بعضه كذلك من يشارك الفاجر يتعلم من طرقه من يحب المراء يشتم ومن يدخل مداخل السوء يتهم ومن يقارن قرين السوء لا يسلم ومن لا يملك لسانه يندم ترجمه لا تقربن بقاف وراء منقوطه وباء یکنقطه بصیغه نهی باب تفعیل است برای مبالغه ومراد نهی از نزدیک ان احتیاطی است فیکون بصیغه غایب منصوبست وضمیر مستتر راجع بمصدر منهی عنه در لا تقربن است ابعد افعل التفضیل است ومنصوب است لام ذلک برای تعدیه است لا تبعدن بصیغه نهی باب تفعیل است برای مبالغه ومراد اینجا ترک اختلاط مردمانست بالکلیه فتهان بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوبست جمله کل دابة ما تنله استیناف بیانی ولا تبعدن فتهان است وان بکسر همزه وتشدید نون برای تاکید است مثله منصوبست ودران احتمالست اول انکه مفعول به باشد وزیادتی حب ابن آدم بر حب حیوانات دیگر مفهوم شود از تاکید دوم انکه نایب مفعول مطلق بر نوع باشد ومراد این باشد که حب ابن آدم برابر حب جمیع حیواناتست پس زیادتی حب ابن آدم صریح میشود ودلیل بر زیادتی انکه حیوانات بعد از اتمام شیر دادن فرزند خود التفات بفرزند نمیکنند وابن آدم می کند ورعایت رحم وامثال ان می کند زیرا که معاش ایشان بتعاون یکدیگر منتظم میشود واشارت باین شده در سوره العلق خلق الانسان من علق وبیان شد در حدیث پنجم باب اول لا تنشر بنون وشین بالنقط وراء منقوطه بصیغه نهی حاضر باب نصر وضرب است

النز

بفتح نون وسکون شین فاش کردن خبر ومقصود امر بتقیه ونهی از افشای سر است البر بکسر باء یکنقطه وتشدید را مذهب صحیح باغیه بباء یکنقطه والف وکسر غین بانقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وضمیر راجع ببر است ومراد اینجا قدر مشترک میان دو طایفه است اول جمعی که مذهب حق دارند دوم جمعی که اهل انصافند واگر مذهب حق برایشان عرض شود قبول می کنند جمله کما لیس ما الفاجر خله استیناف بیانی لا تشرک ترک الا عند باغیه است الخله بکسر خاء بانقطه وتشدید لام دوست داری معنی فاجر بیان شد در حدیث اول این باب من شرطیه وموصوله میتواند بود وبنابر اول یقترب که بصیغه مضارع باب افتعالست ودر بعض نسخ از باب حسن است مجزوم است وبنابر دوم مرفوعست وبراین قیاس است نظایر آن الزفت بکسر زای بانقطه وسکون فاء وتاء دو نقطه در بالا قیر التود هر دو جا بفتح سین است یعنی راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی که گفت لقمن پسرش را ای پسرک من چند وعظ اول انکه نزدیکی با مردمان مکن که دوری می کنند ترا از ایشان نظر امنیت آنچه علمای گویند که اجتماع نقیضین لازم دارد ارتفاع نقیضین را یا دوم مبالغه در دوری از مردمان مکن که دوری می کنند وخوار کرده میشوی بیان این آنکه هر حیوانی دوست میدارد جنس خود را وبدرستی که فرزند آدم دوست میدارد جنس خود را دوم وفاش مکن مذهب حق خود را مگر نزد کسی که طلبکار آن باشد بیان این آنکه چنانچه نیست میان گرگ وقوچ دوستی در دوستی همچنان نیست میان صاحب مذهب حق وکسی که ترک حق کرده باشد دوستی در دوستی چهارم

هر که بسیار نزدیک شود بغیر بجهد با بعض فرهنجان هر که مصاحبت می کند با کسی که ترک
حق کرده و مشغول علوم فاسده است یا دیگر و بعض راههای فاسد را مراد آن نهی
از مصاحبت هر چند که بعنوان ترک افشای بر باشد پنجم هر که دوست میدارد جدال
با مردمان دشنام داده میشود مراد نهی از افراط در جدلست نه از اصل جدل چنانکه گفته
وجادلهم بالتي هي احسن ششم و هر که داخل شود در جاهای بدی تهمت زده بندی
میشود هفتم و هر که مصاحبت کند با صاحب بدی مثل اهل معاصی هر چند که مذهب حق
داشته باشد سلامت نمیماند از شر شیطان هشتم و هر که صاحبی نکند زبان خود را برعایت
مصالح در گفتگو پشیمان میشود دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ لَا
تَصْحَبُوا اَهْلَ الْبِدَعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ
مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص اَلْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ شرح
روایتست از امام جعفر صادق ع که او گفت یار مباشید اهل بدعتها را و همنشینی مکنید
با ایشان تا گردید باعتقاد مردمان مانند یکی از ایشان بیان این آنکه گفت رسول الله ص
که مرد بر دین دوست درونی خود و همنشین خود است یعنی که ظاهر است که بر دین
او باشد تا وقتی که عذری که معقول باشد اظهار کند یازدهم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ ع
اِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْاَحْمَقِ فَاِنَّكَ اَسَرَّ مَا تَكُونُ مِنْ نَاحِيَتِهِ
اَقْرَبَ مَا تَكُونُ اِلَى مَسَائَتِهِ شرح اسر افعل التفضیل است و مشتق از فعل
مجهولست یعنی سرور شد و چون ما مصدریه است مضاف بمصدر شده و در حکم مصدر شده
در نیابت ظرف زمان مثل رایته قدوم الحاج پس ظرفست و منصوبست و ظرف
متعلق باقرب است و نسبت سرور بمصدر مجاز است و مقصود نسبت آن بفاعل است

یکون بصفة

یکون بصفة فی طلب است پس متعلق باسر است و برای سببیت است تفضیله نیست اقرب نیز افعل
التفضیل و نایب ظرف زمانست و منصوبست و ظرف خبر انّ است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام دوری دار از آنکه بگیر خود را او مصاحبت کو نزا چه بدرستی که در وقت
کمال سرور تو از جانب او در وقت کمال نزدیکی توای بسوی آزرده کردن تو
یعنی آزرده کردن او ترا باب پنجم اصل باب التحبب الى الناس والتودد اليهم شرح
تحبب ماخوذ است از حب و آن دوستی ظاهر است و تودد ماخوذ است از ود و آن
دوستی باطنی است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی ظاهری با مردمان و دوستی باطنی
با ایشانست درین باب هفت حدیثست اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام
قَالَ اِنَّ اَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ اَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ لَهُ اَوْصِنِي فَكَانَ
مِمَّا اَوْصَاهُ تَحَبَّبْ اِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ شرح روایتست از امام جعفر
صادق ع گفت بدرستی که شخصی از بادیه نشینان عرب از بنی تمیم آمد نزد نبی ص
پس گفت او را که سفارشی کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او را اینکه دوستی
ظاهر کن با مردمان تا دوست دارند ترا در ظاهر دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع
قَالَ اَلْمُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت سلوک جمیل با مردمان یعنی همواری ظاهری دو دانگ خردمندیست سیوم اصل
قَالَ رَسُولُ اللهِ ص ثَلٰثٌ يُصْفِينَ وُدَّ الْمَرْءِ لِاَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ
بِالْبِشْرِ اِذَا لَقِيَهُ وَيُوَسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ اِذَا جَلَسَ اِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ
بِاَحَبِّ الْاَسْمَاءِ اِلَيْهِ شرح گفت رسول الله ص سه صفت خالص می کند دوستی دل
مرد را برای برادر او که مسلمانست یعنی که باعث صافی شدن دوستی باطنی آن مرد میشود

باعث صافی شدن دوستی باطنی آن برادر میشود اول آنکه برخوردن برادر را یکدیگر
رو هر وقت که برخورد با او و دوم آنکه فراخ کند جا را برای برادر در مجلس چون نشیند
با او در یک مجلس مراد جمع کردن خود است تا جای او فراخ شود و سوم آنکه خواندن
آن برادر را بمحبوبتر نامهای او و کنیتهای او چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
وَآلِهِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ گفت رسول الله ص دوستی
باطنی با مردمان نصف خردمندی است پنجم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ التَّوَدُّدُ
إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ شرح این موافق اول است ششم اصل سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا يَكُفُّ عَنْهُمْ
يَدًا وَاحِدَةً وَيَكُفُّونَ عَنْهُ أَيْدِيًا كَثِيرَةً شرح شنیدم از امام جعفر
صادق ع که میگفت هر که باز دارد ضرر خود را از مردمان پس جز این نیست که باز میدارد
از ایشان یک ضرر او و باز میدارند از او ضررهای بسیار را مراد آنست که از ترک
معاونت او بمردمان ضرری نمیرسد بلکه ضرر بخودش میرسد هفتم اصل قَالَ الْحَسَنُ
بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعُدَ
نَسَبُهُ وَالْبَعِيدُ مَنْ بَعَّدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرُبَ نَسَبُهُ لَا شَيْءَ
أَقْرَبُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ يَدٍ إِلَى جَسَدٍ وَإِنَّ الْيَدَ تُفَلُّ فَتُقْطَعُ وَتُقْطَعُ
فَتُحْسَمُ شرح تفل بفا و لام مشدده بصیغه مجهول غائبه باب نصر است الفل بفتح فا شکستن
و مراد اینجا بیرون کردن از مزاج بدن بیمار کردن و مانند آنست و در بعضی نسخ بغین
با نقطه است و بر این تقدیر بصیغه معلوم باب نصر است الغلول بضم غین خیانت و انحراف
از صوب صواب بفساد مزاج مخفی نماند که اگر مراد اینجا دزدی باشد مناسب مقام نیست

زیرا که دست آلت دزدیست و سارق فی الحقیقه صاحب دست است اگر چه انتساب آن
در دست است و مقصود اینجا معنی لغت بیان دست و باقی خبر است یعنی گفت
امام حسن پسر امیر المؤمنین علیهما السلام خویش آدمی کسی است که خویش کرده باشد او را
دوستی درونی هر چند که دور باشد نسب او باعتبار ولادت ظاهری و بیگانه
آدمی کسی است که بیگانه کرده او را دوستی درونی هر چند که نزدیک باشد نسب او
باعتبار ولادت ظاهری گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
اول که مؤمنان از یک طینت مخلوق شده اند و برادر و مادری پدری یکدیگرند بیان
این آنکه نسبت چیزی نزدیکتر بسوی چیزی از دوستی بسوی بدنی و بدرستی که
دست گاهی بیرون کرده میشود از مزاج بدن پس بریده میشود تا فساد آن ببدن
سرایت نکند و گاهی بریده میشود پس داغ کرده میشود موضع آن تا خون بند شود
و باعث فساد بدن نشود باب ششم اصل باب اخبار الرجل اخاه بحبه شرح
این باب بیان فضیلت اظهار مرد است برادر مؤمن خود را به دوستی خود در این باب
دو حدیث است اول اصل قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَحْبَبْتَ أَحَدًا
مِنْ إِخْوَانِكَ فَأَعْلِمْهُ ذَلِكَ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ رَبِّ أَرِنِي
كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي
شرح گفت مرا امام جعفر صادق ع چون دوست داشتی یکی را از برادران
مؤمن خود پس اعلام کن او را آن دوستی خود چه بدرستی که ابراهیم ع گفت
چنانکه در سوره بقره است که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن که چون زنده میکنی مردگان را

الله تعالی گفت آیا تو نیز باین ایمان نداری ابراهیم گفت بلی دارم ولیکن طلب من برای آنست
که ساکن شود دل من اشارتست باین که هر چند که کسی عالم بچیزی باشد گاهی معارضات
وهمیه او را میباشد واضطراب بدفع این شبهه ومانند آن میشود ودر کتاب عیون
اخبار الرضا منقولست که مأمون سؤال ازین آیت کرد وامام رضا علیه السلم جواب داد
که الله تعالی وحی بابراهیم کرده بود که نشان خلیل من آنست که چون طلب احیای
موتی کند اجابت بکنم پس این طلب کرد ومراد آنست که لیطمئن قلبی علی الخلة اصل
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع قَالَ اِذَا اَحْبَبْتَ رَجُلاً فَاَخْبِرْهُ بِذٰلِكَ فَاِنَّهُ اَثْبَتُ
لِلْمَوَدَّةِ بَیْنَكُمَا شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون دوست داشتی
مردی از مؤمنان را پس خبر دار کن او را بآن چه بدرستی که آن پاینده دارتر است دوستی را
میان شما باب هفتم اصل باب التسلیم شرح این باب بیان سلام کردن کسی بر دیگریست
در وقت برخوردن وبیان حقیقت سلام وتسلیم میشود ودر حدیث چهارم این باب
در این باب پانزده حدیثست اول اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص
اَلسَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَالرَّدُّ فَرِیضَةٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که گفت
رسول الله صلعم سلام کردن کسی بر دیگری در وقت برخوردن مستحب است وجواب سلام
واجب معلوم بقرآنست چنانچه گفته در سوره نسا وَاِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ
مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا دوم اصل وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ مَنْ بَدَاَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ
فَلَا تُجِیبُوهُ وَقَالَ اِبْدَءُوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ فَمَنْ بَدَاَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ
فَلَا تُجِیبُوهُ شرح وروایتست از امام جعفر صادق ع گفت که هر که گفت در وقت برخوردن
ابتدا بسخن کرد پیش از سلام کردن پس جواب بگویید او را وامام گفت ابتدا کنید بسلام پیش از سخن

ابتدا کند بسخن پیش از سلام پس جواب بگویید او را میتواند بود که این نهی برای کراهیت باشد
یا برای اباحت ترک جواب باشد اصل وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص
اَوْلَی النَّاسِ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ مَنْ بَدَاَ بِالسَّلَامِ شرح روایتست باین سند
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله ص نزدیکتر مردمان بالله وبرسول او
کسی است که ابتدا کرد بسلام مراد آنست که ثواب ابتدا بسلام بیشتر از جواب است
با وجود آنکه آن مستحب است وجواب آن فرض است اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع
قَالَ كَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللهُ یَقُولُ اَفْشُوا سَلَامَ اللهِ فَاِنَّ سَلَامَ اللهِ
لَا یَنَالُ الظَّالِمِینَ شرح در بعض نسخ بجای سلمان سلیمانست
او بنا بر اول مراد سلمان فارسی است وبنا بر دوم مراد سلیمان بن داود ع افشوا بفا
وضم شین با نقطه بصیغه امر معتل اللام واوی باب افعال است الافشای مشهور کردن
ومراد اینجا بیان حقیقت سلام الله تعالی است برای مردمان تا معلوم ایشان شود که قول الله
تعالی در سوره حجر ادخلوها بسلام آمنین چه معنی دارد واشارتست باینکه سلام عبارتست
از آنچه از جانب آن ضرری برای کسی نباشد واگر ضرری بهم رسد کسی را بوسیله آن
از نفی آن نباشد پس الله تعالی است وبس سلام زیرا که هر فردی دیگر از افراد
سلام از جانب اوست چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث بیست وچهارم باب
شصتم که اللهم انت السلام ومنک السلام پس مراد بسلام الله عهد او وخلافت خلفای
اوست واشارتست بآیت سوره بقره لا ینال عهدی الظالمین وبیان شد در کتاب
الحجة در باب دوم که باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیهم السلم است ومراد بتسلیم
دعا است برای کسی باینکه مستمر ماند در عهد الهی که قبول کرده ومنتفع شود بآن در دنیا وآخرت

و آنچه اشارت بآن شد از آیتی که مذکور شد قول الله عز وجل را در سوره حشر که الله تعالی السلام است
بانچه که از جانب او ضرری بکسی نمیرسد از تی لطف اوست امن کننده است کار ساز است
اشارتست بانکه الله تعالی اصل سلام است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم
این باب پس افشای آن امر عظیم شمرند و هر که سلام را دوست دارد او را دوست
داشته و هر که آنرا دوست ندارد او را دوست نداشته **اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ
اللهِ ع قَالَ اَلْبَادِئُ بِالسَّلَامِ اَوْلَى بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ **شرح** مضمون این موافق
حدیث سوم این باب است **اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ
مَنْ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمَنْ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَةُ اللهِ فَهِيَ عِشْرُونَ حَسَنَةً وَمَنْ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ
اللهِ وَبَرَكَاتُهُ فَهِيَ ثَلٰثُونَ حَسَنَةً **شرح** سلام قدر مشترک میان جمیع
امم انبیاء است و رحمة الله مخصوص امت رسول آخر الزمانست که ایشانرا امت مرحومه
می نامند چنانچه مفصل شد در کتاب الحجة در شرح حدیث شصت و دوم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است و برکات الله مخصوص جمعی از امت
رسول آخر الزمانست که در زمان مهدی ع باشند خواه بحیوة اولی و خواه برجعت در
دنیا چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه واله و لهذا
رحمت و برکات را ملائکه باهل بیت ابراهیم نسبت کرده اند نه بخصوص هود چنانچه
می آید در حدیث نوزدهم این باب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع که می گفت که هر که
گفت السلام علیکم پس آن ده حسنه است بانچه که درجات آن مثل درجات ده حسنه است
که صد درجه باشد بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که گفت السلام علیکم و رحمة الله پس آن

پس آن بیست حسنه است بانچه که دویست درجه دارد و هر که گفت السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته پس آن سی حسنه است بانچه که سیصد درجه دارد **دهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
ع قَالَ ثَلٰثَةٌ تَرُدُّ عَلَيْهِمْ رَدَّ الْجَمَاعَةِ وَاِنْ كَانَ وَاحِدًا عِنْدَ الْعُطَاسِ
يَقُولُ يَرْحَمُكُمُ اللهُ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ غَيْرُهُ وَالرَّجُلُ يُسَلِّمُ
عَلَى الرَّجُلِ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَالرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ فَيَقُولُ
عَافَاكُمُ اللهُ وَاِنْ كَانَ وَاحِدًا فَاِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق ع گفت سه کس از سخن گویان بر گردانیده میشود جواب ایشان
بر ایشان مانند بر گردانیدن کسی سخن جماعتی را بانچه که بلفظ جمع جواب گفته میشود
هر چند آنکه جواب بر او بر گردانیده میشود یکی باشد **اول** نزد عطسه مراد آنست که
اول عطسه کننده است بیان این آنکه میگوید عطسه کننده در جواب کسی که با و یرحمک الله
گفته یرحمکم الله هر چند که نبوده باشد در ظاهر با آنکه یرحمک الله گفته غیر او
مخفی نماند که یرحمکم الله بعنوان شماتت و دلالت براین می کند حدیث اول
باب العطاس که باب پانزدهم است **دوم** مردی که سلام کند بر مردی پس میگوید
جواب دهنده که السلام علیکم **سوم** مردی که دعا کند برای مردی پس این
میگوید جواب دعای او میگوید که بعافیت دارد شما را الله تعالی هر چند که آن
دعا کننده یکی باشد چه بدرستی که با او در باطن غیر او از ملائکه هستند که دلالت
کرده اند او را بآنچه کرده در این سه صورت اگر چه در ظاهر نیستند **یازدهم اصل**
كَانَ اَبُو عَبْدِ اللهِ ع يَقُولُ ثَلٰثَةٌ لَا يُسَلِّمُونَ اَلْمَاشِي مَعَ
الْجَنَازَةِ وَالْمَاشِي اِلَى الْجُمُعَةِ وَفِي بَيْتِ حَمَّامٍ **شرح** لا یسلمون بصیغه

ونمیتواند بود که مراد دعای قبول آن عهد باشد بقرینه آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم
مولد ابی الحسن موسی ع که علی صاحبک که ان هداه الله فاما التسلیم فذاک اذا اصاب فی
وثانیا می تواند بود که مراد بافشای سلام مشهور کردن آن باشد بعنوان آنکه
هر که از اهل اسلام و مستحق آن به خود به سلام کنند چنانچه ظاهر حدیث
هفتم این باب است یعنی روایت از امام محمد باقر ع گفت عادت سلمان رحمه الله علیه
این بود که میگفت مشهور کنید سلام الله را که یعنی عهد اهل البیت که مخصوص ائمه
معصومین عالمین بجمیع احکام اهل البیت از زمان آدم تا انقراض دنیا چه در سنی
که عهد الله تعالی در نمی باید بجا کنند کانه نهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ اِنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ یُحِبُّ اِفْشَاءَ السَّلَامِ شرح روایت از امام محمد باقر ع گفت به درستی
که الله عز وجل دوست میدارد مشهور کردن سلام را اشارتست بآنچه گذشت
در حدیث سابق شانزدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
قَالَ الْبَخِیلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ شرح روایت از امام جعفر صادق ع گفت به درستی
که الله عز وجل گفت در حدیث قدسی که بخیل تمام بخل کسی است که بخلی کرد در سلام
کردن زیرا که جمیع نعمتها بطفیل سلام مخلوق شده چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث
چهارم این باب و در سلام رحمتی و فرجی هست پس بخل بآن فوق همه بخلهاست
هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ اِذَا سَلَّمَ اَحَدُکُمْ فَلْیَجْهَرْ بِسَلَامِهِ
وَلَا یَقُولُ سَلَّمْتُ فَلَمْ یَرُدُّوا عَلَیَّ وَلَعَلَّهُ یَکُونُ قَدْ سَلَّمَ وَلَمْ یُسْمِعْهُمْ
فَاِذَا رَدَّ اَحَدُکُمْ فَلْیَجْهَرْ بِرَدِّهِ وَلَا یَقُولُ الْمُسَلِّمُ سَلَّمْتُ فَلَمْ یَرُدُّوا
عَلَیَّ شرح لا یقول هر دو جا بصیغه مضارع غایب باب نصر منصوبست در جواب امر

زیرا که

زیرا که او برای جمعیت یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت چون سلام کردی یکی
از شما پس باید که آواز بلند کند بسلام خود و بگوید که سلام کردم پس جواب آن را نگردانیدند
بر من و شاید که او باشد چنین که بتحقیق سلام کرده و نشنوانیده باشد ایشان را که مخاطب
سلام شدند پس چون برگرداند یکی از شما سلام را پس باید که آواز بلند کند برگرداندن
خود و نگوید سلام کننده که سلام کردم پس برنگردانیدند بر من اصل ثُمَّ قَالَ
کَانَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لَا تَغْضَبُوا وَلَا تُغْضِبُوا اَفْشُوا السَّلَامَ وَ
اَطِیبُوا الْکَلَامَ وَصَلُّوا بِاللَّیْلِ وَالنَّاسُ نِیَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَا عَلَیْهِمْ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ شرح
لا تغضبوا بصیغه نهی حاضر باب علم است ولا تغضبوا بصیغه نهی باب افعالست افشوا السلام استیناف
بیانی است و اشارتست باینکه مقصود نهی از غضب و اغضاب ترک سلام و همواری کلام است
اطیبوا بکسر طا و سکون یا بصیغه امر باب افعالست تدخلوا بصیغه مضارع مخاطب مجهول باب
افعالست و اشارتست بآیت سوره حجر ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها
بسلام آمنین یعنی بعد از آن امام جعفر صادق ع گفت که عادت امیر المؤمنین علیه السلام
بود اینکه می گفت غضبناک مشوید بر اهل حقیقت اسلام و غضبناک مکنید ایشان را بیان این
آنکه مشهور کنید سلام را بر هر که از اهل حقیقت اسلام است و هموار کنید سخن خود را در امر
بمعروف و نهی از منکر بشرط مقرره و نماز کنید در شب بر جایی که اکثر مردمان خوابیده باشند
مثل نصف آخر شب تا داخل کرده شوید در بهشت بوسیله یقظت آنکه از جانب آن
حضرت است زیرا که یقظت آن متضمن دوستی اطاعت امام حقست چنانچه بیان شد
در شرح حدیث چهارم این باب بعد از آن خواند امام جعفر صادق ع برای تأکید این مضمون

مجهول باب تفعیل است و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد الجنازه بکسر جیم تابوتی که میت در انست
و بفتح جیم میتی که در تابوت و هر دو اینجا مناسبت وقی بفتح و کسر قاف و تشدید یا
در اصل قوی بفتح قاف و کسر واو بوده بر وزن کتف بمعنی خلوت کننده واو ساکن شده
قیاس چنانچه در کتف تسکین تا جایز است یا قاف نیز مکسوره شده چنانچه در کتف
کسر کاف نیز جایز است و بر هر تقدیر واو بدل بیا شده و مدغم شده و آن مأخوذ
از قی بکسر قاف و تشدید یا بمعنی زمین و در نسخ بکسر فا و سکون یا و فا جزء آیت است
و در بن اهکام و فی بیت حمام بتقدیر و من فی بیت حمام است یعنی میگفت
امام جعفر صادق ع که سه کس سلام کرده نمیشود اول رونده با جنازه شاید
که مراد صاحب عزا باشد زیرا که او مشغول فکر و اندوه میباشد غالبا و چون سلام
کرده شود از اندیشه خود باز میماند و میتواند بود که مراد اعم از صاحب عزا باشد
دوم رونده بسوی نماز جمعه زیرا که سعی دارد تا خود را زود برساند سیوم مردی که در خلوت
حمام است زیرا که چون حالتی دارد که تا خود را زود بپوشاند که ورود کسی نزد او و سلام
بر او باعث خجالت او میشود در رفتن نزد او بهتر است و اگر اتفاق افتد تغافل کردن
و ترک نمودن سلام بهتر است دوازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ مِنَ التَّوَاضُعِ
اَنْ تُسَلِّمَ عَلٰى مَنْ لَقِيتَ شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت
از جمله ترک تکبر اینست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی او را از اهل اسلام خواه
آشنا و خواه بیگانه سیزدهم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ مَرَّ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ
وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ فَقَالَ لَهُمْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ

ما قالت

مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِاَبِينَا اِبْرَاهِيمَ ع اِنَّمَا قَالُوا رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ
اَهْلَ الْبَيْتِ بیان ذکر علیک بدون واو برای اشعار بعمده بودن است و حصر حقیقی
نیست و منافات ندارد با سلام بر دیگری نظیر اللهم انت السلام و منک السلام و نظیر
و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین لا تجاوز بصیغه نهی حاضر باب تفاعل است با در بنا
برای تعدیه است مخفی نماند که این نهی مبنی بر دو چیز است اول آنکه علیک بلفظ
خطاب واحد است و جمع میباید دوم آنکه ذکر و مغفرته و رضوانه در کار نیست
مخفی نماند که ظاهر لابینا ابراهیم اینست که این خطاب ملائکه از تتمه خطاب
با زن او ساره نبوده بلکه با خودش بوده بعد از سلامی که کرده بوده اند و این
در حین وداع بوده اهل البیت منصوب باختصاص است یا منادی مضافست
شرح روایتست از امام محمد باقر ع گفت گذشت امیر المؤمنین ع بجمعی پس سلام کرد
بر ایشان پس گفتند حافظ و موکل بر تو باد آنچه از جانب آن اصلا ضرری نیست
و رحمت الله تعالی و برکتهای او و آمرزش او و رضای او پس گفت ایشان را امیر المؤ
منین ع در مگذرانید ما را از مثل آنچه گفتند ملائکه پدر ما ابراهیم ع را جز این نیست
که گفتند در سوره هود رحمت الله تعالی و برکتهای او بر شما خانواده باد
چهاردهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ اِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيَّةِ لِلْمُقِيمِ
الْمُصَافَحَةَ وَ تَمَامَ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَةُ شرح تحیه بفتح تا
دو نقطه در بالا و کسر حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پائین مصدر باب تفعیل است
بمعنی خواهش زندگی کسی بکلامی مثل سلام علیک و مثل حیاک الله یعنی آنکه زنده دارد
ترا الله تعالی و اول افضل است از دوم چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده پس تمام

التحیه

اشارتست بانکه فروع و تکرار تمام برای حاضر نیست و آن ضم معانقه است بمصافحه چنانکه ظاهر میشود از آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب المعانقه که باب هفتاد و نهم است فاذا التقیا تصافحا و تعانقا لیکن چون تاکید در استحباب معانقه برای حاضر نیست پس اکتفا بمصافحه از جمله افراد تمام شده بخلاف مسافر و از اینجا ظاهر میشود که تمام التسلیم مرفوع و مبتدا است و المعانقه خبر مبتدا است و اشارتست بانکه اکتفا بمصافحه در مسافر از جمله افراد تمام نیست بنابر تاکید است استحباب معانقه در مسافر بعد از مصافحه یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت بهترینی که از جمله کامل بودن تحیت برای مجاور در شهر و مانند آن اکتفا بمصافحه است و کمال سلام بر مسافر معانقه کردن بعد از مصافحه است اصل قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ اَنْ يَقُولَ حَيَّاكَ اللهُ ثُمَّ يَسْكُتَ حَتَّى يَتْبَعَهَا بِالسَّلَامِ شرح حتی برای استثنای منقطع است تتبعها بتاء دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است و باء در بالسلام برای تعدیه است یا از باب افعالست و باء برای الصاق و حاصل هر دو یکی است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام مکروه است برای مرد آنکه گوید دیگری را که زنده دارد او الله تعالی بعد از آن ساکت شود لیکن تابع میکند آن تحیت را سلام تا خالی از اشارت با مام حی نباشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم این باب باب هشتم اصل باب من يجب ان يبدأ بالسلم شرح یجب بکاف بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعالست و از باب ضرب شاذ است یعنی این باب بیان کسی است که محبوب است برای او آنکه ابتدا کند سلام با دیگری جواب گوید در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ

والقليل

وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که ابتدا بسلام کند کوچک بر بزرگ وقتی که با هم برخورند و اگر مساوی باشند ابتدا بسلام کند گذرکننده بر کسی که نشسته باشد و اگر مساوی در آن نیز باشند ابتدا کند جماعت کم بر جماعت بیشتر مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که در صورت تعارض بعضی از این سه صورت با بعضی دیگر ظاهر حدیث این باشد که صغر و کبر منظور باشد مطلق و اگر تعارض میان دو صورت اخیر شود و بس مرور و قعود منظور باشد و میتواند بود که تقریر حدیث بر وفق این باشد که در صورت تعارض احتیاج بدلیلی از خارج است برای ترجیح بعضی بر بعضی مانند صورتی که در جمیع این صفات مساوی باشند و بعض ترجیحات دیگر می آید در چند حدیث آینده اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ الْقَلِيلُ يَبْدَؤُونَ الْكَثِيرَ بِالسَّلَامِ وَالرَّاكِبُ يَبْدَأُ الْمَاشِيَ وَاَصْحَابُ الْبِغَالِ يَبْدَؤُونَ اَصْحَابَ الْحَمِيرِ وَاَصْحَابُ الْخَيْلِ يَبْدَؤُونَ اَصْحَابَ الْبِغَالِ یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت جماعت کم ابتدا می کنند نسبت بجماعت بسیار بسلام و سوار ابتدا می کند نسبت به پیاده و سواران استرها ابتدا می کنند نسبت بسواران درازگوشها و سواران اسبها ابتدا می کنند نسبت بسواران استرها اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ وَاِذَا لَقِيَتْ جَمَاعَةٌ جَمَاعَةً سَلَّمَ الْاَقَلُّ عَلَى الْاَكْثَرِ وَاِذَا لَقِيَ وَاحِدٌ جَمَاعَةً سَلَّمَ الْوَاحِدُ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت شنیدم از وی که میگفت سلام می کند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و چون برخورند جماعتی با جماعتی دیگر سلام می کنند

کمتر بر بیشتر و چون برخورد یکی با جماعتی سلام می کند یکی بر جماعتی

چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال یسلم الراکب علی الماشی والقائم علی القاعد
یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت سلام می‌کند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته
پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا کان قوم فی مجلس ثم سبق قوم
فدخلوا فعلی الداخل اخیرا اذا دخل ان یسلم علیهم شرح
سبق بسین بی‌نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التسبق واد و سند
و بمقدم شدن شخصی و موخر شدن دیگری در میدان گروبندی و اسب دوانی
یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت چون باشند جمعی در مجلسی بعد از آن مقدم
و موخر شوند جمعی پس داخل شوند یا نحوی که یکبار مجموع ایشان داخل نشوند بلکه میان ایشان
فاصله شد مانند جمعی که در میدان بعضی ایشان گرو را مسکرد و بعضی ایشان بیده
پس هرکدام که داخل شود بعد از دیگری اینست که سلام کنند بر آن جمعی که در مجلسند
باب نهم اصل باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزاهم و اذا رد واحد من الجماعة
اجزا عنهم شرح باب بی‌تنوین و مضاف است و چون غیر ظرف زمان مضاف
بجمله میشود و مراد اینجا مضاف الیه لفظ اذا سلم تا آخر و مراد و فات است یعنی این باب
بیان اینست که چون سلام کرد یکی از جماعت کافیست در ثواب برای باقی ایشان
در صورتی که آن جماعت در از نشده باشند بقرینه آنچه گذشت در حدیث آخر باب سابق
و چون جواب سلام داد یکی از جماعت کافیست و ساقط میشود فرض از باقی آن جماعت
درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا مرت الجماعة
بقوم اجزاهم ان یسلم واحد منهم و اذا سلم علی القوم و هم
جماعة اجزاهم ان یرد واحد منهم یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت

گفت چون بگذرند جمعی بقومی که نشسته اند مثلا کافیست ایشان را اینکه سلام کند یکی
از ایشان و چون سلام کرده شود بر قومی که نشسته اند بر حالی که ایشان جماعتی باشند
یا نحوی که بسیار باشند کافیست ایشان را اینکه جواب دهد یکی از ایشان دوم اصل
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اذا سلم الرجل من الجماعة اجزا
عنهم یعنی عبد الرحمن بن الحجاج قال اذا سلم از راویان امام جعفر صادق علیه السلام
و امام موسی کاظم ع است و او درک امام رضا ع نیز کرده و مضمون این ظاهر است
از شرح سابق اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا سلم من القوم واحد
اجزا عنهم و اذا رد واحد اجزا عنهم شرح مضمون این موافق اول
این باب است باب دوم اصل باب التسلیم علی النساء شرح این باب بیان سلام
کردن بر زنانست درین باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع قال کان
رسول الله صلعم یسلم علی النساء و یرددن ع و کان امیر المؤمنین ع
یسلم علی النساء و کان یکره ان یسلم علی الشابة منهن و یقول
اتخوف ان یعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما اطلب من الاجر
شرح السلم و یرددن علیه السلم مضموم و مفعول به یردون کره بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم یا باب تفعل است و دو ضمیر در کان یکره راجع برسولست یا راجع
با امیر المؤمنین ع و بنابراین چهار احتمالست اول آنکه این عادت در زمان
حیوة رسول صلعم بوده چون رسول پیر بوده و امیر المؤمنین جوان بوده دوم آنکه
چون عدد ازواج رسول بیشتر بوده از عدد ازواج امیر المؤمنین این تفاوت
بهم رسیده سیوم آنکه این نهی از امیر المؤمنین از قبیل پاک اغنی و اسمعی یا جاره باشد

وبیان شد در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارده هم چهارم انکه شان رسول اعلی ازشان
امیر المؤمنین است یعجبنی از باب افعالست ضمیرها مرفوع و فاعل است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق ع کفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که سلام میکرد بر زنان و بر
میکردانید برا و سلام را و عادت امیر المؤمنین علیه السلم این بود که سلام میکرد بر زنان و عادت
رسول با امیر المؤمنین این بود که نمیخواست که سلام کند بر جوان از جمله زنان و میکفت
که میترسم که خوش مرا آواز او و پس داخل شود بر من غفلت و وسوسه کند و زیاد باشد
از آنچه طلب میکنم از ثواب در سلام کردن را و **باب یازدهم اصل باب التسلیم علی**
اهل الملل شرح این باب بیان حکم سلام کردن بر غیر اهل اسلام است مثل یهود و
نصاری و مجوس و بت پرستان و مانند ایشان و مخفی نماند که چون مصافحه از تمام
خصلاتست چنانچه کذشت در حدیث چهارده هم باب هفتم سه حدیث آخر این باب
در مصافحه است درین باب دوازده حدیث **اول اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ دَخَلَ
يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللهِ ص وَعَائِشَةُ عِنْدَهُ فَقَالَ السَّامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ
رَسُولُ اللهِ ص عَلَيْكُمْ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَرَدَّ عَلَيْهِ كَمَا رَدَّ
عَلَى صَاحِبِهِ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَرَدَّ رَسُولُ اللهِ ص كَمَا رَدَّ
عَلَى صَاحِبَيْهِ **شرح** سام بفتح سین بی نقطه و الف و تخفیف میم و اصل سوم
بفتح سین و فتح واو بوده و این وزن مصدر قیاسی لازم باب علم است و در باب
نصر موقوف بر سماع است و بر هر تقدیر یعنی تردد و مرغان در بالای جیفه است و ابن
اثیر در کتاب نهایه تفسیر آن بمرک کرده نقل است که یهود این کلمه را بر و نبی میکویند
که مشتبه بسلام میشود بر کسی که غافل باشد **یعنی** روایتست از امام محمد باقر ع کفت داخل شد

بر رسول الله ص و عایشه نزد او بود پس جهود کفت سام بر شما باد پس کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر شما باد و بعد از ان داخل شد جهود دیکر پس کفت مثل آن پس رسول ص برکردانید بر او
چنانچه برکردانید بر یار او و بعد از ان داخل شد جهودی دیکر پس کفت مثل آن پس
برکردانید رسول الله ص چنانچه برکردانید بر دو یار او **اصل** فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ
فَقَالَتْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَالْغَضَبُ وَاللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ يَا إِخْوَةَ
الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِ ص يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ
مُمَثَّلاً لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ
وَلَمْ يُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ إِلَّا شَانَهُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ أَمَا سَمِعْتَ إِلَى
قَوْلِهِمُ السَّامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ بَلَى أَمَا سَمِعْتِ مَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ قُلْتُ
عَلَيْكُمْ **شرح** ما در ما رددت موصوله و مصدریه میتواند بود **یعنی** پس غضبناک شد عایشه
پس کفت بر شما باد سام و غضب و لعنت ای کروه جهودان ای همکیشان بوزینکان
و خوکان که در بنی اسرائیل مسخ شده بودند پس کفت عایشه را رسول الله ص ای عایشه بدرستی
که دشنام صریح اکر میبود مصور بصورتی که جسم باشد و مثال آن باشد هر آینه میبود صورت
بدی بدرستی که هموارکی کذاشته نشد بر شخصی هرکز مکر آنکه زینت داد او را و برداشته نشد
از و هرکز مکر آنکه زشت کرد او را عایشه کفت ای رسول الله آیا کوش نمیدادی بسوی سخن ایشان
که سام بر شما باد پس رسول ص کفت بلی کوش انداختم آیا نشنیدی آنچه را برکردانیدم بر ایشان
بیان این آنکه کفتم بر شما باد و مخفی نماند که با وجود نصیحت درشتی با رسول ع نیز کرد و درشتی
خود را ترک نکرد زیرا که اما سمعت الی قولهم درشت است و لهذا برکردانیده شد بر او
مثل آن **اصل** فَإِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ مُسْلِمٌ فَقُولُوا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَإِذَا سَلَّمَ

علیکم کافر فقولوا علیک **شرح** این کلام امام محمد باقر است ع مسلم بصیغه اسم فاعل باب افعالست و از باب تفعیل نیز میتواند بود و بر هر تقدیر مراد اینجا کسی است که حقیقت سلام را که مذکور شد در حدیث چهارم باب هفتم قصد کرده باشد سلام علیکم بعنوان غایبست زیرا که و علیکم نیز میتوان گفت و بر هر تقدیر ضمیر جمع مبنی بر آنست که مذکور شد در حدیث دهم باب هفتم مراد بکافر اینجا کسی است که قصد دشنام کرده باشد پس نسبت تسلیم با و بمحض اظهار اوست مخفی نماند که بنا بر این تقریر شق ثالث میماند و حکم آن مذکور میشود در حدیث آینده **یعنی** پس چون اظهار سلام بر شما کند کسی که حقیقت سلام را قصد کرده باشد پس گویند سلام علیکم و چون اظهار سلام بر شما کند کسی که دشنام شما قصد کرده باشد پس گویند بر تو باد آنچه قصد کردی **اصل** قال امیر المؤمنین ع لا تبدؤا اهل الکتاب بالتسلیم واذا سلموا علیکم فقولوا وعلیکم **شرح** مراد باهل الکتاب اینجا جمعی است که حقیقت سلام را که مذکور شد در حدیث چهارم باب هفتم نمیدانند و قصد سلامتی از آفات دنیایی کنند و ممکنست که اعم باشد از ایشان و از جمعی که مظنون نباشد قصد ایشان که آیا دشنام است یا دعا است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق ضمیر جمع مبنی بر آنست که سلام کننده در ظاهر چند کس اند پس اگر یک کس باشد و علیک باید گفت **یعنی** گفت امیر المؤمنین ع ابتدا مکنید اهل کتاب را که مخالف مذهب شما اند بسلام در غیر صورت تقیه و چون سلام کنند بر شما پس گویید و بر شما نیز **اصل** سألت ابا عبد الله ع عن الیهودی والنصرانی والمشرک اذا سلموا علی الرجل وهو جالس کیف ینبغی ان یرد علیهم فقال یقول علیکم **شرح** مراد یهودی و نصرانی کسی است از جمله ایشان که مظنون است

که قصد دشنام کرده باشد و مراد بمشرک اینجا ناصب است که مذکور میشود در حدیث یازدهم و میتواند بود که مراد به مشرک ظاهری باشد در صورتی که قصد دشنام او مظنون باشد **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق ع را از یهودی و نصرانی و ناصب چون اظهار سلام کنند بر مرد بر حالی که او نشسته باشد چون سزاوار است که بر گرداند بر ایشان در جواب پس امام گفت که میگوید بر شما باد آنچه قصد کردید **اصل** عن ابی عبد الله ع قال اذا سلم علیک الیهودی والنصرانی والمشرک فقل علیک **شرح** مضمون این موافق سابق است **اصل** عن ابی جعفر ع قال اقبل ابو جهل بن هشام ومعه قوم من قریش فدخلوا علی ابی طالب فقالوا ان ابن اخیک قد اذانا واذی الهتنا فادعه ومره فلیکف عن الهتنا ونکف عن الهه **شرح** اسم ابو جهل عمرو بفتح عین بی نقطه و سکون میم است و از بنی مخزوم است فا در فلیکف برای بیان امر در مره است و نکف مرفوع و جمله حالیه است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر ع گفت آمد ابو جهل بن هشام و با او جمعی از قریش بود پس داخل شدند بر ابو طالب علیه السلام ~~گفت آمد ابو جهل بن هشام~~ پس گفتند بدرستی که برادر زاده تو بتحقیق ایذای ما کرد و ایذا کرد مستحقان عبادت ما را پس بخوان او را و امر کن او را بآن روش که باید که باز دارد خود را از ایذای مستحقان عبادت ما بر حالی که باز میداریم خود را از ایذای مستحق او **اصل** قال فبعث ابو طالب ع الی رسول الله صلی الله علیه وآله فدعاه فلما دخل النبی ص لم یر فی البیت الا مشرکا فقال السلام من اتبع الهدی ثم جلس فخبره ابو طالب بما جاؤا له **شرح** گفت پس فرستاد ابو طالب ع کسی را بسوی رسول الله ص پس خواند او را پس چون داخل مجلس شد

عبادت

نبی صلی الله علیه وآله

نیند در خانهٔ ابوطالب کسی را بسوی او بکر مشرکی را مراد جمعی است که وارد خانهٔ ابوطالب شده
بودند پس گفت سلام بر کسی باد که تابع شد راه حق را مراد ابوطالب است ع و بتفریح نکرد
برای تقیه بعد از آن نشست پس خبردار کرد نبی را صلی الله علیه و آله ابوطالب بآنکه
آن جماعت آمدند برای آن یعنی فَقَالَ اَوَهَلْ لَهُمْ فِی کَلِمَةٍ خَیْرٌ لَهُمْ مِنْ
هٰذَا یَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَیَطَاؤُنَ اَعْنَاقَهُمْ فَقَالَ اَبُوجَهْلٍ
نَعَمْ وَمَا هٰذِهِ الْکَلِمَةُ قَالَ تَقُولُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ شرح و بفتح همزه و تشدید
واو مکسوره است و بعضی مفتوحه میگویند و گاهی بتخفیف واو ساکنه با سکون ها
بوده و ها محذوف شده و آن کلمه ایست که در مقام شکایت یا در مقام اظهار اندوه
میگویند و گاهی واو آن منقلب بالف میشود و ها ثابت میباشد چنانکه در عجم معارفست
تقولون بتقدیر ان است با اهمال عمل آن و مراد اینست که این کلمه مقبول شماست
در هنگامی که این را گفته باشید یعنی پس نبی ص گفت آه آیا ایشان را رغبت هست در کلمه
که بهتر است برای ایشان از این مطلب که دارند بیان آن اینکه در زمان خود در می آورند
بآن کلمه بانی عرب را و پا بر گردن ایشان می نهند پس گفت ابوجهل آری رغبت هست
در کلمه که بهتر است برای ایشان از این مطلب که دارند بیان آن اینکه در زمان خود
در می آورند بآن کلمه بانی عرب را و پا بر گردن ایشان می نهند پس گفت ابوجهل آری
رغبت هست و چیست این کلمه گفت میگوئید لا اله الا الله یعنی قَالَ فَوَضَعُوا
اَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَخَرَجُوا هِرَابًا وَهُمْ یَقُولُونَ مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا
فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هٰذَا اِلَّا اخْتِلَاقٌ فَاَنْزَلَ اللهُ تَعَالٰی فِی قَوْلِهِمْ
صٓ وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ اِلٰی قَوْلِهِ اِلَّا اخْتِلَاقٌ شرح هرابا بکسر ها جمع هارب

حال است از فاعل خرجوا الخ ما سمعنا بهذا از قبیل عبدی المبادی است زیرا که آن بعث
گفتگوهای دیگر ایشان شده و در اینجا اشارت بهفت آیت است اول ص والقرآن
ذی الذکر دوم بل الذین کفروا فی عزة و شقاق سیوم کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا
ولات حین مناص چهارم و عجبوا ان جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر
کذاب پنجم اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب ششم وانطلق الملأ
منهم ان امشوا و اصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد هفتم ما سمعنا بهذا فی الملة
الآخرة ان هذا الا اختلاق در این آیات چند احتمالست از الجمله اینکه ص قسم بنهر است
که روان است از ساق عرش چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر
که باب صدم است و طینت رسول الله و دوازده وصی او از آن نهر است چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث دوم و سیوم باب مواليد الائمة علیهم السلم که باب نود و دوم است
و در حدیث سیوم باب نود و سیوم و سکون دال با جرای وصل در مجرای وقف است
مثل و تظنون بالله الظنونا بنا بر قرائت بعض و او کسر و فتح دال در قرائت
شاذه است و بر هر تقدیر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر اینست یا بتقدیر انتم
بنا بر اینکه خطاب با محمد و آل محمد علیهم السلم است مثل کنتم خیر امة از جمله افراد ذکر
امام عالم بجمیع متشابهات و احکام الهیست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح
حدیث اول باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلم
که باب بیستم است و همیشه قرآن قرین این قسم عالمی از اهل البیت هست و جدا
از هم نمیشوند تا حوض کوثر جواب قسم مقدم شده و آن مدلول ص است بل برای اعراب
از معنی کسی بسوی فهم دیگری است مثل بل تؤثرون الحیوة الدنیا ولات حین مناص میتواند بود

که قول الله تعالی باشد و میتواند بود که قول آنجماعت باشد و در وقف ندا ایراد معنی اینست که این
عین مطلوب ماست و باعث رسوای اوست در دعوی که می کنند و لهذا در استیناف
بیان آن گفتند ما سمعنا تا آخره عبارت از ملة اهل کتابست زیرا که باعتقاد ایشان ملة
خود شان مقدم است و ملة اهل کتاب خسیس و پست مرتبه است **ترجمه** تو صادی قسم
بقرآنی که قرین عالم کامل است در هر زمان بلکه آنجماعت که کافر شدند در تکبر و انکار
حقند و مدت عمر خود بسیار را هلاک کردیم پیش از ایشان که اهل زمانه بودند پس فریاد
کردند و نبود وقت خلاص برای ایشان و بشگفت آمدند از آنکه آمد نزد ایشان ترساننده
از عذاب الهی از جمله ایشان و گفتند این ساحر بغایت دروغگوست آیا گردانید معبودان را
یک معبود بدرستی که هر آینه چیزیست عجیب و روانه شدند بزرگان ایشان که راهی شوید
و صبر کنید بر معبودان خود بیان آن آنکه این توحید او هر آینه چیزیست موافق مطلب ما
بیان این آنکه نشنیدیم این توحید را در ملت پست مرتبه زیرا که نصاری تثلیث کردند
و یهودی عزیر را ابن الله گفتند نیست این توحید مگر افترای صریح و مخالف جمیع اهل ملل
یعنی امام گفت پس نهادند انگشتهای خود را در گوشهای خود و بیرون رفتند از خانه
ابو طالب گریختگان و ایشان می گفتند نشنیدیم این توحید را در ملت اهل کتاب نیز یا هود
آنکه پست ترین ملل است نیست این توحید مگر افترای محض پس زود فرستاد الله عز و جل
در سخن ایشان ص والقرآن ذی الذکر تا قول او که الا اختلاق **اصل** عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ تَقُولُ فِی الرَّدِّ عَلَی الْیَهُودِیِّ وَالنَّصْرَانِیِّ سَلَامٌ **شرح** یقول یعنی
یجوز لک ان تقول است بقرینه حدیث سوم و چهارم این باب سلام اگر بفتح سین است
مراد نهار این و انتفای تتمه آنست در خاطر مثل ع س اتبع الهدی که در حدیث سابق گذشت

دیں

و مثل علی اهله و مثل علینا و علی عباد الله الصالحین مخفی نماند که میتواند بود که حکایت قول
ابراهیم در سوره هود که قال سلام مبنی بر این باشد چه او در آن وقت نمیدانست که مخاطبین
ملائکه اند و غیر خود و اهل بیت خود کسی را از مردمان مؤمن نمیدانست چنانچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است و بنابر
این میتواند بود که قالوا سلاما از قبیل قالوا الکلاما باشد و حکایت خصوصیت لفظ ملائکه
نشده باشد و مراد این باشد که سلام کردند که از آن معلوم ابراهیم نشد که ایشان
از ملائکه اند و اگر بکسر سین است جمع سلمه بفتح سین و کسر لام است یعنی سنگها **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق ع گفت بگو در برگرداندن سلام بر یهودی و نصرانی سلام بفتح
سین مد آنکه تتمه آن ظاهر شود **اصل** قُلْتُ لِاَبِی الْحَسَنِ مُوسَی ع اَرَأَیْتَ اِنِ
احْتَجْتُ اِلَی مُتَطَبِّبٍ وَهُوَ نَصْرَانِیٌّ اَنْ اُسَلِّمَ عَلَیْهِ وَاَدْعُوَ لَهُ قَالَ نَعَمْ
لَا یَنْفَعُهُ دُعَاؤُکَ **شرح** المتطبب بصیغه اسم فاعل باب تفعل حاذق در علم طب و هو
نصرانی جمله حالیه است ان اسلم بفتح سین همزه و تخفیف بدل اشتمال متطبب است **یعنی**
گفتم امام موسی الکاظم علیه السلم را خبر ده مرا که اگر محتاج شوم بسوی طبیب حاذق و او ترسا باشد
که سلام کنم بر او و دعا کنم برای او آیا جایز است یا نه گفت آری جایز است فایده نمی کند
او را دعای تو ذکر سلام نکرد زیرا که آن نیز قسمی است از دعا **اصل** قُلْتُ لِاَبِی
الْحَسَنِ ع اَرَأَیْتَ اِنِ احْتَجْتُ اِلَی الطَّبِیبِ وَهُوَ نَصْرَانِیٌّ اَنْ اُسَلِّمَ
عَلَیْهِ وَاَدْعُوَ لَهُ قَالَ نَعَمْ اِنَّهُ لَا یَنْفَعُهُ دُعَاؤُکَ **شرح** مضمون این موافق
سابق است **اصل** عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ قِیلَ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع کَیْفَ اَدْعُو
لِلْیَهُودِیِّ وَالنَّصْرَانِیِّ قَالَ تَقُولُ لَهُ بَارَکَ اللّٰهُ لَکَ فِی دُنْیَاکَ **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلم

كفت كه كفته شد امام جعفر صادق ع را كه چون دعا كنم براى جهود و ترسا كفت ميكويى او را كه بركت كناد الله تعالى براى تو در دنياى تو **اصل** عن احدهما عليهما السلام
فى مصافحة المسلم اليهودى والنصرانى قال من وراء الثياب فان صافحك بيده فاغسل يدك **يعنى** روايتست از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام
در مصافحه مسلمان با جهود و ترسا كفت از پس جامها يا پس اگر مصافحه كند با تو بدست خود نه آنكه در جامه باشد پس بشو دست خود را يعنى بازكه وجوب شستن دست منافى
ندارد با آنكه دست نجس نشده باشد و بى شستن نماز صحيح باشد و ممكنست كه شستن مستحب باشد بقرينه حديث آينده **اصل** قلت لابى عبد الله ع الفى الذمى
فيصافحنى قال امسحها بالتراب و بالحائط قلت فالناصب قال اغسلها **شرح** كفتم امام جعفر صادق ع را كه برميخورم بكسى كه از اهل اسلام نيست
و در امانست مثل جهودان و ترسايان و كبران پس مصافحه ميكند با من آيا چه كنم كفت بمال دست خود را بخاك زمين و بديوار كفتم پس مصافحه با ناصب اگر واقع شود چه كنم
چه كنم كفت بشو دست خود را مراد بناصب كسيست كه رسالت رسول الله از باب قبول
دارد و امامت امامى را كه عالم بجميع احكام باشد در هر زمان خواه زمان خودش
وخواه زمان سابق و خواه زمان لاحق قبول ندارد با وجود آنكه از علما و مانند آنست
مستضعف نيست **اصل** عن ابى جعفر ع فى رجل صافح رجلا مجوسيا قال
يغسل يده ولا يتوضأ **شرح** روايتست از امام محمد باقر ع در مردى كه مصافحه كرد
با مردى كه كبر است امام ميشويد دست خود را و وضو نمى سازد يا نه بجهت آنكه آن مصافحه وضو را
باطل نميكند تا اعاده بايد كرد يا آنكه پيش از شستن دست وضو نسازد **باب** [illegible]

بطلبم

مكاتبة اهل الذمة شرح اين باب بيان حكم نوشتن مكتوبست براى كسى كه در عهد اسلام است
درين باب دو حديث است **اصل** سئل ابو عبد الله ع عن الرجل تكون له الحاجة
الى المجوسى او الى اليهودى او الى النصرانى او ان يكون عاملا او دهقانا من عظماء اهل ارضه فيكتب اليه الرجل فى الحاجة العظيمة
ايبدأ بالعلج ويسلم عليه فى كتابه وانما يصنع ذلك لكى تقضى
حاجته قال اما ان تبدأ به فلا ولكن تسلم عليه فى كتابك فان
رسول الله ص قد كان يكتب الى كسرى وقيصر **شرح** او ان يكون بفتح همزه
و تخفيف نون بتقدير او لان يكون است بكسر لام و ان معطوفست بر محذوف بتقدير
لطلب نفع عظيم او لان يكون عاملا و قرينه براين محذوف فى الحاجة العظيمة است و او ان يكون
از قبيل وضع ملزوم در مقام لازم است زيرا كه عامل اينجا يعنى حاكم متغلب و حاكم دافع
ضرر ميباشد و ضمير مستتر در يكون راجع بمجوسى و يهودى و نصرانى است الدهقان بكسر و ضم
دال بى نقطه و سكون ها و قاف و الف رئيس اقليم و مراد اينجا حاكم خود است كه از منصوبان
حاكم مستقل است فى در فى الحاجة براى سببيت است العلج بكسر عين بى نقطه و سكون لام
و جيم درازگوش وحشى كه قوى و فربه باشد و بفتح عين و كسر لام و بضم عين و فتح
لام مخففه و مشدده مرد قوى و بر هر تقدير مراد اينجا كافر قوى است و ابتدا بالعلج
عبارت از نوشتن اينست كه لفلان من فلان بتدا بصيغه مخاطبت و همچنين است تسلم
يعنى پرسيده شد از امام جعفر صادق ع از مردى كه ميباشد او را حاجت بسوى كبرى
يا بسوى جهودى يا بسوى ترسايى براى جلب نفع عظيم يا براى دفع ضررى يا جهت آنكه
آن مجوسى يا يهودى يا نصرانى حاكم متغلب يا حاكم خود است از بزرگان اهل سرزمين

كه اند و آنجا ميباشد پس مينويسند بسوى ايشان در اين حاجت بزرگ در طلب نفع يا دفع ضرر [illegible]

برانکار فوری در مکتوب خود و جواز جهت که می‌کند ان ابتدا و سلام را برای انکه برادر ده شود جهت او
در جلب نفع عظیم یا دفع ضرر امام گفت اما انکه ابتدا کنی بنام او پس نه جایز است مراد عدم جواز
ان در صورت عدم ضرورت داعیه بخصوص است بقرینه حدیث آینده و اشارتست بانکه در
اکثر اوقات حاجت بآن نمیباشد لیکن سلام بکنی بر ان کافر در مکتوب خود چه برستی که
رسول الله صلعم تحقیق مینوشت بسوی کسری بکسر و فتح کاف و سکون سین بی‌نقطه والف
مقصوره که پادشاه مداین و نواحی ان بود از فرس و آن معرب خسرو است بمعنی واسع
الملک و بسوی قیصر که پادشاه روم بود و نام خود را مقدم مینوشت و سلام میرسانید
چنانچه مشهور است که کسری برای همین نامه رسول الله را پاره کرد و بر سر او امد آنچه آمد
دوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكْتُبُ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ عُظَمَاءِ عُمَّالِ الْمَجُوسِ
فَيَبْدَأُ بِاسْمِهِ قَبْلَ اسْمِهِ لَا بَأْسَ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا فَعَلَ لِاخْتِيَارِ الْمَنْفَعَةِ
شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که مینویسد بسوی مردی از بزرگان حکام
کبران پس ابتدا می‌کند بنام آن کافر پیش از نام خود یا نه پرسش که لفلان من فلان پس امام
گفت باکی نیست چون کرده باشد آنرا برای برگزیدن نفع مراد اینست که اگر داند
که مطلب او بی ان تقدیم حاصل نمیشود و آن مطلوب نزد او عظیم باشد باکی نیست و نفعه
حدیث باقی باب سیزدهم اصل باب الاغضاء شرح الاغضاء بغین بانقطه و ضاد بانقطه
مصدر معتل اللام یائی باب افعال چشم پوشانیدن از عیوب برادر مؤمن و تغافل از انست
یعنی این باب فضیلت تغافل از عیب برادر مؤمنست و در این باب دو حدیث است اول اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يُحَدِّثُهُمْ إِذْ ذَكَرَ رَجُلٌ مِنْهُمْ رَجُلاً
فَوَقَعَ فِيهِ وَشَكَاهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَأَنَّى لَكَ بِأَخِيكَ كُلِّهِ وَأَيُّ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبُ

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت بودیم نزد او و جمعی که گفتگو میکرد
با ایشان ناگاه مذکور ساخت مردی از ایشان مردی را پس در پوستش افتاد و شکایت
کرد از و پس گفت او را امام جعفر صادق ع و کجاست برای تو برادر تو که تمام عیار باشد
در برادری و کدام از مردمان پاکیزه کرده شده است باعتبار انکه جمیع اخلاق حمیده داشته
باشد مراد اینست که تغافل میباید کرد از عیبهای برادران مؤمن والا تنها میماند با انکس نمیشود
اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا تُفَتِّشِ النَّاسَ فَتَبْقَى بِلَا صَدِيقٍ شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلم تفتیش عیبهای مردمان مکن که باعث این میشود که مانی که
بی دوستی که همدم تو باشد باب چهاردهم اصل باب نادر شرح باب نادر
یعنی این باب بیان مضمونیست که تازه غریب است در این باب پنج حدیث است اول اصل
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ انْظُرْ قَلْبَكَ فَإِذَا أَنْكَرَ صَاحِبَكَ فَإِنَّ
أَحَدَكُمَا أَحْدَثَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت وا پرس خود را
پس چون نخواهست رفیق ترا پس بدرستی که یکی از شما دو کس بتحقیق کاری کرده که باعث
ان شده مراد اینست که دلها را بیکدیگر راهی میباشد مخفی نماند که این داخل علم غیب نیست
بلکه باستنباط از دلیل است و داخل نبوت نیست زیرا که دلیل آن خارق عادت نیست
دوم اصل سَمِعْتُ رَجُلاً يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ الرَّجُلُ يَقُولُ أَوَدُّكَ
فَكَيْفَ أَعْلَمُ أَنَّهُ يَوَدُّنِي فَقَالَ امْتَحِنْ قَلْبَكَ فَإِنْ كُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ
يَوَدُّكَ شرح شنیدم از مردی که میپرسید امام جعفر صادق ع را از چیزها پس آن مرد گفت
که مردی میگوید دوست میدارم ترا در باطن پس چون میدانم انرا که او دوست میدارد مرا
در باطن یا نه پس امام گفت وا پرس دل خود را پس اگر دوست میداری او را در باطن پس بدرستی
که او نیز دوست میدارد ترا در باطن

سیوم اصل حدثنا سعدة بن ابی الیسع قال قلت لابی عبدالله ع جعفر بن محمد علیهما السلام
انی والله لاحبک فاطرق ثم رفع راسه فقال صدقت یا ابا بشر سل
قلبک عمالک فی قلبی من حبک فقد اعلمنی قلبی عمالی فی قلبک شرح حکایت
کرد ما را سعدة بن الیسع که کنیت او ابو بشر است گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی
که من بخدا قسم که ترا اینه دوست میدارم ترا ابی امام ع گفت که راست گفتی ای ابو بشر سوال
کن دل خود را از انچه برای تست در دل من از دوستی تو بیان این انکه تحقیق اعلام کرد مرا دل من
از انچه برای منست در دل تو مراد انست که دوست درونی که محض زبان نیست از دو طرف میشود
چهارم اصل عن الحسن بن الجهم قال قلت لابی الحسن ع لا تنسنی من الدعاء قال او تعلم
انی انساک قال فتفکرت فی نفسی وقلت هو یدعو لشیعته وانا من شیعته
قلت لا تنسانی قال وکیف علمت ذلک قلت انی من شیعتک وانک لتدعوا
شرح او تعلم بفتح همزه استفهام است و واو برای عطف است محذوف بتقدیر اتجوز ان
انک تعلم وان بصیغه مضارع مجرد است یعنی روایتست از حسن بن الجهم گفت که گفتم امام رضا علیه السلام
یا امام موسی کاظم علیه السلام را که فراموش مکن مرا از دعا امام گفت آیا با وجود دانیکه تجویز نسیان من میکنی
این نیست که دانی که من فراموش میکنم ترا حسن گفت پس فکر کردم در دل خود و با خود گفتم که
او دعا میکند برای شیعه خود و من از شیعه اوام گفتم نه فراموش نمیکنی مرا گفت چون دانستی این را
گفتم بدرستی که من از شیعه توام و بدرستی که تو دعا میکنی برای ایشان اصل فقال هل علمت
بشئ غیر هذا قال قلت لا قال اذا اردت ان تعلم مالک عندی فانظر مالی
عندک شرح با دو شئ برای الصاق است و مفعول علمت محذوفست بتقدیر هل علمت عدم نسیانی و میتواند
که برای تقویت باشد و شئ مفعول به باشد و حاصل هر دو یکیست زیرا که شئ بر هر تقدیر عبارت از دلیلست

سر درش اینه ... بعد از آن سر خود را بر داشت پس

پس امام

پس امام گفت آیا دانستی فراموش کردن مرا بدلیلی دیگر غیر این حسن گفت گفتم نه امام گفت
چون خواهی که دانی آن دوستی را که برای تست در دل من پس وا رس آن دوستی را
که برای منست در دل تو مراد انست که اگر تو مرا فراموش نمیکنی پس بدانکه من نیز ترا فراموش
نمیکنم اصل عن ابی عبدالله ع قال انظر قلبک فان انکر صاحبک
فاعلم ان احدکما قد احدث شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب
باب یازدهم اصل باب العطاس والتسمیت شرح العطاس بضم عین بی‌نقطه و طاء
بی‌نقطه و الف و سین بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب عطسه کردن کی التسمیت بسین بی‌نقطه و تاء
دو نقطه در بالا مصدر باب تفعیل دعا کردن برای عطسه کننده یعنی این باب بیان آداب
عطسه کردن و دعا برای عطسه کننده است در این باب بیست و هفت حدیث است اول اصل
قال ابو عبدالله ع للمؤمن علی اخیه من الحق ان یسلم علیه اذا لقیه و یعوده اذا
مرض و ینصح له اذا غاب و یسمته اذا عطس یقول الحمد لله رب العالمین
لا شریک له و یقول له یرحمک الله فیجیبه یقول له یهدیکم الله و یصلح
بالکم و یجیبه اذا دعاه و یتبعه اذا مات شرح امام گفت برای مؤمن بر
برادر مؤمن او از جمله حق اینست که سلام کند بر او چون برخورد او را و پرسش کند او را چون
بیمار شود و نیکخواهی کند برای او چون غایب شود و دعا عطسه کننده کند برای او چون عطسه کند
بگوید عطسه کننده که سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است شریکی نیست
او را در ربوبیت و بگوید او را دعا کننده او که رحمت کناد الله تعالی پس جواب دهد
عطسه کننده او را که راهنمای کناد شما را الله تعالی و بی عیب کند حال شما را و دیگر از جمله
حق اینست که قبول کند سخن او را چون طلب کند او را بضیافت و مانند آن و متابعت

جعفر صادق ع

جنازه او کند چون بمیرد

دوم اصل قال رسول الله ع اذا عطس الرجل فسمّتوه ولو كان من وراء جزيرة
وفي رواية اخرى ولو كان من وراء البحر شرح جزیره موضعیست که دور او را آب دارد
مثل موضعی که در میان رود عظیم باشد و در آنجا رود دو حصه باشد آنجا آب بسیار مثل رود عظیم و مراد
در هر دو صورت اینست که بعد بر وشنی نباشد که او را عطسه و تسمیت نرسد یعنی گفت رسول الله ص
چون عطسه کند مرد پس دعای عطسه کنید او را هر چند که باشد در پشت جزیره یا بر اینکس که شما در کشتی
باشید او در کشتی دیگر و میان دو کشتی جزیره باشد و در روایتی دیگر چنین است که هر چند که در پشت
دریا باشد یا بر اینکس که شما در کنار رود عظیم باشید و او در کنار دیگر باشد سوم اصل كنا جلوساً
عند ابي عبد الله ع اذا عطس رجل فما ردّ عليه احد من القوم شيئاً حتى ابتدأ
هو فقال سبحان الله الا سمّتم ان من حق المسلم على المسلم ان يعوده اذا
اشتكى وان يجيبه اذا دعاه وان يشهده اذا مات وان يسمّته
اذا عطس شرح الجلوس بضم جیم جمع جالس الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است و مراد
اینست که امام ع در میان سخنی بوده توقع آن داشته که دیگری تسمیت کند تا قطع کلام
نشود و چون دیگری نکرده خود کرده و بعد از آن تندیم کرده یعنی بودیم نشستگان نزد
امام ع که عطسه کرد مردی پس بر نگردانید بر او هیچیک از آن جماعت چیزی از جواب را تا آنکه
ابتدا کرد امام ع جواب را پس از آن گفت از روی تعجب که سبحان الله چرا تسمیت نکردید
بدرستی که از جمله حق مومن بر مومن اینست که پرسش کند او را چون بیمار شود و آنکه قبول دعوت
او کند چون دعوت کند او را بضیافت و مانند آن و آنکه حاضر شود نزد او چون بمیرد و آنکه
دعای عطسه کننده کند او را چون عطسه کند اصل كنت عند الرضا ع فعطس فقلت
صلى الله عليك ثم عطس فقلت صلى الله ثم عطس فقلت صلى الله عليك وقلت له

جعلت

جعلت فداك اذا عطس مثلك نقول له كما يقول بعضنا لبعض يرحمك الله او كما
نقول قال نعم قال اليس تقول صلى الله على محمد وآل محمد قلت بلى قال ارحم محمداً
وآل محمد قلت بلى وقد صلى عليه ورحمه وانما صلواتنا عليه رحمة لنا وقربة
شرح تقول بصیغه متکلم بتقدیر استفهام است کما یقول بصیغه غایب است او کما نقول بصیغه متکلم
و عطف بر کما یقول است پس تتمه شق اول استفهام است و شق دوم استفهام محذوف است
و اگر عطف بر تقول له باشد و شق دوم استفهام باشد و الیس تقول بصیغه مخاطب است ارحم
بتقدیر الیس تقول ارحم است و قد صلی تا آخر کلام راویست برای اظهار اینکه فهمیدم آنچه را
که گفتی یعنی بودم نزد امام رضا ع پس عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی بر تو بعد از آن
بعد از آن عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی بر تو بعد از آن عطسه کرد پس گفتم درود کناد الله تعالی
بر تو و گفتم امام ع را که آیا بایست شوم چون عطسه کند مثل تو یعنی امام زمان آیا مختاریم باین
روش که گوییم او را چنانکه میگوید بعضی با بعضی دیگر را که رحمت کناد ترا الله تعالی یا چنانکه میگوییم
که صلی الله علیک یا مختار نیستیم بلکه شق ثانی واجبست گفت آری مختارید آیا نیست اینکه
میگویی در دعوات خود که صلی الله علی محمد و آل محمد گفتم بلی میگوییم امام گفت آیا نیست اینکه
میگویی در دعوات خود که ارحم محمدا و آل محمد مراد اینست که آیا مختار نیستید در دعا ما
که هر کدام را که خواهید گویید گفتم بلی مختاریم و این منافات ندارد با آنکه صلی الله علیک
بهتر باشد چنانکه مستفاد میشود از جمع میان این و آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث
اول باب نادر که باب صد و ششم است و تحقیق درود کرده الله تعالی بر محمد و رحمت کرده
او را و جز این نیست که درودهای ما بر او باعث رحمت برای ما و باعث نزدیکی ما بدرگاه
الهیست مراد اینست که فهمیدم که این دعای حقیقی نیست تا شبه بی ادبی در آن باشد

بلکه اظهار رضا بر دو و رحمت است و این عبادتی است از جانب با مخفی نماند که چنین است لعن
بر روسای ضلالت و الا اگر احتمال عفو یا تخفیف بسود این دعا نکلی منبد و اگر احتمال آن بمنبود
این دعا طلب تحصیل حاصل بشد **ال** سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ
الْعَطْسَةُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ **ش** شنیدم از امام رضا ع که میگفت دهن دره از شیطانست
و عطسه از الله عز و جل است مخفی نماند که درین چند احتمالست **اول** آنکه دهن دره در وقت
گفتگو دال بر کذب انست و عطسه در وقت گفتگو دال بر صدق انست چنانچه می آید در حدیث
بیست و چهارم و بیست پنجم و بیست و ششم این باب **دوم** آنکه دهن دره دلیل زیادتی غفلت
صاحبش است و لهذا در وقت گفتگو با پادشاهی یا امری صاحب صلابت نمی آید و عطسه دلیل
رحمت بعد از غفلت چنانچه می آید در حدیث اینده **سیوم** آنکه دهن دره اختیار صاحبش است
غالبا و مکروه است در نماز و مانند آن چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب
الخشوع فی الصلوة که باب شانزدهم است که هو من الشیطان و لا یملکه و لهذا بفوز بردن آب
دهن بر سکر و عطسه بی اختیار است غالبا و مکروه نیست **چهارم** آنکه دهن دره از ملاحظه دهن
دره دیگری بهم میرسد بسیار مانند تقلید و تکرار است که قبحت باشد و عطسه نه چنین است **اصل**
عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ قَالَ سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَطْسَةِ وَمَا الْعِلَّةُ
فِي الْحَمْدِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِنَّ لِلّٰهِ نِعَماً عَلَى عَبْدِهِ فِي صِحَّةِ بَدَنِهِ وَسَلَامَةِ جَوَارِحِهِ وَإِنَّ
الْعَبْدَ يَنْسَى ذِكْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ذَلِكَ وَإِذَا نَسِيَ أَمَرَ اللهُ الرِّيحَ فَتَجَاوَزَتْ
فِي بَدَنِهِ ثُمَّ يُخْرِجُهَا مِنْ أَنْفِهِ فَيَحْمَدُ اللهَ عَلَى ذَلِكَ فَيَكُونُ حَمْدُهُ عِنْدَ ذَلِكَ شُكْراً
لِمَا نَسِيَ **ش** صالح بن ابی حماد ادراک زمان امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهم السلام کرده بس عالم عبارت از یکی از ایشانست فی در نی صحة برای سببیت فتجاوزت بسکون جیم و فتح همزه

وازانفقط

و ازانفقط بصیغه مضارع غایبه باب منع است الجار بفتح جیم و سکون همزه دراز شدن گیاه و مانند
آن و مراد انجاد و گرفتن جمیع مجاری بدن است چنانچه می آید در حدیث بیست و سیوم این باب
فرق میان حمد و شکر اینست که حمد ستایش بر زبانست خواه در مقابل نعمت و خواه در مقابل
غیر آن و شکر تعظیمست در مقابل نعمت خواه بزبان و خواه بغیر آن **ب** روایتست از صالح بن
ابی حماد گفت پرسیدم دانای اهل البیت علیهم السلام را از عطسه و آنکه چیست سبب در حمد برای
آن پس گفت بدرستی که الله تعالی را نعمتهاست بر بنده خود بسبب صحت بدن او و بی عیب
بودن جوارح او و سلامت بدرستی که بنده گاهی فراموش میکند یاد الله عز و جل را بنا بر آنکه مذکور شد
از نعمتها یعنی که شکر آن نمیکند و چون فراموش کرد امر میکند الله تعالی باد را پس دراز میشود
آن باد در بدن او بروشی که فرو گیرد جمیع مجاری بدن او را پس الله تعالی بیرون می کند
آن باد را از راه بینی او پس آن بنده حمد می کند الله تعالی را بنا بر آن بیرون کردن پس باشد
حمد او نزد آن نعمت بیرون کردن شکری برای آنکه در سابق با او بوده از نعمتها **اصل**
كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع فَأَحْصَيْتُ فِي الْبَيْتِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلاً فَعَطَسَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع
فَمَا تَكَلَّمَ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع أَلَا تُسَمِّتُونَ فَرْضُ الْمُؤْمِنِ
عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ وَإِذَا مَاتَ أَنْ يَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَإِذَا عَطَسَ
أَنْ يُسَمِّتَهُ أَوْ قَالَ أَنْ يُشَمِّتَهُ وَإِذَا دَعَاهُ أَنْ يُجِيبَهُ **شرح** الا بفتح همزه و تخفیف لام
مرکب از همزه استفهام انکاری و حرف نفی است یا بتشدید لام حرف تحضیض است تسمتون بکسر نون
مخففه بتقدیر تسمتونی است یا بفتح نون است و مفعول محذوف شده برای ظهور فرض یعنی
حق است اذا قال برای شک راوی است که آیا تسمته گفت یعنی سین بی نقطه یا شین با نقطه و هر دو یک معنی
دارد **ب** بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس شمردم در آن خانه چهارده مرد را از غیر خود و غیر امام علیه السلام

بامر او غیر خود است یا مراد غیر امام است یا مراد مجموع است پس عطسه کرد امام جعفر صادق علیه السلم پس نحس گفت
هیچیک از آن جماعت پس گفت امام ع ایا دعای عطسه نمیگویند مر اخی مؤمن بر مؤمن چون بیمار
شود اینست که پرسش او رود و چون مرد اینست که حاضر شود جنازه او را و چون عطسه کند
اینست که دعای عطسه گوید او را و چون بضیافت وا نند ان کند اینست که قبول کند دعوت او را

اصل قَالَ اَبُوجَعْفَرٍ ع نِعْمَ الشَّیْءُ الْعَطْسَةُ تَنْفَعُ فِی الْجَسَدِ وَ تُذَكِّرُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
قُلْتُ اِنَّ عِنْدَنَا یَقُولُونَ لَیْسَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ص فِی الْعَطْسَةِ نَصِیبٌ فَقَالَ اِنْ كَانُوا
كَاذِبِینَ فَلَا نَالَهُمْ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ شرح نصیب رسول الله ص در عطسه
عبارت از استحباب درود بر او است چنانکه ظاهر میشود از حدیث نهم و دهم این باب
و آله هر دو جار مجرور و معطوف بر رسول الله است یا معطوف بر ضمیر علیه است بی اعاده جار چنانکه نحویین
کوفیین است یا منصوب است بر مفعول معه بر دو احتمال چون لا نالهم جمله دعائیه است نه خبر نه تکرار
نفی شده با وجود انکه بر سر ماضی در آمده بیع گفت امام محمد باقر ع خوب چیز است عطسه نفع
میرساند در بدن بخروج بادی که مضرتست و بیاد می آورد الله عز وجل را گفتم بدرستی که نزد
ما جمعی هستند که میگویند نصیب برای رسول الله ص و آل او در عطسه نیست یا نیست که اگر چه میباید
کرد درود و نمیباید در ستا دستی امام گفت اگر باشند دروغگویان پس در نیابد ایشان را
شفاعت محمد صلی الله علیه و آله او اصل عَنِ ابْنِ اَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ قَالَ عَطَسَ رَجُلٌ
عِنْدَ اَبِی جَعْفَرٍ ع فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَلَمْ یُسَمِّتْهُ اَبُوجَعْفَرٍ ع وَ قَالَ ع نَقَصْتَنَا
حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ اِذَا عَطَسَ اَحَدُكُمْ فَلْیَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ صَلَّی اللّٰهُ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَسَمَّتَهُ اَبُوجَعْفَرٍ ع شرح ظاهر آنکه می آید در حدیث
سیزدهم این باب اینست که عدم تسمیت امام برای این بوده که عادت آن مرد ترک درود بوده نماند

می

چنانکه در حدیث آمده است بیع روایت است از محمد بن ابی عمیر از بعض یاران او گفت که عطسه کرد نزد
امام محمد تقی ع مردی گفت الحمد لله پس دعای عطسه نگفت او را امام محمد تقی ع و امام علیه السلم گفت
کم کردی از ما حق ما را بعد از آن امام گفت چون عطسه کند یکی از شما پس باید که گوید سپاس
الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و درود کناد الله بر محمد و اهل بیت محمد
راوی گفت پس آن مرد آنچه را که امام فرمود پس دعای عطسه گفت او را امام محمد تقی ع مخفی نماند
که میتواند بود که ابو جعفر عبارت از امام محمد باقر علیه السلم باشد اصل قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ ع
اِنَّ النَّاسَ یَكْرَهُونَ الصَّلٰوةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی ثَلٰثَةِ مَوَاطِنَ عِنْدَ الْعَطْسَةِ
وَ عِنْدَ الذَّبِیحَةِ وَ عِنْدَ الْجِمَاعِ فَقَالَ اَبُوجَعْفَرٍ ع مَا لَهُمْ نَافَقُوا لَعَنَهُمُ اللّٰهُ شرح
یکرهون بصیغه مضارع غایب باب تفعیل است اگر چه مکروه شمردن یا از باب علم است الذبیحه
بفتح ذال با نقطه و کسر با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه فعیله بمعنی مفعول است
و عبارت از گوسفند و مانند آنست که حلق آن بریده میشود بشرط مقرره و میتواند بود که اعم از آن
و از شتر باشد که نحر میشود بیع گفتم امام محمد باقر ع را بدرستی که مخالفان مکروه میشمرند درود بر محمد
و آل محمد را در سه موضع نزد عطسه و نزد ذبیحه یعنی نزد ذبح و نزد جماع پس گفت امام محمد باقر ع
چه حالت ایشان را وای را شان منافق شدند لعنت کناد ایشان را الله تعالی اصل
كَانَ اَبُوجَعْفَرٍ ع اِذَا عَطَسَ فَقِیلَ لَهُ یَرْحَمُكَ اللّٰهُ قَالَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ یَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ
وَ اِذَا عَطَسَ عِنْدَهُ اِنْسَانٌ قَالَ یَرْحَمُكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بیع عادت امام باقر علیه السلم
این بود که چون عطسه میکرد پس گفته میشد او را که رحمت کناد ترا الله میگفت آمرزاد الله برای
شما و رحمت کناد شما را خواه مخاطب یکی بود و خواه متعدد و بنا بر آنکه گذشت در حدیث
دهم باب هفتم و چون عطسه میکرد نزد او انسانی میگفت رحمت کناد ترا الله عز وجل اصل دوازدهم

عن ابي عبد الله ع قال عطس غلام لم يبلغ الحلم عند النبي ص فقال
الحمد لله فقال له النبي ص بارك الله فيك ترجمه روايت از امام جعفر صادق ع گفت
عطسه كرد پسري كه هنوز نرسيده بود بسن احتلام نزد نبي ص پس آن پسر گفت الحمد لله پس گفت
او را نبي ص بركت كناد الله تعالى در تو سيزدهم اصل عن ابي جعفر ع قال اذا عطس الرجل
فليقل الحمد لله لا شريك له واذا سمّت الرجل فليقل يرحمك الله واذا
ردّدت فليقل يغفر الله لك ولنا فان رسول الله ص سئل عن آية او شيء
فيه ذكر الله فقال كل ما ذكر الله فيه فهو حسن ترجمه امر در فليقل در سه جا براي اباحت است
مثل اذا احللتم فاصطادوا وبقرينه استدلال وبقرينه آنچه گذشت در حديث نهم اين باب
مگر آنكه لا شريك له بجاي درود محمد وآل محمد باشد در موضع تقيه زيرا كه جمعي كه اعتقاد كيفيت
درود بر ايشان ندارند ترك مي كنند ذكر را الله تعالى در حكم وبقرينه آنچه گذشت در حديث
دهم باب هفتم كه در تسميت خطاب بلفظ جمع بهتر است ترجمه روايت از امام محمد باقر عليه السلم
گفت كه چون عطسه كند مرد جايز است كه گويد الحمد لله لا شريك له بي تصريح درود بر محمد وآل محمد
وچون دعاي عطسه كننده گويد مرد جايز است كه گويد يرحمك الله بي آنكه خودش حمد كند چنانكه
مي آيد در حديث سيزدهم وهفدهم اين باب وچون برگرداندي بانچه كه تسميت
كردي پس جايز است كه عطسه كننده گويد يغفر الله لك ولنا به خطاب بلفظ جمع بدليل
آنكه رسول الله ص پرسيده شد از آيتي يا دعايي كه از غير قرآن باشد در آن ذكر الله تعالى باشد
بانچه كه پرسيده شد كه آيا درين سه مقام چيزي از آيات يا دعوات معين هست كه
غير آن مجزي نباشد اصلا پس رسول الله ص براي بيان آنكه آيتي يا دعاي معين نيست گفت
هر چه مذكور شد الله تعالى در آن پس آن خوب است در هر سه مقام اصل عطس ابو عبد الله

فقال

فقال الحمد لله رب العالمين ثم جعل اصبعه على انفه فقال رغم انفي لله رغما
داخرا ترجمه رغم براء بي نقطه وغين با نقطه بصيغه ماضي معلوم باب نصر وعلم وحسن است الرغم بفتح
راء وسكون غين خواري ونسبت رغم به بيني باعتبار آنست كه بيشتر سركشي از بيني خوار
وفرمان بردار مي كند بگذاشتن بيني بر خاك الداخر بدال بي نقطه وخاء با نقطه وراء بي نقطه
اسم فاعل باب منع وعلم كوچك وخوار وصف رغم بداخر براي مبالغه است يعني عطسه كرد
امام جعفر صادق ع پس گفت سپاس الله راست كه صاحب كل اختيار هر كس وهر چيز است
بعد از آن گذاشت انگشت خود را به بيني خود پس گفت خوار شد بيني من براي تواضع الله تعالى
خواري خوار يازدهم اصل قال امير المؤمنين ع من قال اذا عطس الحمد لله رب العالمين
على كل حال لم يجد وجع الاذنين والاضراس گفت امير المؤمنين ع هر كه گفت
چون عطسه كرد سپاس مر الله راست كه صاحب كل اختيار هر كس وهر چيز است بر هر حال خواه
حال خوشحالي وخواه حال آزردگي در نيافت درد گوشها را ودرد دندانها را اصل
عن ابي عبد الله ع قال في وجع الاضراس ووجع الآذان اذا سمعتم
من يعطس فابدؤوه بالحمد ترجمه روايت از امام جعفر صادق ع گفت ٩ كه بگيريد
مراد اينست كه عطسه كننده در بسياري از اوقات زود حمد نمي تواند كرد زيرا كه او را
مانع بهم رسد از جمع شدن بلغم در دهن ومانند آن چنانچه مي آيد در حديث نوزدهم
پس انتظار نكشيد وزود حمد كنيد اصل قال ابو عبد الله ع من سمع عطسة
فحمد الله عز وجل وصلى على النبي واهل بيته صلى الله عليه وآله لم يشتك
عينيه ولا ضرسه ثم قال ان سمعتها فقلها وان كان بينك
وبينه البحر ترجمه لم يشتك بفتح ياء مضارعه وسكون شين بانقطه وضم كاف بصيغه مضارع

در علاج درد دندانها وگوشها كه چون شنيد برادر كسي
كه عطسه مي كند پس پيشي از آن عطسه كننده حمد

مفعل اللام و اوی باب نصر است عنه منصوب و مفعول به است اشکایه نکبر شین مالبدن
از عضوی که آفتی داشته باشد یا از آفتی یا از کسی که ظلم کرده باشد **شرح** گفت امام
جعفر صادق ع هر که شنید از دیگری یا از خود عطسه را پس حمد کرد الله عز و جل را و درود
کرد بر نبی ص نتالید از چشم خود و نه از دندان خود یا نمیخی که درد چشم و درد دندان
نمیکند این قسم کسی بعد از آن امام گفت اگر شنیدی عطسه را پس بگو آن کلمات را
که گفتم هر چند که میان تو و میان عطسه کننده اب عظیم باشد که تو در یک کنار آن
باشی و عطسه کننده در کنار دیگر باشد مثلا **اصل** عَطَسَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ عِنْدَ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ هَدَاكَ اللَّهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَرْحَمُكَ
اللَّهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّهُ نَصْرَانِيٌّ فَقَالَ لَا يَهْدِيهِ اللَّهُ حَتَّى يَرْحَمَهُ **شرح**
عطسه کرد مرد ترسا نزد امام جعفر صادق ع پس گفتند او را جمعی که حاضر بودند
که راهنمای کناد ترا الله تعالی پس گفت امام جعفر صادق ع رحمت کناد ترا الله
تعالی پس آن جماعت گفتند امام ع را برای بیان آنکه اگر هدایت الهی در او در می باید
رحمتا و را نیز در می باید گفت هدایت نمیکند او را الله تعالی مگر آنکه رحمت می کند
او را پس دعای من و شما بیک معنی راجع میشود اگر کوی بنا بر این سلام بر نصرانی
توان کرد و این منافی آنست که گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم مولد
ابی الحسن موسی علیه السلم گوئیم گذشت ایضا در کتاب الحجه در حدیث چهلم مولد
النبی ص و وفاته که سلام بر کسی برای تذکیر و تجدید میثاق الکتب نه برای طلب
حدوث عملی آن پس مختص اهل دین حق نیست و این جاری نیست در طلب رحمت
برای کسی **اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا عَطَسَ الْمَرْءُ

المسلم

الْمُسْلِمُ ثُمَّ سَكَتَ لِعِلَّةٍ تَكُونُ بِهِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
فَإِنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ص الْعُطَاسُ لِلْمَرِيضِ دَلِيلُ الْعَافِيَةِ وَرَاحَةٌ لِلْبَدَنِ **شرح**
تکون بصیغه غایبه و ضمیر مستتر راجع بعلّه است باء در به برای سببیت و ضمیر راجع بمصدر
عطس است راحه مرفوع و معطوف بر دلیل است یا مجرور و معطوف بر العافیه است **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت رسول الله ص چون عطسه کند مرد مسلمان
بعد از آن ساکت شود برای باعثی که بسیار میباشد بسبب عطسه مثل آنکه بلغم بر هم می آید بسبب
عطسه میگویند ملائکه از جانب آن مرد که الحمد لله رب العالمین پس اگر گوید آن مرد بعد از رفع مانع که
الحمد لله رب العالمین میگویند ملائکه که آمرزاد الله تعالی گناهان را برای تو امام گفت
و گفت رسول الله ص که عطسه برای بیمار دلیل حصول صحت بعد از آنست و سبکی است بالفعل بدن را
بدان مخفی نماند که مراد عطسه کمتر از چهار بار است بقرینه حدیث آینده و ایضا باعتبار غالب است
زیرا که بعض عطسه وفات می باشد **اصل** عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ
الْعُطَاسُ يَنْفَعُ فِي الْبَدَنِ كُلِّهِ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى الثَّلَاثِ فَإِنْ زَادَ عَلَى الثَّلَاثِ
فَهُوَ دَاءٌ وَسُقْمٌ **شرح** حذیفه بن منصور بن کثیر از راویان امام محمد باقر ع و امام جعفر
صادق ع و امام موسی الکاظم علیهم السلم است عطاس اسم جنس عطسه است در یک و در بیشتر مستعمل
میشود بخلاف عطسه که در یک مستعمل میشود ثلث یعنی ثلث عطسات است پس حذف تا برای
تانیث عطسه است ضمیر فهو راجع بعطاس است افاده این می کند که اصل زاید داء و سقم است
و اگر راجع بزاید است افاده این نمیکند که اصل داء و سقم باشد **یعنی** روایتست از حذیفه بن منصور
که امام گفت جنس عطسه فایده می کند بدن را بهمگی آن مادام که زیاد نشده باشد بر سه پس اگر زیاده

شنیدم عطسه را شبانه روزی یک بیک بر

پس آن ضبط عطسه درد و بیماریست بایمعنی که ضرر میکند و باعث درد و بیماریست با یمعنی که
نفع نمیکند پس آزاریست مانند درد و بیماری **اصل** سألت ابا عبدالله ع عن قول
الله عز و جل إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير قال العطسة القبيحة
ترجمه پرسیدم امام جعفر صادق ع را از قول الله عز و جل در سوره لقمان بدرستی که مکروه
ترا آوازها هر آینه آواز خر است امام گفت مراد عطسه بدیست یعنی که عطسه که با آن
آواز بلند باشد از جمله آوازهاست **اصل** عن ابی عبدالله ع قال من عطس
ثم وضع يده على قصبة انفه ثم قال الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً
كما هو اهله وصلى الله على النبي وآله وسلم خرج من منخره الايسر
طائر اصغر من الجراد واكبر من الذباب حتى يصير تحت العرش يستغفر الله
له الى يوم القيمة **شرح** القصبه بضم قاف و سکون صاد بی نقطه و با یکنقطه و تاء و حد
یکیست المنخر بفتح میم و سکون نون و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و بکسر میم و کسر خاء
و بضم میم و ضم خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی الایسر افعل التفضیل است یعنی سوراخی که
گشاده‌تر است زیرا که دو سوراخ بینی مختلف میشود در ساعات روز و شب و گاهی این
گشوده‌تر میباشد و گاهی آن و اگر صفت مشبهه باشد یعنی سوراخیست که در جانب چپ است
غرض اینجا عبارت از آن میتواند بود و عبارت از منتهای اجسام میتواند بود **ترجمه**
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که عطسه کند و بعد از آن گذارد دست خود را
بر پشت بینی خود و بعد از آن گفت سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز را
ستایشی بسیار چنانچه او اهل آنست و درود کناد الله تعالی بر محمد که نبی است و آل او و تسلیم
کناد الله تعالی بر ایشان اشارتست بآنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهلم باب مولد النبی ص

دوفانه

دوفانه بیرون آمد از سوراخ بینی او که گشاده است مرغی که کوچکتر است از ملخ و بزرگتر است از مگس
تا رود و بایستد زیر عرش استغفار می‌کند الله تعالی را برای آن کس تا روز قیامت **اصل** عن رجل
من العامة قال كنت اجالس ابا عبدالله ع فلا والله ما رأيت مجلساً انبل
من مجالسه قال فقال لي ذات يوم من اين تخرج العطسة فقلت من الانف فقال
لي اصبت الخطأ فقلت جعلت فداك من اين تخرج فقال من جميع
البدن كما ان النطفة تخرج من جميع البدن ومخرجها الاحليل
ثم قال اما رأيت الانسان اذا عطس نفض اعضاؤه وصاحب العطسة
يأمن الموت سبعة ايام **شرح** من اين تخرج سؤال از مخرج یعنی راه بیرون رفتن از بدن نیست
زیرا که در آن حاجت بسؤال نیست بلکه سؤال از مبدأ حرکت آنست بجانب بیرون و آنمرد چنان
گمان کرده که آن نیز بینی است و واو در وصاحب برای استیناف کویست و صاحب مرفوعست
ترجمه روایتست از مردی از مخالفان گفت همنشینی میکردم با جعفر صادق ع پس نه بخدا قسم
که ندیدم مجلسی را که عظیمتر باشد از مجلسهای او گفت که پس گفت مرا در اثنای روزی
از کجا شروع در حرکت بجانب بیرون می‌کند عطسه پس گفتم از بینی پس گفت مرا دریافتی
غلط را پس گفتم قربانت شوم از کجا شروع در حرکت میکند بجانب بیرون گفت از جمیع
اعضای بدن چنانچه آب منی شروع در حرکت میکند از جمیع اعضای بدن و راه بیرون
آمدن آن از بدن سوراخ آلت مرد است بعد از آن گفت آیا نمی‌بینی آدمی را که چون
عطسه کرد فشانده میشود اعضای او و کسی که عطسه کند ایمن میشود از مرگ در هفته غالبا
اصل قال رسول الله ص تصديق الحديث عند العطاس **ترجمه** گفت رسول الله ص
راست شمردن سخن نزد ضبط عطسه است خواه یکی خواه بیشتر **اصل** قال رسول الله ص اذا كان

الرجل یحدث بحدیث فعطس عاطس فهو شاهد حق ع گفت رسول الله ص چون
مرد سخن بگوید بسخنی پس عطسه کند پس آن عطسه شاهد صدقست یعنی که
تصدیق آن سخن می‌کند چنانچه گذشت در حدیث سابق شرح قال رسول الله ص
تصدیق الحدیث عند العطاس ع این موافق حدیث چهارم است شرح
عن ابی جعفر ع قال اذا عطس الرجل ثلثا فسمته ثم اترکه شرح روایتست
از امام محمد باقر ع گفت چون عطسه کند مرد سه عطسه پس دعای عطسه کننده کن او را بعد از آن
واگذار او را اگر زیاده بر سه عطسه کند یعنی که تسمیت مکن او را باب شانزدهم باب اجلال ذی الشیبه
المسلم شرح الشیبه بفتح شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه مصدر فعل العین
باب ضرب سفید مو شدن این باب بیان فضیلت بزرگ شمردن صاحب سفیدی موست
که مسلمان باشد در این باب شش حدیث است اصل قال ابو عبد الله ع ان من اجلال
الله عز و جل اجلال الشیخ الکبیر شرح من درین برای سببیت میتواند بود و بهر دو میتوان
مجازست الشیخ بفتح شین بر یعنی کسی که ضعف کثرت سال در او ظاهر شده باشد و بعضی گویند
ابتدای آن از پنجاه سالگی است یا از پنجاه و یک سالگی است تا آخر عمر یا با هشتاد سالگی
یعنی گفت مر امام جعفر صادق ع که بدرستی که از جمله بزرگ شمردن الله عز و جل بزرگ شمردن
پیر کهن سالست اصل قال رسول الله ص من عرف فضل کبیر لسنه فوقره امنه
الله من فزع یوم القیمة ع گفت رسول الله ص هر که شناخت فضیلت بزرگسالی را
برای سالداری او در اسلام پس تعظیم کرد او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت
اصل قال رسول الله ص من وقر ذا شیبة فی الاسلام امنه الله من
فزع یوم القیمة شرح گفت رسول الله ص هر که تعظیم کرد صاحب سفیدی مو را در اسلام ایمن کرد

او را

او را الله تعالی از اضطراب روز قیامت اصل عن ابی عبد الله ع قال ثلثة لا یجهل حقهم
الا منافق معروف النفاق ذو الشیبة فی الاسلام وحامل القرآن والامام
العادل ع روایتست از امام جعفر صادق ع گفت سه کس نامرعی نمیکند ادای حق ایشان را
مگر منافقی که نفاق او آشکار باشد اول صاحب سفید موی در اسلام دوم عمل کننده بقدر
معتد به از قرآن و سیوم امام عادل یعنی امامی که حکم او در جمیع مسائل از روی علم باشد
نه ظن سیم اصل قال ابو عبد الله ع من اجلال الله عز و جل اجلال
المؤمن ذی الشیبة ومن اکرم مؤمنا فبکرامة الله بدأ ومن استخف
بمؤمن ذی شیبة ارسل الله الیه من یستخف به قبل موته شرح من در
اجلال برای سببیت و برای تبعیض میتواند بود چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب
با در بکرامة برای سببیت میتواند بود و صله بدأ میتواند بود اکرامه بفتح کاف مصدر
باب حسن عزیز بودن بدأ بیا با نقطه و دال بی نقطه و همزه بفتحه ماضی معلوم باب منع است
و آن متعدی است و مفعول به آن محذوفست تقدیرش بداه و ضمیر محذوف راجع بمصدر
اکرمست البدء بفتح با و سکون دال و همزه کردن کاری بی آنکه مکروه طبع باشد و دیگری
جبر بر آن کرده باشد با بدأ لازم است و صله آن بکرامه است البدأ ابتدا بچیزی کردن
و بنابرین کرامه یعنی اکرام خواهد بود ع گفت مر امام جعفر صادق ع از تعظیم الله
عز و جل تعظیم مؤمن صاحب سفید موست و هر که خوار شمرد مؤمنی را پس بسبب خوار الله تعالی
کرده آنرا بجزای خود یعنی که اگر در دل او پیش از آن عظمت الهی قرار گرفته باشد
این عمل از و صادر نمیشود و هر که سبکی کند با مؤمنی که صاحب سفیدی موی باشد بر می
انگیزد الله تعالی بسوی او کسی را که سبکی کند با او پیش از مردن او اصل عن ابی

عبد الله ع

تا قال من اجلال الله عز وجل اجلال ذي الشيبة المسلم ترجمه روایت از امام جعفر صادق ع
راوی گفت که امام گفت از تعظیم الله عز وجل است تعظیم صاحب سفیدی مو که مسلمان باشد
باب شصت و نهم آن باب اکرام الکریم شرح این باب بیان فضیلت عزیز داشتن عزیز و زمان
مردمانست و درین باب سه حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع قال دخل رجلان
على امير المؤمنين صلوات الله عليه فالقى لكل واحد منهما وسادة فقعد
عليها احدهما وابى الآخر فقال امير المؤمنين ع اقعد عليها فانه
لا يأبى الكرامة الا الحمار شرح القى بصیغه مجهول باب افعالست الوساده بفتح و کسر و ضم
واو و سین بی نقطه و الف و دال بی نقطه بالش و مخده و مراد اینجا فرشی است که علیحده انداخته
میشود برای نشستن عزیزی بران و اگر خواهند که دیگری شریک او نباشد در نشستن بران انرا
دوتاه می کنند و گاهی تعبیر ازان استقلال بحکومت می کنند چنانچه منقولست که امیر المؤمنین ع
گفت لو ثنيت لي الوسادة لحكمت بين اهل التورية بتوريتهم تا آخر الکرامه بفتح کاف
عزیز بودن و مراد اینجا قبول عزیز شمردنست و مثالها برای این می آید در کتاب الزی
والتجمل والمروة در حدیث سوم باب کراهة رد الطیب که باب چهل و نهم است ترجمه
روایت از امام جعفر صادق ع گفت داخل شدند دو مرد بر امیر المؤمنین ع پس انداخته شد
برای هر یکی ازیشان مسندی پس نشست بر مسند یکی ازیشان و سر باز زد از نشستن
بر مسند دیگری پس گفت امیر المؤمنین ع بنشین بران مسند چه بدرستی که سر باز نمیزند
از قبول اعزاز مگر کسی که احمق باشد اصل قال رسول الله ص اذا اتاكم كريم
قوم فاكرموه شرح ضمیر قال در اول راجع بامام جعفر صادق است و میتواند بود
که راجع بامیر المؤمنین ع باشد ترجمه بعد ازان گفت که گفت رسول الله ص چون آمد نزد شما

عزیز جمعی پس اعزاز کنید او را اصل قال رسول الله ص اذا اتاكم كريم قوم فاكرموه
مذکور شد در باب سیوم اصل قال امير المؤمنين صلوات الله عليه ادخله
النبي ص بيته ولم يكن في البيت غير خصفة ووسادة ادم فطرحها
رسول الله ص لعدي بن حاتم شرح الخصفه بفتح خاء با نقطه و فتح صاد بی نقطه
و فا فرشی که مانند جلت از برگ درخت خرما بافند و پلاس و هر دو مناسبت و ساده
مجرور بی تنوین است و مذکور شد در شرح حدیث اول این باب الادم بضم همزه و ضم دال
بی نقطه جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال و سکون یاء دو نقطه در پایین پوستهای گوسفند
و بز و گاو و شتر و مراد اینجا بوساده ادم قطعه است که از چند پوست می دوزند ترجمه
گفت امیر المؤمنین صلواة الله علیه چون آمد عدی بن حاتم بسوی رسول الله ص در اول آمدن
او بمدینه پیش از اسلام او داخل کرد او را رسول الله ص بخانه خود و نبود در آنخانه
غیر فرشی کنده و قطعی پس انداخت آن قطع را رسول الله ص برای عدی بن حاتم
تا بالای آن نشیند چون عزیز قوم خود بود باب پنجهم اصل باب حق الداخل شرح این باب
بیان حق کسی است که داخل خانه شود برای ضیافت یا برای زیارت اهل آنخانه درین باب
یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص من حق الداخل
على اهل البيت ان يمشوا معه هنيئة اذا دخل واذا خرج ترجمه روایت از امام
جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله ص از جمله حق داخل شونده بر خانواده آنست
که روند همراه او اندکی چون داخل شود بعنوان استقبال و چون بیرون رود بعنوان
مشایعت اصل وقال قال رسول الله ص اذا دخل احدكم على اخيه
المسلم في بيته فهو امير عليه حتى يخرج شرح امام جعفر صادق ع گفت که گفت

رسول الله صلعم چون داخل شود یکی از شما بر برادر خود کسی که مسلمانست در خانهٔ آن برادر پس او مانند حاکمست بران برادر تا وقتی که بیرون رود و مراد اینست که چون بعنوان ضیافت باز یا بت و مانند آنها اید پس خاطر او باید داشت باب نوزدهم اصل باب المجالس بالامانة شرح باب بی تنوین و مضافست المجالس مرفوع و مبتداست و چون غیر ظرف زمان مضاف بجمله نمیشود مراد او بمضاف الیه مضمون آن لفظ و مراد فاتت آنست یعنی این باب بیان اینست که از مجلسها بعنوان سخنی بیرون بر دو نقل کردن بعنوان خیانت در این باب دو حدیثست اصل عن ابی عوف عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول المجالس بالامانة شرح این موافق با لغتست اصل عن ابی عبد الله ع قال المجالس بالامانة و لیس لاحد ان یحدث بحدیث یکتمه صاحبه الا باذنه الا ان یکون ثقة او ذکرا له بخیر یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت مجلسها با امانتست و نمیرسد یکی را که نقل کند سخنی را که پوشیده است آنرا از اصحابش مثل آنکه آهسته گوید صاحب آن مگر رخصت آن صاحب مگر آنکه نقل از روی دانش علم دین باشد یا سخنی که حکم شارع نقل آن شده باشد در ادای شهادات و مانند آنها یا یاد کردن آن صاحب باشد بخوبی یا سخنی که آن سخن دلالت بر خوبی صاحبش کند چنانچه مستحبست که آدمی اخفای خوبی خود کند و مستحبست دیگران که اظهار آن کنند باب بیستم اصل باب المناجات شرح این باب بیان سرگوشی است در این باب سه حدیثست اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان ذلک مما یحزنه و یؤذیه شرح فلا یتناجی نفی بمعنی نهی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون باشند جماعت سه کس با یکدیگر در مجلسی یا غیر مجلس پس سرگوشی نمی کنند

ازان

ازان دو کس بی اطلاع یار ایشان بر سخن ایشان که چه می گویند چه بدرستی که اینعمل از جمله چیزیست که اندوهگین می کند او را و آزار میکند او را دوم اصل عن ابی الجحن الاول ع قال اذا کان ثلاثة فی بیت فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلک مما یغمه شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق اصل قال رسول الله صلعم من عرض لاخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکانما خدش وجهه شرح عرض بعین بی نقطه و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعلت التعریض ضد تصریح المسلم مجرور و صفت اخیست المتکلم نیز مجرور و صفت اخیست فی حدیثه متعلق بعرض است و ضمیر راجع بمن است و اضافه بمصدر بفاعلست یا ضمیر راجع باخیست و اضافه بمصدر بمفعولست خدش بخا با نقطه و دال بی نقطه و شین با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب است وجهه منصوب و مفعول به است و ضمیر راجع باخیست یعنی گفت رسول الله صلعم هر که سرگوشی کند و تصریح نکند برای برادر خود که مسلمان سخن گوست در سخن خود یا در سخنی که متعلق بان برادر است مثل آنکه مدرسی یا واعظی در سخن باشد و در اثنای آن دیگری سرگوشی کند با شخصی بهر سخنی که باشد یا سخنی که در حق مدرس یا واعظ باشد پس چنانست که خراشیده باشد روی آن برادر را بچنگال و مانند آن باب بیست یکم اصل باب الجلوس شرح این باب آداب نشستن است در این باب نه حدیثست اول اصل کان النبی صلعم یجلس ثلثا القرفصاء و هو ان یقیم ساقیه و یستقبلهما بیدیه و یشد یده فی ذراعه و کان یجثو علی رکبتیه و کان یثنی رجلا واحدة و یبسط علیها الاخری و لم یر صلی الله علیه و آله متربعا قط شرح القرفصاء بفتح قاف و سکون را بی نقطه و فتح فا و صاد بی نقطه و الف ممدوده و بضم قاف و ضم را و فتح فا

مصدر سماعی

باب فعلله مرفوع و خبر مبتداست محذوف میتواند بود بتقدیر منها القرفصاء و منصوب و بدل الفصل بنا
میتواند بود و ماخوذ است از قرفصه مصدر باب فعلله بمعنی بستن با دربیده برای تعدیه است یجثو بجیم
و ثا و سه نقطه بصیغه مضارع غایب باب ملع نصر است الجثو بضم جیم و ضم ثا و تشدید واو بجمع شدن
یثنی بثا و سه نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی عادت نبی ع این بود که نشیند
نشستنی از آنجمله است قرفصا و آن چنانست که راست کند و ساق خود را و پیش انها دو دست
خود را ببندد دست خود را در ذراع خود یعنی که انگشتان یکدست را محیط بذراع خود کند
و بود آنکه مجتمع میشد در نشستن بر دو زانوی خود و بود آنکه دو تا میکرد یکپای خود را و پهن
میکرد بران دیگر را چنانچه زانوی آن بر بالای ران دیگری باشد یا چنانچه زانوی آن بر بالای
زانوی دیگری باشد و هر دو دوتا باشد و دیده نشد نبی ع چهار زانو هرگز در مجلسی دوم اصل
رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَاعِداً وَاضِعاً إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى فَخِذِهِ
فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ هَذِهِ الْجِلْسَةَ وَيَقُولُونَ إِنَّهَا جِلْسَةُ الرَّبِّ
فَقَالَ إِنِّي إِنَّمَا جَلَسْتُ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِلْمَلَالَةِ وَالرَّبُّ لَا يَمَلُّ وَلَا تَأْخُذُهُ
سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ شرح یکرهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعل و باب علم میتواند بود
الجلسه بکسر جیم نوع نشستن الملاله بفتح میم مصدر باب علم است و همچنین بودن السنه مانند کی
از علی یعنی دیدم امام زین العابدین ع را نشسته گذاشته یکی از دو پای خود را بر ران خود
پس گفتم بدرستی که مردمان مکروه میشمرند آن نوع نشستن را و صاحب کل اختیار است
یعنی که متکبرانه است پس بدرستی که من چنان نیست که نشستم آن نوع نشستن برای اینکه ملول
بودن و صاحب کل اختیار را نه و همچنین نمیشود دو در رنجی با بد او را مانند کی و نه خواب سوم
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ ع قَالَ مَنْ رَضِيَ بِدُونِ التَّشَرُّفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ

وملائکته

وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که راضی شود
بپایین طلب شرف از مجلس همیشه الله عز و جل و ملائکه او درود می کنند بر او تا وقتی که برخیزد
چهارم اصل كَانَ رَسُولُ اللّهِ ص أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ شرح اکثر منصوبست
بنیابت ظرف زمان زیرا که ما مصدریه است و مضاف بمصدر حکم مصدر دارد و مصدر نایب ظرف
زمان میشود و مثل را بنه قدوم الحاج تجاه منصوب و خبر کان است التجاه بضم و فتح و کسر تا با
دو نقطه در بالا که منقلب از واو است و جیم و الف و ها در برابر یعنی بود رسول الله ص در اکثر
نشستن او متوجه قبله اصل جَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ ع مُتَوَرِّكاً رِجْلَهُ الْيُمْنَى عَلَى فَخِذِهِ
الْيُسْرَى فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذِهِ جِلْسَةٌ مَكْرُوهَةٌ فَقَالَ لَا إِنَّمَا
هُوَ شَيْءٌ قَالَتْهُ الْيَهُودُ لَمَّا أَنْ فَرَغَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ جَلَسَ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِيَسْتَرِيحَ فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ وَبَقِيَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ ع
مُتَوَرِّكاً كَمَا هُوَ شرح التورک بر یکران نشستن هذه جلسه مکروهه بتقدیر استفهام است
و میتواند بود که خبر باشد لما بفتح لام و تشدید میم بتقدیر قالوا لما است ان بفتح همزه و
تخفیف نون زائده است برای تاکید اتصال جزا بشرط السنه بکسر سین مصدر و فعل الفا
واوی باب ضرب مانند کی و بیهوشی و غفلت و بینکی و ظاهر این حدیث اینست که مراد اینجا
معنی اولست یا در کما هو موصوله است و هو مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر کما هو علیه
یعنی نشست امام جعفر صادق ع در حالی که بر یکران بود و پای راست او بر ران چپ
او بود پس گفت او را مردی قربانت شوم اما این نوع از نشستن است که مکروه است پس امام
گفت نه چنان نیست که آن مکروه بودن چیزیست که گفتند آنرا جهودان بیان این

آنکه

گفتند چون فارغ شد الله عز و جل از آفریدن آسمانها و زمین در است شد بر عرش نشست این نوع نشستن
تا طلب راحت کند از ماندگی که او را حاصل شده بود از عمل پس فرو فرستاد الله عز و جل در سوره البقره
که الله نیست مستحق عبادتی مگر او او ست زنده بغایت ایستاده بکار رعایای بیان این آنکه
در نمی یابد او را ماندگی از آفریدن جهان و نه خواب مراد اینست که او فاعل بمحض نفوذ اراده
کامل من جمیع الوجوه است و غفلت نقص است پس خواب در و متصور نیست بدانکه این تقریر
ظاهر شد که سنة اینجا بمعنی ماندگی است و چون جمله لا تأخذه سنة ولا نوم استیناف بیانی
القیوم است پس اگر بگفت لا تأخذه نوم و لا سنة بلیغ نمیبود زیرا که مقتضای رعی
نیست باعتبار آنکه ازاله ماندگی اشکالی دارد محتاج بدو ازیا طول است ترک عمل است
بخلاف ازاله خواب زیرا که تنبیه کافیست در آن نظیر آنکه گوییم که علم الله تعالی محیط است
بکل شی و خواه ضروری و خواه نظری و خواه بیان این آنکه محتاج نیست بتوقف و نه
باستدلال و نه بتنبیه و اگر بگفتیم که محتاج نیست به تنبیه و نه باستدلال و نه بتوقف
بلیغ نمیبود و باقی ماند امام جعفر صادق ع نشستنه بر کران چنانکه او بر آن بود دلیل
کَانَ رَسُولُ اللهِ ص اِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً قَعَدَ فِی اَدْنَی الْمَجْلِسِ اِلَیْهِ حِیْنَ
یَدْخُلُ یعنی عادت رسول الله ص این بود که چون داخل مجلسی میشد می نشست در
نزدیکترین نشستگاهان بسوی او وقتی که داخل میشد باین معنی که هر جا که خالی بود نزدیکتر
بدر بود از جاهای خالی دیگر می نشست و طلب بالانشینی نمیکرد اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
قَالَ قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ سُوْقُ الْمُسْلِمِیْنَ کَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ
اِلَی مَکَانٍ فَهُوَ اَحَقُّ بِهِ اِلَی اللَّیْلِ قَالَ وَکَانَ لَا یَاْخُذُ عَلَی بُیُوْتِ السُّوْقِ کِرَاءً
شرح مضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب السبق الی السوق که باب

بجاه

بجای نشستن است میتواند بود و سوق المسلمین عبارت از بازار وقف عام مسلمانان باشد و الف لام بیوت
السوق برای عهد خارجی باشد و این متعارف است در بعض مواضع که هر هفته روزی مردمان اطراف
آن در بازاری که وقف عام است جمع میشوند و عصر عود باوطان خود میکنند فاء در فمن
سبق بیانیه و تفریعیه میتواند بود کراء بکسر کاف و الف ممدوده است ترجمه روایتست از امام
جعفر صادق ع گفت که گفت امیر المؤمنین ع بازار مسلمانان مانند مسجد ایشانست بیان این
آنکه هر که سابق شد بسوی مکانی پس اولی است بآن مکان تا شب امام جعفر صادق ع گفت
و عادت امیر المؤمنین ع این بود که نمیگرفت بر دکانهای آن بازار کرایه شاید که تعمیر آن
دکانها را چون خراب شود از بیت المال مسلمانان باشد اصل قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ص یَنْبَغِیْ
لِلْجُلَسَاءِ فِی الصَّیْفِ اَنْ یَکُوْنَ بَیْنَ کُلِّ اثْنَیْنِ مِقْدَارُ عَظْمِ الذِّرَاعِ لِئَلَّا
یَشُقَّ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ فِی الْحَرِّ ترجمه گفت رسول الله ص سزاوار است برای همنشینان در
تابستان آنکه باشد میان هر دو کس دوری بمقدار استخوان بند دست تا ارنج تا زحمت
نیندازد بعض ایشان بر بعض دیگر در گرمی هوا اصل رَاَیْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ ع یَجْلِسُ
فِی بَیْتِهِ عِنْدَ بَابِ بَیْتِهِ قُبَالَةَ الْکَعْبَةِ ترجمه دیدم امام جعفر صادق ع را که می
نشست در خانه خود که در مکه داشت نزد در خانه خود برابر کعبه چون توجه قبله نشستن
عبادتست و ایضا نظر در کعبه عبادتست باب بیست و دوم آل باب الاتکاء و الاحتباء شرح
الاتکاء بتشدید تاء دو نقطه در بالا مکسوره مصدر معتل الفاء واوی مهموز اللام باب افتعال تکیه کردن در وقت
نشستن برای آنکه طول نشستن میسر شود و مثل بورک در وقت نهند و مانند آن الاحتباء
بحاء بی نقطه و باء یک نقطه مصدر معتل اللام واوی باب افتعال جمع میان پشت و دو ساق کردن و مانند آن برای آنکه طول نشستن میسر شود برای انتظار نماز جماعت و مانند آن پس احتباء

میکرده

اخص مطلق است از اتکا بز این باب بیان تکیه کردن وجمع میان پشت و دو ساق است درین باب ینج صد یث
اول قال رسول الله ص الاتکاء فی المسجد رهبانیة العرب المؤمن مجلسه
مسجده وصومعته بیته تر ج الاتکا در مسجد کنایست از طول جلوس در مسجد زیرا که صاحب
میشود دران بسوی اتکا غالبا رهبانیه بضم را بی نقطه وسکون ها و با یک نقطه وکسر نون وتشدید
یا دو نقطه در پایین و تا مصدریه منسوب برهبانست که جمع راهبست ومراد اینجا ریاضت
کشیدنست ومراد بعرب اینجا امت نبی عربیست واحترازست از ترسایان وامثال ایشان پس
مقصود اینجا مدح این قسم رهبانیه است نظر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوازدهم باب البواد
که باب صدم است که نماز شب رهبانیه مؤمنانست واین منافات ندارد با آنچه گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب الشرایع که باب دوازدهم است که لا رهبانیة چنانکه
بیان شد در شرح الحلال المونس استیناف بیانیست فرق میان جلوس وقعود اینست
که جلوس در حضور جماعت میباشد وقعود اعم است مجلسه مسجد مبنی بر نوعی از مجاز است ومقصود
اینست که طول جلوس در مسجد بکنند چنانکه گویا که در غیر مسجد جلوس نمیکنند صومعه بفتح صاد بی نقطه
وسکون واو وفتح میم وعین بی نقطه عبارتست از خانقاه ترسایان ومانند ایشان از صوفیه
یعنی خلوت ایشان برای عبادت پس صومعته بیته عبارت از آنست که خلوت نشینی وانقطاع
از اهل خود برای عبادت چنانکه خانقاه نشینان می کنند مذموم است زیرا که منافات با طول جلوس
در مسجد دارد و شعار ترسایانست پس محل گذاردن نوافل برای ثبت ومانند آن برای مؤمن خانه
اوست یعنی گفت رسول الله ص که طول جلوس در مسجد بامنت کشی امت نبی عربیست بیان این
آنکه بر رشتی که مؤمن جای همنشینی او با جماعت مسجد اوست وخلوت او برای عبادتی خانه اوست
اصل قال رسول الله ص الاحتباء فی المسجد حیطان العرب شرح الحیطان بکسر حا بی نقطه

و یای دو نقطه در پایین وطا بی نقطه جمع حایط دیوارها ومراد بعرب اینجا نیز امت نبی عربیست واحترازست از ترسایان
وامثال ایشان یعنی گفت رسول الله ص که جمع میان دو ساق و پشت دیوارهای امت نبی عربیست
مراد اینست که ترسایان خانقاه نشینی میکرده اند وخلوت خود را تنگ میساخته اند برای آنکه
در طول قعود گاهی بدیوار جانب راست وگاهی بدیوار جانب چپ وگاهی بدیوار پشت تکیه
میکرده باشند واهل اسلام چون خانقاه نشینی نمیکنند وطول جلوس در مسجد می کنند پس احتبا
برای ایشان کار آن دیوارها میکنند واین طعنی عظیم است بر جمله نشینان وخانقاه صوفیه
موافق آنچه می آید در حدیث اول کتاب المعیشة اصل قال رسول الله ص الاحتباء حیطا ن العرب
معنی این ظاهرست از شرح سابق وابن اثیر در نهایه از آن معنی غافل شده وگفته که فیه
انه نهی عن الاحتباء فی ثوب واحد الاحتباء هو ان یضم الانسان رجلیه الی بطنه بثوب
یجمعهما به مع ظهره ویشده علیها وقد یکون الاحتباء بالیدین عوض الثوب وانما نهی عنه
انه اذا لم یکن علیه الا ثوب واحد ربما تحرک او زال الثوب فتبدو عورته ومنه الحدیث
الاحتباء حیطان العرب ای لیس فی البراری حیطان فاذا ارادوا ان یستندوا احتبوا
لان الاحتباء یمنعهم من السقوط ویصیر لهم کالجدار چهارم اصل سألت ابا عبد الله ع
عن الرجل یحتبی بثوب واحد فقال ان کان یغطی عورته فلا بأس شرح
پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که جمع می کند میان پشت و دو ساق خود بر حالی
که آنمرد با یکجامه است که پوشیده است بانیمعنی که شیب جامه ندارد پس امام گفت اگر پوشیده
باشد عورت او را پس باکی نیست پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال لا یجوز للرجل
ان یحتبی مقابل الکعبة یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت جایز نیست
برای مرد آنکه جمع میان پشت و ساق خود کند بکمند وحدت ومانند آن در مقابل خانه خدا

بانیمعنی که آنانکه در مسجد الحرام کنند برابر کعبه بی ادب

خوش‌طبعی و بازی

باب بیست و سوم اصل باب الدعابة والضحك شرح الدعابة بضم دال بی‌نقطه و با یکنقطه مصدر باب منع

یعنی این باب بیان خوش‌طبعی و خنده است درین باب شش حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن ع
فقلت جعلت فداك الرجل يكون مع القوم فيجري بينهم كلام يمزحون و
يضحكون فقال لا بأس ما لم يكن فظننت انه عني الفحش شرح يمزحون بزای
بانقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است لم یکن از افعال تامه است و ضمیر مستتر راجع
بتعبیر مذکور است برای آنکه بقرینه مقام ظاهر است و راوی گمان کرده که مرجع ضمیر فحش بضم فا و سکون
حا است یعنی دشنام صریح یعنی پرسیدم امام رضا ع را باز و شی گفتم قربانت شوم مردی میباشد
با جماعت پس میگذرد میان ایشان سخنی بیان آنکه خوش‌طبعی میکنند و خنده میکنند اما
جایز است بودن آن مرد میان ایشان یا نه گفت باکی نیست مادام که نشود آن پس گمان
کردم که مراد امام ع از آن دشنام صریح است اصل قال ان رسول الله ص كان يأتيه
الاعرابي فيهدي له الهدية ثم يقول مكانه اعطنا ثمن هديتنا فيضحك
رسول الله ص وكان اذا اغتم يقول ما فعل الاعرابي ليته اتانا شرح
بعد از آن امام ع گفت بدرستی که رسول الله ص می‌آمد نزد او صحرانشینی عرب پس تحفه
می‌آورد برای او تحفه بعد از آن میگفت ها جای که بده ما را قیمت هدیه ما پس خنده میکرد رسول الله
و عادت رسول الله ص این بود که چون غمناک میشد میگفت چه کرد آن اعرابی یا کاشکی که کجاست
و چه حال دارد کاش او می‌آمد نزد ما تا ما را با هدیه او و طلب ثمن هدیه بخنداند اصل عن ابي
عبد الله ع قال ما من مؤمن الا وفيه دعابة قلت وما الدعابة قال المزاح
شرح المزاح بضم میم خوش‌طبعی سؤال مبنی بر اشتراک دعابه است میان خوش‌طبعی و بازی چنانچه
مذکور شد در شرح عنوان این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هیچ مؤمنی

نیست مگر آنکه در او دعابه است گفتم و چیست دعابه گفت خوش‌طبعی سوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام
كيف مداعبة بعضكم بعضا قلت قليل قال فلا تفعلوا فان المداعبة من حسن
الخلق وانك لتدخل بها السرور على اخيك ولقد كان رسول الله ص يداعب
الرجل يريد ان يسره شرح گفت امام جعفر صادق ع چونست خوش‌طبعی بعضی شما با بعضی
امامیه با بعضی گفتم کمست گفت پس این کار مکنید یعنی که خوش‌طبعی کنید با هم و ترک آن مکنید
چه بدرستی که خوش‌طبعی از جمله خوش‌خوئی است و بدرستی که تو داخل میکنی بخوش‌طبعی خوشحالی را
بر برادر مؤمن خود و هر آینه بتحقیق رسول الله ص خوش‌طبعی میکرد با مردی میخواست که او را خوشحال
کند چهارم اصل سمعت ابا جعفر ع يقول ان الله عز وجل يحب المداعب في
الجماعة بلا رفث شرح الرفث بفتح را و فا بی‌نقطه و فتح فا و ثا سه نقطه فحش شنیدم
از امام محمد باقر ع میگفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد کسی را که خوش‌طبعی کند در میان جماعت
بی آنکه با دشنام صریح باشد پنجم اصل عن ابي عبد الله ع قال ضحك المؤمن تبسم شرح
روایت است از امام جعفر صادق ع گفت خنده مؤمن لب خنده است مراد نهی از قهقهه است
ششم اصل عن ابي عبد الله ع قال كثرة الضحك تميت القلب وقال كثرة الضحك
تميث الدين كما يميث الماء الملح شرح تمیت بتا دو نقطه در بالا و یا دو نقطه
در بالا بصیغه غایبه باب افعال و تمیث بتا دو نقطه در بالا و یا و ثا سه نقطه است در اول
بصیغه غایبه باب افعال و در دوم بصیغه غایب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت بسیاری خنده بانمعنی که بحد قهقهه رسد و مکرر شود میمیراند دل را و گفت بسیار خنده
میگدازد دین را چنانچه میگدازد آب نمک را هفتم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله ع
قال ان من الجهل الضحك من غير عجب قال وكان يقول لا تبدين عن

واضحة

وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا یامن البیات من عمل السیئات شرح ضمیر قال در دوم
راجع بسکونی است و ضمیر کان یقول راجع بامام جعفر صادق ع یا ضمیر قال دوم راجع بامام
جعفر صادق ع و ضمیر کان یقول راجع بامیر المؤمنین ع زیرا که این منقول شد از امیر المؤمنین ع
در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب الذنوب که باب صد و یازدهم است لا تامن
اگر بضم نون است لا نافیه است و جمله عطف بر وقد علمت است که جمله حالیه است و اگر بکسر نون
برای التقای ساکنین است لا ناهیه است و جمله عطف بر لا تبدین است بیات بفتح با بیک نقطه
و یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در بالا اسم تبییت مصدر باب تفعیل است یعنی آمدن کسی
نزد دشمن برای شبیخون و مانند آن در شب و مراد اینجا گرفتار کردن ناگاه است شرح
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که از جمله جهالت اطفالت خنده
بی امری که عجب باشد گفت و عادت او این بود که میگفت مکش دندانهای پیش را بخنده
و حال آنکه کردی عملهای رسوا کننده را و ایمن نمیباشد از گرفتار کردن ناگاه آنکه بدیها
کرد با کسی ترجمه اصل قال ابو عبد الله ع ایاکم والمزاح فانه یذهب
بماء الوجه شرح المزاح بکسر میم مصدر باب مفاعله است و کسی بهم خوشطبعی را
بازداطه سازند زیرا که باب مفاعله برای مبالغه است و در مبالغه مبالغه میباشد بی نهایت
نیست میان اینحدیث و حدیث دوم اینباب ترجمه گفت امام جعفر صادق ع دور دارید از آنکه بکند
خود را مبالغه در خوشطبعی با یکدیگر که بدرستی که آن میبرد آب رو را ترجمه اصل عن ابی عبد الله
قال اذا احببت رجلا فلا تمازحه ولا تماره ترجمه روایتست از امام
جعفر صادق ع گفت چون دوست داشتی مردی را پس مبالغه در خوشطبعی با او مکن و جدل
مکن با او ترجمه اصل عن ابی عبد الله ع قال القهقهة من الشیطان ترجمه روایتست از امام

جو

جعفر صادق ع گفت خنده قهقه از جانب شیطانست اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول
کثرة الضحك تذهب بماء الوجه شرح شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت بسیاری خنده
یعنی خنده قهقه بکرر میبرد آب رو را اصل قال امیر المؤمنین ع ایاکم والمزاح فانه
یجر السخیمة ویورث الضغینة وهو السب الاصغر شرح مزاح اینجا بکسر میم است
و فرق میان سخیمه و ضغینه اینجا اینست که اول کینه است و دوم اثر کینه است که ظاهر میشود ترجمه
گفت امیر المؤمنین ع دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه در خوشطبعی با یکدیگر را چه بدرستی که
آن می کشد کینه را بدلها و باعث میشود ظهور اثر کینه را در اعضا و آنست دشنام کوچک
اصل عن ابی جعفر ع قال اذا قهقهت فقل حین تفرغ اللهم لا تمقتنی شرح
لا تمقتنی بصیغه نهی حاضر باب نصر یا باب تفعیل ترجمه روایتست از امام محمد باقر ع گفت چون
خنده قهقه کردی پس بگو وقتی که فارغ میشوی که خدایا غضب بر من مکن مراد اینست که خنده
قهقه گاهی باعث غضب الهی میشود و این دعا کفاره اینست اصل رفعوه الی ابی عبد الله ع
وابی جعفر علیهما السلام او احدهما قال کثرة المزاح تذهب بماء الوجه وکثرة
الضحك تمج الایمان مجا ترجمه مزاح اینجا بضم میم و بکسر میم میتواند بود تمج بتشدید جیم
بصیغه مضارع غایبه باب نصر است المج بفتح میم بیرون انداختن چیزی از دهن ترجمه راویان
بالا برده اند سند روایت را تا امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر ع یا تا یکی از آن دو امام علیهما السلام
گفت بسیاری خوشطبعی میبرد آب رو را و بسیاری خنده بیرون می اندازد ایمان را بیرون انداختنی
مانند بیرون انداختن چیزی از دهن اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول المزاح السباب
الاصغر شرح مزاح بکسر میم است سباب بکسر سین مصدر باب مفاعله است و مضمون این ظاهر است
از شرح حدیث نهم این باب اصل عن ابی عبد الله ع قال ایاکم والمزاح فانه یذهب

بِمَاءِ الْوَجْهِ وَمَهَابَةِ الرِّجَالِ شرح مزاح اینجا بکسر میم است المهابه بفتح میم و الف مصدر باب علم
ترسناک بودن و تقیه کردن و اضافه اضافه مصدر بمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه در خوشطبعی را چه بدرستی که آن میبرد آب رو را
و هیبت مردان را یعنی که از صاحبش کی هیبت میبرد و مردمان جرات برا و بهم میرسانند چنانکه
میاید در حدیث آینده ۲ اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع اَلْمِزَاحُ يَذْهَبُ بِبَهَائِكَ وَ لَا تُمَازِحْ
فَيَجْتَرِئَ عَلَيْكَ شرح البهاء بفتح با یکنقطه مصدر معتل اللام و اوی باب بعد و منع و علم و حسن
خوش صورت بودن یعنی گفت امام جعفر صادق ع مبالغه در جدل مکنید با مردمان تا رود حسن تو
و مبالغه در خوشطبعی مکن تا جرات کرده شود بر تو ۳ اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ لَا تُمَازِحْ
فَيُجْتَرَأُ عَلَيْكَ شرح این ظاهر است از بابق ۴ اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ ع اَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّةٍ
لَهُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ اَوْ قَالَ قَالَ اَبِي لِبَعْضِ وُلْدِهِ اِيَّاكَ وَ الْمِزَاحَ فَاِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ
اِيمَانِكَ وَ يَسْتَخِفُّ بِمُرُوَّتِكَ شرح مزاح اینجا بکسر میم است تستخف بصیغه معلوم است یعنی
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که او گفت در سفارشی که او را بود برای بعض اولاد خود یا امام
که گفت پدرم امام جعفر صادق ع بعض اولاد خود را که دور دارید از یکدیگر خود را و مبالغه
در خوشطبعی را چه بدرستی که آن میبرد روشنی ایمان ترا و سبکی میرساند مردی با یعنی که هیبت
مردانه او در تو کم میکند ۵ اصل عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ ع قَالَ كَانَ يَحْيَى ابْنُ زَكَرِيَّا ع يَبْكِي
وَ لَا يَضْحَكُ وَ كَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ع اَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ يَحْيَى عليهما
یعنی یحیی ابن خاله عیسی است و زمان وفات عیسی پنجاه سال بوده و پیرزش زکریا پیش از وحی
بوده و در وقت وفات زکریا عیسی ع دو ساله بوده و چون عیسی بهفت سالگی رسید
یحیی معزول شد و عیسی صاحب کتاب شد و مبعوث تازه شد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث

باب نودم که باب حالات الائمه علیهم السلام فی السن است یعنی روایت است از امام موسی الکاظم ع گفت بود
یحیی بن زکریا علیهما السلام با هر کسی که گریه میکرد از ترس عذاب الهی و خنده هرگز نمیکرد و بود عیسی بن مریم
با هر کسی که گریه میکرد و خنده میکرد و بود آنچه میکرد عیسی ع فاضلتر از آنچه میکرد یحیی ع باب صد و چهارم
بَابُ حَقِّ الْجِوَارِ شرح الجوار بضم و کسر جیم مصدر باب مفاعله همسایگی یعنی این باب بیان حق
همسایگی است و در این باب شانزده حدیث است اول اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ عِكْرِمَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى
اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع فَقُلْتُ لَهُ لِي جَارٌ يُؤْذِينِي فَقَالَ ارْحَمْهُ فَقُلْتُ لَا رَحِمَهُ اللّٰهُ فَصَرَفَ
وَجْهَهُ عَنِّي قَالَ فَكَرِهْتُ اَنْ اَدَعَهُ فَقُلْتُ يَفْعَلُ بِي كَذَا وَ كَذَا وَ يَفْعَلُ وَ يُؤْذِينِي
فَقَالَ اَ رَاَيْتَ اِنْ كَاشَفْتَهُ انْتَصَفْتَ مِنْهُ فَقُلْتُ بَلْ اُرْبِي عَلَيْهِ شرح لا رحمه
چون جمله دعائیه است و در حکم مضارع است لا بر سر لفظ ماضی درآمده بی تکرار ان الکاشفه اظهار
عداوت یاء اربی برا بی نقطه و یاء یکنقطه و یاء دو نقطه در آخر بصیغه متکلم وحده از باب افعال
یعنی روایت است از عمر بن عکرمه بکسر عین و سکون کاف و کسر راء گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق ع
پس گفتم مرا همسایه ایست که آزار من میکند پس گفت رحم کن بر او یعنی که طلب رحمت کن برای
او از الله تعالی او را آزار تو بر کرد اند پس گفتم رحمت نکند او را الله تعالی پس امام گرداند
روی خود را از من راوی گفت پس نخواستم که واگذارم امام را با آن حالت پس گفتم که میکند
با من چنین و چنین و مکرر میکند آزار من پس امام گفت خبر ده مرا که اگر اظهار عداوت با او
کنی انتقام آنچه کرده از و برابر میکنی پس گفتم بلکه زیاده میکنم بر او ۲ اصل فَقَالَ اِنَّ ذَا يَحْسُدُ
النَّاسَ عَلَى مَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَاِذَا رَاَى نِعْمَةً عَلَى اَحَدٍ فَكَانَ لَهُ اَهْلٌ جَعَلَ
بَلَاءَهُ عَلَيْهِمْ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ اَهْلٌ جَعَلَهُ عَلَى خَادِمِهِ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ خَادِمٌ اَسْهَرَ
لَيْلَهُ وَ اَغَاظَ نَهَارَهُ شرح رأی ذا ایذای جار است که مفهوم میشود از یؤذینی و ازار

بے علیہ منہ و انتمی ابتدائیہ

ظاهر است آنکه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب شانزدهم که باب ان الائمة ولاة الامر وهم الناس
المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل است اینست که من یحسد الناس عبارت از کسی و وساطت
از جمله اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم است و شاید که او عمر بن الخطاب علیه اللعنة باشد چون مخاطب همنام او بود
ولفظ مضارع در یحسد برای موافقت لفظ قرآن در سوره نساء باشد ضمیر مستتر در رای راجع بمن یحسد است
نعمه عبارت از استقلال در ریاست بر وجهی که کسی دستی بر صاحبش نداشته باشد احد عبارت از رسول الله است ص
فکان عطف بر رای است ضمیر له راجع باحد است اهل عبارت از اهل بیت رسول الله است و مراد
اهل لا نعمة علیهم است ضمیر جعل وضمیر بلاده راجع بمن یحسد است وان لم یکن له اهل یعنی ان لم یکن له
اهل لا نعمة علیهم است خادم یعنی نوکر و ملازم است و مراد خادم لا نعمة علیه است لم یکن له خادم
یعنی لم یکن له خادم لا نعمة علیه است ضمیر مستتر در اسهر و در اغاظ راجع بمن یحسد است وضمیر لیله ونهاره
هر دو راجع بمن یحسد است نعلی اسهار بلیل و اغاره بنهار از قبیل مجاز در نسبت و مراد اسهار خود در شب
و اغاظه خود در نهار است یعنی بر امام جعفر صادق ع گفت هر کسی که ایذای جار بمرتبه ای مانند
از کسی که حسد می کند ائمه معصومین را بنابر آنکه داده ایشان را الله تعالی از فضل رحمت خود بی چون
بیند نعمتی را بر یکی از ائمه معصومین مثل رسول الله ص پیغمبر برای واسطه که بی آن نعمت باشد مگر آنکه
بلا و آزار خود را بر آن اهل او و اگر نباشد او را اهلی این نعمت باشد بلا و آزار خود را بر خدمتکار او
که بی آن نعمت باشد مثل رجل از جمله انصار که مذکور میشود پس اگر نباشد برای او خدمتکاری که بی
آن نعمت باشد مثل رجل بیداری کند آن حاسد شب خود را و خشمناک می کند روز خود را اصل
اِنَّ رَسُولَ اللهِ ص اَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْاَنْصَارِ فَقَالَ اِنِّي اشْتَرَيْتُ دَارًا فِي بَنِي فُلَانٍ وَاِنَّ
اَقْرَبَ جِيرَانِي مِنِّي جِوَارًا مَنْ لَا اَرْجُو خَيْرَهُ وَلَا آمَنُ شَرَّهُ قَالَ فَاَمَرَ رَسُولُ اللهِ ص
عَلِيًّا ع وَسَلْمَانَ وَاَبَا ذَرٍّ وَنَسِيتُ آخَرَ وَاَظُنُّهُ الْمِقْدَادَ اَنْ يُنَادُوا فِي الْمَسْجِدِ

بِاَعْلَى اَصْوَاتِهِمْ بِاَنَّهُ لَا اِيمَانَ لِمَنْ لَمْ يَاْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ فَنَادَوْا بِهَا ثَلَاثًا شرح رجل جاء
رسول ص بوده بنی فلان عبارت از بنی عدی است که قبیله عمر بن الخطاب است یا از بنی تیم است
که قبیله ابو بکر بوده یا از بنی امیه است که قبیله عثمان و معاویه و مروان و امثال ایشان بوده یا عبارت
از قبیله دیگر است از قبایل باغیان در غضب حق اهل البیت علیهم السلام از جمله منافقان اصحاب
ونسیت آخر واظنه المقداد کلام عمر بن عکرمه است البوائق بباء یکنقطه و با بعد از الف
وقاف جمع بائقه بهمزه بعد از الف بلا ثلثا عبارت از ثلث مرات است باین نحو که هر کدام
آن چهار کس در طرفی از چهار طرف مسجد ندا کردند سه بار تا هر که در مسجد است بشنود و فهمد ترجمه
این آنکه رسول صلی الله علیه وآله آمد نزد او مردی از اهل مدینه که خادم او بود پس گفت بدرستی که من
خریدم سرای در محله اولاد فلان بدرستی که نزدیکتر همسایگان من نسبت بمن باعتبار همسایگی
کسی است که امید خیر او ندارم و ایمن از شر او نیستم مراد اینست که چون منسوب بتوام و استقلالی
ندارم آن منافق آزار من می کند امام گفت پس امر کرد رسول الله ص علی علیه السلام را و سلمان را و ابو
ذر را و فراموش کردم دیگری را و گمان میکنم که او مقداد باشد بانکه فریاد کنند آن چهار کس در چهار طرف
مسجد بلند ترین آوازهای خود شان بانکه شأن اینست ایمان کسی را که ایمن نشد همسایه او
از بلاهای او پس فریاد کردند آن چهار کس باین کلمه هر کدام سه بار مراد اینست که بعد از آن دعا
کردن آنحضرت صاحب استقلال شد وان منافق خود اسهار لیل خود و اغاظه نهار خود کرد چنانکه
رسول ع در صفوه بود و بعد از آن کرد آنچه کرد پس خصلت ایذای جار لایق شیعه امامیه نیست هر کدام
ایشان که دارد آنرا باید که ترک کند اصل ثُمَّ اَوْمَأَ بِيَدِهِ اِلَى كُلِّ اَرْبَعِينَ دَارًا مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ شرح ظاهر حدیث اول این باب آنست که
ثم اوما کلام امام باشد وضمیر راجع برسول ع باشد و ممکن بود که کلام عمر بن عکرمه باشد وضمیر راجع
بامام جعفر صادق علیه السلام

کل اربعین عبارت از چهار اربعین است که بیان آن شده بعد از آن ضمایر در یمینه و خلفه و یمینه
و شماله راجع برسول است صلی الله علیه و آله بعد از آن اشارت کرد بدست خود بسوی چهل سرا از جانب پیش او و از
جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او یا بمعنی که چهار بار بچهار طرف
اشارت کرد و یکبار گفت کل اربعین و ازین حدیث چنانچه می آید در حدیث اول باب آینده **اصل**
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع عَنْ اَبِيهِ ع قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ص
كَتَبَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ وَمَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ اَهْلِ يَثْرِبَ اَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ
غَيْرَ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ وَحُرْمَةُ الْجَارِ كَحُرْمَةِ اُمِّهِ الْحَدِيثَ مختصر **شرح** انحدیث
با ضمیمه می آید در کتاب الجهاد در حدیث پنجم باب اعطاء الامان که باب نهم است ان بهمزه و جا بفتح
همزه و بکسر همزه میتواند بود کالنفس بکون فا و است غیر مرفوع و خبر مبتدای محذوف بتقدیر
هو غیر المضار بضاد با نقطه و الف و تشدید را منقوط بصیغه اسم مفعول باب مفاعله کی که ضرر رسانده
شود در عوض ضرری که او رسانیده الاثم بهمزه و الف و همزه منقلب از واو یا منقلب از یا بصیغه
اسم فاعل مهموز الفا معتل العین باب نصر یا باب ضرب کی که بیگانه یا خوار باشد و در نسخ بناء اسم نقطه
است یعنی کی که گناه کار باشد و برین تقدیر بمعنی کی است که سلوک با او کرده شود مانند سلوک که
با گناهکار می کنند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر ع گفت خواندم
در کتابی که بخط علی ع است و انرا جامعه مینامند اینرا که رسول ص نوشت و مقرر کرد میان
مهاجران و انصار و هر که لاحق ایشان شد از اهل مدینه و حوالی آن اینرا که همسایه آدمی
مانند خود وی است بیان این انکه ضرر بر رسانیده نمیشود در عوض ضرری که رسانیده باشد و خوار
و ذلیل نمیشود یا بمعنی که ترک آشنائی و مصاحبت او نمیباید کرد برای ضرری که رسانیده باشد
یا با بمعنی که اگر کسی بر او ستم کند دفع ستم از و میباید کرد و حرمت همسایه بر همسایه مانند حرمت مادر او ست

انحدیث دور و دراز است و در اینجا مختصر شده **اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ حُسْنُ الْجِوَارِ يَزِيدُ
فِي الرِّزْقِ **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت خوبی همسایگی زیادتی میکند در رزق یا بمعنی که باعث
برکت در رزق میشود **اصل** عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْكَاظِمِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع يَقُولُ
اِنَّ يَعْقُوبَ ع لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ بِنْيَامِينُ نَادَى يَا رَبِّ اَمَا تَرْحَمُنِي اَذْهَبْتَ عَيْنَيَّ
وَاَذْهَبْتَ ابْنَيَّ فَاَوْحَى اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ اَمَتُّهُمَا لَاَحْيَيْتُهُمَا لَكَ حَتَّى اَجْمَعَ
بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمَا وَلٰكِنْ تَذْكُرُ الشَّاةَ الَّتِي ذَبَحْتَهَا وَشَوَيْتَهَا وَاَكَلْتَ وَفُلَانٌ اِلٰى
جَانِبِكَ صَائِمٌ لَمْ تُنِلْهُ مِنْهَا شَيْئًا **شرح** بنیامین بکسر با یکنقطه و سکون نون و یاء دو نقطه
در پائین و الف و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پائین و نون برادر پدری مادری یوسف ع
و مادر ایشان راحیل نام داشته و یوسف ع بتدبیری او را بمصر طلبید و با خود نگاه داشت بتهمت
انکه دزدی کرده چنانچه در سوره یوسف مذکور است ما در اما ترحمنی برای نفی حالت یا بمعنی
که آیا هنوز وقت رحم نشده تذکر بصیغه امر حاضر باب تفعل است **یعنی** روایتست از اسحق بن عمار ازکاظم
گفت شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت بدرستی که یعقوب ع چون رفت از او بنیامین
با بمعنی که خبر رسید باو که عزیز مصر بنیامین را مانع برگشتن بکنعان شد نه ندا کرد که ای
صاحب کل اختیار من آیا نو در رحم نمیکنی مرا کور کردی دو چشم مرا و بردی از نزد من دو پسر مرا
که یوسف و بنیامین باشند پس وحی کرد الله تبارک و تعالی که اگر میرانیده می بودم ایشانرا
هر آینه زنده میکردم ایشانرا برای تو تا جمع کنم میان تو و میان ایشان ولیکن بیاد
خود آور گوسفندی که ذبح کردی آنرا و بریان کردی آنرا و خوردی و حال انکه فلان مرد
در پهلوی خانهٔ تو روزه بود و عطا ندادی او را از آن چیزی با بمعنی که طلب نکردی او را
بضیافت تا ثواب تفطیر صائم همسایه دریابی یا با بمعنی که نفرستادی بسوی او چیزی تا در شب

بان افطار کند

نهم اصل فِی رِوَایَةٍ اُخرٰی قَالَ وَکَانَ بَعْدَ ذٰلِکَ یَعْقُوبُ ع یُنَادِی مُنَادِیهِ کُلَّ غَدَاةٍ مِنْ مَنزِلِهِ
عَلٰی فَرسَخٍ اَلَا مَنْ اَرَادَ الْغَدَاءَ فَلْیَاْتِ اِلٰی یَعْقُوبَ وَاِذَا اَمْسٰی نَادٰی اَلَا مَنْ اَرَادَ
اَلْعَشَاءَ فَلْیَاْتِ اِلٰی یَعْقُوبَ شرح و فی روایة اخری کلام اسحق بن عمار است الغدا بفتح غین با نقطه
و دال بی نقطه و الف ممدوده طعام چاشت العشا بفتح عین بی نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده
طعام شام یعنی و در روایتی دیگر که غیر روایت کافی است در تتمه حدیث اینست که امام جعفر صادق ع
گفت پس بود بعد از آن یعقوب ع با منادی که جار میزد جار چی او در هر اول روز از منزل
یعقوب بر مقدار یک فرسخ که آگاه باشید هر که اراده چاشت دارد باید که آید نزد یعقوب ع
و چون با خر روز میرسید جار میزد که آگاه باشید هر که اراده شام دارد باید که آید نزد یعقوب ع
دهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ تَشْکُوا اِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
بَعْضَ اَمْرِهَا فَاَعْطَاهَا رَسُولُ اللّٰهِ ص کُرَیْسَةً وَقَالَ تَعَلَّمِی مَا فِیهَا فَاِذَا فِیهَا مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ
بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا یُؤْذِی جَارَهُ وَمَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْیُکْرِمْ
ضَیْفَهُ وَمَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْیَقُلْ خَیْرًا اَوْ لِیَسْکُتْ شرح
الامر کاری که متعلق به او باشد الکریسه بفتح کاف و فتح را بی نقطه و با یک نقطه و تا و صحت شاخ
درخت خرما که برهنه باشد و تخته که سر ستون خیمه در آن میباشد و هر دو اینجا مناسبست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت آمد فاطمه ع شکایت میکرد بسوی رسول الله ص از بعضی
کار عمده او شل آزار کشیدن از همسایگان پس داد او را رسول الله ص پارچه تخته و گفت
یاد گیر آنچه را که در آن نوشته شده پس ناگاه در آن تخته این بود که هر که ایمان میداشته باشد
بالله تعالی و روز قیامت پس باید که گرامی دارد مهمانی خود را و هر که ایمان میداشته باشد با
الله تعالی و روز قیامت پس باید که گوید سخن بهتر را یا باید که ساکت شود اگر نداند بهتر را یا موافق

مصلحت باشد گفتن آن اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع حُسْنُ الْجِوَارِ زِیَادَةٌ فِی الْاَعْمَارِ وَعِمَارَةُ
الدِّیَارِ شرح العماره بکسر عین بی نقطه و الف در آن بی نقطه مصدر باب نصر و علم و حسن آباد شدن
و آنچه بدان سرا آباد شود و بفتح عین مصدر باب نصر و ضرب و علم با قیام ماندن و بر هر تقدیر مجرور
و معطوف بر الاعمار است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق ع خوبی همسایگی باعث زیادتی در عمرها
و باعث زیادتی در آباد شدن سراهاست اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع حُسْنُ الْجِوَارِ یَعْمُرُ الدِّیَارَ
وَیَزِیدُ فِی الْاَعْمَارِ شرح یعمر بصیغه مضارع معلوم باب نصر و ضرب یا باب تفعیل یا باب افعالست
گفت امام جعفر صادق ع خوب همسایگی آباد میکند سراها را و زیاد میکند در عمرها اصل
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ عَبْدٍ صَالِحٍ قَالَ قَالَ ع لَیْسَ حُسْنُ الْجِوَارِ کَفَّ الْاَذٰی وَلٰکِنْ
حُسْنُ الْجِوَارِ صَبْرُکَ عَلَی الْاَذٰی یعنی روایتست از حسن بن عبد الله از امام موسی الکاظم ع راوی
گفت که گفت امام ع نیست خوب همسایگی همین نگاه داشتن آزار خود از همسایه و لیکن همسایگی
خوب صبر کردن بر آزار همسایه است اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص حُسْنُ الْجِوَارِ یَعْمُرُ الدِّیَارَ وَیُنْسِئُ فِی
الْاَعْمَارِ
شرح الانسا بنون و سین بی نقطه مصدر مهموز اللام باب افعال تاخیر و مراد اینجا تاخیر اجلست و مضمون
این موافق ششم این بابست یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ قَالَ ع اَلْبَیْتُ غَاصٌّ
بِاَهْلِهِ اِعْلَمُوا اَنَّهُ لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحْسِنْ مُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ شرح الغاص بغین با نقطه
و تشدید صاد بی نقطه پر ضمیر مستتر در جاوره راجع بمن اولست و بارز راجع بمن دوم است یا برعکس
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت برجا که خانه پر از مردمان بود
که بدانید که شان اینست که نیست از ما یا تبع که منسوب نزد ماست هر که خوب بجا نیاورد همسایگی
کسی را که همسایه او میکند دوازدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع یَقُولُ الْمُؤْمِنُ مَنْ اَمِنَ جَارُهُ
بَوَائِقَهُ قُلْتُ وَمَا بَوَائِقُهُ قَالَ ظُلْمُهُ وَغَشْمُهُ شرح امن بصیغه ماضی معلوم باب علم است

الغشم بفتح غین بانقطه وسکون و فتح شین بانقطه مصدر باب ضرب بهم چیدن در شب برونی
که هر چه بدست آید چیده شود خواه خوب وخواه بد بی تامل و فکر و مراد اینجا سخنی یا کاری بی فکرانه
گفتن یا کردنست و آن در اکثر باعث رنجش خاطر شود ودیم شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت مؤمن کسی است که ایمن شد همسایه او از بلاهای او گفتم و چیست بلای او مراد طلب ذکر
نمالست برای بلا امام گفت ظلم او و بیفکری او سیزدهم اصل جاء رجل الی النبی صم فشکا
الیه اذی جاره فقال له رسول الله صم اصبر ثم اتاه ثانیة فقال له النبی صم
اصبر ثم عاد الیه فشکا الیه ثالثة فقال النبی صم للرجل الذی شکا اذا کان
عند رواح الناس الی الجمعة فاخرج متاعک الی الطریق حتی یراه من یروح
الی الجمعة فاذا سالوک فاخبرهم قال ففعل فاتاه جاره المؤذی له فقال
له رد متاعک فلک الله علی ان لا اعود شرح آمد مردی بسوی نبی صم پس شکایت آورد
بسوی او از آزار همسایه خودش گفت او را رسول الله صم صبر کن بعد از آن آمد آن مرد
نزد نبی صم بار دوم پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله صبر کن بعد از آن برگشت بسوی نبی صم
پس شکایت آزار کرد بار سیوم پس گفت نبی صم آن مرد را که شکایت کرد چون شد کار
جهان نزد رفتن مردمان بسوی نماز جمعه پس بیرون آور درخت خود را بسوی راهگذر
مردمان تا ببیند آنرا هر که میرود بسوی نماز جمعه پس چون مردمان سوال کنند ترا که چرا
بیرون آوردی رخت خود را پس خبردار کن ایشانرا از حال خود گفت پس آن مرد کرد آنرا
که مذکور شد پس آمد نزد او همسایه او که آزار او میکرد پس گفت او را که برگردان رخت
خود را پس برای تو الله تعالی شاهد باشد که دیگر عود نمیکنم بسوی آزاری که میکردم
چهاردهم اصل قال رسول الله صم ما آمن بی من بات شبعان وجاره جائع قال وما من

اهل

اهل قریة یبیت فیهم جائع ینظر الله الیهم یوم القیمة شرح مات یبیت من زائده
اهل قریه اسم ماست جمله یبیت صفت اهل قریه است جمله ینظر الله الیهم خبر ماست یعنی گفت رسول الله صم
مؤمن نشد بمن کسی که شب خوابد بر حالی که سیر باشد و همسایه او گرسنه باشد رسول صم گفت و نیست
هیچ اهل دهی که شب خوابد در ایشان گرسنه با بر وشی که نظر رحمت کند الله تعالی بسوی ایشان
در روز قیامت پانزدهم اصل عن ابی جعفر ع قال من القواصم الفواقر التی تقصم الظهر
جار السوء ان رای حسنة اخفاها وان سیئة افشاها شرح القواصم بفتح قاف
وکسر صاد بی نقطه جمع قاصم بصیغه اسم فاعل باب ضرب شکننده ها تانیث برای اینست که موصوف آن
واهیه است الفواقر بفتح فا وکسر قاف و را بی نقطه جمع فاقره بصیغه اسم فاعل باب نصر شکننده های
مهره پشت و بلاها مطلقا الف لام برای عهد خارجیست یعنی ظهر آدمی پس التی تقصم الظهر افاده
تازه می کند و نتواند بود که برای افاده تازه نباشد بلکه تفسیر فواقر باشد زیرا که چون فواقر مشترک گشت
بیان دو معنی که مذکور شد تفسیر آن باین شده السوء بفتح سین است یعنی روایت است از امام محمد باقر ع
گفت از جمله شکننده های مهره پشت آدمی همسایه بد است بیان این آنکه اگر دید خوبی را پنهان
گردانید آنرا و اگر دید بدی را مشهور کرد آنرا شانزدهم اصل قال رسول الله صم اعوذ بالله من جار
السوء فی دار اقامة تراک عیناه ویرعاک قلبه ان راک بخیر ساءه
وان راک بشر سره یعنی گفت رسول الله صم پناه میگیرم از الله تعالی از همسایه بد در سرای
توطن بیان این آنکه می بیند ترا دو چشم او و می پاید ترا دل او و اگر دید ترا بحال خوب آزرده
گردد او را آن دیدن و اگر دید ترا بحال بد خوشحال گردد او را آن دیدن باب بیست پنجم اصل باب حد الجوار
شرح این باب بیان حد همسایه است که تا چند سرا است در بیان دو حدیث شرح عن ابی
عبد الله ع قال قال رسول الله صم کل اربعین دارا جیران من بین یدیه ومن خلفه

وعن یمینه وعن شماله

شرح ضمیر به در نظایر آن راجع بانسانست که مفهوم میشود از جیران یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت که گفت رسول الله ص هر که چهل سرا یعنی اهل هر چهل سرا همسایگان آدمی اند از جانب پیش او
و از جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او ۳ اصل عن ابی عبد الله ع
قَالَ حَدُّ الْجِوَارِ اَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ کُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ یَمِینِهِ
وَعَنْ شِمَالِهِ شرح مضمون این موافق سابقست باب صد و بیست و ششم اصل باب حسن الصحابة وحق الصاحب في السفر شرح الصحابه بفتح و کسر صاد مصدر باب علم [illegible] شرح این باب [illegible]
زمانست و بیان حق رفیق در سفر است و درین باب پنج حدیث است اول اصل اَوْصَانِی اَبُو عَبْدِ اللهِ ع
فَقَالَ اُوصِیکَ بِتَقْوَی اللهِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ وَصِدْقِ الْحَدِیثِ وَحُسْنِ الصَّحَابَةِ
لِمَنْ صَحِبْتَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ یعنی سفارش کرد مرا امام جعفر صادق ع پس گفت
سفارش میکنم ترا بترس از عذاب الله تعالی و رسانیدن امانت بصاحبش و راستی سخن و خوب بودن
برای کسی که رفیق او شدی و نیست قوت عزم کسی در کار خیر مگر بوسیله یاری الله تعالی دوم اصل
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ مَنْ خَالَطْتَ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَکُونَ یَدُکَ الْعُلْیَا عَلَیْهِ فَافْعَلْ
شرح العلیا بضم عین بی نقطه و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر تکون است و علیه متعلق بعلیاست والعلیا
صفت یدکست و علیه خبر تکون است یعنی روایتست از امام محمد باقر ع که گفت هر که با او معاشرت
کردی پس اگر وسعت در قدرت داشته باشی که باشد نعمت تو باعتبار مال و خوشخویی و مانند
آنها بلندتر بر او یا مراد اینست که باشد نعمت تو بغیر از سایر نعمتهای [illegible] وارد بر او بکن
آنرا مخفی نماند که از جمله وسعت در قدرت رضای آن رفیقست زیرا که بعضی رفقا شرمنده
و آزرده میشوند از اینکه زیاد بر ایشان خرج بکرده شد بقرینه آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث ششم
و ششم باب الوصیة که باب چهل و ششم است سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ ص مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ

الکافی

اِلَّا کَانَ اَعْظَمُهُمَا اَجْراً وَاَحَبُّهُمَا اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ یعنی گفت رسول الله ص
مصاحبت نکردند دو کس مگر آنکه شد بزرگتران دو باعتبار ثواب و محبوبتر آن دو بسوی الله عز وجل
آنکس که هموارتر سلوک تر آن دو است با مصاحبش اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ ص حَقُّ الْمُسَافِرِ اَنْ
یُقِیمَ عَلَیْهِ اَصْحَابُهُ اِذَا مَرِضَ ثَلَاثاً یعنی گفت رسول الله ص حق رفیق مسافر اینست که بایستند
بر سر او رفیقان چون بیمار شود سه دوره آفتاب یعنی سه شبانه روز مخفی نماند که اگر ثلثة
میگفت یعنی سه روز میبود و آن کمتر است از سه دوره آفتاب و ایضا میتواند بود که این
حکم در جایی باشد که ایستادن اصحاب باعث تلف جمیع نباشد پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ ع عَنْ آبَائِهِ
عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اَنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع صَاحَبَ رَجُلاً ذِمِّیّاً فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ اَیْنَ تُرِیدُ یَا
عَبْدَ اللهِ قَالَ اُرِیدُ الْکُوفَةَ فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِیقُ بِالذِّمِّیِّ عَدَلَ مَعَهُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام
فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ اَلَسْتَ زَعَمْتَ اَنَّکَ تُرِیدُ الْکُوفَةَ فَقَالَ لَهُ بَلَی فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ
فَقَدْ تَرَکْتَ الطَّرِیقَ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ شرح با در بالذمی برای تعدیه است این مفعول است
نه مفعول فیه یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع از پدرانش ع اینکه امیر المؤمنین ع رفیق شد با مردی
از اهل کتاب که در عهد مسلمانی بود پس گفت او را آن ذمی که کجا را قصد داری ای بنده خدا گفت
قصد دارم کوفه را پس چون جدا کرد راه ذمی را یعنی که براه دیگر رفت غیر راه کوفه جدا شد
با او امیر المؤمنین ع پس گفت او را آن ذمی که آیا دعوی نکردی که تو قصد کوفه داری پس گفت او را
که بلی دعوی کردم پس گفت او را ذمی که پس بتحقیق واگذاشتی راه کوفه را پس گفت او را بتحقیق دانسته‌ام
و دانسته واگذاشتم ششم اصل قَالَ فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِی وَقَدْ عَلِمْتَ ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع
هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ اَنْ یُشَیِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَیْهَةً اِذَا فَارَقَهُ
وَکَذَلِکَ اَمَرَنَا نَبِیُّنَا ع فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ هَکَذَا قَالَ نَعَمْ قَالَ الذِّمِّیُّ لَا جَرَمَ اِنَّمَا تَبِعَهُ

مَنْ تَبِعَهُ

اسلم
لا تعالى الذكرمة قال انا اشهدك انى على دينك ورجع الذمى مع امير المؤمنين ع فلما عرفه

شرح ان الشرح از باب تفعيل بدل اشتمال هذا است ميتواند بود كه دينك عبارت از اسلام باشد ورجوع ذمى عبارت از رجوع از ان راه بسوى كوفه باشد وفا در فلما بيانيه باشد وعرفه از باب ضرب وما خوذ است از عرف بضم عين وسكون را وباشد كه ضد نكر است بمعنى كه آشناى وكرمى ومهربانى كرد واين مصاحبت شيعه را بانكه بمهربانى ودلالت بر حق اسا نتر است از درشتى ميتواند بود كه مراد بدينك عادت نيك باشد وآن اينجا عبارت از اين فعل كرم باشد كه مشايعت رفيق بود و آن سخن هنوز مسلمان نشده باشد وفا در فلما براى تعقيب باشد وعرفه بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل يا باب ضرب باشد وهر دو نيكست زيرا كه بر تقدير دوم نيز تعريف واقع شده اگرچه مذكور در لفظ نيست يعنى ذمى گفت پس چرا جدا شدى از راه كوفه با من وحال آنكه بتحقيق دانستى آن راه كوفه را پس گفت او را امير المؤمنين ع اين از جمله تمام خوبى رفاقتست كه مشايعت كند مرد رفيق خود را اندكى چون جدا شود از آن رفيق از آن مرد وچنين امر كرده ما را پيغمبر ع پس گفت او را ذمى كه آيا همچنين امر كرده گفت آرى گفت ذمى كه ناچار است اين كسى كه تابع پيغمبر شما آنكه تابع شده او را براى كارهاى او كه خوبست پس من گواه ميكيرم ترا كه من بر دين توام وبرگشت ذمى با امير المؤمنين عليه السلام بسوى كوفه بيان اين آنكه چون امير المؤمنين ع آشناى كرد با او مسلمان شد **باب بيست وهفتم الاصل باب التكاتب شرح** اين باب بيان فضيلت كتابت نوشتن برادران مؤمن بيكديگر است در اين باب دو حديث است **اصل** عن ابى عبد الله ع قال التواصل بين الاخوان فى الحضر التزاور وفى السفر التكاتب **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلم گفت پيوند ميان برادران مؤمن در وقتى كه نزد يكديگر حاضر باشند زيارت يكديگر است ودر وقتى كه از يكديگر غايب باشند نوشتن بيكديگر است **اصل** عن ابى عبد الله ع قال رد جواب الكتاب واجب كوجوب

والبادى بالسلام اولى بالله ورسوله **شرح** روايت از امام جعفر صادق ع گفت بر گردانيدن جواب كتاب واجبست مانند وجوب بر گردانيدن جواب سلام وابتدا كننده بسلام نزديكتر است بالله تعالى ورسولش **باب بيست وششم الاصل باب التواد شرح** اين باب احاديث متفرقه است در متعلقات حديث **اصل** عن ابى عبد الله ع قال كان رسول الله ص يقسم لحظاته بين اصحابه فينظر الى ذا وينظر الى ذا بالسوية قال ولم يبسط رسول الله ص رجليه بين اصحابه قط وان كان ليصافحه الرجل فما يترك رسول الله ص يده من يده حتى يكون هو التارك فلما فطنوا لذلك كان الرجل اذا صافحه قال بيده فنزعها من يده **شرح** فا در فينظر بيانيه است ان بكسر همزه وتخفيف نون مخففه از مثقله است واسم ان ضمير شان محذوفست قال بيده يعنى اشارت كه دست خود را واكشيد اكر از ان مفهوم شود كه آن مرد ميگويد كه بس است ضمير مستتر در فنزعها راجع برسول ع وضمير بره راجع بالرجل است **يعنى** روايت از امام جعفر صادق ع گفت عادت رسول الله ص اين بود كه قسمت ميكرد نگاههاى خود را ميان اصحاب خود بانديشى كه نظر ميكرد بسوى اين ونظر ميكرد بسوى آن برابر تا هيچكدام نرنجند امام گفت كه دراز نكرد رسول ص دو پاى خود را ميان اصحاب خود در مجلس هرگز وبدرستى كه شان اين بود كه هر آينه مصافحه ميكرد با او مردى پس وانميكذاشت رسول الله ص دست خود را از دست او تا آنكه آن مرد واگذارنده بس چون اصحاب فهميدند اين را عادت اين بود كه مرد چون مصافحه ميكرد با رسول ع ميگفت بس است بدست خود يعنى ميكشيد رسول عليه السلم دست خود را از دست او **دوم اصل** عن ابى الحسن ع قال اذا كان الرجل حاضرا فكنه واذا كان غائبا فسمه **شرح** روايت از امام رضا ع گفت چون مرد باشد حاضر پس كنيت او را مذكور ساز خواه در خطاب با او وخواه در خطاب با ديگرى وچون باشد غايب پس نام او را مذكور ساز چون ياد او كنى مثل وقتى كه دعا براى جهل نفر ميكنى متود

سيوم اصل قال رسول الله ص اذا احب احدكم اخاه المسلم فليسأله عن اسمه واسم ابيه واسم قبيلته وعشيرته فان من حق

الّا لجبٍ وصِدقُ الاخاءِ اَن یَسألهُ عن ذلکَ والّا فانّها معرفةُ حمقٍ یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون
یکی از شما برادر مسلمان خود دارد باید که سوال کند او را از نام او و نام پدر او و نام قبیله او و نام خویشان او
و مصاحبان نزدیک او چه بدرستی که از جمله حق آن برادر مسلمان که ثابت است در گردن یکی از شما از جمله
راستی برادری اینست که سوال کند از آنچه مذکور شد و اگر نه پس محبت شناخت بیعقل و کودنانه است
چهارم الاصل عن عبد الملکِ بن قدامة عن ابیه عن علیّ بن الحسینِ علیه السلام قال قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله یوماً
لِجلسائهِ تدرونَ ما العجزُ قالوا اللهُ ورسولهُ اعلمُ قال العجزُ ثلثة ان یبدر احدکم
بطعامٍ یصنعهُ لصاحبهِ فیخلفهُ ولا یأتیهُ والثانیةُ ان یصحبَ الرجلُ منکم الرجلَ
او یجالسهُ یحبُّ ان یعلمَ من هو ومن این هو فیفارقهُ قبل ان یعلمَ ذلکَ والثالثُ
امرُ النساءِ یدنو احدکم من اهلهِ فیقضی حاجتهُ وهی لم تقضِ حاجتها فقال
عبدُ الله بن عمرو بن العاصِ فکیفَ ذلکَ یا رسولَ الله قال یتحوّش ویمکثُ حتّی یأتی
ذلکَ منهما جمیعاً شرح ذکر ثلثة باعتبار تذکیر لفظ عجز است و ذکر الثالثة والثالثة باعتبار تانیث
معنی عجز است که خصلت است یبدر بباء یکنقطه و دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع باب نصر است
فیخلفه بخاء بانقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال عطف بر یبدر است یصحب بحاء بی‌نقطه
و تشدید باء یکنقطه بصیغه مضارع یا مجهول باب افعال جمله حالیه است فیفارقه عطف بر یصحب است یتحوّش
بحاء بی‌نقطه و تشدید واو و شین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التحوّش اظهار تنگی عیش
خود و کاری فرا از ذلک فعاده جست با آب سی است یعنی روایت است از عبد الملک بن قدامه
بضم قاف و دال بی‌نقطه از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی همنشینان
خود را که آیا میدانید که چیست عجز که کوتاه‌اند ضعف رای گفتند الله و رسول او داناتر است گفت عجز کوتاه
سه چیز است اول آنکه شتاب کند پیش از آمدن مهمان یکی از شما بطعامی که میسازد برای یار خود با نمی کسه دوم

ببینه

و ثانیه نزد او و مراد اینست که آن یار نا پایداری و کودنی کرده چنانکه متعارف است که بعضی وعده بجای می‌آورند
و لطف چون مشتری نقد تر بهم رسد میفرستند و رخصت میخواهند و آنمرد عزیز علاجی ندارد و بعد از اظهار
رخصت زهی کودنی که باین رخصت خود اراضی میکند دوم آنکه همراه شود مردی از شما مردی را
یا همنشینی کند بر حالی که دوست دارد که داند که کیست او و از کدام دیار است او پس جدا شود از آنمرد
پیش از آنکه داند آنرا که کیست و از کجاست و سیوم کار عمده زناشت بیان این آنکه نزدیکی
میکند یکی از شما نسبت بمنکوحه خود پس کار خود را میسازد و آن منکوحه ناساخته کار خود را پس
گفت عبد الله بن عمرو بن العاص پس چونست آن یا بمعنی که پس چه باید کرد یا رسول الله گفت
حرکات معهوده می‌کند و درنگ می‌کند در وقتی که نزدیک کار سازی خود پیش شود تا تاخیر
آن شود و همچنین انزا که مکرر میکند تا آنکه کارسازی از جانب ایشان هر دو الاصل قال
وفی حدیثٍ آخر قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله انّ من اعجزِ العجزِ رجلاً لقی رجلاً فا
عجبهُ نحوهُ فلم یسألهُ عن اسمهِ ونسبهِ وموضعهِ شرح نسبت عجز بعجز مجاز است
برای مبالغه و مراد نسبت بصاحب عجز است رجلا تفسیر حال رجل است یا نسبت مجازی است
برای مبالغه دیگر یعنی عبد الملک گفت و در حدیثی دیگر که غیر پدرم روایت کرده از علی بن الحسین علیه السلام
اینست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که از جمله کودنتر کودنی حال مردیست که برخورد مردی را
پس خوش آمد او را روش آنمرد پس نپرسید او را از نام و نسب او و جای او الاصل سمعت
ابا الحسن موسی علیه السلام یقول لا تذهبِ الحشمةُ بینکَ وبینَ اخیکَ ابقِ منها فانّ
ذهابها ذهابُ الحیاءِ شرح لا تذهب بصیغه نهی غایب باب منع است الحشمة بکسر حاء بی‌نقطه و سکون
شین بانقطه خودداری یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام می‌گفت باید که برطرف نشود میان
تو و میان برادر مؤمن و اگذار از خودداری چیزی را یعنی که بالکلیه برطرف مکن آنرا چه بدرستی

برطرف شدن آن بالکلّه برطرف شدن حیا است یا بمعنی که بی حیایی است اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَام
لاتثق باخیک کل الثقة فان صرعة الاسترسال لن تستقال شرح کل منصوب و نایب مفعول
مطلق برای نوع است الصرعه بکسر صاد بی نقطه و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع نوع
انداختن و بفتح صاد برای مره است و بر هر تقدیر اضافه آن اضافه مصدر بفاعل است
الاسترسال وا دادن خود وان ضد استمساک است تستقال بقاف بصیغه مجهول مضارع معتل العین
غایبه باب استفعال است ترجمه گفت امام جعفر صادق ع اعتماد مکن بر برادر مؤمن خود همه اعتماد
که هر که چو خواهی با او گویی و کنی چه بدرستی که انداختن و وا دادن خود کسی را هرگز تلافی کرده
نمیشود مراد اینست که اگر کسی لغزش در گفتگو مثلا در اثنای دشمنی با کسی کند بعد از پشیمانی
تلافی آن آسان تر است از تلافی لغزشی که در اثنای دوستی و انبساط با کسی کند اصل
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اخْتَبِرُوا إِخْوَانَكُمْ بِخَصْلَتَيْنِ فَإِنْ كَانَتَا فِيهِمْ وَإِلَّا
فَاعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ مُحَافَظَةٌ عَلَى الصَّلَوٰةِ فِي مَوَاقِيتِهَا وَالْبِرِّ بِالْإِخْوَانِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ
شرح اعزب بعین بی نقطه و زای با نقطه و با یک نقطه بصیغه امر حاضر باب نصر و ضرب است العزوب بضم
عین غایب شدن و دور شدن با وجود آنکه مخاطب جمع است برای اینست که مراد خطاب عام است
و تکرار آن بالفظ ثم برای تاکید و بسیاری دوری است محافظة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
یعنی هما محافظة یا مجرور و بدل تفصیل خصلتین است ترجمه گفت امام جعفر صادق ع آزموده کنید
برادران مؤمن خود را به دو خصلت پس اگر باشند آنها در ایشان خوب و اگر نباشند پس دور شو
از ایشان بعد از آن نیز دور شو آنها نگاهداری بر نمازهاست در اوقات فضیلت آنها
و نیکی با برادران است در تنگدستی و در فراخ دستی آن برادران یا در تنگدستی و فراخدستی خود ایشان
باب بیست و هفتم اصل الکتب شرح این باب بیست و هفتم عنوان در بیان آداب نوشتن مکتوب و مانند آن

فرق میان این دو باب و باب بیست و هفتم اینست که آن در فضیلت نوشتن مکتوب بود و این در آداب نوشتن
آنست و در این باب نه حدیث است اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا تَدَعْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَإِنْ كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ شرح گفت امام جعفر صادق ع وامگذار بسم الله الرحمن الرحیم را
در مکتوب خود و در غیر آن هر چند که بعد از آن شعر نوشته شود یا گفته شود و اشعار است بعدم
بی اعتباری شعر اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَجْوَدِ كِتَابِكَ
وَلَا تَمُدَّ الْبَاءَ حَتَّى تَرْفَعَ السِّينَ ترجمه گفت امام جعفر صادق ع بنویس بسم الله الرحمن الرحیم را
از بهتر نوشتن خود یا بمعنی که بخط خوب خود بنویس و مکش با را تا آنکه بر داری سه دندانه سین را
مراد اینست که در خط کوفی و خط نسخ و مانند آنها سه دندانه سین را البته بر میدارند و اگر پیش
از بر داشتن آنها با کشیده شود بد نما میشود یا مراد اینست که در هر خطی که باشد با زمینی باید کشید تا
میسر شود بر داشتن سه دندانه سین و بنا بر اول حتی برای انتهای غایت و بنا بر دوم برای
تعلیل است سوم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا تَكْتُبْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِفُلَانٍ وَلَا بَأْسَ أَنْ تَكْتُبَ عَلَى ظَهْرِ الْكِتَابِ لِفُلَانٍ
شرح روایت است از حسن بن السری از امام جعفر صادق ع حسن گفت که امام گفت منویس
در متن مکتوب که بسوی کسی فرستی بعد از بسم الله الرحمن الرحیم اینکه اینکه منویسم برای فلان کس است
چه این دلالت بر وضع منتی بر آن کس میکند و باکی نیست که نویسی بر عنوان مکتوب که این
مکتوب از فلان کس است چه این دلالت میکند که کاغذ ملک اوست و بنا بر این دور است در آنجا
وضع منت و در نوشتن مکتوب برای آن کس منت مخفی نماند که از این تقریر ظاهر شد که ذکر
بسم الله الرحمن الرحیم در این حدیث کنایت از متن مکتوب است چه این در متن نوشته
میشود نه در ظهر و توضیح این بشه در حدیث آینده چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام

قال لا تكتب داخل الكتاب لابي فلان واكتب الى ابي فلان واكتب على العنوان
لابي فلان بن روايت از امام جعفر صادق ع گفت منويس در متن مكتوب اين را كه اين
از ابو فلان است چه اين دلالت بر وضع سنت بر ابو فلان ميكند و بنويس در متن مكتوب اين را
كه اين مكتوبيست بسوى ابو فلان چه اين دلالت بر وضع سنت نميكند و بنويس بر عنوان كتابت
كه اين از ابو فلانست چه اين دلالت بر وضع سنت نميكند مخفى نماند كه فلان در حديث سابق
عبارت از اسم كسى است و ابو فلان در اين حديث عبارت از كنيت كسى است و مقصود
تفاوت ميان اسم و كنيت نيست بلكه مقصود بيان تفاوت ميان متن و مكتوب و ظهر
مكتوبست بانكه روشن كه در متن لفلان نميتوان نوشت و لابى فلان نيز نميتوان نوشت
و در ظهر هر كدام را كه خواهى ميتوان نوشت پس مضمون اين دو حديث يكيست اصل سألت
ابا عبد الله ع عن الرجل يبدأ بالرجل في الكتاب قال لا بأس به ذلك من
الفضل يبدأ الرجل باخيه يكرمه بن پرسيدم امام جعفر صادق ع را از مردى كه ابتدا
ميكند بنوشتن نام مردى در مكتوبى كه بآن مرد ديگر مينويسد مثل نوشتن لفلان بن فلان لام
گفت باكى نيست بان آن عمل از جمله فضيلت و رعايت اوليست ابتدا ميكند مرد بنام برادر
مومن خود اكرام ميكند آن برادر را اصل عن ابى عبد الله ع قال لا بأس بان
يبدأ الرجل باسم صاحبه في الصحيفة قبل اسمه بن روايتست از امام جعفر صادق ع
گفت باكى نيست بانكه ابتدا كند مرد بنام مصاحب خود در مكتوبى كه باو مينويسد پيش از نام
خود مثل لفلان بن فلان اصل امر ابو عبد الله ع بكتاب في حاجة فكتب
ثم عرض عليه ولم يكن فيه استثناء فقال كيف رجوتم ان يتم هذا وليس
فيه استثناء انظروا كل موضع لا يكون فيه استثناء فاستثنوا فيه شرح

من علي بن الحكم عن عبد الله بن بكير عن ابى عبد الله عليه السلام
قال نزل القرآن بإياك أعني واسمعي يا جارة وفي رواية
اخرى عن ابى عبد الله ع قال معناه ما عاتب الله عز وجل به
على نبيه ص فهو يعني به ما قد مضى في القرآن مثل قوله ولولا ان
ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا عنى بذلك غيره شرح
اياك اعني يا جاره مثلى است و چون مراد آن لفظ است حرف جر داخل آن شده
و اصل آن اينست كه زنى سخن بپهلو ادا نه بزنى ديگر ميگفته و مطلبش اين بوده كه همسايه
او بشنود و بترسد هم رساند پس مراد اينست كه ترا ميخواهم در ظاهر اما مطلب شنيدن
همسايه است و في رواية اخرى عن ابى عبد الله ع قال كلام على ابن الحكم است
يعنى به نا قلا كلام راوى بى واسطه از امام است يا آن نيز كلام على ابن الحكم است
و بر هر تقدير كه ميان اجزاى كلام امام در آمده زيرا كه فهو مبتدا است و عنى به
خبر آنست و ما در شرح تاخير آن ميكنيم تا ظاهر شود يعنى روايتست از على
ابن الحكم از عبد الله بن بكير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نازل شد
قرآن بانه روشى كه ترا ميخواهم در ظاهر و بشنو اى همسايه و در روايتى ديگر كه از غير
عبد الله بن بكير است از امام جعفر صادق ع امام گفت معنى آن سخن اول اينست
كه آنچه عتاب و سرزنش كرده الله تعالى بان بر نبى خود ص پس آن خبريست كه خواسته
بان عتاب غير نبى را ص مراد امام بعتاب عتابيست كه تحقيق مذكور شده
در قرآن مثل او در سوره بنى اسرائيل و اگر نه اين ميبود كه پا بر جا كردم ترا بتوفيق
خود هر آينه نزديك ميشد كه ميل دل كنى بجانب مشركان خبرى از ميل كه كم باشد

قول

یازدهم آن سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ ع عَنْ تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ قَالَ اِقْرَؤُا كَمَا عُلِّمْتُمْ
شرح التنزیل بنون و زای با نقطه مصدر باب تفعیل فرود آوردن چیزی بتدریج
و فاصله میان اجزای آن مقصود سایل طلب ترتیب نزول قرآنست تا بر آن
ترتیب خوانده شود یا مراد روش خواندن جبرئیل قرآنرا است یا مراد مجموع آنچه
جبرئیل ع فرود آورده است و مؤید دوم اینست که در بعضی نسخ ترتیل برا ی
بی نقطه و تا ی دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق ع
را از ترتیب قرآن بآن روش که جبرئیل آورده امام گفت بخوانید چنانچه تعلیم
کرده شد مراد تا ظهور قائم ع است چنانچه توضیح می‌آید در حدیث بیست سوم این باب
شانزدهم آن عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي نَصْرٍ قَالَ دَفَعَ اِلَيَّ اَبُو الْحَسَنِ عليه السلام
مُصْحَفًا وَقَالَ لَا تَنْظُرْ فِيهِ فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَوَجَدْتُ فِيهَا اِسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِاَسْمَائِهِمْ وَاَسْمَاءِ
آبَائِهِمْ قَالَ فَبَعَثَ اِلَيَّ ابْعَثْ اِلَيَّ بِالْمُصْحَفِ شرح لا تنظر بنون و
ظای با نقطه و رای بی نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است التنظر احداث نظری برای چیزی
مثل نوشتن کتابی از روی کتابی دیگر و جز آن نظری چیزی دیگر کردن مثل مقابله کتابی
با کتابی دیگر برای اینکه اول مثل دوم شود توضیح این بیان بعض الفاظ این سوره میشود
بعنوان احتمال و آن اینست که الذین کفروا عبارتست از هفتاد کس از قریش
که از اهل کتاب بوده اند و تصدیق وصی عیسی که مذکور شد در کتاب الحجه در شرح حدیث
هدهم مولد النبی ص و وفاته نکرده اند و از جمله ایشانست ورقه بن نوفل نصرانی که ابن
عم خدیجه است چنانچه ظاهر در کتاب النکاح در شرح حدیث نهم باب خطب النکاح

که باب چهل و چهارم است واو در والمشرکین برای عطف السحاب است و مراد جمعی است
از اهل کتاب که مشرک اند بسبب تفرق و اختلاف از روی ظن در فتوی در مسایل
شرعیه و این احتراز است از جمعی از اهل کتاب که بر امر عیسی مثلا باقی باشند نظیر
آنچه می‌آید در کتاب الذبایح در حدیث چهاردهم آخر ابواب منفکین یعنی جدا
شدگان از ایمان و فطرت حنیفیه است که هر کس بر آن مخلوق شده موافق
آیت سوره روم فطرة الله التی فطر الناس علیها و بیان شد در کتاب الایمان و
الکفر در شرح احادیث باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم است حتی
تأتیهم البینة قید منفی است پس نفی راجع بقید میشود و مراد اینست که بعد از
اتیان بینه نیز منفکین بودند و مکابره میکردند صحفا مطهرة عبارتست از
امثال سور قرآنیه از کتب مبالغه کتب قیمة عبارتست از آیات محکمات
که در آنها نهی از تفرق و اختلاف از روی ظن صریح شده و نظایر آنها در سوره
قرآنیه بسیار است و ما تفرق یعنی ما اشرک بسبب التفرق فی الفتوی است
و مراد اینست که چنانچه کفر ایشان بعد از اتیان بینه نیز بوده اند شرک ایشان
نیز بعد از آن بوده و فرق میان کفر و شرک گذشت در کتاب الایمان
والکفر در حدیث دوم باب الکفر که باب شصت و پنجم است دین القیمة بتقدیر
دین الکتب القیمة است و مراد اینست که دینی است که مقتضای آیات
محکمات ناهیه از تفرق و اختلاف از روی ظن است مخفی نماند که نظر آن
هفتاد کس در این امت نیز هستند از جمله قریش چنانچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث
اول باب فی قوله تعالی سواء العاکف فیه والباد که باب بیست و ششم است در تفسیر

آیه سوره الحاقه

ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه که معویة بن ابی سفیان از جملهٔ ایشان است

بیان روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت داد بمن امام رضا ع مصحفی و گفت
از روی ان منویس پس گشودم آنرا و خواندم دران سوره لم یکن الذین کفروا
پس یافتم دران سوره نام هفتاد کس از قریش را بنامهای خودشان و نامهای پدران
ایشان احمد گفت پس امام فرستاد بسوی من که بفرست بسوی من آن مصحف را

هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ قَالَ اَبِی مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْاٰنَ
بَعْضَهُ بِبَعْضٍ اِلَّا کَفَرَ شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که گفت
پدرم امام محمد باقر ع که نزد هیچ مردی بعض قرآنرا ببعضی دیگر مگر آنکه کافر شد مراد بضرب قرآن
بعضی ببعضی عدم تمیز میان محکمات و متشابهات است در تفسیر یا بنحوی که متشابهات را
نیز مانند محکمات بمحض احتمال اکتفا کرده تفسیر کند از پیش خود بی سماع از راسخان در علم
چنانچه بیان شد در ایت سوره آل عمران در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر
یا مراد بضرب قرآن بعضی ببعضی تغییر ترتیب نزول قرآن و اسقاط بعض آنست در مصاحف
و برین تقدیر مراد برجل ابوبکر است یا دیگری که متصدی جمع قرآن شد و باعث این شد
که مصحف امیر المؤمنین را ع قبول نکردند چنانچه می آید در حدیث بیست و سوم این باب

هجدهم اصل عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ وَقَعَ مُصْحَفٌ
فِی الْبَحْرِ فَوَجَدُوْهُ وَقَدْ ذَهَبَ مَا فِیْهِ اِلَّا هٰذِهِ الْاٰیَةَ اَلَا اِلَی اللّٰهِ
تَصِیْرُ الْاُمُوْرُ شرح روایت است از جابر از امام محمد باقر ع جابر گفت شنیدم از او که میگفت
افتاد مصحفی در دریا پس یافتند آنرا بحالی که بتحقیق رفته بود آنچه نوشته شده بود دران مگر این
ایت از سوره شوری آگاه باش بسوی الله و بس بازگشت میکند کارها یعنی که در زمان

تمام آل محمد دین حق خواهد شد مخفی نماند که آنچه مذکور شد بعض ایت است از آخر سوره
و صدر آیت است صراط الله الذی له ما فی السموات والارض و این آیت و آیت سابق
بر این که بیان شد در کتاب الحجة در احادیث باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله
بها الائمة علیهم السلم است برای فضل امیر المؤمنین و اولاد معصومین او است

نوزدهم اصل عَنْ اَبَانَ بْنِ مَیْمُوْنَ الْقَدَّاحِ قَالَ قَالَ لِی اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ اِقْرَأْ
قُلْتُ مِنْ اَیِّ شَیْءٍ اَقْرَأُ قَالَ مِنَ السُّوْرَةِ التَّاسِعَةِ قَالَ فَجَعَلْتُ اَلْتَمِسُهَا
فَقَالَ اِقْرَأْ مِنْ سُوْرَةِ یُوْنُسَ قَالَ فَقَرَأْتُ لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَزِیَادَةٌ
وَلَا یَرْهَقُ وُجُوْهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ قَالَ حَسْبُکَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص
اِنِّی لَاَعْجَبُ کَیْفَ لَا اَشِیْبُ اِذَا قَرَأْتُ الْقُرْاٰنَ شرح سوره یونس نهم سوره است
که سوای سوره حمد است و اگر سوره حمد را حساب کنیم این حدیث مؤید قول جمعی میشود که سوره
انفال و سوره توبه را یک سوره میشمرند حسبک مبنی بر اینست که بعد ازین آیت آیت عذاب است

بیان روایت است از ابان بن میمون قداح گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلم که بخوان
از چه چیز بخوانم گفت از سوره نهم راوی گفت پس شروع کردم از اول مصحف میطلبیدم سوره
نهم را پس امام گفت بخوان از سوره یونس ابان گفت پس خواندم در اثنای قرائت سوره
یونس اینرا که برای جمعی است که ایمان و عمل صالح که تصدیق امام مفترض الطاعه است کردند ثواب
بهتر و زیادتی بران نیز هست که تفضل الهی باشد یا رضوان باشد یا عدم توقف در عرصه
قیامت برای حساب باشد یا مغفرت جمیع گناهان باشد و فرو نمیگیرد روهای ایشان را
تیرگی سوی حساب و خواری توقف در عرصهٔ قیامت برای حساب مخفی نماند که این ترتیب
برای ترقی است و باین اشارت شده در آیت بعد ازین که در ضد اهل تصدیق یا ائمه ضلالت

و دران عکس این ترتیب

زیرا که او لا کفره و نه یفقهم ذلة مالهم من الله من عاصم وثانیا کفته کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما امام کفت بس است تراد یکر مخوان امام کفت که کفت رسول الله ص بدرستی که من هر اینه تعجب میکنم که چون بر نمیشوم از غم و اندوه و چون خواندم قرآن را از اشارت باینکه امثال این آیت عذاب در حق جمعی است که بعد از رسول سعی در غصب حق وصی او امیر المؤمنین و اولاد معصومین او می کنند متن هشتم اصل عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن قول الله عز و جل بلسان عربی مبین قال یبین الالسن ولا تبینه الالسن در اول سوره شعرا چنین است تلک آیات الکتاب المبین این آیتهای مذکوره در این سوره آیتهای متعلقه بکتاب ظاهر کننده است بعد از آن در همان سوره چنین است وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین و بدرستی که کتاب مبین نازل کرده شده بندریج از جانب صاحب کل اختیار بهر کس و هر چیز نازل کرده است آنرا جبرئیل بر دل تو با معنی که برای تاویل متشابه آن وحی علیحده شده تا باشی از ترسانندگان عذاب بزبان عربی ظاهر زبند و بدرستی که آن کتاب مبین هر اینه در میان کتابهای انبیای سابق است با وعده آن در کتابهای اولین است متن روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع راوی کفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره شعرا بزبان عرب ظاهر کننده کفت مراد اینست که ظاهر می کند زبانهای دیگر را و ظاهر نمیکند او را زبانهای دیگر مراد اینست که کتاب مبین عبارت از مفصل است که بیان شد در حدیث دهم کتاب فضل القرآن اینکه آن شصت و هشت سوره است و شاید جمع کتب انبیای سابق است که بزبانهای مختلف است مثل عبرانی و سریانی و چون مشتمل بر زبانها از کتب انبیای سابق قرآن کتب ظاهر کننده آن است

اینست

و شاید که مراد این باشد که در غیر زبان عرب این وسعت بیان که در قرآنست ممکن نیست میتواند بود که کتاب مبین عبارت از مجموع قرآن باشد چه ابانه جزء لازم دارد ابانه کل را یا مراد محکمات باشد که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده و مراد بالسن تقریرهای مختلف باشد که در متشابهات قرآنست مثل تقریر حرم عنق و بنا بر این ترجمه آیت سوره الشعرا نوعی دیگر است متن یکم اصل عن ابی عبد الله ع قال ما من عبد یقرأ آخر الکهف الا تیقظ فی الساعة التی یرید شرح این مضمون کذشت در حدیث هفدهم باب جهل و نهم کتاب الدعا متن دوم قلت لابی عبد الله ع سلیم مولاک ذکر انه لیس معه من القرآن الا سورة یس فیقوم من اللیل فینفد ما معه من القرآن ایعید ما قرأ قال نعم لا بأس شرح کفتم امام جعفر صادق ع را سلیم بضم سین و فتح لام غلام تو مذکور کرد که حفظ ندارد از جمله سورهای بزرگ قرآن مگر سوره یس را پس برخیزد در شب برای قرائت قرآن در نماز نافله یا در غیر نماز پس تمام میشود آنچه با اوست از قرآن آیا اعاده می کند آنچه را که خوانده در رکعتی دیگر یا در همان رکعت یا در غیر نماز کفت آری باکی نیست متن سیوم اصل عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی ابی عبد الله ع وانا استمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقرؤها الناس فقال ابو عبد الله ع کف عن هذه القراءة اقرأ کما یقرأ الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم ع قرأ کتاب الله عز و جل علی حده واخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام شرح الحروف جمع حرف کنا را و مراد اینجا الفاظ لغت عرب است

باعتبار اینکه هر لغتی بر کنار است از لغتی دیگر مثل لغت عرب و لغت عجم ضمیر مستتر در لیس راجع
بمصدر قراءت و جمله حالیه است یقرأه بتقدیر یقرأ علیه است و اخرج عطف بر قراءت
و ضمیر مستتر راجع بقائم ع است یعنی روایت است از سالم بن سلمه گفت خواند مردی بر امام جعفر
ع هر جا که می‌شنیدم لفظی چند را از قرآن بر حالی که نبود آن قراءت او بر نهجی که می‌خوانند
بر آن نهج مردمان پس گفت امام جعفر صادق ع خودداری کن از این قراءت قراءت
کن چنانچه قراءت می‌کنند مردمان مخالف تا آنکه ایستادگی با مردین کند اگر ایستادگی
خواهد کرد یا آن از اهل بیت رسول ص پس چون ایستادگی کند آن ایستادگی کننده
بخواند کتاب الله عز و جل را بر نهج لائق آن و چنانچه جبرئیل خوانده و ظاهر می‌کند قائم ع
مصحفی که نوشته آنرا علی علیه السلام بخط خود و اصل وَقَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ
حِينَ فَرَغَ مِنْهُ وَكَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ ص قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ
فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا
أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَأُوهُ فرغ بفا
و را منقوطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الفراغ بفتح فا ترک شغلهای
که بیشتر باشد منه درمنه برای سببیت است اللوحین عبارت از لوح دل و لوح مکتوب
است هو مبتدا است و اخبر مبتدا است جمله عندنا استیناف بیانیست جامع صفت
مصحف است جمله فیه القرآن استیناف بیانیست القرآن مبتدا است فیه خبر مبتدا است
و تقدیم برای حصر است یعنی و امام گفت که بیرون آورد آن مصحف را که نوشته شد
علی ع بسوی مردمانی که غضب خدا کردند در وقتی که ترک شغلهای دیگر کرد برای آوردن

و نوشتن آنرا پس گفت ایشان را که این کتاب الله عز و جل است چنانچه فرو فرستاده آنرا
الله تعالی بر محمد بانیحوی که بهمان ترتیب نزولست و حرفی فرو گذاشت نشده و زیاد نشده
بتحقیق جمع کردم آنرا از روی دو لوح بانحوی که کتاب الله را هم حفظ داشتم در خاطر
و هم نوشته بودم در جاهای که مضبوط بود نزد من پس ایشان گفتند کتاب الله
اینست که ما داریم بیان این آنکه نزد ما مصحفی است که جمع کرده قرآن را در اینست
و پس قرآن حاجتی نیست ما را در آنچه تو آوردی پس علی علیه السلام گفت آگاه باشید که قسم
که نخواهید دید آنرا بعد از امروز هرگز خبر آن نیست که واجب بود بر من اینکه خبردار
کنم شما را وقتی که جمع کردم آنرا تا خوانید آنرا اینست چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثُمَّ يَنْسَاهُ ثُمَّ يَقْرَأُهُ ثُمَّ يَنْسَاهُ أَعَلَيْهِ فِيهِ حَرَجٌ
فَقَالَ لَا شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را از مردی که میخواند قرآن را چندانکه حفظ می‌کند
آنرا بعد از آن فراموش می‌کند آنرا بعد از آن میخواند تا باز حفظ می‌کند بعد از آن فراموش
می‌کند آنرا آیا بر او در آن فراموش کردن عذابی است گفت نه ۱۶۲ اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ قَالَ أَبِي مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ شرح این موافق
حدیث هفدهم این بابست ۱۶۲ اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سُورَةُ الْمُلْكِ
هِيَ الْمَانِعَةُ تَمْنَعُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَهِيَ مَكْتُوبَةٌ فِي التَّوْرَاةِ سُورَةُ الْمُلْكِ
وَمَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلَتِهِ فَقَدْ أَكْثَرَ وَأَطَابَ وَلَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَإِنِّي
لَأَرْكَعُ بِهَا بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَأَنَا جَالِسٌ وَإِنَّ وَالِدِي ع كَانَ يَقْرَأُهَا
فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ شرح حصر مفهوم از هی المانعه باعتبار تسمیه است بانیحوی که این نام
آن سوره است و پس منافات ندارد با اینکه غیر آن سوره نیز منع کند از عذاب قبر زیرا که

وجه تسمیه مطرد نمیباشد سوره و در دوم منصوب و مفعول دوم مکتوبست روایتست از امام محمد

باقر ع کفت سوره تبارک الذی بیده الملک آنست که نام آن مانعه است بیان این آنکه نگاه

میدارد صاحبش را از عذاب قبر و آن سوره نوشته شده در توریه بنام سوره الملک یا بمعنی

که تعریف این سوره در توریه است و بنامی مذکورست که عربی ان سوره الملک است برای

اهتمام دلالت این سوره بر آنکه امامت باختیار رعیت نمیباشد بلکه بدست الله تعالی است

و بهر که خواهد میدهد هر اکرچه مردمان مخالفت کنند چنانچه در حق آل ابراهیم در سوره نسا

و آتیناهم ملکا عظیما و هر که فهمیده خواند آنرا در شب خود پس تحقیق بسیار کرده ذکر الله تعالی را

و خوب بجا آورده و ذکر او نوشته نشد از غافلان در آن شب و هر رکعتی که پس نماز میکذارم

بان سوره بعد از نماز خفتن نشسته مراد نماز وتیره است و هر رکعتی که هر دم امام زین العابدین ع

بخواند آن سوره را در روز خود و در شب خود اصل وَمَنْ قَرَأَهَا اِذَا اُدْخِلَ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ

نَاكِرٌ وَنَكِيرٌ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ قَالَتْ رِجْلَاهُ لَهُمَا لَيْسَ لَكُمَا اِلَى مَا قِبَلِي سَبِيلٌ قَدْ كَانَ

هَذَا الْعَبْدُ اَوْ عَانِي سُورَةَ الْمُلْكِ وَاِذَا اَتَيَاهُ مِنْ قِبَلِ لِسَانِهِ قَالَ لَهُمَا لَيْسَ لَكُمَا اِلَى

مَا قِبَلِي سَبِيلٌ هَذَا الْعَبْدُ يَقْرَاُ بِي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ سُورَةَ الْمُلْكِ شرح ناکر بنون و الف

و کسر کاف و را بی نقطه و نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه

دو فرشته اند که در قبر تفحص احوال میت می کنند تا اکر مستحق عذاب باشد عذاب کنند چنانکه رومان

بضم را بی نقطه و سکون واو با سکون همزه و الف و نون فرشته ایست که در قبر تفحص احوال

میت می کنند تا اکر مستحق راحت باشد راحت رسانند و فرشته او را منکر تر مبنا مند بصیغه اسم مفعول

باب افعال موافق آنکه می آید در کتاب الجنایز در حدیث یازدهم باب تربیع القبر تا آنکه باب

شصت و هفتم است و در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث دوازدهم باب الخفاف که باب سی ام

بالعفو

تعني على سقوط سورة الملك ... قال لهما ليس لكما الى ما قبلي سبيل ... مرتين

بصیغه اسم فاعل باب افعال زیرا که بر هیات مهیب است که میت او را ناخوش میشمارد و انضاد او

ناخوش میشمارد بهیات میت را این قبیل جمله اشارت بانست که اول دخول ایشان از جانب

دو پا میباشد چون خسیس ترین اعضای آدمی است و در کفش میبوده پس آن جانب مناسبت

دارد با کفش کن خانه که در خانه ابجا میباشد موافق آنکه می آید در کتاب الجنایز در حدیث ششم

باب دخول القبر و الخروج منه که باب شصت و دوم است شرح و هر که خواند سوره الملک را چون

داخل شدند بر او در قبر او ناکر و نکیر از جانب دو پای او گفتند هر یک از دو پای او آن دو فرشته را

که نیست شما را بسوی آنچه در جانب منست راهی بیان این آنکه تحقیق بوده این بنده باین حال

که حفظ مینمود در نماز بر من پس میخواند سوره الملک را در هر روز و شب و چون آمدند نزد او نکس

از جانب درون او که از کم همت ناکردن کفت آن درون ایشانرا که نیست شما را بسوی آنکه از جانب

منست راهی بیان آنکه تحقیق بود این بنده باین حال که جا داد در من سوره الملک را و چون آمدند

نزد او نکس از جانب سر او که زبان آن او است زبان او کفت ایشانرا که نیست شما را بسوی

آنچه در جانب منست راهی تحقیق بود این بنده باین حال که میخواند بمن در هر روز و شب سوره الملک را

حدیث هفتم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زُرَيْقٍ وَالْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَا كُنَّا عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع

وَمَعَنَا رَبِيعَةُ الرَّاْيِ فَذَكَرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ع اِنْ كَانَ ابْنُ

مَسْعُودٍ لَا يَقْرَاُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ فَقَالَ رَبِيعَةُ ضَالٌّ فَقَالَ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ اَبُو

عَبْدِ اللّٰهِ ع اَمَّا نَحْنُ فَنَقْرَاُ عَلَى قِرَاءَةِ اُبَيٍّ شرح فضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه ضد نقص است

مراد امیست که مذکور کردیم که در قرآن اهل البیت زیادتیهاست بر آنچه در مصاحف مشهورست موافق آنکه می آید

در احادیث آینده و این زیادتیهاست بر مصحف عبدالله بن مسعود که از اعیان لعین سوزانیده و در میان

و در میان مردمان مشهورست ادخال کان بیان ان شرطیه و مدخول آن ماضی فعل مضارع است سوی ماضی اما

بفتح همزه و تشدید میم است

فنقرا بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب منع است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی فضل و زیاده است
ابی بضم همزه و فتح با ء منقطه و تشدید یا است و ابی بن کعب از اصحاب است و طرق ابن کثیر از
قراء سبعه سوی او میرسد و بعض طرق نافع نیز سوی او میرسد و مخالفان روایت کرده اند
از رسول الله ص که گفته که زید افرضکم و علی اقضاکم و ابی اقراکم و معاذ اعلمکم بالحلال و الحرام
و فضل بن شاذان ره در کتاب ایضاح بعد از نقل این روایت از مخالفان طعنها کرده بر مخالفان
و بالجمله عدد آیات و سور مصاحف مشهوره موافق قرائت ابی بن کعب است **بیان** روایت از عبد الله
بن فرقد و معلی بن خنیس گفتند بودیم نزد امام جعفر صادق ع و با ما بود ربیعة الرای که از فقهای
مخالفان و از اهل مدینه است پس مذکور کردیم زیادتی قرآن را پس گفت امام جعفر صادق ع که اگر
عبد الله بن مسعود با وجود آنکه از بزرگان مهاجران اصحاب رسول ع بود نخوانده است قرآن را
بر نهج قرائت ما اهل بیت رسول پس او گمراه بوده پس گفت ربیعة الرای از روی استفهام تعجبی
که گمراه بوده پس امام گفت آری گمراه بوده بعد از آن گفت امام جعفر صادق ع که ما نمیخوانیم قرآن را بر خواندن ابی بن کعب مراد آنست که هر چه در مصاحف مشهوره است
در مصحف ما داخلست و چیزی اسقاط از آن نشده تفاوت آنست که در مصحف ما زیادتیها بر مصاحف
مشهوره هست و شما مصاحف مشهوره میخوانید **حدیث نهم ال** عن ابی عبد الله علیه السلام
قَالَ اِنَّ الْقُرْاٰنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ع اِلَى مُحَمَّدٍ ص سَبْعَةَ عَشَرَ اَلْفَ آيَةٍ **شرح**
روایت از امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که آن قرآن که آورد آن را جبرئیل ع بسوی محمد ص
هفده هزار آیت است مراد آنست که بسیاری از آن قرآن ساقط شده و در مصاحف مشهوره نیست
زیرا که مجموع قرآن که در مصاحف مشهوره هست عدد آیات آن نزد قراء اهل کوفه چنانچه موافق نقل
صاحب مجمع البیان است عدد آیات هر سوره در اول آن سوره شش هزار و سیصد و پنجاه و شش آیت است

و در تفسیر

و در تفسیر سوره هل اتی گفته شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و بالجمله اگر مذاهب دیگر را اعتبار
کنیم اندکی بیشتر یا کمتر میشود و بر هر تقدیر بهفت هزار نمیرسد و اگر مراد امام ع این میبود که عدد
آیات همین قرآن که در مصاحف مشهوره است در قرائت جبرئیل هفده هزار است میگفت آن
عدد الآیات التی جاء بها جبرئیل ع تا آخر و احادیث صحاح در طرق خاصه و در طرق عامه که دالست
بر اسقاط بسیاری از قرآن در کثرت بحد رسیده که تکذیب جمیع آنها جرأت است و حکایت احراق
عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف عبد الله بن مسعود را مشهور است و با وجود اینها وجود اختلاف
قرائت که مذکور در حدیث دوازدهم و سیزدهم این باب دعوی اینکه قرآن همین است که در مصاحف
مشهوره است خالی از اشکال نیست و استدلال بر این باهتمام اصحاب و اهل اسلام بضبط قرآن نفعی
نمیکند بعد از اطلاع بر عمل ابی بکر و عثمان و همچنین نمیکند استدلال بر آن بقول الله تعالی در سوره حجر انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون چه این آیت بلفظ ماضی است و در سوره مکیه است و بعد از این سوره سور بسیار
نازل شده در مکه و چه جای مدینه پس دلالت نمیکند بر محفوظ بودن جمیع قرآن **و ایضا** ممکن است که مراد بذکر
قرآن مبین باشد که در اول سوره حجر مذکور است و مذکور شد در شرح حدیث بیستم این باب که مراد با آن
نهی از خود رای و اختلاف از روی ظن است و آن در هر شریعتی محفوظ بوده و در این شریعت
نیز محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگر چه در ضمن بعض آیات دال بر آن باشد و موافق آنست
آنچه در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده از امیر المؤمنین ع که بعد از کلام طویل با طلحه گفت فاخبرنی عما کتب
عمر و عثمان اقرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن قال طلحه بل کله قرآن قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار
و دخلتم الجنة فان فیها حجتنا و بیان حقنا و فرض طاعتنا مراد آنست که با وجود اسقاط و اختلاف در قرائت
آنقدر باقی مانده که صریح است در امامت اهل بیت معصومین عالمین بجمیع احکام الهی **ایضا** حفظ قرآن دلالت
نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه ممکن است که نزد امام زمان و جمعی که صاحب سر او باشند محفوظ باشد **اصل**

تم کتاب فضل القرآن بمنه و کرمه و یتلوه کتاب العشرة م

تمام شد کتاب فضل القرآن بلطف الله تعالی و کرم او و بعد از آن
می آید کتاب العشرة و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او

تم تم

سال ۱۳۴۸

مرگ آقا ... شرح ملاخلیل قزوینی (طهارت)

۳۳۳

امرکردا امام جعفرصادق ع بمکتوبی که فرستاده شود بشخصی برای حاجتی بنویسند بعد ازان نموده شد برا و نبود
دران مکتوب قیدان شاء الله پس امام ع گفت چون امیدوارشده که کارسازی کند این مکتوب
وحال آنکه نیست دران قیدان شاء الله نظر کنید هرجایی را که نیست دران قیدان شاء الله پس قیدان شاء الله
کنید دران مراد هرموضعی است که کنجایش این قید دارد مثل وعده بچیزی ومثل امرکردن کاری
ومثل اخبار بموافقت مصلحت درکاری اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع اَنَّهُ كَانَ یُتَرِّبُ
الْكِتَابَ وَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح یترب بتاء دو نقطه در بالا وراء بی‌نقطه وباء یک نقطه بصیغه مضارع
معلوم غایب باب افعال یا تفعیل است الاتراب والترتیب مکتوب را بگل مهر کردن چنانچه
گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب نود وهفتم که ما ولی کتابا بطینة رطب وخاک
پاشیدن بر نوشته تا زود خشک شود یعنی روایتست از امام رضا ع آنکه عادت او این بود
که بگل چسبنده مهرمیکرد مکتوب را وگفت باکی نیست بآن اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ
عَطِیَّةَ اَنَّهُ رَأَى كُتُبًا لِاَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع مُتَرَّبَةً یعنی روایتست از علی بن
عطیه که او دید چند مکتوب از امام رضا علیه السلم که مهر کرده شده بود بگل چسبنده

باب بی نام اصل کتاب شرح این بابیست بی عنوان در ابواب محو نوشته در این باب
پنج حدیث است اول اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الْقَرَاطِیسِ
تَجْتَمِعُ هَلْ تُحْرَقُ بِالنَّارِ وَفِیهَا شَیْءٌ مِنْ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لَا تُغْسَلُ
بِالْمَاءِ اَوَّلًا قَبْلُ شرح القراطیس جمع قرطاس بکسر وضم وفتح قاف وسکون راء
بی‌نقطه کاغذهای که مکتوب است تحرق بحاء بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب
باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعیل است لا تغسل بر لا تحرق است نفی استیناف
بیانی لاست اولا بتشدید واو مفتوحه منصوبست قبل مبنی بر ضم و تکرار اولا است

سال ۱۳۲۹ ... بازبینی شد

یعنی روایت از امام موسی الکاظم ع راوی گفت پرسیدم او را از مکتوبها که جمع میشود و احتیاجی
بانها نیست ایا سوزانیده میشود باتش و حال انکه در آنها چیزی از نام الله عز و جل هست
گفت سوزانیده نمیشود بیان این انکه شسته میشود موضع اسم الهی باب در اول پس
سوزانیدن دوم اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول لا تحرقوا القراطیس ولکن
امحوها و مزقوها شرح مزقوها بمیم و زای با نقطه بصیغه امر باب تفعیل و در اکثر نسخ بجای
منقط و را بی نقطه هست و بنابرین این نهی در لا تحرقوا مخصوص هست بوقت عدم محو شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت سوزانید مکتوبها را و لیکن برطرف کنید نوشته
انها را باب و مانند آن و پاره پاره کنید انها را یا بمعنی که در مکتوبها که اسم الهی نباشد و حرقوها
بیان این دو شق یا بمعنی که موضع اسم الهی را محو کنید و باقی را پاره کنید اصل
سئل ابو عبد الله ع عن الاسم من اسماء الله یمحوه الرجل بالتفل قال
امحوه باطهر ما تجدون شرح الف لام الاسم برای عهد ذهنی است پس در حکم
نکره است من اسماء نعت الاسم است یمحوه نعت دیگر است یا بتقدیر استفهام است التفل
بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون فاء اب دهن امر در امحو برای استحباب میتواند بود و اطهر یعنی پاکیزه ترا است
خواه مهر نجاسات تواند بر مثل آب و خواه نه مثل گلاب پرسیده شد از امام جعفر صادق ع از نامی از نامهای
الله تعالی که برطرف می کند انرا از کاغذ و مانند آن مردی باب دهن امام گفت برطرف انرا بپاکیزه تر انچه می یابد شمارا
اصل عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص امحوا کتاب الله و ذکره باطهر ما تجدون
و نهی ان یحرق کتاب الله عز و جل و نهی ان یمحی بالاقلام یعنی روایت از امام جعفر صادق ع گفت
که گفت رسول الله ص محو کنید مصحف را که از کهنگی معطل شده باشد یا وقتی که مکرر نوشته شده باشد
مثلا و نام الله تعالی را که بیجا نوشته شده باشد بپاکیزه تر انچه می یابد مثل گلاب و آب غیر متعفن و نهی کرد رسول الله ازانکه سوزانیده شود

کتاب الله عز و جل و نهی کرد ازانکه محو کرده شود بقلمها چنانکه سیاه کرده شود یا قلم بران کشیده شود و لهذا جمع
که محوان میرزایان بیت حلقه بر دور آن می کشند پنجم اصل عن ابی الحسن موسی ع فی الظهور التی
فیها ذکر الله عز و جل قال اغسلها شرح الظهور جمع ظهر پشتها و مراد اینجا پشتهای مکتوبات است
خواه عنوانها و خواه غیر عنوانها یعنی روایت از امام موسی الکاظم ع در پشتهایی که در آنها نوشته شده
اسم الله عز و جل چنانچه در عنوانها نوشته میشود یا حفیظ یا جابر هست یا نه گفت بشو انها را مراد
انست که جابر هست مخفی نماند که جهت برای احتراز ازین باب ف ی ظ ج حروف مقطعات مینویسند چنانکه
اسم صاحب الزمان ع م ح د نوشته میشود و عاقبت خیر باد اصل تم کتاب العشرة و لله الحمد
و المنة و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و اهل بیته و یتلوه ان شاء الله
کتاب الطهارة شرح این از الحاقات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب عشره که کتاب
هفتم از کتابهاست که جزو کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است و باب تمام شد
اصول کافی و از الله تعالی است سپاس عطا و درود و درود فرستد الله تعالی بر بزرگ ما محمد و آل او و خانواده او
و بعد ازان می آید ان شاء الله تعالی کتاب الطهاره که اول کتب فروع کافی هست تمم الشارح الفقیر الی
الغنی المغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اخوانه و عن جمیع من یعنیه
امره شرح اصول الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی رحمه الله تعالی فی دار الموحدین
قزوین صینت عن کید الملحدین فی عصر یوم الاثنین من الاربعا شد شوال سنه ۱۰۹۱

هزاران درود و هزاران سلام ٭ ز ما بر محمد و آلش تمام ٭
٭ کتابت دعا و فضل قرآن ٭ بعشر لعوبند افضل سبحان ٭
٭ خداوند انوی خلاق داور ٭
٭ امید این چنین را بر آور ٭
تم تم تم